BORROWER'S NO.	ISSUE DATE	BORROWER'S NO.	ISSUE DATE

9622522401

به فرمان

اعلیحضرت همایون محمدرضا پهلوی

شاهنشاه آریامهر

بنیاد فرهنگ ایران

ریاست افتخاری

علیاحضرت فرح پهلوی شهبانوی ایران

نیابت ریاست

والاحضرت شاهدخت اشرف پهلوی

9622522401

با همهٔ کوششهائی که در سالهای اخیر برای تحقیق و تتبع در آثار گرانبهای ادبیات هزارسالهٔ فارسی انجام گرفته و صدها کتاب و رسالهٔ پرارزش از دانشمندان و نویسندگان و شاعران این سرزمین انتشار یافته است، هنوز کار ناکرده بسیار است. دربارهٔ نکات و دقایق زبان فارسی هزاران نکته هست که باید با روش علمی مورد مطالعه و تحقیق قرار گیرد و هزاران کتاب خطی در کتابخانه های داخل و خارج کشور موجود است که هنوز منتشر نشده و در دسترس دانش پژوهان قرار نگرفته است. بسیاری از متون ذیقیمت ادبیات ایران نیز اگرچه مکرر صورت طبع یافته، باید با دقت بیشتری تصحیح و تنقیح شود.

یکی از وظایف بنیاد فرهنگ ایران که به فرمان مبارک اعلیحضرت همایون شاهنشاه آریامهر برای خدمت به زبان و ادبیات فارسی تأسیس یافته تحقیق و تتبع و کوشش در این زمینه است.

در سلسلهٔ «زبان و ادبیات فارسی» تا آنجا که میسر باشد متون ادبی منتشر نشدهٔ کهن با دقتی که درخور است طبع می شود و حاصل مطالعه و تحقیق دربارهٔ نکات و مسائل مربوط به زبان و ادبیات ایران به صورت کتابها و رسائل انتشار می یابد و از متنهای منتشر شده نیز در مواردی که ضرورت داشته باشد متون انتقادی دقیق فراهم می شود تا بتوان در انواع تحقیقات ادبی و زبان شناسی از آنها به عنوان مآخذ و اسناد مورد اعتماد استفاده کرد.

دبیرکل و مدیر عامل بنیاد فرهنگ ایران
دکتر پرویز خانلری

زبان و ادبیات فارسی
«۳۹»

تحفة الهند

تألیف

میرزا خان ابن فخر الدین محمّد

تصحیح و تحشیه

دکتر نورالحسن انصاری
دانشیار دانشگاه دهلی

جلد اوّل

انتشارات بنیاد فرهنگ ایران
«۱۹۵»

از این کتاب
۱۲۰۰ نسخه در سال ۱۳۵۴ در چاپخانه خواجه و رامین
چاپ شد

فهرست مطالب

مقدمه

مشتمل است بر چهار فصل

باب اول در علم پنگل

و آن مشتمل است برسه فصل

باب‌دویم

در بیان علم تُك یعنی علم قوافی اهل هند
وآن مشتمل است بر دوفصل

باب سیوم

در علم‌النکار یعنی علم بدیع و بیان اهل‌هند
وآن مشتمل است بر دو فصل

باب چهارم

در علم سنگاررس یعنی علم عاشقی ومعشوقی و بیان احوال عاشق و معشوق

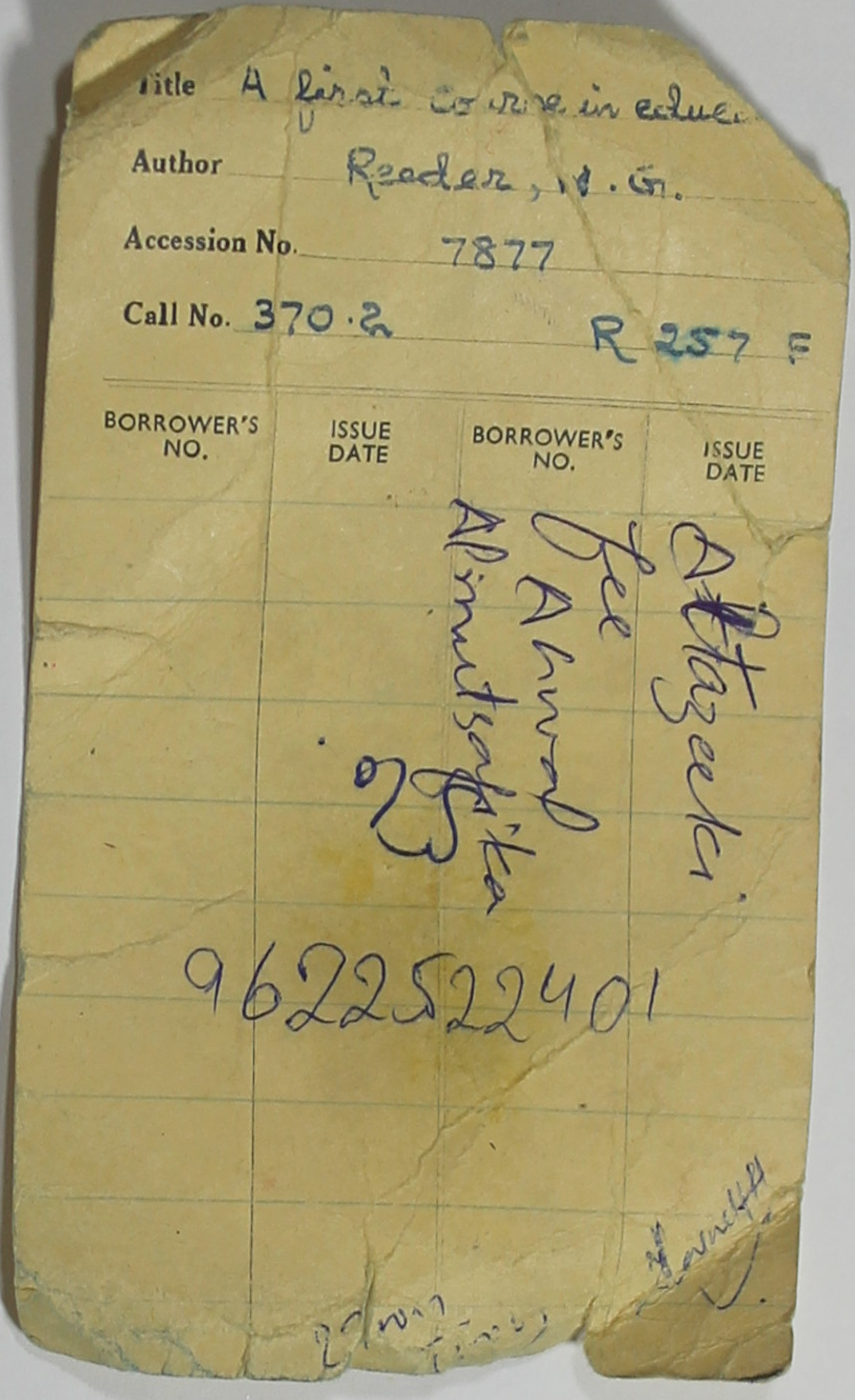
و آن مشتمل است بر دو فصل

باب پنجم

درعلم سنگیت یعنی‌علم موسیقی

وآن مشتمل است بر ده‌فصل

تعلیقات و فهرست‌ها


Title A first course in educa...
Author Reader, W. G.
Accession No. 7877
Call No. 370.2 R 257 F

BORROWER'S NO.	ISSUE DATE	BORROWER'S NO.	ISSUE DATE

9622522401

شمارهٔ صفحات ۴۳۷ تا ۴۵۲ به ۴۳۵ تا ۴۵۰
اصلاح شود

مقدمهٔ مصحح

در کلیه اعصار وقرون دانشمندان فارسی‌زبان همواره درجستجوی دانش و حکمت بوده‌اند. کوشش پیوستهٔ آنان براین بودتادر حیطهٔ امکان هرگوهرنابی راگردکنند وگنجینهٔ خود را فزونی بخشند. دراین باب اولین‌تلاش‌راستین را در شخصیت برزویه طبیب سراغ می‌کنیم که رنج سفرهند برخود خرید تا از مجموعـهٔ جواهرات نفیس دانش در هند خطی بیاورد و بهره‌بیابـد. لیکن بزرگترین و پرارزش‌تـرین کوشش در راه‌گردآوری حکمت و فلسفه هندرا دانشمندبزرگ محمدابوریحان‌البیرونی درهزارسال پیش از این به‌منصهٔ ظهور می‌رساند. ثمرهٔ تلاش‌های خستگی ناپذیر او درکتابی به‌نام تحقیق ماللهند به‌بروز رسید، که اقیانوسی است از اطلاعات در دانش شناخت هند. این مهم به‌سادگی میسر نیامد. البیرونی بدین‌خاطر سالها زبان‌سانسکریت آموخت و صدها کتاب قدیمی سانسکریت را از نظر تدقیق گذراند تا توانست دائرةالمعارفی بسازد که پاسخگوی هرسئوالی مهم در زمینهٔ هرآنچیزیست که به‌هند و فلسفهٔ‌هندی و حکمت هندی و زندگی و فرهنگ هندی مربوط باشد. البته‌پرواضح است که کتابی که خود عصارهٔ صدها کتاب غامض فنی وعلمی را دربردارد، تاچه‌حدپیچیده‌ودشواراست. درهرسطرازاین کتاب به‌چندین اصطلاح سانسکریت برمی‌خوریم که درک آنها آسان نیست. البیرونی فارسی زبان در

کتاب عربی خود بسیاری واژهٔ سانسکریت بکار گرفته که در نتیجه فهم ساختهٔ خود را برار باب هرسه زبان دشوار ساخته است .

پس از استقرار حکومت مسلمانان درشمال هندوستان در آغاز قرن هفتم هجری تاعهد امیرخسرو دهلوی (م – ۷۲۵ هجری) هیچگونه تلاش مهمی از جانب مسلمانان که اغلب فارسی زبان بودند در راه آموزش و تدوین حکمت هندی مشاهده نمی‌شود . کوشش‌های امیرخسرو در راه تلفیق فرهنگ هندی وایرانی خصوصاً درزمینهٔ موسیقی مجدداً راهی راکه بعداز البیرونی تقریباً مسدود شده بود، گشود. علاءالدین خلجی (۶۹۵–۷۱۵ هجری) اولین حکمران دهلی بودکه به‌موسیقی هندی ابراز علاقه نمود وموسیقی‌دانان جنوب هند را به‌دربار خویش دعوت کرد . علاوه‌بر دربار دهلی حکمرانی‌های کوچك مسلمانان در اکناف هند همواره علاقهٔ شدید خودرا به‌فرهنگ وحکمت‌هندی نشان می‌داد . سلطان‌حسین شرقی پادشاه جونپور (۸۶۲–۸۸۴ هجری) ، سلطان‌مظفر دوم (۹۱۷–۹۳۲هجری) وسلطان بهادر(۹۳۲–۹۴۳ هجری) پادشاهان‌گجرات و بازبها در (۹۶۳–۹۶۹ هجری) پادشاه مالوا از جمله سلاطینی هستندکه در زمرهٔ بزرگترین افراد سهیم درتوسعهٔ فرهنگ و دانش‌هندی بشمارمی‌روند .

اما کوشش جدی دراین‌راه‌درعصر اکبر گورکانی(۹۶۳–۱۰۱۴هجری) پادشاه بزرگ هند و باشارت او نسبت به ترجمهٔ کتب سانسکریت به‌فارسی صورت عمل می‌پذیرد . بدین نحو با همکاری همه جانبهٔ پاندیتهای هندی و دانشمندان‌فارسی بسیاری ازکتب‌اساسی وبزرگ‌سانسکریت به‌فارسی برگردانده شد .

در فلسفهٔ و حکمت دین هندویی کتبی چون مهابهارت حماسهٔ بزرگ ملی‌هند ، راماین، گیتا، یوگا واشیشت YOGAVĀSISHTHA ، لیلاوتی LīLĀVATī درعلم ریاضی،راج ترنگنی RAJATARANGINī (قدیم‌ترین تاریخ کشمیر) ، سینگاسن بتیسی SINGHASĀN BATīSī وکتاسریت‌ساگر KATHĀ SARITA SĀGARA درزمینهٔ داستان‌نویسی به‌فارسی درآمد. ترجمهٔ این آثار برای‌شعرا ونویسندگان فارسی‌زبان‌بسیاری موضوعات تازه و جدید ایجادکرد ، تابدانجاکه از این ببعد دربسیاری از مثنویات‌فارسی

داستانهای هندی‌را می‌یابیم .

سنت مطالعه درسانسکریت و تمایل به‌علوم هندی که درعصر اکبر آغاز شد تادوران جهانگیر (۱۰۱۴–۱۰۳۷ هجری) و پسر و جانشینش شاه‌جهان (۱۰۳۷–۱۰۶۸ هجری) ادامه یافت . دارا شکوه فرزند ارشد و ولیعهد شاه جهان عمیقاً به‌سانسکریت و حکمت هندی شایق بود و شخصاً پنجاه اوپانیشاد UPANISHAD را تحت‌عنوان سراکبر به‌فارسی برگردان نمود. دارا شکوه سعی وافردرنزدیك ساختن جنبه‌های مختلف فرهنگ و دانش هندی و اسلامی می‌نمود . اما دست تقدیر برسرنوشت او رقمی دیگرداشت و او بدست برادرش اورنگزیب (۱۰۶۸–۱۱۱۸ هجری) به‌قتل رسید .

علی‌رغم‌دارا شکوه اورنگزیب یك مذهبی‌متعصب بودکه ظاهراً هیچگونه تمایل واقعی به‌سانسکریت وعلوم‌هندی‌نشان نداد . بااین‌همه کتبی چند درباب علوم وفرهنگ هند درعصراو به تألیف رسید .

عاقل‌خان رازی خوافی (م–۱۱۰۸ هجری) یکی از بزرگترین شعرای دوران اورنگزیب که با خود شاهنشاه بسیار نزدیك بود ، دو مثنوی پیرامون داستانهای هندی سرائید . یکی‌مهروماه‌که داستان عشق منوهر و مدهومالتی را توصیف می‌کند ودیگری شمع وپروانه‌که درآن داستان دلسوز پدماوت به‌نظم کشیده شده است . مثنوی دستور همت که سرایندهٔ آن شاعری بنام لایق‌است، یکی‌از زیباترین منظومه‌های این دوره محسوب می‌شود . موضوع این مثنوی داستان عشق کام روپ وکام لتا است . این داستان چنان جذاب بوده است که نویسندهٔ دیگــر دورهٔ اورنگزیب آن را به نثر شیوا درآورد . داستان عشق هیررانجا پرشورترین داستانهای پنجاب است . درین‌دوره‌شاعری بنام چنابی این داستان جالب راکه قبلاً نیز چندین‌بار به فارسی سروده شده بود ، به‌نظم درآورد .

ازمیان‌داستان‌های هندی‌وسانسکریت که دردوران اورنگزیب جامهٔفارسی پوشید بایدسینگاسن بتیسی(مجموعهٔسی‌ودوقصه) را نامید که‌تحت‌عنوان رسالهٔ سریری بوسیلهٔ مولف‌مجهول‌الاسمی به‌فارسی برگردانده شد. تحریردیگراین داستان که بنا به گفته‌ٔ یودردوران‌اورنگزیب تهیه‌شده کیشن بیلاس KISHAN BILĀS

نگارش کیشن‌چند است. اما اته آن‌را از تألیفات عصر جهانگیر می‌داند. باید یادآور شد که نخستین بار درسال ۹۸۲ هجری ملا عبدالقادر بدایونی مؤلف منتخب التواریخ سینگاسن بتیسی را تحت عنوان خرد افزا از سانسکریت به فارسی ترجمه نمود وسپس این مجموعهٔ‌قصص موردتوجه‌نویسندگان‌فارسی‌زبان قرارگرفت وچندین دفعه به‌فارسی برگردانده شد.

همچنین مجموعهٔ دیگری ازقصه‌های هندی‌بنام بدایع‌العقول دراین عصر نگارش یافت که درواقع ترجمهٔ کتاب بیتال پچیسی VETĀLA PACīSī هندی است ومشتمل بر بیست وپنج قصه است. قصهٔ میکا ومنوهر دیگر داستان جالب‌هندی است که مادهوداس‌گجراتی آن را درسال ۱۰۹۸هجری به‌فارسی برگرداند.

از جمله کتب مذهبی هندویی که در دورهٔ اورنگزیب به فارسی ترجمه شد، میتاکشرا MITĀKSHARA مهم‌ترین آنهاست. مترجم این کتاب لعل‌بهاری‌پسرهری‌رای‌سکسینه LĀLBIHĀRī B. HARI RĀI SAKSENĀ وابسته به‌الله‌وردی‌خان عالمگیری یکی‌از امرای اورنگزیب بوده است. کتاب مزبور یکی‌از اساسی‌ترین کتب فقهی هندویی است.

چندرمن بیدل یکی‌از شعرای این‌دوران رامایَن یعنی داستان رام‌چندر وسیتارا هم به‌نظم و هم به‌نثر درآورد. بیدل داستان منثور رامایَن را در سال ۱۰۹۷ هجری به‌پایان رسانید اما مثنوی وی درسال ۵-۱۱۰۴هجری به‌اتمام رسید. بایدگفت‌که مثنوی رامایَن بیدل منظومه‌ای معمولی است و خالی از نقایص ادبی‌نیست.

نویسندهٔ دیگری روپ نراین کهتری قصهٔ‌نچکتا NACAKETA را از کتها اوپانیشاد KATHĀ UPANISHAD انتخاب نمود وآن را تحت‌عنوان حکایات ناسکیت به‌فارسی برگرداند.

سه کتاب دیگر در موسیقی بانامهای پاریجا تک PĀRIJĀTAKA و راگ‌درپن RĀGA DARPANA وتشریح‌الموسیقی به‌فارسی برگردان‌یافت. درباب دو کتاب اول پس‌ازین سخن‌خواهد رفت. اما تشریح‌الموسیقی ترجمهٔ فارسی کتاب بوده‌پرکاش BUDDHA PRAKĀSA تألیف تان‌سین بزرگترین

موسیقی دان عصر اکبر است[1].

درمیان کلیه این تألیفات و تصنیفات تحفة‌الهند جایگاه رفیعی را به‌خود اختصاص داده است ودر واقع از میان تمامی آثار فوق‌الذکر تنها اثری است که درمقامی کوچکتر باشاهکار البیرونی تحقیق ماللهند برابری تواند کرد.

مؤلف تحفة‌الهند :

در کمال تأسف باید اذعان داشت که درمورد مؤلف کتاب تحفة‌الهند اطلاعاتی مقرون به‌هیچ است. حتی در مورد نام حقیقی این شخص اتحاد نظر نیست. درنسخهٔ الف که اساس متن این کتاب قرارگرفته‌است ونسخهٔ‌خطی شماره ۳۴ کتابخانهٔ برلن اسم مؤلف میرزاجان ابن‌فخرالدین محمد ضبط شده است[2]. در نسخهٔ ج نام او میرزاخان ابن فخرالدین محمد آمده است که بیشتر دانشمندان بر این‌اسم اتفاق کرده‌اند. اما درنسخهٔ ب ونیز در نسخهٔ شماره ۱۰۷۷ برلن نام مؤلف میرزا محمدابن فخرالدین ضبط شده است. ریو بنا بر گفتهٔ مؤلف تذکرهٔ گل رعنا نام‌مؤلف تحفة‌الهندرا میرزاخان‌ابن فخرالدین محمد تائید می کند[3].

یکی ازنبیره‌های عبدالرحیم خانخانان دانشمند و امیر بزرگ عصر اکبر گورکانی میرزاخان نام داشته[4] و در سال ۱۰۵۵ هجری از منصب سه هزاری برخوردار بوده است[5] اما آیا این فردهمان میرزاخان مؤلف تحفة‌الهند است یاخیر، نمی‌دانیم.

مؤلف بدانگونه که در مقدمهٔ تحفة‌الهند می‌گوید وی کتاب خود را درعهد اورنگزیب تألیف نموده است. اماسال تألیف دقیقاً معلوم نیست. نکتهٔ

۱ــ برای تفصیل بیشتر دربارهٔ ادبیات دوران اورنگزیب رجوع شود به تألیف‌این‌نگارنده فارسی ادب بعهداورنگزیب (ادبیات‌فارسی دردورهٔ اورنگزیب) دهلی، ۱۹۶۹ میلادی.

۲ــ فهرست کتابخانهٔ برلن ص ۸۳.

۳ــ فهرست کتابخانهٔ موزهٔ بریتانیا ج ۳ ص۱۰۷۸ــ۱۰۷۹.

۴ــ مرآة‌العالم تألیف بختاورخان (خطی) درذکر مشایخ کرام.

۵ــ آئین‌اکبری تألیف ابوالفضل (ترجمهٔ انگلیسی) ص ۳۶۱.

دیگری که تولید ابهام می کند آنست که معلوم نیست کتاب برای که نوشته شده است . در برخی ازنسخ چنان آمده است این کتاب برای مطالعهٔ شاهزاده محمد اعظم پسر سوم اورنگزیب تألیف شده است . لیکن در نسخهٔ ب نام معزالدین جهاندارشاه ذکر گردیده است . درهمین نسخه این مطلب اضافه شده است که مؤلف این کتاب را «حسب الاشارت با بشارت وزارت وامارت رتبت، ابهت و ایالت منزلت ، رضیع شاه جم قدر، سکندرمکان کوکلتاش خان» برای مطالعهٔ جهاندارشاه نوشته است .

از خطاب « رضیع شاه جم قدر » ریو نتیجه گیری می کند که این کوکلتاش خان عبارت است ازبرادر رضاعی اورنگزیب که درسال ۱۰۸۶ هجری لقب خان جهان بهادر ظفرجنگ دریافت کرد، وباهمین لقب بیشتر معروف است . ریو اضافه می کند که چون مؤلف کوکلتاش خان را با لقب خان جهان بهادرظفر جنگ یادنکرده است، احتمال می رود که وی قبل از این تاریخ تألیف خود را به اتمام رسانیده باشد [۱] .

اما اشکال دیگر آنست که اسم کوکلتاش خان همراه با جهاندارشاه در همان نسخه ضبط شده است ، و لذا ممکن است منظور مؤلف کوکلتاش خان برادر رضاعی جهاندارشاه باشد . این کوکلتاش خان که اسم اصلی او علی مرادخان بود ، وابسته به شاهزاده معزالدین جهاندارشاه بود . می دانیم که پس از مرگ اورنگزیب در سال ۱۱۱۸ هجری میان فرزندان او محمداعظم و محمد معظم برسرتاج و تخت جنگ افتاد که درنتیجه محمداعظم کشته شد و محمدمعظم به سلطنت رسید وخودرا بهادرشاه ملقب ساخت . پس از وفات او درسال ۱۱۲۴ هجری پسرش معزالدین جهاندارشاه جانشین اوشد لیکن حکومت او بیش از یک سال دوام نیاورد . برادرزاده اش فرخ سیر اورا درمیدان جنگ به قتل رسانید و تخت گورکانی را متصرف شد[۲] . دراین جنگ کوکلتاش خان ازطرف جهاندار-

---

۱- فهرست کتابخانهٔ موزهٔ بریتانیا ج ۱/ص ۶۲ .

۲- کمبریج هیستری آف اندیا ج ۴/ص ۳۲۶-۳۲۹.

شاه شجاعانه جنگید و جان خود را فدای آقای خود کرد[1].

استاد سید مسعود حسن رضوی ادیب مترجم بخشی ازمقدمهٔ تحفةالهند به اردو بنابر آنچه در یك نسخهٔ خطی تحفةالهند که در کتابخانهٔ شخصی وی مضبوط است، عقیده دارد که کتاب حاضر برای مطالعهٔ خود اورنگزیب تحریر شده است. زیرا در مقدمهٔ نسخهٔ وی که احیاناً بسیار مختصر است، اسم محمد اعظم یا جهاندارشاه دیده نمی‌شود البته عبارت «حسب الاشارت با بشارت... کوکلتاش خان» در آنجا ضبط گردیده است[2].

اینك نمی‌توان به‌تحقیق گفت که مؤلف کتاب خود را برای که تألیف نموده است. البته اسم محمد اعظم مقرون به‌قراین به‌نظر می‌رسد. محمد اعظم سومین پسر اورنگزیب علاقهٔ وافر به‌علوم هندی وموسیقی داشته وحامی بسیاری ازشعرا و نویسندگان دوران خود بوده است. شعرایی چون میرزا عبدالقادر بیدل (م - ۱۱۳۳ هجری) و راسخ سرهندی (م - ۱۱۰۷ هجری) و سالم کشمیری (م- ۱۱۱۹ هجری) و ارادت خان واضح (م- ۱۱۲۸ هجری) و محمد احسن ایجاد (م - ۱۱۳۳ هجری) وحکیم شهرت (م - ۱۱۴۹هجری) با دربار او وابسته بودند. یکی از شعرای این دوره ابوابراهیم الله‌یار نصیبی بلخی مجموعه‌ای از قصاید خود را که در مدح محمد اعظم سروده بود، به‌نام اعظم نامه گردآوری کرده است. گذشته از این ملاعیوض بیگ رساله‌ای در موسیقی بنام شاهزاده محمداعظم تألیف نموده بود که نسخهٔ خطی آن در کتابخانهٔ خانقاه اوچ (پاکستان) نگهداری می‌شود[3].

شاهزاده محمد اعظم به‌زبان و ادبیات هندی علاقهٔ خصوصی داشت. یکی از شعرای هندی بنام نواج در دربار وی زندگی می کرد. نواج به‌ایمای شاهزاده نمایشنامهٔ معروف شکونتلا SÁKUN TALĀ تألیف کالی داس‌را از سانسکریت به‌فارسی برگرداند. همچنین منظومهٔ هندی بنام‌ست‌سئی SAT SAĪ

۱ـ قواعد کلیهٔ بهاکها (مقدمهٔ تحفةالهند) تصحیح م. ضیاءالدین، مقدمه ص۲.

۲ـ قواعد کلیهٔ بهاکها ترجمه از سیدمسعود حسن رضوی ادیب، لکهنو، ۱۹۶۸ میلادی، ص۵.

۳ـ رجوع شود به‌ادبیات فارسی در دورهٔ اورنگزیب تألیف این نگارنده.

سرودهٔ بهاری به دستور شاهزاده محمد اعظم تصحیح شد ومتن آن منظومه که امروزه در دست است، سئی اعظم شاهی خوانده می‌شود[1].

بررسی مطالب تحفة‌الهند :

کتاب تحفة‌الهند در هفت باب تنظیم گردیده است. قبل از آغاز باب اول مؤلف در مقدمه‌ای مبسوط الفبای هندی و طرز نگاشتن آن و دستور زبان هندی میانه (برج بهاشا) را شرح داده است. همچنین در پایان کتاب لغت نامه‌ای از کلمات سانسکریت و هندی بفارسی ترتیب داده که شامل تقریباً سه هزار واژه می‌باشد. مباحث هفت باب تحفة‌الهند عبارت است از:

باب اول درعلم پنگل یا علم عروض اهل هند .

باب دوم در علم تُك یا علم قافیهٔ اهل هند.

باب سوم در علم النکار یا علم بدیع اهل هند.

باب چهارم درعلم سنگاررس یا علم عاشقی و معشوقی .

باب پنجم در علم سنگیت یعنی علم موسیقی اهل هند.

باب ششم درعلم کوك یعنی علم معرفت اقسام زن ومرد وصحبت داشتن ومعاشرت ومباشرت بازنان .

باب هفتم درعلم سامدریك یعنی علم قیافه .

الفبای سانسکریت یا هندی که به خطی مخصوص بنام دیوناگری و از چپ به راست نوشته می‌شود ، دارای چهل و نه حرف است که از آن میان چهارده حرف مصوته وسی‌وسه حرف صامت و دو حرف نیمه هجایی می‌باشد. مؤلف تحفة‌الهند سی و چهارحرف صامت شمرده است اما حرف چهه که در فهرست او سی‌وچهارمین حرف است، درواقع مرکب‌از ك وش KSHA است و حرفی مستقل نیست. ازجمله سی وسه حرف صامت ، هفده حرف مخصوص سانسکریت و هندی است که در فارسی و عربی وجود ندارد. مؤلف برای هریك از الفبای سانسکریت به‌دقت اسم‌گذاری نموده است تا حروف متشابه را از یکدیگر می‌توان تشخیص داد و باید اذعان داشت که او در این امر

۱ــ قواعد کلیهٔ بهاکها تصحیح ضیاءالدین، مقدمه ص۳.

ابتکاری تمام بخرج داده است.

برخی از صداهایی که از تلفظ الفبای سانسکریت یا هندی حاصل می‌شود به‌گوش فارسی زبانها سخت و خشن می‌آید. زیرا برخلاف فارسی درسانسکریت چندین نوع صدا موجود است که مشابه آنها در فارسی وجود ندارد. مهم‌ترین آن صداهایی است که با اضافه نمودن «ها» به‌حروفی چون ب و پ و ج و چ و د و ك وگ و دربعضی موارد به ل و م و ن پیدامی‌شود. مثلا کلمهٔ پهول (به معنی گل) PHŪL تلفظ می‌شود و نه PAHŪL. یا کلمهٔ کهال به معنی پوست تلفظ KHĀL دارد و نه KAHĀL. در واقع صدای «ها» چنان با صدای حرف ماقبل آن امتزاج و تلفیق یافته است که یك صدای کاملا مشخص پیدا شده است.

نوع دیگرصدای حروف خشن و درشت مانند Ṭ و Ḍ است که تلفظ آن تقریباً مثل T و D انگلیسی ویا درشت‌تراز آنست. مثلا تلفظ کلمهٔ ṬOṬĀ به معنی زیان وخسارت با کلمهٔ TOTĀ به معنی طوطی کاملاً فرق می کند ودر تلفظ Ṭ اول که با نقطهٔ زیرین ضبط شده است نوك زبان به جلوکام فشار می‌آرد تا کلمهٔ مزبور تلفظ شود. و بازهمین دوحرف Ṭ و Ḍ ممکن است در آخر ها بگیرند و دوصدای مجزای دیگر تولید کنند.

حرف دیگری که تلفظ آن در هندی وسانسکریت بسیار مهم است‌عبارت است از نون. علاوه برنون عادی که در فارسی وجود دارد این حرف در هندی وسانسکریت حداقل دونوع صدای دیگردارد. یکی نون غنه یامنخرینی که مانند N فرانسه در آخر کلماتی مثل گارسون وغیرآنها تلفظ می‌شود. اما برخلاف فرانسه نون منخرینی هندی هم در وسط کلمه وجود دارد وهم در آخر کلمه. مثلا کلمهٔ VAHĀN که در آخر آن نون غنه است بروزن مکان نیست بلکه بروزن وفا است، نهایت اینکهٔ الف آخر ازصدای منخرینی برخوردار است. همچنین کلمهٔ HAṄSĪ به معنی خنده بروزن جلی وخفی با HAṄSĪ به معنی ماده قووبروزن مستی از جهت تلفظ کاملاً متفاوت است.

یك نون دیگر که صدای آن ممزوج با صدای را می‌باشد درسانسکریت وجود دارد که ازآن زبان به‌هندی ادبی وارد شده است. اما باید اعتراف کرد

که این نون اگرچه همواره نوشته می‌شود ولی اغلب مانند نون عـادی تلفظ می‌گردد. مثلاً در کلمهٔ GAṆEŚA که تلفظ واقعی آن بسیار سنگین و پر و مختلط با صدای را است.

دونون دیگر در الفبای سانسکریت و هندی وجود دارد که تلفظ آن شبیه به‌نون فارسی در کلمهٔ گنگ و چنگ است.

همان طور که مؤلف تحفة‌الهند شرح داده است درسانسکریت شانزده مصوته یا حرف صدا دار وجود دارد که سه مصوته از آن یعنی Rī ،LRI و LRī تقریباً درهندی وجود ندارد. مصوتهٔ چهارم که برای فارسی زبانها ادراك آن بعنوان مصوته بسیار دشوار به‌نظر می‌رسد نوعی «را» است که فی‌المثل در کلمهٔ MRIGA به معنی آهو یا RISHI به معنی مرتاض وجود دارد.

دومصوتهٔ دیگر درهندی و سانسکریت E و O شبیه یای مجهول و واو مجهول است. صدای اولی درآخر کلیه واژه‌های فارسی مانند خانه و دانه که به های غیرملفوظ تمام می‌شود، اقلاً درلهجهٔ تهران وجود دارد. این صدا نیز درکسرهٔ اضافت هنگامی که درشعر کشیده خوانده می‌شود، بگوش می‌رسد.

صدای دیگر O برای فارسی زبانها نیز آشنا است زیرا هنگامی کـه کلمه‌ای خصوصاً در شعر با کلمهٔ دیگر با واو عطف پیوست مـی‌شود این صدا آشکارا معلوم می‌شود. اما برخلاف فارسی هردوصدای E و O دروسط واژه‌های هندی و سانسکریت وجود دارد.

کلیه مصوته‌های سانسکریت عبارت است از:

کوتاه	کشیده
A	Ā
I	ī
U	Ū
RI	Rī
LRI	LRī

مصوته‌های مرکب:

E	AI
O	AU

دو حرف نیمه هجایی عبارت است از AḤ و AṂ که اولی صدای های غیرملفوظ و دومی صدای نون منخرینی را می‌رساند.

تذکار این نکته نیز لازم است که معمولاً حرفی صامت در سانسکریت چه در وسط کلمه و چه در آخر آن ساکن نیست مثلاً کلمهٔ کمل تلفظ دقیق آن KAMALA است و نه KAMAL، و از اینجاست که برخی از کلمات سانسکریت چون KṚṢṆA و BUDDHA در فارسی با الف کشیده یعنی کریشنا و بودا رایج شده است در حالیکه هردو واژه به فتحه و نه بالف کشیده تمام می‌شود. اما در واژه‌های هندی معمولاً فتحهٔ آخر آشکارا تلفظ نمی‌شود. بنابراین در آوا نویسی واژه‌های سانسکریت فتحهٔ آخر کلمه به شکل A ضبط شده است اما در آخر واژه‌های هندی این A ضبط نگردیده است.

نکتهٔ دیگری که در زبانشناسی سانسکریت توجه فارسی زبانها راجلب می کند، آنست که حرفی که بعد از آن یکی از مصوته‌های شانزده‌گانه بیاید، در سانسکریت مفرد محسوب می‌شود و نه مرکب. مثلاً کلمهٔ KĀLĀ بمعنی سیاه مرکب از دوحرف است. البته هنگام تقطیع عروضی هردو حرف دارای هجای بلند بشمار می‌رود در حالیکه کلمهٔ KALA به معنی دیروز مرکب از دو حرف هجای کوتاه می باشد.

نوعی کلمات در سانسکریت و هندی وجود دارد که با حرف ساکن شروع می‌شود. مثلاً در کلمهٔ شیام ŚYĀMA حرف اول شین دارای هیچ کدام از حرکات ثلثهٔ فتحه و کسره و ضمه نیست و تلفظ آن تقریباً همانند تلفظ واژهٔ SHRILL انگلیسی است. هم چنین واژهٔ DVĀRA به معنی دروازه. مؤلف تحفة الهند یای شیام و واو دوار یعنی یایی و واوی راکه پس از حرف ساکن واقع گردد، به‌ترتیب یای مشمومه و واو مشمومه خوانده است اما حرکت شین و دال را نیز ضبط کرده است درحالیکه ضبط حرکت حرف اول از نظر آوانویسی سانسکریت درست نیست.

غیراز واو ویای مشمومه دربسیاری ازکلمات سانسکریت و هندی پس از حرف ساکن «را» وجود دارد مثلا در واژهٔ BRAHMĀ به معنی خالق و PRĪTI به معنی عشق ومحبت و غیرآن. در آوانویسی چنین کلمات باید توجه

داشت که حرف ب وپ در کلمهٔ اول و دوم ساکن است ودارای هیچ حرکتی نیست اما مؤلف تحفة‌الهند حرکت حرف اول را نیز ضبط کرده است که در واقع با تلفظ عامیانه تطابق دارد.

مؤلف در مثال چنین رابی که وی آنرا رای متصل التلفظ می‌خواند واژهٔ MRIGA (آهو) را نیز ضبط نموده است. اما همچنانکه قبلاً یادآور شدیم رای مـرگ از نظر دستور نویسان سانسکـریت مصوته است و نه حرف صامت.

شمس قیس‌رازی درین مسئله که آیا ممکن است واژه‌ای به‌حرف ساکن شروع شود، بحث جالبی دارد که در زیر به‌نقل آن مبادرت می‌شود:

«واما علت آنك درارکان عروضی ابتدا به سبب خفیف کردند آنست کی اقل حروفی کی مردم بدان ناطق توان شذ دو حرفست، نخستین آن متحرك تا بـذان ابتداء کلام کند ودومین «را» ساکن تا برآن وقف کند وخاموش گردذ چی‌ابتداء کلام جز بحرفی متحرك نتوان کرد و وقف جز برحرفی ساکن ممکن نگردد، از بهر آنك وقف خاموش شذن است وخاموشی فناء صوت و سکون آلت نطق است وبهیچ وجه فناء صوت و سکون آلت نطق حرکت نبوذ، و جمهور ائمهٔ نحو ولغت وکافهٔ اصحاب عروض متفق‌اند برآنك ابتداء بحرف ساکن ووقف برحرف متحرك مقدور بشر نیست، و ابن درستویه فسائی از ولایت فارس‌دراین باب خلاف همگنان کرده است و رسالتی درامکان این دو مستحیل نـوشته و آنرا بسخنان بی‌حاصل ودعاوی بی‌طایل مطول گردانیده ودرجواز ابتدابساکن بکلماتی که بعضی عجم آنرا ربوده در لفظ آرند وحرکت حرف نخستین آنرا میان فتحه وکسره گویند چنانك نه‌فتحه روشن باشد ونه کسره معین چون فـاء فغان ودال درم وسین سرای وشین شمار استدلال کرده ودرامکان وقف برمتحرك بکلماتی که عجم در کتابتهای زائده بآخر آن الحاق کنند چنانك خنده وگریه و جامه ونامه تمسك نموده و پنداشته است که چون این‌هاآت در لفظ ظاهـر نمی‌گردد وقف متکلم برحرکت ماقبل آن باشد و هم بدین خیال گفته است که ما بزمان پسائی سررا ثر خوانیم و ثا ساکنست و بدان اهتدا مـی کنیم وراء متحرك است و بدان خاموش می‌شویم وبدین تقریربوشها (؟) کـرده است و

برسایر متأخران ومتقدمان نحات واهل عروض بذکاء طبع و قوت فطنت تفوق نموده و در اثناء کلماتی که در تمشیت دعاوی خویش رانده است آورده که حروف را بحرکت و سکون وصف کردن برسبیل مجاز و طریق استعاره تواند بود نه از راه حقیقت و روی وقوع، واین سخنی راستست از بهر آنک حقیقت حروف ملفوظ و مسموع اصواتی است مقطع برهیأت مخصوص از مخارج معین، وصوت عرض است واعراض را حقیقة بحرکت و سکون وصف نتوان کرد چه حرکت وسکون باتفاق متکلمان و حکما از خواص اجسام است و ما چون حرکت وسکون مجازی حروف را تلخیص کنیم بطلان قول ابن درستویه روشن شود وصحت ما ذهب الیه الجمهور محقق گردد»[1].

میرزاخان مؤلف تحفةالهند با زحمت بسیار سعی کرده است که روش نوشتن اشکال حروف سانسکریت را به‌خوانندگان فارسی یاد دهد. نظر به‌عدم دسترسی به‌حروف چاپ سانسکریت‌وسایر مشکلات چاپی الفبای سانسکریت تماماً در آغازکتاب با آوانویسی لاتین آمده است.

میرزاخان نخستین کسی است که بفکر تدوین دستور هندی میانه افتاد. باید تذکر دادکه دستور نویسان سانسکریت قرنها قبل از میلاد مسیح دستور سانسکریت را مدون کرده بودند. اما به مرور زمان آریائیهای هند تکلم به سانسکریت فصیح را فراموش کردند و لهجه‌های بومی و عامیانه را بجای آن پذیرفتند. البته چون کسی به تألیف ونگارش می‌پرداخت زبان سانسکریت را بکار می برد. لهجهٔ بومی یا عامیانه همچنان به‌تکلم وگفتگواختصاص‌داشت. لیکن تا زمان میرزاخان یعنی نیمهٔ دوم سدهٔ هفدهم میلادی یا یازدهم هجری هندی میانه درنواحی دهلی بخوبی ریشه دوانیده بود وبعنوان یك زبان ادبی شناخته شده بود. فارسی کم کم نفوذ خود را ازدست می‌داد وایرانیان و دیگر فارسی زبانان درصددآموختن زبان ادبی سکنهٔ دهلی و نواحی آن برآمدند. اینك اقتضای زمان برآن بودکه دستور هندی‌مدون شود. تا بیگانگان بتوانند به‌کمك آن زبان هندی را بیاموزند. میرزاخان این مهم را برعهده‌گرفت و آن

۱ـ المعجم فی معاییر اشعار العجم، بتصحیح استاد مدرس رضوی ص۳۶.

را در نهایت تعمق وجامعیت با تمام رسانید. وی اولین پایه‌گزار دستورهندی میانه محسوب می‌شود. خود می گوید:

«چون این زبان شامل اشعار رنگین وعبارات شیرین و وصف عاشق و معشوق است و برزبان اهل نظم و صاحب طبع بیشتر مستعمل و جاری است، بنا بر آن به‌قواعد کلیهٔ آن پرداخته، و مخترع آن این نحیف است»[1].

دستوری که مؤلف تحفة‌الهند در مقدمهٔ کتاب خود ضبط نموده است دستور برج بهاشا یا هندی میانه است. اما مقتضی است پیش ازآنکه درباب این زبان سخن رود، مختصری در بارهٔ سیر تکاملی زبانهای آریائیهای هند توضیح داده شود.

اولین آثار زبان آریائیهای هند درکتاب مقدس ودا VEDA مشاهده می‌شود. وداها درچه زمانی تألیف شده، معلوم نیست اما بعقیدهٔ باستانشناسان این کتب مقدس قبل از ورود آریاها به‌شبه قارهٔ هندوستان تدوین یافته بود، البته دراین مسئله بازهم اختلاف آرا وجود دارد که آیا اصولاً آریاها در چه زمانی به‌هند وارد شده‌اند. اغلب مورخین ورودآنها را بین ۲۵۰۰ تا ۱۵۰۰ قبل از میلاد دانسته‌اند. خلاصهٔ کلام آنست که زبان ودائی اولین نمونهٔ زبان آریائی هند است. این زبان «به‌زبان اوستا بسیار نزدیك و دستور هردوزبان کم وبیش یکی است»[2].

مظهردومین دورهٔ زبان‌آریائی هند سانسکریت است که یکی ازمهم‌ترین وغنی‌ترین زبانهای جهان محسوب می‌شود. «این زبان که شامل همهٔ ادبیات وسیع هند است دارای قواعد مدون و دستور دقیقی است و همهٔ خصوصیات لغوی و تلفظی‌آن درکتب صرف و نحوثبت شده است»[3].

چندین هزار سال پیش دانشمندان‌آریائی آثار فلسفه، هیئت، نجوم، ریاضی، فن‌نمایش، عروض وقافیه، صناعات ادبی وغیره را بزبان سانسکریت تألیف نمودند که امروز نیز از ارزش مخصوص ادبی و تاریخی و فرهنگی برخوردار است.

۱ـ تحفة‌الهند ص۵۲.
۲ـ پرشین ـ سانسکریت گرامر تألیف دکتر کنهن راجه، ص۱.
۳ـ وزن شعرفارسی، تألیف دکتر پرویز ناتل خانلری ص۱۷.

بدیهی‌است که آریاها بعداز تسخیر هند با مردم بومی روابطی استوار کردند ودرحالیکه آنان‌را تحت‌تأثیر فرهنگ وزبان‌خود قرارمی‌دادند، درمقابل فرهنگ آنان کاملا بی‌تفاوت نماندند. رفته‌رفته واژه‌های‌محلی درسانسکریت راه‌یافت و این زبان خالص و ادبی مورد تصرفات قرارگرفت. نویسندگان سانسکریت درآثار خود ازکلمات‌بومی استفاده می‌کردند. درنمایش‌نامه‌های سانسکریت که در قرن اول میلادی تألیف شده زنان و اشخاص دون پایه به سانسکریت سخن نمی‌گویند بلکه به‌زبان محلی تکلم می‌کنند.

با ورودمسلمانان به‌هند که تقریباً هزارسال‌قبل‌صورت‌گرفت واستقراردولت آنان، زبان‌های محلی هند صدها واژهٔ‌فارسی وعربی را پذیرفت وجزوخویش ساخت. این زبان محلی که رفته رفته جای سانسکریت راگرفت و در مرحلهٔ سوم‌زبان آریائی هند قرارمی‌گیرد، پراکرت PRĀKRIT خوانده می‌شود. پراکرت درهرنقطه بانقاط دیگر اختلاف داشت وچندنوع پراکرت درشرق و غرب وهندمرکزی موجود بود. ازاین میان شورسینی SAURASENĪ، مگدهی MAGADHĪ و پالی PĀLĪ بیشتر معروف و حایزاهمیت ادبی است. پالی زبانی است‌که اغلب آثار بودائی درآن تألیف شده است. بودائیها و همتای آنان جینی‌ها JAINA برای تبلیغ و ترویج افکار دینی خود بجای آنکه از سانسکریت استفاده کنند، اززبان محلی وعامیانه استفاده‌می‌نمودند.

شورسینی مادر هندی میانه یابرج بهاشا است. برج بهاشا لهجه‌ای‌از هندی است‌که در بخش غربی ایالت‌های اوترپرادش UTTAR PRADESH ودهلی‌وهریانا HARYANA مدهیه‌پرادش MADHYA PRADESH وراجستان RAJASTHAN درقرن شانزدهم و هفدهم میلادی رواج داشته است. مرکز این‌زبان چنانکه مؤلف تحفة‌الهند متذکر شده، برج BRAJ واقع در نزدیکی شهر متورا MATHURA در جنوب غربی دهلی بوده است که بعنوان مولد خدای کریشنا ازجمله امکنهٔ مقدس هندوان محسوب می‌شود و در سالروز تولدکریشنا هزارها نفر ازگوشه‌وکنارهند درآنجاگردمی‌آیند وجشن‌می‌گیرند.

درزمان مؤلف (نیمهٔ دوم قرن هفدهم میلادی) برج بهاشامتداولترین لهجهٔ ادبی هندی محسوب می‌شد وبقول وی «اشعار رنگین ووصف عاشق و

معشوق بیشتر بدین زبان» می گفته‌اند.

برج بهاشا یاهندی یااردوی معاصر که آنرا هندوستانی نیز خوانده‌اند، اساساً ازنظرپسوندهای افعال فرق می کند، که این اختلاف درتعلیقات این کتاب مورد بررسی وشرح قرارگرفته‌است.

عروض هندی

عروض یاپنگل که نخستین باب کتاب حاضر را تشکیل می‌دهد یکی‌از جالب‌ترین مباحث این کتاب را در بردارد. درمرحلهٔ اول تذکر این‌امرلازم‌است که عروض سانسکریت و هندی کاملا هجایی است. عروضیان هند هجارا به دونوع کوتاه یعنی لگهوLAGHU وبلند یعنی‌گوروGURU تقسیم کرده‌اند.

مراد از هجای کوتاه همزهٔ متحرك یا مصوتهٔ کوتاه مستقلی است چون A وI وU ویا حرف صامت متحرك چون KI,KA وKU است.

مصوته‌های کشیده چون Ī,Ā وŪ یا مصوته‌های مرکب مانند AU,AI,E یا حرف صامتی که به چنین مصوته‌ها پیوندد، گورو یا هجای بلند خوانده می‌شود. مؤلف ماهجای کوتاه را باالف وهجای کشیده را برخلاف البیرونی باهمزهٔ عربی (ء) نشان‌داده است.

عروضیان هندی هنگام سنجش لگهورا برابر یك ماترا MĀTRĀ یا واحد وزن وگورو را مساوی دوماترا اعتبار می کنند.

درهندی و سانسکریت گاهی دو حرف صامت بدون هیچ مصوتهٔ کوتاه ترکیب می‌یابد مثلاك وردر کلمهٔ KRAMA به معنی ترتیب، یاكور درکلمه CAKRA به‌معنی چرخ. هنگام سنجش مجموعهٔ چنین دوحرف صامت‌رابرابر یك‌هجای بلند یا دو واحد حساب‌می کنند.

همچنانکه قبلا اشاره‌شد اغلب‌حروف صامتی که درتلفظ فارسی‌ساکن‌اند درهندی متحرك می‌شوند. مثلا کلمهٔ چمن ازنظر عروض فارسی چنین تقطیع می‌شود.

‿ + ــــ = هجای کوتاه + هجای بلند

اما درهندی تقطیع‌آن بشرح‌زیر است:

‿ + ‿ + ‿ = ۳ هجای کوتاه.

عروضیان هندی در مورد عروض سختگیر نیستند و هرجا که ضرورت ایجاب می کند هجای کوتاه‌را برابر دو واحد یاهجای بلند را برابر یك‌واحد حساب‌می کنند. یعنی اگر بیتی که‌می بایستی ۱۲ واحد وزن (۸هجای کوتاه + ۲ هجای بلند) داشته باشد و احیاناً بیشتر هجادارد، عروضیان هندی هجای اضافی را نادیده می گیرند یا هجای بلند راکوتاه می‌شمارند وبا عدد خواسته تطبیق می کنند.

برخلاف ارکان عروض فارسی و عربی که سبب و وتد و فاصله نامیده می‌شود، در عروض سانسکریت واژهٔ‌گن GANA هست که عروض بر آن پایه‌گزاری شده. گن عبارت است از هجای کوتاه یا بلند یا مجموعهٔ هردو. اینك در اغلب اشکال عروض ماترا یا واحد وزن بشمار می آید. درچنین اشکال که مؤلف کتاب حاضر سی‌ویك شکل را ذکر نموده است هیچ‌گن کمتر ازدو واحد وزن (یك هجای بلند یا دوهجای کوتاه) وبیشتر از شش واحد وزن (سه هجای بلند یا شش هجای کوتاه) نیست.

اما دربرخی از اشکال عروضی هندی تعداد حروف به‌شمار می آید و نه‌ماترا. قبلاً بدین نکته اشاره رفت که عروضیان هندی مثلاً «ك» و«کا»هردورا یك حرف می‌شمارند. درچنین اشکال عروضی هیچ‌گن نباید بیشتر ازسه‌گور و یا هجای بلند وکمتر ازیك لگهو یا هجای کوتاه باشد. مؤلف چهارده شکل حروفی را دراین کتاب آورده است.

عروضیان هندی برخی از مجموعهٔ هجاهای کوتاه وبلند را سعد وبرخی دیگر را نحس می‌شمارند. مثلاً آنان عقیده دارندکه در آغازکلام ترتیب هجاهای کوتاه یا بلند یا ترکیب هردو باید بدین‌گونه باشد:

۱. ــــ + ــــ + ــــ (که مگن خوانده می‌شود).

۲. ⌣ + ⌣ + ⌣ (که نگن خوانده می‌شود).

۳. ــــ + ⌣ + ⌣ (که بهگن خوانده می‌شود).

۴. ⌣ + ــــ + ــــ (که یگن خوانده می‌شود).

اما اگر ترتیب هجاهای کوتاه و بلند به‌طور ذیل باشد، کلام بد یمن محسوب می‌شود و ممکن است سرایندهٔ آن یا وابستگانش دچار حادثه شوند:

۱. ‿ + — + ‿‿ (که جگن خوانده می‌شود).
۲. — + ‿ + — (که رگن خوانده می‌شود).
۳. ‿ + ‿ + — (که سگن خوانده می‌شود).
۴. — + — + ‿ (که تگن خوانده می‌شود).

به‌عبارت دیگر کلامی که آغاز آن هموزن فعول یا مفاع وفاعلن یا فاعلا و فعلن یا متفا ومفعول یا مس تفع باشد، از نظر عروضیان هندی نحس است وازترکیب چنین هجاها درآغازکلام باید اجتناب ورزید.

خرافات واو هام پرستی چه در هند قدیم وچه در هند امروزه فراوان است و مظاهر آنرا در کلیه شئون زندگی می‌توان مشاهده نمود. عروض هندی نیز از خرافات پرستی مصون نمانده است. انتساب ایجاد عروض به‌ماری‌یکی از علایم اوهام پرستی است. عروضیان هندی عقیده دارند که هریکی از هشت مجموعهٔ هجاهای فوق تحت نظارت رب‌النوع یادیوتائی DEVATĀ قرار می‌گیرد. مثلاً رب‌النوع مگن (مجموعهٔ سه‌هجای بلند) زمین ورب‌النوع نگن (مجموعهٔ سه هجـای کوتاه) مار است که تفصیل آن را در متن کتاب می‌توان ملاحظه نمود. از این گذشته هر کدام از مجموعهٔ هجاهای فوق با یـک دیگر نسبت خوب یا بد دارد. مثلاً عروضیان هندی اجازه نمی‌دهند که سگن با تگن جمع شود یعنی ترتیب هجاها به شرح زیر:

۱) ‿ ‿ — + — — ‿
۲) — — ‿ + ‿ ‿ —

از نظر عواقب سعد و نحس بسیار بد است. همچنین از جمع جگـن بارگن تا آنجا که ممکن باشد، باید اجتناب ورزید یعنی ترتیب هجاهـا به قرار ذیل:

۱) ‿ — ‿ + — ‿ —
۳) — ‿ — + ‿ — ‿

اگرچه بسیارنحس نیست اما ازاجتماع چنین هجاها درکلام بایداحتراز کرد. همچنین هیچکدام از دستهٔ اولی و دومی نباید با یکدیگر جمع شود.

چهارافاعیل فوق بحدی بدیمن محسوب می‌شود که اگر یکی ازآنها با

چهار افاعیل دیگری که سعداند، پیوندد آن دیگر را نیز تحت‌الشعاع قرار- می‌دهد و سعادت آن را از بین می‌برد. همچنین آنان عقیده دارند که آوردن حروف زیر درآغاز و وسط و آخر کلام نیز بدیمن است و شاعر باید از آن اجتناب ورزد.

آغاز کلام: ن، گ، ه.

وسط کلام: س، ج، ر.

آخر کلام: جیم تازی ثقیله (جه)، تای فوقانی مثقله، و کاف تازی خفیفه (ك)

پس از توضیح مقدمات فوق مؤلف به شرح و تجزیه و تحلیل چهند CHANDA یعنی اوزان وبحور متداول هندی می‌پردازد. وی مجموعاً هشتاد وچهار وزن اساسی درین کتاب آورده است ومی‌گوید «آنچه مطبوع طبع سلیم ومستحسن ذهن مستقیم بود دراین مختصر ایراد پذیرفت». برخی ازاین اوزان منشعبات متعددی دارد. مثلاً چهپی چهند هفتاد ویك قسم و دندك نباها چهند یکصدوبیست ویك قسم دارد، علاوه براین مؤلف چهارده بحر اختراعی خود را نیز آورده است که بقول خود او احیاناً بعضی از آنها درکتب عروض‌هندی دیده می‌شود. مؤلف برای توضیح هروزن از ابیات خویش استشهاد جسته است. بدیهی است که اکثر این ابیات رنگ تکلف وتصنع دارد زیرا آن‌برای تطابق با وزن سروده شده است.

مؤلف سعی کرده‌است که وزن هندی‌را با افاعیل عروضی فارسی‌بسنجد. سعی وی شاید نخستین گامی باشدکه‌یك دانشمند فارسی زبان برای هم‌آهنگ ساختن اوزان هندی و فارسی برداشته است. اینجانب سعی نموده است که هرمصراع را با وزن مضبوطهٔ مؤلف بسنجد اما دربعضی از موارد این معیار درست بنظر نمی‌رسد، وعلت‌آن همان است که در عروض هندی عدهٔ هجاها معتبراست و نه‌تطابق سکون و حرکت کلمات با افاعیل عروضی. نکتهٔ دیگر آنست که‌گاهی ترتیب هجاهای کوتاه‌وبلند وزن‌هندی با افاعیل‌عروضی فارسی به‌علت پیش و پس شدن اختلاف دارد مثلاً در بتهوآچهند مؤلف قطعهٔ زیر آورده است:

زلف درازت دام و دانه‌اش خال سیاهت
خط عنبرین شام و کوکبش روی چو ماهت
نرگس تو بیمار و نوش لعل تو مسیحا
رخسارت گلزار و قامتت سر و دلارا

و نوشته است که تقطیع آن به‌طور عروض عربی چنین بود:

مفتعلن مفعول فاعلن مفتعلن فع.

درحالیکه رکن اول مصراع دوم وچهارم هم وزن مفعولن است ونه مفتعلن (نگاه کنید تعلیقات)! اما این اشکال از نظر عروض هندی وارد نیست زیرا مفتعلن و مفعولن هردو دارای شش ماترا یا واحد وزن است. مفتعلن مرکب ازیک هجای بلند و دوهجای کوتاه وباز یك هجای بلنداست ومفعولن مرکب از سه‌هجای بلند است و هردو دارای شش ماترا یا واحد وزن می‌باشد.

نمونهٔ واضح این اختلاف در کندلیا چهند ملاحظه می‌شود. مؤلف برای مثال این وزن قطعهٔ زیرآورده است:

رویت ماه چارده ، گیسویت شب تار
طرهٔ تو کافر نشان ، زلف کجت زنار
زلف کجت زنار ، خال مشکین تو هندو
غمزهٔ شوخت سحر وچشم مخمور تو جادو
روزم گشت سیاه ، چند آیم در کویت
شبی برآبر بام ، ای مه چارده رویت

و برای تقطیع بیت اول وزن

فع‌لن فع‌لن فاعلن فع‌لن فع‌لن فاع

و برای تقطیع بیت دوم وسوم وزن

مفتعلن مفعول فاعلن مفتعلن فع

پیشنهاد کرده است . باید تذکر داد که این وزن دارای ۲۴ ماترا یا واحد وزن می‌باشد. اما سومین بیت قطعهٔ فوق باوجودآنکه طبق تقطیع هندی بیست‌وچهارماترا دارد با هیچ کدام از اوزان فوق هماهنگ نیست و ترتیب هجاهای کوتاه و بلند آن با چهار مصراع فوق مختلف است، لیکن تعداد هجاها در

هرشش مصراع مساوی است.

همچنانکه مؤلف توضیح نموده است بعضی از اوزان هندی کاملاً با بحور فارسی مطابق است . در موارد دیگر اضافه یك هجای کوتاه یا بلند یا عکس آن وزن هندی را از فارسی متمایز می‌سازد. استاد محترم دکتر پرویز ناتل خانلری در کتاب خود وزن شعر فارسی چند وزن جدید فارسی پیشنهاد کرده است که اساس آن برافزایش هجا است. اوزانی که مؤلف تحفة‌الهند ضبط نموده است همراه با منشعبات آن می‌تواند سرمشقی خوب برای سرایندگانی باشد که جویای تجدد و تنوع در آهنگ شعرفارسی هستند.

باب دوم تحفة‌الهند مربوط به علم قافیه است . مؤلف مدعی است که «چون کتابی مضبوط در این علم به‌نظر نیامده لهذا این نحیف به‌کلیات و جزئیات آن احاطه نموده و اصطلاحی چند نهاده، این علم را مدون ساخت[1]».

مؤلف سپس به‌توضیح حروف مختلفهٔ قافیه می‌پردازد. و سی‌ودوحرف قافیه (حروف قبل از روی وبعد از روی) را شرح می‌دهد که جدول کامل آن در ذیل تعلیقات ترسیم یافته است. نکته‌ای که باید مورد توجه فارسی‌زبانان قرار گیرد، آنست که چون درهندی هجای کوتاه (حرف متحرك) وهجای بلند(مصوتهٔ کشیده یا حرف صامت با مصوتهٔ کشیده) هردو حرف مفرد محسوب می‌شود لذا انواع حروف قافیه در هندی بیشتر از فارسی است. مثلاً در کلمات قلم وصنم وخدا وجفا میم والف به‌ترتیب حرف روی است. اما درهندی میم قلم و صنم که هجای کوتاه است، نیه خوانده می‌شود، ودا وفا در خدا وجفا که‌هجای بلند است، مول نامیده می‌شود. همچنین الف تأسیس در علم قافیهٔ هندی همتا ندارد و چیزی که در هندی سروپ خوانده می‌شود درواقع هجای بلندی است که الف تأسیس را دربردارد و ممکن است بجای الف واو یا یاء داشته باشد مثلاً در کلمهٔ گوبر(تفاله) وکیچر (ِگل)گوو کی سروپ نامیده می‌شود.

یا مثلاً ردف اصلی در نظرگرفته شود که عبارت است از الف ساکن ماقبل‌مفتوح و واو ساکن ماقبل مضموم و‌یای‌ساکن‌ماقبل مکسور که بدون‌فاصله پیش از حرف روی واقع می‌گردد چون مار و مور و میر. اما طبق مصطلحات

1- تحفة‌الهند ص ۳۷۳.

هندی هجای بلند ما و مو ومی شیام خوانده می‌شود و بعبارت دیگر ردف اصلی قسمتی از شیام را تشکیل می‌دهد. چنین اختلافات مصطلحات علم قافیهٔ فارسی با هندی در ضمن تعلیقات بیشتر توضیح داده شده است.

باب سوم کتاب تحفة الهند به النکار یا علم بیان و بدیع اهل هند اختصاص دارد. این باب از نظر مطالعهٔ تطبیقی صناعات ادبی فارسی و هندی مهم است وبازهم باید گفت که این اولین کوشش یك دانشمند فارسی زبان در زمینهٔ چنین مطالعهٔ تطبیقی است.

درین باب مؤلف پانزده صناعت ادبی را ذکر نموده است که مصطلح استادان قدیم اهل هند است وسپس چهار صناعت ادبی را بیان می‌نماید که از ابتکارات خود اوست. بعد از آن وی به توصیف نقایص ادبی می‌پردازد که شاعر ونویسنده باید از آن محترز باشد. مؤلف بیست نقیصه ازاین نقایص را ذکر کرده است.

باب چهارم تحفة الهند دربیان علم عاشقی ومعشوقی است که در سانسکریت شبرینگار رس خوانده می‌شود. زبان سانسکریت ازنظر ادبیات عاشقانه یکی ازغنی‌ترین زبانهای جهان محسوب می گردد ومخصوصاً نمایش نامه هایی که بیشتر ازهزارسال قبل درین زبان بوسیلهٔ کالی‌داس ودیگران نوشته شده، عواطف انسانی را با زیباترین سبك توصیف می کند. منتقدان ادبی سانسکریت سعی کرده‌اند که عشق وعاشقی را با طریقهٔ علمی تجزیه وتحلیل کنند واین عقدهٔ لاینحل را بازنمایند. البته این نکته را باید درخاطر داشت که درادبیات سانسکریت وهندی اظهارعشق وعلاقه ازجانب زن است. مرد دردرجهٔ معشوق ونازفرما قرارمی‌گیرد. علتش هم واضح است که مرد درجامعهٔ باستانی آریائی چندان نیاز به زن مخصوصی نداشت واگرجائی کامروایی نمی‌دید کنارچشمهٔ دیگری فرود می آمد. نکتهٔ دیگری که درادبیات عاشقانهٔ سانسکریت توجه ما را جلب می کند آنست که عاشق ومعشوق هندی معتقد به عشق افلاطونی نیستند وصرفاً عشق برای عشق درنظر آنها بی معنی است. درست است که عشق یك عاطفهٔ روحی ومعنوی است اما تسکین این عاطفه واطفای این نایره اساساً مبتنی بر-استلذاذ جسمی ومادی است وازآدم تا ایندم هیچ فرد بشر بدنیا نیامده که این

عاطفهٔ طبیعی را نادیده بگیرد . با وجود این همه باید درنظرداشت که زن‌هندی ازجهت فداکاری وازخودگذشتگی بی‌نظیر وعدیم‌المثال بوده است . زیرا وی عاشق است وشوهرخود را مانند خدا می‌پرستد .

درهند قدیم مرسوم بوده که چون شوهر فوت می کرد وجسد او را می‌سوزاندند زن درآتش می‌پرید وخود را با شوهرفقید می‌سوزاند . درملت راجپوت که یکی ازشجاع‌ترین مردم هند محسوب می‌شود، رسم بوده که‌هنگام جنگ چون‌مردان‌مقتول یا اسیرمی‌شدند زنهای قبیله جمع می‌شدند ومجتمعاً خود را می‌سوزاندند وخود سوزی را برگرفتاری درچنگ بیگانه ترجیح می‌دادند. اکنون نیز دربرخی ازعشایر هند مرسوم است که هنگام ورود شوهر زن دم در می‌نشیند وپای او را روی چشم وسرمی‌گیرد وبدینگونه بدوخوشامد می گوید . باید اضافه کرد که تا چند سال قبل درهندوان طلاق ممکن نبود و زن بیوه‌اجازه نداشت که دوباره شوهربگیرد .

درمصطلحات شرینگاررس زن را نایکا ومرد را نایك می‌گویند . کلمهٔ زن اینجا درمقابل مرد قرارگرفته است والا ممکن است نایکا دختریعنی باکره باشد. همچنین‌ممکن‌است نایکا همسررسمی باشد یا به‌اصطلاح فارسی معشوقه باشد. نایك هم ممکن است شوهرباشد وممکن است دوست یا به اصطلاح امروزی معشوق (فاسق) باشد .

علمای این فن نایك ونایکارا ازنظرسن وسال ورفتار وکردار به‌چندین نوع تقسیم کرده‌اند ودراین مسئله نهایت دقت وتعمق را بخرج داده‌اند وبا روش علمی روانشناسی اطراف وجوانب موضوع را بررسی نموده‌اند وبرای هرنوع نایك ونایکا اسمی مخصوص وضع کرده‌اند . البته دراین طبقه بندی نایکا بیشترمورد توجه ودقت علمای این فن قرارگرفته است تا نایك . انواع گوناگون نایك ونایکاکه مؤلف ذکرنموده است نشان می‌دهد که مسئله عشق و عشقبازی درجامعهٔ هندوئی دقیقا بررسی شده است .

باب پنجم تحفة‌الهند به بحث دربارهٔ علم موسیقی یا سنگیت اختصاص دارد . منظورازلفظ سنگیت نوازندگی وخوانندگی ورقص می‌باشد . هندیها عقیده دارند که موسیقی ازشیوا خدای تخریب وافنا سرچشمه‌گرفته است . این خدا وهمسرش پاروتی PĀRVATĪ را منبع ظهور رقص نیز دانسته‌اند .

مکتب موسیقی شیوا سومیشورمت نامیده می‌شود. علاوه براین چندین مکتب دیگر نیز درموسیقی هندی وجود دارد. لیکن مؤلف کتاب حاضر به جزمکتب شیوا تنها سه مکتب دیگرازاین مکاتب را با جزئیات بررسی می کند که عبارتست ازمکتب هنومان ومکتب بهرت ومکتب کل‌نات.

مکتب هنومان رایج ترین مکاتب موسیقی در زمان مؤلف بوده است و مؤلف نیزبا جزئیات کامل این مکتب را مورد بررسی قرارداده است. دربررسی مکاتب دیگرمؤلف تنها به ایضاح مطالبی می‌پردازدکه درمبحث هنومان مت گفته نشده است.

مؤلف تحفة‌الهند درهیچ یك ازبخش‌های مختلف کتاب خود نامی از منابع مورد استفادهٔ خود ذکرنکرده است اما درمبحث موسیقی کتب زیر را بعنوان منابع اصلی خود ذکرنموده است.

۱ـ راگارنو	RĀGĀRNAVA
۲ـ سنگیت درپن	SAṄGĪTA DARPAṆA
۳ـ مان کوتوهل	MĀNA KUTŪHALA
۴ـ سبها وینود	SABHĀ VINODA

درعهد اورنگزیب (۱۰۶۸-۱۱۱۸ هجری) که مؤلف کتاب تحفة‌الهند درآن دوره زیست می کرده است دو کتاب مهم درموسیقی به رشتهٔ تحریر در آمده بود لیکن مؤلف تحفة‌الهند نامی ازآن دو کتاب نمی‌برد. این دو کتاب یکی پاری جاتك است که ترجمه شده ازکتابی بزبان سانسکریت و بهمین نام توسط میرزا روشن ضمیرمی‌باشد ودیگری راگ درپن که ترجمهٔ فارسی کتاب مان کوتوهل بوسیلهٔ میرزا فقیرالله سیف خان است.[۱]

می‌دانیم که بسیاری ازحکمرانان هندی موسیقی را دردربارخود مورد حمایت واشاعه قرارداده بودند. درواقع موسیقی یکی ازارکان اساسی کلیه جشن‌ها ومراسم درباری بود. لیکن خصوصا درعهد اکبرگورکانی (۹۶۳-۱۰۱۴ هجری) موسیقی وموسیقیدانان مرتبه‌ای بس والا دردربار این شاه یافتند. ابوالفضل مؤلف کتاب آئین اکبری دراین باب چنین می‌نویسد که اعلیحضرت

۱ـ ادبیات فارسی درهند دردورهٔ اورنگزیب ص۴۵۱، ۴۵۳.

توجه فراوان به موسیقی مبذول می‌دارند وازکلیه کسانی که به این هنـردلکش مشغول‌اند، حمایت می کنند . تعداد بسیاری ازموسیقیدانان جمیع ملل، هندی ، ترك ، ایرانی وکشمیری اعم از زن ومرد در دربار گردآمده‌اند . دستهٔ موسیقی دربار به هفت‌گروه تقسیم شده است که هرگروه خاص یك روز ازایام هفتـه می باشد[1].

حمایت درباراز‌موسیقی تا اوایل عهد اورنگزیب تـداوم یافت لیکـن اورنگزیب درسنه دهم ازجلوس خود(۱۰۷۸ه) موسیقیدانان را ازدربار‌اخراج وموسیقی را درکلیه مراسم تحریم نمود[2]. با این همه درنهایت تعجب مشاهده می‌شودکه بهترین کتب درباب موسیقی به زبان فارسی درهمین دوران نوشتـه شده است . باب پنجم ازکتاب تحفةالهند دربارهٔ موسیقی درواقع مفصل‌ترین ودقیق‌ترین نوشته به زبان فارسی درموسیقی هند است کـه نظیرآن فقط راگ‌درپن میرزا سیف خان می‌باشد . روشن‌الدوله رستم جنگ ظفـرخان درکتاب خود بنام خلاصةالعیش عالم شاهی (تألیف ۱۱۷۷هجری) ازاین بخش تحفة‌الهند بسیار استفاده‌کرده وعبارات او را بعینه نقل نموده است [3].

موسیقی هندی بر دواساس مبتنی است: اول سُر Sur که بفارسی‌آهنگ گویند ودیگر راگ که درفارسی مقام‌گفته شده است. سُرکه عبارتست ازتداوم‌صدا درطول‌آهنگ هفت مرتبـه دارد ، وراگ ترتیبی ازحداقـل پنج‌آهنگ از آهنگ‌های هفت‌گانه است. علمای موسیقی هند راگ را برشش قسم آورده‌اند. نام انواع شش‌گانـهٔ راگ درمکاتب مختلف متفاوت است . بـرای هرراگ و فروع ومنشعبات آن درموسیقی هندی خانواده‌ای تشکیل داده‌اند . مثلا هر راگ شش راگنی RĀGINĪ داردکه راگنی درحکم زن راگ است. ونیزهرراگ و راگنی را هشت فرزنداست بنام پوتر PUTRA . بازهرپوتر برای‌خودزوجه‌ای داردکه‌آنرا بهارجا گویند . برای خواندن هریك از انـواع راگ و راگنی و مشتقات‌آن وقتی خاص وفصلی مخصوص مقراست . هریك از انـواع راگ و

۱ــ آئین اکبری (ترجمهٔ انگلیسی) ص ۳۸۱ .

۲ــ ادبیات فارسی درهند دردورهٔ اورنگزیب ص ۹.

۳ــ خلاصةالعیش عالمشاهی، خطی، فصل موسیقی .

راگنی را بوسیلهٔ نقاشی خاصی نشان داده‌اند که مجموعهٔ کامل آنرا می‌توان در کتابی بنام راگ مالا یافت .

مؤلف تحفةالهند هیچ نکتهٔ مهم را درباب انواع راگ‌ها وراگنی‌ها ومشتقات آنان ونامهای مختلف آنها درمکاتب گوناگون ناگفته نگذاشته وبدقت و حوصلهٔ تمام وصف کرده است .

در اواخر باب پنجم مؤلف به رقص و موسیقی رقص پرداخته است که به سانسکریت تال می‌گویند. تال در لغت کف زدن است به‌نحوی خاص که انگشتان یك دست بر کف دست دیگر زده شود و دراصل رقاصه حرکات پای خود را با صدای ضربات تال هم‌آهنگ می‌سازد، و لذا می‌توان گفت که تال معیار و مقیاس رقص است همانگونه که عروض معیار شعراست.

موسیقی هندی همواره به‌معنی واقعی خالص نماند بلکه در طی قرون تغییراتی در آن حاصل شد که بزرگترین این تغییرات دخول آهنگ‌های ایرانی در آهنگ‌های هندی درعصر امیرخسرودهلوی می‌باشد. امیرخسرو چندین راگ یا مقام جدید اختراع کرد یا با تلفیق یك راگ هندی ویك مقام فارسی تولید راگی جدید نمود. مؤلف تحفةالهند دوازده مقام ازمقامهای تصنیفی امیرخسرو را شرح کرده است. امیرخسرو چند نوع ساز (آلت موسیقی) چون سیتار و طبله (نوعی تنبك) نیز اختراع نمود.

از جمله دیگر افرادی که سهمی مهم در تلفیق موسیقی هندی و ایرانی دارند سلطان حسین شرقی پادشاه جونپور است. معترضاً متذکر می‌شود که جونپور درقرن نهم هجری بنابراجتماع علمای ایران شیراز هند لقب داشته و تا قبل از ورود بابرو استقرار امپراطوری گورکانیان بزرگترین مرکز فرهنگ ایران در هند محسوب می‌شد.

باب ششم تحفةالهند دربارهٔ کوك یعنی معرفت اقسام زن و مرد و امور مربوط به‌آنها و باب هفتم در بارهٔ سامو دریك یا علم قیافه شناسی است . در هیچ یك از دوباب فوق مؤلف مطلبی که کاملاً نو و تازه باشد عنوان نکرده است چه در این مبحث آنچه گفتنی بوده طی قرون متمادی گفته آمد، وگفتار مؤلف تحفةالهند دراین دوباب اختصاری از مطالب سلف است. چون باب

ششم وهفتم محتوی مطالب بس بی‌پرده بوده ازمتن کتاب حاضرحذف گردیده است.

علمای زیبا شناسی هند زنان را به‌چهار قسم منقسم کرده‌اند . بهترین نوع زن پدمنی PADMINĪ است که به‌گل نیلوفر (پدم PADMA) تشبیه شده است. نوع دوم چترنی CITRINĪ که زنی است صبیحه و ملیحه. نوع سوم سنکهنی SANKHINĪ و نوع چهارم هستی HASTINĪ که هردو از انواع پست زن بشمار می‌روند. به‌همین نحو مرد نیز به‌چهار قسم است که‌هر قسم آن دربرابر یك قسم از انواع زن قرار می‌گیرد.

درمسأله آمیزش زن ومرد علمای هندی هشتاد و چهار آسن ĀSANA یا طریقهٔ مجامعت را شمرده‌اند. مؤلف تحفة‌الهند سی و شش نوع آنرا شرح کرده است که بگمان او سهل‌الوقوع‌تر ازانواع دیگربوده است. دربعضی از معابد هندوان کلیه هشتاد و چهار نوع وسیلهٔ مجسمه‌ها و ریزه‌کاری برروی چوب نمایش داده شده است.

مؤلف درپایان کتاب خود لغت نامه‌ای ازکلمات هندی و سانسکریت به‌فارسی ترتیب داده است . این لغت‌نامه اولین فرهنگ جامع از هندی و سانسکریت به‌فارسی است. این فرهنگ مشتمل برسه هزار واژه است. مؤلف همانگونه‌که در متن کتاب اعراب هرلغت هندی را آورده است درتنظیم لغت‌نامه نیز ازهمین روش پیروی نموده است. این لغت نامه بصورت جلد دوم تحفة‌الهند درکتابی مجزا عرضه خواهد شد.

نسخ خطی تحفة‌الهند :

نسخ خطی تحفة‌الهند در چندین کتابخانهٔ مشهورجهان مضبوط است . مرجع اصلی متن حاضر سه‌نسخه بوده است که عبارتست از:

۱ــ نسخهٔ الف: که درکتابخانه بادلیان آکسفورد تحت شماره ۱۷۶۳ نگهداری می‌شود . دکتراته مؤلف فهرست کتابخانهٔ بادلیان این نسخه را دست نویس مؤلف می‌داند . واقع امراینست که دراین نسخه تاریخ استنساخ ذکرنشده است ودرپایان کتاب نیز ترقیمه‌ای به چشم نمی‌خورد . بعلاوه دلیل

قاطعی موجود نیست که نسبت این کتاب را به دست نویسی مؤلف تائید کند. لیکن درقسمت لغت نامهٔ کتاب قرائنی چند وجود دارد که نشان می‌دهد این نسخه احتمالا ازنسخهٔ دستنویس مؤلف استنساخ شده است. ازجمله این قرائن آنکه دربخش لغت نامه این نسخه بعضی لغات آمده که معانی آنها درج نگردیده است. این بدان معنی است که درنسخه‌ای که این نسخه مبتنی بر آن است، مؤلف قصد داشته است معنی این لغات را بعداً بیاورد واحتمالا برای آنها جای خالی گذاشته است اما موفق به اتمام کارنشده ولذا درنسخهٔ مورد بحث ما نه فقط معنی این لغات نوشته نشده بلکه برای آنها جای خالی نیزمحسوب نگردیده است.

با این همه ازنظرقدمت ونزدیکی به متن خود مؤلف این نسخه بسیار مهم است ولهذا متن کتاب حاضرقرارگرفته است. البته دربرخی ازموارد نسخه‌های دیگر برنسخهٔ الف ترجیح یافته است.

۲- نسخهٔ ب: این نسخهٔخطی تحت‌شماره ۲۰۱۱ درکتابخانهٔ اندیا- آفیس لندن مضبوط است. تاریخ استنساخ این نسخه ۷ رجب ۱۱۹۴هجری ونام‌کاتب مجهول است. اگرچه این نسخه ازلحاظ تاریخی بعد ازنسخهٔ ج نوشته شده لیکن چون ازنظرمتن به نسخهٔ الف نزدیك‌تراست ما آنرا نسخهٔ ب قرارداده‌ایم.

۳- نسخهٔ ج: این نسخه نیز دراندیا آفیس لندن تحت شماره ۷۸ نگهداری می‌شود. کاتب این نسخه شهریارخان است. تاریخ استنساخ این نسخه دردوجا وبه دوگونه ضبط شده است. اول درپایان باب هفتم و پیش از لغت‌نامه بدینگونه:

«هفت باب کتاب به عون ملك‌الوهاب به خط شهریارخان تمام شد. انشاءالله تعالی خاتمهٔ کتاب را که متضمن علم لغت ومصطلحات وکنایات اهل هند است آینده نوشته خواهد شد».

«تمت تمام شد واقعه بیست وهشتم شهرالرجب المرجب سنه ۱۱۸۲ هجری یوم جمعه بوقت یك‌پاس‌روزبرآمده صورت‌اختتام‌یافت». ترقیمهٔ‌دیگری درپایان لغت‌نامه چنین آمده است:

«پنجم ذی‌القعده سنه ۱۱۸۲ هجری از منقول عنه به صحت و مقابله به مبالغهٔ تمام به اتمام رسید وختم گردید.»

از ترقیمهٔ سومی که درکنار ترقیمهٔ اول آمده ، چنان برمی آید که پهول چند ولاله‌گویند رام قسمت اول را مقابله و مقایسه نموده‌اند ، ترقیمهٔ مذکور بدین گونه است: «شانزده شوال سنه ۱۰ جلوس مطابق ۱۱۸۲ هجری پهول چند و لاله‌گوبند رام مقابله نموده.»

درصفحهٔ اول نسخهٔ ج این عبارت آمده است :

«این کتاب مستطاب موسوم به تحفةالهند این عبد ذلیل اعنی علی ابراهیم خلیل به خدمت افضل الفضلا و اشرف الازکیا سرولیم یونس صاحب سلم‌الله واهب هبه نمود . فی سنه ۱۱۹۹ هزار ویکصد ونود ونه هجری وسنه ۱۷۸۴ یکهزار وهفتصد وهشتاد وچهارعیسوی.»

این عبارت با مهری ممهورگشته که درآن عبارت «علی ابراهیم خان بهادر۱۱۸۳» ثبت شده است .

اهمیت این نسخه بیشتر بدین لحاظ است که خاورشناس بزرگ‌انگلیسی سرویلیام جونز آنرا بدقت مطالعه‌کرده وبرحاشیهٔ آن کلمات هندی را به‌آوا ـ شناسی لاتین ضبط نموده است . سپس مقاله‌ای درباب موسیقی هندی که مبتنی برباب پنجم این کتاب است، تحریر ودرمجلهٔ تحقیقات آسیائی (جلد سوم ص ۳۲۵ به بعد) به چاپ رسانیده است .

صرف نظرازسه نسخهٔ فوق‌الذکر که اساس تدوین کتاب حاضراست نسخی‌چند نیزدرکتابخانه‌های دیگرموجود است که متأسفانه ازدسترس‌اینجانب خارج بود. ازآنجمله است سه‌نسخه‌ای که درکتابخانه برلین تحت شماره‌های ۱۰۷۳، ۱۰۷۴ و۳۴ نگاهداری می‌شود . ازاین سه نسخه دونسخهٔ اول مجهول‌التاریخ است ونسخهٔ سوم بشماره ۳۴ درتاریخ رمضان ۱۲۰۹ هجری استنساخ شده است .

نسخهٔ دیگری ازاین کتاب درکتابخانهٔ بانکی‌پورپتنه (هند) تحت شمارهٔ ۹۱۱ و۹۱۲ (یعنی دوجلد) حفظ می‌شودکه تاریخ استنساخ آن ۲۷ رمضان ۱۲۱۱ هجری وکاتب آن شرف علی ساکن مارهره است .

دونسخهٔ دیگرازاین کتاب درانجمن آسیائی بنگال است، که یکی از آندو درمخزن انجمن تحت شماره ۱۶۳۰ مضبوط است ونسخهٔ دوم درمخزن

کرزن تحت شماره ۶۴۰ حفظ می‌شود. نسخهٔ اول بدون تاریخ و نسخهٔ دوم به تاریخ ششم ربیع‌الاول ۱۲۵۴ هجری استنساخ گردیده است.

در موزهٔ بریتانیا نسخه‌ای از تحفة‌الهند موجود است که آخر آن ناقص می‌باشد و بنا بر گفتهٔ ریو (فهرست موزهٔ بریتانیا جلد ۱ ص ۶۲) در قرن دوازدهم هجری استنساخ شده است.

دو نسخهٔ معتبر دیگر از این کتاب یکی در کتابخانهٔ دانشگاه کمبریج و دیگری در کتابخانهٔ دانشگاه اسلامی علیگرهند موجود است.

اینک باید افزود که قسمتی از مقدمهٔ کتاب تحفة‌الهند شامل دستور زبان هندی با ترجمهٔ انگلیسی وسیلهٔ آقای م. ضیاءالدین استاد فارسی در دانشگاه شانتی نکیتن (بنگال هند) در سال ۱۹۳۵ میلادی به چاپ رسیده است. همین قسمت از مقدمه وسیلهٔ آقای سید مسعود حسن رضوی ادیب استاد اسبق دانشگاه لکهنئو بزبان اردو ترجمه و به چاپ رسیده است.

استاد بزرگ علامه شبلی نعمانی مقاله‌ای مبسوط دربارهٔ این کتاب بزبان اردو تحریر کرده است که در مجموعهٔ مقالات شبلی (جلد دوم) چاپ شده‌است.

چاپ این کتاب مرهون مراحم بیدریغ استاد ارجمند **جناب آقای دکتر پرویز ناتل خانلری** که درغایت حوصله به مطالعهٔ کتاب پرداخته و سپس وسایل چاپ آن را از طرف بنیاد فرهنگ ایران فراهم فرموده‌اند می‌باشد؛ آرزومندم سپاس و تشکرات اینجانب را بخاطر تمامی زحماتی که تحمل فرموده‌اند پذیرا باشند.

همچنین از کلیه دوستان ارجمند و اساتید محترم دانشگاه تهران که به نحوی از انحاء به اینجانب کمک فرموده‌اند ومخصوصاً از دوست ارجمند آقای **دکتر ن. ش. شوکلا** که حل لغات هندی و سانسکریت مرهون همکاری ایشانست، بی‌نهایت سپاسگزارم.

دوست عزیز **محمد مهدی رستمی** از آغاز تصحیح کتاب و مقایسهٔ نسخ همواره به بنده کمک نموده است. از صمیم قلب از و تشکر می کنم و موفقیت او را از درگاه خداوند مسئلت می‌نمایم.

تهران

خردادماه ۱۳۵۳ شمسی

نورالحسن انصاری

BORROWER'S NO.	ISSUE DATE	BORROWER'S NO.	ISSUE DATE

9622522401

Title A first course in educa...

Author Reader, W. G.

Accession No. 7877

Call No. 370.2 R 257 F

BORROWER'S NO.	ISSUE DATE	BORROWER'S NO.	ISSUE DATE

9622522401

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمدلله رب العالمين والصلوة على رسوله محمد وآله واصحابه اجمعين

امابعد. چنین گوید مست بادهٔ‌هذیان بیحد میرزا خان[1] ابن فخرالدین محمد که در عهد میمنت[2] خدیو کشورستان، خدایگان قضافرمان[3]، نیر اوج صاحبقرانی، اختر برج گورکانی ، شهنشاه خورشید کلاه، گردون سریر ، ابوالظفر[4] محی‌الدین محمد اورنگزیب پادشاه عالمگیر خلدالله تعالی ملکه و سلطانه و افاض علی‌العالمین بِرّهُ واحسانه[5] برای مطالعهٔ همایون بندگان شهریار والاتبار، مرکز محیط سلطنت کبری، محیط مرکز دولت عظمی، برازندهٔ[6] دیهیم خاقانی، فرازندهٔ سریر سلطانی، خاقانی که توسن فلک نیلگون در زیر اوست ، سلیمان مکانی که اسم اعظم نقش نگین اوست . فلک در جنابش[7] پیرغلامی است از آفتاب حلقهٔ زرین درگوش، و [۲ الف] ماه در رکابش پیک تیزخرامی است غاشیهٔ سیمین بردوش، جمشید یکی از کاسه

۱ــ الف: جان. ب: محمد. ۲ــ ب: می‌افزاید: بامید. ۳ــ ب: جریان.

۴ــ ب: ابوالمظفر. ۵ــ ب می‌افزاید : حسب‌الاشارت با بشارت وزارت و امارت رتبت ، ابهت وایالت منزلت، رضیع شاه جم قدر، سکندرمکان کوکلتاش خان

۶ــ ب: برآرنده. ج: طرازنده. ۷ــ ب: خیالش .

لیسان بزم جاه و جلال اوست، فغفور توشمالی برخوان دولت و اقبال او. مخالفانش برشاخسار تمنا و حسرت مانندگل با عمر دوروزی در خون دل[۱] نشسته و موافقانش برجویبار عیش و عشرت چون سر و با سرافـرازی و فیروزی از غم واندوه وارسته[۲]. از زخم شمشیرهندی نژاد مبارزانش زنار گلگون حمایل خصم کافرخصال ، و از دم تیغ[۳] الماس نهاد خـون فشانش برجبین کفرتزیین[۴] اعدای بیدین برهمن آئین قشقه‌های آل. برفلك دوار در هاله[۵] نه ماه تابان است بلکه از خیال گرزگران دلاورانش مغزسرآسمان در دهانش افتاده، وبرسپهر کج رفتار نه کواکب درخشان است بلکه ازخدنگ پردلانش در سینه‌اش غربال‌وار رخنه‌هاگشاده. بدخواهش برخاربن عمـر اگرچه دراج‌وار غافل ازچنگل شاهین اجل چند دمی به‌فراغ خـاطر صفیر می‌زنداما دم آخر درمطبخ دولتش بریان شدنی‌است، ومخالفانش درمرغزار روزگار به‌فریب زمانهٔ غدارگوسفندوار اگرچه دو روزی به‌کام دل می‌چرد اما در روزعید جشن سلطنش آخرالامر قربان‌گشتنی است[۶].

کبش مغرور چراگاه بهشت ست هنوز

بـاش تا داغ فدا برنهدش اسماعیل

شهریاری که‌گردن شاهان‌سرکش درزیربار خراج‌اوست،تاجداری که یاقوت‌آفتاب ادنی‌گوهری برگوشه تاج اوست . چون ید بیضای کف سخایش از مشرق‌آستین طلوع نماید در جیب روزگارگنج شایگان ریزد، وچون دریای عطایش به‌جوش[۷] آید چین آستین موج درشاهوار براوج فلك گردان انگیزد. پیش کف جود زر ریزش آفتاب پشت دست بـرزمین و از خرمن عطای‌گوهر خیزش بحر و کان خوشه چین . در صحرای عـدالتش

۱ــ الف ندارد: در خون دل. ۲ــ ب ندارد. ۳ــ ب می‌افزاید: تیز.
۴ــ ب ندارد: کـفرتزیین . ۵ــ الف: حاله . ۶ــ ب می‌افزاید: بیت.
۷ــ الف ندارد.

گرگ از بزغاله زنهار خواه ، در[1] پشت‌گرمی حمایتش چشم غزال به خون شیر ژیان سیاه . شاه ملك جاه فلك بارگاه[2] خورشید کلاه[3] پادشاه‌زاده محمد اعظم[4] شاه مدّالله تعالی ظل دولته فی‌الارض وابقاه وارفع علم سلطنته علی السماء و اعلاه در علوم متداولهٔ هندیه جزوی چند بپرداختم و آن را به تحفة‌الهند موسوم و مشهور ساختم. و آن مشتمل است بر مقدمه و هفت باب و خاتمه.

[۲ ب] مقدمه در بیان مصطلحات حروف تهجیهٔ هندیه و علم خط و ذکر اشکال حروف مذکوره از مفردات و مرکبات و بعضی قواعد کلیهٔ بهاکها[5].

باب اول در علم پنگل یعنی علم عروض اهل هند.

باب دوم در علم تك یعنی علم قوافی اهل هند.

باب سیوم در علم النکار یعنی علم بدیع و بیان[6] اهل هند.

باب چهارم در علم سنگاررس یعنی[7] عاشقی ومعشوقی و بیان احوال عاشق و معشوق.

باب پنجم در علم سنگیت یعنی علم[8] موسیقی اهل هند و غیره.

باب ششم در علم کوك یعنی علم[9] معرفت اقسام زن ومرد وصحبت داشتن و معاشرت ومباشرت با زنان.

باب هفتم در علم سامدریك یعنی علم قیافه که علامات خیر وشر در انسان از آن معلوم شود.

خاتمه در ذکر لغات و مصطلحات و کنایات اهل هند.

من الله التوفیق والرشاد، منه المبداء والیه المعاد.

۱ــ ج: وبه. ۲ــ ب می‌افزاید: امان. ۳ــ الف ندارد. ۴ــ ب. فخرالدین جهاندار. ۵ــ ب ندارد. ۶ــ ب: بیان و بدیع. ۷ــ ب می‌افزاید: علم. ۸ــ ب ندارد. ۹ــ ج ندارد.

مقدمه

مشتمل است برچهار فصل :

فصل اول

در ذکر مصطلحات حروف تهجیهٔ هندیه و حرکات آن به عبارت فارسیه و رسم الخط حروف مخصوصهٔ هندیه به حسب کتابت عربیه[1]، وآن منشعب است به‌دوشعبه :

شعبهٔ اول : در ذکر مصطلحات حروفی که در محاورهٔ عربی و فارسی وهندی مشترک‌اند، وآن‌جمله هژده حرف[2] است.

بباید دانست که الفی که بریکی از حرکات ثلثه یعنی فتحه یاضمه یاکسره متحرک باشد آن‌را همزه نوشتم وهمزهٔ مکسوره که بعدازالف واقع شود چنانکه[3] در لفظ مائل وسائل واقع‌شده آن‌را همزهٔ ملینه رقم‌نمودم.

و بارا بای[4] موحدهٔ خفیفه نگاشتم وبایی راکه در لفظ پدر وپسر واقع شده بای‌عجمی‌خفیفه مرقوم[5] ساختم وتاراتای‌فوقانی‌خفیفه ضبط کردم و جیم راجیم تازی خفیفه ایراد نمودم و جیمی راکه درلفظ چمن[6] وچراغ

۱ـ ب: فارسیه. ۲ـ ب: حروف. ۳ـ ب ندارد: چنانکه.... شده .
۴ـ الف وج: رای. ۵ـ ج ندارد. مرقوم ... تازی خفیفه. ۶ـ ب ندارد.

واقع شده جیم عجمی خفیفه نوشتم ودال را دال خفیفه نگاشتم و سین را سین مهمله رقم نمودم و شین منقوطه را شین[۱] معجمه مرقوم ساختم و کاف راکاف تازی خفیفه ضبط کردم و کافی راکه در لفظ گذر وگوهر واقع شده کاف عجمی خفیفه ایراد نمودم و یا را یای تحتانی نوشتم و حروف[۲] را و لام و میم و نون و واو و هارا به‌جهت عدم التباس مطلق گذاشتم مگر در بعضی جا لام ومیم و نون را به ثقیله قید کردم زیرا که حروف مذکوره درمحاورهٔ اهل هند بردوگونه است چنانکه ذکر آنها بعدازاین بیاید ان‌شاءالله تعالی.

و چون حروف مذکوره در محاورهٔ هندیه قلیل الاستعمال بودند لهذا هریکی را در مقابل ثقلیه به‌خفیفه قید نکردم و مطلق گذاشتم مگر در ضبط اشکال حروف تهجیه هندیه حرف[۳] نون‌را بنابرضرورت اختلاف‌شکل نونین به‌خفیفه وثقیله مقید نمودم وواوی که درلفظ نور و حور و امثال آن واقع شده آن را واو معروف ثبت‌کردم وواوی که درلفظ شور و زور و امثال آن واقع شده آن را واو مجهول ضبط نمودم و یایی که در لفظ میر و پیر و امثال‌آن واقع شده آن‌را یای معروف نوشتم ویایی که درلفظ دیر و زیر وامثال[۴] آن واقع شده آن را یای مجهول نگاشتم . وهر حرفی که باوی الف لاحق باشد مثل ما ولاآن حرف را ممدوده ضبط کردم و نونی که به‌حسب کتابت فارسیه بعداز الف یا واو معروف یا واو مجهول یا واو ساکن ماقبل مفتوح یا یای معروف یایای مجهول یایای تحتانی‌ساکن ماقبل مفتوح واقع باشد و به‌غنه خوانده شود یعنی بلامخرج به‌دماغ گفته شود مثل‌چاند به‌معنی ماه و بوند به‌معنی‌قطره و گوند به‌معنی‌صمغ و بهونرا به‌معنی زنبور سیاه و نیند به‌معنی خواب و گیند به معنی‌گوی و پیندا به‌معنی راه

۱ــ در نسخهٔ ب شین معجمه همواره سین معجمه ضبط شده است .

۲ــ ج: حرف. ۳ــ الف: حروف. ۴ــ ب: مانند.

وامثال‌آن، آن را نون مغنونه نوشتم و حرفی که به‌یك حرکت از حرکات ثلثه وغنه خوانده شود مثل کنول[1] به معنی گل نیلوفر که کاف تازی خفیفه‌را به حرکت فتحه و غنه خوانند آن حرف را باسمه و اعرابه نیز مغنونه نگاشتم ونونی که بعد از حرف دیگر غیرازالف و واوات ویاآتی که سابق‌مذکور شد، واقع باشد[2] و حروف[3] مذکور به‌تنوین وغنه خوانده شود یعنی حرف ماقبل نون مسطورمنون بود اما نون تنوین[4] در تلفظ بالمخرج ظاهر نگردد بلکه به‌غنه خوانده شود یعنی بلامخرج به‌دماغ گفته شود مثل گنگ به‌معنی رود مشهور و امثال آن، آن را نون منونه رقم نمودم.

و بباید دانست که درلغت عربی فتح زبر راگویند وضم پیش را نامند[5] وکسر زیررا نامند وسکون جزم راگویند، وحرفی که برخودحرکت فتحه[6] داشته باشد آن را مفتوح نویسند و اگرحرکت ضمه[7] داشته باشد آن را مضموم نامند و اگرحرکت کسره داشته باشد آنرا مکسور خوانند و اگر برخود سکون داشته باشد آن را ساکن گویند، و اگردوحرف ساکن متصل هم آمده باشند مثل دست [۳ ب] ومست و امثال آن، حرف ساکن آخر را موقوف نامند و حرفی که برخود تشدید داشته باشد آن را مشدد خوانند. و حرکت حرف آخر کلمه را متعرض نشدم زیرا که اکثر کلمات اهل هند موقوفة‌الاواخرند مگر بعضی کلمات که متحرکة‌الاواخر بودند[8] به حرکت اواخر آنها متعرض گشتم.

شعبهٔ دوم: در بیان مصطلحات و رسم‌الخط حرفی که مخصوص محاورهٔ اهل هنداند، وآن متنوع است به‌دو نوع:

۱– الف: کول. این کلمه معمولا در هرسه نسخه‌گاهی با نون وگاهی بدون نون ضبط شده است. ۲– ج ندارد. ۳– ج: حرف. ۴– ب: بتنوین
۵– ج: خوانند. ۶– الف: فتح. ۷– ب: ضم. ۸– ب: اند.

نوع اول : در بیان مصطلحات حروف[۱] مخصوصهٔ محاورهٔ[۱] هندیه به‌عبارت فارسیه، و آن جمله هفده حرف است.

بباید دانست که حرف به که در لفظ بهار به معنی بار واقع شده آن را بای موحدهٔ ثقیله نوشتم و حرف[۲] په که در لفظ پهل به‌معنی ثمر واقع شده آن را بای عجمی ثقیله نگاشتم و حرف ته که در لفظ تهال به معنی طبق واقع شده آن را تای فوقانی ثقیله ثبت کردم و ت[۳] که در لفظ توپ به معنی کلاه واقع شده آن را تای فوقانی مثقله ثبت[۴] نمودم و حرف ته که در لفظ تهگ به معنی عیار و فریبنده واقع شده[۵] آن را تای فوقانی اثقل مرقوم ساختم وحرف جه که در لفظ جهك به معنی ماهی واقع شده آن‌را جیم‌تازی ثقیله ایراد کردم و حرف چه که در لفظ چهال به‌معنی پوست واقع شده آن را جیم عجمی ثقیله رقم نمودم وحرف چهه که در لفظ مچهه به معنی ماهی کلان واقع شده آن را جیم عجمی اثقل نوشتم و حرف ده که در لفظ دهن به معنی مال و متاع واقع شده آن را دال ثقیله نگاشتم و حرف دال[۶] که در لفظ در به معنی خوف وترس واقع شده آن را دال مثقله ثبت کردم وحرف ده که در لفظ دهول به معنی دهل واقع شده آن را دال اثقل ضبط نمودم.و رای متحرك متصل التلفظ که در لفظ مرگ به معنی آهو و پریت به معنی محبت و پتر به معنی پسر واقع شده و بعد از این ذکر آن در محل خود بیاید، آن را رای متصله مرقوم ساختم[۷] و حرف که که در لفظ کهار به معنی شوره واقع شده آن راکاف تازی ثقیله ایراد کردم و حرف کهه که در لفظ مکهه به معنی دهان واقع شده آن راکاف تازی اثقل رقم نمودم و حرف گه که در لفظ گهر به‌معنی خانه واقع شده آن راکاف عجمی ثقیله نوشتم وحرف

۱ــ ج ندارد. ۲ــ الف ندارد. ۳ــ ب: حرف ت. ۴ــ ب. ضبط. ۵ــ ج ندارد. ۶ــ الف ندارد: حرف دال. ۷ــ ج: نمودم.

نون که در لفظ گنیس و کانه به معنی دیوتاهای مشهور واقع شده آن هردو-
قسم [۴ الف] نون را ثقیله نگاشتم چه در تلفظ این هردوقسم نون ثقل ظاهر
شود اما در نون گنیس به درشتی و پری وگندگی[1] زبان و در نون کانه به‌ثقل
وگرانی زبان، و برای[2] نون گنیس وامثال آن در خط هندوی شکل علیحده
وضع شده و برای نون کانه وامثال آن نه. و چون در تلفظ این نون بوی‌ها
ظاهر گردد لهذا اهل هند[3] برای آن در پای شکل نون خفیفه شکل حرف‌ها
متصل نویسند وهمچنین لام و میم[4] نیز ثقیله آید ، لام ثقیله چنانکه در لفظ
کاله به معنی دیروز و میم ثقیله در لفظ برمها به معنی دیوتای مشهور و غیر
آن آمده. وبرای آن هردوحرف نیز شکل علیحده تعیین نپذیرفته وچون در
تلفظ آن هردو نیز بوی‌ها ظاهر گردد لهذا برای آنها نیزدرپای حرف لام‌ومیم
شکل حرف‌ها متصل نویسند چنانکه ذکر آنها بعد از این درمرکبات بیاید
ان‌شاءالله تعالی.

و چون نون ثقیلهٔ کانه[5] ولام ثقیلهٔ کاله ومیم ثقیلهٔ برمها و امثال آن
بسیار قلیل الاستعمال است وبرای آنها در خط هندوی[6] شکلی علیحده نیز[7]
وضع نشده‌لهذا این‌نحیف به‌اصطلاح آنها صریحاً متعرض نشده مگرضمناً.
وچون ماقبل الف یا ماقبل یای تحتانی ساکن حرکت ضمه بود البته درتلفظ
آن مابعد حرف مضموم و ماقبل الف یایای تحتانی ساکن شمه‌ای از حرف
واو ظاهر گردد ، چنانکه در لفظ دوار به معنی دروازه و در لفظ سوید
به معنی عرق و امثال آن ، آن واو را واو مشمومه نوشتم ، و چون ماقبل
الف یا ماقبل واو ساکن حرکت کسره باشد البته در تلفظ آن مابعد حرف
مکسور و ماقبل الف یا واو ساکن بویی ازحرف یای تحتانی ظاهر گردد

۱ــ الف ندارد. ۲ــ ب ندارد ۳ــ ب ندار :اهل هند. ۴ــ ج:
نیزمیم. ۵ــج ندارد. کانه... ثقلیه. ۶ــ ج: هندی، ب ندارد: درخط هندوی.
۷ــ ب ندارد.

مثل سیام به معنی سیاه ودیوس به معنی روز وامثال آن، آن یا را یای مشمومه نگاشتم، چه درمحاورۀ اهل هند خلاف محاورۀ عربی وفارسی ماقبل الف ضمه وکسره و ماقبل یای تحتانی ساکـن ضمه و ماقبل واو ساکن کسره استعمال نمایند.

نوع دویم: دربیان رسم الخط حروف مخصوصۀ هندیه به حسب کتابت عربیه.

بباید دانست که برای بای موحدۀ ثقیله در آخر بای موحدۀ خفیفه‌ها نوشتم برین مثال به و برای بای عجمی ثقیله در آخر بای عجمی خفیفه‌ها نگاشتم برین مثال په. و برای تای فوقانی ثقیله در آخر تای فوقانی خفیفه‌ها نگاشتم[1] برین مثال ته. و برای تای فوقانی مثقله بالای تای فوقانـی خفیفه چهار [۴ ب] نقطه گذاشتم برین مثال ت[2]. و برای تای فوقانی اثقل در آخر تای فوقانی مثقله‌ها نوشتم برین مثال ته[2]. و بـرای جیم تازی ثقیله در آخر جیم تازی خفیفه‌ها رقم نمودم[3] برین مثال جه، و برای جیم عجمی ثقیله در آخر جیم عجمی خفیفه‌ها ثبت کردم برین مثال چه. و بـرای جیم عجمی اثقل در آخر جیم عجمی ثقیله‌های دیگر نوشتم یعنی جیم عجمی خفیفه را به‌دوها نوشتم برین مثال چهه. و برای دال ثقیله در آخر دال خفیفه‌ها نگاشتم برین مثال ده. و برای دال مثقله بالای دال خفیفه دو نقطه گذاشتم برین مثال د[4]. و برای دال اثقل در[5] آخر دال مثقله‌ها نوشتم برین مثال ده[4]. و مرکز کاف تازی خفیفه‌را مثل خط ثلث طره دار نوشتم برین[6] مثال ك. و برای کاف تازی ثقیله در آخر کاف تازی خفیفه‌ها رقم نمودم برین مثال که. و برای کاف

۱ــ ب و ج: رقم نمودم. ۲ــ چون در فارسی تای چهار نقطه‌ای که تلفظ آن شبیه به T انگلیسی است وجود ندارد ما آنـرا مانند تـای عادی نوشته‌ایم.
۳ــ ج: نوشتم. ۴ــ این حرف نیز مانند دال عادی نگـاشته شده است.
۵ــ ج ندارد: درآخر دال. ۶ــ ب: درین.

تازی اثقل در آخر کاف تازی ثقیله‌های دیگر مرقوم ساختم[۱] یعنی کاف تازی خفیفه را به‌دوها نوشتم برین مثال که. و برای کاف عجمی ثقیله در آخر کاف عجمی خفیفه‌ها ثبت کردم برین مثال گه. و برای نون ثقیله که در لفظ گنیس است در دایرۀ نون دو نقطه زیر و بالا گذاشتم برین مثال ن[۲]. و برای لام ثقیله و میم ثقیله و نون ثقیله در آخر هریکی از حروف مذکوره‌ها نگاشتم برین مثال له، مه، نه، و به جای غنه نون نوشتم مثل چاند به معنی ماه و بوند به معنی قطره و نیند به معنی خواب و گوند به معنی صمغ و گیند به معنی گوی و پیندا به‌معنی راه و بهونرا به معنی زنبور سیاه و گنگ به معنی رود مشهور وامثال آن. وحرفی که به‌یکی از حرکات ثلثه بلاتنوین متحرك باشد وبه غنه خوانده شود مثل کاف در لفظ کول (کنول) به معنی گل نیلوفر، برای آن نون، نون خرد برسرحرف مذکور نگاشتم برین[۴] مثال ك ن[۵]، و حرف مفردی که به‌تنوین وغنه خوانده شود، برای آن برسرحرف مذکور تنوین یعنی دوفتحه یا دوضمه یا دو کسره بانون خرد نگاشتم برین مثال گ ن، و باین[۵] چنین حرف مفرد در ضبط لغات هیچ جا حاجت نیفتد مگر یکجا در ضبط مات یعنی اعراب شانزده‌گانه بدان حاجت افتد فقط، چنانکه بعداز این در محل خود بیاید.

فصل دوم

در تعداد و ترتیب حروف تهجیۀ هندیه وابجدایشان و تفریق و تمییز آن از[۶] حروف سی ودوگانۀ عربیه وفارسیه وذکر اشکال حروف مفرده و مرکبۀ هندیه، وآن منشعب است به دوشعبه:

۱ــ ج: نوشتم. ۲ــ مثل نون یك نقطه‌ای نوشته شده است. ۳ــ ب ندارد: برین مثال ك ن. ۴ــ مانند نون عادی نوشته شده است. ۵ــ ب ندارد. ۶ــ ج ندارد.

[۵ الف] **شعبهٔ اول:** در تعداد و ترتیب حروف تهجیهٔ هندیه و ابجد ایشان و تفریق و تمییز آن از حروف سی و دوگانهٔ عربیه و فارسیه، و آن متنوع است به دو نوع:

نوع اول: در تعداد و ترتیب حروف تهجیهٔ هندیه و ابجد ایشان، و آن منقسم است به دو قسم:

قسم اول: در تعداد و ترتیب[1] حروف تهجیهٔ هندیه.

بباید دانست که حروف تهجیهٔ هندیه[2] به وضع علمای هند به حسب مخارج جمله سی و پنج است بدین ترتیب:

ك، كه، گ، گه، ڭ ن

چ، چه، ج، جه، ی ن

ٹ، ٹه، ڈ، ڈه، ن

ت، ته، د، ده، ن

پ، په، ب، به، م

ی، ر، ل، و، ش، که، س، ه، چهه.

وحرف[3] سی و پنجم همزه است که آن را در اصطلاح ایشان اکار گویند، به همزهٔ مفتوحه و کاف تازی خفیفهٔ ممدوده و را، و آن داخل حروف تهجیهٔ مذکوره نیست. و علمای هند اعتقاد آن[4] دارند که اکار یعنی همزه در ذات جمیع[5] مفردات حروف تهجیه مضمر است و ایشان همزه را هم داخل حروف داشته‌اند و هم اعراب اعتبار کرده[6]. و آن را به دوازده قسم منقسم ساخته چنانکه ذکر آن بیاید، ان شاء الله تعالی. وضابطهٔ خواندن حروف مذکوره آنست که این جمله حروف[7] را به حرکت فتحه خوانند و بعد از هر پنج حرف

۱ـ ج ندارد. ۲ـ الف و ج ندارد. ۳ـ ب و ج: حروف.

۴ـ الف ندارد. ۵ـ ج ندارد. ۶ـ ج می‌افزاید: اند. ۷ـ ب: حرف.

وقف کنند، چنانکه بیست و پنج حرف را به پنج وقفه خوانند و نه حرف باقی را[1] به‌وقفهٔ ششم تمام کنند.

قسم ثانی: در بیان ترتیب[2] ابجد اهل‌هند.

و حروف ابجد مذکور را نیز در تلفظ به حرکت فتحه خوانند و بعد از هر پنج حرف وقف کنند چنانکه سی حرف را به شش وقفه خوانند وچهار حرف باقی را به وقفهٔ هفتم تمام کنند، بدین ترتیب:

ه، ی، و، ر، ل

ی، ن، ن، ك ن، م

جه، ده، ده، که، به

ج، د، د، ك، ب

گه، په، چه، ته، ته

چ، ت، ت، گ، پ

ش، کهه، س، چهه[3]

گویند حروف ابجد مذکور بدین ترتیب ازصدای دوروی[4] مهادیو بر آمد. والله اعلم.

نوع دویم: در تفریق وتمییز حروف تهجیهٔ هندیه ازحروف سی‌ودوگانهٔ عربیه و فارسیه.

بباید دانست که آنچه ازجمله سی‌ودوحرف عربی وفارسی در تلفظ و استعمال اهل هند آمده هژده حرف است[5] وآن اینست:

اول همزه.

دویم بای موحدهٔ خفیفه.

۱ـ الف و ج ندارد. ۲ـ الف ندارد. ۳ـ ب: کهه. ۴ـ ج: دنوروی. ۵ـ ج ندارد.

سیوم بای عجمی خفیفه.

چهارم تای فوقانی خفیفه .

پنجم جیم تازی خفیفه.

ششم جیم عجمی خفیفه.

هفتم دال خفیفه .

هشتم را.

نهم سین مهمله .

دهم شین معجمه .

یازدهم کاف تازی خفیفه.

دوازدهم کاف عجمی خفیفه .

سیزدهم لام.

چهاردهم میم.

پانزدهم نون.

شانزدهم واو.

هفدهم [۵ ب] ها.

هژدهم یای تحتانی.

وآنچه از جمله حروف سی ودوگانهٔ مذکوره در تلفظ ومحاوره[۱] ایشان نیامده چهارده حرف است بدین تفصیل:

اول ثای مثلثه .

دوم حای مهمله .

سیوم خای معجمه.

چهارم ذال معجمه.

۱ـ ب: آید.

پنجم زای معجمه .

ششم زای[1] عجمی .

هفتم صاد مهمله[2] .

هشتم ضاد معجمه[2].

نهم طای مهمله .

دهم ظای معجمه .

یازدهم عین مهمله .

دوازدهم غین معجمه .

سیزدهم فا .

چهاردهم قاف .

و حروفی که موضوع و مخصوص محاورهٔ اهل هند است و در محاورهٔ عربی وفارسی نیست،هفده است بدین تفصیل :

اول کاف تازی ثقیله .

دویم کاف عجمی ثقیله .

سیوم کاف عجمی مغنونه .

چهارم جیم عجمی ثقیله .

پنجم جیم تازی ثقیله .

ششم یای تحتانی مغنونه .

هفتم تای فوقانی ثقیله .

هشتم دال ثقیله .

نهم تای فوقانی مثقله .

دهم تای فوقانی اثقل .

۱ــ ب : ژای . ۲ــ الف ندارد.

یازدهم دال مثقله .

دوازدهم دال اثقل .

سیزدهم نون ثقیله .

چهاردهم بای عجمی ثقیله .

پانزدهم بای موحدهٔ ثقیله .

شانزدهم کاف تازی اثقل .

هفدهم جیم عجمی اثقل .

شعبهٔ دویم: در بیان اشکال حروف مفرده و مرکبهٔ هندیه و آن متنوع است به‌دو نوع :

نوع اول: در بیان اشکال حروف مفردهٔ سی‌وپنجگانهٔ هندیه .

بباید دانست که اهل هند رسم و طریقهٔ کتابت را برعکس کتابت ما اختیار کرده‌اند[۱] یعنی کاتب ایشان در کتابت از چپا به‌راستای خود می‌رود، و برسر هرحرف خطی به‌عرض کشند و آن را به[۲] اصطلاح ایشان داند گویند[۳] به‌دالین مثقلین، به‌دال اول‌ممدوده و نون مغنونه، چنانکه شکل کاف تازی خفیفه که حرف اول[۴] از حروف تهجیهٔ هندیه است چنان‌بود که اول رقمی به‌شکل دال معکوس خط ثلث مایل به‌استداره نویسند و به‌هردوطرف دال معکوس مذکور الفی به‌حسب[۵] کاتبان ما[۶] براستقامت وصل کنند و از مقابل طرف زیرین آن دال متصل بدان خطی به‌مقدار یك[۷] نقطه از چپا به‌راستا به‌عرض اخراج کنند و طرف اخیر آن خط را به‌مقدار دو نقطه به‌استداره به‌زیر مایل گردانند . بعد از آن برسر حرف مذکور متصل به‌سر

۱ــ ب ندارد . ۲ــ ج : در . ۳ــ الف و ب ندارد .

۴ــ الف ندارد . ۵ــ ج : وضع . ۶ــ الف و ج نـدارد .

۷ ــ ب : دو

الف داند نویسند بدین شکل[۱] .

و شکل کاف تازی ثقیله که حرف دویم از حروف تهجیهٔ مذکوره است چنان[۲] بود که رقمی به‌شکل هندسهٔ شش که‌موضوع مهندسان مااست، نویسند و در جوف سرهندسهٔ مذکوره که به‌شکل نعل است خطی محرف ازچپا به‌راستا[۶ الف] سرازیر کشند چنانکه[۳] طرف بالای آن خط به‌طرف مقدم سرهندسهٔ مذکوره متصل باشد و طرف زیرین خط مذکور به دونقطه فروتر از طرف مؤخر هندسه منتهی گـردد و[۳] میان سر هندسه دو چشمهٔ محرف حادث شود . پس برسر حرف متصل به هردو طرف سر هندسهٔ مذکوره داند نویسند بدین شکل .

وشکل کاف عجمی خفیفه که حرف سوم ازحروف تهجیهٔ مذکوره است چنان بود که دوخط به‌شکل خط[۴] الف به‌حسب وضع کاتبان مابه‌اندك فاصله متساوی القامت براستقامت نویسند و دامن الف مقدم را نقطه واری به‌طرف چپاخم کنند. بعدازآن متصل به‌سرهردو الف مذکور داند نویسند، بدین شکل .

وشکل کاف عجمی ثقیله که حرف‌چهارم‌ازحروف تهجیهٔ مذکوره است چنا[۵]ن بود که رقمی به‌شکل عین به‌حسب وضع کاتبان ما به‌دامنهٔ خرد نویسند و متصل به‌دامنهٔ آن خطی به‌شکل الف ما براستقامت کشند چنانکه طرف اعلای آن الف از سر[۶] عین مذکور به‌اندك فاصله جدا باشد و طرف زیرین الف نقطه‌واری ازدامنهٔ عین بگذرد . بعدازآن متصل به‌سر عین والف مذکورین داند کشند بدین شکل .

۱ـ برای اشکال الفبای هندی رجوع شود به مقدمه.
۲ـ الف : چنان کـه .
۳ـ الف ندارد .
۴ـ ب نـدارد
۵ـ الف : چنان که
۶ـ ج ندارد .

و شکل کاف عجمی مغنونه که حرف پنجم از حروف تهجیۀ مذکوره است ، چنان بود که رقمی به‌شکل یـای تحتانی به‌حسب وضع کاتبان ما نویسند ودرپهلوی راستای یای مذکور دو صفر زیر وبالای‌هم‌رقم نمایند . پس برسر یای مذکور نقطه واری شوشه بلند کنند و متصل بدان داند کشند، بدین‌شکل .

وشکل جیم عجمی خفیفه که حرف ششم ازحروف تهجیۀمذکوره است، چنان بودکه خطی مقوس به‌عرض رسم کنند و بالای آن[1] خطی‌دیگر مانند چلۀکمان کشند ، چنانکه طرف چپای هردوخط با هم پیوسته باشد و طرف[2] راستای‌خطین مذکورین‌ازهم‌به‌فاصلۀ یك[3] نقطه بود ومتصل به‌طرف مذکور آن هردوخط الفی براستقامت رسم کنند ومتصل به‌سر آن الف داند کشند، بدین‌شکل .

وشکل جیم عجمی ثقیله که حرف هفتم از حروف تهجیۀ مذکوره است چنان‌بودکه رقمی به‌شکل عین به‌حسب وضع کاتبان ما[4] به‌دامنۀ خرد به‌مقدار سرعین یا زیاده ازآن نویسند وطرف اخیر دامنۀ مذکور را به‌بالا برند چنانکه در[۶ ب] بلندی برابربه‌سر[5] عین‌برسد. بعدازآن طرف دامنۀ مسطور را در دایرۀ دامنه به‌شکل الف به‌زیر کشند و تاخط دامنه رسانند، چنانکه ازکشیدن الف درحرف مذکور سه‌چشمه پیداشود ، دوچشمه‌طرف چپا و یـك چشمه طرف راستا. پس سر حرف متصل بدان داند نویسند بدین‌شکل .

وشکل‌جیم‌تازی‌خفیفه که‌حرف‌هشتم ازحروف‌تهجیۀ مذکوره‌است چنان‌بودکه اول رقمی به‌شکل دال خط ثلث نویسند. پس متصل به‌طرف

۱ــ ب ندارد. ۲ــ ج ندارد. ۳ــب ندارد. ۴ــ الف‌وب‌ندارد.

۵ــ الف ندارد .

اعلای دال مذکور از چپا به‌راستا به مقدار دو نقطه خطی به عرض کشند و متصل به‌طرف[1] اخیر آن خط الفی براستقامت رسم کنند و متصل به‌سر الف داند کشند، بدین شکل.

و شکل جیم تازی ثقیله که حرف نهم از حروف تهجیهٔ مذکوره است، چنان بود که رقمی به‌شکل حرف[2] عین به‌حسب وضع کاتبان ما به‌دامنهٔ خرد نویسند وطرف پشت حرف مذکور از وصلگاه سرعین ودامنهٔ آن به‌طریق دنباله خطی دراز محرف سرازیر کشند به‌حیثیتی که طرف‌اخیر آن خط نقطه واری مایل به‌زیر باشد. پس متصل به سرعین داند کشند بدین شکل.

و آن را به‌شکل لام الف خط ثلث دو شاخه نیز نویسند به‌حیثیتی که شاخ اخیر آن که طرف[3] راستای کاتب است نقطه واری مایل به‌زیر باشد و از داند جدا بود و زاویهٔ لام[4] الف مذکور که به‌شکل لای خط ثلث‌است چشم نداشته باشد. پس برسرحرف متصل به‌شاخ‌مقدم آن[5] که طرف‌چپای کاتب است داند کشند، بدین‌شکل.

وشکل یای تحتانی مغنونه‌که حرف‌دهم ازحروف تهجیهٔ مذکوره است، چنان بود که رقمی به‌شکل دال خط ثلث‌نویسند واز وسط پشت‌دال مذکور خطی به‌مقدار دو نقطه ازچپا به‌راستا به‌عرض کشند ومتصل به‌طرف اخیر آن خطی به‌شکل الف بر استقامت نویسند. پس متصل به سر الف مذکوره داند کشند، بدین‌شکل.

و شکل تای فوقانی خفیفه که حرف یازدهم از حروف تهجیهٔ[6] مذکوره است، چنان بود که رقمی به‌شکل سرجیم به‌حسب وضع کاتبان

۱-- الف ندارد ۲-- ب ندارد ۳-- ب: بطرف ۴- الف: لا
۵-- الف وج ندارد ۶-- الف وب ندارد: از حروف

ما نویسند ومتصل به‌طرف اخیر آن خطی به‌شکل الف براستقامت کشند. پس برسر حرف متصل به‌سر الف مذکور داند کشند[1] بدین شکل.

وشکل تای فوقانی ثقیله که حرف دوازدهم[۷الف] ازحروف تهجیهٔ مذکوره است، چنان بود که رقمی به‌شکل واو چشمه دار خط ثلث نویسند و از انتهای دامنهٔ واو مذکور خطی مقوس که حد بآن طرف اسفل بود از پا به‌راستا برند ومتصل به‌طرف اخیر آن خطی[2] به‌شکل الف براستقامت نویسند[3]. پس متصل[4] به‌سر واو و الف مذکورین داند کشند، بدین شکل.

و شکل دال خفیفه که حرف سیزدهم از حروف تهجیهٔ مذکوره است چنان بود که رقمی به‌شکل دال خط ثلث معکوس نویسند و برسر طرف زیرین دال مذکور نقطهٔ دنباله‌دار گذارند، چنانکه دنبالهٔ نقطهٔ مذکوره از[5] طرف زیرین آن ازچپا به‌راستا سرازیر کشیده شود. پس برسر طرف اعلای دال مذکور نقطه واری شوشه بلند کنند و متصل بدان داند کشند، بدین شکل.

وشکل دال ثقیله که حرف چهاردهم از حروف تهجیهٔ مذکوره است بعینه مثل شکل کاف عجمی ثقیله است مگر آنکه سر این حرف متصل به‌داند نیست، بدین شکل.

و شکل نون خفیفه که حرف پانزدهم ما ازحروف تهجیهٔ مذکوره است، چنان بود که رقمی به‌شکل صفر هندسی نویسند و متصل به طرف[6] اعلای آن خطی به‌مقدار دوسه نقطه از چپا به‌راستا به عرض برند و بطرف اخیر خط مذکور خطی به‌شکل الف براستقامت وصل کنند و متصل به‌سر الف مذکور داند کشند، بدین شکل.

۱– ج : نـویسند . ۲– ج نـدارد . ۳– ب : کشند .
۴– ب: برسرحرف متصل الف ۵– ب ندارد: از... آن. ۶– الف و ج: طرف

و شکل تای فوقانی مثقله که حرف شانزدهم از حروف تهجیهٔ مذکوره است چنان‌بود که رقمی به‌شکل دال خط ثلث معکوس نویسند و برسرطرف اعلای دال معکوس مذکور نقطه واری شوشه بلند کنند ومتصل بدان[1] کشند، بدین‌شکل.

وشکل تای فوقانی اثقل که حرف هفدهم از حروف تهجیهٔ‌مذکوره است ، چنان بود که رقمی به‌شکل دایرهٔ رکابی شکل نویسند. پس برسر آن نقطه‌واری شوشه بلندکنند و متصل بدان داندکشند ، بدین شکل.

و شکل دال مثقله که حرف هژدهم از حروف تهجیهٔ مذکوره است بعینه مثل شکل کاف عجمی مغنو نه است ، مگر آنکه این حرف صفر درپهلوی راستای‌خود ندارد وبی‌صفراست، بدین‌شکل.

وشکل دال اثقل که حرف‌نوزدهم از حروف تهجیهٔ مذکوره است چنان‌بود که رقمی به‌شکل دایرهٔ ناتمام رکابی [۷ب] شکل نویسند وبرسر طرف‌زیرین آن صفری رسم‌کنند وبرسر طرف اعلای‌آن نقطه واری شوشه بلندکنند و متصل بدان داندکشند، بدین شکل.

وشکل نون ثقیله‌که حرف بیستم از حروف تهجیهٔ مذکوره‌است، چنان بود که سه خط به شکل الف به حسب وضع کاتبان ما براستقامت پهلوی‌هم نویسند و درپای الف مقدم خطی محرف از چپا به‌راستا سرازیر کشند . پس متصل به‌سر هرسه‌الف مذکور داندکشند ، بدین شکل.

وشکل بای عجمی خفیفه که حرف بیست‌ویکم از حروف[2] تهجیهٔ مذکوره است چنان بود که رقمی به شکل هندسهٔ شش به‌حسب وضع مهندسان[3] ما نویسند فقط و متصل به سر[4] هندسهٔ مذکوره داند کشند ،

۱– الف ندارد . ۲– الف ندارد . ۳– ب : هندوستان

۴– ج ندارد : بسر

بدین شکل.

و شکل بای عجمی ثقیله که حرف بیست‌ودویم از حروف تهجیهٔ مذکوره است چنان بود که متصل پهلوی[1] راستای بای‌عجمی خفیفه که بالاتر از این به‌شکل هندسهٔ شش‌مذکور شد[2] رقمی به‌شکل رقم‌پهلوی کاف‌تازی خفیفه که درابتدا ایراد یافته‌و نویسند و به‌دستور متصل به‌سرحرف داند کشند، بدین‌شکل ورقمی بدین شکل[3] نیز نویسند.

و شکل بای موحدهٔ خفیفه که حرف بیست و سیوم از حروف تهجیهٔ مذکوره است چنان بود که رقمی بـه‌شکل دال[4] خط ثلث معکوس مایل به‌مخروطی شکل نویسند و متصل به‌هردو طـرف دال مذکور خطی بـه شکل الف براستقامت رسم کنند و دایرهٔ دال مرقوم را به‌خط طولی دوپاره سازند چنانکه در آن دو چشمه حادث گردد ، یکی طرف راستا و دیگر طرف‌چپا . پس متصل به‌سرالف مذکور داند کشند بدین شکل.

و شکل بای موحدهٔ ثقیله که حرف بیست‌وچهارم ازحروف تهجیهٔ مذکوره است، چنان‌بود که رقمی به‌شکل لام الف خط‌ثلث دوشاخه‌نویسند چنانکه زاویهٔ آن چشمه نداشته باشد و بدان ماند که مثلثی است بی‌قاعده و درزاویهٔ آن نقطه‌ایست . پس متصل به‌شاخ مؤخر آن که طرف راستای کاتب است خطی به‌شکل الف براستقامت رسم کنند به‌حیثیتی که سرشاخ مذکور[5] در وسط الف مذکور[6] منتهی باشد . بعد از آن متصل به‌سرالف داند کشند چنانکه شاخ مقدم [۸الف] لام‌الف مرقوم که طرف چپای کاتب است ، ازداند جدا باشد بدین شکل.

و شکل میم که حرف بیست[7] و پنجم از حروف تهجیهٔ مذکوره

۱ـ ب : به‌پهلوی. ۲ـ ج ندارد . ۳ـ الف : بـه شکل.
۴ـ ب: کاف دال. ۵ـ ب ندارد . ۶ـ ب وج: مسطور ۷ـ الف‌ندارد.

است، بعینه مثل شکل بای موحدهٔ ثقلیهٔ مذکور است مگر آنکه شاخ مقدم این حرف که طرف چپای کاتب است ، نیز باداند متصل باشد[1] بدین‌شکل.

وشکل یای تحتانی غیرمغنونه که حرف بیست[2] وششم ازحروف تهجیهٔ مذکوره است بعینه مثل شکل بـای عجمی خفیفه باشد مگر آن که طرف مقدم سراین حرف را مثل حرف دال کـه موضوع کاتبان ما است ، اندکی خم‌دهند و مثل دال کم خم نویسند و به‌اتمام رسانند . و بعضی در زیر آن یك نقطه نیز گذارند واگر چنین گوئیم نیز شایدکه متصل این‌حرف بعینه مثل شکل‌تای فوقانی ثقیله است، مگر آنکه طرف مقدم سراین‌حرف مثل واوچشمه‌وار نیست بلکه مثل دال کم خم است، بدین‌شکل.

وشکل راکه حرف بیست‌وهفتم از حروف تهجیهٔ مذکوره است، چنان بودکه رقمی به‌شکل حرف‌را به‌حسب وضع کاتبان ما اندکی به‌دامنهٔ دراز و کم خم نویسند و برمنتهای دامنهٔ آن نقطهٔ دنباله دار گذارنـد ، چنانکه دنبالهٔ مذکور از[3] طرف اعلای نقطه ازچپا به‌راستا محرف سرازیر کشیده‌شود . پس متصل به‌سررای مرقوم داندکشند، بدین‌شکل.

وشکل لام‌که حرف بیست وهشتم از حروف تهجیهٔ مذکوره‌است چنان‌بودکه رقمی به‌شکل حرف لام خرد به‌حسب وضع کاتبان ما معکوس نویسند ، چنانکه شوشهٔ لام مذکور درزیر بود و دامنهٔ‌آن بالا مایل به‌طرف راستای شوشه، واز منتهای دامنهٔ مسطور خطی به‌مقدار دوسه نقطه‌به‌جانب راستا به‌عرض برند ومتصل به‌طرف‌اخیر آن خطی به‌شکل الف براستقامت رسم کنند ، چنانکه طرف اخیر مذکور در وسط الف مسطور منتهی بود . پس متصل به‌سرالف داندکشند ، بدین‌شکل .

وشکل واو که حرف بیست ونهم از حروف تهجیهٔ مذکوره است

۱- ب و ج بود . ۲- الف ندارد . ۳- ب ندارد از.... نقطه.

بعینه مثل شکل بای موحدهٔ خفیفه است، مگر آنکه درین حرف دورهٔ دال معکوس را به‌خط طولی[1] دوپاره نکنند و به‌حال‌خود سالم گذارند، و بعضی یك نقطه درزیر آن نیز گذارند، بدین‌شکل .

و شکل شین معجمه که حرف سیم از حروف تهجیهٔ مذکوره است [۸ ب] چنان بود که رقمی به‌شکل دال خرد خط ثلث‌نویسند و از منتهای[2] طرف زیرین دال مذکور خطی[3] خردمحرف ازچپا به‌راستاسرازیر برند . بعد از آن به‌فاصلهٔ یك دونقطه دورتر از رقم مذکور خطی به‌شکل الف براستقامت رسم کنند. پس برسردال‌مسطور نقطه‌واری شوشه‌بلندکنند[4] و متصل بدان و سرالف مرقوم داندکشند ، بدین‌شکل .

و شکل کاف تازی اثقل که حرف سی ویکم از حروف تهجیهٔ مذکوره است، مرکب است ازشکل را و واو حروف تهجیهٔ مذکوره که سابق مرقوم‌گشته و آن‌چنان بودکه اول رقمی به‌شکل حرف رای حروف تهجیهٔ مذکوره نویسند[5] . بعدازآن رقمی به‌شکل حرف واوحروف تهجیهٔ مذکوره به فاصلهٔ یك دو نقطه دورتر از آن رقم کنند[6]. پس متصل به سر هردو رقم مذکور داندکشند، بدین‌شکل[7] .

وشکل سین مهمله که حرف سی ودویم ازحروف تهجیهٔ مذکوره است چنان بود که اول[8] رقمی به‌شکل حرف رای حروف تهجیهٔ مذکوره نویسند . پس‌از زاویهٔ دامنهٔ رای مسطور ودنبالهٔ آن خطی به‌مقدار دونقطه

۱ـ الف : تولی . ۲ـ ب : طرف منتهای . ۳ـ الف ندارد.

۴ـ الف ندارد . ۵ـ ب ندارد: نویسند.... مذکوره . ۶ـ ج: کشند.

۷ـ مؤلف شکل کاف تازی اثقل که در تلفظ امروزه صدای شین معجمه دارد، باکاف تازی ثقیله اشتباه‌کرده است. این دوحرف ابجدا درست برعکس آنچه مؤلف ضبط کرده است، می‌نویسند . ۸ـ الف : او .

ازچپا به‌راستا[1] به‌عرض برند و به‌طرف اخیر آن‌خطی به‌شکل الف براستقامت وصل کنند ، چنانکه طرف‌اخیر خط عرضی مذکور در وسط الف مسطور منتهی باشد. بعداز آن متصل به‌سرحرف را و الف مذکورین داند کشند ، بدین‌شکل .

و شکل‌ها که حرف سی وسیوم از حروف تهجیهٔ مذکوره است چنان‌بود که رقمی به‌شکل دال خط ثلث معکوس نویسند وطرف زیرین‌دال مذکور را[2] نقطه واری به‌زیر مایل گردانند وازمیان پشت آن دال‌خطی‌مقوس به‌مقدار سه‌چهار نقطه سرازیر کشند بدین‌شکل .

و شکل جیم عجمی اثقل که حرف سی‌وچهارم از حروف تهجیهٔ مذکوره است، چنان‌بود که رقمی به‌شکل دال‌خط ثلث معکوس نویسندو[3] بعداز آن طرف زیرین آنرا به‌مقدار دونقطه الف وار به‌زیر کشند و محاذی آن خط‌الفی برمنتهای طرف اعلای دال مذکور به همان مقدار شوشه بلند کنند و بعد از آن بربالای دال مسطور به‌فاصلهٔ یك دو نقطه خطی از چپا به‌راستا به‌عرض‌برند چنانکه این خط به‌آن‌شوشه در[4] منتصف‌هم به‌زوایای قایمه متقاطع گردد وازمحل [۹ الف] تقاطع[5] به‌مقدار دوسه‌نقطه به‌راستا و چپا شوشه‌گذشته[6] باشد و طرف اخیر خط مذکور را که به‌راستای شوشه است ، به‌مقدار سه‌چهار نقطه الف‌وار به‌زیر کشند . بعدازآن[7] متصل به‌سر شوشهٔ مذکور[8] داند کشند، بدین‌شکل .

و همزه که به‌اصطلاح اهل هندآن را اکارگویند و به‌حسب مخرج حرف سی‌وپنجم است اما علمای هندآن را ازحروف نشمرده بلکه ازجمله

۱ــ الف وبراستا. ۲ــ ب ندارد. ۳ــ ب منتهای بجای «وبعدازآن».
۴ــ ب ندارد. ۵ــ ب نقاط . ۶ــ الف ندارد : گذشته .... شوشه .
۷ــ ب ندارد . ۸ــ ب مسطور .

اعراب اعتبار کرده به‌حرکات مختلفه به‌هفت شکل مشکل می‌گردد و اشکال آن در ذیل اشکال اعراب یعنی همزه‌آت وغیره نوشته شود.

اما علمای ایشان از نون ثقیله و میم ثقیله لام ثقیله که نه، مه و له[۱] باشد، مساهله کرده‌اند و به‌جهت قلت استعمال برقیاس جه و ته و امثال آن برای آنها شکل علیحده وضع نکرده وحرف مذکور را مرکب ازهادانسته[۲] و اشکال آنها در ذیل مرکبات حروف ثبت کرده شود، ان‌شاءالله‌تعالی.

و پوشیده نماند که از جمله حروف سی و پنجگانهٔ مذکوره پنج حرف دربها کهاکه زبان اهل برج و غیره باشد مستعمل نیست ومستعمل[۳] سهنس کرت وپراکرت است‌وآن یکی کاف عجمی مغنونه ودویم نون‌ثقیله که درگنیس[۴] است، سیوم شین معجمه، چهارم‌کاف تازی اثقل، پنجم جیم عجمی اثقل.

نوع دویم: در ذکر مجملی[۵] از مرکبات حروف مذکوره.

بباید دانست که حرفی که به حسب[۶] کتابت عربیه به‌یکی ازحرکات ثلثه یعنی ضمه یا فتحه یاکسره متحرك باشد و درصدر کلمه بود یا ماقبل آن نیزحرفی متحرك یا الف یا واو ساکن یاپای تحتانی ساکن باشد[۷] آن حرف با هیچ‌حرفی مرکب نگردد و آن‌را جداگانه نویسند مثل گربه فتح‌کاف تازی خفیفه وراکه هردوحرف را جداگانه نویسند، بدین شکل.

و[۸] پا و ك به‌بای عجمی خفیفهٔ ممدوده و واو مفتوحه وکاف تازی خفیفه وامثال آن که واو را جداگانه نویسند بدین شکل.

وعلی هذالقیاس متحرکی که ماقبل آن واو یا یای تحتانی ساکنین

۱ــ الف: مجهولــه. ۲ــ الف: داشته، ب می‌افزاید: سی و پنجگانه.
۳ــ ب: مخصوص. ۴ــ ج: لفظ‌گنیس. ۵ــ الف:مجملی که. ۶ــ الف وب: که‌کتابت بیکی. ۷ــ ب: بود. ۸ــ ب ندارد: وپاوك...ساکنین باشد.

باشد. وهرجا دوحرف ساکن بهم آیند وساکن اول الف وواو ویای‌تحتانی نباشد، زیراکه حروف ثلثهٔ ساکنهٔ مذکوره به‌طور اهل هند از جمله‌اعراب است نه حروف، چنانکه ذکر آن بیاید،آن دوساکن را یکجا نویسند مثل هست به فتح‌ها و سکون سین مهمله وتای فوقانی خفیفهٔ موقوف [۹ ب] و امثال آن که سین مهمله وتای فوقانی خفیفه را یکجا[۱] نویسند، بدین شکل.

و[۲] هرجاکه ماقبل الف یا ماقبل یای تحتانی ساکن حرکت ضمه بود، البته در تلفظ آن ما بعد حرف مضموم و ماقبل الف یا یای تحتانی ساکن شمه‌ای از واو که موسوم به‌واو مشمومه است، ظاهر شود، پس آن واو مشمومه را با حرف ماقبلش یکجا نویسند، مثل دوار به‌ضم دال خفیفهٔ ممدوده با واو مشمومه وراء به‌معنی دروازه و امثال آن که[۳] واو مشمومه را با دال خفیفه یکجا نویسند، بدین‌شکل. و مانند سوید به‌ضم سین مهمله و سکون یای تحتانی با واو مشمومه ودال خفیفه به‌معنی عرق وامثال آن که[۳] واو مشمومه را با سین مهمله یکجانویسند، بدین شکل.

و هرجا ماقبل الف یا ماقبل واو ساکن کسره بود، البته در تلفظ[۴] آن مابعد حرف مکسوره و ماقبل الف یا واو ساکن شمه‌ای ازیای تحتانی که به‌یای مشمومه موسوم است، ظـاهر شود. پس آن یای مشمومه را بـا حرف[۵] ماقبلش یکجا نویسند، مثل سیام به‌کسرسین مهملهٔ ممدوده با یـای مشمومه‌ومیم به‌معنی سیاه وامثال آن[۶] که یای مشمومه را با سین‌مهمله‌یکجا نویسند بدین‌شکل. و مانند دیوس به‌کسر دال خفیفه و سکون واو با یـای مشمومه وسین مهمله ، به معنی روز و امثال آن‌که یای مشمومه را[۷] با دال خفیفه یکجا نویسند، بدین شکل.

۱ـ الف و ب: یکی. ۲ـ ب: و درهرجا، ج: و هرجا ما. ۳ـ ب ندارد. ۴ـ الف: لفظ. ۵ـ الف: عرف. ۶ـ ب ندارد.
۷ـ الف وب ندارد.

و برای نون ثقیله که در لفظ کانه به کاف تازی خفیفهٔ ممدوده و نون ثقیله به معنی دیو تای مشهور واقع شده ، در پای شکـل نون خفیفه متصل شکل‌ها نویسند، بدین شکل.

و برای میم ثقیله که در لفظ برمها به فتح بای موحدهٔ خفیفه ورای متصله و میم ثقیلهٔ ممدوده، به معنی دیو تای مشهور واقع شده، در پای شکل میم متصل نیز شکل‌ها[1] نویسند، بدین شکل.

و[2] برای لام ثقیله که در لفظ کاله به کاف تازی خفیفهٔ ممدوده و لام ثقیله به معنی دیروز واقع شده در پای شکل لام متصل نیز شکل‌هـا نویسند بدین شکل.

و هرجا که حرف مشدد بود آن حرف مشدد را دو حرف از یـک جنس اعتبار کنند و هردوحرف مذکور را یکجا نویسند، و آن‌را در اصطلاح ایشان د ت اچهر گویند، لا بلکه هرجا دوحرف از[3] یکجنس [۱۰ الف] خواه غیر جنس یکجا بهم آیند د ت اچهر باشد ، به دال و تای خفیفتین بـه ضم اول و سکون ثانی و فتح همزه و جیم عجمی ثقیلهٔ مشدده ورا، یعنی حرف مرکب، چه د ت به معنی مرکب[4] باشد و اچهر به معنی حرف بود. پس برین قیاس اکثر حروف تهجیهٔ ایشان با هم مرکب شوند، بدین تفصیل: ترکیب دو کاف تازی خفیفه چنان بود که دو دال خط ثلث معکوس زیر و بالا متصل هم نویسند، چنانکه از هردو دال مذکور دوچشمه زیر و بالا حادث گردد و باقی[5] شکل حرف همان بود که سابق در مفردات ایراد یافته[6] بی زیادت و نقصان ، بدین شکل .

و ترکیب دو کاف تازی ثقیله چنان بود که سر هندسهٔ شش را که

۱ــ ج: حرف‌ها. ۲ــ ب ندارد : و برای ... بدین شکل. ۳ ــ الف و ج ندارد. ۴ــ ب: دو. ۵ــ ب ندارد. ۶ــ ب و ج : پذیرفته.

به شکل نعل است ، متصل هم مکرر[۱] نویسند بی‌واسطهٔ الف و در جوف سر هند سهٔ مقدم چنانکه در مفردات ایراد پذیرفته خطی محرف کشند بدین شکل[۲].

و ترکیب دو کاف عجمی خفیفه چنان بود که الف مقدم شکل حرف را که دامنه‌اش خم دارد مکرر نویسند ، بدین شکل.

و ترکیب دو کاف عجمی ثقیله چنان بود که حرف مذکور را پهلوی هم مکرر نویسند بدون آنکه میان دو حرف مسطور الفی واسطه باشد، بدین شکل.

و ترکیب دو جیم عجمی خفیفه چنان بود که حرف مذکور را با یك الف آخر زیر و بالا مکرر نویسند، چنانکه دو چشمهٔ طولانی زیر و بالا حادث گردد بدین شکل.

و ترکیب دو جیم عجمی ثقیله چنان بود که طرف چپای حرف مسطور خطی به‌شکل کسره متصل به‌پهلوی حرف نویسند ، بدین شکل.

و ترکیب دو جیم تازی خفیفه چنان بود[۳] که حرف مذکور را بایك الف آخر پهلوی هم مکرر[۴] نویسند بدون آنکه میان هر دو الفی واسطه باشد، بدین شکل.

و ترکیب دو جیم تازی ثقیله چنان بود که حرف مذکور را پهلوی هم مکرر نویسند بدون دنبالهٔ حرف مؤخر بدین شکل.

و ترکیب دو تای فوقانی خفیفه[۵] چنان بود که حرف مذکور را با یك الف آخر پهلوی هم مکرر نویسند بدین شکل.

و ترکیب دو تای فوقانی ثقیله[۶] چنان بود که حرف مذکور را با

۱ــ ب: مقرر. ۲ــ ب می‌افزاید : در هر دو سر هندسهٔ مذکوره خطی محرف کشند چنانکه در هر سه هندسه دو چشمهٔ محرف حادث گردد، مجموع چهار چشمه باشد.

۳ــ الف و ب ندارد : بود. ۴ــ ب: مقرر. ۵ــ الف: ثقیله.

۶ــ الف: خفیفه.

یك الف آخر زیر و بالا مکرر نویسند، بدین شکل.

و ترکیب دو دال خفیفه چنان بود که حرف مذکور را [۱۰ ب] زیر و بالا مکرر نویسند ، بدین شکل.

و ترکیب دو دال ثقیله چنان بود[۱] که حرف مذکور را بایك الف آخر پهلوی هم مکرر نویسند بدون آنکه الفی میان هردو واسطه باشد، بدین شکل.

و ترکیب دو نون خفیفه چنان بود که حرف مذکور را بایك الف[۲] آخر زیر و بالای هم مکرر نویسند، بدین شکل. و اگر هر[۳] دو حرف را پهلوی هم مکرر نویسند بدون آنکه میان هردو الفی واسطه باشد نیز شاید بدین شکل.

و ترکیب دو تای فوقانی مثقله چنان بود که حرف مذکور را زیر و بالا مکرر نویسند، بدین شکل.

و ترکیب دو تای فوقانی اثقل چنان بود که حرف مذکور را زیر و بالا مکرر نویسند، بدین شکل.

و ترکیب دو دال مثقله چنان بود که حرف مذکور را زیر و بالا مکرر نویسند، بدین شکل .

و ترکیب دو دال اثقل چنان بود که حرف مذکور را زیر و بالا مکرر نویسند، بدین شکل .

و ترکیب دو نون ثقیله چنان بود که هرسه الف حرف مذکور را به‌خط عرضی دوحصه کنند، بدین شکل.

و ترکیب دو بای عجمی خفیفه چنان بود که حرف مذکور را با یك الف آخر[۴] پهلوی هم مکرر نویسند بدون آنکه الفی میان هردو واسطه باشد، بدین شکل.

۱ـ الف و ب ندارد: چنان بود. ۲ـ الف ندارد . ۳ـ الف ندارد .

۴ـ ب ندارد.

و ترکیب دوبای عجمی ثقیله چنان بود که سرهندسهٔ شش رامکرر نویسند و باقی شکل حرف همان بود که در مفردات ایراد پذیرفته ، بدین شکل .

وترکیب دوبای موحدهٔ خفیفه چنان بود که حرف مذکور را بایك الف آخر زیرو بالا مکرر نویسند و دایرهٔ بالا را چنانکه در مفردات ایراد پذیرفته به خط طولی دوپاره کنند، بدین شکل.

وترکیب دوبای موحدهٔ ثقیله چنان بود که حرف مذکور راپهلوی هم مکرر نویسند بی‌واسطهٔ الف، بدین شکل.

وترکیب دویم[1] چنان‌بود که حرف مذکور رابه‌پهلوی هم‌بی‌واسطهٔ الف مکرر نویسند، بدین شکل .

وترکیب‌دورا چنان‌بود که حرف‌مذکور را پهلوی‌هم‌مکرر نویسند، بدین شکل. واگر برسر[2]حرف مذکور ارك نویسند نیز شاید، بدین شکل.

و ترکیب دولام چنان بود که حرف مذکور را به‌پهلوی هم[3] یازیر وبالا مکرر نویسند، بدین شکل.

و ترکیب دوشین معجمه چنان بود که جزو مقدمش را به پهلوی هم مکرر نویسند، بدین شکل.

و ترکیب دوسین [۱۱ الف] مهمله چنان بود که حرف مذکور را بی‌واسطهٔ الف مکرر نویسند، بدین شکل.

وترکیب دوها چنان بود که حرف مذکور را زیر وبالا بایك[4] خط مقوس پس پشت حرف زیرین مکرر نویسند بدین شکل.

فصل سیوم

دربیان مات یعنی‌اعراب از قواعد بیاکرن و بیاکرن به‌کسرهٔ بای

۱– ب: دومی . ۲– الف ندارد . ۳– ب ندارد : به‌پهلوی هم.
۴– ب ندارد: بایك.

موحدهٔ خفیفهٔ ممدوده با یای مشمومه و فتح کاف تازی خفیفه و سکون را و نون در لغت اهل هند علم نحو وصرف راگویند.

بباید دانست که مات به‌میم ممدوده وتای فوقانی خفیفه در اصطلاح اهل هند اعراب را نامند، و نزدیك ایشان اصول مات پنج است:

اول همزهٔ مفتوحه چون أ، دویم همزهٔ مکسوره چون إ، سیوم همزهٔ مضمومه چون أُ، چهارم رای مکسوره چون رِ، پنجم لام ورای مکسور تین متصلة التلفظین چون لرِ.

واین مات پنجگانهٔ اصلیه را سمان خوانند به سین مهملهٔ مفتوح و میم ممدوده ونون، وآن را یك ماترا اعتبار کنند یعنی ماده و مقدار تلفظ آن را به‌یك درجه‌دانند چه ماترا به‌میم ممدوده وتای‌فوقانی خفیفهٔ موقوف ورای ممدوده به‌معنی ماده ومقدار باشد. وفروع آن یازده است که‌از ترکیب اصول پنجگانهٔ مذکوره و غیر آن صورت بندد وترکیب بردوقسم است:

قسم‌اول: آنکه هردوماترای مرکبه از یك جنس باشند و آن پنج وجه است:

اول ترکیب دوفتحه، و از ترکیب مذکور آ شود به‌الف ممدوده.

دویم ترکیب دو کسره و از ترکیب مسطور[1] ای شود بـه همزهٔ مکسوره ویای معروف.

سیوم ترکیب دوضمه واز ترکیب مذکور او شود به‌همزهٔ مضمومه و واو معروف.

چهارم از ترکیب و امتداد ر یعنی رای مکسوره[2] ری شود، به‌رای مکسور ویای معروف.

پنجم از ترکیب و امتداد لر یعنی لام ورای مکسورتین لـری[3]

۱ـ ج: مذکور. ۲ـ ب ندارد: رای مکسوره. ۳ـ ب ندارد: لری ... مکسورتین.

شود، به‌لام ورای مکسورتین ویای معروف.

قسم‌دو یم: آنکه[1] هردوماترای مرکبه از یك جنس نباشند، و آن برچهار وجه است:

اول ترکیب أَ و إِ یعنی ترکیب فتحه وکسره، وازترکیب مذکور إِی شود، به همزهٔ مکسور ویای مجهول.

دویم ترکیب أَ و أُ یعنی ترکیب فتحه و ضمه و ازترکیب مذکور أُو شود به همزهٔ مضمومه و واو مجهول.

سویم ترکیب أَ یعنی فتحه وای یعنی همزهٔ مکسور ویای مجهول و ازترکیب [۱۱ ب] مذکور أَی شود به‌فتح همزه وسکون یای تحتانی.

چهارم‌ترکیب أ یعنی فتحه واو یعنی همزهٔ مضمومه و واومجهول وازترکیب مذکور أَو شود به‌فتح همزه وسکون واو.

واین ماتراهای چهارگانه[2] راسند هچهر گویند به‌فتح سین مهمله و نون منونه ودال وجیم عجمی ثقیلتین به‌اول مفتوح وثانی مشدد مفتوح ورا، واین ماتهای چهارگانه و ماتهای پنجگانهٔ اصلیهٔ سابقه راکه سمان باشد سر گویند، به‌ضم سین مهمله ورا.

وازین ماتهای چهارده‌گانهٔ مذکوره آنچه به‌تنوین و غنه خوانده شود یعنی نون تنوین[3] به دماغ گفته شود، چنانکه به جای نون در تلفظ بوی کاف عجمی ظاهر گردد، خواه مفتوح باشد یا[4] مضموم، خواه مکسور مثل أَ و أُ وإِ وامثال آن وآنچه بر آن وقف‌کرده شود خواه مفتوح باشد خواه مضموم خواه مکسور مثل أَه وأُه وإِه[5] وامثال آن، نیز از فروع ولوا حق آنست، واهل هند[6] درآخر کلمه‌ها لاحق کنند وآن را بسرگ نامند

۱ـ الف ندارد. ۲ـ الف: چهارم‌گانه. ۳ـ ج ندارد. ۴ـ ج: خواه. ۵ـ الف ندارد: اه... اه. ۶ـ ج می‌افزاید: درحالت وقف.

به کسرِ یای موحدهٔ خفیفه و فتح سین مهمله و سکون را و کاف عجمی خفیفه، پس مجموع مات یعنی حرکات اعراب به‌وضع اهل هند شانزده بود.

و آن جمله بردوگونه است: لگه و دیرگه.

لگه به‌لام مفتوح و کاف عجمی ثقیله مات‌های پنجگانهٔ اصلیه یعنی سمان باشد و آن را یك ماترا اعتبار کنند، چه لگه در لغت به‌معنی خرد باشد وماترا به‌میم ممدوده وتای فوقانی خفیفهٔ موقوف ورای ممدوده بـه معنی مقدار بود یعنی مقدار تلفظ آن خرد و به‌یك درجه است و آن به‌حسب کتابت عربیه[1] حرفی بود مفرد که به‌یك حرکت خوانده شود خواه فتحه خواه ضمه خواه کسره، والف و واو و یای تحتانی وها با خود لاحق نداشته‌باشد مثل ماتهای پنجگانهٔ اصلیهٔ مذکوره وامثال آن.

و دیرگه ماتهای یازده‌گانهٔ باقی بود و آن را[2] دوماترا اعتبار کنند و آن به حسب کتابت عربیه[3] حرفی بود[4] که الف یا واو یا یای تحتانی یـا ها در آخر خود لاحق داشته باشد یا به‌تنوین وغنه خوانده شود، چه دیرگـه به دال خفیفهٔ مکسورویای معروف ورای مفتوحه وکاف‌عجمی ثقیله درلغت به معنی کلان باشد[5] یعنی مقدار تلفظ آن کلان و به دودرجه است [۱۲الف] و حرف دیرگهی که به مد صوت تلفظ کرده شود مثل آنکه کسی را ندا کنند وغیر آن، آن را پلت نامند به‌ضم بای عجمی خفیفه و کسر لام وتای فوقانی خفیفه، و آن را سه ماترا اعتبار کنند، و اعتبار ماترای حروف مذکـوره در اوزان بحور پنگل یعنی علم عروض اهل هند وتال یعنی اصول موسیقی ایشان به‌کار آید. اما پلت که سه‌ماترا دارد، مخصوص تال‌است، چنانکه ذکر آن درمحل خود بیاید ان شاءالله تعالی.

۱ـ ب: فارسیه. ۲ـ ج: ندارد. ۳ـ ب: فارسیه. ۴ـ الف ندارد.
۵ـ الف وج ندارد.

وحاصل کلام ازین تقریر که ازترکیب دوفتحه آ شود به الف ممدوده[۱] وغیره، آنست که هرجا بعداز حرف مفتوح همزهٔ مفتوحه واقـع شود و آن حرف مفتوح را ممدوده گردانند یعنی به‌حسب کتابت عربیه[۲] و تلفظ الفی در آخر آن لاحق کنند و همزهٔ مفتوحه را حذف نمایند، چه بودن همزهٔ مفتوحه بعد از حرف مفتوح گویا اجتماع دوهمزهٔ مفتوحه است. زیرا که به‌اعتقاد اهل هند در ذات هرحرفی از حروف تهجیه همزه مضمر است. پس هرگاه که[۳] دوهمزهٔ مفتوحه با هم یکجا آید، هر آئینه آ شود به‌الف ممدوده، مثل روماولی که در اصل روم اولی بوده به‌رای مضمومه و واو مجهول و میم مفتوح و همزه و واو مفتوحتین ولام مکسور و یـای معروف. چون[۴] فتحهٔ میم و همزه پهلوی هم آمدند، لهذا میم را ممدوده کردند و همزه را حذف نمودند و امثال آن[۵]، موی بود از زیر سینه تا سر ناف.

وعلی هذاالقیاس اگـر بعد ازحروف مکسور[۶] همزهٔ مکسور بود در آخر حرف مذکور یای معروف[۷] لاحق کنند و همزهٔ مذکوره را حذف نمایند، و اگر بعد[۸] ازحرف مضموم همزهٔ مضموم بود، در آخر حرف مذکور واو معروف لاحق کنند[۹] وهمزهٔ مذکور را حذف نمایند واگر[۱۰] بعدازحرف مفتوح همزهٔ مکسوره بود در آخر حرف مذکور یای مجهول لاحق کنند و همزهٔ مذکور راحذف نمایند واگرهمزهٔ مضمومه بود در آخر حرف مذکور واو مجهول لاحق کنند وهمزهٔ مذکور را حذف نمایند واگرای بود، به‌همزهٔ مکسوره ویای مجهول در آخر حرف مذکور یای تحتانی‌ماقبل مفتوح لاحق

۱ـ ج می‌افزاید: و همزه. ۲ـ ب: فارسیه. ۳ـ ب: هرگاه.
۴ـ ب ندارد: چون... نمودند. ۵ـ ج: و آن خط موی. ۶ـ ب: مفتوح.
۷ـ ب: مجهول. ۸ـ ندارد: بعداز... مضموم. ۹ـ ب: واو مجهول کنند.
۱۰ـ الف و ب ندارد: واگر بعداز... حذف نمایند.

کنند وای را حذف نمایند، و اگر او بود، به‌همزهٔ مضمومه و واو مجهول درآخر حرف مذکوره واو ماقبل مفتوح لاحق کنند و او را حذف نمایند.

و پوشیده نماند که اهل هند حرف موقوف را[۱۲ب] بنجن گویند به‌کسر بای موحدهٔ خفیفه و نون منونه و جیم تازی خفیفهٔ مفتوح و نـون، وغنه را یعنی آنچه به‌دماغ گفته شود ان ناسك نامند به‌همزهٔ مفتوحه و نونین به نون اول مضموم و نون[۱] ثانی ممدوده و سین مهملهٔ مکسور و کاف تازی خفیفه، وماترای آن هیچ اعتبار نکنند الاغنه با تنوین که آن را ازجمله دیرگه شمرند[۲] ودوماترا اعتبار کنند، چنانکه گذشت.

و آنچه‌ازروی استقرا معلوم شد آنست که اهل هند سوای حرکت[۳] فتحه و کسره وضمه‌ورای مکسوره ولام ورای مکسورتین وغنه مع‌التنوین[۴] و بسرگ یعنی وقف بنای اعراب را برالف و واو ویـای تحتانی ساکنین گذاشته‌اند یعنی به جای اعراب درآخر حرف یکی از حروف مذکوره که الف و واو ویای تحتانی باشد تلفظ کنند، و مجموع حرکات مـات یعنی اعراب شانزده است، بدین ترتیب:

أ، آ، إ، إی، أ، أ، أو، رِ، ری، لر، لری، إی[۵]، أی، أو[۶]، أو، أن، أه.

اول‌همزهٔ مفتوحه، دویم‌همزهٔ ممدوده،سیوم‌همزهٔ مکسوره، چهارم همزهٔ مکسوره ویای معروف، پنجم همزهٔ مضمومه، ششم همزهٔ مضمومـه و واو معروف[۷]، هفتم رای مکسوره، هشتم رای مکسوره و یای معـروف، نهم لام ورای مکسورتین متصلة‌التلفظین، دهم لام و رای مذکورتین[۸] ویای معروف، یازدهم همزهٔ مکسوره ویای مجهول، دوازدهم همـزهٔ مفتوحه و سکون یای تحتانی، سیزدهم همزهٔ مضمومه وواو مجهول، چهاردهم همزهٔ[۹]

۱ـ ب:ندارد. ۲ـ ب: شمرده‌اند. ۳ـ ج ندارد. ۴ـ ب: باتنوین.
۵ و ۶ـ الف ندارد. ۷ـ الف : معرف. ۸ـ ب : مکسورتین.
۹ـ الف ندارد.

مفتوحه وسکون واو، پانزدهم همزۀ مفتوحه با نون منونه[1]، شانزدهم همزۀ مفتوحه باهای[2] ساکنه.

و این اعراب شانزده‌گانه بر هر[3] حرفی از حروف تهجیه که سابق ایـراد پذیرفته جاری شوند مثلا کاف تازی خفیفه که حرف اول از حروف تهجیۀ مذکور است به حرکات مسطوره متحرك گردد[4] برین مثال.

کَ، کا، کِ، کِی، کُ، کُو، کرِ، کری، کِلِی، کَی، کُو، کَو، کَنْ، کَهْ،

وعلی‌هذا القیاس سایرحروف، ودوحرکت باقی که لرولری باشد مخصوص زبان سهنس‌کرت است و در بهاکها مستعمل نیست.

اما اجرای اعراب شانزده‌گانۀ مذکوره بخصوصه[5] برهمزه جهت آنست که چون به‌اعتقاد علمای هند در ذات [۱۳ الف] هرحرفی از حروف تهجیه همزه مضمر است وهمزه[6] مشترك است میان جمیع حروف تهجیه[7]، پس درین صورت جاری شدن اعراب مذکوره برهمزه‌گویا جـاری شدن اوست برجمیع حروف‌تهجیه و نیزازهمین جهت است که همزه داخل‌حروف تهجیۀ ایشان نیست، اما چون همزه[8] برأسه حرفی است دومخرج و اکثر جزوکلمه واقع‌می‌شودلهذابرای همزات مختلفة‌الحرکات چند شکل‌علیحده وضع کرده‌اند چنانکه ازجمله اعراب شانزده‌گانه‌که از مـادۀ همزه و غیره باشد برای یازده حرکت یازده شکل وضع کرده‌اند واین اشکال را به‌جای الفاظ همزات و غیره نویسند و برای پنج حرکت مهموزۀ باقیه[9] بـا شکل همزۀ مفتوحه علامات[10] مختلفه نویسند چنانکه اشکال یازده‌گانۀ مذکوره وعلامات مات یعنی اعراب بعد ازین ذکر کرده شود ان‌شاءالله‌تعالی.

۱ـ ب مغنونه. ۲ـ ب: وسکون‌ها. ۳ـ ب ندارد. ۴ـ ج:شود.
۵ـ ج: مخصوصه. ۶ـ ب ندارد. ۷ـ الف ندارد: پس درین صورت... حروف تهجیه. ۸ـ الف ندارد. ۹ـ الف وب: یافته. ۱۰ـ ب وج: علامات حرکات.

فصل چهارم

در بیان علامات مات یعنی اعراب که با حروف تهجیه نویسند و اسامی آن و ذکر اشکال موضوعهٔ مات که ازمادهٔ همزه وغیره باشد و قواعد کلیهٔ بهاکها، و آن منشعب است به‌دوشعبه:

شعبه اول در بیان علامات یعنی اعراب که‌با حروف‌تهجیه‌نویسند واسامی آن و ذکر اشکال موضوعهٔمات ازمادهٔ همزه وغیره.

وآن متنوع است به‌دونوع:

نوع اول در بیان علامات مات[1] یعنی اعراب که با حروف تهجیه نویسند واسامی آن.

بباید دانست که در اصطلاح اهل هند خطی که برسرحرف به‌عرض کشند، آن را داندگویند، به‌دال مثقلهٔ ممدوده ونون مغنونه وایضا دال‌مثقله، کما ذکر ناه، و حرف مفتوح که به‌حسب کتابت عربیه هیچ یکی از الف و واو ویای تحتانی و های ساکنه بدان لاحق نبود و درآخر آن نون منونه نیز نباشد وخود بنفسه نیز مغنونه نبود مثل ك وامثال‌آن، آن راکیول نامند به‌کاف‌تازی خفیفهٔ مکسوره ویای مجهول و واومفتوح ولام، وآن‌را به‌همان شکل موضوعش نویسند فقط، بدین شکل.

واگر حرف مذکور مغنونه بود یعنی به‌غنه خوانده شود مثل ك ن وامثال‌آن، برای‌آن بالای داند رقمی به‌شکل نون خرد با نقطه نویسند وآن رقم‌را ارده چندگویند [۱۳ ب] به‌فتح همزه وسکون‌را و دال ثقیلهٔ موقوف وفتح[2] جیم عجمی خفیفه ؤنون منونه و دال خفیفه، بدین شکل.

واگردرآخر حرف مذکورنون[3] منونه بود یعنی آن حرف درتلفظ به‌تنوین[4] خوانده شود یا[5] به حیثیتی که نون تنوین درتلفظ ظاهرنگرددبلکه

۱ـ الف و ب ندارد. ۲ـ الف و ج ندارد. ۳ـ الف: نونه.
۴ـ ج ندارد:خوانده شود .. درتلفظ. ۵ـ الف ندارد: یا بحیثیتی... خوانده‌شود.

به‌تنوین غنه[۱] خوانده شود مثل ك ن وامثال آن، برای آن بالای داند رقمی به‌شکل[۲] صفر نویسند و آن رقم را بندی گویند به کسر بای موحدهٔ خفیفه و نون منونه و دال خفیفهٔ مکسوره و یای معروف بدین شکل.

و اگر در آخر حرف مذکورهای ساکن لاحق بود مثل که و امثال آن[۳] در پهلوی راستای حرف[۴] دو بندی یعنی[۵] صفر زیر و بالا نویسند و آن را بسرگ نامند[۶] و بسرگ به کسر بای موحدهٔ خفیفه[۷] و فتح سین مهمله و سکون را و کاف عجمی خفیفه در لغت اهل هند وقف را نامند و ایشان در حالت وقف در آخر کلمه حرف‌ها لاحق گردانند[۸] بدین شکل.

و اگر حرف مذکور هم مغنونه بود و هم در آخر آن هـای ساکن لاحق بود یعنی بسرگ باشد مثل[۹] که ن و امثال آن، برای آن با وجود ارده‌چند در پهلوی راستای آن دو بندی زیر و بالا نیز رقم کنند، بدین شکل.

وحرفی مفتوح که ممدوده بود یعنی در آخر آن به‌حسب کتابت عربیه حرف الف لاحق باشد مثل کا[۱۰] و امثال آن ، برای آن در آخر حرف یعنی جانب راستای حرف جدا ازوی متصل به‌داند رقمی به‌شکل الف براستقامت نویسند و آن رقم راکنان گویند به‌فتح تازی خفیفه و نونین، نون اول ممدودهٔ مشدده و ثانی مغنونه، بدین شکل.

واگر با وجود کنان در آخر آن نون مغنونه بود مثل کان[۱۱] و امثال آن، برای آن با وجود کنان بالای داند ارده چند نیز[۱۲] نویسند، بدین شکل.

و اگر بسرگ بود یعنی در آخر الف های موقوف باشد مثل کاه و امثال آن، برای آن با وجود کنان در پهلوی راستای آن دو بندی زیر و بالا نیز

۱ــ ج: تنوین بغنه. ۲ــ الف ندارد: به. ۳ــ ج می‌افزاید: برای آن. ۴ــ ب: حروف. ۵ــ ج ندارد. ۶ــ ج ندارد: نامند و بسرگ. ۷ــ الف ندارد . ۸ــ الف: گرداند. ۹ــ ج ندارد. ۱۰ــ الف ندارد. ۱۱ــ الف ندارد. ۱۲ــ ب ندارد.

نویسند، بدین[1] شکل .

واگر با وجود کنان هم نون مغنونه بود وهم بسرگ باشد مثل کانهه و امثال آن، برای آن با وجود کنان هم ارده چند بالای داند نویسند وهم‌دو-بندی در پهلوی راستای کنان[2] زیروبالا [۱۴ الف] رقم کنند بدین شکل.

وحرف مکسور که در آخر آن هیچ یکی از الف و واو ساکـن و یای معروف یا مجهول و هالاحق نبود ونون منونه[3] نیز در آخـر آن نباشد وخود بنفسه نیزمغنونه‌نبود مثل کِ وامثال آن، برای آن ماقبل حرف‌مذکور یعنی طرف چپای آن رقمی[4] به‌شکل الف به مقدار یك دو[5]نقطه دورتراز آن براستقامت نویسند و برسر الف مرقوم خطی بود منحنی به حیثیتی که‌طرف اعلای خط مذکور متصل به داند کشند[6] و طرف اخیر آن واصل به سر الف مسطور بود وآن راگهندی نامند، به ضم کاف عجمی ثقیله و نون منونه ودال مثقلهٔ مکسور ویای معروف، بدین شکل.

واگر حرف مذکور با وجودگهندی مغنونه بود مثل ك ن و امثال آن، برای آن با وجودگهندی بالای داند ارده چندنیز نویسند، بدین‌شکل.

و اگر درآخر آن نون منونه بود مثل ك ن وامثال آن، برای آن بـا وجودگهندی بالای داند یك‌بندی نویسند بدین شکل[7].

واگر بسرگ باشد یعنی در آخر حرف مذکورهای ساکـن لاحق بود مثل کـه و امثال آن، برای آن با وجودگهندی پهلوی[8] راستای حرف دوبندی زیر وبالا نویسند ، بدین شکل.

واگر حرف مذکور باوجود بسرگ مغنونه بود مثل کنه وامثال آن، برای آن با وجود گهندی و دوبندی پهلوی راستا بالای داند ارده‌چند نیز

۱ــ ب: و هم‌بدین شکل. ۲ــ ج می‌افزاید: هم. ۳ــ ب: مغنونه.
۴ــ الف ندارد. ۵ــ الف ندارد. ۶ــ ج: باشد. ۷ــ الف ندارد.
۸ــ ج: درپهلوی.

نویسند، بدین شکل.

وحرفی که در آخر آن یای معروف بود مثل کی و امثال‌آن، برای آن چنانکه برای[1] حرف‌مکسور که سابق ذکر آن گذشت، درماقبل آن گهندی می‌نویسند، به‌همان صفت درمابعد آن نویسند، بدین‌شکل.

واگر باوجود گهندی در آخر حرف مذکور نون مغنونه بود مثل کین و امثال آن، برای‌آن باوجود گهندی بالای داند ارده‌چند نیز نویسند، بدین شکل.

واگر بسرگ باشد مثل کیه و امثال‌آن، برای آن باوجود گهندی درپهلوی راستای‌آن دوبندی زیر و بالا نویسند، بدین شکل.

[۱۴ ب] و اگر هم نون مغنونه بود[2] وهم بسرگ باشد مثل کینه و امثال‌آن، برای‌آن باوجودگهندی وارده‌چند درپهلوی[3] راستای‌آن دوبندی زیر و بالا[4] نویسند بدین شکل.

وحرف مضموم که در آخر آن‌هیچ یکی‌از الف ویای ساکن وواو معروف یا مجهول وها لاحق نباشد[5] و نون منونه نیز در آخر آن نبود[6] و خود بنفسه نیز مغنونه نبود مثل كُ و امثال‌آن، برای‌آن رقمی به‌شکل ضمه به‌دامنهٔ‌خمدار متصل به‌پای رقمی که به‌شکل الف دراصل وضع‌حرف است و اگر دراصل وضع الف مذکور نباشد در زیر حرف متصل بدان نویسند وآن را له‌انکر گویند، به‌لام مفتوحه وهای مضمومه وفتح‌همزه ونون[7]منونه وکاف تازی خفیفهٔ مضموم ورا، بدین‌شکل.

و اگر حرف مذکور مغنونه بود مثل كُن[8] و امثال‌آن، برای آن با وجود له[9] انکر بالای داند ارده چند نیز[10] نویسند، بدین شکل.

۱ـ ج ندارد. ۲ـ ج: منونه. ۳ـ الف: پهلوی. ۴ـب: بالانیز.
۵ـ ج: نبود. ۶ـ ب: نباشد. ۷ـ الف ندارد. ۸ـالف : کاف.
۹ـ الف: که. ۱۰ـ ج ندارد.

و اگر در آخر آن نون منونه بود مثل ك ن و امثال آن ، برای آن باوجود له‌انکر بالای داند یك بندی نویسند ، بدین شکل .

و اگر در آخر آن بسرگ بود مثل که و امثال آن ، برای آن باوجود له انکر در پهلوی راستای حرف دوبندی زیر و بالا[۱] نویسند ، بدین‌شکل .

واگر حرف مذکورهم مغنونه بود وهم بسرگ باشدمثل کنه وامثال آن ، برای‌آن باوجود له‌انکر و ارده‌چند درپهلوی راستای‌آن دوبندی زیر وبالا نیز[۲] نویسند ، بدین‌شکل .

و حرفی[۳] که درآخر آن واو معروف بود مثل کو وامثال‌آن، برای آن رقمی که سرش مثل‌ضمه‌بود ودامنه‌اش درازکه ازچپا به‌راستای محرف سرازیرآید[۴] متصل[۵] به‌پای رقمی که به‌شکل الف‌دراصل وضع حرف است واگر دراصل وضع الف مذکور نباشد در زیرحرف متصل بدان نویسند ، وآن را بدانکرگویند به‌فتح‌بای موحدۀ خفیفه ودال مثقله وفتح همزه ونون منونه[۶] و کاف تازی خفیفۀ مضموم و را، بدین‌شکل .

و اگر در آخر حرف[۷] مذکور نون مغنونه بود مثل کون و امثال آن ، برای آن باوجود بدانکر بالای داند ارده چند نیز نویسند [۱۵ الف] بدین‌شکل .

و اگر بسرك باشد[۸] مثل کوه و امثال‌آن ، برای آن باوجودبدانکر درپهلوی راستای[۹] حرف دوبندی زیر وبالا نیزنویسند، بدین‌شکل .

و اگر هم نون مغنونه بود وهم بسرگ باشد مثل کونه و امثال آن،

۱ـ ب : بالانیز . ۲ـ ج نـدارد . ۳ـ ج : و اگـر حرفی .

۴ـ ب‌وج: برآید. ۵ـ الف: مثل. ۶ـ ب: مغنونه. ۷ـ الف‌وب: حروف.

۸ـ الف ندارد. ۹ـ الف: رستای .

برای آن باوجود بدانکر وارده چند در پهلوی راستای حرف دوبندی زیر وبالا نیز[1] نویسند، بدین‌شکل.

و حرفی که درآخر آن یای مجهول بود مثل کی وامثال‌آن، برای آن رقمی بـه شکل فتحهٔ معکوسه یعنی خطی محرف که از چپا به راستا سرازیرآید، بالای داند متصل بدان‌نویسند وآنرا مات‌گویند، به‌میم ممدوده وتای فوقانی خفیفه، بدین شکل.

واگر درآخر حرف مذکور نون مغنونه بود مثل کین و امثال آن، برای آن باوجود مـات بالای داند ارده چند نیز نویسند ، بـدین شکل.

واگر بسرگ‌باشد مثل کیه وامثال‌آن برای‌آن‌باجود مات درپهلوی راستای حرف دوبندی زیروبالا نیز[2]نویسند ، بدین‌شکل .

واگرهم مغنونه بود وهم بسرگ باشد مثل کینه و امثال آن ، برای آن باوجود مات وارده چند در پهلوی راستای حرف دوبندی نیز نویسند، بدین شکل.

و حرف مفتوح کـه درآخـر آن یای تحتانی ساکن بود مثل کی و امثال‌آن، برای‌آن به‌همان طریق که سابق دریك مات مذکور شد ، بالای داند دومات پهلوی‌هم نویسند، بدین‌شکل .

واگر درآخر حرف مذکور نون مغنونه بود مثل کین وامثال‌آن، برای‌آن باوجود دومات ارده چند بالای داند[3] نیز نویسند، بدین‌شکل.

واگر بسرگ‌باشد مثل کیه وامثال‌آن، برای‌آن باوجود دومات در پهلوی‌راستای حرف دوبندی زیر وبالا نیز نویسند، بدین‌شکل.

و اگرهم نون مغنونه بود و هم بسرگ باشد مثل کینه و امثال آن،

۱ــ ب ندارد. ۲ــ الف وج ندارد. ۳ــ ب: بالای داند ارده چند.

برای آن باوجود دومات وارده چند در پهلوی راستای حرف[1] دوبندی زیر وبالا[2] نویسند [۱۵ ب] بدین شکل.

و حرفی که در آخر آن واو مجهول لاحق بود[3] مثل کو و امثال آن، برای آن کنان در آخر حرف و یك مات بالای داند[4] به طریقی که سابق مذکور شد نویسند، بدین‌شکل .

و اگر در آخر حرف مذکور نون مغنونه بود مثل کون و امثال آن، برای آن باوجود کنان و یك مات بالای داند ارده چند نیز نویسند ، بدین‌شکل .

واگر بسرگ باشد مثل کوه وامثال آن، برای آن باوجود کنان ویك مات درپهلوی راستای حرف دوبندی زیر و بالا نیز نویسند ، بدین شکل.

و اگرهم نون مغنونه بود وهم بسرگ باشد مثل کونه وامثال آن، برای آن با وجود کنان و یك مات وارده چند در پهلوی راستای حرف دوبندی زیر و بالا نیز نویسند ، بدین شکل .

و حرف مفتوح که در آخر آن واو ساکن لاحق بود مثل کو و امثال آن ، برای آن در آخر حرف کنان و بالای داند دو مات نویسند ، بدین‌شکل .

و اگر در[5] آخر حرف مذکور نون مغنونه بود مثل کون و امثال آن، برای آن باوجود کنان و دو مات بالای داند ارده چند نیز نویسند ، بدین‌شکل .

واگر بسرگ باشد مثل کوه و امثال آن ، برای آن باوجود کنان و دومات در پهلوی راستای حرف دوبندی زیر و بالا نیز نویسند ، بدین‌شکل .

۱- ج ندارد . ۲- ب: بالا نیز . ۳- الف وج: بود نیز .
۴- الف وج ندارد. ۵- الف وب ندارد.

واگرهم نون مغنونه بود و هم بسرگ باشد مثل کونه و امثال آن، برای آن باوجود کنان و دومات وارده چند درپهلوی راستای حرف دو بندی زیر وبالا نیز نویسند، بدین شکل.

وهرحرفی متحرك به‌حرکات واعراب مذکوره یاساکن که بعدازوی رای متحرك یاموقوف متصل التلفظ بود واز رای متصل التلفظ مراد آنست که رای مذکور باحرف ماقبل خود متصل تلفظ کرده شود به‌حیثیتی که ازشدت اتصال تلفظ مجموع هردوحرف یك حرف ملفوظ وملحوظ گردد و[۱۶الف] و چنان مسموع و معلوم شود که گویا یك حرف است متحرك یا ساکن که ابتداش به‌مخرج دیگر است و انتهاش به‌مخرج را، وتفهیم آن به استماع[۱] نیز تعلق دارد مثل مرگ به‌میم مکسور، به‌معنی آهو وپریت به کسر بای عجمی خفیفه[۲] به‌معنی مهر و محبت و پتر به‌بای عجمی و تای فوقانی خفیفتین، به‌ضم اول وسکون ثانی، به‌معنی پسر و امثال آن، وحرف ماقبل این‌چنین[۳] رای راکه درآخر کلمه واقع شود، اکثر مشدد استعمال کنند. پس برای آن حرف رقمی به‌شکل کسره به‌جانب چپای حرف متصل به‌پای الفی که دراصل وضع است، نویسند مثلا حرف میم در مرگ بدین شکل. و حرف بای عجمی خفیفه در کلمهٔ پریت[۴] بدین شکل. و حرف تای فوقانی خفیفه در کلمهٔ پتر بدین شکل. و رای مذکوره را در اصطلاح ایشان ریپه‌گویند، به‌رای مکسور ویای مجهول و بای عجمی ثقیله، و رای ساکنه یا موقوفه که بعد[۵] از حرف صحیح یا به‌حسب کتابت عربیه بعد[۶] از الف یا واو یا یای تحتانی ساکنین واقع شود و بعد از وی یك حرف یازیاده بود مثل سرگ

۱ــ الف: اجتماع. ۲ــ ب ندارد. ۳ــ ب: قسم.

۴ــ ب می‌افزاید: مذکوره. ۵ــ ب ندارد: بعد... عربیه.

۶ــ ب: بحسب کتابت مابعد الخ.

به‌فتح سین مهمله به‌معنی آسمان و کارج به‌کاف تازی خفیفه به معنی کار و سورج به سین مهملهٔ مضموم[1] و واو معروف به معنی آفتاب و بیرج به بای موحدهٔ خفیفهٔ مکسوره و یای معروف به معنی تخم و امثال آن، بوسرحرف مابعد رای مذکور بالای‌داند رقمی به‌شکل ضمهٔ معکوس که خم سرش طرف راستا ودامنه‌اش مایل به‌زیر طرف چپا باشد، نویسند؛ مثلا برسرکاف‌عجمی خفیفه در کلمهٔ سرگ بدین شکل. و برسرجیم تازی خفیفه درکلمه کارج بدین شکل. وعلی هذاالقیاس درکلمهٔ سورج و بیرج وامثال آن.

وحرف[2] مابعدرای مذکوره[3] را درمحاورهٔ سهنس کرت خصوصاً پراکرت اکثر مشدد استعمال کنند و دربهاکها مخفف، ورای مذکوره را در اصطلاح ایشان ارك نامند به‌فتح همزه و سکون را وکاف تازی خفیفه، و برای حرف موقوف رقمی به‌شکل کسرهٔ معکوس طرف راستای[4] حرف متصل به پای الفی [۱۶ ب] که دراصل‌وضع‌است نویسندبدین‌شکل. وآن رادراصطلاح ایشان بنجن‌گویند، به‌کسر بای موحدهٔ خفیفه و نون منونه و جیم تازی خفیفهٔ مفتوح و نون.

نوع دویم دربیان اشکال موضوعهٔ همزات وغیره یعنی حرکات شانزده‌گانه:

بباید دانست که اهل هند از جمله حرکات شانزده گانه همزه را به‌دوازده حرکات مختلفه خوانند وازجمله دوازده حرکات مذکوره برای[5] هفت حرکت هفت شکل وضع کرده‌اند و برای پنج حرکت باقیه با شکل همزهٔ مفتوحه علامات حرکات پنج‌گانه نویسند وبرای چهارحرکت[6] دیگر ازجمله حرکات شانزده‌گانه‌که ر، ری، ولر[7] ولری باشد، چهارشکل وضع نموده، چنانچه[8] از جمله حرکات[9] شانزده‌گانه مذکور برای یازده حرکت

۱ـ الف: بمعنی‌مضموم. ۲ـ الف: حروف. ۳ـ ب ندارد. ۴ـ الف: دای. ۵ـ الف: بر. ۶ـ ب: حرکات. ۷ـ الف: لری. ۸ـ ب: چنانکه. ۹ـ ب: شانزده حرکات.

یازده شکل تعیین پذیرفته و پنج حرکت باقیه تابع علامات حرکات گردیده، واشکال هفت حرکت مهموزه اینست:

اول شکل همزۀ مفتوحه و آن چنان بود که رقمی به‌شکل دال خط ثلث نویسند و در زیر دامن دال مذکور خطی به‌شکل کسره رسم کنند ودر محاذی آن[1] طرف اعلای دال نیزخطی محرف نویسند چنانکه میان سرهردو خط مذکور طرف پشت دال به مقدار یك دو نقطه فاصله بود ومتصل به سر آن[2] هردوخط الفی براستقامت رسم کنندو برسرطرف اعلای دال نقطه‌واری شوشه بلند کنند. بعداز آن‌متصل بدان والف مذکور داند نویسند، بدین شکل.

دویم شکل همزۀ مکسوره وآنچنان بود که رقمی بـه شکل همزه به‌حسب وضع کاتبان ما نویسند وبرطرف دامنۀ همزۀ[3] مذکوره نقطۀ دنباله‌دار[4] گذارند به حیثیتی که دنبالۀ آن نقطه از[5] طرف اعـلای آن از راستای به‌چپامحرف وسرازیر آید. پس برسرحرف مذکور داند نویسندبدین‌شکل.

سیوم شکل همزۀ مکسوره که درآخر آن یای معروف لاحق بود و آن بعینه شکل[6] همزۀ مکسورۀ مذکوره است مگرآنکه برسراین حـرف بالای داند رقمی به شکل ضمۀ [۱۷ الف] معکوسه مثل ارك که سابق ذکـر آن رفت نویسند، بدین شکل.

چهارم شکل همزۀ مضمومه وآن چنان بود که رقمی به شکل دال به حسب وضع کاتبان ما نویسند چنانـکه دامنۀ آن نقطه[7] واری از محاذی سرآن بگذرد. پس برسردال مـذکور شوشه بلند[8] کنند و بالای آن دانـد نویسند، بدین شکل.

پنجم شکل همزۀ مضمومه که در آخر آن واو معروف لاحق بود

۱ـ ب ندارد. ۲ـ ب: هردو آن خط. ۳ـ ب نـدارد . ۴ـ ج ندارد . ۵ـ ب ندارد: از طرف اعلای آن. ۶ـ ج: مانند شکل همزۀ مذکوره. ۷ـ الف: نکته. ۸ـ ب ندارد.

و آن بعینه مانند شکل همزهٔ مضمومه[1] مذکور است مگر آنکه برای این حرف دال مذکور را دو دامنه نویسند، بدین شکل.

ششم همزهٔ مکسوره که در آخر آن یای مجهول لاحق بود و آن چنان بود که رقمی به شکل هندسهٔ هفت به حسب وضع مهندسان ما نویسند وازسرزاویهٔ هندسهٔ مذکور طرف بیرون خطی منحرف ازچپابه‌راستا سرازبر کشند. پس بر سرحرف مذکور دالد کشند[2] بدین شکل.

هفتم شکل همزهٔ مفتوحه که درآخرآن یای تحتانی ساکن لاحق بود و آن بعینه شکل[3] همزهٔ سابقهٔ مذکوره است مگر آن‌که برسراین حرف رقمی به شکل ضمهٔ معکوسه مثل ارك که ذکر آن سابق گذشت ، نویسند ، بدین شکل .

و برای پنج حرکت مهموزهٔ باقیه با شکل همزهٔ مفتوحه که سابق شکل آن مرقوم شده، علامات اعراب مختلفه نویسند، چنانکه برای شکل آ به الف ممدوده با شکل همزهٔ مفتوحهٔ مذکوره کنان نویسند، بدین‌شکل.

و برای همزهٔ مضمومه که در آخر آن واومجهول لاحق بود، با شکل همزهٔ مفتوحهٔ مذکوره کنان ویك مات نویسند، بدین شکل.

و برای همزهٔ مفتوحه که در آخر آن واو ساکن لاحق بود با شکل همزهٔ مفتوحهٔ مذکوره کنان و دومات نویسند ، بدین شکل .

وازین[4] همزات مذکوره هر همزه که بعد از وی نون منونه باشد برسرشکل آن بندی نویسند، مثلا همزهٔ مفتوحه وغیر آن بدین شکل .

وه[5]همزه که بعد از وی بسرگ باشد یعنی های ساکنه در آخر آن لاحق بود، درپهلوی راستای‌آن دوبندی زیروبالا نویسند مثلا همزهٔمفتوحه

۱ـ الف ندارد. ۲ـ ب: نویسند. ۳ـ ب: مانند شکل. ۴ـب: این. ۵ـ الف ندارد: و هرهمزه... بدین شکل.

وغیر آن بدین شکل.

واشکال چهار اعراب دیگر که ر، ری و لر[1]، لری باشد، چنان بود که برای ر یعنی[2] رای مکسور رقمی [۱۷ ب] به‌شکل دال خط ثلث‌نویسند و متصل به‌پشت دال مذکور رقمی به شکل الف رسم[3] کنند واز وسط آن الف خطی به مقدار دو نقطه از[4] چپا به‌راستا به‌عرض کشند ومتصل به طرف اخیر آن خط‌الفی برٱستقامت نویسند، چنانچه طرف خط[5] عرضی مذکور در وسط[6] الف منتهی بود. بعد از آن متصل به سرهردوالف داند نویسند، بدین شکل.

و شکل ری[7] یعنی رای مکسور که در آخر آن یای معروف لاحق بود، بعینه مانند شکل رای مکسور مذکور باشد مگر آن که برای این حرف درپای الف مقدم شکل مذکور رقمی به‌شکل‌دال خط‌ثلث معکوس‌نویسند، بدین شکل.

و برای شکل لر یعنی لام ورای مکسورتین درپای الف شکل لام[8] که سابق درمفردات[9] ایراد پذیرفته رقمی به‌شکل‌دال خط ثلث معکوس نویسند، بدین شکل.

و برای[10] شکل لریعنی لام ورای مکسورتین که[11] در آخر یای معروف لاحق باشد بعینه مانند شکل لام ورای مسکورتین مذکور بود مگر آنکه برای این‌حرف زیرپای الف شکل لام[12] رقمی به‌شکل دودال‌معکوس متصل هم زیر وبالا نویسند یا چنین گوئیم که رقمی به‌شکل عین به‌دامنهٔ خود نویسند بدین شکل.

۱ـ الف: لری. ۲ـ ب ندارد: ر یعنی. ۳ـ الف: رقم. ۴ـ ب: از راستا بچپا. ۵ـ الف ندارد. ۶ـ الف: واسطه. ۷ـ الف: رای. ۸ـ الف ندارد. ۹ـ ب ندارد: در مفردات. ۱۰ـ الف و ج ندارد. ۱۱ـ الف ندارد: که درآخر... مکسورتین. ۱۲ـ ج می‌افزاید: مذکور.

شعبهٔ دویم: درقواعد کلیهٔ بهاکها و آن متنوع است به‌ده[1] نوع:

نوع اول: در بیان چگونگی زبان .

بباید دانست که زبان اهل هند متعدد است اما آنچه بدان کتابها و دیوانها تصنیف توان کرد و مطبوع طبع سلیم و ذهن مستقیم باشد ، برسه‌گونه است :

اول سهنس‌کرت ، به‌سینین[2] مهملتین ، سین اول مفتوح وفتح‌های مغنونه وسکون سین ثانی و کسرکاف تازی خفیفه وسکون رای وتای‌فوقانی خفیفه، وکتابها دراقسام علوم وانواع فنون بیشتر بدین زبان[3] تصنیف کنند، و آن به‌اعتقاد ایشان زبان عالم علوی است[4] و آن را آکاس بانی گویند ، به الف و کاف تازی خفیفهٔ ممدودتین و سین مهملهٔ موقوف و بای موحدهٔ خفیفهٔ ممدوده و نون مکسوره و یای معروف و دیوبانی نیز نامند ، به‌دال خفیفهٔ مکسور و یای مجهول و واو موقوف و باقی حروف و حرکات مذکوره ، یعنی زبان اهل آسمان و دیو تاها[5] که [۱۸ الف] آسمانیان و علویان‌اند .

دویم پراکرت ، به‌فتح بای عجمی خفیفه و رای ممدوده[6] و باقی حروف و حرکات مذکوره ، مدح ملوك و وزرا و اکابر بیشتر بدین زبان گویند ، و آن زبان عالم سفلی است یعنی عالمی که زیر زمین است و آن را پاتال بانی گویند به بای عجمی و تای فوقانی خفیفتین ممدودتین و لام موقوف و باقی حروف و حرکات مذکوره و[7] ناگ‌بانی نیز نامند ، به‌نون منونه[8] ممدوده و کاف عجمی خفیفهٔ موقوف و باقی حروف و حرکات

۱ـ الف : دو . ۲ـ الف : سین . ۳ـ ج ندارد : زبان ... علوی.
۴ـ ج: هند است . ۵ـ ج: دیوتها ۶ـ ج درحاشیه می‌افزاید: وکاف تازی خفیفهٔ مکسور و رای مهملهٔ ساکن و تای فوقانی خفیفه. ۷ـ ب‌ندارد : و ناگ بانی . . . مذکوره. ۸ـ ج ندارد.

مذکوره ، یعنی زبان اهل اسفل السافلین وماران که زمینیان[1] و سفلیان‌اند، وآن مرکب است از سهنس کرت که سابق مذکور شد و بهاکها که بعدازین مذکورشود .

سیم بهاکها، به‌بای موحده وکاف تازی ثقیلتین ممدودتین، و اشعار رنگین و وصف عاشق ومعشوق بیشتر بدین‌زبان‌گویند، و آن زبان عالمی است که ما در وییم، واطلاق آن سوای‌سهنس کرت‌وپراکرت[2] عموماً شامل جمیع زبانها است وخصوصاً زبان اهل برج بودو برج به کسربای موحدهٔ خفیفه وسکون را و جیم تازی خفیفه نام سرزمینی است در هند، و اصل آن متهرا بود وچهار[3] کروه نواحی آن حد برج باشد، ومتهرا به‌فتح میم وضم تای فوقانی ثقیله و رای ممدوده نام موضعی است مشهور و معروف ، و زبان اهل برج افصح زبانهاست و آنچه میان دوآب گنگا و جمنا که دو رود مشهوراند، واقع شده است مثل چندوار و غیره ، به‌فصاحت منسوب است، و چندوار به‌جیم‌عجمی ودال خفیفتین، به‌اول‌مفتوح مغنونه‌وسکون[4] ثانی و قیل بفتح الاول وسکون‌النون و واو ممدوده و را نام موضعی‌است معروف و مشهور .

وچون این زبان شامل اشعار رنگین و عبارات شیرین و وصف عاشق و معشوق است و برزبان اهل نظم و صاحب طبع بیشتر مستعمل و جاری است ، بنابرآن به قواعد کلیهٔ آن پرداخته[5] و مخترع آن این نحیف است .

نوع دویم: دربیان شبد وآن منقسم است به چهارقسم :

۱– ب می‌افزاید : اند . ۲– الف: پرکرت. ۳– ج: هشتاد وچهار.
۴– ب: بسکون. ۵– ب می‌افزاید: آید .

قسم اول: در تعریف شبد[1] و تقسیم آن .

ببایددانست که شبد به‌فتح سین معجمه و بای موحده و دال‌خفیفتین به‌سکون اول درزبان سهنسکرت کلمه راگویند. و اهل بهاکها آن‌را به‌سین مهمله خوانند. و کلمه دراصطلاح نحات ماآن بودکه بازای معنی از زبان برآورده شود، وآن در اصطلاح اهل هند ، برسه‌گونه است:

اول سنپادن ، به‌فتح سین مهمله و نون منونه و بای عجمی و دال خفیفتین باول ممدوده و ثانی مفتوح ونون.

دوم کرتب، به‌فتح کاف تازی خفیفه وسکون‌را و تای فوقانی وبای موحدهٔ خفیفتین باول مفتوح .

سیوم کرتا به فتح کاف تازی خفیفه و سکون را و تای فوقانی خفیفهٔ ممدوده .

قسم دویم : دربیان سنپادن.

ببایددانست که سنپادن به‌حروف و حرکات مذکوره در اصطلاح[2] کلمه را گویندکه بهیچ یکی از ازمنهٔ ثلثه که ماضی و حال و استقبال بود تعلق نداشته باشد . وآن بردوگونه است. اول‌آنکه در دلالت معنی محتاج به‌لفظ دیگر نبود . مثل رام، که نام یکی‌از دیوتاهای مشهورهٔ ایشان است، وجل بمعنی آب ، وامثال آن. و این‌نوع کلمات را سنپادن گویند . و در اصطلاح عـربی اسم نامند . دویم آنکه در دلالت معنی محتاج بـه لفظ دیگر بود ، مثل پر ، به فتح بای عجمی خفیفه و سکون را ، به معنی علی وبر، وامثال آن . واین‌نوع کلمات را برت‌نامند، به‌کسربای موحدهٔ خفیفه وسکون‌را وتای فوقانی خفیفه و دراصطلاح عربی حرف‌گویند.

۱- الف ازینجا تاص۵۵ خط۲۰ ندارد. ۲- ب می‌افزاید: ایشان.

قسم سیوم : در بیان کرتب و آن متجزی است بشش جزو :

جزو اول : در تعریف کرتب و تقسیم آن.

بباید دانست که کرتب به‌حروف و حرکات مذکوره، در اصطلاح ایشان فعل راگویند. وفعل بمعنی چیزی کردن بود. و آن کلمهٔ باشد که بیکی از ازمنهٔ ثلثه که ماضی و حال و استقبال بود تعلق داشته باشد و ازمنهٔ ثلثهٔ مذکوره را در اصطلاح ایشان ترکال نامند، به‌کسر تای فوقانی خفیفه و سکون را وکاف تازی خفیفهٔ ممدوده ولام، و آن برپنج گونه است:

اول بهوت ببای موحدهٔ ثقیلهٔ مضموم و واو معروف و تای فوقانی خفیفه .

دویم برتمان، بفتح بای موحدهٔ خفیفه و سکون را وتای فوقانی خفیفهٔ موقوف ومیم ممدوده و نون.

سیوم بهوکهه به‌فتح بای موحدهٔ ثقیله وکسر واو و تشدید کاف تازی[1] ثقیله .

چهارم کریا، بکسر کاف تازی خفیفه‌وسکون‌را ویای تحتانی‌ممدوده.

پنجم کرت، به‌کسر کاف تازی خفیفه وسکون‌را وتای‌فوقانی‌خفیفه.

جزو دویم : در بیان بهوت .

بباید دانست که بهوت به‌حروف و حرکات مذکوره در اصطلاح ایشان فعل ماضی راگویند. وفعل ماضی آن بود که به‌زمان‌گذشته تعلق داشته باشد اما فعل ماضی لازمی ایشان برچهارصیغه می‌آید[2] وفعل لازمی آن بود که فعل بفاعل تمام شود و به‌مفعول تجاوز نکند.

صیغه اول آیو، به‌الف ممدوده ویای تحتانی‌مضموم و واومجهول، وآن مشترك است میان واحد مذکرغایب وحاضروواحدمذکرنفس متکلم.

۱ــ ج ندارد. ۲ــ ب : آید.

دویم آئی به الف ممدوده و همزهٔ ملینه و یای مجهول، و آن مشترک است میان تثنیه و جمع مذکر غایب و حاضر و نفس متکلم مع الغیر.

سیوم آئی، به الف ممدوده و همزهٔ ملینه[1] و یای معروف، و آن مشترک است میان واحد مؤنث غایب و حاضر و واحد مؤنث نفس متکلم.

چهارم آئین، به الف ممدوده و همزهٔ ملینه[2] و یای معروف و نـون مغنونه، و آن صیغه مؤنث است. و مشترک است میان تثنیه و جمع و غایب و حاضر و نفس متکلم مع الغیر.

و فعل ماضی متعدی ایشان نیز همان برچهار صیغه می آید. و فعل متعدی آن بود که فعل به فاعل تمام نشود و به مفعول تجاوز کند. اما صیغه‌های فعل مذکور بحسب اختلاف مفعول مختلف گردد. یعنی اگر مفعول مذکر بود صیغهٔ فعل را مذکر خوانند، و اگر مؤنث بود مؤنث خوانند. چنانکه اگر مفعول واحد مذکر بود، گویند: ماریو، به میم ممدوده و رای مکسوره و یای مشمومه و سکون واو، و اگر واحد[3] مؤنث بود گویند: مـاری، به میم ممدوده و رای مکسوره و یای معروف و علی هذا القیاس باقی صیغه‌ها.

جزو سیوم: در بیان برتمان.

بباید دانست که برتمان به حروف و حرکات مذکوره در اصطلاح ایشان فعل حال را گویند. و فعل حال آن بود که میان زمانهٔ گـذشته و آینده متوسط باشد[4] و فعل حال ایشان برچهار صیغه می آید.

اول کرت هی به کاف تازی خفیفه و رای مفتوحتین و تای فوقانـی خفیفه و فتحها [۱۹ ب] و سکون یای تحتانی، و آن مشترک است میان واحد مذکر و مؤنث غایب و حاضر.

دویم کرت هین به اعراب مذکوره و فتحها و سکون یای تحتانی و

۱ــ ب: مکسوره. ۲ــ ب: کسر همزه. ۳ــ ب ندارد. ۴ــ ب ندارد.

نون مغنونه، و آن مشترك است میان مذکر و مؤنث و تثنیه و جمع غایب و نفس متکلم مع‌الغیر.

سیوم کرت هو به‌اعراب مذکوره و های مضموم و واو مجهول، و آن مشترك است میان تثنیه و جمع مذکر[1] و مؤنث حاضر.

چهارم کرت هون به‌اعراب مذکوره و ضم ها و واو معروف و نون مغنونه، و آن صیغه واحد[2] متکلم بود.

و در هر چهار صیغهٔ مذکوره در لفظ کرت اگر تای فوقانی خفیفه را[3] مضموم بخوانند، صیغه مذکر شود و اگر مکسور بخوانند، صیغه مؤنث شود.

جزو چهارم: در بیان بهو که.

بباید دانست که بهو که[4] به‌حروف و حرکات مذکوره در اصطلاح ایشان فعل مستقبل را گویند و فعل مستقبل آن بود که به‌زمان آینده تعلق داشته باشد و فعل مستقبل ایشان بر هشت صیغه می آید[5].

اول کری‌گو به‌کاف تازی خفیفه و رای مفتوحتین و سکون یای تحتانی و کاف عجمی خفیفهٔ مضموم و واو مجهول، و آن صیغه[6] واحد مذکر بود و مشترك است میان غایب و حاضر.

دویم کرین گی[7] به‌کاف تازی خفیفه و رای مفتوحتین و سکون یای تحتانی و نون مغنونه و کاف عجمی خفیفه مکسور و یای مجهول و آن مشترك است میان تثنیه و جمع مذکر غایب و نفس متکلم مع‌الغیر.

سیوم کروگی به‌کاف تازی خفیفه و رای مفتوحتین و سکون واو و باقی حروف و حرکات مذکوره و آن صیغهٔ واحد[8] مذکر حاضر بود و مشترك

۱ـ ب: مذکر. ۲ـ ب می‌افزاید: نفس. ۳ـ ب ندارد. ۴ـ ج ندارد. ۵ـ ب: آید. ۶ـ ب ندارد: صیغه... بود. ۷ـ ب: کرین. ۸ـ ج ندارد.

است میان تثنیه وجمع.

چهارم کرون‌گو به‌کاف تازی خفیفه مفتوح[1] ورای مضموم و واو معروف ونون مغنونه وکاف عجمی خفیفهٔ مضموم و واومجهول، وآن صیغهٔ واحد مذکر[2] نفس متکلم بود.

پنجم کرون‌گی، به‌حرف وحرکات مذکوره وکاف عجمی خفیفهٔ مکسور ویای معروف وآن صیغهٔ واحد مؤنث نفس متکلم بود.

ششم کری‌گی به‌کاف تازی خفیفه ورای مفتوحتین و سکون یای تحتانی وکاف عجمی خفیفهٔ مکسور[3] ویای معروف وآن صیغه[4] واحدمؤنث بود وآن مشترك است میان [۲۰ الف] حاضر وغایب.

هفتم کرین‌گی ، به‌کاف تازی خفیفه ورای مفتوحتین و سکون یای تحتانی ونون مغنونه و باقی حروف و اعراب مذکوره، وآن صیغهٔ مؤنث بود، ومشترك است میان تثنیه وجمع غایب ونفس متکلم مع‌الغیر.

هشتم کروگی به‌کاف تازی خفیفه ورای مفتوحتین و سکون واو و باقی حروف واعراب مذکوره وآن صیغهٔ مؤنث حاضر بود و مشترك است میان تثنیه وجمع .

جزو پنجم: دربیان کریا.

ببايد دانست که کریا به حروف و حرکات مذکوره برچهارگونه[5] است :

اول سم بها و، به‌فتح سین مهمله و سکون میم و بای موحدهٔ ثقیلهٔ ممدوده و واو، وآن اثبات فعل ماضی بود مثل‌آیو ، به‌حروف و حرکات مذکوره وامثال‌آن.

۱ــ ب ندارد. ۲ــ ب ندارد. ۳ــ الف : مذکور. ۴ــ ب ندارد. ۵ــ ب: وجه.

دویم اسم بها و ، به‌فتح همزه و باقی حروف وحرکات مذکوره وآن[1] نفی فعل ماضی بود مثل نـآیو به نون مفتوح والف ممدوده و باقی حروف و حرکات مذکوره وامثال‌آن.

سیوم بهاو[2] به حروف وحرکات مذکوره وآن اثبات فعل حال و استقبال بود مثل کرت هی وکری‌گو ، به حروف و حرکات مـذکوره و امثال‌آن.

چهارم انبهاو ، به‌فتح همزه وسکون نون وباقی حروف و حرکات مذکوره و آن نفی فعل حال و استقبال بود وایشان برای نفی و نهی نـون مفتوح یا لفظ نا به‌نون ممدوده در اول کلمه بیفزایند[3].

جزو ششم: دربیان کرت.

بباید دانست که کرت به حروف وحرکات مـذکوره دراصطلاح ایشان مفعول راگویند[4] ومفعول‌آن بودکه فعل برآن واقع شود، وایشان در آخر[5] مفعول‌ها لاحق کنند مثل هنیوزام **راو**نه یعنی زد رام راون را، وگـاه مفعول را مقدم برفاعل ذکرکنند مثل هنیو **راو**نه رام، وگاه[6] هـای ضمیر[7] مفعول را ازآخرکلمه حذف نمایند مثل[8] هنیورام راون ، ودراین‌محل تقدیم فاعل برمفعول اولی بود والا نظر برقرینه وقیاس معنی کنند.

قسم چهارم: در بیان‌کرتا. بباید دانست‌که‌کرتا به‌فتح‌کاف تـازی خفیفه وسکون را وتای فوقانی خفیفهٔ ممدوده، دراصطلاح ایشان فـاعل را گویند و فاعل‌کنندهٔ فعل باشد ، وآن بر دوگونه است :

اول سوادهین به‌فتح سین مهملهٔ ممدوده با واو مشمومه ودال ثقیلهٔ [۲۰ ب] مکسور ویای معروف ونون.

۱ــ الف: ندارد: آن نفی... مذکوره. ۲ــ الف: بها. ۳ــ ب: افزایند.
۴ــ ب: نامند. ۵ــ ب می‌افزاید: آن. ۶ــ ب ندارد: وگاه‌های... روان.
۷ــ الف: ضم بر. ۸ــ الف ندارد.

دویم پراده‌ین به‌بای عجمی خفیفه[1] مفتوح ورای ممدوده و باقی حروف و حرکات مذکوره.

سواده‌ین به حروف و حرکات مذکوره در اصطلاح ایشان فاعلی راگویند که خود فعل کند مثل کاجی به‌کاف وجیم تازیین[2] خفیفتین به‌اول ممدوده وثانی مکسور، ویای معروف یعنی کار کننده، و پراده‌ین به حروف وحرکات مذکوره فاعلی راگویند که برای کردن فعل حکم به دیگری کند خواه به‌امرخواه به‌نهی، چنانکه صیغهٔ امر ونهی ما،وامرفرمودن بودمر کسی راکاری ونهی بازداشتن باشد مرکسی را ازکاری.

وامرحاضرایشان برسه صیغه می آید:

اول کر به‌فتح کاف تازی خفیفه وضم را وآن صیغهٔ امرواحد مذکر حاضر بود.

دویم کر[3] به فتح اول[4] وکسرثانی و آن صیغهٔ امر واحد مؤنث حاضربود.

سیوم کره به‌فتح اول وثانی وضم‌ها،وآن مشترك است میان مذکر ومؤنث وتثنیه وجمع حاضر.

وامرغایب ایشان نیز برسه صیغه آید:

اول کری به‌فتح‌اول وثانی‌وسکون یای تحتانی،وآن صیغهٔ‌امرواحد غایب بود ومشترك است میان مذکر ومؤنث.

دویم کرین به‌فتح اول وثانی وسکون یای تحتانی ونون مغنونه، و آن صیغهٔ امرغایب بود ومشترك[5] میان مذکر ومؤنث وتثنیه و جمع و نفس متکلم مع‌الغیر.

۱ـ ب: خفیفهٔ عجمی .　　۲ـ الف وب: تازی .　　۳ـ ب ندارد.

۴ـ الف وب: اول بفتح.　　۵ـ ج می‌افزاید : است.

سیوم کرون به‌فتح اول وضم ثانی و واو معروف و نون مغنونه و آن صیغهٔ امر غایب[1] واحد نفس متکلم بود.

ونهی حاضروغایب ایشان همان شش صیغهٔ امر حاضر[2] وغایب بود به‌زیادتی نون مفتوح یا نون ممدوده در اول صیغه و احتیـاج به تفصیل آن نیست .

نوع سیوم: در بیان پرلنگ . بباید دانست که پرلنگ به ضم بای عجمی خفیفه‌وسکون‌را و کسرلام و نون منونه و کاف‌عجمی‌خفیفه دراصطلاح ایشان مذکر راگویند ومذکر به‌معنی[3] مرد ونرباشد، وآن بردوگونه است:

اول آنکه علم باشد ومقابل آن[4] مؤنث باشد[5] مثل رام وکانه به‌معنی دیوتاهای مشهور ، وعلم آن بودکه نام شخصی معین باشد.

دویم آنکه درآخر اسم مذکر غیرعلم الف لاحق کنند مثل مرگاکه درآخر لفظ مرگ به‌معنی آهو الف لاحق کنند و امثال آن.

نوع چهارم: در بیان استری لنگ. بباید دانست که استری لنگ به فتح همزه وسکون سین [۲۱الف] مهمله و تای فوقانی خفیفهٔ و رای متصله مکسورویای معروف وباقی‌حروف و حرکات مذکوره، در اصطلاح ایشان مؤنث راگویند ومؤنث[6] به‌معنی‌زن و ماده باشد وآن‌نیز[7] بردوگونه است :

اول آنکه علم بود یعنی نام شخصی بود مثل سیتا[8] و رادهاکه نام دوزنی است مشهور وامثال آن.

دویم آنکه علم نباشد وآن نیز بردوگونه است :

اول آنکه مقابل آن مذکر و نربود مثل ترنگنی به معنی ماده اسپ وهستنی به‌معنی ماده فیل و امثال آن .

۱ــ ب می‌افزاید: بود. ۲ــ ج ندارد. ۳ــ الف ندارد. ۴ــ ب: او. ۵ــ ج: بود. ۶ــ ب ندارد: ومؤنث. ۷ــ ب ندارد. ۸ــ الف: سیتاه

دویم آنکه مقابل آن مذکر و نر نباشد مثل بیار به معنی باد واگن به‌معنی آتش و امثال آن.

وقسم اخیر مؤنث سماعی است، استعمال آن تعلق به‌استماع محاوره دارد چه[1] بعضی چیزها را مؤنث استعمال کنند و بعضی چیزها را مذکر. مؤنث چنانکه گفته شد و مذکر مثل جل به‌معنی آب، وامثال آن. پس چون خواهند که پرلنگ را استری لنگ[2] کنند یعنی مذکر غیرعلم را مؤنث کنند[3] لفظی چند در آخراسم مذکر لاحق نمایند[4] تا مذکر مؤنث گردد، وآن الفاظ این است:

اول آ، به‌الف ممدوده، مثل بردها به کسر بای موحدهٔ خفیفه‌وسکون را ودال ثقیلهٔ ممدوده یعنی زن پیر، چه‌برده به معنی مرد پیر باشد، وامثال آن، و پوشیده نماند که الف درآخر کلمهٔ بردها دراصل آ به‌الف ممدوده بوده‌است والف ممدوده فی‌الحقیقة دو[5] الف است. چون آن را با کلمهٔ برده لاحق کردند الف‌اول‌درحالت‌درج محذوف گشت، یك الف باقی‌ماند بردها شد. چه‌قاعدهٔ کلیه است که لفظی که دراول آن همزه بود، چون آنرا با کلمهٔ دیگر[6] لاحق نمایند[7] همزه درحالت درج محذوف گردد.

دویم اِی به‌همزهٔ مکسوره ویای معروف مثل دیوی بـه دال خفیفهٔ مکسور ویای مجهول و واومکسور ویای معروف یعنی زن دیو وامثال آن.

سیوم آنی به‌الف ممدوده ونون مکسور ویای معروف مثل ردرنی به‌ضم را وتشدید دال خفیفه ورای متصلهٔ ممدوده یعنی‌زن ردر[8] و ردرعموماً به معنی دیو باشد وخصوصاً مهادیو راگویند وامثال آن.

چهارم نی به‌نون مکسور و یای معروف مثل ترنگنی به ضم تای

۱ـ ب ندارد: چه بعضی ... امثال آن. ۲ـ ج ندارد: لنگ. ۳ـ الف ندارد: مؤنث کنند. ۴ـ ب: کنند. ۵ـ ب ندارد. ۶ـ الف: برده. ۷ـ ب: کنند. ۸ـ الف: رودر.

فوقانی خفیفه ورای مفتوحه [۲۱ب] ونون‌منونه وکاف عجمی خفیفهٔ مفتوح یا موقوف، یعنی ماده اسپ، وامثال، وگاه باشد که یای معروف از آخر آن ساقط گردد و نون باقی ماند مثل ترنگن و امثال آن.

نوع پنجم: در بیان نپنسك لنگ. بباید[1] دانست که نپنسك لنگ به‌کسر نون وضم بای عجمی خفیفه ونون منونه وفتح سین مهمله و سکون کاف تازی خفیفه وباقی حروف وحرکات مذکوره، دراصطلاح ایشان خنثا راگویند یعنی آنکه درحقیقت نه مرد باشد ونه‌زن، و آن در محاورهٔ ایشان چند اسمی است معدود که ایراد آن موجب تطویل است. از آنجمله یکی کندل است وکندل به‌ضم کاف تازی خفیفه و نون منونه و دال مثقلهٔ مفتوح ولام، به‌معنی حلقه باشد[2] وامثال آن. واستعمال آن مخصوص محاورهٔ سهنس کرت است و دربهاکها مستعمل نیست.

نوع ششم دربیان[3] به‌بچن. بباید دانست که به‌بچن به‌ضم بای‌موحدهٔ خفیفه وسکون‌ها وفتح بای موحده وجیم‌عجمی خفیفتین ونون، دراصطلاح ایشان جمع راگویند وایشان مافوق واحد را جمع اعتبار کنند، وآن چنان بود که درآخر حرف مفرد حرف نون لاحق کنند وحرف ماقبل نون را اگر ساکن یاموقوف باشد، به‌حرکت فتحه متحرك گردانند مثل کرن وپگن[4] به‌معنی دستها وپایها که مفرد آن کر وپگ[5] است،وامثال آن، مگر کلمه‌ای که در آخر آن الف باشد که الف به هیچ حال متحرك نگردد مثل کلتان به معنی زنان بدکاره که مفرد آن کلتا است به‌ضم کاف تازی خفیفه وکسرلام وتای فوقانی مثقلهٔ ممدودهٔ وامثال آن.

و[6] کلمه‌ای که در آخر آن واوساکن یا یای تحتانی ساکن باشد آن واو

۱ـ ب ندارد: بباید... لنگ. ۲ـ ب: بود. ۳ـ الف ندارد: در بیان.
۴ـ ب: پاگن. ۵ـ ب: پاگ. ۶ـ ب: مگر.

و یا راگاه به‌حال خود ساکن گذارند وگاه به حرکت فتحه متحرك گردانند مثل سکهین و بهتون به‌معنی زنان مصاحبه که مفرد آن سکهی و بهتواست، و امثال آن، وگاه به‌الف و نون جمع کنند مثل سکهیان به معنی زنان مصاحبه و امثال آن.

نوع هفتم: در بیان اسمای اشارات یعنی اسمی که جانب کسی بدان اشارت کنند. بباید دانست که در اصطلاح ایشان اسمای اشارت هفت است:

اول وا به‌واو ممدوده، وآن برای اشارت واحد [۲۲ الف] غایب بود و به‌معنی آن باشد.

دویم تا به‌تای فوقانی خفیفهٔ ممدوده، وآن نیز برای اشارت واحد غایب بود وبه‌معنی آن باشد.

سیوم یا به‌یای تحتانی ممدوده، وآن برای اشارت واحد حاضر بود وبه معنی این باشد.

چهارم جا به‌جیم تازی خفیفهٔ ممدوده، وآن[1] برای اشارت واحد غایب بود وبه‌معنی هر که باشد.

پنجم اُن به‌ضم همزه ونون، وآن برای اشارت جمع غایب بود و به‌معنی آنها باشد.

ششم اِن به‌کسر همزه ونون، وآن برای اشارت جمع حاضر[2] بود وبه‌معنی ایشان[3] باشد.

هفتم جِن به‌کسر جیم تازی خفیفه ونون،وآن برای اشارت جمع[4] غایب بود و به‌معنی هر کسان باشد.

واسمای اشارت هفتگانهٔ مذکوره مشترك است میان مرد و زن.

۱- ب ندارد. ۲- ب: غایب. ۳- ب: آنها. ۴- الف و ج ندارد.

نوع هشتم: در بیان پدبرت. ببایددانست که پدبرت به‌بای عجمی[۱] ودال خفیفتین به‌فتح اول وسکون ثانی و کسربای موحدهٔ خفیفه و سکون‌را وتای فوقانی خفیفه[۲] دراصطلاح ایشان کلام راگویند و مرکب از دو کلمه کلام بود مثل رام‌آیو ، به‌رای ممدوده ومیم موقوفه والف ممدوده ویای تحتانی مضموم و واو مجهول وامثال آن.

نوع نهم: در بیان سم بنده . بباید[۳] دانست که سم بنده به فتح سین مهمله و سکون میم و فتح بای موحدهٔ خفیفه و نون منونه و دال ثقیله ، در اصطلاح ایشان ترکیب اضافی راگویند وترکیب اضافی ترکیبی بود که درآن کلمهٔ اول را به‌کلمهٔ ثانی نسبت کنند، و دراصطلاح عرب کلمهٔ اول‌را مضاف‌گویند و کلمهٔ ثانی را مضاف‌الیه[۴] وترکیب اضافی اهل هند مرکب ازسه‌کلمه باشد مثل پوت رام کو ، به‌بای عجمی‌خفیفهٔ مضموم و واومعروف وتای‌فوقانی خفیفهٔ موقوف ورای ممدوده ومیم‌موقوف وکاف تازی خفیفهٔ مضموم و واو مجهول، یعنی پسر رام، وامثال آن. پس کلمهٔ پوت مضاف باشد ولفظ رام مضاف‌الیه ولفظ کو درآخر آلت نسبت است، به جای لام مکسور درعربی مثل غلام‌لزید وکسرهٔ آخر کلمهٔ مضاف در[۲۲ ب] فارسی مثل غلامِ زید، وهرگاه درهندوی[۵] مضاف‌الیه را برمضاف مقدم گردانند، کلمهٔ‌کو راکه‌آلت نسبت است در میان‌آرند وگویند رام کو پوت و امثال آن. ودرین محل‌گاه باشد که‌آلت نسبت را حذف نمایند وگویند رام پوت ، وامثال آن .

نوع دهم : در بیان حروف وکلماتی[۶] که در اوایل و اواسط و اواخر اسما معانی مختلفه بخشند، وآن منقسم است به‌دوقسم:

۱ــ الف وج ندارد. ۲ــ الف و ب ندارد. ۳ــ ج‌ندارد: بباید... بنده.
۴ــ ج : کلمهٔ اول مضاف و ثانی مضاف‌الیه است. ۵ــ ب و ج : هندی.
۶ــ الف: کلمات.

قسم اول: دربیان حروفی که دراوایل‌واواسط‌واواخر[1] اسما معانی مختلفه بخشند.

وآن متجزی است به‌دوجزو:

جزواول: دربیان حروفی که در اوایل واواسط اسمامعانی مختلفه بخشند:

حرف همزهٔ مفتوحه در اوایل اسما فایدهٔ معنی نفی و سلبیت دهد وآن را دراصطلاح ایشان ناس گویند یعنی نفی به‌نون ممدوده وسین‌مهمله، مثل اجان ، به‌جیم تازی خفیفهٔ ممدوده و نون یعنی نادان وامثال آن چه‌جان[2] به معنی دانائی ودانا بود.

والف دراواسط‌فایدهٔ معنی توالی[3] وتواتر بخشد مثل چلاچل به‌فتح جیم عجمی خفیفه ولام ممدوده و ایضا جیم عجمی خفیفهٔ مفتوح ولام ثانی یعنی روارو واین الف درفارسی نیز مستعمل است.

حرف بای موحدهٔ خفیفهٔ مکسوره در اوایل اسما نیز[4] افادهٔ معنی نفی وسلبیت کند مثل بکل، به‌کاف تازی خفیفهٔ مفتوح ولام، یعنی بیقـرار و بی‌آرام، چه‌کل به‌معنی قرار و آرام باشد.

حـرف سین مهملهٔ مفتوحه در اوایل اسما فایدهٔ معنی معیّت و همراهی دهد مثل‌سجل به‌جیم تازی خفیفهٔ مفتوح‌ولام یعنی‌سیراب وشاداب، چه جل به معنی‌آب باشد. وگاه افادهٔ معنی لیاقت وقابلیت کند مثل سپوت به‌بای عجمی خفیفهٔ مضموم و واو معروف و تای فوقانی خفیفه یعنی پسر قابل ورشید، وسین مذکور باین معنی جزاین به‌لفظ دیگر[5] به‌گوش نرسیده.

و سین مهملهٔ مضموم در اوایـل اسما فایدهٔ معنی خوش و خوب

۱ـ الف ندارد. ۲ـ ب: جای. ۳ـ ب: تواتر وتوالی. ۴ـ ب ندارد. ۵ـ ب ندارد: بلفظ دیگر، ج: لفظ دیگر.

کند مثل سباس به‌بای موحدهٔ خفیفهٔ ممدوده وسین مهمله یعنی خوشبو ، و امثال آن.

حرف کاف تازی خفیفهٔ مفتوحه در اوایل اسما فایدهٔ معنی عـدم لیاقت [۲۳ الف] وقابلیت بخشد مثل کپوت، به‌حروف وحرکات مذکوره یعنی پسر ناقابل و نـالایق، وکاف مذکور باین معنی نیز به‌غیر این لفظ دیگر به‌گوش نرسیده. وکاف مضمومه دراوایل اسما افادهٔ معنی بد و ناخوش کند مثل کرنگ به‌فتح را و نون منونه وکاف عجمی یعنی بدرنگ، و امثال آن.

حرف نون مکسور دراوایل اسما فایدهٔ معنی نفی وسلبیت دهد مثل نلج به‌لام مفتوح وجیم تازی خفیفه یعنی بی‌شرم وحیا وامثال آن چه لج ولاج به معنی شرم وحیا بود.

جزو دویم: در بیان حروفی که در اواخر اسما معانی مختلفه بخشند.

حرف الف دراواخر اسما فایدهٔ معنی وصفیت وفاعلیت دهد مثل کبتا به‌کاف تازی وبای موحدهٔ خفیفتین، به‌اول مفتوح وثانی مکسور و تای فوقانی خفیفهٔ ممدوده یعنی شاعر و موصوف به‌صفت شاعری و امثال آن، چه کبت به معنی شعر باشد، ومانند دیوا، به‌دال خفیفهٔ مکسور ویای مجهول و واو ممدوده یعنی دهنده و موصوف بـه صفت دهندگی وگاه بخصوصه برای تأنیث آید مثل بردها به‌کسر بای موحدهٔ خفیفه وسکون را ودال ثقیلهٔ ممدوده یعنی زن پیر، چه برده مرد پیررا نامند ،کما ذکرناه. وگاه با وجود آن افادهٔ معنی وصفیت وفاعلیت کنند مثل گر با به‌فتح کاف عجمی و سکون را وبای موحدهٔ خفیفهٔ ممدوده یعنی زنی موصوف به‌صفت غرور و غرور کننده وامثال آن، چه گرب به‌معنی غرور باشد.

وگاه[1] افادهٔ معنی تذکیرونری کند مثل مرگا به کسر میم وسکون را وکاف عجمی خفیفهٔ ممدوده یعنی آهوی نر وامثال آن، ودرآخر علم فایدهٔ معنی

۱ـ ج می‌افزاید : باشد.

ندا بخشد و ندا آن بود که کسی را فریاد کنند مثل راما یعنی ای رام ، وامثال آن، واین الف ندائیه در فارسی وعربی نیز مستعمل است.

حرف بای عجمی خفیفه در اواخر اسما فایدهٔ معنی صاحبی و خداوندی[1] بخشد مثل بهوپ به‌بای موحدهٔ ثقیلهٔ مضموم و واو معروف یعنی صاحب وخداوند زمین، وامثال آن، چه‌بهو به‌معنی زمین باشد.

حرف تای فوقانی خفیفه در اواخر اسما فایدهٔ معنی مصدری‌دهد مثل گنت به‌کاف عجمی خفیفه و نون[2] مفتوحتین یعنی شمردن و شمار کردن [۲۳ب] و امثال آن.

حرف تای فوقانی مثقله در اواخر اسما فایدهٔ معنی فاعلیت دهد مثل کهیوت به‌کاف تازی ثقیلهٔ مکسور ویای مجهول و واومفتوح یعنی رانندهٔ کشتی ، و در آخر تای مذکور واو معروف نیز لاحق کنند مثل کهیوتو و امثال آن .

حرف جیم تازی خفیفه در اواخر اسما فایدهٔ معنی‌زاده شدن وپیدا-شدن دهد مثل بارج به‌بای موحدهٔ خفیفهٔ ممدوده و رای مفتوحه یعنی زادهٔ آب وامثال آن، وآن را بر گل کنول وآنچه از آب پیدا شود، اطلاق کنند، چه بار به‌معنی آب باشد.

حرف دال خفیفهٔ مکسوره در اواخر اسما افادهٔ معنی‌ظرف مکان کند مثل بارد به‌بای موحدهٔ خفیفهٔ ممدوده ورای مفتوحه به‌معنی ابر وامثال آن، چه‌بار چنانکه مذکورشد ، به‌معنی آب باشد.

ودال ثقیله نیز افادهٔ همان معنی کند مثل انبده به‌فتح همزه ونون منونه[3] وضم بای موحدهٔ خفیفه به‌معنی دریا وامثال آن، چه‌انب[4] به‌معنی آب

۱ــ الف وج: خداوند. ۲ــ ج می‌افزاید: مغنونه. ۳ــ ج: مغنونه.

۴ــ الف: انت.

باشد وقاعدهٔ کلیه است که دال خفیفهٔ مکسوره در آخر اسم آب افـادهٔ معنی ابر کند ودال ثقیله در آخر آن افادهٔ معنی دریا کند .

حرف کاف تازی خفیفه دراواخر[1] اسما فایدهٔ معنی فاعلیت کند مثل سیوك به‌سین‌مهملهٔ مکسور ویای مجهول و واو مفتوح، به‌معنی خادم وامثال آن، چه سیو و سیوا به‌معنی خدمت باشد ، وگاه بود که کاف مذکـور فایدهٔ معنی‌مصدری دهد مثل بیدهك، به‌فتح بای موحدهٔ خفیفه وسکون‌یای تحتانی وفتح دال ثقیله به‌معنی طبابت وامثال آن.

وکاف عجمی خفیفه دراواخر اسما فایدهٔ معنی راه و روش ورفتار بخشد[2] مثل ارگ به‌ضم همزه وفتح‌را یعنی راه رونده به‌سینه، چه ار به‌معنی سینه باشد وآن را برمار اطلاق کنند، وامثال آن.

وحرف نون در اواخر اسما فایدهٔ معنی مصدری دهد مثل چلـن به جیم خفیفه ولام مفتوحتین، به‌معنی رفتن وطریقه و رواج وامثال آن، چه‌ـ چل وچال به‌معنی رفتار وطریقه باشد.

وگاه افادهٔ معنی فاعلیت کندمثل موهن به‌میم مضموم و واومجهول وهای مفتوح به معنی فریبنده وامثال آن، چه موه به‌معنی فریفتگی بود [۲۴ الف] وافادهٔ معنی‌جمع نیز کند مثل کرن به‌کاف‌تازی خفیفه و رای مفتوحتین یعنی دستها وامثال آن ، چه‌کر به معنی دست باشد، وفایدهٔ معنی تأنیث نیز بخشد مثل‌ترنگن به‌ضم تای فوقانی‌خفیفه وفتح را ونون منونه وکاف‌عجمی خفیفهٔ مفتوحه یعنی ماده اسب ، و امثال آن چه ترنگ به معنی اسب باشد ، کما ذکرنا .

حرف واو معروف در اواخراسما افادهٔ معنی‌فاعلیت کندمثل‌پاهرو، به بای عجمی خفیفهٔ ممدوده وهای موقوف و رای مضموم یعنی پاسبان، و

۱ــ ج: آخر. ۲ــ ج: باشد.

امثال آن، چه پاهرا و پهرا به معنی پاس و نگهبانی بود.

حرف‌های مکسور در اواخر اسما افادهٔ معنی مفعول به کند مثل واه به واو ممدوده یعنی اورا، وامثال آن، چه وا[1] به معنی او باشد.

حرف یای معروف در اواخر اسما فایدهٔ معنی نسبت دهد مثل اجمیری به فتح همزه وسکون جیم تازی خفیفه و میم مکسور و یای[2] مجهول و رای مکسور[3] یعنی منسوب به اجمیر وامثال آن، واجمیر نام شهری است مشهور درهند، واین یا درفارسی نیز مستعمل است.

وگاه فایدهٔ معنی صفت وفاعلیت دهد مثل گربی[4] به فتح کاف عجمی خفیفه وسکون را وبای موحدهٔ خفیفهٔ مکسور یعنی مردی[5] موصوف به صفت غرور یا غرور کننده وامثال آن، چه گرب به معنی غرور باشد. وگاه این یا[6] افادهٔ معنی تأنیث کند مثل دیوی بـه دال خفیفهٔ مکسور ویای مجهول و واو مکسور یعنی زن دیو، کما ذکرنا.

قسم دویم: دربیان کلماتی که دراوایل واواخر اسما معانی مختلفه بخشند[7] وآن متجزی است به دوجزو:

جزو اول: در بیان کلماتی که در اوایل اسما فایدهٔ معانی مختلفه بخشند.

کلماتی که در اوایل اسما فایدهٔ معنی ندا دهند، و ندا آن بود که کسی را فریاد کنند، کما ذکرنا، وآن ده کلمه است:

اول هی به‌های مکسور ویای مجهول مثل هی رام وامثال آن.

دویم اهی به‌فتح همزه وباقی حروف وحرکات مذکوره مثل اهی رام، وامثال آن.

۱ـ الف: واو. ۲ـ الف ندارد: ویای... مکسور. ۳ـ ج: مهمله.
۴ـ الف: گرب. ۵ـ الف وج ندارد. ۶ـ الف ندارد. ۷ـ الف: باشند.

سیوم هو به های مضموم و واو مجهول مثل هورام وامثال آن.

چهارم اهو به‌فتح همزه و باقی حروف و حرکات مذکوره مثل اهورام ، وامثال آن.

پنجم اِی به همزهٔ مکسوره [۲۴ ب] ویای مجهول مثل ای رام، و امثال آن و این درفارسی نیز[۱] مستعمل است.

ششم ای هو مرکب ازای و هو به حروف و حرکات مذکوره مثل ای هورام وامثال آن.

هفتم اری به‌فتح همزه ورای مکسور و یای مجهول مثل اری‌رام، واین کلمه را درندای مؤنث به‌یای معروف خوانند مثل اری سکهی و امثال آن، وسکهی به‌سین مهملهٔ مفتوح و کاف تازی ثقیلهٔ مکسوره ویای‌معروف به معنی زن مصاحبه باشد.

هشتم ری بدون همزهٔ اول مثل‌ری رام، و این کلمه را[۲] نیزدرندای مؤنث به‌یای معروف خوانند مثل ری سکهی وامثال آن.

نهم ای ری مرکب[۳] ازای و ری به حروف و حرکات مذکوره مثل ای ری رام و درین نیز برای ندای مؤنث کلمهٔ ری راکه جزو دویم است به‌یای معروف خوانند مثل ای ری سکهی وامثال آن.

دهم اری ای مرکب از اری و ای به حروف و حرکات مذکوره مثل[۴] اری ای رام ودرین نیز برای ندای مؤنث کلمهٔ اری را[۵] که جزو اول است به‌یای معروف خوانند مثل[۶] اری ای سکهی وامثال آن.

کلماتی که در اوایل اسما فایدهٔ معنی نفی وسلبیت دهند، وآن دو کلمه است:

۱ــ ج ندارد. ۲ــ الف ندارد. ۳ــ ج ندارد: مرکب... ای ری.
۴ــ ب ندارد. ۵ــ ب ندارد. ۶ــ ب ندارد.

اول نر به‌نون مکسور ورا مثل نربهو به فتح بای موحدهٔ ثقیله و سکون واو یعنی بیخوف و ترس ، و امثال آن ، چه بهو به معنی خوف و ترس باشد.

دویم ان به همزهٔ مفتوحه و نون مثل انرس به‌رای مفتوحه و سین مهمله یعنی[1] بیمزگی و بیذوقی ، و امثال آن ، چه‌رس به معنی ذوق و مزه بود.

جزودویم: دربیان کلماتی که در اواخر اسما فایدهٔ معانی مختلفه بخشند.

کلماتی که در اواخر اسما فایدهٔ معنی صاحبی وخداوندی بخشند، وآن ده[2] کلمه است :

اول ونت به واو مفتوحه و نون منونه[3] وتای فوقانی خفیفه مثل روپ ونت به‌رای مضموم و واو معروف وبای عجمی خفیفهٔ موقوف یعنی صاحب حسن وجمال و امثال‌آن، چه روپ به‌معنی حسن وجمال باشد. و گاه برای مذکر درآخر کلمهٔ مذکور الف لاحق کنند وگویند روپ ونتا، و برای مؤنث یای معروف لاحق نمایند وگویند روپ ونتی، وامثال‌آن.

[۲۵ الف] دویم کار به‌کاف تازی خفیفهٔ ممدوده ورا ، مثل گن‌کار به‌ضم‌کاف عجمی خفیفه و سکون نون، یعنی صاحب علم وهنر وامثال‌آن ، چه‌گن به‌معنی علم وهنر باشد.

سیوم پال به‌بای عجمی خفیفهٔ ممدوده ولام مثل بهوپال ، به‌بای موحدهٔ ثقیلهٔ مضموم و واو مجهول وقیل معروف[4] یعنی صاحب و خداوند زمین وملك وامثال‌آن ، وآن را برپادشاه و زمیندار و صاحب ملك اطلاق

۱- ب: بمعنی. ۲- ج: دو. ۳- ج: مغنونه. ۴- الف و ب ندارد.

کنند چه بهو به‌معنی زمین باشد.

چهارم پت به بای عجمی وتای فوقانی خفیفتین، به‌اول‌مفتوح مثل مهی پت به میم مفتوح وهای مکسور ویای معروف یعنی صاحب وخداوند زمین وصاحب مملکت وامثال آن وآن را نیز برپادشاه وزمیندارو‌صاحب ملك اطلاق کنند، چه مهی ومه به‌های مکسوره بدون یای آخر به‌معنی زمین بود. و قاعدهٔ کلیه است که کلمهٔ پت درآخراسم زمین[۱] ومرد وعالم افادهٔ معنی راجا یعنی[۲] پادشاه کند ودرآخراسم ستاره وشب افادهٔ معنی‌ماه نماید مثل مهی پت چنانکه‌گذشت[۳] ونرپت به فتح نون وسکون را وجگت پت به‌جیم تازی و کاف عجمی خفیفتین مفتوحتین وسکون تای فوقانی خفیفه و نچهترپت به‌نون مکسور وفتح جیم عجمی ثقیله وتای فوقانی خفیفهٔ مشدده و رای متصله ونس پت به‌کسر نون وسکون سین مهمله وامثال‌آن.

پنجم ایس به‌همزهٔ مکسوره و یای معروف وسین مهمله، و چون آنرا باکلمهٔ‌دیگروصل کنند همزه را درحالت درج حذف نمایند، چه قاعدهٔ کلیه است که هرکلمه‌که در اول‌آن همزه بود، چون‌آن را باکلمهٔ دیگر وصل کنند همزه را درحالت درج حذف نمایند مثل مهیس به‌میم مفتوح و

۱ــ ب می‌افزاید: وملك وعالم ومرد الخ.

۲ــ ب ندارد: راجا یعنی.

۳ــ نسخه ب بجای «ونرپت... وامثال آن» عبارت زیر دارد:
دیس‌پت به‌دال خفیفهٔ مکسور ویای مجهول وسین مهملهٔ موقوف وجگت پت‌به‌جیم تازی وکاف عجمی خفیفتین مفتوحتین وتای فوقانی خفیفه ونرپت به‌فتح نون و سکون را وامثال‌آن و کلمهٔ کنت به‌فتح کاف تازی خفیفه ونون وتای فوقانی خفیفه در اواخر اسمای مذکوره نیز افادهٔ همان معنی کند مثل مهی کنت وغیر آن ودر اواخر اسم ستاره وشب افادهٔ معنی ماه کند مثل تارپت به‌تای فوقانی خفیفهٔ ممدوده ورای موقوفه و نس پت به‌کسرنون وسکون سین مهمله وامثال‌آن و در اواخراسم رود افادهٔ دریا کند مثل ندی‌پت به‌نون مفتوح ودال خفیفهٔ مکسور ویای معروف وامثال آن.

های مکسور و یای مجهول یعنی صاحب و خداوند زمین، و امثال آن[1] و آن را نیز بر پادشاه و زمیندار و صاحب ملك اطلاق کنند چه مهی و مه چنانکه گذشت به معنی زمین باشد.

ششم ایسر به همزهٔ مکسوره و یای معروف و سین مهملهٔ مضموم و را، و در سهنسکرت آن را به شین معجمه استعمال کنند مثل کابیسر به کاف تازی و بای موحدهٔ خفیفتین به اول ممدوده و ثانی مکسوره و یای معروف یعنی صاحب و خداوند شعر، و امثال آن، چه کاب به معنی شعر باشد.

هفتم اند به همزهٔ مکسوره و نون [۲۵ ب] منونه[2] و دال خفیفه مثل نرند به نون مفتوح و رای مکسوره یعنی صاحب و خداوند مردان، و امثال آن چه نر به معنی مرد باشد.

هشتم راج به رای ممدوده و جیم تازی خفیفه مثل کبراج به کاف تازی و بای موحدهٔ خفیفتین، به فتح اول و سکون ثانی یعنی[3] ملك[4] الشعرا چه کب به معنی شاعر[5] باشد، و امثال آن.

نهم ایت به فتح همزه و سکون یای تحتانی و تای فوقانی خفیفه مثل دهلیت به دال اثقل و لام مفتوحتین و سکون یای تحتانی یعنی صاحب و خداوند سپر و امثال آن، چه دهال به معنی سپر باشد.

دهم[6] آوت به همزهٔ ممدوده و واو مفتوحه و تای فوقانی خفیفه و آن مخصوص مؤنث است مثل لچهماوت به فتح لام و سکون جیم عجمی ثقیله و میم ممدوده یعنی زنی[7] صاحب دولت و امثال آن، چه لچهمی به یای معروف به معنی دولت باشد و در آخر تای فوقانی یای معروف نیز استعمال

۱ــ ب ندارد: آن و. ۲ــ ج: مغنونه. ۳ــ ب ندارد. ۴ــ الف ندارد. ۵ــ ب: شعر. ۶ــ ب ندارد: دهم... ممدوده یعنی. ۷ــ الف ندارد.

کنند مثل لچهما وتی و امثال آن[1].

کلماتی که در اواخر اسما فایدهٔ معنی فاعلیت بخشند و آن پنج کلمه است:

اول ایا به‌فتح[2] همزه و تشدید یای تحتانی ممدوده[3] مثل کهلیا به کسر کاف تازی ثقیله وفتح لام وتشدید یای تحتانی ممدوده یعنی بازی کننده و امثال آن چه کهیل به‌معنی بازی ولهو ولعب باشد.

دویم وار به واو ممدوده ورا مثل کهلوار به کسر کاف تازی ثقیله وسکون لام یعنی بازی کننده وامثال آن.

سیوم آر به‌الف ممدوده ورا مثل کهلار به کسر کاف تازی ثقیله ولام ممدوده یعنی بازی کننده، و در آخر آن یای معروف نیز استعمال کنند[4] مثل کهلاری و امثال آن.

چهارم آك به‌الف ممدوده و کاف تازی خفیفه مثل پیراك بـه‌فتح بای عجمی خفیفه و سکون یای تحتانـی ورای ممدوده یعنی شنا کننده و امثال[5] آن.

پنجم أو به‌همزهٔ مضمومه و واو[6] معروف مثل بتاأو به‌فتح بای موحدهٔ خفیفه وتای فوقانی مثقلهٔ ممدوده یعنی راه رونده ومسافر وامثال آن.

کلماتی که در اواخر اسماء فایـدهٔ معنی مصدری دهند و آن هفت کلمه است:

اول بو به‌بای موحدهٔ خفیفهٔ مضموم [۲۶ الف] و واومجهول مثل

۱ـ ب عبارت زیر می‌افزاید:
و قاعدهٔ کلیه است که کلمهٔ مذکور در آخر اسم کنول افادهٔ معنی پدمنی کند مثل پدماوتی به‌بای عجمی و دال خفیفتین، به‌فتح اول و سکون ثانی و میم ممدوده و واو موقوفه وامثال آن.

۲ـ ب ندارد: فتح همزه و.

۳ـ ج می‌افزاید: یعنی.

۴ـ الف ندارد.

۵ـ الف ندارد.

۶ـ الف: وای.

بولبو به‌بای موحدهٔ خفیفهٔ مضموم و واو مجهول و لام موقوف یعنی سخن گفتن وامثال آن.

دویم آئی به‌الف ممدوده وهمزهٔ ملینه و یای معروف مثل ترنائی به‌فتح تای فوقانی خفیفه وسکون را ونون ممدوده یعنی جوانی و امثال آن، چه‌ترن[1] به‌فتحتین به‌معنی جوان باشد.

سیوم آپو به‌الف ممدوده وبای عجمی خفیفهٔ مضموم و واومجهول مثل متاپو به‌میم مضموم وتای فوقانی مثقلهٔ ممدوده یعنی فربهی ودرتعارف روزمره درآخر آن به‌جای واومجهول الف استعمال کنند وگویند متاپا و امثال آن.

چهارم پن به‌بای عجمی خفیفه[2] مفتوح ونون مثل بالپن به بای موحدهٔ خفیفهٔ ممدوده ولام موقوفه یعنی طفولیت وکودکی، وامثال آن، و درآخر نون پن واو مجهول ونون مغنونه نیز لاحق کنند وگویند بالپنون و درتعارف روزمره به‌جای واو مجهول الف استعمال کنند وگویند بالپنان.

پنجم نون به‌نون مضموم و واو مجهول ونون مغنونه مثل آونون[3] به‌الف ممدوده و واو موقوفه یعنی آمدن و درتعارف روزمره به جای واو الف استعمال کنند مثل آونان ، وامثال آن .

ششم پت به‌بای عجمی خفیفهٔ مفتوح[4] و تای فوقانی مثقله[5] مثل چکنپت به‌جیم عجمی و کاف[6] تازی خفیفتین ، به‌کسر اول وفتح ثانی و سکون نون یعنی رعنائی و زیبائی وخودنمائی وامثال آن .

هفتم آپ به‌الف ممدوده و بای عجمی خفیفه مثل ملاپ به میم مکسور ولام ممدوده یعنی برخوردن وملاقات کردن وامثال آن.

۱ـ ج درحاشیه می‌افزاید: به‌فتح تای فوقانی‌وضم رای مهمله‌ونون. ۲ـ الف ندارد. ۳ـ الف: آن نون. ۴ـ ب ندارد . ۵ـ ب ندارد .
۶ـ ب ندارد: کاف تازی خفیفتین .

هشتم آو به‌الف ممدوده و واو مثل بناو به‌فتح بای موحدهٔ خفیفه ونون ممدوده یعنی ساختن وآراستن وامثال‌آن.

کلماتی که در اواخر اسما فـایدهٔ معنی وصفیت دهند ، و آن ده[1] کلمه است :

اول تائی به‌تای فوقانی خفیفهٔ ممدوده و همزهٔ ملینه و یای معروف مثل سیامتائی به‌کسر سین مهملهٔ ممدوده با یای مشمومه ومیم موقوفه یعنی صفت سیاهی وامثال‌آن، چه سیام به‌معنی سیاه باشد، و آن را بدون جـزو دویم که ئی باشد نیز استعمال کنند مثل[2] سیامتا وامثال‌آن .

[۲۶ ب] دویم آت به‌الف ممدوده وتای فوقانی مثقله مثل چکنات به‌جیم عجمی وکاف تازی خفیفتین، به‌کسر اول وسکون ثانی ونون ممدوده یعنی صفت دهنیه وچربی وامثال‌آن .

سیوم آوت به الف ممدوده و واو مفتوحه وتای فوقانی مثقله مثل مهراوت به‌کسر میم وسکون‌ها ورای ممدوده یعنی[3] انوثیت وزنی و امثال آن، چه مهری به‌کسر اول وسکون‌ها ورای مکسور و یای معروف به‌معنی زن باشد .

چهارم آس به‌الف ممدوده و سین مهمله مثل متهاس به‌میم مکسور وتای فوقانی اثقل ممدوده یعنی صفت حلاوت و شیرینی و امثال‌آن .

پنجم ایل به همزهٔ مکسوره ویای معروف ولام، و برای مذکر در آخر لام[4] واو مجهول لاحق‌گردانند وگویند رنگیلو به‌فتح[5] را و نون منونه وکاف عجمی خفیفهٔ مکسور ویای معروف یعنی مـردی موصوف به‌صفت رنگینی، وامثال‌آن[6] ودرتعارف روزمره به‌جای واو الف[7] استعمال کنندمثل

۱ــ الف: هشت. ۲ــ الف و ب: مثال . ۳ــ ب می‌افزاید: صفت.
۴ــ ج ندارد. ۵ــ ب وج: بفتح رای مغنونه. ۶ــ ب ندارد: وامثال آن.
۷ــ الف ندارد .

رنگیلا وامثال آن وبرای مؤنث یای معروف لاحق نمایند وگویند رنگیلی یعنی زنی موصوف به‌صفت رنگینی وامثال آن.

ششم سار به‌سین مهملهٔ ممدوده ورا مثل ملنسار به‌کسر میم و فتح لام وسکون نون یعنی موصوف به‌صفت برخورد وملاقات.

هفتم کا بـه‌کاف تازی خفیفهٔ ممدوده، وآن مخصوص به مؤنث و زن است مثل ابهسارکا به‌فتح همزه وسکون بای موحدهٔ ثقیله و سین مهملهٔ ممدوده ورای مکسوره یعنی زنی موصوف به‌صفت فسق و بدکاری[1] چـه‌ـ ابهسار به‌معنی فسق و بدکاری بود وامثال آن[2].

هشتم آیون به‌الف ممدوده ویای تحتانی مضموم و واو مجهول و نون مغنونه مثل دهتایون به‌کسردال اثقل وتای فوقانی مثقله ممـدوده یعنی صفت وقاحت و بیشترمی وامثال آن.

نهم اول به‌همزهٔ مضمومه و واو مجهول ولام. برای مذکر درآخر لام[3] واو مجهول لاحق[4] نمایند وگویند مجهولو به‌میم مفتوح[5] و جیم تازی ثقیلهٔ مضموم و واو مجهول یعنی مردی موصوف[6] به‌صفت میانگی، و در متعارف [۲۷ الف] به جای واو الف استعمال کنند وگویند مجهولا و امثال آن، وبرای مؤنث درآخر لام یای معروف لاحق نمایند وگویند مجهولی و امثال آن.

دهم اوهان به‌همزهٔ مضمومه و واو مجهول وهای ممدوده و نـون مغنونه، و برای مذکر بعداز ها الف استعمال کنند مثل بهگوهان به‌فتح بای موحدهٔ ثقیله و ضم کاف عجمی خفیفه و واو مجهول یعنی مردی موصوف به‌صفت سرخی نیم‌رنگ[7] چه بهگوا، به‌فتح اول وسکون ثانی و واوممدوده،

۱ــ ب می‌افزاید: وامثال آن. ۲ــ ب ندارد: وامثال آن. ۳ــ الف: لام و واو الخ. ۴ــ الف ندارد. ۵ــ ب می‌افزاید: مغنونه. ۶ــ ب ندارد.
۷ــ ب: همرنگ.

سرخ نیم‌رنگ[۱] را گویند، و برای مؤنث بعد ازها به‌جای الف یای معروف استعمال کنند مثل[۲] بهگـوهین یعنی زنی موصوف به صفت مذکوره و امثال آن.

کلماتی که در اواخر اسما فـایدهٔ معنی تصغیر دهند، و تصغیر در اصطلاح عرب مرکسی را خرد وحقیر کردن است، وآن چهار کلمه است:

اول وا به‌واو[۳] ممدوده مثل لنگروا به‌فتح لام و نون منونه[۴] و کاف عجمی خفیفهٔ مفتوح[۵] وسکون را یعنی شوخك وامثال آن، چه‌لنگر به‌معنی شوخ باشد و برای تصغیرمؤنث به جای وا، یا استعمال کنند، به‌یای تحتانی ممدوده مثل گگر یـا به‌کافین عجمیین خفیفتین مفتوحتین[۶] وسکون را یعنی سبوچه وامثال آن، چه‌گاگر به‌معنی سبو باشد.

ویای مذکور برای مذکر افادهٔ معنی نسبت کند مثل کنوجیا به‌کاف تازی خفیفه ونون مفتوحتین وسکون واو و جیم تازی خفیفهٔ موقوف یعنی مردی منسوب به‌کنوج و امثال آن، وکنوج نـام شهری است مشهور[۷] درهند.

دویم را به‌رای ممدوده مثل میهرا به میم مکسور و یای مجهول و های موقوف یعنی بارانك وامثال آن.

سیوم اونا به همزهٔ مفتوحه و سکون واو ونون ممدوده مثل دهتونا به‌ضم دال اثقل وفتح تای فوقانی مثقله و سکون واو یعنی پسر کوچك و خرد وامثال آن، چه دهوتا به‌اول مضموم و واو مجهول وتای فوقانی مثقله ممدوده[۸] به معنی پسر باشد.

۱– ب وج: همرنگ. ۲– الف ندارد. ۳– الف: وا. ۴– ج: مغنونه. ۵– ب ندارد. ۶– ب ندارد. ۷– ج ندارد. ۸– ب ندارد.

چهارم اوت به‌همزهٔ مضمومه‌و واومعروف‌وتای‌فوقانی‌مثقله، برای‌مذکر واو مجهول در آخر آن لاحق کنند و گویند کلوتو به فتح کاف تازی [۲۷ ب] خفیفه ولام مضموم و واو معروف یعنی[1] سیاهك، وگاه به‌جای واو معروف واو مجهول نیزاستعمال کنند مثل بهروتو به‌فتح بای موحدهٔ ثقلیه و رای مضموم و واو[2] مجهول یعنی پشتارهٔ[3] کوچك و امثال آن، ودرهردوصورت درتعارف روزمره درآخربه‌جای واو مجهول الف[4] استعمال کنند مثل کلوتا و بهروتا وامثال آن، وبرای مؤنث به‌جای الف یای معروف لاحق نمایند[5] مثل کلوتی و بهروتی و امثال آن.

کلماتی که دراواخر اسما فایدهٔ معنی دارندگی بخشند ، و آن دو کلمه است:

اول دهر بـه دال ثقیلهٔ مفتوح ورا مثل گر دهر به‌کسرکاف عجمی خفیفه و سکون را یعنی دارندهٔ‌کوه و امثال آن، وگرد هرنـام‌کانه است چه گویند کانه در وقتی‌کوه را برسردست گرفته بود . ازآن باز اورا گردهر[6] نامیدند. وکلمهٔ مذکور درآخراسم زمین افادهٔ معنی‌کوه‌کند مثل دهرا دهر به‌فتح دال ثقیله و رای ممدوده یعنی[7] دارندهٔ زمین، چه دهـرا به‌معنی زمین باشد و امثال آن و درآخر[8] اسم امرت یعنی آب حیات افادهٔ معنی مـاه‌کند مثل سدها دهر به‌سین مهملهٔ مضموم و دال ثقیلهٔ ممدوده و امثال آن ودرآخر اسم ماه افادهٔ معنی مها دیوکند مثل سس دهر به سینین مهملتین، به‌فتح اول و سکون ثانی و امثال آن.

دویم دهاری به‌دال ثقیلهٔ ممدوده و رای مکسور ویای معروف‌مثل

۱ــ الف ندارد. ۲ــ الف: وای. ۳ــ ب‌ندارد. ۴ــ ب ندارد.
۵ــ ب: کنند. ۶ــ ب ندارد. ۷ــ ب ندارد:یعنی... باشد. ۸ــ الف وج ندارد: ودرآخر... وسکون ثانی وامثال آن.

جتا دهاری بـه جیم تازی خفیفهٔ مفتوح و تـای فوقانی مثقلهٔ ممدوده یعنی دارندهٔ جتا و امثال آن و جتا به معنی گیسوهای بـاهم چسبیده و یك لخت گشته باشد.

کلماتی که دراواخراسما فایدهٔ معنی دهندگی بخشند، و آن نیز دو کلمه است:

اول دائی بـه دال خفیفهٔ ممدوده و همزهٔ ملینه و یای معروف مثل دکهدائی به‌ضم دال خفیفه‌و سکون‌کاف تازی ثقیله، یعنی رنج و آزاردهنده و امثال آن.

دویم دایك بـه دال خفیفهٔ ممدوده و همزهٔ ملینه وکاف تازی خفیفه مثل سکهدایك به‌ضم سین مهمله و سکون‌کاف تازی ثقیله یعنی‌آرام دهنده و امثال آن.

کلماتی که در اواخر[1] اسما فایدهٔ معنی کنندگی دهند و آن نیز دو کلمه است:

اول کر به‌کاف تازی خفیفهٔ مفتوح ورا مثل دنکر به‌کسردال خفیفه و سکون نون یعنی روز[2] کننده و امثال‌آن، وآن‌را برآفتاب اطلاق‌کنند.

دویم کرتا بـه فتح‌کاف تازی [۲۸ الف] خفیفه و سکون را و تای فوقانی خفیفهٔ ممدوده مثل گن کرتا بـه ضم‌کاف عجمی خفیفه و سکون نون یعنی نفع[3] و فایده‌کننده وامثال آن.

کلماتی که دراواخراسما فـایدهٔ معنی غارت و غصبیت و ربودگی دهند وآن نیزدو کلمه است:

اول هر بـه های مفتوحه ورا مثل منهر بـه فتح میم و سکون نون یعنی غارت کنندهٔ دل و دلربا وامثال‌آن، و درآخـر آن نون نیزلاحق‌کنند و

۱– ب: آخر. ۲– الف ندارد. ۳– ب ندارد.

گویند منهرن و برای مؤنث در آخر نون یای معروف لاحق کنند وگویند منهرنی یعنی زنی دلربا.

دویم هرتا به‌فتح ها و سکون‌را و تای فوقانی خفیفهٔ[1] ممدوده مثل بـای هرتا به بای موحدهٔ خفیفهٔ ممدوده و یای تحتانی موقوف یعنی دور ـ کنندهٔ باد و بادبر و امثال آن.

و هار[2] به‌های ممدوده و راکلمه‌ای است کـه در اواخراسما فایدهٔ معنی لیاقت و سزاواری دهد مثل هونهار به‌های مضموم و واومجهول ونون موقوف یعنی‌شدنی و لایق و سزاوارشدن و امثال آن.

اوت به فتح همزه و سکون واو وتای فوقانی مثقله کلمه‌ای است[3] که دراواخراسما فایدهٔ معنی آلیت دهد مثل کنسوت به کسر کاف تازی‌خفیفه و سکون سین مهمله و فتح نون و سکون واو یعنی چیزی که بدان دهقانی کرده‌شود و امثال آن، چه کسان به‌کسر کاف تازی خفیفه وسین مهملهٔ ممدوده و نون به‌معنی دهقان باشد.

وگاه برای مذکردر آخر آن‌الفی لاحق کنند وگویند کچهوتا به‌فتح کاف تازی خفیفه وجیم عجمی ثقیله و سکون واو یعنی چیزی که بدان[4] ستر عورت‌کنند ، چه‌کاچه به‌کاف تازی خفیفهٔ ممدوده و جیم عجمی ثقلیه بـه معنی عورت وکش ران باشد.

و برای مؤنث یای معروف لاحق نمایند[5] مثل کسوتی به‌کاف تازی خفیفه و سین مهملهٔ مفتوح و سکون واو یعنی چیزی که بدان عیارزر ونقره گیرند و امثال آن چه‌کس بالفتح به‌معنی عیارگرفتن بود.

وگاه کلمهٔ مذکور[6] افادهٔ معنی ظرفیت کند مثل کجروتی به‌کاف و جیم تازیین خفیفتین، به‌فتح اول وسکون ثانی و فتح را و سکون واو، یعنی

۱ــ ب ندارد. ۲ــ الف: هاو. ۳ــ ب ندارد . ۴ــ ب: بران.
۵ــب: کنند . ۶ــ ب ندارد: کلمهٔ مذکور.

[۲۸ ب] چیزی که در آن سرمه نگاه دارند و امثال آن.

بن به‌بای موحدهٔ خفیفه مکسور و نون، کلمه‌ای است که در اواخر اسماء فایدهٔ معنی بی‌ودون وغیر وجز دهد مثل لال بن بـه‌لامین، لام[1] اول ممدوده و ثانی موقوف یعنی بی‌معشوق و امثال آن، ولال به‌معنی معشوق باشد.

وگاه[2] در آخر نون الف و نون مغنونه نیز بیفزایند و گویند لال بنان وگاه هردولفظ مذکور را[3] در اول اسم آورند وگویند بن لال وبنان‌ـ لال وامثال آن.

سالا به‌سین مهمله ولام ممدوتین، کلمه‌ای است که در اواخر اسماء فایدهٔ معنی ظرف مکان دهد مثل دهرم سالا یعنی جای عبادت و خیرات و دینداری و خداپرستی وامثال آن[4].

وگاه آن را بدون الف آخر استعمال کنند مثل تکسال به‌فتح تای فوقانی مثقله و سکون کاف تازی خفیفه یعنی جای سکه زدن وعیار گرفتن زر ونقره، و امثال آن.

آهند به‌الف ممدوده وهای مفتوحه ونون منونه ودال خفیفه کلمه‌ای است که در اواخر اسما فایدهٔ معنی شامه و بوی دهد مثل مچهلا هند به فتح میم و سکون جیم ثقیله ولام ممدوده یعنی رایحهٔ کریهه مانند بوی ماهی، و امثال آن.

چر به‌جیم عجمی خفیفهٔ مفتوح وراکلمه‌ای است که در آخر اسم درخت افادهٔ معنی آهو و بوزینه کند مثل روکهچر بـه رای مضموم و واو معروف وکاف تازی ثقیلهٔ موقوف[5] وامثال آن، و در آخر اسم صحرا وبیابان

۱ـ ج: بلام. ۲ـ ب ندارد: وگاه. ۳ـ ب ندارد: وگاه... را.
۴ـ ب ندارد. ۵ـ ب ندارد.

نیز افادهٔ همان معنی ومردم صحرائی و بیابانی کند مثل بنچر به فتح بای موحدهٔ خفیفه وسکون نون ، و امثال آن .

و درآخر اسم آب افادهٔ معنی ابر و باران کند مثل جلچر به‌فتح جیم‌تازی خفیفه و سکون لام وامثال آن و درآخر اسم‌شب افادهٔ معنی اجنه کند مثل نسچر به‌کسر نون وسکون سین مهمله وامثال آن .

مئی به‌میم مفتوحه و همزهٔ مکسوره ویای معروف، کلمه‌ای است که‌در اواخر اسمافایدهٔ معنی کثرت وانبوهی دهد مثل جل مئی به‌جیم تازی خفیفهٔ مفتوح ولام[1] یعنی رودبار و دریابار و امثال آن ، چه جل به معنی آب باشد .

انس به‌همزهٔ مفتوحه ونون منونه[2] وسین [۲۹الف] کلمه‌ای‌است که دراواخر اسما فایدهٔ معنی[3] حصه و بهره دهد مثل‌دسوانس به‌فتح‌دال خفیفه و سکون سین مهمله و واو ممدوده و نون مغنونه یعنی[4] دهم حصه و امثال آن .

اوتی به‌فتح همزه و سکون واو وتای فوقانی خفیفهٔ مکسور ویای معروف کلمه‌ای است‌که دراواخر اسما فایدهٔ معنی اندازه ومقدار دهدمثل سمجهوتی به‌فتح سین مهمله و سکون میم وفتح جیم تازی ثقیله[5] و سکون واو یعنی اندازه ومقدار فهمیدن، و امثال‌آن .

۱ـ ب : سکون لام . ۲ـ ج : مغنونه . ۳ـ الف و ج ندارد.
۴ـ ب ندارد. ۵ـ الف ندارد.

باب اول

درعلم پنگل

وآن مشتمل است برسه‌فصل:

فصل اول

درذکر بعضی[1] مقدمات که موقوف علیه[2] این علم‌اند، وآن‌منشعب است برچهار شعبه :

شعبهٔ اول : در بیان وضع علم پنگل و ذکر لگه وگُر و اسامی آن، وآن متنوع است به‌سه نوع :

نوع‌اول: دربیان وضع علم پنگل .

بباید‌دانست که پنگل به‌کسر بای عجمی خفیفه ونون منونه و فتح کاف عجمی خفیفه و لام ، درلغت اهل هند بی‌دست وپا را گویند و مجازاً مار را نامند ، و در اصطلاح علم عروض را گویند یعنی علمی که بدان اوزان شعر معلوم شود . و چون به‌اعتقاد ایشان واضع این علم پنگل است

۱– ب ندارد . ۲– ج ندارد .

یعنی مار، لهذا این‌علم را به‌نام واضعش پنگل خواندند، و آن مار را که این‌علم وضع کرده سیس نامند، به‌سینین‌مهملتین، به‌سین‌اول مکسور ویای مجهول، و آن پادشاه ماران است.

نوع دویم: درذکر لگه و گُر، وآن منقسم است به دوقسم:

قسم‌اول: در بیان لگه.

بباید‌دانست که لگه به‌فتح لام و کاف عجمی ثقیله، درلغت به‌معنی خُرد بود و در اصطلاح اهل فن حرفی را گویند که در تلفظ خرد باشد، و آن را یك ماترا اعتبار کنند زیرا که مقدار تلفظ آن به‌یك درجه است. و علامت آن به شکل حرف الف[1] نویسند، بدین‌شکل ا. و آن برسه گونه است:

اول حرف مفتوح که به‌حسب کتابت عربیه[2] هیچ حرفی از الف و واو ویای تحتانی درآخر آن لاحق نباشد مثل أ و امثال‌آن.

دویم حرف مکسور که هیچ حرفی از حروف ثلثهٔ مذکوره به‌آن لاحق نبود مثل إ وامثال‌آن.

سیوم حرف مضموم که هیچ حرفی از حروف ثلثهٔ مذکوره به آن [۲۹ب] لاحق نبود مثل أُ[3] و امثال‌آن.

و دربعضی محل بنابرضرورت کمی ماترا یعنی درمحلی که قلت ماترا ضرور باشد، درآن محل دوحرف[4] دیگر را نیز لگه اعتبار کنند.

اول إِی به‌همزهٔ مکسوره ویای مجهول وامثال‌آن.

دویم أُو به‌همزهٔ مضمومه و واو مجهول و امثال‌آن.

و بعضی جا بنابر ضرورت وزن شعر حرفی که در اصل گُر باشد

۱ـ الف: اول. ۲ـ ب: فارسیه. ۳ـ الف ندارد.

۴ـ الف: حروف.

آن رالگه خوانند و یك ماترا گیرند . و ماترا به‌میم ممدوده و تای فوقانی خفیفهٔ موقوف ورای ممدوده در لغت به‌معنی مقدار بود ودراصطلاح مقدار تلفظ که درحروف[1] باشد .

قسم‌دویم: دربیان گُر.

بباید دانست که گر به‌ضم کاف عجمی خفیفه و را درلغت به‌معنی کلان است و در اصطلاح حرفی را گویند که درتلفظ کلان باشد ، وآن را دوماترا اعتبار کنند زیرامقدار تلفظ آن به‌دودرجه است. وعلامت آن‌به‌شکل همزه بود[2] بدین‌شکل ء وآن برده[3] گونه است :

اول آ به‌الف ممدوده و امثال‌آن .

دویم إی به‌همزهٔ مکسوره ویای معروف و امثال آن .

سیوم أو به‌همزهٔ مضمومه و واو معروف و امثال‌آن .

چهارم إِی به‌همزهٔ مکسوره و یای مجهول و امثال‌آن، وآن را در محلی که قلت ماترا ضروری باشد لگه اعتبار کنند و یك ماترا گیرنـد ، کما ذکرنا .

پنجم إَی به‌همزهٔ مفتوحه وسکون یای تحتانی وامثال آن .

ششم أو به‌همزهٔ مضمومه و واو مجهول و امثال آن ، وآن رانیز در محلی که قلت ماترا ضرور باشد لگه اعتبار کنند و یك ماترا گیرند ، کما ذکرنا .

هفتم أَو به‌فتح همزه وسکون واو وامثال آن .

هشتم حرف منونهٔ مغنونه خواه مفتوح بود، خواه مکسور، خواه مضموم یعنی حرفی متحرك به‌یکی ازحرکات ثلاثه که بعداز وی نون منونه بود مثل أَ و إِ و أُ و امثال آن .

۱ــ ج : حرف .
۲ــ ب : نویسند .
۳ــ الف: دو .

نهم حرفی که در آخر آن‌های ساکن لاحق بود ، آن حرف خواه مفتوح بود[۱]، خواه مکسور، خواه مضموم مثل أه و إه و أه و امثال آن.

و این حروف مذکوره به حسب قرارداد ایشان مفرد اند و به حسب قرارداد کتابت عربیه [۲] مرکب‌اند از دو حرف ، چنانکه پوشیده نیست .

دهم حرف ماقبل مشدد را اگر اعتبار کنند ، اگرچه [۳۰ الف] لگه[۳] باشد چنانکه درلفظ مچهه به‌فتح میم وتشدید جیم عجمی اثقل‌حرف میم را اگر اعتبار کنند . واهل عروض ما حرف مشدد را دوحرف گیرند و بعضی جا بنابرضرورت وزن شعر حرفی که در اصل لگه باشد ، آنرا گُر خوانند و دوماترا گیرند ، و گاه باشدکه بنابر ضرورت زیادتی ماترا یعنی درمحلی که کثرت ماترا ضرور باشد ، حرف‌آخر تك را اگرچه لگه‌باشد ، گُر اعتبار کنند و دوماترا گیرند . و ُتك به‌تای فوقانی وکاف تازی خفیفتین به‌ضم اول مصراع را گویند وقافیه راکه درآخر مصراع واقع‌شود ، نیز خوانند . و در بعضی محل بنابر ضرورت کمی ماترا دوگُر یا سه‌گُر که یکجا [۴] واقع شده باشد آنرا یك‌گُر گیرند .

نوع سیوم: اسامی[۵] لگه وگُر[۶]، وآن منقسم است به دوقسم :

قسم‌اول: دراسامی لگه.

سر به‌فتح سین مهمله ورا .

میربه میم مکسور ویای مجهول ورا .

دند به فتح دال خفیفه و نون منونه ودال مثقله .

۱ـ ب ندارد . ۲ـ ب : بحسب کتابت و قرارداد فارسیه .

۳ـ ب ندارد . ۴ـ الف ندارد : که یکجا . ۵ـ ب : دراسامی.

۶ـ ب ندارد .

کاهل بەکاف تازی خفیفۀ ممدوده وفتحها ولام[1].

رب بەفتح را وبای موحدۀ خفیفه .

گنده بەفتح کاف عجمی خفیفه و نون منونه ودال ثقیله.

رس بەفتحرا وسین مهمله .

سد بەفتح سین مهمله و تشدید دال خفیفه .

له بەفتح لام وضمها .

سنکه بەفتح سین مهمله و نون منونه[2] و کاف تازی ثقیله .

کهنگ[3] بەفتح کاف تازی ثقیله و نون منونه وکاف عجمی خفیفه.

کرأل بەفتح کاف تازی خفیفه و سکون را وفتح[4] همزه ولام .

روأ بەرای مضموم و واو معروف وهمزۀ مفتوحه.

پهل بەضم بای عجمی ثقیله و تشدید لام .

سینه بەکسر سین مهمله ویای معروف ونون مغنونه وها .

اچل بەفتح همزه وجیم عجمی خفیفه ولام .

ریه بەرای مکسور ویای مجهول وها[5].

کل بەفتح کاف تازی خفیفه و لام .

کسم بەضم کاف تازی خفیفه و سین مهمله ومیم[6].

قسم دویم : دراسامی گُر .

نیوُر بەنون مکسور ویای مجهول و ضم همزه ورا .

کیوُر بەکاف تازی خفیفۀ مکسور ویای مجهول وضم همزه ورا .

رسنان بەفتح را وسکون سینمهمله ونونین، بەنون اول ممدوده و بەثانی مغنونه .

۱ـ ب ندارد . ۲ـ ج : مغنونه . ۳ـ الف وج ندارد : کهنگ . . . عجمی خفیفه. ۴ـ الف: بفتح. ۵ـ ب: هایموقوف. ۶ـب ندارد.

بهرن بەفتح بای موحدۀ ثقیله وسکون‌را ونون .

چامر بەجیم عجمی خفیفۀ ممدوده وفتح میم ورا .

پهن بەفتح بای عجمی ثقیله ونون.

بنك بەفتح بای موحدۀ خفیفه[1] ونون منونه[2] وکاف تازی‌خفیفه .

مانس [۳۰ ب] بەمیم ممدوده و ضم نون وسین مهمله .

هار بەهای ممدوده و را .

تالنك بەتای فوقانی خفیفۀ ممدوده و فتح لام و نون منونه وکاف تازی خفیفه .

کندل بەضم کاف تازی خفیفه و نون منونه و فتح دال مثقله‌ولام.

بلیا بەفتح بای موحدۀ خفیفه ولام مکسور و یای تحتانی ممدوده .

رین[3] بەفتح را ویای تحتانی ونون.

بامر بەبای موحدۀ خفیفۀ ممدوده وفتح میم ورا.

تال بەتای فوقانی خفیفۀ ممدوده ولام.

مین بەفتح میم وسکون یای تحتانی و نون.

کنگن بەفتح کاف تازی خفیفه ونون منونه وکاف عجمی خفیفۀ مفتوح و نون.

دُهن بەضم دال ثقیله و نون.

جتهه بەکسرجیم تازی خفیفه وتشدید تای فوقانی اثقل.

آنکس بەالف ممدوده ونون مغنونه و ضم کاف تازی خفیفه و سین مهمله .

۱ــ ب می‌افزاید : ممدوده .   ۲ــ ج : مغنونه .   ۳ــ ب ندارد : رین... تحتانی .

شعبهٔ دویم: در تعداد و طریق استخراج گن[1] و ذکر اشکال و اسامی آن، و آن متنوع است به‌دو نوع:

نوع اول: در تعداد وطریق استخراج گن‌های ماترا پرستار، و آن منقسم است به‌دوقسم:

قسم اول: در تعداد گن‌های ماترا پرستار.

بباید دانست که‌گن به‌فتح کاف عجمی خفیفه و نون در اصطلاح اهل این فن شکلی بود مفرد یا مرکب از حروف لگه وگُر و یاد ولگه‌ویا[2] دوگُر. پس بگوئیم که‌گن بردوگونه است:

یکی ماترا پرستار. دویم برن پرستار.

ماترا پرستار به میم ممدوده و تای فوقانی خفیفهٔ موقوف ورای ممدوده وفتح بای عجمی خفیفه ورا وسکون سین مهمله وتای فوقانی خفیفهٔ ممدوده ورا، آن راگویندکه در استخراج آن ماترا معتبر باشد، چنانکه بعد از این معلوم شود، وآن جمله سی‌ویك است، وگن مذکور زیاده از سه گُر یا شش لگه نباشد وکمتر ازیك گر و دولگه نبود. ومبادی مخارج گن‌های ماترا پرستار پنج شکل است و باقی اشکال گن‌های دیگر از آن مبادی خارج شوند:

مبدأ اول. دوماترا که یك حرف گُر باشد بدین‌شکل ء ، واز آن‌یك شکل دیگرخارج شود.

مبدأ دویم. سه ماترا که اول یك لگه بعد از آن یك گُر باشد، بدین شکل ء ا ، و از آن دوشکل دیگر خارج شود .

مبدأ سیوم. چهارماترا که دوگُرباشد بدین‌شکل ء ء ، واز آن‌چهار شکل دیگرخارج شود.

۱ــ ب ندارد: گن... استخراج. ۲ــ ب ندارد: لگه ویا.

مبدأ [۳۱ الف] چهارم. پنج ماترا که اول یك لگه، بعد از آن دو گُر باشد بدین شکل ء ء ا، و از آن هفت شکل دیگر[1] خارج شود.

مبدأ پنجم. شش ماترا که سه گُر باشد بدین شکل ء ء ء، و از آن دوازده شکل دیگر خارج شود.

و مبدأ دیگر زیاده از شش ماترا نیز متصور و ممکن است اما آنچه از گن‌های ماترا پرستار درین علم مستعمل و موسوم است سی و یك گن است.

قسم دویم: در طریق استخراج گن‌های ماترا پرستار.

بباید دانست که طریقهٔ استخراج گن‌های مذکور چنانست که اول ماتراهای اصل که مبدأ است و مخرج گن‌های دیگر، چنانکه سابق مذکور شد، از چپا به راستا به‌طریقی که رسم کاتبان اهل هند است، نویسند[2]. بعد از آن در زیر گُر اول[3] مبدأ مسطور و در هر مرتبه که یافته شود، خواه در مرتبهٔ اول، خواه دویم، علامت لگه نویسند. پس اگر مابعد گُر مذکور گُر دیگر یافته شود مقابل گُر، گُر نویسند الی آخره. بعد از آن درین شکل ثانی که در زیر شکل مبدأ مرقوم گشته نظر کنند تا چند ماترا نوشته شده. آن را از ماتراهای شکل مبدأ نقصان کنند. بعد از نقصان آنچه از ماتراهای مبدأ مذکور باقی ماند، آن را ماقبل علامت لگهی که در زیر گُر اول[4] شکل[5] مبدأ اولا نوشته شده، نویسند، خواه لگه باشد، خواه گُر. و اگر مابعد گُر اول مبدأ[6] مسطور گُر دیگر یافته نشود و آن غیر از مبدأ اول و دویم که دو[7] ماترائی و سه ماترائی باشد، نتواند بود، پس همان یك ماترا را که در زیر گُر مبدأ نوشته شده از ماتراهای مبدأ مسطور به همان طریق که مذکور شد، نقصان کنند و باقی را به ماقبل آن یك ماترا

۱ــ ج ندارد. ۲ــ الف ندارد. ۳ــ ب: ازمبدأ. ۴ــ ج ندارد: اول شکل مبدأ. ۵ــ ب: از شکل. ۶ــ ب: ازمبدأ. ۷ــ الف: دوم.

نویسند. اگر مبدأ دوماترائی است، علامت لگه نویسند واگر سه ماترائی است علامت گر. بعداز آن درزیر گراول شکل ثانی[۱] نیز به‌همان طریق علامت لگه نویسند. پس اگر مابعدگر مذکور لگه وگر دیگر یافته شود مقابل[۲] لگه‌لگه ومقابل گرگر نویسند الی آخره. بعدازآن درین شکل اخیر نظر کنند تا چند ماترا نوشته شده وآن را به‌دستور سابق از ماتراهای مبدأ [۳۱ ب] نقصان کنند وآنچه باقی ماند آنرا ماقبل علامت لگهی که[۳] در زیر گر اول شکل سابق نوشته شده به‌طریق لگه و گر نویسند. یعنی اگریك ماترا باقی ماند همان یك لگه نویسند، واگر دوماترا باقی ماند یك گر نویسند، واگرسه‌ماترا باقی ماند اول یك لگه بعد از آن یك گر نویسند، و اگر چهار ماترا باقی ماند دو گر نویسند، واگر[۴] پنج ماترا باقی‌ماند اول یك لگه بعد از آن دوگر نویسند، وهمچنین در زیر هرشکل مستخرج شکل دیگر نویسند تا آنکه هرهمه لگه حاصل شود، وآن شکل آخرین هرمبدأ بود.

واگرمابعدگر اول مبدأ مذکور لگه وگر دیگریافته شود، همان یك ماتراکه در زیر گراول نوشته شده، آن را ازماتراهای[۵] مبدأ مسطور به‌همان طریق که‌گفته شد، نقصان کنند و باقی را به‌ماقبل آن‌یك ماترا به‌همان[۶] دستور که مذکور شده بنویسند. مثلا دوماتراکه یك گر باشد ومبدأ اول است از مبادی خمسه[۷]، اولا نوشتیم. بعد ازآن در زیرگر مسطور لگه نوشتیم واین یك ماترا را از ماتراهای شکل مبدأ که دواست، نقصان کردیم، یك ماترا باقی ماند. آن را ماقبل لگهی که در زیرگر[۸] گذاشتیم[۹] نوشتیم، شکل دویم که دولگه باشد[۱۰] حاصل شد. و اشکال مبدأ اول که دوماترا باشد تمام

۱ـ الف وج ندارد. ب: ازشکل. ۲ـ الف ندارد. ۳ـ ب ندارد: که... شکل. ۴ـ الف ندارد: واگر... نویسند. ۵ـ ج: ماترای. ۶ـ الف: همون. ۷ـ ب می‌افزاید: مذکوره. ۸ـ ب ندارد. ۹ـ ج: گذاشته‌ایم.
۱۰ـ ب وج: باشند.

شد، چه در استخراج گن‌ها از هر مبدأ[۱] که باشد چون در هر شکلی هر همه لگه[۲] حاصل شوند، اشکال مبدأ بر آن شکل تمام شوند.

و به‌همین طریق سه‌ماترا که اول یك لگه بعد از آن یك گُر باشد و مبدأ دویم است، اول می‌نویسیم[۳] و در زیر آن شکل‌ها استخراج کنیم[۴] تا آنکه شکل سیوم هر سه لگه حاصل شود، و در زیر چهار ماترا که دو گُر باشند و مبدأ سیوم است، شکل‌ها استخراج می‌کنیم تا آنکه شکل پنجم هر چهار لگه حاصل شود، و در زیر پنج ماترا که اول یك لگه بعد از آن دو گُر باشند و مبدأ چهارم است، شکل‌ها استخراج می‌کنیم تا آنکه شکل هشتم هر پنج لگه حاصل شود، و در زیر شش ماترا که سه گُر باشد[۵] و مبدأ پنجم است، شکلها استخراج می‌کنیم تا آنکه شکل سیزدهم هر شش لگه[۶] حاصل شود[۷].

واشکال گن‌های سی ویك گانهٔ[۸] ماترا پرستار اینست :

۱) ۱- ءء ۲- ۱۱

۲) ۳- ءا ۴- اء

۵- ۱۱۱ ۳) ۶- ءء

۷- ء۱۱ ۸- ۱ء۱

۹- ۱۱ء ۱۰- ۱۱۱۱

۴) ۱۱- ءء۱ ۱۲- ء۱ء

۱۳- ۱۱۱ء ۱۴- ۱ءء

۱۵- ۱ء۱۱ ۱۶- ۱۱ء۱

۱۷- ۱۱۱ء ۱۸- ۱۱۱۱۱

۱- ج می‌افزاید: بر آن. ۲- الف: در هرشکلی همه لگه. ۳- ج ندارد: اولا می‌نویسیم، ب: نویسیم. ۴- ج: می‌کنیم، ب: کنم. ۵- ب و ج: باشند. ۶- الف و ج ندارد. ۷- ج ندارد: شود و اشکال. ۸- ج ندارد: گانه.

۵) ۱۹– ءءء ۲۰– ءءاا

۲۱– ءاءا ۲۲– ءااء

۲۳– ءاااا ۲۴– اءءا

۲۵– اءاء ۲۶– اءااا

۲۷– ااءء ۲۸– ااءاا

۲۹– اااءا ۳۰– ااااء

۳۱– ااااا

[۳۲ الف] **نوع دویم: در تعداد وطریق استخراج گن‌های برن‌ـ پرستار، وآن منقسم است به‌دوقسم:**

قسم اول: در تعدادگن‌های برن[1] پرستار.

بباید دانست که‌گن‌های برن پرستار به فتح بای موحدهٔ خفیفه و سکون را و نون موقوف و باقی حروف و حرکات مذکوره، آنست‌که به حسب حروف حاصل شوند، چه‌برن به‌معنی حروف باشد. و آن جملـه چهارده است. وگن مذکور زیاده ازسه‌گُر وکمتر ازیك لگه نباشد،ومبادی مخارج[2]گن‌های برن پرستار سه است:

مبدأ اول یك حرف‌گُر بود بدین شکل ء، وازآن یك شکل دیگر خارج شود.

مبدأ دویم دوحرف‌گُربود بدین شکل ءء، وازآن سه[3] شکل‌دیگر خارج شود.

مبدأ سیوم سه حرف‌گُربود بدین شکل ءءء، وازآن هفت شکل دیگرخارج شود.

قسم دویم: درطریق[4] استخراج‌گن‌های برن پرستار.

۱– ب ندارد. ۲– ج: مخرج. ۳– الف ندارد: سه... وازآن.

۴– ج ندارد: درطریق.

بباید دانست که طریق استخراج گن‌های مذکور چنان است که اول گُرهای مبدأ را نویسند. بعد از آن درزیرگُر اول مبدأ[۱] مسطور لگه نویسند. پس اگرمابعد گُر مذکور حرف گُر دیگر یافته شود مقابل آن نیزگُر نویسند الی آخره ، زیراکه درمبادی [۳۲ب] همه گُر است ، واگر[۲] حرف گُر دیگر یافته نشود وآن غیرازمبدأ اول نتواند بود، پس همان یك حرف لگه که در زیرگُر نوشته شده شکل آخرین آن مبدأ بود .

و در شکل‌های دیگر که از مبادی مستخرج اند درزیر گُر اول لگه نویسند. پس اگرمابعدگُر مذکور حرف دیگر شود[۳] مقابل گُرگُر و مقابل لگه لگه نویسند. بعد از آن درشکل مستخرج نظر کنند که حروف شکل مسطور باحروف شکل سابق برابراست یاکم‌ازآن. اگربرابر بودفهوالمراد. و اگر کمتر باشد اقل از اکثر نقصان کنند . آنچه باقی ماند[۴] وآن[۵] زیاده بریك حرف گُرنتواند بود ،آن را ماقبل لگهی که در زیرگُر اول نوشته‌ایم بنویسند. واگر[۶] حرف دیگریافته نشود، چنانچه مذکور شد، اقل از اکثر نقصان کرده،آنچه باقی ماند،آن قدر حرف گُر ماقبل لگهی که در زیر گر اول نوشته شده رقم کنند، وهمچنین در زیر هرشکلی مستخرج شکل دیگر نویسند تا آنکه هرهمه لگه حاصل شود وآن شکل آخرین هرمبدأ بود[۷] .

مثلاً یك گُر که مبدأ اول است ازمبادی ثلثهٔ مذکوره، اولا نوشتیم و درزیر گُر مسطورلگه نوشتیم، و این شکل دویم مبدأ مذکور است. وهمچنین دو گُر که مبدأ دویم است ، نوشتیم و در زیر آن شکلها ثبت کردیم تا آنکه

۱ـ ب: از مبدأ. ۲ـ ب ندارد: واگر... آن مبدأ بود. ۳ـ ب : یافته شود. ۴ـ ب می‌افزاید: آنقدر حرف لگه. ۵ـ ب ندارد : و آن... بود آنرا. ۶ـ ب ندارد: و اگر حرف... رقم کنند. ۷ـ ب می‌افزاید : و اگر مابعد گُر اول مبدأ مذکورگُردیگر یافته نشود همان یك لگه که اول نوشته شده شکل دویم مبدأ بود.

شکل چهارم دولگه حاصل شد. و درزیر هرسه[1] گُرکه مبدأ سیوم است شکلها نوشتیم تاآنکه شکل‌هشتم سه لگه حاصل شود. واشکال چهارده‌گانهٔ برن پرستار اینست:

۱) ۱- ء
۲- ا

۲) ۳- ء ء
۴- ء ا
۵- ا ء
۶- ا ا

۳) ۷- ء ء ء
۸- ء ء ا
۹- ء ا ء
۱۰- ء ا ا
۱۱- ا ء ء
۱۲- ا ء ا
۱۳- ا ا ء
۱۴- ا ا ا

شعبهٔ‌سیوم: [۳۳ الف] در اسامی گن‌های ماترا پرستار، وآن[2] متنوع است به‌پنج نوع:

نوع‌اول: در اسامی دو شکل مبدأ اول از مبادی خمسهٔ گن‌های ماترا پرستار که دوماترا باشد.

اسامی شکل اول که یك‌گُر باشد درنوع سیوم ازشعبهٔ اول ازین

۱– ج ندارد: هرسه. ۲– ج ندارد.

فصل مذکور شد .

اسامی شکل دویم از مبدأ مذکور که دولگه باشد :

نیپی به‌کسر نون[1] و فتح یای تحتانی و بای عجمی خفیفهٔ مکسور ویای تحتانی مفتوح، وآن را به‌حسب تطابق حرکت یعنی[2] ماتراکه دولگه باشد هر نیز گویند ، به های مفتوحه و را که لفظ[3] هر نیز دو حرف لگه است .

پرموسپی به‌فتح بای عجمی خفیفه وسکون‌را ومیم مضموم و واو مجهول و سین مهملهٔ موقوف و بای عجمی خفیفهٔ مکسور و یـای تحتانی مفتوح.

تس ماس به کسر تای فوقانی خفیفه و سکون سین مهمله و میم ممدوده و سین مهمله .

نوع دویم: دراسامی سه‌شکل مبدأ دویم ازمبادی خمسهٔ مذکوره که سه‌ماترا باشد .

اسامی شکل اول که یك‌لگه و یك‌گُربود :

دهوچن به ضم دال ثقیله و فتح واو و کسر جیم عجمی خفیفه و تشدید نون .

تومر به‌تای فوقانی خفیفهٔ مضموم و واو مجهول و فتح میم ورا .

تنبر به ضم تای فوقانی خفیفه و نون منونه و فتح بای موحدهٔ خفیفه و را .

پت به بای عجمی وتای فوقانی خفیفتین، به‌فتح اول .

پبن به‌بای عجمی وبای موحدهٔ خفیفتین مفتوحتین ونون.

۱ـ ب می‌افزاید : خفیفه . ۲ـ ب ندارد : یعنی ...باشد . ۳ـ ب ندارد : که لفظ ... است .

رسباس به‌فتح را وسکون سین مهمله وبای موحدهٔ خفیفهٔ ممدوده وسین[1] مهمله ، و بعضی آن را به‌حسب تطابق حرکت رما نیز گویند ، به‌رای مفتوحه ومیم ممدوده .

اسامی شکل دویم از مبدأ مذکور که اول یك گُر و آخر یك لگه باشد .

سربی به‌ضم سین مهمله و سکون را و بای موحدهٔ خفیفهٔ مفتوح و سکون یای تحتانی .

نند به‌نونین، به‌نون اول مفتوح و به‌ثانی منونه ودال خفیفه.

تال به تای فوقانی خفیفهٔ ممدوده و لام .

کرتال به فتح کاف تازی خفیفه و سکون راوتای فوقانی خفیفهٔ ممدوده ولام .

سمد به‌فتح سین مهمله وضم میم و تشدید دال خفیفه .

تور به‌تای فوقانی خفیفهٔ مضموم وواو معروف ورا، وبعضی آن‌را به‌حسب تطابق حرکت رام نیز نامند[2] به رای ممدوده [۳۳ ب] و میم[3].

اسامی شکل سیوم ازمبدأ مذکور که سه‌لگه باشد.

بهاب رس به‌بای‌موحدهٔ ثقیلهٔ ممدوده وبای موحدهٔ خفیفهٔ موقوف وفتح را وسین مهمله.

نار به‌نون ممدوده ورا.

کنه به‌ضم‌کاف تازی خفیفه وفتح نون وها.

نوع سیوم: دراسامی‌پنج شکل مبدأسیوم‌ازمبادی خمسهٔ مذکوره که[4] چهارماترا باشد.

۱ــ ب : ایضاً سین الخ . ۲ــ ج : گویند . ۳ــ ب ندارد : ومیم... ثقیلهٔ ممدوده . ۴ــ ب: و.

اسامی شکل اول که دوگر بود:

کرن به‌فتح کاف تازی خفیفه وسکون را و نون.

رسیا به‌فتح را وسکون سین مهمله ویای تحتانی ممدوده.

منهرن به‌فتح میم وسکون نون وفتح‌ها وسکون را و نون.

سرأل به‌ضم سین مهمله وسکون را وفتح همزه ولام.

اسامی شکل دویم ازمبدأ مذکور که اول دولگه وآخریك گرباشد:

کرپان به‌فتح کاف تازی خفیفه و سکون را و بای عجمی خفیفهٔ ممدوده ونون.

پان[1] به‌فتح بای عجمی خفیفهٔ ممدوده[2] ونون.

پهرن به‌فتح بای عجمی خفیفه و سکون‌ها ورای[3] مفتوح و نون.

کرأل به‌فتح کاف تازی خفیفه وسکون را وفتح همزه ولام.

کمل به‌کاف تازی خفیفه ومیم مفتوحتین ولام.

هته به‌فتح‌ها وتشدید تای[4] فوقانی ثقیله.

بهو به‌ضم بای موحدهٔ ثقیله وفتح واو.

باه به‌بای موحدهٔ خفیفهٔ ممدوده وها.

دند به‌فتح دال خفیفه ونون منونه ودال مثقله.

آسن به‌الف ممدوده وکسرسین مهمله ونون.

رأن به‌را وهمزهٔ مفتوحتین ونون.

گأبهرن به‌فتح کاف عجمی خفیفه وهمزهٔ مفتوحه[5] و بای موحدهٔ ثقیله ورای مفتوحتین و نون.

اسامی شکل سیوم ازمبدأ مذکور که اول وآخردولگه ومیانه یك

۱ـ ب: ندارد: پان... ممدوده ونون. ۲ـ ج: ندارد: ممدوده... خفیفه.
۳ـ ج: و بای عجمی خفیفهٔ ممدوده ونون. ۴ـ الف: ندارد. ۵ـ ب: مفتوحتین.

گَر بود:

پیوهر به‌فتح بای عجمی‌خفیفه ویای تحتانی مضموم و واومجهول وفتح‌ها ورا.

تهن به‌فتح تای فوقانی ثقیله و نون.

برج‌گوپال به کسر بای موحدهٔ خفیفه وسکون را وجیم تازی خفیفهٔ موقوف و کاف عجمی خفیفهٔ مضموم و واو مجهول و بای عجمی خفیفهٔ ممدوده ولام.

بسها به‌فتح بای موحدهٔ خفیفه وضم سین مهمله وهای ممدوده.

نائك به‌نون ممدوده و کسر همزه و کاف تازی خفیفه.

چکبی به‌جیم عجمی و کاف تازی خفیفتین به‌فتح اول وتشدیدثانی وبای موحدهٔ [۳۴ الف] خفیفهٔ مفتوح وسکون یای تحتانی.

بهوبی به‌ضم بای موحدهٔ ثقیله و فتح واو و بـای موحدهٔ خفیفه و سکون یای تحتانی.

نرند به‌فتح نون و کسررا و نون منونه[1] ودال خفیفه.

اسامی شکل چهارم ازمبدأ مذکور که اول یك‌گُر و آخـر دولگه باشد:

چرن به‌فتح جیم عجمی خفیفه وسکون را و نون.

پأ[2] به‌فتح[3] بای عجمی خفیفه وهمزه.

رأ به‌فتح را و کسر همزه.

گاد به‌کاف عجمی خفیفهٔ ممدوده ودال مثقله.

بل به‌فتح بای موحدهٔ خفیفه ولام.

اسامی شکل پنجم ازمبدأ مذکور که چهارلگه باشد:

۱- ج: مغنونه. ۲- الف : پای. ۳- ب: ندارد: بفتح... را.

بپ[1] به‌بای موحده و بای عجمی خفیفتین، به‌کسر اول و تشدید ثانی.

سپهر به‌سین مهملهٔ مکسور و یای مجهول و های مفتوح و را.

سرپنچ به‌فتح سین مهمله و سکون را و فتح بای عجمی خفیفه و نون منونه[2] و جیم عجمی خفیفه.

دأبر به‌کسر دال خفیفه و فتح همزه و بای موحدهٔ خفیفهٔ مفتوح[3] و را[4].

نوع چهارم: در اسامی هشت شکل مبدأ چهارم از مبادی خمسهٔ مذکوره که پنج ماترا باشد:

اسامی شکل اول از مبدأ مذکور که اول یك لگه و آخر دوگُر بود:

إنداسن به‌کسر همزه و نون منونه[5] و دال خفیفهٔ ممدوده و فتح سین مهمله و نون.

أه به‌فتح همزه و کسر ها.

کنجر بـه ضم کاف تازی خفیفه و نون منونه[6] و فتح[7] جیم تـازی خفیفه و را.

دنتی به‌فتح دال خفیفه و نون منونه[8] و تای فوقانی خفیفهٔ مکسور[9] و یای معروف.

جهنپ به‌فتح جیم تازی ثقیله و نون منونه[10] و بای عجمی خفیفه.

پرك به‌فتح بای عجمی خفیفه و کسر را و کاف تازی خفیفه.

براد به‌بای موحدهٔ خفیفهٔ مکسوره[11] و رای ممدوده و دال مثقله.

مأنده به‌میم و همزهٔ مفتوحتین و نون منونه و دال ثقیله.

۱ــ الف: بپا. ۲ــ ج: مغنونه. ۳ــ الف و ج: ندارد. ۴ــ ب: ندارد. ۵ــ ج: مغنونه. ۶ــ ج: مغنونه. ۷ــ ب: ندارد: وفتح...منونه. ۸ــ ج: مغنونه. ۹ــ الف: مذکور. ۱۰ــ ج: مغنونه. ۱۱ــ الف: مذکور.

بینان به‌بای موحدۀ خفیفۀمکسوره ویای معروف ونونین، نون اول ممدوده وثانی مغنونه.

جکه به‌فتح جیم تازی خفیفه و تشدید کاف تازی ثقیله .

گرد به‌فتح کاف عجمی خفیفه ورای مضموم ودال مثقله.

اسم شکل دویم از مبدأ مذکور که اول و آخر دوگر و میانه یك لگه بود:

سور به‌سین مهملۀ مضموم و واو معروف ورا .

اسم شکل سیوم که اول سه لگه و آخر یك‌گر باشد :

[۳۴ ب] چاو به‌جیم عجمی خفیفۀ[1] ممدوده و واو.

اسم شکل چهارم که اول دوگر و آخریك لگه بود:

هیر به‌های مکسور ویای معروف ورا.

اسم شکل پنجم که اول دولگه و آخریك‌گر ویك لگه بود:

سیهر به‌سین مهملۀ مکسور ویای مجهول وهای مفتوح ورا.

اسم شکل ششم که اول یك لگه ویك‌گر و آخردولگه بود:

کسم به‌ضم کاف تازی خفیفه وفتح[2] سین مهمله ومیم.

اسم شکل هفتم که اول یك‌گر و آخر سه لگه بود:

أه به‌فتح همزه و کسرها.

اسم شکل هشتم که پنج لگه بود :

بائك به‌بای عجمی خفیفۀ ممدوده و کسرهمزه و کاف تازی خفیفه.

نوع پنجم: دراسامی سیزده شکل مبدأپنجم ازمبادی خمسۀ مذکوره که شش ماترا باشد .

اسم شکل اول ازمبدأ مذکور که سه‌گر بود:

هر به‌های مفتوحه ورا .

۱ــ ب: ندارد. ۲ــ ب: ندارد.

اسم شکل دویم[1] که اول[2] دو لگه و آخر دو گُر بود :

سَس به‌سینین مهملتین، اول مفتوح .

اسم شکل سیوم که یك لگه ویك گر، بازیك لگه ویك گر بود:

سور به‌سین مهملهٔ[3] مضموم و واومعروف ورا.

اسم شکل چهارم که اول یك گُر ومیانه دولگه و آخریك گُر بود:

سك به‌فتح سین مهمله وتشدیدکاف تازی خفیفه.

اسم شکل پنجم که اول چهار لگه و آخر یك گُر بود :

سِس به سینین مهملتین، به‌اول مکسور ویای مجهول .

اسم شکل ششم که اول و آخر دو لگه ومیانه دوگُر بود :

أه به‌فتح همزه و کسرها .

اسم شکل هفتم که یك گُر و یك لگه وباز یك گُرو یك لگه بود:

کمل به‌کاف تازی خفیفه[4] ومیم مفتوحتین ولام.

اسم شکل هشتم که اول سه لگه و آخر یك گُر ویك لگه بود:

بنب به‌فتح بای موحدهٔ خفیفه و نون منونه[5] و ایضاً بای مـوحدهٔ خفیفه[6].

اسم شکل نهم که اول دوگُرو آخر دولگه بود:

کل به‌فتح کاف تازی خفیفه ولام .

اسم شکل دهم که اول و آخر چهارلگه ومیانه یك گر بود :

چند به‌فتح جیم عجمی خفیفه ونون منونه[7] ودال خفیفه .

اسم شکل یازدهم که اول یك لگه ویك گر و آخر سه‌لگه بود:

دهو به‌ضم دال ثقیله وفتح واو.

۱ـ الف: ندارد. ۲ـ ب: ندارد. ۳ـ الف: ندارد. ۴ـ ج:ندارد.

۵ـ ج: مغنونه. ۶ـ ب: ثقیله. ۷ـ ج: مغنونه.

اسم شکل دوازدهم که اول یك گُر و آخر چهار[1] لگه بود:

دهرم به‌فتح دال ثقیله وسکون را ومیم.

اسم شکل سیزدهم که شش لگه بود:

سالثر به‌سین مهملهٔ ممدوده ولام مکسوره وفتح همزه ورا.

شعبهٔ چهارم: در بیان گن [۳۵ الف] واگن ولواحق آن[2]، و آن متنوع است به‌چهار نوع:

نوع اول: دربیان گن واگن[3]، و آن منقسم است به دوقسم:

قسم اول: دربیان گن.

بباید دانست که‌گن دراصطلاح اهل‌این فن عموماً شکلی‌را گویند که از یك حرف یا ترکیب[4] حروف حاصل شود کماذکرنا، و خصوصاً شکلی را نامند[5] که آوردن آن در ابتدای کلام میمنت داشته باشد، وآن از جمله گن‌هایی که سابق مذکور شد، چهار شکل است به اسامی مختلفه، غیراسامی که سابق در ذیل آنها ایراد پذیرفته، بدین تفصیل:

مگن ونگن وبهگن ویگن.

مگن به‌میم وکاف‌عجمی خفیفهٔ مفتوح ونون، شکلی بودمرکب‌از سه‌حرف‌گُر بدین‌شکل ءءء.

نگن به‌فتح نون و باقی حروف و حرکات مذکوره، شکلی بود مرکب‌از سه حرف لگه بدین‌شکل ااا.

بهگن به‌فتح بای موحدهٔ ثقیله و باقی حروف و حرکات مذکوره، شکلی بود مرکب‌از سه‌حرف که اول آن یك حرف‌گُر و آخر دولگه‌باشد، بدین‌شکل ااء.

۱– ب: سه. ۲– ب:ندارد: ولواحق آن. ۳– ب: ندارد: واگن... بیان‌گن. ۴– الف: ازیك ترکیب. ۵– ب: گویند.

یگن بـه فتح یای تحتانی و باقی حروف و حرکات مذکوره ، شکلی بود مرکب از سه حرف که اول آن[1] یك حرف لگه و آخر دوحرف گُر باشد ، بدین شکل ءء ا .

و این اشکال چهارگانه را به‌حسب تطابق حرکت به اسامی دیگر غیر اسامی مذکوره نیز استعمال کنند یعنی[2] هرشکلی‌را مطابق ماترا ولگه وگُر آن نامی گذاشته‌اند چنانکه مگن‌را که سه‌گر است اندرانی گویند به‌کسر همزه ونون منونه[3] و دال خفیفه و رای متصلهٔ ممدوده و نون مکسور ویای معروف که دراسم اندرانی نیز سه‌حرف گُر است .

وعلی هذا القیاس نگن را که سه لگه است امر نامند به همزه و میم مفتوحتین[4] و را . و بهگن را که یك گُر و دولگه است ، ناردگویند ، به‌نون ممدوده و رای مفتوحه و دال خفیفه ، ویگن را که یك لگه و دوگُر است، تربهنگی نامند به کسر تای فوقانی خفیفه و رای متصله و فتح بای موحدهٔ ثقیله و نون منونه[5] و کاف عجمی خفیفهٔ مکسور و یای معروف ، اما[6] رای متصله درحروف محسوب نیست .

قسم دویم :دربیان اگن. ببایددانست که اگن به‌همزه وکاف عجمی خفیفهٔ[7] مفتوح [۳۵ ب] و نون ، در اصطلاح اهل این‌فن شکلی را گویند که آوردن‌آن در ابتدای کلام بد یمن بود ، و آن نیز ازجمله گن‌هایی که سابق مذکورشد چهار شکل است به‌اسامی مختلفه ، غیر اسامی که سابق[8] در ذیل آنها ایراد یافته[9]، بدین تفصیل :

جگن، رگن، سگن ، تگن .

۱ــ الف: ندارد. ۲ــ الف:ندارد. ۳ــ ج: مغنونه. ۴ــ ب: ندارد: مفتوحتین...نون ممدوده ورای. ۵ــ ج: مغنونه. ۶ــب:ندارد:اما...نیست.

۷ــ الف وج: ندارد . ۸ــ الف: ندارد . ۹ــ ب : پذیرفته .

جگن به‌جیم تازی و کاف‌عجمی خفیفتین مفتوحتین[1] و نون، شکلی بود مرکب‌از سه‌حرف که اول و آخر آن[2] دوحرف لگه ومیانه یك حرف گُر باشد، بدین‌شکل ا ء ا .

رگن به‌فتح‌را و باقی حروف وحرکات مذکوره، شکلی بودمرکب از سه حرف که اول و آخر آن دو حرف گُر و میانه یك حرف لگه بود ، بدین شکل ء اء .

سگن به‌فتح سین مهمله و باقی حروف و حرکات مذکوره شکلی بود مرکب‌ازسه حرف که اول‌آن دوحرف لگه وآخر آن یك‌حرف‌گُر بود، بدین شکل ء ا ا .

تگن به‌فتح تای فوقانی خفیفه و باقی حروف و حرکات مذکوره، شکلی بود مرکب ازسه حرف که اول‌آن دوحرف‌گُر وآخر آن یك‌حرف لگه باشد ، بدین‌شکل ا ء ء .

و این اشکال چهارگانه را نیز به حسب تطابق حرکت به‌اسامی دیگر غیر اسامی‌مذکوره استعمال‌کنند یعنی‌مطابق‌ماترا ولگه‌وگُر هرشکلی نامی گذارند چنانکه جگن را که طرفین لگه و درمیان گُر است ، گنیس گویند ، به‌کاف عجمی خفیفهٔ مفتوح و نون مکسور و یای مجهول و سین مهمله، که درلفظ گنیس نیز طرفین لگه ومیانه گر است ، وهمچنین رگن را که طرفین گُر و میانه لگه است رادهکا نامند ، به رای ممدوده و کسر دال ثقیله وکاف تازی خفیفهٔ ممدوده ، وسگن را که دولگه ویك گراست دهرنی خوانند به‌فتح دال ثقیله و سکون را و نون مکسور و یای معروف ، و تگن را که دوگر و یك لگه است آنند نامند ، به‌الف ممدوده و نونین ، نون اول مفتوحه وثانی منونه و دال خفیفه .

۱ــ الف و ج: ندارد. ۲ــ ب: ندارد .

نوع دویم: در طریق استخراج گن و اگن‌های هشتگانۀ مذکوره و بیان دیوتاهای هریکی از آن، وآن منقسم است بدوقسم:

قسم اول: درطریق استخراج گن واگن‌های هشتگانۀ مذکوره.

بباید دانست که طریق استخراج گن‌های هشتگانۀ مذکوره چنان باشد که اول یك گُر نویسند و درزیر آن [۳۶ الف] یك لگه نویسند و همچنین در زیرهم یك گُر و یك لگه نویسند تا آنکه درین سطر چهارگُر و چهار لگه ممزوج [1] درطول نوشته‌شود. بعدازآن در مقابل این‌سطر جانب راستای کاتب اول دوگُر نویسند و درزیر آن دو[2] لگه نویسند، باز دوگُر نویسند و در زیر آن دولگه نویسند تاآنکه درین سطر دویم نیز چهارگُر و چهار لگه نوشته شود. باز در مقابل سطر دویم به‌جانب راستای[3] آن اول چهارگرنویسند، بعد[4] ازآن‌چهارلگه‌نویسند برین[5] مثال. وچون بدین‌ترتیب سه سطر طولانی نوشته شود، ازین سه سطر مذکور هشت سطر سه حرفی درعرض مرتسم شود. وهرسطر عرضی[6] ازآن سطوریك گن باشد چنانکه سطر اول مگن بود وآن سه‌گُر است[7]، وسطر دویم یگن و آن یك لگه و دوگر است، وسطر سیوم رگن وآن طرفین گرومیانه لگه است، وسطر چهارم سگن وآن دولگه ویك گُر است، وسطر پنجم‌تگن وآن دوگُر ویك لگه است، وسطر ششم جگن و آن طرفین لگه و میانه‌گر است، وسطر هفتم بهگن و آن یك‌گُر و دولگه است، وسطر هشتم نگن و آن سه لگه است، چنانچه اگر سرهرگن مذکور حرفی گیرند مجموع آ ن م ی ر س ت ج به ن شود.

۱- ج: مخروج. ۲- ب: ندارد. ۳- الف: رای. ۴- الف: ندارد: بعد... نویسند. ۵- ب: ندارد: برین مثال و. ۶- ب: طولانی عرضی.
۷- الف و ج: ندارد: و آن .... است. درین دو نسخه جمله‌های توصیفی پس از مگن، یگن الی نگن وجودندارد.

وهشت[۱] شکل گن‌های برن پرستار که ازمبدأ سیوم است بعینه به‌همین شکل وترتیب است، چنانکه سابق ارتسام یافته.

قسم دویم: دربیان دیوتاهای هریکی‌ازگن‌های هشتگانهٔ مذکوره.

ببایددانست که دیوتا به‌دال خفیفهٔ مکسور ویای مجهول و واو موقوف وتای فوقانی خفیفهٔ ممدوده، درین محل مراد از موکل و مربی است. پس دیوتای مگن که سه‌حرف گر بود، زمین است، ودیوتای نگن که سه حرف لگه بود ماراست، و دیوتای بهگن که یك حرف گُر و دو حرف لگه بود ماه است، ودیوتای یگن که یك حرف لگه و دوحرف‌گُر بود آب است، و دیوتای جگن که اول وآخر دوحرف لگه ومیانه یك حرف‌گُربود آفتاب است، ودیوتای رگن که اول وآخر دوحرف‌گُر و میانه یك حرف لگه بود، آتش است. و دیوتای سگن که اول دوحرف لگه و آخر یك حرف‌گُر بود باداست، و دیوتای تگن که اول دوحرف‌گُر وآخر یك حرف لگه بودآسمان است.

نوع سیوم: درنسبت‌گن‌های هشتگانهٔ مذکوره با همدگر.

ببایددانست که مگن که سه‌گُر بودونگن که سه‌لگه باشد، این‌هردو را با هم مت‌گویند، به‌کسر میم [۳۶ ب] وتشدید تای فوقانی خفیفه یعنی دوست، وآن تمام دوستی است. و بهگن که اول یك‌گُر وآخردولگه باشد ویگن که اول یك لگه وآخردوگُربود، این هردورابا هم[۲] بهچ نامندبه‌کسر بای موحدهٔ ثقیله و تشدید جیم عجمی خفیفه یعنی آشنا واین[۳] نیم دوستی است.

وسگن که اول دولگه وآخریك گُرباشد وتگن که اول دوگُروآخر یك لگه باشد این هردو را با هم أرگویند به فتح همزه ورا، یعنی دشمن

۱ــ ب: گن‌های هشتگانه برن الخ. ۲ــ الف وب: بهم. ۳ــ ب: آن.

وآن تمام دشمنی است.

وجگن که اول وآخر لگه ومیانه‌گُر بود ورگن که اول و آخر گر ومیانه لگه بود این هردو را با هم اواس نامند به‌ضم همزه و واو ممـدوده وسین مهمله یعنی بیگانه وآن نیم دشمنی است.

نوع چهارم: در بیان اثرگن‌های هشتگانهٔ مذکوره و سعـادت و نحوست‌آن و ذکر حروف منحوسه دراشعار، وآن منقسم است به‌دوقسم:

قسم اول: در بیان اثرگن‌های هشتگانهٔ مذکوره.

بباید‌دانست که‌مگن که سه‌گُر باشد، در ابتدای کلام موجب[1] دولت وشادی‌بود. ونگن که سه[2] لگه باشد، نیزعیش وکامرانی بود، ویگن که‌یك لگه و دوگُر‌بود، دولت وفتح وفیروزی[3] وعقل بیفزاید، و بهگن که یك‌گُرو دولگه بود، شادی کند. و جگن که اول وآخر لگه و میانه‌گُر بود، رنج و بیماری‌آورد. ورگن که اول وآخرگُر ومیانه لگه بود، مرگ‌آورد. وسگن که اول دولگه وآخریك‌گُر بود، آواره کند وپریشانی آورد. و تگن که اول دوگُر وآخریك لگه بود خالی و بی‌بهره باشد.

و دوگن که با هم مت باشند در ابتدای کلام یکجاآوردن عیش و دولت بود[4] وعقل بیفزاید. و اگر[5] اول مت[6] و آخر بهچ باشد فتح ودولت بود. واگراول مت باشد وآخر اواس[7] از برادران ودوستان جدائی شود[8]. واگر اول مت[9] باشد و آخرار باشد برادران و خویشاوندان آزار دهند. و اگرهردو بهچ باشند درازی[10] عمر بود. واگراول بهچ وآخراواس باشد[11]

۱ـ ب: ندارد. ۲ـ الف: ندارد. ۳ـ ج: فیروزی بود. ۴ـ الف: می‌افزاید: وعقل بود. ۵ـ الف: ندارد: واگراول مت...بود. ۶ـ ج: مت باشد وآخر بهچ. ۷ـ ب: می‌افزاید: باشد. ۸ـ ب: بود. ۹ـ ب: مت وآخر ارباشد، ج: مت‌باشد وآخرار، الف‌ندارد: ارباشد. ۱۰ـب: ندارد: درازی ... اول بهچ. ۱۱ـ ب وج: بود.

نقصان مال شود، و اگراول بهچ وآخر ار باشد بدوزبون بود، واگر اواس[1] وآخرمت بود سستی کارها باشد، و اگر[2] اول اواس وآخربهچ بود، به‌همه جهت خرابی باشد. و اگر هردو اواس باشد[3] بسیار بد است . و اگر اول اواس و آخر ار بود اقربا[4] و خویشاوندان [۳۷ الف] دشمن شوند ، واگر اول ار وآخرمت بود خالی و بی‌بهره باشد. و اگر اول ار وآخر بهچ بود زن خانه بمیرد، واگر اول ار وآخر اواس بود نقصان دولت و مال شود . واگر هردو ار باشند ، سردار و رئیس قوم بمیرد .

قسم دویم در ذکر سعادت ونحوست گن‌های هشتگانهٔ مذکوره وحروف منحوسه در اشعار.

بباید دانست که اثر سعادت[5] و نحوست گن‌های هشتگانهٔ مذکوره در ابتدای کلام بود. باید که در ابتدای کلام گن واقع شود، چنانکه مذکور شد وازاگن احتراز کنند. و در کلامی که مدح کسی باشد و در دوهاوچهپی که ذکر آنها بعد ازین بیاید بیشتر احتیاط کنند، و در دیگر اشعار اگر رعایت بکنند بهتر والا فلا.

واز جمله حروف تهجی سه حرف[6] درابتدای کلام بدیمن است و آن نون وکاف عجمی خفیفه وها بود، و سه حرف در وسط[7] کلام نحس است وآن سین مهمله وجیم تازی خفیفه ورا بود، وسه حرف درآخر کلام بدیمن است وآن جیم تازی ثقیله[8] وتای فوقانی مثقله وکاف تازی خفیفه بود.

فصل دویم: دربیان نشته وادشته و میروپتاکا، وآن منشعب است به‌چهارشعبه :

۱ـ ب: می‌افزاید: باشد. ۲ـ ج: ندارد: واگراول اواس... باشد. ۳ـ ب: باشند. ۴ـ الف: اقربان . ۵ـ الف: ندارد. ۶ـ ج: حروف. ۷ـ الف: وسعت. ۸ـ الف: ندارد.

شعبهٔ اول: در ذکر نشته، و آن متنوع است به‌دونوع: ماترا نشته و برن نشته.

نوع اول: در ذکر ماترا نشته.

بباید دانست که نشته به‌فتح نون وسکون شین معجمه وتای فوقانی اثقل، درلغت ایشان به‌معنی پوشیده وغایب بود، وماترا نشته به‌میم ممدوده وتای‌فوقانی‌خفیفهٔ موقوف ورای ممدوده وباقی‌حروف وحرکات مذکوره، دراصطلاح اهل این فن قاعده‌ای بود برای یاد نوشتن هرشکلی از اشکال سی ویک‌گانهٔ‌گن‌های ماترا پرستار که درفصل[۱] سابق ازین باب مذکور شد. مثلا سایلی سؤال کند که از جمله اشکال سی‌ویک‌گانهٔ‌گن‌های ماترا پرستار ازفلان مبدأ فلان شکل یعنی شکل اول یا غیرآن به‌چه صورت و ترکیب است؟ پس از جمله مبادی [۳۷ب] خمسهٔ ماترا پرستارمذکوره ازهرمبدأی که سؤال کنند اول ماتراهای مبدأ مسئول عنه را[۲] همه لگه نویسند. بعد از آن برسرلگه‌اول عددیکی رقم کنند وبرلگه دویم مضاعف آن‌عدد دونویسند وبرسرلگه سیوم مجموع هردوعدد ماقبل آن‌که سه‌باشد رقم نمایند[۳]. وعلی هذا القیاس آنقدرلگه که یافته شود وآن زیاده ازشش نتواند بود، برسرهر لگهی مجموع دوعدد ماقبل آن نویسند الی آخره. پس براین تقدیر[۴] برسر لگه‌آخرمبدأ اول که دوماترا باشد عدد دو[۵] خواهد بود، و برسرلگه‌آخر مبدأ دویم که سه ماترا باشد عدد سه‌خواهد بود، وبرسرلگه‌آخر مبدأسیوم که چهارماترا باشد عدد پنج خواهد بود، وبرسرلگه آخر مبدأ چهارم که پنج ماترا باشد عدد هشت خواهد بود، وبر[۶] سرلگه‌آخرمبدأ پنجم که شش ماترا باشد عدد سیزده خواهد بود.

۱ـ ب: ندارد. ۲ـ الف: ندارد. ۳ـ ج: کنند. ۴ـ الف و ب: قدر. ۵ـ الف: سه، ب: دوعدد. ۶ـ ب: ندارد: وبرسر... سیزده خواهد بود.

پس هر[1] مبدأی که باشد از جمله عددی که برسر لگه آخر نوشته شده ، عـدد شکل مسئول را نقصان کنند یعنی اگر سئوال[2] از شکل اول باشد ، عدد یکی نقصان کنند ، و اگر از شکل دویم باشد، عدد د و نقصان نمایند[3] ، وعلی‌هذا القیاس از هرشکلی که سؤال بود، همانقدر عدد ازجمله عددی که برسر لگه آخرین نوشته شده نقصان کنند . اگر عدد منقوص باعدد منقوص عنه مساوی بود شکل مسؤل همان لگه ها است که نوشته شده . و اگر مساوی نبود بعداز نقصان عدد مذکور آنچه از منقوص‌عنه باقی‌ماند ، آن را در ذهن نگاه‌دارند[4] و برلگه‌های مسطوره نظر کنند ، عددی که در ذهن نگاه‌داشته شده[5] برسر کدام لگه مرقوم است ، البته‌آن عدد برسر یك لگه مرقوم خواهد بود یازیاده برآن، یعنی عدد ذهنی ازعدد یك‌لگه حاصل خواهد بود یااز مجموع عدد دولگه وزیاده برآن . پس هرلگهی که برسر آن حصه از حصه‌های عدد ذهنی مذکور یافته‌شود، آن‌لگه بالگه‌مابعدخود گُر گردد یعنی لگه مذکور را با لگه مابعد آن به خط محرف وصل کنند به حیثیتی که [۳۸ الف] یك طرف آن خط به طرف زیرین لگـه مذکور متصل باشد و طرف دویم خط مسطور به‌طرف بالای[6] لگه مابعد لاحق‌بود.

مثلا سایل از شکل اول مبدأ اول که دوماترا باشد سؤال کرد . اول به‌جای دوماترای مبدأ مذکور دولگه نوشتیم . بعدازآن برسرلگه اول عدد یکی‌رقم کردیم و برسر لگه دویم مضاعف‌آن عدد دونوشتیم ، وعدد شکل اول راکه یکی باشد ، از عدد لگه آخر که دوباشد نقصان کردیم ، یکی باقی ماند . آن را در ذهن نگاه داشتیم[7] پس بر لگه‌هـای مسطوره

۱ـ ب و ج : ازهر . ۲ـ ب: می‌افزاید : کنند . ۳ـ ب : کننند .
۴ـ ب: داشته شده . ۵ـ الف و ج : نگاشته شده . ۶ـ ب: اعلای.
۷ـ الف : نگاشتیم .

نظر کردیم که عددی که در ذهن نگاه‌داشته‌ایم برسر کدام لگه[۱] مرقوم است؟ عدد ذهنی مذکور را که یکی باشد برسر لگه اول یافتیم. آن لگه را بالگه مابعد آن، چنانکه مذکور شد به‌خط محرف وصل کردیم صورت گُر بهم رسید و شکل مسؤل حاصل شد بدین‌شکل $\overset{۱۲}{N}$.

و برای شکل دویم مبدأ مذکور عدد شکل مسؤل را که دو باشد، از عدد[۲] لگه آخرین که هم دو باشد نقصان کردیم. منقوص با منقوص عنه مساوی شد و هیچ باقی نماند. شکل مسؤل همان دو لگه حاصل شد بدین شکل $\overset{۱۲}{۱۱}$.

و برای شکل اول مبدأ دویم که سه‌ماترا باشد اول به‌جای سه ماترای مبدأ مذکور سه لگه نوشتیم و برسرلگه[۳] اول عدد یك[۴] رقم کردیم و برسرلگه دویم مضاعف آن عدد دو[۵] نوشتیم و برسر لگه سیوم مجموع عدد دو لگه ماقبل آن که سه باشد، نوشتیم، و چون سؤال از شکل اول بود، یکی ازجمله عدد لگه آخرین که سه باشد[۶] نقصان کردیم، دو باقی‌ماند. آن را در ذهن نگاه داشتیم. پس برلگه‌های مسطوره نظر کردیم که عدد ذهنی که دو باشد برسر کدام لگه[۷] مرقوم است؟ یافتیم برسرلگه دویم. آن را با لگه مابعد آن به طریق مذکور وصل کردیم، گُر شد و شکل مسؤل به‌حصول پیوست بدین‌شکل $\overset{۱۲۳}{۱N}$.

و برای شکل دویم مبدأ مذکور عدد شکل مسؤل را که دو باشد از عدد لگه آخرین که سه بود نقصان کردیم. یکی باقی‌ماند. آن را در ذهن نگاه داشتیم. پس بر[۸] لگه‌های مسطوره نظر کردیم که عدد ذهنی که

۱ــ الف ندارد. ۲ــ ب ندارد: از عدد . . . دو باشد. ۳ــ الف: سه‌لگه. ۴ــ ج: یکی. ۵ــ ج ندارد. ۶ــ ب ندارد: که سه باشد. ۷ــ الف ندارد. ۸ــ الف ندارد.

یکی باشد برسر کدام لگه مرقوم است ؟ [۳۸ ب] یافتیم بر سر لگه اول ، آن را بالگه مابعد آن وصل کردیم ، صورت[۱] گُر بهم رسید وشکل[۲] مسؤل حاصل شد ، بدین‌شکل ۱۲۳ N۱.

و برای شکل سیوم مبدأ مذکور عدد شکل مسؤل راکه سه باشد[۳] از عدد[۴] لگه آخرین که‌هم[۵] سه‌بود ، نقصان کردیم. هیچ باقی نماند . شکل مسؤل همان سه‌لگه حاصل شد[۶] بدین شکل ۱۲۳ ۱۱۱.

و برای شکل اول مبدأ سیوم کـه چهار ماترا باشد اول بـه‌جای ماتراهای مبدأ مذکور چهار لگه ثبت‌کردیم . بعدازآن برسرلگه اول عدد یکی نوشتیم و برسرلگه دویم مضاعف آن عدد دو[۷] نگاشتیم و برسر لگـه سیوم مجموع عدد دولگه ماقبل آن که سه باشد ، رقم کردیم و برسر لگه چهارم مجموع عدد [۸] دولگه‌ما قبل‌آن که پنج باشد[۹] نوشتیم ، و عددشکل مسؤل راکه یکی باشد از عدد لگه آخرکه پنج بود ، نقصان‌کردیم . چهار باقی ماند . آن را در ذهن نگاه داشتیم . پس‌بر[۱۰] لگـه‌های مسطوره نظر کردیم که عدد ذهنی که چهار باشد برسر کدام لگه مرقوم است ؟ یافتیم برسر لگه اول و سیوم ، یعنی مجموع عدد این دو لگه که یك وسه باشد چهار می‌شود. پس هر لگهی را بالگه مابعدآن وصل کردیم، صورت دو گُر بهم رسید وشکل مسؤل حاصل شد ، بدین شکل ۱۲۳۵ NN

و برین قیاس اشکال سایر مبادی[۱۱] خمسهٔ مذکوره یاد نویسیم ، و تفصیل آن موجب تطویل است .

۱ـ ب: ندارد. ۲ـ ب: ندارد. ۳ـ ج: بود. ۴ـ الف:ندارد. ج ندارد : از عدد ... هم‌سه بود. ۵ـ ب: ندارد. ۶ـ الف و ب : شود. ۷ـ ب : دوعدد . ۸ـ الف وب: ندارد. ۹ـ ب: ندارد: باشد..... پنج. ۱۰ـ ب : برسر . ۱۱ـ ب وج: می‌افزاید : ازمبادی.

نوع دویم : درذکر برن نشته .

بباید دانست که برن‌نشته به‌فتح بای موحدهٔ خفیفه وسکون را و نون و باقی حروف و حرکات مذکوره در اصطلاح اهل این فن قاعده‌ای بود برای یادنوشتن اشکال چهارده‌گانهٔ گن‌های برن پرستار مذکوره . مثلا سایلی سئوال کند که ازجمله اشکال چهارده‌گانهٔ‌گن‌های[1] برن‌پرستار ازفلان مبدأ فلان شکل[2] یعنی شکل اول یا غیر آن به‌چه‌صورت و ترکیب است ؟ پس از جمله مبادی ثلثهٔ برن پرستار مذکوره ازهرمبدأی که باشد نظر کنند سایل شکلی[3] که سئوال کرده، چندم است از آن مبدأ یعنی شکل[4] اول‌است یاغیر آن؟ پس‌اگر [۳۹الف] عددشکل‌مسئول زوج بود[5] یعنی جفت‌بود مثل شکل‌دویم وچهارم وششم‌وهشتم[6]، برای‌آن اول یك[7] لگه نویسند، واگرفرد بود یعنی طاق بود مثل یکم و سیوم و پنجم و هفتم ، برای آن اول یك‌گُر نویسند . پس اگر مبدأ اول بود ، شکل مسئول همان یك لگه است یا یك گُر که ثبت[8] شده . واگر مبدأ دویم بود پس[9] عدد شکل مسئول اگر زوج باشد[10] فبها ، آن را بلا تصرف تنصیف کنند و اگر فرد بود یکی[11] بر آن افزوده تنصیف کنند ، ودرهردو[12] صورت عددی که از تنصیف‌حاصل شده، لامحاله زوج خواهد بود یا فرد . اگر زوج باشد بعداز رقمی که اول ثبت شده ، یك لگُه نویسند و اگر فرد باشد ، یك گُر نویسند . شکل مسئول همان دوحرف است که ثبت شده . و اگر مبدأ سیوم باشد عدد تنصیفی مذکور را باز به‌همان دستور مکرر تنصیف کنند یعنی[13] عدد تنصیفی

۱– الف وج ندارد. ۲– ج : اشکال. ۳– ج: شکلی را، ب: بشکلی.
۴– ج ندارد . ۵– ب : باشد. ۶– الف ندارد . ۷– ب ندارد : یك لگه .... اول یك . ۸– ج : اول ثبت . ۹– الف و ج ندارد .
۱۰– ب : بود . ۱۱– ج ندارد : یکی ... کنند . ۱۲– ب ندارد .
۱۳– ب ندارد: یعنی.... تنصیف کنند.

مذکور اگر زوج باشد فبها، آن را بلاتصرف تنصیف کنند ، واگر فردبود یکی بر آن افزوده تنصیف کنند . و به‌همان طریقه عدد تنصیفی اگر زوج باشد برای آن یك لگه نویسند و اگر فرد باشد برای آن یك‌گُر نویسند تا آنکه شکل مسئول سه حرف حاصل شود .

مثلا سایل از شکل اول[1] مبدأ اول از مبادی ثلثهٔ برن پرستار که‌یك حرف گر باشد سئوال کرد . چون عدد شکل مسئول فرد است ، برای آن اول[2] یك گُر نوشتیم و چون سئوال از مبدأ اول است شکل مسئول همان یك‌گُر است که اول ثبت‌شد بدین‌شکل ء .

شکل دویم مبدأمذکور، چون عدد شکل مسئول زوج است برای آن اول یك‌لگه نوشتیم و چون سئوال از مبدأ اول است ، شکل مسئول همان یك‌لگه است که اول ثبت شد ، بدین‌شکل ا .

وشکل اول مبدأ دویم‌ازمبادی ثلثهٔ مذکوره که دوحرف گرباشد، چون عدد شکل مسئول فرد است ، برای آن اول یك‌گُر نوشتیم ، بازچون عدد شکل مسئول فرد است ، یکی بر آن افزودیم ، دوشد و آن را تنصیف کردیم ، یك شد، چون عدد یك‌فرد است برای آن درآخرگُر [۳۹ ب] اول یك گُر دیگر نوشتیم ، و چون سئوال ازمبدأ دویم است‌شکل مسئول همان دو حرف‌گُر است که ثبت شد بدین‌شکل ء ء .

و شکل دویم مبدأ مذکور ، چون عدد شکل مسئول زوج است برای آن اولا یك‌لگه نوشتیم. باز چون عدد شکل مسئول زوج است‌آن‌را بلاتصرف تنصیف کردیم ، یك شد . چون عدد یك فرد است برای آن در آخر لگه‌اول یك‌گُر نوشتیم وچون سئوال از مبدأ دویم است شکل مسئول همان دوحرف یك‌لگه ویك‌گُر است که ثبت شد بدین‌شکل ء ا .

۱ــ ج ندارد : اول .... از ، ب : در. ۲ــ الف ندارد .

و علی‌هذا القیاس شکل سیوم و چهارم مبدأ مذکور و شکل اول مبدأ سیوم از مبادی ثلثهٔ مذکوره . چون عدد شکل مسئول فرد است برای[1] آن اول یك حرف گر نوشتیم . باز چون عددشکل مسئول فرداست بر آن یکی افزودیم ، دوشد . آن را تنصیف کردیم ، یك[2] شد . چون عدد یك فرد است برای آن در آخر گر اول یك گُر دیگر نوشتیم. باز عددتنصیفی را که یك[3] باشد، چون فرد است، یکی بر آن افزوده مکرر تنصیف کردیم، یك شد . چون عدد یك فرد است برای آن در آخر گُردویم گُردیگر نوشتیم، شکل مسئول سه‌حرف گُر حاصل شد بدین‌شکل ء ء ء .

وعلی هذا القیاس سایر اشکال مبدأ مذکور .

شعبهٔ دویم: در ذکر ادشته .

وآن نیز متنوع است به‌دو نوع :

ماترا ادشته وبرن ادشته.

نوع اول : دربیان ماترا ادشته .

بباید‌دانست که ادشته به‌ضم همزه و کسر دال خفیفه وسکون شین معجمه وتای فوقانی اثقل درلغت ایشان‌به‌معنی ظاهر وآشکارا بود، و ماترا ادشته ، به‌میم ممدوده و تای فوقانی خفیفهٔ موقوف و رای ممدوده و باقی حروف وحرکات مذکوره دراصطلاح اهل‌این‌فن قاعده‌ای بود برای‌دانستن هرشکلی از اشکال سی و یك گانهٔ گن‌های ماترا پرستار مذکوره که نوشته باشند. مثلا سایلی ازجمله‌اشکال سی‌و‌یك‌گانهٔ گن‌های‌ماترا پرستار مذکوره شکلی بنویسد[4] و پرسد کـه این شکل از فـلان مبدأ چندم شکل است ؟ پس نظر کنند که شکل مسطورهمه لگه است [۴۰ الف] یاهمه‌گر یا مرکب

۱ـ ب ندارد : برای آن . . . . فرد است . ۲ـ الف و ج : یکی .

۳ـ ب ندارد . ۴ـ ب : بنویسند و بپرسند .

از لگه وگُر. اگر همه لگه بود و آن زیاده از پنج شکل نتواند بود باید که برسرلگه اول عدد یکی نویسند و برسرلگه دویم مضاعف آن عدد دو رقم نمایند، واگر زیاده از دولگه بود برسرلگه سیوم مجموع عدد دولگه ماقبل آن نویسند ، وعلی[1] هذا القیاس برسرهرلگهی مجموع عدد دولگه ماقبل آن نویسند الی آخره . پس اگر برلگه آخرین عدد دو باشد شکل دویم بود[2] واگر عدد سه باشد شکل سیوم بود . وبرین قیاس چنانکه شکل دویم ازمبدأ اول که دوماترا است، بدین شکل ۱۲ .

وشکل سیوم ازمبدأ دویم که‌سه‌ماترا است بدین شکل ۱۲۳ . وشکل پنجم از مبدأ سیوم که چهارماترا است بدین شکل ۱۲۳۵ . وشکل هشتم از مبدأ چهارم که پنج ماترا است بدین[3] شکل ۱۲۳۵۸ . و شکل سیزدهم از مبدأ پنجم که شش ماترا است بدین شکل ۱۲۳۵۸۱۳ . واگر شکل مسطور همه‌گُر بود آن زیاده از سه شکل نتواند بود . باید که اول برسر گُر عدد یکی رقم کنند . بعدازآن در زیرگُر مذکور عدد[4] دوبنویسند . و اگرشکل مذکور زیاده ازیك گر بود ، برسرگُر دویم مجموع عدد فوقانی و تحتانی گُر اول که سه باشد ، نویسند . باز در زیرهمان گُر مجموع عدد فوقانی آن[5] و عدد تحتانی گُر ماقبل آن که پنج باشد رقم کنند ، و برسرگر سیوم مجموع عدد فوقانی و تحتانی‌گُر ماقبل آن که هشت باشد نویسند . باز در زیرآن‌گُر[6] مجموع عدد فوقانی همان[7] گُر و عدد تحتانی‌گُر ماقبل آن که سیزده باشد ، رقم نمایند. پس اعداد که برسرگُرها مرقوم باشد مجموع آن را از جمله عدد تحتانی‌گُر آخرین نقصان کنند. آنچه باقی ماند شکل

۱ــ ب ندارد : وعلی هذا.... نویسند .　۲ــ ج: باشد.　۳ــ ج ندارد: بدین‌شکل .　۴ــ ب ندارد : عدد... مذکور .　۵ــ ج می‌افزاید : گر .　۶ــ ب ندارد .　۷ــ ب : همان عدد گر تحتانی.

مسطور درهمان مرتبه خواهد بود . و دراین اشکال مذکوره زیاده از یکی باقی نتواندبود، چنانکه شکل اول از مبدأ اول که دوماترا است، بدین شکل

باشد ۱ ۶ ۲

و شکل اول ازمبدأ سیوم که چهارماترا است بدین شکل ۳ ۶ ۵ ۱ ۶ ۲

و شکل اول از مبدأ پنجم کـه شش مـاتـرا است بدین شکل

۸ ۶ ۱۳ ۳ ۶ ۵ ۱ ۶ ۲

و اگر شکل مسطور مرکب از لگه و گر باشد چنانکه در قاعدهٔ لگه وگر [۴۰ ب] سابق [1] ذکر یافت به‌همان‌طریق عمل کنند یعنی به‌دستور سابق لگه‌ها را اعداد برسرنویسند چنانکه برسرلگه اول عددیکی رقم کنند و برسرلگه دویم مضاعف آن عدد دورقم نمایند وبرسر لگه سیوم مجموع دوعدد [2] لگه ماقبل آن بنویسند، و علی‌هذا القیاس آنقدر لگه‌که یافته شود برسرهرلگهی مجموع عدد دولگه ماقبل آن نویسند ، وآن دراشکال‌مرکبه زیاده ازچهارلگه نتواند بود .

ولگهی که مـاقبل آن گُر بود برسر آن مجموع عدد فوقانی و تحتانی آن گرماقبلش نویسند فقط ، ولگهی که ماقبل آن لگه‌بود و ماقبل [3] آن لگه مذکور [4] گُر بود بر [5] سر آن مجموع عدد لگه ماقبلش و عـدد [6] تحتانی گُر ما قبل آن لگه نویسند و گرها را اعداد درفوق وتحت‌نویسند ، چنانکه برسرگُر اول عدد یکی نویسند ودرزیر آن مضاعف‌آن عدد دورقم نمایند ، وبرسرگُر دویم مجموع‌عدد فوقانی وتحتانی‌گُر ماقبلش نویسند و

۱ــ الف : که سابق. ۲ــ ب : عدد دو . ۳ــ الف ندارد : وماقبل آن . . . . تحتانی گر . ۴ــ ب : ماقبلش . ۵ــ ب ندارد .
۶ــ ب: تحت .

در زیر آن‌مجموع عدد فوقانی همان‌گُر وعدد تحتانی گُر ماقبلش رقم کنند، وآن در اشکال مرکبه زیاده از دوگُر نتواند بود[۱].

وگُری که ماقبل آن یك لگه بود فقط برسر آن مضاعف عدد لگه ماقبلش که دو باشد، نویسند و در زیر آن مجموع عدد فوقانی همان‌گر و عدد لگه ماقبلش نویسند، واگر ماقبل آن لگه مذکور لگه دیگر باشد پس برسر آن گُر مجموع عدد هردولگه ماقبلش نویسند و اگر ماقبل آن[۲] لگه ماقبل[۳] گُر به‌جای لگه گُر بود، پس برسر آن‌گُر مجموع عدد لگه[۴] ماقبلش وعدد تحتانی گُر ماقبل آن لگه نویسند و در زیر آن مجموع عدد فوقانی همان گُر وعدد لگه[۵] ماقبلش رقم کنند. پس عددی که برسرگر مرقوم بود خواه یك‌گُر باشد، خواه دوگُر، آن را ازجمله عددآخرین، خواه آن‌عدد برسر لگه مرقوم باشد خواه در زیر گُر بود، نقصان کنند، آنچه‌باقی‌ماند شکل مسطور درهمان مرتبه خواهد بود.

و اشکال مرکبه جمله بیست وسه است، ازآن‌جمله مثال لگهی که ماقبل‌آن گُر بود مثلا شکل دویم از مبدأ دویم که‌سه[۶] ماترا است، باید که اول برسر گُر عدد یکی رقم کند و در زیر آن مضاعف آن عدد بنویسند و برسرلگه مجموع عدد فوقانی وتحتانی گُر مذکورکه سه باشد رقم نمایند. پس چون عدد یکی را که برسرگُر مرقوم است از جمله عدد آخرین که سه[۷] باشد و برسرلگه مرقوم است [۴۱ الف] نقصان کردند دو باقی‌ماند. معلوم شدکه شکل درمرتبهٔ دویم است بدین‌شکل ۱ ۳ / ۲ ۱

۱ــ الف ندارد. ۲ــ ج ندارد. ۳ــ ج ندارد: ماقبل . . . لگه، ب ندارد: بجای لگه. ۴ــ ج ندارد. ۵ــ ب: رقم. ۶ــ الف ندارد. ۷ــ الف ندارد.

مثال[1] لگهی که ماقبل آن لگه دگر بود مثل شکل چهارم از مبدأ سیوم که چهار ماترا است، باید که اول برسر گُر عدد یکی رقم کنند[2] و درزیر آن مضاعف آن عدد دو نویسند و برسر لگه مابعد آن مجموع عدد فوقانی و تحتانی گُر مذکور که سه باشد، رقم نمایند، و برسر لگه مابعد آن لگه مجموع عدد لگه ماقبلش وعدد تحتانی گُر ماقبل[3] آن لگه که پنج باشد نویسند. پس چون عدد یکی را که برسر گُر مرقوم است، ازجمله عدد آخرین که پنج باشد و برسر لگه مرقوم است ، نقصان کردند، چهار باقی ماند. معلوم شد که شکل مسطور در مرتبهٔ چهارم است[4] بدین شکل

۵	۳	۱
ا	ا	۶
		۲

مثال گُری که ماقبل آن یك لگه بود فقط، مثلاً شکل اول[5] ازمبدأ دویم[6] که سه ماترا است[7] ، باید که اول برسر لگه عدد یکی[8] رقم کنند و برسر گُر مابعد آن مضاعف آن عدد دو نویسند و در زیر آن مجموع عدد فوقانی همان گُر و عدد لگه ماقبلش که سه باشد رقم نمایند . پس[9] چون عدد دو را که که برسر گُر مرقوم است ازجمله عدد آخرین که سه است و درزیر گُر مرقوم است نقصان کردند، یکی باقی ماند . معلوم شد که شکل درمرتبهٔ اول است بدین شکل

۲	۱
۶	ا
۳	

۱ــ الف : مثل . ۲ــ ب : نمایند . ۳ــ ب : مذکور .

۴ــ الف وج ندارد . ۵ــ الف ندارد، ب: سیوم. ۶ــ ب : مذکور .

۷ــ ب ندارد : که سه ماترا است . ۸ــ ب: یکی را . ۹ــ در نسخهٔ ب بجای « پس چون .... بدین شکل » عبارت زیر آمده است :

وبرسر لگه مابعد آن گر مجموع عدد فوقانی وتحتانی گر مذکور که پنج باشد نویسند . پس چون عدد دو را که برسر گر مرقوم است ازجمله عدد آخرین که پنج است و برسر لگه مرقوم است نقصان کردند سه باقی ماند، معلوم شد که شکل درمرتبهٔ سیوم است بدین شکل

۵	۲	۱
ا	۶	۱
۳		

مثال گُری که ماقبل آن دولگه بـود ، مثلا شکل[۱] دویم از مبدء سیوم[۲] که چهارماترا است[۳] ، باید که اول برسر لگه عدد یکی رقم کنند و برسر لگه مابعد آن مضاعف آن دو نویسند و برسر گُر مابعد آن مجموع عدد هردو لگه ماقبلش که سه باشد، رقم نمایند و درزیر آن مجموع عدد فوقانی همان گُر وعدد لگه[۴] ماقبلش که پنج باشد، نویسند. پس چون عدد سه را که برسر گُر[۵] مرقوم است ازجمله عدد آخرین که پنج است[۶] ودر زیر گُر مرقوم است ، نقصان کردند، دو باقی ماند. معلوم شد که شکل درمرتبهٔ دویم است ، بـدین شکل

۱ ۲ ۳
۱ ۱ ۶
۵

مثال گُری که ماقبل آن لگه وگُر بود. مثلاشکل دویم ازمبدأ چهارم که پنج ماترا است . باید که اول برسر گُر عددیکی رقم کنند و درزیر آن مضاعف آن عدد دو نویسند ، و برسر لگه مابعد آن مجموع عدد فوقانی و تحتانی گُر ماقبلش که سه باشد، رقم نمایند وبرسرگُر مابعد آن مجموع عدد لگه ماقبلش [۴۱ ب] وعدد تحتانی گُر ماقبل آن لگه که پنج باشد، رقم کنند و درزیر آن مجموع عدد فوقانی همان گُر وعدد لگه ماقبلش که هشت باشد نویسند . پس چون عدد شش[۷] که برسردو گُر مرقوم است نقصان کردند ، دو باقی ماند. معلوم شد که شکل درمرتبهٔ دویم است بدین شکل

۱ ۳ ۵
۶ ۱ ۶
۲ ۸

نوع دویم: درذکر برن‌ادشته .

بباید دانست که برن‌ادشته به‌فتح بای موحدهٔ خفیفه وسکون را و نون و باقی حروف و حرکات مذکوره ، دراصطلاح اهل این فن قاعده‌ای بود[۸] برای دانستن هـر شکلی از اشکال چهارده‌گانهٔ گـن های برن پرستار که

۱ـ الف ندارد. ۲ـ ب: مذکور. ۳ـ ب ندارد: که چهار ماترا است.
۴ـ ب: ندارد . ۵ـ ب: ندارد. ۶ـ ب ـ باشد. ۷ـ ج می‌افزاید: را .
۸ـ ب: ندارد .

نوشته باشند چنانکه درماتوا ادشته گذشت . پس نظر کنند که‌شکل مسطور
همه لگه است یاهمه گُر یا مرکب‌ازلگه وگُر . اگر لگه[1] بود باید که‌بر لگه
اول عدد یکی رقم کنند و اگر مابعد آن لگه دیگر بود برسر آن مضاعف
عدد اول که دوباشد[2] نویسند ، و علی‌هذا القیاس برسر هرلگهی که یافته
شود مضاعف عدد ماقبل آن نویسند الی آخره . پس عدد همه لگه ها را
بشمارند و برمجموع عدد لگه‌ها یکی بیفزایند . آنچه حاصل آید[3] شکل
مسطور درهمان مرتبه خواهدبود. یعنی اگر دوحاصل شود شکل‌دویم بود،
واگر چهار حاصل شود شکل چهارم بود ، و اگر هشت حاصل‌شود شکل
هشتم بود . چنانکه شکل دویم از مبدأ اول که یك حرف لگـه[4] است ،
بدین‌شکل بود ١ / ١ .

وشکل چهارم ازمبدأ دویم که دوحرف‌لگه[5] است ، بدین‌شکل ١٢ / ١١

و شکل هشتم از مبدأ سیوم که سه حرف لگه[6] است بدین شکل

١٢۴
١١١

واگر شکل مسطور همه‌گُر بود برسرگر اول عدد یکی‌رقم کنند و
اگر مابعدآن گُر دیگر نبود شکل مسطور درمرتبهٔ همان عدد باشد[7] که اول
مرقوم شد ، یعنی شکل درمرتبهٔ اول بود. واگر مابعد گُر اول گُر دیگربود
برسر هرگر مضاعف عدد ماقبل‌آن نویسند. پس‌عدد یك‌گر سابق یامجموع
اعداد گرهای سابقه را از عدد گر آخرین نقصان کنند . آنچه باقی ماند
شکل مسطور درآن مرتبه بود ، ودرین صورت باقی جزیکی نتواند بود .
پس‌شکل مسطور در مرتبهٔ اول بود ، چنانکه شکل اول از مبدأ اول بدین
شکل‌بود [۴۲ الف] ١ / ۶ .

و شکل اول ازمبدأ دویم بدین شکل ١٢ / ۶۶

١ـ ج : همه لگـه . ٢ـ الف : بـاشند . ٣ـ ب : شود .
۴ـ الف: گر . ۵ـ الف: گر. ۶ـ الف: گر. ٧ـ ب وج : بود.

وشکل اول از[۱] مبدأ سیوم بدین‌شکل ۶۶۶ ۴۲۱

و اگر شکل مسطور مرکب از لگه و گُر بود، به‌طریقی که سابق مذکور شد برسر[۲] حرف اول عدد یکی رقم کنند و برسر حرف دویم مضاعف عدد اول نویسند، وعلی[۳] هذاالقیاس برسرهر[۴] حرف مضاعف عددماقبل آن نویسند الی آخره. پس اعدادی که برسر لگه‌های شکل مسطور نوشته باشند و آن زیاده از دو لگه نتواند بود، همه را جمع کنند و یکی بر آن مجموع بیفزایند. آنچه حاصل شود، شکل مسطور در آن مرتبه بود[۵]، یعنی بعداز افزودن یکی اگر دوحاصل شود شکل دویم بود، واگر سه‌حاصل شود شکل سیوم باشد، وبرین قیاس چنانکه شکل دویم مبدأ دویم بدین‌شکل بود ء ا.

وشکل سیوم مبدأ مذکور بدین‌شکل ا ء.

وشکل دویم مبدأسیوم[۶] بدین‌شکل ء ء ا.

وشکل سیوم مبدأ مذکور بدین‌شکل ء ا ء.

وشکل چهارم مبدأ مذکور بدین‌شکل ء ا ا.

وعلی هذا القیاس سایر اشکال.

شعبهٔ‌سیوم: دربیان میر به‌میم مکسور ویای مجهول و را، و آن متنوع است به دونوع:

ماترا میر و برن میر.

نوع‌اول: در ذکر ماترا میر.

بباید‌دانست که ماترا میر به‌میم ممدوده وتای فوقانی خفیفهٔ موقوف و رای ممدوده و باقی حروف و حرکات مذکوره در اصطلاح اهل این‌فن مجملی بود برای دانستن اشکال سی ویک‌گانهٔ گن‌های ماتراپرستار ازمبادی

۱ــ ب ندارد. ۲ــ ج ندارد. ۳ــ ب ندارد: و علی‌هذا ...نویسند.

۴ــ الف ندارد. ۵ــ ب: خواهد بود. ۶ــ ب وج: مذکور.

خمسه، وقاعده آنچنان است که اول پنج‌خانه‌سازند زیرهم درطول، وخانهٔ اول راکه بالای همه است خانهٔ دوماترا که یك گُر باشد و مبدأ اول است ، اعتبار کنند ، و خانهٔ دویم راکه درزیر اوست ، خانهٔ سه‌ماتراکه یك لگه و ویك گُر بود و مبدأ دویم است ، اعتبار[1] نمایند، و خانهٔ سیوم‌راکه در زیر خانهٔ دویم است خانهٔ چهار ماتراکه دوگُر باشد ومبدأ سیوم است ، اعتبار کنند . وخانهٔ چهارم‌راکه درزیر خانهٔ سیوم است خانهٔ پنج‌ماتراکه یك‌لگه و دوگُر باشد و مبدأ چهارم است اعتبار نمایند[2]، وخانهٔ پنجم راکه در زیر همه‌خانه‌ها است [۴۲ ب] خانهٔ شش‌ماتراکه سه‌گُر باشد و مبدأ پنجم است اعتبار کنند[3] . و برین‌تقدیر برای هرمبدأ از مبادی خمسه به‌ترتیب مذکور خانه خانه[4] معین شده . پس درخانه‌های معینه ماترا هایی که زوج‌اند مثل دو وچهاروشش، رقم‌یکی‌ثبت کنند و آن علامت سرب‌گُربود[5] یعنی‌همه‌گُر، و سرب به‌فتح سین مهمله و سکون را و بای موحدهٔ خفیفه در لغت ایشان به‌معنی همه و تمام بود .

و درخانه‌های ماترا[6] میر خانهٔ اول درجمیع شبکه‌های ماترائی که زوج‌اند خانهٔ سرب‌گر است ، وعدد‌یکی در آن خانه اشارت‌بر‌آن است‌که از جمله اشکال آن مبدأ یك شکل سرب گُر است . پس به‌پهلوی خانهٔ اول که خانهٔ دوماترا باشد جانب راستای‌کاتب خانهٔ دیگر رسم‌کنند و در آن‌نیز رقم یکی نویسند ، وآن علامت سرب‌لگه بود یعنی همه‌لگه، وخانهٔ[7] آخر درجمیع شبکه‌های میر خانهٔ[8] سرب‌لگه است. وعدد‌یکی‌در آن‌خانه اشارت بر آنست‌که ازجمله اشکال آن مبدأ یك‌شکل سرب‌لگه است.

پس مبدأ اول‌که دوماترا باشد دوشکل دارد :

۱ـ ب ندارد: اعتبار.... دویم است. ۲ـ ب: کنند . ۳ـ ب: نمایند.
۴ـ ج ندارد . ۵ـ ب ندارد . ۶ـ ب ندارد . ۷ـ ب: درخانه.
۸ـ ج ندارد .

یکی سرب گُر[1] که یك گُر باشد . دویم سرب لگه که دو لگه باشد.
پس آمدیم برسر مبدأ دویم که سه ماترا باشد ، و قاعده آنچنان است که در خانهٔ دویم از[2] پنج خانهٔ طولی مذکور مجموع عدد دوخانهٔ مبدأ اول که سابق مذکور شد، وآن دو تواند بود، ثبت کنند[3]، و آن عدد اشارت بر آن است که مبدأ دویم در دو شکل یك یك گُر دارد . بعداز آن به‌پهلوی خانهٔ مبدأ مذکور به جانب راستا خانهٔ دیگر رسم کنند و در آن رقم یکی ثبت کنند ، و آن عدد اشارت بر آن است که در مبدأ مذکور یك شکل سرب لگه است .

پس براین تقدیر مبدأ دویم که سه ماترا باشد سه‌شکل دارد .[4] از آن جمله در دوشکل یك‌یك گُر دارد و دریك شکل همه‌لگه دارد . پس به پهلوی خانهٔ مبدأ سیوم که چهار ماترا باشد به‌جانب راستا خانهٔ دیگر رسم کنند و در آن خانه مجموع‌عدد دوخانهٔ مبدأ دویم، وآن عدد سه‌تواندبود، ثبت کنند . وآن عدد اشارت برآنست که مبدأ سیوم درسه‌شکل یك یك‌گُر دارد. پس به‌پهلوی خانهٔ‌مذکور به‌جانب راستاخانهٔ دیگررسم کنند[۴۳الف] و درآن خانه عدد یکی‌رقم نمایند، وآن عدد اشارت برآنست که در مبدأ مذکور یك شکل سرب‌لگه است . پس برین تقدیر مبدأ مذکور پنج‌شکل دارد . از آن‌جمله یك شکل سرب‌گُر بود[5] که دوگر باشند ، و درسه شکل یك یك گُر بود ، ویك شکل سرب لگه است که چهارلگه باشند .[6]

و پوشیده نماند که در شبکه‌های میرمطلق از هر مبدأی که باشد عدد خانهٔ مقدم اشارت برشکلی است که درآن شکل‌گُر بیشتر بود نسبت‌به شکل‌های دیگر از آن مبدأ ، وعدد خانهٔ مؤخر اشارت برشکلی است که در

۱ــ الف ندارد . ۲ــ ب ندارد . ۳ــ ب : کردند .
۴ــ الف ندارد : سه‌شکل دارد . ۵ــ ب: است. ۶ــ ب : باشد .

آن شکل‌گُر کمتر بود نسبت به‌شکل‌های دیگر از آن مبدأ ، چنانکه درخانهٔ اول ودویم از مبدأ مذکور گذشت .

پس درخانهٔ مبدأ چهارم که پنج ماترا باشد مجموع عدد دو خانهٔ مافوق آن که یکی خانهٔ مبدأ سیوم و دیگر خانهٔ مبدأ دویم باشد و آن سه تواند بود ، ثبت کنند ، و آن عدد اشارت بر آن است که مبدأ چهارم درسه شکل دو دوگُردارد . پس به‌پهلوی خانهٔ مبدأ مذکور به‌جانب راستای خانهٔ دیگر رسم کنند و در آن خانه[1] مجموع عدد دو خانهٔ مافوق آن که یکی خانهٔ مبدأ سیوم و دیگر خانهٔ پهلوی آن باشد و آن عدد چهار تواند بود ، ثبت کنند، و آن‌عدد اشارت بر آنست که مبدأ مذکور درچهارشکل یك‌یك گر دارد . پس به‌پهلوی خانهٔ مذکور جانب راستا خانهٔ دیگر رسم کنند و در آن خانه عدد یکی‌رقم نمایند ، و آن عدد اشارت بر آنست که از جمله اشکال مبدأ مذکور یك‌شکل سرب‌لگه است . پس برین[2] تقدیر مبدأچهارم هشت‌شکل‌دارد . از آنجمله درسه شکل آن دو دوگُر بود و درچهار شکل یك‌یك‌گُر ودریکی سرب لگه بود که پنج‌لگه باشد .

پس به‌پهلوی خانهٔ مبدأ پنجم که شش ماترا باشد، به‌جانب راستا خانهٔ دیگر رسم کنند و در آن خانه مجموع عدد دوخانهٔ مافوق آن که یکی خانهٔ مبدأ چهارم و دیگر خانهٔ پهلوی آن باشد ، و آن هفت[3] تواند بود ، بعداز نقصان یکی شش‌ثبت کنند ، و آن عدد اشارت‌بر آنست که مبدأپنجم درشش‌شکل دو دوگر دارد .

[۴۳ ب] پس پهلوی خانهٔ مذکور به‌جانب راستا خانهٔ دیگر رسم کنند و در آن خانه مجموع عدد دوخانهٔ مافوق آن که یکی خانهٔ پهلوی مبدأ چهارم بود و دیگر خانهٔ مابعد آن که خانهٔ سرب لگه باشد ، و آن

۱ـ ب : خانهٔ پهلو . ۲ـ الف : درین . ۳ـ ب: عدد هفت .

پنج[1] تواند بود، ثبت کنند ، و آن عدد اشارت بر آنست که درمبدأ پنجم پنج شکل یك‌یك گُر دارد . پس پهلوی خانهٔ مذکور به جانب راستا خانهٔ دیگر رسم کنند و در آن خانه‌عدد یکی نویسند، وآن عدد اشارت بر آنست که در مبدأ پنجم یك شکل سرب لگه است . پس برین تقدیر مبدأ پنجم سیزده شکل دارد: یکی[2] سرب‌گُر ویکی سرب‌لگه ودرشش شکل دودوگُر بود و درپنج شکل یك‌یك گُر باشد . وشبکهٔ سی ویك شکل گن‌های ماترا پرستار ازمبادی خمسهٔ مذکوره اینست :

۱	۱		
۲	۱		
۱	۳	۱	
۳	۴	۱	
۱	۶	۵	۱

نوع‌دویم: در ذکر برن میر .

ببایددانست که برن میر به‌فتح بای موحدهٔ‌خفیفه وسکون‌را ونون موقوف وباقی حروف و حرکات مذکوره دراصطلاح اهل این فن مجملی بود برای دانستن اشکال چهارده‌گانهٔ گن‌های برن[3] پرستار از مبادی ثلثه ، و قاعده آنچنان است که اول سه خانه سازند زیر هم در طول . پس خانهٔ اول را[4] که بالای همه است خانهٔ یك‌حرف اعتبار کنند وخانهٔ دویم را خانهٔ دو حرف و خانهٔ سیوم را خانهٔ سه حرف اعتبار کنند . پس در هرخانه از سه‌خانهٔ مذکور عددیکی‌رقم کنند، وآن علامت سرب‌گُر است . بعدازآن

۱ــ ب : عدد پنج . ۲ــ ج ندارد . ۳ــ الف : ماترا .
۴ــ الف ندارد .

پهلوی خانـۀ مبدأ اول که بالای همه است ، به جانب راستا خانـۀ دیگر رسم [۴۴الف] کنند و در آن خانه نیز عدد یکی رقم کنند ، و آن علامت سرب لگه‌است. و برین تقدیر مبدأ اول که یك حرف گُر باشد، دوشکل دارد: یکی سرب گُر که یك گُر باشد. دویم سرب لگه که یك لگه بود .

پس پهلوی خانۀ مبدأ دویم به‌جانب راستا خانۀ دیگر رسم کنند ، ودر آن خانه مجموع عدد دو خانۀ مافوق آن که یکی خانۀ مبدأ اول ودویم خانۀ پهلوی آن باشد، وآن عدد دو تواند بود، ثبت کنند، وآن عدد اشارت بر آنست که مبدأ دویم دردوشکل یك یك گُر دارد. پس پهلوی خانۀ مذکور جانب راستا خانۀ دیگررسم کنند و در آن خانه عدد یکی رقم کنند ، و آن علامت سرب لگه است. پس برین تقدیر مبدأ دویم چهارشکل دارد ، یکی سرب لگه که دولگه باشد ویکی سرب گُر که دوگُر باشد ، و در دوشکل یك یك گُر بود.

پس پهلوی خانۀ مبدأ سیوم به‌جانب راستا خانۀ دیگر رسم کنند و در آن خانه مجموع عدد دوخانۀ مافوق آن که یکی خانۀ مبدأ دویم و دیگر خانۀ پهلوی آن باشد، وآن عدد سه‌تواند بود، ثبت کنند، وآن عدداشارت بر آنست که مبدأ سیوم درسه شکل دو دوگُردارد. پس پهلوی خانۀ مذکور به‌جانب راستا خانۀ دیگر رسم کنند و در آن خانه مجموع عدد دوخانـۀ مافوق آن که یکی خانۀ پهلوی مبدأ دویم بود و دیگرخانۀ مابعد آن که خانۀ سرب لگه باشد، وآن نیزعدد سه‌تواند بـود، ثبت کنند، وآن عدد اشارت بر آنست که مبدأ مذکور در سه شکل یك یك گُر دارد. پس پهلوی خـانۀ مذکور به‌جانب راستا خانۀ دیگررسم کنند ودر آن خانه عدد یکی رقم کنند، وآن‌علامت سرب لگه است. پس برین تقدیر مبدأ سیوم هشت شکل‌دارد:

یکی سرب‌گُر که سه‌گُر باشند ویکی سرب لگه‌که سه[1] لگه باشند درسه‌شکل دو دوگُر بود و در سه‌شکل یك یك‌گُر باشد.

وشبکهٔ اشکال‌چهارده‌گانهٔ‌گن‌های برن پرستار ازمبادی ثلثه اینست:

[۴۴ ب]

۱	۱		
۱	۲	۱	
۱	۳	۳	۱

شعبهٔ چهارم: در بیان پتاکا، به‌فتح بای عجمی خفیفه وتای فوقانی وکاف تازی خفیفتین ممدودتین.

وآن متنوع است به‌دونوع: ماترا[2] پتاکاوبرن پتاکا.

نوع اول: در بیان[3] ماترا پتاکا.

بباید دانست که ماترا پتاکا به میم ممدوده و تای فوقانی خفیفهٔ موقوف ورای ممدوده و باقی حروف و حرکات مذکوره دراصطلاح اهل این فن مفصلی بود برای دانستن اشکال سی‌ویك‌گانهٔ‌گن‌های ماترا پرستار ازمبادی خمسه، وقاعدهٔ کلیه آنچنان است که برای اشکال هرمبدأ شبکه‌ای رسم کنند و خانه‌های آن شبکه به عدد ماتراهای مذکور کشند ، مثلا برای مبدأ اول که دوماترا باشد دوخانه پهلوی هم به‌عرض رسم[4] کنند، و درخانهٔ اول عدد یکی رقم کنند، وآن خانه در جمیع[5] شبکه‌های پتاکا از مبادیی که ماتراهای زوج دارند، خانهٔ سرب‌گر است، و درخانهٔ دویم مضاعف آن که دوباشد نویسند، وآن عدد اشارت بردوچیز است:

۱ـ الف ندارد. ۲ـ الف ندارد: ماترا پتاکا وبرن پتاکا. ۳ـ ج: ذکر. ۴ـ ب: کشند. ۵ـ ب: جمع.

اول آنکه مبدأ اول[1] دوشکل دارد. دویم آن که شکل دویم آن[2] سرب لگه است. وخانه[3]های اخیر در جمیع شبکه‌ها خواه میر باشد، خواه پتاکا، خانهٔ سرب لگه‌است. پس برین تقدیر مبدأ اول گن‌های ماترا پرستار دوشکل دارد: اول سرب گُر که یك گُر باشد. دویم سرب لگه که دولگه باشد[4]، وعدد یك درخانهٔ اول اشارت بر آنست که شکل اول[5] مبدأ مذکور سرب گُر است، وعدد دو درخانهٔ دویم اشارت بر آنست که شکل دویم آن سرب لگه است وشبکهٔ مبدأ مذکور اینست:

۱	۲

و برای مبدأ[6] دویم که سه ماترا باشد سه خانه پهلوی هم به‌عرض رسم کنند و درخانهٔ اول عدد یکی رقم کنند و درخانهٔ دویم مضاعف آن که دو باشد، بنویسند ودرخانهٔ سیوم مجموع عدد دوخانهٔ ماقبل آن که سه باشد، ثبت کنند، وآن[7] عدد سه اشارت [۴۵ الف] بردوچیز است:

اول آنکه مبدأ دویم سه شکل دارد، دویم آنکه شکل سیوم آن سرب لگه است. پس برین تقدیر مبدأ دویم سه شکل دارد، و از جمله سه‌شکل شکل اول و دویم یك یك گُر دارد و شکل سیوم سرب لگه است که سه لگه باشند. و شبکهٔ مبدأ مذکور اینست:

۱	۲	۳

وبرای مبدأ سیوم که چهار ماترا باشد، چهارخانه پهلوی هم به‌عرض رسم کنند و درخانهٔ اول عدد یکی رقم کنند و در خانهٔ دویم مضاعف خانهٔ

۱ـ ب ندارد. ۲ـ الف ندارد: که شکل دویم آن. ب: آنکه بجای «آن».
۳ـ ب ندارد: و خانه‌های... سرب لگه است. ۴ـ الف وب: باشند.
۵ـ الف ندارد: اول مبداء... شکل. ۶ـ الف: ماترا. ۷ـ ب ندارد.

اول که دو باشد، بنویسند و درخانهٔ سیوم مجموع عدد[۱] هردوخانهٔ ماقبل آن که سه[۲] باشد ثبت کنند، وعلی هذا القیاس درهرخانه که یافته شود مجموع عدد دو خانهٔ ماقبل آن نویسند ، و این قاعده در جمیع خانه‌های عرضی[۳] شبکه‌های ماترا پتاکا جاری است. پس درخانهٔ اخیر مبدأ مذکور عدد پنج بتواند بود، وآن عدد اخیر اشارت برآنست که مبدأ سیوم پنج شکل دارد ونیز اشارت برآنست که شکل پنجم سرب لگه است زیراکه در هرشبکه از شبکه‌های میروپتاکا خانهٔ اخیر برای شکل سرب لگه معین شده. پس‌در زیرخانهٔ دویم از چهارخانهٔ عرضی مذکور که درآن عدد دومرقوم است ، دوخانهٔ دیگر به‌زیر هم در طول رسم کنند، ودر خانهٔ اول از دوخانهٔ طولی مذکور مجموع عدد دوخانهٔ مافوق آن که یکی خانهٔ اول بود از چهارخانهٔ عرضی و دیگرخانهٔ دویم‌باشد ازخانه‌های مذکور، وآن جمله سه‌تواند بود ثبت کنند. بعد ازآن درخانهٔ دویم از دوخانهٔ طولی مذکور مجموع عدد دوخانه که یکی خانهٔ مافوق آن‌باشد ودیگرخانهٔ اول بود ازچهارخانهٔ‌عرضی مذکور، وآن جمله چهار[۴] تواند بود[۵] ثبت کنند. پس خانهٔ دویم از چهار خانهٔ عرضی مذکور با دوخانهٔ طولی که در زیر اوست، سه‌خانه تواند بود. واعداد این خانه‌ها اشارت برآنست که مبدأ سیوم از جمله پنج شکل در شکل دویم و سیوم و چهارم یك یك گُر دارد، و درخانهٔ اول از چهار خانهٔ عرضی که خانهٔ سرب گراست، عددیکی مرقوم است، واین عدد یك‌اشارت برآنست که از مبدأ مذکور شکل اول[۶] سرب گُر است، و درخانهٔ چهارم از خانه‌های [۴۵ ب] عرضی که خانهٔ سرب لگه است ، عدد پنج مرقوم است. واین عدد اشاره برآنست که از مبدأ مذکور شکل پنجم سرب لگه است، **وعدد خانهٔ سیوم از خانه‌های عرضی که سه باشد معطل است به جهت آنکه**

۱ــ الف ندارد. ۲ــ الف ندارد: که سه... ماقبل آن. ۳ــ الف: عرض.
۴ــ ب: عدد چهار. ۵ــ الف ندارد. ۶ــ ب ندارد: اول... مذکورشکل.

در خانهٔ دویم[۱] ازسه خانهٔ طولی به‌عمل‌آمده ، وشبکهٔ مذکور این است:

۵	۳	۲	۱
		۳	
		۴	

وبرای مبدأ چهارم که پنج ماترا باشدپنج خانه پهلوی هم به‌عرض رسم کنند و چنانکه در مبدأ سابق‌گذشت درخانه‌های مسطور اعداد نویسند تاآنکه در خانهٔ پنجم عدد هشت نوشته شود، وآن عدد اشارت برآنست که مبدأ چهارم هشت شکل دارد ونیز اشارت برآنست که شکل هشتم از مبدأ مذکور سرب لگه است. بعد ازآن در زیر[۲] خانهٔ اول که عدد یکی در آن مرقوم است دوخانهٔ دیگر در زیرهم به‌طول رسم کنند، و در خانهٔ اول از دوخانهٔ طولی مذکور ضعف عدد خانهٔ مافوق‌آن که خانهٔ اول بود، وآن دو تواند بود، ثبت کنند و[۳] درخانهٔ دویم از دوخانهٔ طولی مذکـور مجموع عدد خانهٔ مافوق‌آن که درآن عدد دومرقوم است وعدد خانهٔ دویـم از پنج خانهٔ عرضی که درآن نیز عدد دو مرقوم است وآن جمله چهار تواند بود ، رقم کنند، و خانهٔ اول بادوخانهٔ طولی که در زیر اوست، سه‌خانه در طول می‌شود. و اعداد سه خانهٔ مذکور اشارت برآنست که در مبدأ چهارم‌شکل اول و دویم و چهارم دو دوگُر دارد.

بعد ازآن در زیرخانهٔ سیوم ازپنج خانهٔ عرضی که عدد سه[۴] درآن مرقوم است، سه خانهٔ دیگر به‌زیرهم در طول رسم کنند و درخانهٔ اول از سه خانهٔ طولی مذکور مجموع عدد خانهٔ دویم و سیوم ازپنج خانهٔ‌عرضی

۱ـ ب ندارد:.دویم... خانه.　۲ـ الف ندارد.　۳ـ ب: پس.
۴ـ ب: سه عدد باشد.

مذکور و آن جمله پنج تواند بود، ثبت کنند، و در خانهٔ دویم از سه‌خانهٔ طولی مذکور مجموع عدد خانهٔ مافوق آن‌که عدد پنج در آن مرقوم است، وعدد خانهٔ اول از پنج خانهٔ عرضی که عدد یکی در آن مسطور است و آن جمله شش تواند بود، ثبت کنند، و درخانهٔ سیوم ازسه خانهٔ طولی مذکور مجموع عددخانهٔ مافوق آن‌که عدد شش در آن مرقوم است ونیز[1] عدد خانهٔ اول ازپنج‌خانهٔ عرضی مذکور که عدد یکی‌در آن مرقوم[2] است، و آن جمله هفت [۴۶ الف] تواند بود، ثبت نمایند.

پس خانهٔ سیوم از پنج خانهٔ عرضی بااین سه خانهٔ طولی که درزیر اوست، چهار خانه درطول می‌شود. و اعداد خانه‌های مذکور اشارت بر- آنست که در مبدأ چهارم شکل سیوم و پنجم و ششم وهفتم یك یك گُردارد، ودرخانهٔ آخر ازپنج خانهٔ عرضی که خانهٔ سرب لگه است عدد هشت مرقوم است. واین عدد اشارت بر آنست که مبدأ چهارم هشت شکل دارد و نیز اشاره بر آنست که شکل هشتم ازمبدأ مذکور سرب لگه است، و عدد خانهٔ دویم و چهارم ازپنج خانهٔ عرضی معطل است به‌جهت آنکه عدد خانهٔ دویم از سه خانهٔ طولی به‌عمل آمده، وعدد خانهٔ چهارم که پنج باشد نیز درخانهٔ دویم ازچهارخانهٔ طولی به عمل آمده.

وپوشیده نماند که در جمیع شبکه‌های پتاکا از هرمبدأ که باشد[3] اعداد خانه‌های مقدم اشارت براشکالی است که در آن شکلهاگُر بیشتر بود نسبت به‌شکل‌های دیگر از آن مبدأ، واعدادخانه‌های مؤخر اشارت براشکالی است که در آن شکل‌هاگُر کمتر بود نسبت به‌دیگر اشکال از آن مبدأ، چنانکه در سه خانه و چهار خانهٔ[4] طولی از شبکهٔ مبدأ مذکور گذشت وشبکهٔ مبدأ مذکور اینست:

۱ـ ب ندارد. ۲ـ ب: مسطور. ۳ـ الف ندارد. ۴ـ ج ندارد.

۱	۲	۳	۵	۸
۲		۵		
۴		۶		
		۷		

و برای مبدأ پنجم که شش ماترا باشد اول شش خانه به‌پهلوی هم به‌عرض[1] رسم کنند و در آن خانه‌ها به‌طریق معهود اعداد نویسند تا آنکه در خانهٔ ششم عدد سیزده نوشته شود، و این خانهٔ سرب لگه بود، وعددمذکور در آن خانه اشارت بر آنست که مبدأ پنجم سیزده شکل دارد و نیـز اشارت بر آنست که شکل سیزدهم مبدأ مذکور سرب لگه است. پس در زیر خانهٔ دویم از شش خانهٔ عرضی مذکور که عدد دو در آن مرقوم است پنج خانهٔ دیگر به‌زیرهم به‌طول رسم کنند ، و درخانهٔ اول از پنج خانهٔ طولی مذکور مجموع عدد خانهٔ اول و دویم ازشش خانهٔ عرضی وآن جمله سه‌تواندبود، ثبت کنند ، و در خانهٔ [۴۶ ب] دویم از پنج خانهٔ طولی مجموع عدد خانهٔ مافوق[2] آن که در آن عددسه‌مرقوم‌است، وعدد خانهٔ اول[3] ازشش‌خانهٔ‌عرضی که در آن عدد یکی مرقوم است، وآن جمله چهار تواند بود ثبت کنند، و درخانهٔ سیوم‌ازپنج خانهٔ طولی مجموع عدد خانهٔ مافوق[4] آن که عدد چهار در آن مرقوم است و عدد خانهٔ دویم از شش خانهٔ عرضی که عدد دو در آن مرقوم است، وآن جمله شش تواند بود ثبت کنند، و درخانهٔ چهارم ازپنج خانهٔ طولی مجموع عدد خانهٔ فوق آن که عدد شش‌در آن مرقوم است وعدد خانهٔ اول از شش خانهٔ عرضی که عدد یکی در آن مرقوم[5] است، وآنجمله

۱ــ الف ندارد. ۲ــ ب وج: فوق. ۳ــ ب ندارد. ۴ــ ب وج: فوق. ۵ــ ب وج: مسطور.

هفت تواند بود ثبت نمایند، و درخانهٔ پنجم از خانه‌های طولی که زیر همه خانه‌هاست مجموع عدد خانهٔ[1] فوق آن که عدد هفت در آن مرقوم است و عدد خانهٔ دویم از شش خانهٔ عرضی که عدد دو در آن مسطور است، و آنجمله نه تواند بود ثبت کنند. پس خانهٔ دویم از شش خانهٔ عرضی با پنج خانهٔ زیرین خود شش خانه درطول می‌شود، و اعداد خانه‌های مذکور اشارت بر آنست که در مبدأ پنجم شکل دویم و سیوم و چهارم و ششم و هفتم و نهم دو دو گُر دارد.

بعد از آن در زیر خانهٔ چهارم از شش خانهٔ عرضی مذکور که عدد پنج در آن مرقوم است، چهار خانهٔ دیگر به‌زیرهم در طول کشند و درخانه اول از چهار خانهٔ طولی مذکور مجموع عدد خانهٔ فوق آن که عدد پنج در آن مرقوم است و عدد خانهٔ سیوم از شش خانهٔ عرضی که عدد سه در آن مسطور است، و آن جمله هشت تواند بود، ثبت نمایند، ودرخانهٔ دویم از چهارخانهٔ طولی مجموع عدد خانهٔ فوق آن که عدد هشت در آن مرقوم است و عدد خانهٔ دویم از شش خانهٔ عرضی که عدد دو در آن مسطور است، و آن جمله ده تواند بود، ثبت کنند. و درخانهٔ سیوم[2] از چهارخانهٔ طولی مجموع عدد خانهٔ فوق[3] آن که عدد ده در آن مرقوم است وعدد خانهٔ اول از شش خـانهٔ عرضی که عدد یکی در آن مسطور است، و آن جمله یازده تواندبود، ثبت نمایند، ودرخانهٔ چهارم از خانه‌های طولی که در زیرهمه خانه‌هاست مجموع عدد خانهٔ فوق آن که عدد یازده در آن مرقوم است ونیز عدد خانهٔ اول از شش‌خانهٔ عرضی که در آن عدد یکی مرقوم است، و آن جمله دوازده تواند [۴۷ الف] بود ثبت کنند. پس خانهٔ چهارم ازشش‌خانهٔ عرضی با چهار خانهٔ زیرین خود پنج خانه در طول می‌شود، واعداد این

۱ـ ب ندارد. ۲ـ ب ندارد: سیوم ازچهار خانه. ۳ـ ب: مافوق.

خانه‌های پنج‌گانه اشارت بر آنست که درمبدأ مذکور شکل پنجم و هشتم ودهم و یازدهم و دوازدهم یك‌یك گُر دارد ، و در خانهٔ اول از شش خانهٔ عرضی که خانهٔ سرب گُر است عدد یکی مرقوم است ، واین‌عدد اشارت‌بر آنست که در مبدأ مذکور شکل اول سرب گُر است ، و در خانهٔ ششم از خانه‌های عرضی که خانهٔ سرب‌لگه است عدد سیزده مرقوم است، واین‌عدد اشارت بر آنست‌که درمبدأ مذکور شکل سیزدهم سرب‌لگه است ، و عدد خانهٔ سیوم و پنجم ازشش‌خانهٔ عرضی معطل است به‌جهت آنکه عدد خانهٔ سیوم که سه باشد درخانهٔ دویم از شش‌خانهٔ طولی به‌عمل آمده و عدد‌خانهٔ پنجم که هشت باشد ، نیز درخانهٔ دویم[1] از پنج خانهٔ طولی به‌عمل آمده و شبکهٔ مبدأ مذکوراینست :

۱۳	۸	۵	۳	۲	۱
		۸		۳	
		۱۰		۴	
		۱۱		۶	
		۱۲		۷	
				۹	

نوع‌دویم : درذکر برن پتاکا .

بباید دانست‌که برن پتاکا به‌فتح بای موحدهٔ خفیفه و سکون را و نون موقوف و باقی حروف و حرکات مذکوره در اصطلاح اهل این فن مفصلی بود برای دانستن هرشکلی از اشکال چهارده‌گانهٔ[2] گن‌های برن‌

۱ــ ج ندارد . ۲ــ الف ندارد .

پرستار از مبادی ثلثه ، وقاعدهٔ کلیهٔ آن چنان است که برای هرمبدأ شبکه‌ای رسم کنند و خانه‌های آن شبکه یك خانه زیاده از حرف آن مبدأ کشند .
مثلا برای مبدأ اول که یك گُرباشد دوخانه پهلوی‌هم به‌عرض رسم کنند و در خانهٔ اول عددیکی رقم کنند و درخانهٔ دویم مضاعف آن عدد خانهٔ اول که دوباشد ، نویسند، وعدد خانهٔ اول که یکی باشد اشارت برآنست که شکل اول مبدأ مذکور [۴۷ ب] سرب گُراست ، و عدد خانهٔ آخر که دوباشد[1] اشارت بردوچیز است: اول آنکه مبدأ مذکور دوشکل دارد. دویم آنکه‌شکل دویم مبدأ مذکورسرب لگه است، ودرجمیع شبکه‌های برن پتاکا خانهٔ اول خانهٔ سرب گُراست و خانهٔ آخر[2] سرب لگه ، و عدد خانهٔ آخر اشارت بر[3] دو چیز است : اول اشارت برعدد اشکال آن مبدأ است . دویم اشارت بر شکل سرب لگه است ، و شبکهٔ مبدأ[4] مذکور اینست :

۲	۱

وبرای مبدأ دویم که دوگُر باشد سه خانه پهلوی‌هم به‌عرض رسم کنند، وبه‌طریق مذکور که درمبدأ اول گذشت درخانهٔ اول‌عدد یکی نویسند، وآن عدد درخانهٔ اول بنابر قاعدهٔ کلیه که درمبدأ اول مذکور شد، اشارت برآنست که شکل اول مبدأ دویم سرب گُر است . بعدازآن درهرخانه که یافته‌شود مضاعف[5] عدد خانهٔ ماقبل آن نویسند تا آنکه در خانهٔ سیوم عدد چهار نوشته‌شود ، وآن عدد بنابر قاعدهٔ مذکوره اشارت بردوچیز است : اول آنکه مبدأ دویم چهار شکل دارد، دویم آنکه شکل چهارم مبدأ مذکور سرب لگه است . پس در زیر خانهٔ دویم از سه[6] خانهٔ عرضی مذکور یك[7]

۱ـ ب ندارد: که دوباشد. ۲ـ الف ندارد . ۳ـ الف وج : به.
۴ـ ب ندارد . ۵ـ ب : آن مضاعف ۶ـ الف ندارد .
۷ـ ب ندارد .

خانهٔ دیگر به‌طول رسم کنند و در آن خانه مجموع عدد خانهٔ اول و دویم از[1] سه‌خانهٔ عرضی ، و آنجمله سه[2] تواند بود ، ثبت کنند . پس خانهٔ دویم از سه‌خانهٔ عرضی بایك خانهٔ زیربن خود دوخانه درطول می‌شود ، واعداد این‌دوخانه اشارت برآنست که شکل دویم و سیوم مبدأ مذکور یك یك‌گُر دارد ، و شبکهٔ مذکور اینست :

۱	۲	۲
	۳	

و برای مبدأ سیوم که سه‌گُر باشد چهار خانه پهلوی‌هم بـه عرض رسم کنند و درخانهٔ اول‌عددیکی[3] نویسند، وآن‌عدد بنابرقاعدهٔ کلیه‌اشارت برآنست که شکل اول[4] مبدأ سیوم سرب گُر است . بعد از آن در هرخانه مضاعف عدد خانهٔ ماقبل آن نویسند تاآنکه درخانهٔ چهارم عدد هشت نوشته شود ، وآن عدد بنابرقاعدهٔ مذکوره اشارت بردوچیز است : اول‌آنکه‌مبدأ سیوم هشت‌شکل دارد. دویم‌آنکه شکل هشتم مبدأ مذکور سرب‌لگه‌است. بعدازآن در زیرخانهٔ دویم ازچهارخانهٔ عرضی مذکور دوخانهٔ دیگربه‌طول [۴۸ الف] رسم‌کنند ودرخانهٔ اول از دوخانهٔ طولی مذکور مجموع عدد خانهٔ اول ودویم ازچهارخانهٔ عرضی، وآن جمله سه‌تواندبود، ثبت کنند ، و درخانهٔ دویم از[5] دوخانهٔ طولی مجموع عددخانهٔفوق‌آن‌که عدد سه‌درآن مرقوم است و عدد خانهٔ دویم ازچهارخانهٔ عرضی که درآن عدد دو مرقوم است ، و آنجمله پنج تواند بود ، ثبت کنند . پس خانهٔ دویم از چهارخانهٔ عرضی بادو خانـهٔ زیرین خود سه خانه در طول می‌شود ، و اعداد این[6]

۱ـ ب ندارد : ازسه...آنجمله . ۲ـ ب : واین‌سه . ۳ـ الف وب: یکی عدد . ۴ـ الف ندارد . ۵ـ ب ندارد : از دو...خانهٔ دویم .
۶ـ ج : آن، ب: خانه‌های سه‌گانه .

سه خانه اشارت بر آنست که شکل دویم و سیوم و پنجم مبدأ مذکور دودو گر دارد.

بعداز آن در زیرخانهٔ سیوم ازچهارخانهٔ عرضی نیز دو خانهٔ دیگر به‌طول رسم کنند و درخانهٔاول ازدوخانهٔ طولی مذکور مجموع عدد[1] خانهٔ دویم وسیوم ازچهارخانهٔ عرضی، وآن جمله شش تواند بود، ثبت کنند، و درخانهٔ دویم از دوخانهٔ طولی مجموع عدد خانهٔ[2] فوق آن که در آن عدد شش مرقوم است، وعدد خانهٔ اول ازچهارخانهٔ عرضی[3]، وآن جمله هفت تواند بود، ثبت کنند. پس خانهٔ سیوم ازچهارخانهٔ عرضی با دوخانهٔ زیرین خود نیز سه خانه در طول می‌شود، واعداد[4] آن سه خانه اشارت بر آنست که شکل چهارم وششم وهفتم مبدأ مذکور یك یك گر دارد، وشبکهٔ مبدأ مذکور اینست:

۸	۴	۲	۱
	۶	۳	
	۷	۵	

فصل سیوم: دربیان بعضی مصطلحات اهل این فن و اقسام چهند یعنی بحور و اوزان شعر و قواعد وقوانین آن.

وآن منشعب است به‌سه شعبه:

شعبهٔ اول: در ذکر بعضی مصطلحات و ضوابط اهل این فن.

وآن متنوع است به‌دو نوع:

نوع اول: در ذکر بعضی مصطلحات اهل این فن.

بباید دانست که چهند به‌فتح جیم عجمی ثقیله و نون منونه[5] ودال

۱ــ الف ندارد. ۲ــ ب: باشد. ۳ــ الف: عرض، ب ندارد:عرضی... دوخانه. ۴ــ الف: وآن اعداد. ۵ــ ج: مغنونه.

خفیفه، بحرشعر راگویند، و ُتك به‌تای فوقانی و کاف تازی خفیفتین، به‌ضم اول مصراع راگویند و آن را چرن نیز نامند به‌فتح جیم عجمی خفیفه و سکون را و نون، وقافیه را نیز ُتك‌گویند، وقافیه یك حرف بود یا زیاده که درآخرمصراع تکرار یابد.

وجمك به‌جیم‌تازی خفیفه ومیم‌مفتوحتین وکاف تازی خفیفه‌قافیه‌ای راگویندکه میان [۴۸ ب] مصراع تکرار یابد، و آن[1] را به عربی سجع گویند، و بنتت به‌فتح بای موحدهٔ خفیفه ونون[2] منونه[3] وتای فوقانی مثقلهٔ مفتوح[4] وتای فوقانی خفیفه، تقطیع شعر راگویند، وتقطیع آن بودکه یك مصراع‌را موافق قاعده به‌چند جزومتجزی کنند تاکمی وزیادتی وزن معلوم گردد، وبسرام به‌کسر بای موحدهٔ خفیفه وسکون سین مهمله ورای ممدوده ومیم وقف راگویند، و وقف آن بودکه درآنجا بایستند، و پند به‌کسر بای عجمی خفیفه و نون منونه و دال مثقله هرهمه تُكِ چهند یعنی[5] تمام چهند راگویند.

نوع دویم: در بیان بعضی ضوابط و قواعدکه دربنتت یعنی[6] تقطیع به‌کار آید.

پوشیده نماندکه بعضی حروف و حرکات هست که درتلفظ و کتابت درآید وبه‌تقطیع درنیاید و درماترا محسوب نباشد مثل واومشمومه که درکلمهٔ دوار به‌معنی دروازه و امثال‌آن، ومانند یای مشمومه درکلمهٔ سیام به‌معنی سیاه و امثال‌آن، و چون غنهٔ حرف مغنونه مثلا غنهٔ‌کاف تازی خفیفهٔ مغنونه درکلمهٔ‌کنول به‌معنی نیلوفر، و غنهٔ نون مغنونه مثلا در کلمهٔ

۱ـ ب ندارد: و آن... گویند.
۲ـ الف ندارد: ونون... فوقانی خفیفه.
۳ـ ج: مغنونه.
۴ـ ب ندارد.
۵ـ الف ندارد: یعنی تمام چهند.
۶ـ الف‌وج ندارد: بنتت یعنی.

چاند به‌معنی ماه[۱] و بوند به‌معنی قطره ونیند به‌معنی خواب وبهونرا به‌معنی زنبور سیاه وگیند[۲] به‌معنی گوی و امثال آن، ومثل رِیپه یعنی رای متحرك متصل التلفظ مثلا رای کلمهٔ مرگ به‌معنی آهو، وپریت به‌معنی مهر ومحبت وپتر به‌معنی پسر و امثال آن، ومانند ارك یعنی رای ساکنه مثلا رای کلمهٔ سرگ به‌معنی آسمان وامثال آن[۳].

وسوای حروف و حرکات مذکوره آنچه به‌تلفظ درآید ، معتبر است، اگرچه در اصل گُرباشد و بنابرضرورت وزن لگه خوانده شود و به‌عکس آن[۴] به‌حسب تلفظ ماترای آن حساب کنند، وپوشیده نماندکه در کتابتِ مثال‌های[۵] اوزان چهندها که به‌عبارت فارسی آورده شده در محل اضافت و صفت[۶] جایی که کسرهٔ آخر کلمهٔ مضاف یا موصوف را[۷] بنابر- ضرورت وزن ممتد ودراز بایستی خواند[۸] و وزن‌شعر تقاضای حرف‌دیگری کرد درآنجا[۹] بعد از کسرهٔ مذکوره به‌جهت سهولت وآسانی خوانندگان، اگرچه بی‌املا وخلاف قاعده بود، یای تحتانی نوشته شد تا خوانندگان‌را وزن شعر به سهولت وآسانی‌معلوم شود و[۴۹ الف] دروزن اشتباه‌نیفتد[۱۰].

شعبهٔ دویم: در ذکر اقسام چهندهای ماترا پرستار و برن پرستار یعنی‌بحور و اوزان[۱۱] شعری که دروی ماترا یا حروف معتبر بود، وقواعد و قوانین آن ، و آن متنوع است به دونوع :

نوع اول: در بیان اقسام چهندهای ماترا پرستار و برن پرستار ، و آن منقسم است به‌دوقسم:

قسم اول: در تعداد چهندهای ماترا پرستارو برن پرستار.

۱ــ ب ندارد. ۲ــ ب: گیندا بمعنی کرگدن . ۳ــ الف ندارد.
۴ــ ب: بالعکس. ۵ــ ب: مثال. ۶ــ ب: صفت کسره‌ای که در آخرالخ.
۷ــ ب ندارد . ۸ــ ب: خوانده می‌شود. ۹ــ ب ندارد: درآنجا.
۱۰ــ این یای اضافی درتصحیح حذف شده است. ۱۱ــ الف: بحوروازا.

بباید دانست که به حسب قرارداد اهل پنگل یعنی عروضیان اهل هند ازچهندهای ماترا پرستار و برن پرستار آنچه‌دربهاکهامستعمل[۱] ومتداول است، جمله هشتاد وچهارچهند است[۲] وزیاده برین نیز تواند بود، و سوای آن چهندی چند خاصهٔ زبان سهنس کرت است. امااز آن جمله آنچه‌مطبوع طبع سلیم ومستحسن ذهن مستقیم بود، درین مختصر ایراد پذیـرفت ، و آنجمله هشتادوچهار چهند است. واسامی بعضی از آن اگرچه در[۳] متعارف مختلف[۴] واقع شده، اما آنچه به‌اتفاق جمهور شعرا واز روی کتاب بـود[۵] درینجاایرادکرده شد بدین تفصیل واسامی:

اول دوها.

دویم چارن وآن را درمتعارف سورتها نامند.

سیوم بتهوآ .

چهارم کند لیا.

پنجم الالا .

ششم چهپی .

هفتم دندکا.

هشتم ناراآ.

نهم تونکا .

دهم رنگکا.

یازدهم پمانی.

دوازدهم بلریا .

سیزدهم کریتا.

۱ــ ب: معمول. ۲ــ ب ندارد. ۳ــ الف وج ندارد. ۴ــ ب ندارد. ۵ــ ب ندارد.

چهاردهم سنه بهار.

پانزدهم سنگیت.

شانزدهم چهیلا.

هفدهم راسا.

هژدهم مودك.

نوزدهم سیهن.

بیستم پنکابانی.

بیست ویکم گندهانا.

بیست ودویم اهیر.

بیست وسیوم هنسا.

بیست و چهارم پنچا.

بیست وپنجم ارل.

بیست وششم هیر.

بیست وهفتم چوبولا.

بیست وهشتم برنبه.

بیست ونهم بجومالا.

سیم روآمالا.

سی ویکم لچهمی.

سی ودویم تنا.

سی وسیوم سموها.

سی وچهارم کهنگا.

سی وپنجم پایکا[1].

۱ــ الف ندارد.

سی‌وششم تانی[1].

سی وهفتم چندانا.

سی‌وهشتم بجوها.

سی‌ونهم چامر.

چهلم چنچلا.

چهل ویکم سامانی.

چهل و دویم کهاری.

چهل وسیوم تنگا .

چهل وچهارم جمکانا.

چهل وپنجم دهوآ .

چهل وششم دملا.

چهل وهفتم سنبهو .

چهل وهشتم هاتکی .

چهل‌ونهم توتك.

پنجاهم مدل.

پنجاه ویکم گیتك .

پنجاه ودویم سیهرام.

[۴۹ ب] پنجاه وسیوم سنجتی.

پنجاه وچهارم تومر.

پنجاه و پنجم دیپك.

پنجاه وششم بهجنگ پریات.

پنجاه وهفتم هرسنکهانا.

۱– ج می‌افزاید: و آن را درمتعارف جهولنا گویند.

پنجاه و هشتم گنگا ترنگ .

پنجاه و نهم موتی‌دام .

شصتم اکتها .

شصت و یکم لکانیا .

شصت و دویم سارنگ .

شصت وسیوم منتهانا .

شصت وچهارم بهاری .

شصت وپنجم دهو لنگا.

شصت وششم کملا .

شصت وهفتم چورنسا .

شصت و هشتم کرهنچا .

شصت ونهم پوماوتی .

هفتادم گهرتا .

هفتاد ویکم چوپیا .

هفتاد و دویم پونگم .

هفتاد و سیوم پدهری [1].

هفتاد و چهارم پچهتکا .

هفتاد و پنجم پاداکلك .

هفتاد وششم دندك نباها .

هفتاد و هفتم انشتپ .

هفتاد و هشتم ردر بجر .

هفتاد و نهم تروتك .

۱- ج می‌افزاید : و آن را بچهریا نیز نامند .

هشتادم سنت تلك .

هشتاد و یکم مالتی .

هشتاد ودویم سکهرنی .

هشتاد وسیوم ساردول .

هشتاد وچهارم سرگ دهار .

قسم دویم : در[1] ذکر اقسام چهندهای ماترا پرستار یعنی بحور و اوزان شعری که در وی ماترا معتبر است نه حروف، وبیان قواعد و قوانین آن، وآن جمله هفتاد وپنج چهند است بدین تفصیل واسامی :

اول دوها چهند : بباید دانست که دوها بـه دال خفیفهٔ مضموم و واو مجهول و های ممدوده در اصطلاح اهل این فن چهندی بود دو تُکی یعنی بحری بود دو مصراعی[2] به یك قافیه کـه هر[3] تُك آن بیست و چهار ماترا بود ، و تمام بند آن که هردو تك است چهل وهشت ماترا باشد به حیثیتی که میان هرتك یك بسرام یعنی وقف واقع شود و تمام تك به یك بسرام میانـه به دو حصه گردد . حصهٔ اول سیزده ماترائی و حصهٔ دویم یازده ماترائی. وحرف لگه را یك ماترا شمرند وحرف گُر را دوماترا اعتبار نمایند ، چنانکه در فصل اول ازین باب گذشت ، و چون آنرا بنتت یعنی تقطیع کنند و ماتراهای حروف لگه و گُر تمام تُك را[4] جداگانه نویسند باید که از حصهٔ اول تك که سیزده ماترا است ، سه گن حاصل شود به وجهی که گن اول شش ماترائی[5] وگن دویم چهار ماترائی وگن سیوم سه ماترائی بود، و ازحصهٔ دویم تك که یازده ماترا است دوگن حاصل شود ، به وجهی که گن اول شش ماترائی و گن دویم چهار ماترائی بود و درآخر تك یك

۱ـ الف و ب ندارد . ۲ـ الف : مصراع . ۳ـ ج : درهر .

۴ـ الف ندارد . ۵ـ الف : ماتراهای .

حرف لگه که یك ماترا باشد ، باقی ماند ، چنانکه در تمام تك [۵۰ الف] به‌ترتیب مذکور پنج گن حاصل شود و در آخر تك یك حرف لگه که یك ماترا[1] باشد ، باقی‌ماند .

و باید که از جمله حصه‌های چهارگانهٔ هردوتك در حصهٔ اول و سیوم که هردو سیزده ماترائی‌اند ، جگن واقع نشود[2]، و آن طرفین لگه و میانه‌گر بود، که بسیار بدیمن است، و آنچه سوای ترتیب وتقطیع مذکور بود معیوب و ناقص است . و آن منقسم است به‌بیست وسه قسم . و اصل جمیع اقسام دوها آنست که در هر تك[3] آن سیزده حرف و بیست وچهار ماترا بود . از آن جمله دوحرف لگه و یازده حرف گر باشد ، چنانکه[4] در هردو تك بیست وشش حرف ، چهار لگه[5] وبیست و دوگر وچهل و هشت ماترا باشد به‌شرطیکه در هردو[6] حصه از دو حصهٔ هرتك حرف ششم لگه باشد، واین قسم دوهارا بهنور نامند به‌بای موحدهٔ ثقیلهٔ مغنونه وواو مفتوحتین و را، چنانکه مصنف کتاب گوید[7] :

جانـا چون با خرمی[8] می‌پیمایی جام
رندان را زان جام می ، باری می‌ده کام

و چون ماتراهای حروف لگه و گر یك‌تك را جداگانه نویسند و بنت کنند، چنین گن‌ها حاصل شوند :

ءءء ءءءا ءءء ءءا

وارکان[9] تقطیعش به‌طور عروض عربی چنین بود:
فع‌لن فع‌لن فاعلن فع‌لن فع‌لن[10] فاع .

۱ـ الف : حرف ماترا . ۲ـ الف : شود . ۳ـ الف : یك .
۴ـ ب : چنانچه . ۵ـ ب ندارد : چهار لگه . ۶ـ ج ندارد .
۷ـ ج : گفته. ۸ـ ب : حوری. ۹ـ ب ندارد . ۱۰ـ الف و ج ندارد.

و چون از جمله بیست و دوگر هر ُتك یك حرف گُر بردارند[1] و به‌جای آن دوحرف لگه بگذارند به‌اسم دیگر موسوم گردد، تا آنکه هر بیست و دوحرف گُر که چهل وچهارماترا است برداشته شود و به‌جای آنها چهل و چهار حرف[2] لگه که نیز چهل و چهارماترا است ، گذاشته گردد ، چنانکه درهر دو ُتك هیچ حرف گُر نبود و چهل و هشت حرف لگه باشند، و این قسم دوها را َسپ گویند به‌فتح سین مهمله و تشدید بای عجمی خفیفه ، چنانکه مصنف کتاب گفته :

لعل لبت می‌سرختر، چشم خوشت بدمست

از لب و نرگس دلکشت رفته دلم ازدست

و ارکان[3] تقطیعش به‌طور عروض عربی چنین‌بود :

مفتعلن متفاعلن، مفتعلن فعلان.[4]

و اسامی بیست وسه‌قسم دوها اینست:

اول بهنور ، حروف بیست وشش، از [۵۰ ب] آنجمله گُر بیست و دو، لگه چهار کما ذکرناه .

دویم بهامر به‌بای موحدهٔ ثقیلهٔ ممدوده ومیم مفتوحه ورا، حروف بیست وهفت، گُر بیست ویك ، لگه شش .

سیوم سر به به‌فتح سین‌مهمله وسکون‌را وبای موحدهٔ‌ثقیله، حروف بیست وهشت، گُر بیست، لگه هشت .

چهارم سیچان به سین مهملهٔ مکسور و یای معروف وجیم عجمی خفیفهٔ ممدوده ونون ، حروف بیست‌ونه، گرنوزده، لگه ده .

پنجم مندوك به‌میم مفتوحه ونون منونه و دال مثقلهٔ مضموم و واو

۱ــ الف وج : دارند .　　۲ــ الف ندارد .　　۳ــ ب ندارد .

۴ــ ب وج : فعلان .

معروف و کاف‌تازی خفیفه، حروف سی، گُر هژده، لگه دوازده .

ششم مکل به‌فتح میم و کاف تازی خفیفهٔ مشدده ولام، حروف سی ویك، گُر هفده، لگه چهارده .

هفتم کره به‌کاف تازی خفیفه و رای مفتوحتین وها، حروف سی‌و دو ، گُرشانزده ، لگه شانزده .

هشتم نر به‌نون مفتوح و را ، حروف سی و سه ، گرپانزده ، لگه هژده .

نهم مرال‌به‌میم مفتوحه ورای ممدوده[1] ولام، حروف سی وچهار، گُر چهارده، لگه بیست .

دهم مده کل به‌فتح میم وسکون دال‌ثقیله وکاف تازی خفیفهٔمفتوح ولام، حروف سی وپنج، گُر سیزده، لگه بیست و دو .

یازدهم پیود هر به‌بای عجمی خفیفهٔ مفتوح و یای تحتانی مضموم[2] و واو مجهول و دال ثقیلهٔ مفتوحه ورا ، حروف سی و شش ، گُر دوازده ، لگه بیست و چهار .

دوازدهم بل به‌بای موحدهٔ خفیفهٔ مفتوح ولام، حروف سی‌وهفت، گُر یازده ، لگه بیست و شش .

سیزدهم بانر به بای موحدهٔ خفیفهٔ ممدوده و نون مفتوحه و را ، حروف سی وهشت ، گُر ده ، لگه بیست و هشت .

چهاردهم ترکل به‌فتح تای فوقانی خفیفه وسکون را وکاف تازی خفیفهٔ مفتوح[3]و لام، حروف سی و نه، گُر نه، لگه سی .

پانزدهم کچه به‌فتح کاف تازی خفیفه و تشدید جیم عجمی ثقیله ، حروف چهل ، گُر هشت، لگه سی و دو .

۱ـ الف ندارد . ۲ـ ب ندارد . ۳ـ الف ندارد .

شانزدهم مچه به فتح میم و تشدید جیم عجمی ثقیله ، حـروف چهل‌ویك، گُر هفت، لگه سی وچهار .

هفدهم سار دول به‌سین مهملهٔ ممدوده ورای موقوفه و دال خفیفهٔ مضموم وواو معروف ولام ، حروف چهل و دو،گُر شش ، لگه سی‌وشش.

هژدهم اهبر به‌فتح همزه و سکون‌ها و بای موحدهٔ خفیفهٔ مفتوح و را، حروف چهل وسه، گُر پنج، لگه سی‌وهشت.

نوزدهم مگه به‌فتح بای موحدهٔ خفیفه وتشدید کاف عجمی ثقیله، حروف چهل وچهار ، گُر چهار، لگه چهل .

بیستم براد به کسر بای موحدهٔ خفیفه و رای ممدوده [۵۱ الف] و دال مثقله، حروف چهل وپنج، گُر سه، لگه چهل و دو.

بیست ویکم نیل به‌نون مکسور ویای معروف ولام، حروف چهل وشش، گُر دو، لگه چهل وچهار.

بیست ودویم إند به‌همزهٔ‌مکسوره ونون‌منونه ودال خفیفه، حروف چهل وهفت ، گُر [۱] یك، لگه چهل و شش .

بیست و سیم سپ به‌حروف و حرکات مذکوره ، حروف چهل و هشت، لگه کماذکرناه .

و دربعضی ازنسخ اسامی دیگر ومختلف مرقوم است.

دویم چارن چهند . بباید دانست که چارن به جیم عجمی خفیفهٔ ممدوده و رای مفتوحه و نون، و آن را در متعارف سورتها گویند به‌سین مهملهٔ مضموم و واو مجهول ورای موقوف وتای فوقانی اثقل ممدوده ، و آن دراصطلاح اهل این فن چهندی بود دو ُتکی ، برعکس دوها که سابق مذکور شدیعنی دوحصهٔ مذکورهٔ ُتك‌های دوها[۲] رامنقلب‌گردانند، ای‌حصهٔ

۱ــ الف ندارد . ۲ــ الف : دها.

اول را مؤخر آرند وحصهٔ دویم را مقدم سازند، چنانکه در حصهٔ اول یازده ماترا باشد و درحصهٔ دویم سیزده ماترا بود، و ُتك یعنی قافیه درآخر حصهٔ اول در وسط مصرع[1] افتد، چنانکه مصنف کتاب گفته :

گیسویت شب تـار ، رویت ماه چارده

زلف کجت زنـار ، طرهٔ تو کافر نشان

وارکان[2] تقطیعش به‌طور عروض عربی چنین بود:

مفعولن فعلان مفعولن مستفعلن. یا چنین بود: مفتعلن فعلان مفتعلن مستفعلان.

سیوم بتهوآ چهند. بباید دانست که بتهوآ به‌فتح بای موحدهٔ خفیفه وضم تای‌فوقانی ثقیلهٔ مشدده و واو معروف والف ممدوده، وآن[3] را رولا نیزگویند به‌رای مضموم و واو مجهول و لام ممدوده ، و آن در اصطلاح اهل این فن چهندی بود، چهار ُتکی که در هر ُتك آن بیست و چهار ماترا بود و درمیان ُتك یك بسرام یعنی وقف واقع شود چنانکه تمام تـُك به یك بسرام به‌دوحصه گردد به‌حیثیتی که حصهٔ اولِ تك[4] یازده ماترا داشته باشد وحصهٔ دویم سیزده ماترا، وچون تمام ُتك‌را بنثت کنند وماتراهای حروف لگه وگُرِ تمام تك را جداگانه بنویسند، باید که ازماتراهای مذکور پنج گن حاصل شود به‌حیثیتی که دوگن اول وآخرتك شش ماترائی بود وهرسه‌گن میانه چهارماترائی باشند. وچون گن‌های مذکوره را ازگن اول بشمارنـد ، باید[5] که‌گن سیوم جگن باشد یعنی اول وآخر دولگه ومیانه یك‌گُر بود ، یا بپ‌گن باشند یعنی چهار[۵۱ب] لگه بود ، واگرمابینْ دوگنِ شش ماترائی مذکوروجودسه‌گن‌چهار[6] ماترائی‌ممکن‌نباشد بایدکه چهارگن‌حاصل‌شوند،

۱– ب ندارد. ۲– ب ندارد . ۳– ب ندارد: وآن را... ممدوده.
۴– الف وج: تك اول. ۵– ب ندارد. ۶– ب: چهار .

وازجمله چهارگن مذکوردوگن چهار ماترائی بود ودوگن دوماترائی بود[1]، واگروجود چهارگنِ مذکور[2] هم ممکن نباشد باید که پنج گن حاصل شوند، و ازجمله پنج گن مذکور یك گن چهار ماترائی بود وچهارگن دوماترائی. بر هر تقدیر که باشد چون گن‌های مفروضهٔ تمام ُتك را ازگن اول بشمارند باید که گن سیوم چهارماترائی بود، وآن به‌تخصیص جگن باشد یابپ گن که چهار لگه بود، وتمام بند آن که هرچهار ُتك باشد نودوشش ماترا بود. پس شاعرمختاراست خواه هرچهار ُتك را به‌یك قافیه بگوید، خواه دوتك اول‌را به‌یك قافیه بگوید ودوتك آخر را به‌یك قافیه،واین قاعده دراکثر چهندهای چهار ُتکی وشش تکی معمول است .

اماهردوتك را به‌یك قافیه‌گفتن واجب است وهرچهار تك رابه‌یك قافیه‌گفتن مستحسن، و آن معمول متأخرین است. واگرمیان ُتك به جای بسرام جمك یعنی فقرات مسجع ومقفی واقع شوند ، موجب مزید حسن کلام‌گردد، وبعضی میان بتهوآ چهندورولا چهند فرقی نهند وگویند بتهوآ[3] چهند آنست که درهرتك آن بیست و چهار ماترا باشد وتك مذکور به یك بسرام میانه به‌دوحصه شود، چنانکه درحصهٔ اول یازده ماترا بود و درحصهٔ دویم سیزده ماترا فقط ، و آنچه با وصف این تمام ُتك به‌پنج گن یا زیاده منقسم‌گردد وگن سیوم جگن یابپ گن باشد ، چنانکه سابق ذکر[4] یافته، آن رولاچهند است، چنانکه مصنف کتاب گفته :

زلف درازت دام و دانه‌اش[5] خال سیاهت

خط عنبرین‌شام‌وکوکبش[6]روی چوماهت

۱ـ ب ندارد. ۲ـ ب ندارد. ۳ـ الف ندارد. ۴ـ الف‌ندارد: سابق ذکر. ۵ـ الف: دانه. ۶ـ ب: شام‌کوکبش.

نرگس تو بیمار[1] و نوش لعل تو مسیحا

رخسارت[2] گلزار[3] و قامتت سرو دلارا[4]

وبنتت چنین[5] بود که نموده می‌شود :

ا ا ء ا ا / ء ا ا / ا ء ا / ء ا ا / ء ا ا ا ا

وارکان[6] تقطیعش به‌طور عروض عربی چنین بود:

مفتعلن مفعول فاعلن مفتعلن فع .

چهارم کندلیاچهند - بباید دانست که کندلیا به‌ضم کاف تازی خفیفه و نون منونه و فتح دال مثقله و سکون لام و یای تحتانی ممدوده [۵۲ الف] در اصطلاح اهل این فن چهندی بود شش ُتکی، وآن مرکب از دوها وبتهوآ بود چنانکه دو ُتك اولش دوها باشد وچهار تك آخر بتهوآ، به حیثیتی که لفظی که در ابتدای ُتك اول دوها واقع شود در آخر تك چهارم[7] بتهوآ تکراریابد[8] و نصف آخر ُتك ثانی دوها درنصف اول تك اول بتهوآ مکررشود، واین تکرار را دراصطلاح ایشان گانته‌گویند به‌کاف عجمی خفیفهٔ ممدوده و نون مغنونه و تای فوقانی اثقل، چنانکه در هرشش ُتك دوگانته باشد، یکی در آخر دوها وابتدای بتهوآ ودیگر درآخر بتهوآ وابتدای دوها، وتمام بند چهند مذکور یکصدوچهار ماترا بود.

پس شاعرمختاراست دو ُتك دوها را به‌یك قافیه بگوید وهرچهار تك بتهوآ را خواه به‌یك قافیه بگوید ، خواه دو ُتك اول آن را به‌یك قافیه بگوید و دو ُتك آخر آن را به‌یك‌قافیه. اما هرچهار ُتك بتهوآ را به‌یك قافیه گفتن اولی است، چنانکه مصنف کتاب گفته:

۱ـ ب: بیمارنوش . ۲ـ الف: رخسارتو. ۳ـ ب:گلزار قامتت.

۴ـ ب: دوبالا. ۵ـ ب: اینچنین. ۶ـ ب ندارد. ۷ـ ب: چهارم تك. ۸ـ ب ندارد.

رویت ماه چارده[1] ، گیسویت شب تار

طرهٔ تو کافر نشان ، زلف کجت زنار

زلف کجت زنار ، خال مشکین تو هندو

غمزهٔ شوخت سحر و چشم مخمورتو جادو

روزم گشت سیاه ، چند آیم در کویت ؟

شبی بـرآ بربام ، ای مـه چارده رویت

و ارکان[2] تقطیعش به‌طور عروض عربی سابق در تقطیع دوها و بتهوآ گذشت .

پنجم الالا چهند . بباید دانست که الالا به همزهٔ مضمومه و لامین ممدودتین ، به تشدید لام اول و تخفیفه ، و ایضاً الال بدون الف آخر ، در اصطلاح اهل این‌فن چهندی بود دو ُتکی به‌یك قافیه‌که درهرتك‌آن بیست وهشت ماترا بود ومیان هر ُتك یك بسرام یعنی وقف واقع‌شود، وتمام تك به‌یك بسرام به دوحصه گردد به‌حیثیتی که در حصهٔ اول پانزده ماترا باشد و درحصهٔ دویم‌سیزده ماترا، وتمام بندآن که در[3] هردوتك باشدپنجاه‌وشش ماترا باشد، چنانکه مصنف کتاب گفته :

روبی چوماه بنما بتا تاشب‌ماگردد سحر

آئینه طلعتا صبحدم زآه‌بیدلان کن حذر

وارکان تقطیعش به‌طور عروض عربی چنین بود :

مفعول فاعلن مفتعلن مستفعلن .

ششم چهپی چهند . بباید دانست که چهپی [۵۲ ب] به فتح جیم عجمی ثقیله وبای عجمی خفیفهٔ مشدده و سکون یای تحتانی ، دراصطلاح اهل این‌فن چهندی بود[4] شش ُتکی، وآن مرکب‌از بتهوآ یا رولا[5] والالا

۱ـ ب : چهارده . ۲ـ ب ندارد . ۳ـ ب ندارد .

۴ـ الف وج ندارد . ۵ـ الف : رولا ولا والالا .

بود بر تقدیر فرق میان[1] بتهوآ و رولا ، چنانکه چهار ُتك مقدم آن بتهوآ یا رولا باشد و دو ُتك مؤخر آن الالا بود ، و شاعر مختار است[2] خواه هرچهار ُتك بتهوآ را به‌یك قافیه بگوید ، خواه دو ُتك اول آن را به‌یك قافیه بگوید ودوتك آخررا به‌یك قافیه ودوتك الالارا به‌یك قافیه، چنانکه[3] مصنف کتاب گفته :

زلف درازت دام و دانه‌اش[4] خال سیاهت
خط عنبرین شام و کوکبش روی چوماهت
نرگس تو بیمار و نوش لعل تو مسیحا
رخسارت گلزار و قامتت سرو دلا را
رویی[5] چو ماه بنما بتا تاشب ما گردد سحر
آئینه طلعتا ، صبحدم ز آه بیدلان کن حذر

و آن منقسم می‌شود به هفتاد و یك قسم ، و اصل جمیع اقسام چهپی آنست که در هر ُتك آن دو حرف لگه باشد و باقی همه گُر بود ، چنانکه درهر شش ُتك دوازده حرف لگه بود و هفتاد حرف گُر بود . و تمام بند آن هشتاد و دو حرف و یکصد و پنجاه و دوماترا باشد، واین‌قسم چهپی را اجی نامند به‌فتح همزه و جیم تازی خفیفه و سکون یای‌تحتانی، چنانکه مصنف کتاب[6] گفته :

می‌پیمایی جام جانان چون با خرمی
باری میده کام ما را با آن بیغمی
می‌گویی با ناز ، جان بازیدای عاشقان
ما جان می‌بازیم ، جان کو ای جان جهان

۱ـ الف : میا. ۲ـ الف ندارد . ۳ـ ب ندارد: چنانکه....سرودلارا.
۴ـ الف : دانه. ۵ـ ج : آن روی . ۶ـ ب ندارد .

هان ای جانا با ما بسی بیباکیها می کنی
بازینسان صید لاغری چالاکیها می کنی

و ارکان[1] تقطیعش به طور عروض عربی از چهند بتهوآ یا رولا چنین بود :

مفعولن فعلان[2] مفعولن مستفعلن .

واز چهند الالا چنین بود : مفعولن فع مستفعلن مفعولن مستفعلن.

و چون از جمله هفتادگُر مذکور یك حرف گُر[3] که دوماترا است، بردارند و به‌جای آن دو حرف لگه که نیز دوماترا است، بگذارند به‌اسم دیگر موسوم گردد تا آنکه همه هفتاد حرف گُر برداشته شود[4] و به‌جای آن یکصد وچهل لگه‌گذاشته‌گردد ، چنانکه درهرشش ُتك هیچ حرف‌گُر نباشد و یکصد و پنجاه و دو حرف[5] لگه بود ، و این قسم چهپی را سنکه نامند به‌فتح سین مهمله ونون منونه وکاف تازی ثقیله، [۵۳الف] چنانکه مصنف کتاب[6] گفته[7]:

خط سبزش خضراست ودهن سرچشمهٔ عشرت
نگه دلکشش سحر و زلف سررشتهٔ حسرت
قدش سرو سر سبز و رخ[8] و بدنش خرمن گل
چشم غمزه زن مست و دل گزك ، لعل لبش‌مل
لعلش به عشوه دلکش بود ، مژه‌بردل نشترزند
چشمش به‌غمزه‌سرخوش‌شود، سحرچومی‌اذفرزند

اما رعایت ترتیب گن‌ها که سابق در تعریف بتهوآ چهند و رولا

۱ــ ب نـدارد . ۲ــ ج : فـع‌لان . ۳ــ الف ندارد .
۴ــ الف‌ندارد . ۵ــ الف ندارد. ۶ــ ب ندارد. ۷ــ ج‌می‌افزاید: نظم . ۸ــ الف : دورخ .

چهند[1] ایراد پذیرفته ، دراکثر اقسام چهپی مفقود است ، و ارکان[2] تقطیعش به‌طور عروض عربی از بتهوآ چهند یارولا چهند چنین بود : [3]

متفاعل مفعول فعولن مفتعلن فع .

واز الالا[4] چهند چنین باشد :

مفعول فاعلن متفاعلن مستفعلن .

و اسامی هفتادویك قسم چهپی به‌ترتیب مذکور این است:

اول اجی به‌حروف و حرکات مذکوره ، حروف هشتاد و دو، گُر هفتاد، لگه دوازده، کماذکرناه .

دویم بجی به بای موحده و جیم تازی خفیفتین ، به کسر اول و فتح ثانی و سکون یای تحتانی ، حروف هشتاد و سه ، گُر شصت و نـه ، لگه چهارده .

سیوم بلونت به‌فتح بای موحدهٔ خفیفه و سکون لام[5] وواو مفتوحه ونون منونه وتای فوقانی خفیفه، حروف هشتاد وچهار، گُر شصت و هشت، لگه شانزده .

چهارم بیربه‌بای موحدهٔخفیفهٔ مکسور ویای معروف ورا، حروف هشتاد وپنج ، گر شصت وهفت ، لگه هژده .

پنجم بیتال به فتح بای موحدهٔ خفیفه و سکون یای تحتانی و تای فوقانی خفیفهٔ ممدوده و لام ، حروف هشتاد و شش ، گُر شصت و شش ، لگه بیست .

ششم بهندر به کسر بای موحدهٔ خفیفه و های مفتوحه و نون منونه ودال‌مثقلهٔ مفتوح و را ، وبعضی به‌جای رانون[6] نویسند ، حروف هشتاد و-

---

۱ــ ب ندارد : رولا چهند . ۲ــ ب ندارد . ۳ــ الف ندارد .

۴ــ الف : لالا . ۵ــ الف ندارد . ۶ــ الف ندارد .

هفت، گُر شصت‌وپنج، لگه بیست و دو .

هفتم مکل به میم مفتوحه و فتح کاف تازی خفیفهٔ مشدده و لام ، حروف هشتادوهشت، گُر شصت وچهار، لگه بیست‌وچهار .

هشتم َهر بِه‌های مفتوحه ورای مکسوره ، حروف هشتاد و نه، گُر شصت وسه ، لگه بیست وشش .

نهم هر به فتح‌ها و را، حروف نود، گُر شصت و دو، لگه بیست و هشت .

دهم بنبه به‌فتح بای موحدهٔ خفیفه ونون منونه وبای موحدهٔ ثقیله، حروف نودویَك، [۵۳ ب] گرشصت ویك ، لگه‌سی .

یازدهم اند به‌همزهٔ مکسوره ونون منونه ودال خفیفه، حروف نود ودو ، گُر شصت ، لگه سی‌ودو .

دوازدهم چندن به‌فتح جیم عجمی خفیفه و نون منونه ودال خفیفهٔ مفتوح ونون، حروف نود وسه، گُر پنجاه‌ونه، لگه سی‌وچهار .

سیزدهم رس هنکر به‌فتح‌را[۱] وسکون سین مهمله وهای مفتوحه و نون منونه و کاف تازی خفیفهٔ مفتوح و را . و بعضی به‌جای رای آخرنون نویسند ، حروف نود وچهار، گُر پنجاه وهشت، لگه سی‌وشش.

چهاردهم سان به‌سین مهملهٔ ممدوده و نون ، حروف نود و پنج ، گر پنجاه وهفت، لگه سی‌وهشت .

پانزدهم سینه به‌سین مهملهٔ‌مکسور ویای‌معروف ونون‌مغنونه وها، حروف نود و شش، گُر پنجاه وشش، لگه‌چهل .

شانزدهم سدول به فتح سین مهمله و ضم دال خفیفهٔ مشدده و واو معروف ولام، حروف نود وهفت،گُر پنجاه وپنج، لگه چهل‌ودو .

۱ــ ب ندارد .

هفدهم کنبه به‌کاف تازی خفیفهٔ مضموم و نون منونه و بای موحدهٔ ثقیله، حروف نود وهشت، گُر پنجاه وچهار، لگه چهل وچهار .

هژدهم کوکل به‌کاف تازی خفیفهٔ مضموم و واو مجهول و کاف تازی خفیفهٔ مکسور ولام، حروف نودونه، گُر پنجاه وسه، لگه‌چهل‌وشش.

نوزدهم کهر به کاف تازی ثقیلهٔ مفتوح و را ، حروف صد ، گُر پنجاه ودو ، لگه چهل‌وهشت .

بیستم کنجر به‌ضم کاف تازی خفیفه و نون منونه وجیم تازی‌خفیفهٔ مفتوح ورا، حروف صدویك، گُرپنجاه‌ویك، لگه‌پنجاه.

بیست ویکم مأن به‌میم وهمزهٔ مفتوحتین ونون ، حروف صدودو، گُر پنجاه، لگه پنجاه و دو .

بیست ودویم مچه به‌فتح میم و تشدید جیم عجمی ثقیله ، حروف صد وسه ، گُر چهل ونه ، لگه‌پنجاه وچهار.

بیست وسیوم تا لنك به تای فوقانی خفیفهٔ ممدوده ولام مفتوحه و نون منونه وکاف تازی خفیفه، حروف صدوچهار ، گُر چهل و هشت ، لگه پنجاه و شش .

بیست و چهارم سیسر به سینین مهملتین ، به اول مکسور و یای مجهول، حروف صدوپنج ، گُر چهل‌وهفت، لگه پنجاه وهشت .

بیست و پنجم سارنگ به سین مهملهٔ ممدوده و رای مفتوحه و نون منونه و کاف عجمی خفیفه ، حروف صد و شش ، گُر چهل و هشت ، لگه شصت .

بیست وششم پیوهر به‌فتح بای عجمی خفیفه ویای تحتانی مضموم و واو مجهول وهای مفتوحه ورا، حروف صدو [۵۴الف] هفت ، گُرچهل وپنج، لگه شصت ودو .

بیست وهفتم تاکند به تای فوقانی و کاف تازی خفیفتین ، به اول ممدوده و ثانی مضمومه و نون منونه[1] و دال خفیفه ، حروف صد وهشت ، گُر چهل و چهار ، لگه شصت وچهار .

بیست وهشتم کمل به‌کاف تازی‌خفیفه ومیم مفتوحتین ولام، حروف صدونه، گُر چهل وسه، لگه شصت وشش .

بیست و نهم بارن به‌بای موحدهٔ خفیفهٔ ممدوده و رای مفتوحه و نون، حروف‌صدوده، گُر چهل‌ودو، لگه‌شصت وهشت .

سیم سره به‌سین مهملهٔ مضموم و رای مفتوح وها ، حروف صدو یازده، گُر چهل ویك ، لگه هفتاد .

سی‌ویکم بهسل [2] به‌بای موحدهٔ ثقیله[3] و سین مهملهٔ مفتوح ولام ، حروف صدودوازده، گُر چهل، لگه‌هفتاد ودو .

سی ودویم اجنگ به‌همزهٔ مفتوحه و قیل ممدوده وفتح جیم تازی خفیفه ونون منونه وکاف عجمی خفیفه، حروف صد و سیزده، گُرسی ونه، لگه هفتاد و چهار .

سی وسیوم کره به‌کاف تازی خفیفه و رای مفتوحتین وها، حروف صدو چهارده، گُر سی وهشت ، لگه هفتاد وشش . و دربعضی از نسخ اسم مذکور براسم سابق که اجنگ باشد ، مقدم مرقوم است .

سی وچهارم سر به سین مهملهٔ مضموم وقیل مفتوح ورا ، حروف صد وپانزده ، گُر سی وهفت ، لگه هفتاد وهشت.

سی وپنجم سسر به‌سینین مهملتین به اول مکسور و قیل مضموم ، و ثانی مفتوح ورا، حروف صد وشانزده، گُر سی‌وشش، لگه‌هشتاد.

سی وششم سمر به‌سین مهمله ومیم مفتوحتین ورا، حروف صد و هفده، گُر سی‌وپنج ، لگه هشتاد و دو .

سی وهفتم سارس به‌سین مهملهٔ ممدوده ورای مفتوحه وایضا سین

۱ــ ج : مغنونه . ۲ــ ب: بسل . ۳ــ ب : خفیفه .

مهمله، حروف صدوهژده، گُر سی وچهار، لگه هشتاد و چهار.

سی و هشتم سرس بـهسین مهمله و رای مفتوحتین و ایضاً سین مهمله، حروف صدونوزده ، گُر سی وسه، لگه هشتا دوشش .

سی و نهم میر به میم مکسور و یای مجهول و را ، حروف صدو بیست، گُر سی ودو، لگه هشتاد وهشت .

چهلم مرت بهمیممفتوح ورایمضموم وتای[1] فوقانیخفیفه، حروف صدوبیست ویك ، گُر سی ویك ، لگهنود .

چهل و یکم جم بهجیم تازی خفیفهٔ مفتوح و میم ، حروف صدو بیست و دو، گُر سی، لگه نود ودو .

چهل ودویم سده به کسر سین مهمله وتشدید دال ثقیله وقیلخفیفه، حروف صدوبیست وسه ، گُر بیست ونه، لگه نود وچهار .

چهل و سیوم بده به ضم بای موحدهٔ [۵۴ ب] خفیفه و تشدید دال ثقیله و قیل خفیفه ، حروف صد و بیست و چهار ، گُر بیست وهشت ، لگه نود و شش .

چهل و چهارم کرأل بهفتح کاف تازی خفیفه و سکون را وهمزهٔ مفتوحه ولام، حروف صدوبیست وپنج، گُر بیست وهفت، لگه نودوهشت.

چهل و پنجم کملا بهفتح کاف تازی خفیفه و میم مضمومه و لام ممدوده ، حروف صدوبیست وشش، گُر بیست وشش، لگهصد .

چهل و ششم ار بههمزهٔ مفتوحه و را، حروف صدوبیست و هفت، گُر بیست وپنج، لگه صدودو .

چهل و هفتم دهبل بهدال ثقیله و بای موحدهٔ خفیفهٔ مفتوح و لام ، حروف صدوبیست وهشت، گُر بیست وچهار، لگه صد و چهار .

۱ـ ب: تای مجهول .

چهل وهشتم منأ به میم مضمومه و نون مفتوحه وهمزهٔ مضمومه ، و آن‌را ملاء نیز گویند، به‌میم و لام مفتوحتین وهمزهٔ مکسوره، حروف صدو-بیست‌و نه، گُر بیست‌وسه، لگه صدوشش .

چهل‌ونهم دهو به‌ضم دال ثقیله و واو مفتوحه، وقیل همزهٔ مفتوحه، حروف صدوسی، گُر بیست‌ودو ، لگه صدوهشت .

پنجاهم کنأ به‌کاف تازی خفیفه و نون مفتوحتین وهمزهٔ مکسوره ، و در بعضی از نسخ کـرأ نیز مرقوم است ، به کاف تـازی خفیفه و رای مفتوحتین و همزهٔ مضمومه ، حروف صد وسی ویك ، گُر بیست ویك ، لگه صدو ده .

پنجاه ویکم کسن به‌کاف تازی خفیفهٔ مکسور وسین مهملهٔ مضموم ونون، حروف صدوسی ودو ، گُر بیست، لگه صدو دوازده .

پنجاه ودویم رنجن به‌رای مفتوحه ونون منونه و جیم تازی خفیفهٔ مفتوح ونون، حروف صدوسی وسه، گُر نوزده ، لگه صدوچهارده .

پنجاه وسیوم میگه به‌میم مکسور ویای مجهول وکاف عجمی ثقیله، حروف صدوسی‌وچهار، گُر هژده، لگه صدوشانزده .

پنجاه وچهارم گهن[1] به کاف عجمی ثقیلهٔ[2] مفتوح ونون، حروف صدوسی وپنج ، گُر هفده، لگه صدوهژده .

پنجاه وپنجم کنبه به‌کسر کاف تازی خفیفه ونون منونه وبای موحدهٔ ثقیله، حروف صدوسی وشش ، گُر شانزده، لگه صدوبیست .

پنجاه وششم گرد به‌فتح کاف عجمی خفیفه[3] ورای مضمومه و دال مثقله، حروف صدوسی وهفت، گُر پانزده، لگه صدوبیست ودو .

پنجاه وهفتم سَس به سینین مهملتین به‌اول مفتوح ، حروف صدو

۱ــ ب: گن . ۲ــ ب : خفیفه . ۳ــ الف ندارد .

سی وهشت، گُر چهارده، لگه صد و بیست وچهار .

پنجاه وهشتم سور به‌سین مهملهٔ مضموم وواومعروف ورا، حروف صد وسی ونه ، گُر سیزده، لگه صدوبیست وشش .

پنجاه ونهم سل به‌فتح سین‌مهمله وتشدید لام، حروف صدو چهل، دوازده، لگه‌صدو [۵۵ الف] بیست و هشت .

شصتم نورنگ به‌نون و واو مفتوحتین ، و به‌جای واوبای موحدهٔ خفیفه نیز استعمال کنند ، ورای مفتوحه ونون منونه وکاف عجمی خفیفه ، حروف صد وچهل ویك، گُر یازده، لگه صدوسی[۱].

شصت ویکم منوهر به‌میم مفتوح و نون مضموم وواو مجهول و های مفتوحه ورا، حروف صدوچهل ودو، گُرده، لگه صدوسی ودو.

شصت ودویم کأن به‌کاف عجمی خفیفه وهمزهٔ مفتوحتین ونون ، وبه‌جای همزه یای تحتانی نیزاستعمال کنند، حروف صدوچهل‌وسه، گُر نه، لگه صد وسی وچهار .

شصت وسیوم رجن به‌را و جیم تازی خفیفهٔ مفتوح‌ونون، حروف صد وچهل وچهار، گُر هشت، لگه صد[۲] وسی وشش.

شصت وچهارم نر به‌نون مفتوح ورا، و آن‌را هرنیز گویند به‌های مفتوحه و رای مضمومه ، حروف صد وچهل و پنج ، گُر هفت ، لگه صدو سی وهشت .

شصت و پنجم هار به‌های ممدوده و را ، وآن را هیر نیز گویند به‌های مکسور و یای معروف ورا ، حروف صد وچهل وشش ، گُر شش ، لگه صدوچهل .

شصت وششم بهمر به‌بای موحدهٔ‌ثقیله ومیم‌مفتوحتین ورا، حروف

۱ــ ب ندارد . ۲ــ ب ندارد .

صد وچهل وهفت. گُر پنج ، لگه صدو چهل ودو .

شصت و هفتم سیهر به سین مهملهٔ مکسور و یای مجهول و های مفتوحه ورا، حروف صدوچهل وهشت[۱] ؛ گُرچهار، لگه صدوچهل‌وچهار .

شصت وهشتم کسم به‌کاف‌تازی خفیفه وسین مهملهٔ مضموم ومیم، حروف صدوچهل ونه، گُر سه، لگه صدوچهل وشش[۲].

شصت‌ونهم‌بر به‌بای موحدهٔ‌خفیفهٔ‌مفتوح ورا، حروف صدوپنجاه، گُر دو ، لگه صدوچهل و هشت[۳]، و در بعضی از نسخ از اسم کأن تا این اسم هشت اسامی برهفت اسامی سابق[۴] که از کنبه تا منوهر باشد ، مقدم مرقوم است .

هفتادم تادکه به تای فوقانی خفیفهٔ ممدوده و کسر[۵] دال مثقلـه و تشدید کاف‌تازی ثقیله، حروف صدوپنجاه ویك ، گُر یك، لگه صدوپنجاه.

هفتاد ویکم سنکه به‌فتح سین مهمله ونون منونه وکاف تازی‌ثقیله، لگه صدوپنجاه ودو ، کما ذکرنا .

تمام‌شد هفتاد ویك‌قسم چهپی. واستادان دراقسام مذکوره صنعتی به‌کارمی‌برند، وآن صنعت چنان باشد که درهر تُك از چهار تُك مقدم چهند مذکور دراول هرحصه از دوحصهٔ مذکورهٔ تك‌که یکی یازده ماترا ودویم سیزده ماترا است، لفظ‌گرد به‌کاف عجمی خفیفه ورا [۵۵ ب] و دال خفیفه بیاورند ، و حرف اول کلمهٔ مابعد لفظ مذکور را به حرکت فتحه برسر آن لفظ بیفزایند، یعنی بعداز لفظ گرد مذکور هر کلمه‌که واقع بود حرف اول[۶] آن کلمه راهرحرفی که باشد، مثلا ازموی میم وازچشم جیم‌عجمی‌و از لب لام و علی هذا القیاس گیرند و به‌حرکت فتحه در اول لفظ مذکور

۱ـ الف ندارد: وهشت... چهار . ۲ـ ب ندارد . ۳ـ ب ندارد.
۴ـ ب می‌افزاید : خود . ۵ـ الف: کژ . ۶ـ ج ندارد .

زیاده کنند و کاف عجمی خفیفه را که دراول لفظ مذکور است ساکن گردانند و رای متوسط لفظ را موقوف خوانند[1] یعنی به‌طریق ریپه خوانند ، و اگر رای مذکور را به‌طریق ارك خوانند نیز شاید ، یعنی حرف زایده و حرف اول لفظ مذکور که[2] کاف عجمی خفیفه باشد ، هردو را مفتوح خوانند و رای متوسط لفظ را ساکن گردانند و دال خفیفه را که در آخر لفظ است مکسور سازند . بوهرتقدیر باید که لفظ مذکور با آن حرف زایده و رای مذکوره چارحرفی شود و آن را ازجمله ماتراهای حصه‌های مذکورهٔ تك سه‌ماترا حساب کنند ، زیرا که رای متصله که ریپه باشد و ارك یعنی رای ساکنه درماترا محسوب نیست ، ودر دو ُنك مؤخر چهند نیز لفظ مذکور را به‌دستور برسر هرحصه از دوحصهٔ مذکورهٔ ُتك که یکی پانزده ماترا و دویم سیزده ماترا است، آورند به‌شرطی که حرف اول کلمهٔ مابعد لفظ مذکور در اول آن لفظ مکرر آید به حیثیتی که میان آن دو حرف مکرر نونی ساکن واسطه باشد ، و اگر آن نون به‌طریق نون منونه یعنی به‌طریق اخفا خوانده شود نیز شاید ، و لفظ مذکور با حروف سه‌گانهٔ مذکوره شش‌حرفی شود ، و آن را از جمله ماتراهای حصه‌های مذکوره پنج‌ماترا حساب کنند ، و باشد که درآخر لفظ مذکور بعد از دال خفیفه کاف تازی خفیفهٔ[3] مکسوره بیفزایند چنانکه لفظ مذکور به‌آن کاف هفت[4] حرفی شود و شش ماترا محسوب گردد ، واین لفظ و حروف زایدهٔ مهمله را درمعنی مدخلی نباشد الادروزن[5] . واین قسم چهپی را سنگیت چهپی گویند، به‌فتح سین مهمله و نون منونه وکاف عجمی خفیفهٔ مکسور و یای معروف و تای فوقانی خفیفه ، ووجه تسمیه[6] آنست که لفظ و حروف زایدهٔ مهملهٔ مذکوره

۱ــ ب: گردانند . ۲ــ ب ندارد : که .... باشد . ۳ــ الف ندارد .

۴ــ الف : همت . ۵ــ ب : دال . ۶ــ ج : تسمیه‌اش .

مشتق‌اند از اصول صدای مردنگ که سازیست مشهور درهند، موضوع در علم سنگیت که موسیقی باشد، چنانکه مصنف کتاب گفته :

مگرد موی تو مشك ، چگرد چشمان تو آهو

لگرد لبت یاقوت ، دگرد دندان تو لؤلؤ

[۵۶الف]رگرد رخت گلزار، بگرد بالات صنوبر

نگرد نهاد تو[1] نور ، کگرد کاکلت معنبر

صن صگردك صیدی لاغرم، تن تگرد ترحم کن بتا

پن پگرد پایبند توام، من[2] مگرد مکش تیغ جفا

هفتم دندکا چهند : به‌فتح دال خفیفه و نون منونه و کسر دال مثقله و تشدید کاف تازی خفیفهٔ ممدوده و غیر ممدوده ، و گویند هر چهندی که در وی زیاده از بیست و شش حرف باشد ، آن‌ازقسم دندکا چهنداست و آن بردو گونه بود :

ماترا پرستار و برن پرستار ،

وماترا پرستار به‌میم ممدوده وتای فوقانی خفیفهٔ موقوف[3] و رای ممدوده و بای عجمی خفیفه و رای مفتوحتین و سکون سین مهمله و تای فوقانی خفیفهٔ ممدوده ورا، آن بود که دروی تعداد ماترا معتبر باشد نه حروف، وآن درین نزدیکی بیان کرده شود[4].

وبرن پرستار به‌فتح بای موحدهٔ خفیفه وسکون را ونون موقوف[5] و باقی حروف و حرکات مذکوره ، به عکس آن باشد یعنی دروی تعداد حروف[6] معتبر بود نه‌ماترا ، و آن بعداز ضبط چهندهای ماترا پرستار ذکر کرده شود ، ان شاءالله تعالی.

۱ـ ب ندارد. ۲ـ ب ندارد ۳ـ الف ندارد. ۴ـ الف ندارد.

۵ـ ب ندارد . ۶ـ الف وب : حرف .

پس دندکا چهند که ماترا پرستار است برسه‌قسم است:

قسم اول: اننگ سیکهر چهند. بباید دانست که اننگ سیکهر به همزه و نون مفتوحتین و نون منونه و کاف‌عجمی خفیفهٔ موقوف وسین مهملهٔ مکسور و یای مجهول و کاف تازی ثقیلهٔ مفتوح ورا، و آن را رای سویا نیز گویند به رای ممدوده و همزهٔ ملینه و سین مهمله و واو مفتوحتین و تشدید یای تحتانی ممدوده، و آن دراصطلاح اهل این‌فن چهندی بود چهار تُکی که درهر تُك آن سی و دو حرف وچهل وهشت ماترا باشد، به‌ترتیب لگه و گُر یعنی اول یك‌حرف لگه بعداز آن یك‌حرف گُر[1] باشد، وعلی هذا القیاس تاآخر لگه وگُر درهم باشند. به‌عبارتی دیگر باید که[2] در هرتك آن پنج جگن‌وپنج رگن درهم‌باشند، ودر آخر تك تومر باشد یعنی اول جگن‌بعداز آن رگن بود، وهمچنین تاآخر پنج جگن و پنج رگن درهم‌باشند، ودر آخر تُك یك‌لگه و یك‌گر بود، و باید که بعداز هرهشت حرف که چهار لگه و چهارگُر باشند، بسرام یعنی وقف واقع‌شود چنانکه‌تمام تُك به‌چهار بسرام، سه بسرام میانه ویك بسرام آخر به‌چهار حصه شود، واگر در آخر هرحصه جمك باشد یعنی حصه‌های تُك با هم مسجع باشد[3] احسن‌بود. پس شاعر مختار است [۵۶ ب] خواه در هر چهار تُك همه حصه‌های مذکوره را به یك جمك بگوید، خواه هر[4]سه‌حصهٔ همه تك های چهارگانه به یك جمك بگوید، یا هرسه حصهٔ هر تك را جداگانه به یك جمك بگوید چنانکه جمك‌های سه‌گانهٔ هر تُك علیحده باشد، وحصهٔ چهارم هرچهار تك‌را به‌یك قافیه بگوید. بر هرتقدیر باید که در آخر هر چهارتك قافیه مختلف‌نگردد. وتمام‌بند چهند مذکور یکصد و بیست وهشت حرف ویکصدو نود ودوماترا باشد، چنانکه مصنف کتاب گفته[5]:

۱ــ الف ندارد. ۲ــ ب : باید. ۳ــ ج : باشند.
۴ــ ب ندارد. هرسه ... بگوید یا. ۵ــ ج می‌افزاید : نظم.

بیا بتا به‌جان ما، شبی به میهمان ما، یکی غم‌نهان ما، به‌گوش جان‌شنو دمی ببین به حال زارما ، به‌جان بیقرارما، به سینهٔ فگار ما، زروی ما بچین نمی وفاکن و جفا مجو، به‌جان ما بلامجو، بیا پی‌خدا مجو، ببین به‌قامت خمی یکی بگو، چه کاره‌ای، پیاده‌ای‌سواره‌ای، تو تاجکی، هزاره‌ای، کجایی و کیی‌همی.

وارکان[1] تقطیعش به‌طور عروض عربی درهرتکی هشت‌بار مفاعلن بود برین‌مثال :

مفاعلن مفاعلن مفاعلن مفاعلن مفاعلن مفاعلن مفاعلن مفاعلن .

قسم دویم: پهپ‌منجری‌چهند. بباید‌دانست که پهپ منجری به‌ضم بای عجمی‌خفیفه وسکون ها وقبل ایضاً بضمه، وبای‌عجمی خفیفهٔ[2] موقوف و میم مفتوحه و نون منونه و جیم تازی خفیفهٔ مفتوح و رای مکسوره و یای معروف ، در اصطلاح اهل این فن چهندی بود چهارُتکی که از اول هرچهار ُتك اننگ سیکهر چهند که سابق مذکور شد ، حرف لگه حذف نمایند چنانکه درهر ُتك آن سی ویك‌حرف وچهل‌وهفت‌ماترا بود، به‌ترتیب گُر ولگه درهم ، و در آخر ُتك یك حرف گُر باشد . به‌عبارتی دیگر باید که درهرتك آن پنج رگن و پنج جگن، جمله ده‌گن درهم باشند، به‌عکس چهند اول ، و درآخر ُتك یك حرف‌گُر بود، وتمام بند آن یکصدو بیست‌و چهار حرف ویکصدوهشتاد وهشت ماترا باشد، و حاجت به‌مثال‌آن نیست، و ارکان[3] تقطیعش به‌طور عروض عربی در هرتکی یکبار فاعلن و هفت‌بار مفاعلن بود، برین مثال :

فاعلن مفاعلن مفاعلن مفاعلن مفاعلن مفاعلن مفاعلن مفاعلن.

قسم سیوم: ملکا چهند . بباید دانست که ملکا به‌فتح‌میم و کسرلام

۱ـ ب ندارد . ۲ـ ب ندارد . ۳ـ ب ندارد .

مشدده و کاف تازی خفیفهٔ ممدوده، در اصطلاح اهل این فن چهندی بود چهار تکی که از آخر هرچهار تك اننگ سیکهر مذکور حرف گُر حذف نمایند، چنانکه در هر تك آن[1] سی و یك حرف وچهل وشش [۵۷ الف] ماترا بود به‌ترتیب لگه وگُر درهم، ودر آخر هر تك یك حرف لگه باشد، وتمام بند آن یکصد و بیست وچهار حرف و یکصد وهشتاد وچهار ماترا بود، وحاجت به مثال آن نیز نیست، وارکان[2] تقطیعش به‌طور عروض عربی درهر تکی هفت بار مفاعلن ویك بار فعول بود، برین مثال:

مفاعلن مفاعلن مفاعلن مفاعلن مفاعلن مفاعلن مفاعلن فعول.

هشتم ناراآچهند. بباید دانست که ناراآچهند به‌نون و رای ممدودتین والف ممدوده، در اصطلاح اهل این فن چهندی بود[3] چهار تکی که در هر تك آن شانزده حرف[4] و بیست وچهار ماترا باشد به ترتیب لگه و گُر، یعنی اول یك حرف لگه بعد از آن یك حرف گر، همچنین شانزده حرف الی آخره درهم باشند، چنانکه در چهند اننگ سیکهر گذشت، و تك آن نصف تك اننگ سیکهر مذکور بود وتمام بند آن شصت و چهار حرف ونود وشش ماترا باشد، چنانکه مصنف کتاب گفته:

بیا بتا خدای را، شبی به میهمان ما

به‌گوش جان شنو دمی، یکی غم نهان‌ما

به عاشقان با وفا وفا کن و جفا مجو

ببین به‌قامت خمی، به‌جان ما بلامجو

وارکان[5] تقطیعش به‌طور عروض عربی درهر تکی چهار بار مفاعلن بود، برین مثال:

۱ــ الف ندارد. ۲ــ ب ندارد. ۳ــ الف و ب ندارد.

۴ــ ب: حروف. ۵ــ ب ندارد.

مفاعلن مفاعلن مفاعلن مفاعلن[۱] .

نهم تونکاچهند . ببایددانست که تونکا به‌تای فوقانی خفیفهٔ مضموم وواو معروف و نون موقوف و کاف تازی خفیفهٔ ممدوده ، دراصطلاح اهل این فن چهندی بود چهار تُکی که از[۲] اول هرچهار تُكِ ناراآ که سابق مذکور شد ، حرف لگه حذف نمایند، چنانکه درهر تُك آن پانزده حرف و بیست وسه ماترا باشد ، به‌ترتیب گُر و لگه درهم، و درآخر تك یك حرف گر بود، وتمام بند آن شصت حرف و نود ودوماترا بود ، وحاجت به‌مثال آن نیست ، وارکان[۳] تقطیعش به‌طور عروض عربی درهرتکی یکبارفاعلن و سه‌بار مفاعلن بود، برین‌مثال :

فاعلن مفاعلن مفاعلن مفاعلن .

دهم رنگکاچهند. ببایددانست که رنگکا[۴] به‌رای مفتوحه و نون‌منونه وکسر کاف عجمی خفیفه و تشدید کاف تازی خفیفهٔ ممدوده ، در اصطلاح اهل این‌فن چهندی بود[۵] چهار تکی که از آخر هرچهارتك تونکا چهند که سابق مذکور شد حرف گُر حذف نمایند ، چنانکه در هر تُك آن چهارده حرف و بیست ویك ماترا بود ، به‌ترتیب گر و لگه درهم ، و تمام بند آن پنجاه وشش‌حرف وهشتاد وچهار ماترا باشد، چنانکه مصنف کتاب[۶] گفته[۷] :

[۵۷ب] آنکه‌دید روی او ز[۸] دیده خون فشاند

وانکه دید موی او ، ز بوی چین بماند[۹]

آنکـه دید عین او ، زحور عین بریـد

وانکه دید تیغ او ، به خاك و خون[۱۰] طپید

۱ـ ب سه‌بار مفاعلن دارد .
۲ـ ج ندارد .
۳ـ ب ندارد .
۴ـ ب می‌افزاید : چهند .
۵ـ الف وب ندارد .
۶ـ ب وج ندارد.
۷ـ ج می‌افزاید : نظم .
۸ـ الف وب : از
۹ـ الف : نماند .
۱۰ـ ب : خاك خون .

و ارکان[1] تقطیعش به‌طور عروض عربی چنین بود :

فاعلن مفاعلن مفاعلن فعول .

یازدهم پمانی‌چهند. بباید دانست که پمانی به‌فتح بای عجمی خفیفه ومیم ممدوده ونون مکسور ویای معروف ، دراصطلاح اهل این‌فن چهندی بود[2] چهار تُکی که درهرتك آن هشت حرف و دوازده ماترا بود به‌ترتیب لگه وگر درهم ، وتمام بند آن سی ودو حرف وچهل وهشت‌ماترا باشد و تُك آن نصف تُك نارا آچهند است که سابق مذکورشد ، چنانکه مصنف کتاب[3] گفته[4] :

بیا بتا ، به جان ما	شبی به میهمان ما
وفاکن و جفا مجو	به جان ما بلا مجو

و ارکان[5] تقطیعش به‌طور عروض عربی در هرتکی دوبار مفاعلن بود ، برین مثال :

مفاعلن مفاعلن .

دوازدهم بلریاچهند . بباید دانست که بلریا به فتح بـای موحدهٔ خفیفه ولام مشدده وسکون‌را ویای تحتانی‌ممدوده، دراصطلاح اهل این‌فن چهندی بود چهار تُکی که در هر تُك آن[6] هشت حرف و دوازده ماترا بود به‌ترتیب گر و لگه درهم ، به عکس پمانی‌چهند که سابق مذکور شد ، و تمام بند آن سی و دو حرف وچهل وهشت ماترا باشد ، چنانکه مصنف کتاب گفته[7]:

ای نگار حور زاد	وی بت پری نهاد
جور چند بی‌گناه	آه از آن دل تو، آه

۱– ب ندارد. ۲– ب ندارد. ۳– ب ندارد. ۴– ج می‌افزاید: نظم . ۵– ب ندارد . ۶– الف ندارد . ۷– ج می‌افزاید: نظم.

و ارکان[1] تقطیعش به طور عروض عربی[2] چنین بود : فـاعلن مفاعلان .

سیزدهم کریتا چهند . بباید دانست که کریتا به‌کاف‌تازی خفیفه و رای متصلهٔ مکسور ویای معروف وتای فوقانی مثقلهٔ ممدوده، در اصطلاح اهـل این فن چهندی بود چهار ُتکی که در هر ُتك آن هشت بهگن بود چنانکه درتمام تك بیست وچهار حرف و سی ودو ماترا باشد ، و تمام بند آن نود وشش حرف و یکصد و بیست و هشت ماترا بود ، چنانکه مصنف کتاب گفته :

نوش لبانت مایهٔ جانم ، خال سیاهت نافه و عنبر
چین جبینت موجهٔ کوثر، طره وخطت سنبل‌وکافر
بی‌رخ‌خوبت زارونزارم، بهرخدا بنما رخ مهوش
خوار وخرابم، باتب‌وتابم، جام‌شرابم‌ده‌بت‌میکش

وارکان[3] تقطیعش به‌طور عروض عربی چنین بود :
مفتعلن مفعول فعولن، مفتعلن مفعول فعولن[4] .

چهاردهم سنه بهار چهند . بباید دانست که سنه بهار به کسر سین [۵۸الف] مهمله وسکون‌های مغنونه وکسر بای موحدهٔ خفیفه وهای ممدوده و را، وآن را درمتعارف[6] اندچهند نامند، به همزهٔ مکسوره و نون منونه[5] و دال خفیفهٔ ممدوده، وآن دراصطلاح اهل این‌فن چهندی بود چهار ُتکی که درهر ُتك آن هفت بهگن بود و بعد از هفت بهگن در آخر ُتك یك کرن باشد چنانکه در تمام ُتك بیست وسه حرف وسی ودو ماترا بود ، و تمام

۱ــ ب ندارد . ۲ــ ب : در هرتکی یکبار فاعلن و یکبار مفاعلان بود برین مثال ، فاعلن مفاعلان . ۳ــ ب ندارد . ۴ــ الف : فعول .
۵ــ ب : مغنونه.

بند آن نود و دوحرف ویکصد و بیست وهشت ماترا باشد، چنانکه مصنف کتاب[1] گفته :

خال سیاهت عنبر خالص ، روی چوماهت کوکب تابان
چین جبینت موجۀ کوثر ، طره و خطت سنبل و ریحان
نوش لبانت عیسی جانم ، خاك قدومت کحل صفاهان
خط غبارت آیۀ رحمت ، نور عذارت[2] سورۀ رحمان

وارکان[3] تقطیعش به‌طور عروض عربی همان تقطیع چهندسابق‌بود مگرآنکه جزو آخرین چهند بروزن فعولان نیز آید .

پانزدهم سنگیت چهند . ببایددانست که سنگیت به‌فتح سین‌مهمله ونون منونه وکاف عجمی خفیفۀ مکسور و یای معروف وتای فوقانی خفیفه در اصطلاح اهل این فن چهندی بود چهار ُتکی[4] که در ُتك چهارم سنه بهار چهند که سابق مذکور شد، الفاظ اصول صدای مردنگ که سازیست مشهور ، درج کنند و آن الفاظ مهمل باشند و در معنی مدخلی ندارند ، و الفاظ اصول مذکوره این است :

اول سگردی به‌فتح سین مهمله و سکون کاف عجمی خفیفه ورای متصله یافتح کاف مذکور وسکون‌را ودال خفیفۀ مکسور ویای معروف.

دویم تگردی به فتح تای فوقانی خفیفه و باقی حروف و حرکات مذکوره .

سیوم تتتتك به فتح چهارتای فوقانی خفیفۀ متوالیه و تشدید تای رابعه وکاف تازی خفیفه .

چهارم تهیا به‌فتح تای فوقانی ثقیله و تشدید یای تحتانی ممدوده ،

۱ــ ب ندارد . ۲ــ الف : عذارش . ۳ــ ب ندارد .
۴ــ ب ندارد : چهار تکی .

و گاهی[۱] بجای آن تهیئی نیز استعمال کنند به کسر تای فوقانی ثقیله و یای مجهول و همزهٔ مکسوره و یای معروف .

و آنجمله بدون ریپه یا ارکِ سگردی و تگردی که عبارت‌از رای متصله یا رای ساکنه باشد، بیست و شش ماترابود ، چه ریپه وارك درشمار ماترا محسوب نیست کما ذکرنا، وطریق درج کردن الفاظ اصول مذکوره چنان‌بودکه بعداز وقوع شش ماترا از اول تك‌چهارم‌چهند مذکورهر یکی از سگردی وتگردی[۲] [۵۸ ب] مذکور را دومرتبه متصل‌هم تکرار[۳] کنند، یعنی اول دومرتبه متصل‌هم سگردی گویند بعد از آن دو مرتبه متصل‌هم تگردی‌گویند. پس‌یك‌مرتبه تنتتك‌گویند. بعده یك‌مرتبه‌تهیا یاتهیئی درآخر آورند، چنانکه ترکیب مجموع‌الفاظ مذکوره چنین شود :

سگردی سگردی تگردی تگردی تنتتك تهیا.

وبعضی‌بعداز وقوع ده‌ماترا از اول‌ُتك مذکورهریکی ازسگردی و تگردی را دومرتبه متصل‌هم تکرارکنند چنانکه گذشت ، بعداز آن یك مرتبه در آخر تك تنتهیا آورند ، به زیادتی دوتای فوقانی خفیفهٔ مفتوحه در اول لفظ تهیای مـذکور ، چنانچه[۴] ترکیب مجموع الفاظ مذکوره چنین‌شود :

سگردی سگردی تگردی تگردی تنتهیا .

وبعضی بعداز وقوع چهارده ماترا از اول ُتك مذکور سگردی را مکرر گویند ، بعد از آن یك‌مرتبه تگردی گویند . پس یك مرتبه تنتهیا درآخر ُتك بیاورند[۵] به‌زیادتی دوتای فوقانی خفیفه برلفظ تهیای مذکور ، چنانکه بالا گذشت، وترکیب مجموع الفاظ مذکوره چنین‌شود :

۱ــ الف: کاف جای‌آن . ج : گاه . ۲ــ ج ندارد . ۳ــ ب ندارد : تکرار.... متصل‌هم . ۴ــ ج: چنانکه . ۵ــ ب : بیارند .

سگردی سگردی تگردی[1] تنتهیا .

و بعضی بعد از وقوع هژده ماترا از اول ُتك مذکور یك مرتبه سگردی و یك‌مرتبه تگردی گویند و یك‌مرتبه تنتهیا در آخر تك بیاورند ، به‌زیادتی دوتای فوقانی خفیفهٔ مذکوره چنانکه گذشت ، و ترکیب الفاظ مذکوره[2] چنین‌شود :

سگردی تگردی تنتهیا .

چنانکه مصنف کتاب گفته[3]:

خال سیاهت عنبر خالص ، نوش لبانت مایهٔ جانها

چین جبینت موجهٔ کوثر ، موی میانت راز نهانها

باخدچون‌گل، بالب چون‌مل، بارخ مهوش‌ای‌بت‌زیبا

گویی یکی‌سگردی‌تگردی‌تگردی تنتنك تهیا

شانزدهم چهیلا چهند . ببایددانست که چهیلا به فتح جیم عجمی ثقیله وسکون یای تحتانی ولام ممدوده ، وآنرا مدرا نیزگویند، به‌فتح‌میم و دال خفیفهٔ مکسوره ورای ممدوده ، وآن دراصطلاح اهل این‌فن چهندی بود چهار تکی که درآخر ُتك سنه بهار چهندکه سابق مذکور شد ، بعداز هفت بهگن به‌جای کرن یك‌حرف گُر بیاورند ، چنانکه درتمام تك بیست و دوحرف وسی[4] ماترابود، وتمام بندآن هشتاد وهشت‌حرف ویکصدوبیست ماترا باشد . و حاجت به‌مثال‌آن نیست ، وارکان[5] تقطیعش به طور عروض عربی [۵۹ الف] چنین بود :

مفتعلن مفعول فعول مفتعلن مفعول فعل[6].

۱ــ الف: تگردی تگردی. ۲ــ الف‌ندارد. ۳ــ ج می‌افزاید : نظم .

۴ــ ب: سی ودو . ۵ــ ب ندارد . ۶ــ ب : مفتعلن مفعول مفتعلن فعول مفعول فعل . ج : مفتعلن مفعولن فعولن مفتعلن مفعولن فعل .

هفدهم را ساچهند . بباید دانست که راسا بـه را و سین مهملهٔ ممدودتین ، دراصطلاح اهل این‌فن چهندی بود چهار تُکی که در هر تُك آن پنج بهگن و در آخر تُك یك حرف لگه باشد ، چنانکه در تمام تُك شانزده حرف و بیست ویك‌ماترا بود، وتمام بندآن شصت و چهارحرف و هشتاد وچهار ماترا باشد، چنانکه مصنف کتاب گفته[۱]:

ای شده جـان خـراب بـه راهت پی‌سپر
وی شده بی رخ خوب تـو روزم تیره تـر
قامت تـو شمشاد و دهـانت[۲] غنچه وش
روی توچون‌گل، ساعدوساقت‌صاف‌وخوش

وارکان[۳] تقطیعش به‌طور عروض عربی چنین بود :

مفتعلن فعلات فعولن[۴] فاعلن .

هژدهم مودك چهند . بباید‌دانست که مودك[۵] به میم مضموم وواو مجهول و دال و کاف‌تازی خفیفتین به‌اول مفتوح ، دراصطلاح اهل این‌فن چهندی بود چهار تُکی که در هر تُك آن چهار بهگن بود ، چنانکه در تمام تُك دوازده حرف وشانزده ماترا باشد، وتمام‌بندآن چهل وهشت حرف و شصت و چهار ماترا بود، چنانکه مصنف کتاب گفته[۶]:

خال سیاهت نافه و عنبر — تنگ دهانت حقهٔ شکر
نوش لبانت عیسی جانم — قد بلندت جان و روانم

و ارکان[۷] تقطیعش به‌طور عروض[۸] عربی چنین بود :

مفتعلن مفعول فعولن[۹] .

۱ـ ج : گوید نظم . ۲ـ الف : دهانش . ۳ـ ب ندارد .
۴ـ الف : فعول . ۵ـ ب می‌افزاید : چهند . ۶ـ ج می‌افزاید : نظم .
۷ـ ب ندارد . ۸ـ ج ندارد . ۹ـ الف : فعول

نوزدهم سیهن چهند . ببایددانست که سیهن به سین مهملهٔ مکسور و یای معروف و های مفتوح و نون ، در اصطلاح اهل این فن چهندی بود چهار ُتکی که در ُتك آن سه بهگن و در آخر تك یك کرن بود ، چنانکه در تمام تك یازده حرف و شانزده ماترا باشد ، و تمام بندآن چهل وچهار حرف وشصت‌وچهار ماترا بود، چنانکه مصنف کتاب گفته[1]:

نوش لبانت عیسی جـانها   مـوی میانت راز نـهانها

روی[2]چوماهت کوکب تابان   مـوی سیاهت شام غریبان

و ارکان[3] تقطیعش به طور عروض عربی همان تقطیع چهند سابق اوست .

بیستم پنکا بانی چهند. بباید دانست که پنکابانی به فتح بای عجمی خفیفه و نون منونه و کاف تازی و بای موحدهٔ خفیفتین ممدودتین و نـون مکسور و یای [۵۹ ب] معروف ، در اصطلاح اهل[4] این فن چهندی بود چهار ُتکی که در هر ُتك آن چهار گن بود بدین ترتیب ، اول یك بهگن ، بعدازآن یك بپ وبعداز بپ دو بهگن بود، چنانکه درتمام تك سیزده حرف و شانزده ماترا باشد، وتمام بندآن پنجاه ودو حرف و شصت وچهار ماترا بود، چنانکه‌مصنف کتاب گفته[5] :

ای زغمت مه نو شده لاغر   وی زلبت شده خون‌دل‌ساغر

خوی‌توسرکش، خال‌توعنبر   کاکل وزلف تو سنبل وچنبر

وارکان تقطیعش به‌طور عروض عربی چنین بود :

مفتعلن فعلات فعولن .

بیست و یکم گندهـانا چهند . ببایددانست که گندهانا بـه فتح

۱ـ ج می‌افزاید : نظم. ۲ـ الف این‌مصراع ندارد . ۳ـ ب ندارد.

۴ـ الف ندارد . ۵ـ ج می‌افزاید : نظم .

کاف عجمی خفیفه و نون منونه و دال ثقیله و نون ممدودتین ، دراصطلاح اهل این فن چهندی بود چهار ُتکی که‌درهر تك آن ده حرف و چهارده‌ماترا بود، به‌وجهی که در اول و آخر ُتك حرف گُر باشد ، و چون تمام تك‌را بنت یعنی تقطیع[1] کنند، سه‌گن چهارماترائی به‌تقطیع در آید و یك حرف گُر درآخر تك باقی‌ماند، وتمام بندآن چهل حرف وپنجاه‌وشش ماترابود، چنانکه‌مصنف کتاب گفته[2] :

با رخ از همه زیبایی	با قد از همه بالایی
مویت‌همه‌کس‌رادامی	رویت‌همه‌کس‌راکامی

وارکان[3] تقطیعش به‌طورعروض عربی چنین بود :

مفعولن فعلاتن[4] فع .

یا چنین‌بود : فع‌لن فعلاتن فع‌لن .

بیست ودویم اهیر چهند . بباید دانست که اهیربه‌همزهٔ مفتوحه و های مکسوره ویای معروف ورا ، دراصطلاح اهل‌این‌فن چهندی بود[5]چهار تکی که درهرتك آن دوبهگن بود و درآخر ُتك[6] توربا‌شد چنانکه درتمام ُتك هشت حرف ویازده‌ماترا بود، وتمام‌بندآن سی‌ودوحرف وچهل وچهار ماترا باشد، چنانکه مصنف[7] کتاب گفته :[8]

نوش لبانت جام	موی سیاهت شام
تنگ دهانت هیچ	کاکل تو همه پیچ[9]

وارکان[10] تقطیعش به‌طور عروض عربی[11] چنین بود :

۱ــ ب : تقطیعش . ۲ــ ج می‌افزاید : نظم . ۳ــ ب ندارد .
۴ــ ب : فعلان . ۵ــ ب ندارد . ۶ــ ب ندارد . ۷ــ ج : مؤلف.
۸ــ ج می‌افزاید : نظم . ۹ــ ب این دومصرع را پس و پیش‌آورده است.
۱۰ــ ب ندارد . ۱۱ــ ب : در هر تکی یك‌بار مفتعلن و یك‌بار فعلان بود ، برین‌مثال مفتعلن فعلان .

مفتعلن فع‌لان .

بیست وسیوم هنسا چهند . ببایددانست که هنسا به‌های مفتوحه و نون منونه وسین مهملهٔ ممدوده دراصطلاح اهل این‌فن چهندی بود[۱] چهار تکی که در هر تك آن دوگن بود . اول بهگن ، بعد از آن کرن باشد ، چنانکه در تمام تك پنج [۶۰ الف] حرف و هشت ماترا بود و تمام بند آن بیست حرف وسی ودوماترا باشد، چنانکه مصنف کتاب گفته[۲]:

موی تو دامی خط تو شامی

روت بهاری خوت شراری

وارکان[۳] تقطیعش به‌طور عروض عربی چنین[۴] بود : مفتعلن فع .

بیست وچهارم پنچا چهند. ببایددانست که پنچا به‌فتح بای عجمی خفیفه و نون منونه و جیم عجمی خفیفهٔ ممدوده ، دراصطلاح اهل این‌فن چهندی بود چهار تکی که درهر تك آن یك بهگن و در آخر تك دوحرف لگه بود ، چنانکه در تمام تك پنج حرف و شش‌ماترا باشد، و تمام بندآن بیست حرف وبیست و چهار ماترا بود، چنانکه مصنف کتاب گفته :

روی تو خوش موی تو کش

بوی تو گل خوی تو مل[۵]

و ارکان[۶] تقطیعش به طور عروض عربی در هر تکی یك بار مفتعلن بود .

بیست وپنجم ارل چهند. ببایددانست که ارل به‌فتح همزه و کسر را وتشدید لام وتخفیفه، دراصطلاح اهل‌این‌فن چهندی بود[۷] چهار تکی که

۱ــ الف ندارد . ۲ــ ج می‌افزاید : نظم . ۳ــ ب ندارد .

۴ــ ب : در هر تکی یك باد مفتعلن و یك بار فع بود برین مثال ، مفتعلن فع .

۵ــ الف وج : گل . ۶ــ ب ندارد . ۷ــ ب و ج ندارد .

درهر ُتك آن بیست ویك‌ماترا بود بلاقید لگه وگُر ، مگرآنکه ماقبل‌حرف آخر ُتك حرف لگه واجب بود ، و بعضی درآخر ُتك تومر[۱] یعنی لگه و گُر را واجب دانند وبعضی رگن را لازم شمارند ، و درابتدای ُتك چهارم الفاظ پرهان هان جو بیفزایند ، به‌فتح بای عجمی خفیفه و کسورا وهائین ممدودتین با نونین مغنونتین و جیم تازی خفیفۀ مضموم و واو معروف، و آن جمله هشت ماترا بودکه یك سگن و یك کرن باشد. و بعضی پرهان که سگن باشد ، بیفزایند فقط و هان جو که کرن باشد، نیارند، و بعضی به‌جای پرهان ، پن‌هان گویند به‌ضم بای عجمی خفیفه و کسر نون یعنی[۲] در اول بای عجمی خفیفه را به‌ضم خوانند وبعد آن به‌جای رای‌نون آورند وباقی را به‌حال خود گذارند ، وبای عجمی خفیفۀ مذکوره را ثقیله نیز استعمال کنند . پس تمام‌بند چهند مذکور به اعتبار متراهای اصلیه که در هر ُتکی بیست ویك ماترا است ، هشتاد و چهار ماترا بود ، و باهشت‌ماترای زایده که درابتدای ُتك[۳] چهارم‌افزوده شده، نود ودوماترا باشد، وبه‌اعتبار آنکه درابتدای ُتك‌مذکورچهار ماترا افزوده‌شود هشتاد وهشت‌ماترا بود، چنانکه مصنف کتاب گفته[۴]:

ای شده از جـان روی تـرا مـه مشتری[۵]
بـر رخ تـو دیوانـه گشته حور و پـری
جام [۶۰ ب] وصـالی[۶] بخش بـه مخموران خود
پرهان‌هان جو،جورمکن[۷] زین‌بیش به‌میخواران[۸] خود

و ارکان[۹] تقطیع این چهند به‌طور عروض عربی چون[۱۰] حروف و

۱ـ الف : تو. ۲ـ ب ندارد : یعنی.... خودگذارند . ۳ـ الف:تك مذکور. ۴ـ جمی‌افزاید: نظم. ۵ـ ج: مه‌ومشتری. ۶ـ ب:وصال.
۷ـ در هرسه نسخه « مکن‌جور » ضبط شده است . ۸ـ ج : مهجوران .
۹ـ ب ندارد . ۱۰ـ ب می‌افزاید: چهندمذکور .

گن‌های مقرری ندارد مختلف[1] باشند ، از آنجمله یك تقطیعش اینست:

مفتعلن مفعول فعولن فاعلن .

و تقطیع ُتك چهارمش چنین بود :

فعلاتن فع مفتعلن مفعول فعولن[2] فاعلن .

بیست وششم هیرچهند ، بباید دانست که هیر به‌های مکسور و یای معروف ورا، در اصطلاح اهل این‌فن چهندی بود چهار ُتکی که در هر ُتك آن شش‌گن[3] بود بدین ترتیب ، اول یك بهگن، بعداز آن یك سگن، بعد[4] از آن یك نگن، و نگن سه‌لگه بود، بعداز نگن یك جگن و بازیك نگن و بعداز آن در آخر ُتك یك رگن بود ، چنانکه در تمام تك هژده حرف و بیست و سه‌ماترا بود ، وتمام بند آن هفتاد و دو حرف و نود و دو ماترا بود ، چنانکه مصنف کتاب گفته[5]:

روی خوشت ، موی خوشت عنبر و مه چارده
نـوش لبت عیسی دل ، کاکل مشکین سیه
خال زنخ گوی مشك ، کاکل کج صولجان
سیب ذقن ، تنگ دهن، ساده وخوش‌ای جوان

وارکان[6] تقطیعش بطور[7] عروض عربی چنین بود :

مفتعلن مفتعلن مفتعلن فاعلن .

بیست وهفتم چوبولا چهند . بباید دانست که چوبولا به‌فتح جیم عجمی خفیفه وسکون واو وبای موحدهٔ خفیفهٔ مضموم و واو مجهول و لام ممدوده ، در اصطلاح اهل این‌فن چهندی بود چهار ُتکی که در هر ُتك آن

۱ـ ب: لهذا مختلف آید. ۲ـ الف: فعول. ب: فعلن. ۳ـ الف ندارد.
۴ـ ب : پس . ۵ـ ج می‌افزایـد : نظم . ۶ـ ب نـدارد .
۷ـ الف ندارد : بطور... بود .

پانزده ماترا بود به‌وجهی که در ابتدای ُتك بهگَن ودر آخر ُتك توربا‌شد و میانهٔ این هردوگن هرچه اتفاق‌افتد، وتمام‌بند آن شصت ماترا بود ، چنانکه مصنف کتاب گفته[1] :

ای رخ تو روشن[2] چوماه[3] وی‌سر[4] زلفت چو[5] شب سیاه
مـوی میانت هیچی نـه کاکل تـو جز پیچی نـه

وارکان[6] تقطیعش به‌طور عروض عربی چنین بود:

مفتعلن مفعولن[7] فاع .

بیست وهشتم برنبه چهند. ببایددانست که برنبه به‌کسر بای‌موحدهٔ خفیفه و رای متصله ونون منونه و بای موحدهٔ ثقیله ، دراصطلاح اهل این فن چهندی‌بود چهار ُتکی که در[8] هر ُتك آن هشت کرن بود چنانکه درتمام ُتك شانزده حرف گُر و سی ودو ماترا باشد ، و تمام بندآن شصت وچهار حرف گُر و یکصد وبیست وهشت ماترا بود ، [۶۱ الف] چنانکه مصنف کتاب گفته :[9]

ای جانان[10] روبی داری چون‌مه ، گیسوداری چون شامی[11]
دنـدانی چـون دانهٔ لؤلؤ ، موی پیچانی چون دامی
تاکی ما را داری زینسان خوار و زار[12] و مهجورای جان
مارا شادان کی می‌خواهی ، تو باش ای‌مه ، شاد[13] وخندان

و ارکان[14] تقطیعش به‌طور[15] عروض عربی در هرتکی هشت‌بـار

۱ــ ج می‌افزاید : نظم . ۲ــ ب : روشن تو . ۳ــ ج : چون‌ماه.
۴ــ الف : سر زلف تو . ۵ــ ج : چـون . ۶ــ ب نـدارد .
۷ــ الف : مفعول . ۸ــ ج ندارد . ۹ــ ج می‌افزاید : نظم .
۱۰ــ ج : جـان . ۱۱ــ الف : ای جانان روی داری چـون شامی .
۱۲ــ ج : نزار . ۱۳ــ ب : شادان و خندان . ۱۴ــ ب ندارد .
۱۵ــ ب ندارد : بطور عروض عربی .

فع‌لن بود برین مثال: فع‌لن فع‌لن فع‌لن فع‌لن فع‌لن فع‌لن فع‌لن فع لن.

بیست و نهم بجومالا چهند. بباید دانست که بجومالا به‌بای موحده وجیم تازی خفیفتین، به‌اول مکسور و ثانی مشدد مضموم و واو معـروف ومیم ولام ممدودتین ، در اصطلاح اهل این فن چهندی بود چهار تُکی که درهر تُک آن چهار کرن بود، چنانکه در تمام تُک هشت‌گُر وشانزده مـاترا باشد، وتمام بندآن سی و دو حرف و شصت و چهار ماترا بود، و تك آن نصف تك برنبه چهند است‌که سابق مذکور شد ، چنـانکه مصنف‌کتاب گفته[1]:

ای جان[2] رویی داری تابـان	مویی چون زنجیر پیچان
گیسویی داری چون[3] ماری	دندانی چون دانهٔ نـاری

و آن را درعربی بحر متدارك مثمن مقطوع نامند و تقطیعش در هر تُکی چهار بار فع لن باشد، برین مثال: فع‌لن فع‌لن فع‌لن فع‌لن.

سیم[4] روآمالاچهند. بباید دانست که روآمالا به‌رای مضموم وواو معروف والف ممدوده‌ومیم ولام ممدودتین، دراصطلاح اهل این‌فن‌چهندی بود چهار تُکی که در آخرهر تُك بجومالا چهند[5]که سابق‌گذشت یك‌حرف گُر بیفزایند چنانکه درتمام تُك چهار کرن ودر آخر تُك یك[6] حرف‌گُر بود، وآن جمله نه حرف‌گُر وهژده ماترا است، وتمام بندآن سی و شش حرف گُر[7] وهفتاد ودو ماترا باشد، چنانکه مصنف کتاب‌گفته[8]:

جانان، چون لؤلؤ دندان داری	مـه آسا روی تـابان داری
گیسوداری پیچان چون[9] دامی	وان عینی داری چون[10] با دامی

۱ــ ج مـی‌افزاید: نظم . ۲ــ الف ندارد . ۳ــ الف: چو .
۴ــ الف: سیوم. ۵ــ ب ندارد. ۶ــ ب ندارد. ۷ــ الف ندارد.
۸ــ ج می‌افزاید: نظم. ۹ــ ب: چو. ۱۰ــ ب: چو.

وارکان[۱] تقطیعش به‌طورعروض عربی درهر ُتکی چهار بار فع‌لن و درآخر ُتك یك بارفع باشد، برین مثال:

فع‌لن فع‌لن فع‌لن فع‌لن فع.

سی‌ویکم لچهی چهند. بباید دانست که لچهی به فتح لام وکسر جیم[۲] عجمی ثقیلهٔ مشدده ویای معروف، دراصطلاح [۶۱ ب] اهل این فن چهندی بود چهار ُتکی که در هر ُتك آن سه کرن و درآخر ُتك یك حرف گُر بود، چنانکه در تمام هفت حرف گُروچهارده ماترا باشد، و تمام بند آن بیست و هشت حرف گُر[۳] و پنجاه و شش ماترا بود، چنانکه مصنف کتاب گفته[۴]:

جانان، رندان را جامی	مهجوران را پیغامی
میخوران را جامی ده	ناکامان را کامی ده

وارکان[۵] تقطیعش به‌طور عروض عربی در هر ُتکی سه‌بار فع‌لن و درآخر تك یکبار فع بود برین مثال: فع‌لن فع‌لن فع‌لن فع.

سی و دویم تنا چهند. بباید دانست که تنا به‌کسرتای فوقانی‌خفیفه و تشدید نون ممدوده، در اصطلاح اهل این فن چهندی بود چهار ُتکی که درهرتك آن دوکرن بود، چنانکه درتمام ُتك چهار حرف‌گُر[۶] وهشت ماترا باشد، وتمام بندآن شانزده حرف‌گُر و سی ودو ماترا بود[۷] و ُتك‌آن نصف ُتك بجومالا چهند است که سابق مذکور شد، چنانکه مصنف کتاب‌گفته[۸]:

رنگیـن رویـا	شیرین‌گـویـا
بیباکـی تـو	چالاکی تو

۱ـ ب ندارد. ۲ـ ب ندارد. ۳ـ الف ندارد: حرف، ب ندارد: گر.
۴ـ ج می‌افزاید: نظم. ۵ـ ب ندارد. ۶ـ الف ندارد. ۷ـ الف: باشد بود. ۸ـ ج می‌افزاید: نظم.

و ارکان[۱] تقطیعش به طور عروض عربی درهر ُتکی دو بار فع‌لن بود برین مثال: فع‌لن فع‌لن.

سی وسیوم سموها چهند. بباید دانست که سموها به سین مهملهٔ مفتوح ومیم مشددهٔ مضموم و واو معروف وهای ممدوده، دراصطلاح اهل این فن چهندی بود چهار تکی که در آخرهر ُتك تنا چهند که سابق مذکور شد، یك حرف گُر بیفزایند چنانکه درهر ُتك پنج حرف گُر و ده ماترا بود، وتمام بندآن بیست حرف گُر وچهل ماترا باشد، چنانکه مصنف کتاب گفته[۲]:

ماه تابانی　　　شاه خوبانی
جان جانانی　　　لؤلؤ دندانی

وارکان[۳] تقطیعش به‌طور عروض عربی درهر ُتکی دوبار فع‌لن[۴] و در آخر ُتك یك بار فع بود، برین مثال:
فع‌لن فع‌لن فع.

سی وچهارم کهنگا چهند. بباید دانست که کهنگا به فتح کاف تازی ثقیله و نون منونه وکاف عجمی خفیفهٔ ممدوده، در اصطلاح اهل این فن چهندی بود چهار ُتکی که درهرتك آن دو کرن ویك سگن بود چنانکه در تمام ُتك هفت حرف و دوازده ماترا باشد، و تمام بند آن بیست وهشت حرف و چهل وهشت ماترا بود، چنانکه مصنف کتاب گفته[۵]:

جانا، داری سَرِما　　　[۶۲ الف] روزی آیی برما
جان ما را بردی　　　خون ما را خوردی

و آن را در عروض[۶] عربی بحر متدارك مسدس مقطوع نامند و

۱ـ ب ندارد. ۲ـ ج می‌افزاید: نظم. ۳ـ ب ندارد. ۴ـ الف: فع‌لن بودبرین مثال‌فع‌لن ودرآخرالخ. ۵ـ ج می‌افزاید: نظم. ۶ـالف وب ندارد.

تقطیعش در هر ُتکی سه‌بار فع‌لن بود و در آخر تك فعلن[۱] نیز شاید، برین مثال: فع‌لن فع‌لن فع‌لن[۲].

سی و پنجم پایکا چهند. بباید دانست که پایکا به‌بای عجمی خفیفهٔ ممدوده وهمزهٔ[۳] ملینه و تشدید کاف تازی خفیفهٔ ممدوده، در اصطلاح اهل این فن چهندی بود[۴] چهار ُتکی که درهر ُتك آن دو کرن و یك بپ و بعد از بپ در آخر ُتك یك حرف گُر بود، چنانکه در تمام ُتك نه حرف وچهارده ماترا باشد، و تمام بند آن سی‌وشش حرف و پنجاه و شش ماترا بود، چنانکه مصنف کتاب گفته[۵]:

ای جان داری دورخ چومه پیچان داری دو[۶] زلف سیه

خالی داری طرفه بـرو پیچی داری عجب به‌مو

وارکان[۷] تقطیعش به‌طور عروض عربی‌درهر تکی دو بارفع‌لن ودر آخر ُتك یك بار مفاعلن یا مفتعلن بود برین مثال:

فع‌لن فع‌لن مفاعلن.

یاآنکه[۸] فع‌لن فع‌لن مفتعلن.

سی‌وششم تانی چهند. بباید دانست که تانی به‌تای فوقانی خفیفهٔ ممدوده ونون مکسور و یای معروف، و آن را درمتعارف جهولناگویند، به‌جیم تازی ثقیلهٔ مضموم و واو معروف ولام موقوف و نون ممدوده، و آن دراصطلاح اهل این فن چهندی بود چهار ُتکی به‌یك قافیه که درهر ُتك آن هفت رگن بود ودر[۹] آخر ُتك یك حرف گُر باشد، به‌حیثیتی که در تمام ُتك چهار بسرام یعنی وقف واقع شود، سه بسرام اول بعد از ده ماترا و

۱ــ ب: فعل. ۲ــ ب: فعل. ۳ــ الف ندارد: وهمزه... ممدوده.
۴ــ ب ندارد. ۵ــ ج می‌افزاید: نظم. ۶ــ ب ندارد. ۷ــ ب ندارد. ۸ــ ب: برین مثال. ۹ــ ب ندارد.

بسرام چهارم بعد ازهفت ماترا باشد، واگر به‌جای سه بسرام هر ُتك جمك باشد یعنی درهر ُتك بسرام‌های سه‌گانه با هم مسجع باشند، مستحسن بود، چنانکه در تمام تك بیست ودو حرف وسی‌وهفت ماترا بود، وتمام بند آن هشتاد و هشت حرف و یکصد و چهل وهشت ماترا باشد، چنانکه مصنف کتاب گفته[1]:

موی[2] توعنبرین، روی تویاسمین، خوی توآتشین ، ای پریرو
قامت توسهی ، روی تو نوگلی[3]، دام توسنبلی، ای سمن بو
خط تو عنبری، خال تونافه‌ای، روی[4] صحرای‌چین، ای‌جفاجو
قد تو آفتی ، کاکل تو بلا ، ساعد تو صفا ، ای بلا[5] خو

وارکان[6] تقطیعش به‌طورعروض عربی درهر ُتکی شش بار فاعلن ودرآخر تك یك بار فاعلاتن [۶۲ ب] بود یا هفت بار فاعلن ویك بار در آخر فع باشد برین مثال: فاعلن فاعلن فاعلن فاعلن فاعلن فاعلن فاعلاتن.
یاآنکه[7]: فاعلن فاعلن فاعلن فاعلن فاعلن فاعلن فاعلن‌فع.

سی وهفتم چندانا چهند. بباید دانست که چندانا به‌فتح جیم‌عجمی خفیفه ونون منونه و دال خفیفه و نون ممدودتین، در اصطلاح اهل این فن چهندی بود چهار ُتکی که در هر ُتك آن چهار رگن بود چنانکه در تمام ُتك دوازده حرف و بیست ماترا باشد، و تمام بندآن چهل وهشت حرف و هشتاد ماترا بود، چنانکه مصنف کتاب گفته[8]:

روی توبا صفا، موی توعنبرین	قامت تو بلا، خوی تو آتشین
خال تونافه‌ای، خط توعنبری[9]	قد تو آفتی ، موی تو چنبری

۱ــ ج می‌افزاید : نظم . ۲ــ الف وج: موی تویاسمین خوی الخ .
۳ــ الف‌وب: گلی. ۴ــ ب: روی تو. ۵ــ الف‌ندارد. ۶ــ ب‌ندارد.
۷ــ ب: برین مثال. ۸ــ ج می‌افزاید: نظم. ۹ــ الف: عنبرین.

و آن را درعربی بحر متدارك مثمن سالم نامند، و تقطیعش در هر ُتکی چهار بار[۱] فاعلن بود، برین مثال: فاعلن فاعلن فاعلن فاعلن.

سی و هشتم بجوها چهند. بباید دانست که بجوها به‌بای موحده وجیم تازی خفیفتین، به‌اول مکسور و ثانی مشددۀ مضموم و واو معروف وهای ممدوده، در اصطلاح اهل این فن چهندی بود چهار ُتکی که درهر ُتك آن دورگن بود چنانکه در تمام ُتك شش حرف و ده ماترا باشد، و تمام بندآن بیست و چهار حرف و چهل ماترا بود، و تك آن[۲] نصف تك چندانا چهند است که سابق مذکور شد، چنانکه مصنف کتاب گفته[۳]:

روی تو ماه ما کوی تو راه ما
موی تو عنبرین روی تو یاسمین

وارکان[۴] تقطیعش به طور عروض عربی درهر ُتکی دوبار فاعلن بود، برین مثال: فاعلن فاعلن.

سی ونهم چامرچهند. بباید دانست که چامر به جیم عجمی خفیفۀ ممدوده و میم مفتوحه[۵] ورا ، در اصطلاح اهل این فن چهندی بود چهار ُتکی که در هر ُتك آن پنج گن بود، اول یك رگن، بعد از آن یك جگن و همچنین یك رگن ویك جگن درهم بیاورند تا هرپنج گن تمام شود و رگن درآخر ُتك واقع گردد، چنانکه در تمام ُتك پانزده حرف و بیست و سه ماترا بود ، و تمام بندآن شصت حرف ونود و دو ماترا باشد، چنانکه مصنف کتاب گفته[۶] :

ساقیا ، گهی به ما ز روی شوق جامکی
باقی شراب ده به رند نیکنامکی

۱- الف ندارد. ۲- الف ندارد. ۳- ج می‌افزاید: نظم. ۴- ب ندارد. ۵- الف ندارد. ۶- ج می‌افزاید: نظم.

ما خراب روی تو ، اسیر دام موی تو

عاشق نگاه[۶۳الف]تو، کباب تند خوی تو

و ارکان[1] تقطیعش به‌طور عروض عربی در هر ُتکی یك بار فاعلن وسه بار مفاعلن بود برین مثال: فاعلن مفاعلن مفاعلن[2] مفاعلن .

چهلم چنچلا چهند . بباید دانست که چنچلا به فتح جیم عجمی خفیفه و نون منونه و ایضاً جیم عجمی خفیفهٔ مفتوح و لام ممدوده ، در اصطلاح اهل این فن چهندی بود چهار ُتکی که در ابتدای هر ُتك چامر-چهند که سابق مذکور شد[3]، یك حرف لگه بیفزایند چنانکه در تمام ُتك شانزده حرف و بیست و چهارماترا بود، و تمام بند آن شصت وچهارحرف و نود و شش ماترا باشد ، و حاجت به مثال آن نیست، وارکان[4] تقطیعش به‌طور عروض عربی درهرتکی چهار بار مفاعلن بود برین مثال[5] :

مفاعلن مفاعلن مفاعلن مفاعلن .

چهل‌ویکم سامانی چهند. بباید دانست که سامانی به سین مهمله و میم ممدودتین ونون مکسوروبای معروف، دراصطلاح اهل این فن‌چهندی بود چهار ُتکی که درهرتك آن یك رگن و یك جگن و در آخر ُتك[6] یك حرف گُر باشد چنانکه در تمام تك هفت حرف و یازده ماترا بود ، و تمام بند آن بیست وهشت حرف و چهل وچهارماترا باشد، چنانکه مصنف کتاب گفته[7] :

ساقیا[8] شرابکی	زان شراب نابکی
تابکی تغافلی	چند ازین تعللی

۱ــ ب ندارد. ۲ــ الف: مفاعل. ۳ــ ب وج: گذشت. ۴ــ ب ندارد. ۵ــ الف ندارد: برین‌مثال. ۶ــ ج ندارد. ۷ــ ج می‌افزاید: نظم. ۸ــ ب: ساقیا ساقیا.

وارکان[۱] تقطیعش به‌طور عروض عربی در هر ُتکی یك بار فاعلن ویك بار مفاعلن بود برین مثال:

فاعلن مفاعلن.

چهل‌ودویم کهاری چهند. ببابد دانست که کهاری به‌کاف تازی ثقیلهٔ ممدوده ورای مکسور و یای معروف، دراصطلاح اهل این فن چهندی بود چهار ُتکی که درهر ُتك آن یك رگن و در آخر تك یك حرف گُر باشد چنانکه در تمام ُتك چهار حرف وهفت ماترا بود، و تمام بند آن شانزده حرف و بیست و هشت ماترا باشد[۲]، چنانکه مصنف کتاب گفته[۳]:

یار مایی	بیوفایی
ماه رویی	تندخویی

و رکن[۴] تقطیعش به طور عروض عربی درهر ُتکی یك بار فاعلاتن بود.

چهل و سیوم تنگا چهند. ببابد دانست که تنگا به‌ضم تای فوقانی خفیفه ونون منونه وکاف عجمی خفیفهٔ ممدوده، دراصطلاح اهل این فن چهندی بود چهار ُتکی که درهر ُتك آن اول دونگن بود، ونگن‌سه[۶۳ ب] حرف لگه باشد، و درآخر تك یك‌کرن بود، چنانکه در تمام تك هشت حرف و ده ماترا باشد، وتمام بندآن سی‌ودوحرف وچهل‌ماترا بود،چنانکه مصنف کتاب گفته[۵]:

مشك ترت گیسو	چشم خوشت آهو
لعل لبت صهبا	سبز خطت مینا

۱ــ ب ندارد. ۲ــ ب: بود. ۳ــ ج می‌افزاید: نظم. ۴ــ ب ندارد. ۵ــ ج می‌افزاید: نظم.

وارکان[1] تقطیعش به‌طور عروض عربی[2] درهرتکی یك بار مفتعلن ویکبار فع‌لن[3] بود برین مثال:

مفتعلن فع‌لن[4].

چهل‌وچهارم جمکانا چهند. بباید دانست که جمکانا به‌فتح جیم تازی خفیفه و سکون میم وکاف تازی خفیفه[5] ونون ممدودتین، در اصطلاح اهل این فن چهندی بود چهار ُتکی که در هرتك آن اول یك نگن یعنی سه‌لگه بود و در آخر ُتك دوحرف لگه باشد[6]، چنانکه در تمام[7] ُتك پنج حرف لگه وپنج ماترا بود، وتمام بندآن بیست حرف و بیست ماترا باشد،چنانکه مصنف کتاب گفته[8]:

درت بر	نهم سر
بود غم	شودکم

و رکن[9] تقطیعش به‌طور عروض عربی در هرتکی یك بار فعولن بود و فعلتن نیز شاید.

چهل‌وپنجم‌دهوآ چهند. بباید دانست که دهوآ به‌دال ثقیلهٔ‌مضموم و واو معروف و الف ممدوده، در اصطلاح اهل این فن چهندی بود چهار ُتکی که در هر ُتك‌آن اول یك نگن باشد، و نگن سه‌لگه بود، بعد از آن دورگن و درآخر ُتك تومر[10] یعنی یك[11] لگه و یك گُر بود، چنانکه در تمام تك یازده حرف و شانزده ماترا باشد، و تمام بندآن چهل وچهارحرف وشصت و چهار ماترا باشد، چنانکه مصنف کتاب گفته[12]:

۱ــ ب ندارد. ۲ــ الف: به‌طور عروض، ب: بطورعربی. ۳ــ الف: فعلن. ۴ــ الف: فعلن. ۵ــ ج ندارد. ۶ــ ج: بود. ۷ــ ب ندارد. ۸ــ ج می‌افزاید: نظم. ۹ــ ب ندارد. ۱۰ــ الف: تتمر. ۱۱ــ ج ندارد: یك. ۱۲ــ ج می‌افزاید: نظم.

قدت جان ما، جان‌ما بدان　　لبت آب حیوان ما بدان
رخت دین و آئین ما بگو　　خطت رهزن دین ما بگو

وارکان[1] تقطیعش به‌طور عروض عربی چنین بود:

مفاعیل مفعول فاعلن.

چهل وششم دملا چهند. بباید دانست که دملا به‌ضم دال خفیفه و کسر میم ولام ممدوده، در اصطلاح اهل این فن چهندی بود چهار تکی به‌یك قافیه یا دو تك[2] اول به‌یك قافیه و دوتك آخر به‌یك قافیه، که در هر-تك آن هشت سگن بود، به‌حیثیتی که در هر تك آن سه بسرام واقع شود، بسرام اول بعد ازهشت حرف و بسرام دویم بعد از شش [۶۴ الف]حرف وبسرام سیوم بعدازده حرف. واگر دوبسرام اول درهر تك با هم مسجع باشند مستحسن بود، چنانکه در تمام تك بیست وچهار حرف وسی ودو ماترا باشد، و تمام بندآن نودوشش حرف و یکصدوبیست و هشت ماترا بود، چنانکه مصنف کتاب گفته[3]:

منم آنکه جدا شده بی‌سروپا شده کوی به‌کوی ز جور شما
نه قرار و توانم[4] مانده به جانم، روبنما ز برای خدا
برروی تو چون گل[5] موی توسنبل، خط توآفت، خال بلا
ز غم تو حزینم، بی‌دل و دینم، لاله رخا، منمای جفا

وارکان[6] تقطیعش به‌طور عروض عربی درهر تکی هشت بار فعلن بود برین مثال:

فعلن فعلن فعلن فعلن فعلن فعلن فعلن فعلن.

چهل وهفتم سنبهو چهند. بباید دانست که سنبهو به‌فتح سین مهمله

۱ـ ب ندارد.　۲ـ الف ندارد.　۳ـ ج می‌افزاید: نظم.　۴ـ الف: ونه‌توانم،　۵ـ الف و ج ندارد:　۶ـ ب ندارد.

وقیل بکسره، و نون منونه و بای موحدهٔ ثقیلهٔ مضموم و واو معروف، در اصطلاح اهل این فن‌چهندی بود چهار تُکی که در آخر هر تُک دملا چهند که سابق مذکور شد[1]، یك حرف‌گُر بیفزایند، چنانکه در تمام تك[2] بیست و پنج حرف و سی‌وچهار ماترا بود، و تمام بندآن یکصد[3] حرف و یکصدو سی‌وشش‌ماترا باشد، وحاجت به‌مثال آن نیست، وارکان[4] تقطیعش همانست که در دملا چهندگذشت، مگر آنکه درآخر تُك فع‌افزوده شود برین‌مثال:

فعلن فعلن فعلن فعلن فعلن فعلن فعلن فع[5].

چهل‌وهشتم ها تکی‌چهند. بباید دانست که ها تکی به‌های ممدوده وفتح تای فوقانی مثقله وکسرکاف تازی خفیفهٔ مشدده و یای معروف ، در اصطلاح اهل این فن چهندی بود چهار تُکی که در هر تك آن هفت سگن ودرآخر تُك یك حرف‌گُر باشد، به حیثیتی که در تمام تك سه بسرام واقع شود. و بسرام اول بعد ازهشت حرف و بسرام دویم بعد از شش حرف و بسرام سیوم[6] بعد از هشت حرف، وهرچهار تك به یك قافیه وهر[7] دو تُك آخر به‌یك قافیه باشند . واگردرهر تُك دوبسرام اول جمك داشته باشند[8] یعنی با هم مسجع باشند مستحسن بود ، چنانکه در تمام تك بیست و دو حرف و سی ماترا بود، و تمام بندآن هشتاد وهشت حرف ویکصدوبیست ماترا باشد، چنانکه مصنف کتاب گفته[9]:

[۶۴ ب] منم‌آنکه جدا شده بی‌سر[10] و پا شده، با رخ چون پر کاهی

نه‌قرار و توانم مانده به‌جانم، روبنما پس[11] ماهی

۱ــ ب و ج: گذشت. ۲ــ الف ندارد. ۳ــ ب می‌افزاید: وسی‌وشش.

۴ــ ب ندارد. ۵ــ ب می‌افزاید: افزوده شود. ۶ــ ب می‌افزاید: نیز.

۷ــ ب وج ندارد: وهردو... قافیه. ۸ــ الف: باشد. ۹ــ ج می‌افزاید : نظم. ۱۰ــ الف ندارد: بی‌سروپا شده. ۱۱ــ ب وج: بس .

بر روی تو کوکب، کاکل تو شب، خط سیاه تو شامی

دل ما شده صید تو، خال تو دانه و موی دراز تو دامی

وارکان[1] تقطیعش به‌طور عروض عربی در هر تکی هفت بار فعلن

ودر آخر تک[2] یك بار فع بود برین مثال:

فعلن فعلن فعلن فعلن فعلن فعلن فعلن فع.

چهل و نهم توتك چهند. بباید دانست که تو تك به‌ضم تای فوقانی

خفیفه و قیل مثقله و واو مجهول و تای فوقانی مثقلهٔ مفتوح و کاف تازی

خفیفه، در اصطلاح اهل این فن چهندی بود چهار تکی که در هر تك آن

چهار سگن بود، چنانکه در تمام تك دوازده حرف و شانزده ماترا باشد،

وتمام بند آن چهل و هشت حرف وشصت وچهار ماترا بود و تك آن نصف

تك دملا چهند است[3] که سابق گذشت، چنانکه مصنف کتاب گفته[4]:

دل ما ز غم تو بسی شده خون　　به دماغ برآمده شور جنون

مکن این همه جور و جفا صنما　　به اسیر کمند فراق بلا[5]

وارکان[6] تقطیعش به‌طور عروض عربی در هر تکی چهار بار فعلن

بود، برین مثال:

فعلن فعلن فعلن فعلن.

پنجاهم مدل چهند. بباید دانست که مدل به‌فتح میم و کسر دال

مثقله و تشدید لام و تخفیفه، در اصطلاح اهل این فن چهندی بود چهار تکی

که در هر تك آن دو سگن بود چنانکه در تمام تك شش حرف و هشت

ماترا باشد، وتمام بند آن بیست وچهار حرف و سی و دو[7] ماترا بود[8]، و تك

آن نصف تك توتك چهند است که سابق گذشت، چنانکه مصنف کتاب گفته[9]:

۱ـ ب ندارد.　۲ـ ج ندارد.　۳ـ الف و ب ندارد.　۴ـ ج می‌افزاید: نظم.　۵ـ ج: فراق وبلا.　۶ـ ب ندارد.　۷ـ الف ندارد.

۸ـ ب و ج: باشد.　۹ـ ج می‌افزاید: نظم.

صنما بـخدا نکنی تو جفا
بنشین دمکی[1] بشنو غمکی

وارکان تقطیعش به‌طور عروض عربی درهرتکی دوبار فعلن بود، برین‌مثال :

فعلن فعلن .

پنجاه‌ویکم گیتك چهند. ببایددانست که گیتك به‌کاف عجمی خفیفهٔ مکسور ویای معروف وتای فوقانی و کاف تازی خفیفتین ، به‌اول مفتوح[2]، در اصطلاح اهل این فن چهندی بود[3] چهار تُکی که در هر تُك آن هفت گن بود، اول یك سگن بعدازآن دوجگن، بعده یك بهگن، پس یك رگن، بازیك سگن و درآخر تُك تومر [۶۵ الف] یعنی لگه و گُر باشد، چنانکه درتمام تُك بیست‌حرف وبیست وهشت ماترا بود، وتمام‌بندآن هشتادحرف ویکصد و دوازده ماترا باشد، چنانکه مصنف کتاب گفته:[4]

صنما رخ تو چو[5] ماه روشن ، موی تو چو[6] شب سیه
چو[7] ربوده‌ای دل عاشقان ، نکنی چـرا سوی ما نگه
همه عاشقان زفراق تـو شده خون فشان زدودیده هـا
تو ترحمی نکنی[8] گهی صنما ، به جور کشیده هـا

وآن‌را درعربی بحرکامل مثمن سالم نامند، وارکان[9] تقطیعش درهر تکی چهاربار متفاعلن بود ، برین مثال :

متفاعلن متفاعلن متفاعلن متفاعلن .

و تقطیع چهند مذکور به طریق تقطیع بحررجز مثمن سالم نیز

۱ـ الف : مکـی . ۲ـ الف نـدارد . ۳ـ ب نـدارد .
۴ـ ج می‌افزاید : نظم . ۵ـ الف : چون . ۶ـ الف : چون .
۷ـ الف: چون . ۸ـ ب: کنی. ۹ـ ب: ندارد.

تواند آمد و آن درهر مصرعی چهار بار[1] مستفعلن بود، برین‌مثال :

مستفعلن مستفعلن مستفعلن مستفعلن[2].

پنجاه و دویم سیهرام چهند . ببایددانست که سیهرام به‌سین مهملهٔ مکسور ویای مجهول و های موقوف و رای ممدوده و میم ، در اصطلاح اهل این‌فن چهندی بود چهار تُکی که در[3] آخر هر تُک گیتك چهند کـه سابق مذکور شد،[4] حرف‌گُر حذف نمایند ، چنانکه درتمام تك‌نوزده‌حرف و بیست وشش ماترا بود ، وتمام بند آن هفتاد وشش‌حرف و یکصد وچهار ماترا باشد، چنانکه مصنف کتاب گفته[5]:

صنما قد تو صنوبر و رخ تو چو ماه منیر[6]

دهن و لبان تو شکرین ، سر کاکل تـو[7] عبیر

همه عاشقان به فراق تو شده ناتوان و نزار

بنما گهی رخ ماه سان[8] ، بربا ز مـا شب تار

وارکان[9] تقطیعش به‌طور عروض عربی در هر تُکی سه‌بار متفاعلن و درآخر تُک[10] یك‌بار فعلات[11] بود، برین‌مثال :

متفاعلن متفاعلن متفاعلن فعلات .

پنجاه وسیوم سنجتی چهند . ببایددانست که سنجتی به‌فتح سین مهمله ونون منونه وجیم تازی وتای فوقانی خفیفتین به‌اول مضموم وبه‌ثانی مشددهٔ مکسور و یای معروف ، و آنرا مده مالتی نیزگویند، به‌فتح میم و سکون دال ثقیله ومیم ممدوده و لام موقوف وتای فوقانی خفیفهٔ مکسور و

۱ــ الف نـدارد . ۲ــ الف : مستفعل . ۳ــ ج : از .

۴ــ ب وج : گذشت . ۵ــ ج می‌افزاید : نظم . ۶ــ الف : صنما قد تو صنوبر رخ تو چو . ۷ــ الف ندارد . ۸ــ الف و ج : ماه سامان .

۹ــ ب ندارد . ۱۰ــ ب ندارد . ۱۱ــ ب : فعلاتن .

یای معروف، و آن در اصطلاح اهل این فن چهندی بود چهار تکی[۱] که در هر تک آن یک سگن و دوجگن و در آخر تک یک حرف گر بود، چنانکه در تمام تک ده[۲] حرف و چهارده ماترا باشد، و تمام بند آن چهل حرف و پنجاه و شش ماترا بود، چنانکه مصنف کتاب گفته[۳]:

[۶۵ ب] رخ تو چو ماه چهارده[۴] دل تو چو سنگ سیاه وه[۵]
کمر و دهان تو هیچ نی[۶] سر موی تو جز پیچ نی[۶]

و آنرا در عربی بحر کامل مجرد نامند، و تقطیعش در هر تکی دو بار متفاعلن بود برین مثال:

متفاعلن متفاعلن.

و تقطیع چهند مذکور به طریق تقطیع بحر رجز مربع نیز تواند آمد، و آن در هر تکی دو بار مستفعلن بود برین مثال:

مستفعلن مستفعلن.

پنجاه و چهارم تومر چهند. بباید دانست که تومر به تای فوقانی خفیفهٔ مضموم و واو مجهول و میم مفتوح و را، در اصطلاح اهل این فن چهندی بود چهار تکی که از آخر تک سنجتی چهند که سابق گذشت، حرف گر حذف نمایند، چنانکه در هر تک آن نه حرف و دوازده ماترا بود، و تمام بند آن سی و شش حرف و چهل و هشت ماترا باشد، چنانکه مصنف کتاب گفته[۷]:

رخ تو چو ماه صیام[۸] سر[۹] کاکل تو چو[۱۰] شام
کمر و دهان تو[۱۱] هیچ سر موی تو همه پیچ

۱- الف ندارد. ۲- الف: دو. ۳- ج می‌افزاید: نظم.
۴- الف: چهارده. ۵- الف ندارد. ۶- الف: نه.
۷- ج می‌افزاید: نظم. ۸- الف و ب و ج: سیام. ۹- الف و ج: هر.
۱۰- ب ندارد. ۱۱- الف ندارد.

وارکان[1] تقطیعش به‌طور عروض عربی درهر تکی یك بار متفاعلن و یك بار فعلان[2] بود، برین مثال : متفاعلن فعلان[3] .

پنجاه و پنجم دیپك چهند . بباید دانست که دیپك به دال خفیفهٔ مکسور ویای معروف و بای عجمی و کاف تازی خفیفتین، به‌اول مفتوح[4]، در اصطلاح اهل این فن چهندی بود چهار تکی که درهر تك آن پنج گن بود، اول سگن و بعدازآن نگن ، وآن سه حرف لگه بود ، وبعداز نگن رگن و پس از آن بهگن و بعده جگن بود ، چنانکه در تمام تك پانزده حرف و بیست ماترا باشد[5]، وتمام بندآن شصت حرف وهشتاد ماترا بود[6]، چنانکه مصنف کتاب گفته :[7]

دل بی رخت خون فشان بوده هرشام
سر بی درت بوده شوریده ، سرسام[8]
بـر کنج لب خال ساقی سیه فـام
افکنده افیون و می ناب[9] در جـام

وارکان[10] تقطیعش به‌طور عروض عربی چنین بود:
مستفعلن فاعلاتن فعولان .

پنجاه و ششم بهجنگ پریات چهند . ببابد[11] دانست که بهجنگ پریات به‌ضم بای موحدهٔ ثقیله و فتح جیم تازی خفیفه و نون منونه و کاف عجمی خفیفهٔ موقوف[12] و کسر بای عجمی خفیفه‌ورای متصله‌ویای تحتانی ممدوده وتای فوقانی خفیفه ، در اصطلاح اهل این فن چهندی بود چهار تکی که‌در هر تك آن چهار یگن بود ، ویگن یك حرف لگه و دو حرف گُر باشد ،

۱ـ ب ندارد. ۲ـ ب:فعلات. ۳ـب : فعلات. ۴ـ الف ندارد.
۵ـ ب : بود . ۶ـ ب : باشد . ۷ـ ج می‌افزاید : نظم .
۸ـ ب : سرشام . ۹ـ الف: می‌ناز، ب : می‌بار. ۱۰ـ ب ندارد .
۱۱ـ ج ندارد : ببابد... پریات . ۱۲ـ الف ندارد: موقوف.... عجمی‌خفیفه.

چنانکه درتمام ُتك[۶۶ الف] دوازده حرف وبیست ماترا بود، و تمام‌بند آن چهل‌وهشت حرف و هشتاد ماترا باشد، چنانکه مصنف کتاب گفته[1] :

بتان را خدا داده رنگی و بویی[2]

به دیوانگان داده هایی و هویی

به موی سیه داده پیچی و تابی

به شوریدگان داده جان خرابی

وآنرا درعربی بحر تقارب مثمن‌سالم نامند وتقطیعش درهر ُتکی چهاربار فعولن بود برین‌مثال :

فعولن فعولن فعولن فعولن[3] .

پنجاه وهفتم هرسنکهاناچهند . ببایددانست که هرسنکهانا به‌فتح‌ها وسکون را وسین‌مهملۀمفتوح ونون منونه وکاف‌تازی ثقیله‌ونون ممدودتین، دراصطلاح اهل‌این‌فن چهندی بود چهار ُتکی که درهر ُتك آن دویگن بود، ویگن یك حرف لگه و دوحرف گُر بود، چنانکه درتمام تك‌شش‌حرف و ده ماترا باشد، وتمام‌بند آن بیست‌وچهار حرف وچهل ماترا بود، و ُتكِ آن نصف تك بهجنگ پریات چهند است که سابق گذشت ، چنانکه مصنف کتاب گفته[4] :

بسی بیوفـایـی بـدینسان چرایی

ز شوقیم حیـران کجایی تو ای‌جان

وارکان[5] تقطیعش به‌طور عروض عربی در هر ُتکی دوبار فعولن بود برین‌مثال : فعولن فعولن .

پنجاه وهشتم گنگا ترنگ چهند . بباید دانست که گنگا ترنگ به

۱– ج‌می‌افزاید: نظم. ۲– ج: رنگی وروبی. ۳– ج: فعولن پنج‌بار.

۴– ج می‌افزاید : نظم . ۵– ب ندارد.

کافین عجمیین خفیفتین، کاف اول مفتوح و نون منونه و کاف ثانی[1] ممدوده و تای فوقانی خفیفه و رای مفتوحتین و نون منونه و کاف عجمی خفیفه، در اصطلاح اهل این فن چهندی بود چهار ُتکی که در هر ُتک آن هشت جگن بود و در آخر ُتک یك حرف لگه باشد، چنانکه در تمام تك بیست و پنج حرف وسی وسه ماترا بود، و تمام بند آن یکصد حرف و یکصدو سی ماترا بود[2]، چنانکه مصنف کتاب گفته[3]:

چون جان به رخ خوش وخوب[4] تو دادم روی مپوش[5] تو ای بت مـهوش

فـراق تو جانم سوخته و من[6] بـا دل خون شده جور و جفا کش

چـو گیسو و کاکل[7] تـو دل و دینم داده بباد، یکی بنوازم

خمار تو دارم، زار و نزارم، بی رخ تو در سوز و گـدازم

وارکان[8] تقطیعش به طور عروض عربی چنین بود:

مفاعلتن فعلن [۶۶ ب] فعلاتن مفتعلن فعلن فعلاتن.

پنجاه و نهم موتی دام چهند. بباید دانست که موتی دام به میم مضموم و واو[9] مجهول و تای فوقانی خفیفهٔ مکسور و یای معروف و دال خفیفهٔ ممدوده و میم، در اصطلاح اهل این فن چهندی بود چهار ُتکی که در هر ُتك آن چهار جگن بود چنانکه در تمام ُتك دوازده حرف و شانزده ماترا باشد، و تمام بند آن چهل و هشت حرف و شصت و چهار ماترا بود، چنانکه مصنف کتاب گفته[10]:

ترا نـه به سوی غریب نگاه[11]

مرا ز فراق تـو حـال تباه

۱ـ ب ندارد. ج: دوم. ۲ـ ج: باشد. ۳ـ ج می‌افزاید: نظم.
۴ـ الف وب: خواب. ۵ـ الف وج: خوش. ۶ـ الف و ب ندارد.
۷ـ الف: گیسو کاکل. ۸ـ ب ندارد. ۹ـ ب: دال.
۱۰ـ ج می‌افزاید: نظم. ۱۱ـ الف: به‌سوی غریبان.

خیال وصال تو[۱] عیش مـدام
بـلای فـراق تو طیش تمام

وارکان[۲] تقطیعش به‌طور عروض عربی چنین بود :
مفاعلتن فعلن فعلات .

شصتم اکتها چهند . ببایددانست که اکتها به‌ضم همزه و کسرکاف تازی خفیفهٔ مشدده وتشدید تای فوقانی اثقل ممدوده، دراصطلاح اهل این‌فن چهندی بود چهارتُکی که درهرتُك آن دوجگن بود، و در[۳]میان دو جگن مذکور تور باشد ، چنانکه در تمام تُك هشت حرف و یازده ماترا بود، و تمام بند آن سی و دو حرف و چهل و چهار ماترا باشد ، چنانکه مصنف کتاب گفته[۴] :

نهاد تو همه حور	عذار تو همه نور
کمان تو همه‌جنگ	دهان تو همه تنگ

وارکان[۵] تقطیعش به‌طور عروض عربی در هرتکی یکبار مفاعلن و یکبار فعلات بود ، برین‌مثال : مفاعلن فعلات .

شصت‌ویکم لکانیا چهند . ببایددانست که لکانیا به‌فتح لام و تشدید کاف عجمی خفیفهٔ ممدوده وتخفیفه[۶] و نون مکسوره ویای تحتانی ممدوده، دراصطلاح اهل این فن چهندی بود چهارتُکی که در هرتُك آن یك جگن و درآخر تك یك‌حرف گُر باشد ، چنانکه درتمام تُك چهارحرف[۷] و شش ماترا بود[۸] و تمام بند آن شانزده حرف و بیست‌وچهار ماترا باشد ، چنانکه مصنف کتاب گفته[۹] :

۱ـ الف ندارد . ۲ـ ب ندارد . ۳ـ ج ندارد .
۴ـ ج می‌افزاید : نظم . ۵ـ ب ندارد . ۶ـ الف ندارد .
۷ـ الف : حرفی . ۸ـ ج: باشد. ۹ـ ج‌می‌افزاید: نظم.

پری رخـان بلای جـان

مـران بتـا چنین جفـا

و ارکان[۱] تقطیعش به‌طور عروض عربی درهرتکی یکبار مفاعلـن بود[۲].

شصت ودویم سارنگ چهند. بباید دانست که سارنگ به‌سین مهملهٔ ممدوده ورای مفتوحه ونون منونه[۳] وکاف عجمی خفیفه، در اصطلاح اهل این فن چهندی بود چهار تُکی که در هر تُك آن چهار تگن بود و تگـن [۶۷ الف] دو حرف گُر ویك حرف لگه باشد، چنانکه در تمام تك دوازده حرف و بیست ماترا بود، و تمام بندآن چهل و هشت حرف وهشتاد ماترا باشد، چنانکه مصنف کتاب گفته[۴]:

بی‌روی تو روز ما شام تاریك بی‌مویت ای‌جان، چوموئیم باریك

بی‌کاکل تو به سودا فزودیم اما نه زآن نافه بویی شنودیـم

و ارکان[۵] تقطیعش به‌طور عروض عربی چنین بود:

مستفعلن فاعلاتن[۶] مفاعیل.

یا چنین بود:

مفعول مفعول مفعول مفعول.

شصت وسیوم منتهانا چهند. بباید دانست که منتهانا به میم‌مفتوحه ونون منونه[۷] وتای فوقانی ثقیله ونون ممدودتین، در اصطلاح اهل این فن چهندی بود چهار تُکی که در هر تُك آن دوتگن بود، و تگن[۸] دوگُر و یك لگه بود، چنانکه درتمام تُك شش حرف و ده ماترا باشد، و تمام بند آن بیست وچهار حرف وچهل ماترا بود، وتكِ آن نصف تك سارنگ چهند

۱ـ ب ندارد، الف: ارکا. ۲ـ ج: باشد. ۳ـ ب: مغنونه. ۴ـ ج می‌افزاید: نظم. ۵ـ ب ندارد. ۶ـ ب: فاعلان. ۷ـ ب: مغنونه.
۸ـ ب ندارد: وتگن... بود.

است که سابق گذشت، چنانکه مصنف کتاب گفته[1]:

جانا ،کجایی تـو   زینسان چرایی تو

با ما به کینی تـو   چون اینچنینی تو

وارکان[2] تقطیعش به‌طور عروض عربی در هرتکی یکبار مستفعلن ویکبار در آخر فاع بود، برین مثال: مستفعلن فاع[3].

یا دوبار مفعول بود برین مثال:

مفعول مفعول.

شصت‌وچهارم پهاری چهند. بباید دانست که پهاری به‌بای عجمی ثقیلهٔ ممدوده ورای مکسور ویای معروف، در اصطلاح اهل این‌فن چهندی بود چهار تُکی که از آخر منتهانا چهند که سابق گذشت، حرف لگه حذف نمایند ویك تگن ویك کرن باقی ماند، چنانکه در تمام تُك پنج حـرف و نه ماترا بود، و تمام بندآن بیست حرف وسی‌وشش ماترا باشد، ومثال آن بعینه مثال چهند سابق‌است بدون‌لگه آخر که لفظ تو باشد، وارکان[4] تقطیعش به‌طور عروض عربی درهرتکی یکبار مستفعلن و یك بار درآخر فع بود ، برین مثال[5] :

مستفعلن فع .

شصت و پنجم دهولنگا چهند. بباید دانست که دهولنگا بـه دال ثقیله و واو مفتوحتین و فتح لام و نون منونه وکاف عجمی خفیفهٔ ممدوده، دراصطلاح اهل این فن چهندی بود چهار تُکی که در هر تُك‌آن چهارده حـرف لگه و پانزدهم در آخر تك حرف [۶۷ ب] گُر بود ، و مجموع حروف[6] پانزده[7]گانه سه بپ و یك سگن باشد، چنانکه در تمام تُك پانزده

۱ـ ج می‌افزاید: نظم.   ۲ـ ب ندارد.   ۳ـالف ندارد.   ۴ـ ب ندارد.   ۵ـ الف: مثا.   ۶ـ ب: حرف.   ۷ـ الف: پانز.

حرف[۱] وشانزده ماترا بود[۲]، و تمام[۳] بندآن شصت حرف و شصت وچهار ماترا باشد[۴]، چنانکه مصنف کتاب گفته[۵]:

در پی عشق توگشتم رسوا   وزغم هجر تومردم صنما
گفتم یك یك من غم دل را   بردل غمکش لطف بفرما

وارکان[۶] تقطیعش به‌طور عروض چنین بود:

مفتعلن فعلاتن[۷] فعلن.

وارکان[۸] دیگرنیز احتمال دارد.

شصت وششم کملا چهند. بباید دانست که کملا به کاف تازی خفیفه ومیم مفتوحتین ولام ممدوده، در اصطلاح اهل این فن چهندی بود چهار ُتکی که در هر ُتك آن دو بپ که هشت لگه باشد، و در آخر ُتك یك حرف ُگر بود، چنانکه درتمام تك[۹] نه‌حرف و ده ماترا باشد، وتمام بندآن سی و شش‌حرف وچهل[۱۰] ماترا بود،چنانکه مصنف کتاب گفته[۱۱]:

منم به رخ زردی   ز غم پر از دردی
در ز صدف بنما   دل ز کفم بربـا

وارکان[۱۲] تقطیعش به طور عروض عربی در هر ُتکی یکبار مفاعلن ویکبار فعلن بود برین مثال: مفاعلن فعلن[۱۳].

وارکان[۱۴] دیگر نیز[۱۵] احتمال دارد.

شصت وهفتم چورنسا چهند. بباید دانست که چورنسا به فتح جیم عجمی خفیفه وسکون واو ورای مفتوحه ونون منونه وسین مهملهٔ ممدوده،

۱ـ ج: حروف. ۲ـ ب: باشد. ۳ـ ب ندارد: و تمام... باشد.
۴ـ ج: بود. ۵ـ ج می‌افزاید: نظم. ۶ـ ب ندارد. ۷ـ ب: فعلان. ۸ـ ب: تقطیع. ۹ـ ج می‌افزاید: آن. ۱۰ـ ب: ده.
۱۱ـ ج می‌افزاید:نظم. ۱۲ـ ب ندارد. ۱۳ـ الف ندارد:مفاعلن فعلن.
۱۴ـ ب: تقطیع، الف: ارکا. ۱۵ـ الف ندارد.

در اصطلاح اهل این فن چهندی بود چهار ُتکی که در هر ُتک آن یك بپ ویك کرن بود، چنانکه در تمام ُتك شش حرف و هشت ماترا باشد[۱]، وتمام بند آن بیست و چهار حرف وسی و دو ماترا بود ، چنانکه مصنف کتاب گفته[۲] :

چشم تو آهو مشك دوگیسو[۳]

مژه‌ات خاری رخت بهاری

وارکان[۴] تقطیعش به‌طور عروض عربی درهر ُتکی یك بار مفتعلن ویکبار فع بود[۵] براین مثال:

مفتعلن فع.

و ارکان[۶] دیگر نیز احتمال دارد.

شصت وهشتم کرهنچا چهند. بباید دانست که کرهنچا به‌فتح کاف تازی[۷] خفیفه و سکون را وهای مفتوحه و نون منونه و جیم عجمی خفیفهٔ ممدوده، در اصطلاح اهل این فن چهندی بود چهار تکی که درهر تک آن یك بپ ویك جگن بود ، چنانکه در تمام تك هفت حرف و هشت ماترا باشد، و تمام بندآن بیست وهشت [۶۸ الف] حرف وسی و دو ماترا بود. چنانکه مصنف کتاب گفته[۸]:

دلم از تو شاد همه وقت باد

لبت همه نوش خوشت برودوش

وارکان[۹] تقطیعش به‌طور عروض‌عربی در هرتکی یکبار مفاعلتان[۱۰] یا متفاعلان[۱۱] باشد.

۱ــ ب: بود. ۲ــ ج می‌افزاید: نظم . ۳ــ ج: مشك توگیسو.
۴ــ ب ندارد. ۵ــ ب ندارد. ۶ــ ب: تقطیع. ۷ــ الف ندارد.
۸ــ ج می‌افزاید: نظم. ۹ــ ب ندارد. ۱۰ــ الف:مفاعلاتن. ۱۱ــ ج: مفاعلان .

شصت و نهم پوماوتی چهند. بباید دانست که پوماوتی به بای عجمی خفیفهٔ مضموم و واو مجهول و میم ممدوده و واو موقوف و تای فوقانی خفیفهٔ مکسور و یای معروف، در اصطلاح اهل این فن چهندی بود چهار تکی که در هر تکِ آن سی و دوماترا بود به حیثیتی که از ماتراهای سی و دو گانهٔ مذکوره هشت گن[1] چهارماترائی حاصل شود[2]، وگن‌های مذکوره از جملهٔ این چهارگن باشند. کرن یا سگن یا بهگن یا بپ. و سوای این چهار گن باید که گن دیگر واقع نشود. و درهرتک سه بسرام یعنی وقف باشد[3]، بسرام اول بعد از ده ماترا و بسرام دویم بعد از هشت ماترا و بسرام سیوم بعد[4] ازچهارده ماترا. و اگر در[5] هر تک دو بسرامِ اول با هم مسجع باشند مستحسن بود، و بسرام سیوم باید که درهردو تک یا هرچهار تک به یك قافیه باشد، و تمام بند آن یکصدوبیست وهشت ماترا بود، چنانکه مصنف کتاب گفته[6] :

رخ تو چون ماهی ، رویم کاهی ، ای گل گلشن خوبیها
روزم بی‌توشب ، رویت کوکب، ای مه خرمن خوبیها
بس زار و نزارم ، طوفان بارم ، از سرهر مژه‌ای ماهم
یك خنده کن ای گل، مکن تغافل بررخ زردی چون کاهم

چون گن‌های چهند مذکور مقید و منحصر نیستند لهذا تقطیعش به‌طور عروض عربی به‌چند قسم آید از آنجمله یکی اینست:

فعلاتن مفعولن مفعولن[7] مفتعلن فعلاتن فع .

به هرتقدیر تقطیعش از این چند ارکان که مذکور می‌شود بیرون نیست :

۱ـ الف: گانه. ۲ـ ج: شوند. ۳ـ الف ندارد. ۴ـ الف ندارد: بعداز... بسرام سیوم. ۵ـ ج ندارد. ۶ـ ج می‌افزاید: نظم. ۷ـ الف یکبار مفعولن دارد.

فعلاتن، مفعولن، مفتعلن، فعلن، مفاعیلن[1] فعول، فعولن[2] مفعول.

هفتادم گهر تا چهند. بباید دانست که گهر تا به‌فتح کاف عجمی ثقیله وسکون را وتای فوقانی خفیفهٔ ممدوده، در اصطلاح اهل این فن چهندی بود[3] دو تکی به‌یك قافیه که در[4] هر تك آن سی‌ویك ماترا بود به‌وجهی که ازماتراهای سی ویك‌گانهٔ مذکوره هفت گن[5] چهار ماترائی حاصل شوند و گن هشتم در آخر [۶۸ ب] تك سه ماترائی بود. و بایدکه مثل پوماوتی چهندکه سابق گذشت، درهرتك سه‌بسرام واقع شود مگرآنکه درین چهند بسرام آخر بعد از سیزده ماترا بود، و اگر درهر تك دوبسرام اول بـا هم مسجع باشند[6] مستحسن باشد، وتمام بندآن یکصدوبیست وچهارماترابود، ومثالش بعینه مثال دو تك آخر پوماوتی چهند است بدون لگه‌آخر تك که میم باشد، و ارکان[7] تقطیعش نیز مثل تقطیع پوماوتی چهند[8] مذکور به‌چند قسم آید. ازآنجمله یکی اینست:

مفعول فعولن مفعولن فع مفتعلن فعلاتان.

هفتادویکم چوپیا چهند. بباید دانست که چوپیا به‌فتح جیم عجمی خفیفه وسکون واو وفتح بای عجمی خفیفه و تشدید یای تحتانی ممدوده و غیرممدوده، دراصطلاح اهل این فن چهندی بود چهار تکی که درهر تك آن سی ماترا بود، به‌وجهی که ازماتراهای سه‌گانهٔ مذکور هفت گن چهـار ماترائی حاصل شوند ودرآخرتك یك حرف گُرباقی‌ماند، وسجع بسرام‌ها وقافیهٔ تك‌ها مثل‌پوماوتی چهند مذکوراست مگرآنکه در این چهند بسرام اخیر بعد از دوازده ماترا بود، و تمام بند آن یکصد و بیست ماترا باشد،

۱ـ ب: مفاعلن. ۲ـ ب: مفعولن، الف: فع. ۳ـ ب ندارد. ۴ـ الف وب ندارد. ۵ـ الف: تن. ۶ـ الف ندارد. ۷ـ ب ندارد. ۸ـ ب می‌افزاید: است.

چنانکه مصنف کتاب گفته[۱]:

رخ تو چون ماهی رویم کاهی[۲] ای گل گلشن خوبی[۳]

روزم بی‌تو شب، رویت کوکب ای مه‌خرمن خوبی[۴]

بس‌زارونزارم، طوفان بارم‌ازسر[۵] هرمژه‌ای مه

یك خنده کن، ای گل مکن تغافل بررخ زردی‌چون که

وارکان[۶] تقطیعش به‌طور عروض[۷] عربی مثل ارکان تقطیع پوماوتی چهند مذکور است بدون فع که درآخر تك است، برین مثال:

فعلاتن مفعولن مفتعلن فعلاتن.

هفتاد و دویم پونگم چهند. بباید دانست که پونگـم به ضم بای عجمی خفیفه[۸] و واو مفتوحه و نون منونه وکاف عجمی خفیفهٔ مفتوح‌ومیم، در اصطلاح اهل این‌فن چهندی بود چهار تکی که درهرتك آن بیست ویك ماترا بود به حیثیتی که از ماتراهای بیست ویك‌گانهٔ مذکوره پنج‌گن چهار ماترائی حاصل شوند و در آخر تك یك حرف لگه باقی ماند، و تمام تك به‌یك بسرام میانه به‌دوحصه شود: حصهٔ اول دوازده ماترائی باشد و حصهٔ دویم نه‌ماترائی، و تمام بندآن هشتاد و چهار ماترا بود [۶۹ الف] چنانکه مصنف کتاب گفته[۹]:

چشم تو آهوی چینی و خالت نافه‌اش

زلف تو سنبل‌زاری وچین‌رخ ماهوش

موی میانت هیچی[۱۰] ودهنت هیچتر

کاکل مشکین پیچی و زلف پیچتر

۱ــ ج می‌افزاید: نظم. ۲ــ الف ندارد: رویم کاهی. ۳ــ ب: خوبیها. ۴ــ ب:خوبیها. ۵ــ ب: ازسرمژه‌ای ماهم. ۶ــ ب‌ندارد. ۷ــ الف ندارد. ۸ــ الف‌ندارد. ۹ــ ج می‌افزاید: نظم. ۱۰ــ الف: هیچی دهنت.

وارکان[۱] تقطیعش به‌طور عروض عربی چنین بود[۲]:

مفتعلن فعلن فعلاتن فاعلن.

هفتاد وسیوم پدهری چهند. بباید[۳] دانست که پدهری به‌بای عجمی خفیفه و دال ثقیلهٔ مفتوح و رای مکسور و یای معروف، و آن را پجهریا نیز نامند به‌فتح بای عجمی خفیفه[۴] و جیم تازی ثقیلهٔ مشدده و سکون را و یای تحتانی ممدوده، و آن[۵] در اصطلاح اهل این فن چهندی بود چهار تکی که در هر تک آن شانزده ماترا بود به‌وجهی که از ماتراهای شانزده‌گانهٔ مذکوره چهارگن چهار ماترائی حاصل شوند به‌شرطی که‌گن چهارم در آخر تُک جگن باشد، و تمام بند آن شصت و چهار ماترا بود، چنانکه مصنف کتاب گفته[۶]:

زنار ز زلف تو بسته‌ایم	از قید سبحه وارسته‌ایم
محراب ز ابرویت کنیم	تا سجده پیش رویت کنیم

وارکان[۷] تقطیعش به‌طور عروض عربی چنین بود:

مفعول مفاعلتن[۸] فعول.

وتقطیع دیگر نیز احتمال دارد.

هفتادو چهارم پچهتکا چهند. بباید دانست که پچهتکا به‌فتح بای عجمی خفیفه وجیم تازی ثقیلهٔ مشدده وسکون تای فوقانی مثقله وکاف تازی خفیفهٔ ممدوده، در اصطلاح اهل فن این چهندی بود چهار تکی که در هر تک آن شانزده ماترا بود به وجهی که از ماتراهای شانزده‌گانهٔ مذکوره چهارگن چهارماترائی حاصل شود[۹] به‌شرطیکه‌گن چهارم در آخر تک کرن باشد وماقبل کرن حرف لگه بود، و تمام بند آن شصت و چهار ماترا بود،

۱ــ ب ندارد. ۲ــ الف ندارد. ۳ــ ب ندارد: بباید... پدهری.
۴ــ الف وج ندارد. ۵ــ الف:آنرا. ۶ــ ج می‌افزاید: نظم. ۷ــ ب ندارد. ۸ــ ب: مفاعلن. ۹ــ الف وب: شونده.

چنانکه مصنف کتاب گفته[۱]:

ای به کمر بر بر[۲] زده دامان	کجا روی توچنین شتابان
مگر قصد قتل کسی[۳] داری	مکن به عاشق ناهمواری

وارکان[۴] تقطیعش به‌طور عروض عربی چنین بود:

مفتعلن فعلن فعلاتن[۵].

وارکان تقطیع[۶] دیگر نیز احتمال دارد.

هفتادو پنجم پاداکلك چهند. بباید دانست که پاداکلك به‌بای عجمی ودال خفیفتین ممدودتین وکاف تازی خفیفهٔ مضموم و [۶۹ ب] لام مفتوح وایضاً کاف تازی خفیفه، در اصطلاح اهل این‌فن چهندی بود چهار تُکی که در هر تُك آن شانزده ماترا بود به‌وجهی که در ابتدای تُك حرف گُر بود و درآخر تُك حرف لگه باشد، و تمام بندآن شصت وچهارماترا بود، چنانکه مصنف کتاب گفته[۷]:

ای رخ‌خوب توکوکب روشن	می‌روی کجا بر زده دامن
آری قصد قتل ما هستت	کبس[۸] بسته ترکان مستت

وارکان[۹] تقطیعش به‌طور عروض عربی چنین بود:

مفتعلن فعلن فعلن فع.

نوع دویم[۱۰]: در بیان اقسام چهندهای برن پرستار یعنی بحور و اوزان شعری که دروی حروف معتبر است نه ماترا، و آن منقسم است به دوقسم:

۱ـ ج می‌افزاید: نظم. ۲ـ الف ندارد. ۳ـ الف: کس. ۴ـ ب ندارد. ۵ـ الف: فعلات. ۶ـ ج ندارد، الف: تقطیعش. ۷ـ ج می‌افزاید: نظم. ۸ـ الف: کبش، ج، کیش. ۹ـ ب ندارد.

۱۰ـ الف ندارد: نوع دویم.

قسم اول[۱] : در بیان چهندهای برن پرستار که در بهاکها مستعمل است، و آن یك چهند است مسمی به اسم دندك نباها[۲].

بباید دانست که دندك نباها به‌فتح دال خفیفه و نون منونه و کسر دال مثقله و سکون کاف تازی خفیفه و نون مکسوره و بای موحدهٔ خفیفه[۳] وهای ممدودتین، در اصطلاح اهل[۴] این فن چهندی بود چهار ُتکی به‌یك قافیه که درهر ُتك آن سی‌ویك حرف بود بلاقید لگه وگُر، مگر آنکه در آخرهرچهار ُتك یك حرف گر واجب بود، و باید که در هر ُتك چهار بسرام یعنی وقف واقع شود، و اگر سه بسرام اول بعد از هشت حرف و بسرام اخیر[۵] بعد از هفت حرف اتفاق افتد مستحسن بود ، و بعضی واجب دانند، و اگر در هر ُتك سه بسرامِ اول جمك داشته باشد یعنی با هم مسجع باشند احسن بود ، وتمام بندآن یکصد وبیست وچهار حرف باشد بلاقید لگه وگُر، مگر آنکه درآخر هر ُتکی یك حرف گر واجب بود کما ذکرنا[۶] وآن یکصدوبیست و یك[۷] قسم است. واصل جمیع اقسام چهند مذکور آنست که درهرچهار ُتك آن یکصدوبیست و چهار حرف گر باشد[۸] و هیچ حرف لگه نبود، و ایـن قسم را منهرن نامند به‌فتح میم و سکون نون و فتحها و سکون را و نـون، چنانکه مصنف کتاب گفته[۹] :

ساقی رندان را جامی ده ، ناکامان[۱۰] را کامـی ده، میخواران را پیغامی ده،گه‌گاهی رحمی باری عینی داری چون بادامی،گیسویـی داری چون شامی، موی پیچانی[۱۱] چون دامی، دندانی‌دانهٔ ناری [۷۰ الف] تاکی

۱ــ الف ندارد: قسم اول. ۲ــ ب می‌افزاید: چهند. ۳ــ الف ندارد.
۴ــ ب ندارد: اهل این فن. ۵ــ ب: آخر. ۶ــ ب ندارد: کماذکرنا.
۷ــ ب ندارد: ویك قسم... یکصدوبیست. ۸ــ الف وج: باشند. ۹ــ ج می‌افزاید: نظم. ۱۰ــ ب: ناکامی. ۱۱ــ الف ندارد.

خون ما می‌ریزی، بهرکین ما می‌خیزی، بیدادیها می‌انگیزی، رحمی، تا کی آزاری جانان، پیچان مویی داری، مانند مه رویی داری، خالی چون هندویی داری[۱]، گیسویی چون زناری.

وارکان[۲] تقطیعش به‌طور عروض عربی در هر تُکی پانزده‌بار فع‌لن، ویکبار در[۳] آخر تُک فع بود برین مثال:

فع‌لن فع‌لن فع‌لن فع‌لن فع‌لن فع‌لن فع‌لن فع‌لن فع‌لن فع‌لن فع‌لن فع‌لن فع‌لن فع‌لن فع‌لن فع.

وچون ازجمله حروف یکصدوبیست وچهارگانهٔ هرچهار تُک یك حرف گُر بردارند و بجای آن یك حرف لگه بگذارند به‌اسم دیگر موسوم گردد، وهمچنین به جای یك حرف گر یك حرف لگه بگذارند تا آنکه در هرچهار تُك به‌جای حروف گُر یکصدوبیست حرف لگه‌گذاشته شود وچهار حرف گُر درآخر هرچهار تُك باقی‌ماند، چه یك حرف گُردرآخر تُك‌واجب بود وآن را به‌هیچ وجه نشاید برداشتن. واین قسم را انگن نامند بـه‌همزهٔ مفتوحه و نون منونه وکاف عجمی خفیفهٔ مفتوح و نـون، چنانکه مصنف کتاب گفته[۴]:

در غم دلبر، رخم شده چون[۵] زر، هردم شده‌تر از اشکم[۶] مژه‌ها مکن مکن رم[۷]، از من یکدم[۸]، پشتم از غم خم شده و دوتا بـدن و رخت گل، لعل لبت مل، زلفت درگل بوداژدرها نگهت دلکش، دورخت‌مهوش، چشم ولبت خوش، دهن شکرخا.

چون چهند مذکورگن‌های مقرری ندارد، لهذا تقطیعش به‌چندقسم

۱ــ الف ندارد. ۲ــ ب ندارد. ۳ــ ب ندارد: درآخر تُك.

۴ــ ج می‌افزاید: نظم. ۵ــ الف وج: چو. ۶ــ ب: ز اشکم.

۷ــ رحم. ۸ــ ب ندارد.

مختلف آید، از آنجمله یکی این است:

فعلن فعلن فعلن فاعلتن فع مفاعلن فع.

واسامی اقسام یکصد وبیست ویک گانهٔ چهند مذکور به‌ترتیب این است: اول منهرن به‌حروف وحرکات مذکوره، یکصدوبیست وچهار حرف گُر، کما ذکرنا.

دویم سمکر به ضم سین مهمله و سکون میم وکاف تازی خفیفهٔ مفتوح ورا، یکصدوبیست وسه حرف گُر ویك حرف لگه.

سیوم گنگا دهر به‌فتح کاف عجمی خفیفه ونون منونه وکاف عجمی خفیفهٔ ممدوده و دال ثقیلهٔ مفتوح ورا، یکصدوبیست و دو حرف گُر و دو حرف لگه.

چهارم گردهر، به‌کسر کاف عجمی خفیفه و [۷۰ ب] سکون را و باقی حروف[۱] و حرکت[۲] مذکوره، یکصدوبیست و یك حرف گُر و سه‌حرف لگه.

پنجم مول دهر به‌میم مضموم و واو معروف ولام موقوف و باقی حروف و حرکت[۳] مذکوره، یکصدوبیست حرف گُر وچهار لگه.

ششم سول دهر به‌سین مهملهٔ مضموم و واو معروف ولام موقوف وباقی حروف و حرکت مذکوره، یکصد ونوزده حرف گُر و پنج حرف لگه.

هفتم دهرا دهر به‌فتح دال ثقیله و رای ممدوده و باقی حروف و حرکت مذکوره، یکصد وهژده حرف گُر وشش حرف لگه.

هشتم دهرنی به‌فتح دال ثقیله وسکون راونون مکسور ویای معروف، یکصد وهفده حرف گُر و هفت حرف لگه.

۱ــ ج: حرف. ۲ــ الف: حرکات. ۳ــ الف: حرکات.

نهم مگ مده به کسرمیم و سکون کاف عجمی خفیفه ومیم مفتوح ودال ثقیله، یکصد وشانزده حرف گُر وهشت حرف‌لگه .

دهم همکر به کسرها و سکون میم و فتح کاف تازی خفیفه و را، یکصد و پانزده حرف گُر ونه‌حرف‌لگه .

یازدهم کنکن به‌کاف تازی خفیفهٔ مفتوح و نون منونه و ایضاً کاف تازی خفیفهٔ مفتوح ونون ، یکصد وچهارده حرف‌گُر و ده حرف‌لگه.

دوازدهم کلس به‌کاف تازی خفیفه و لام مفتوحتین وسین مهمله ، یکصدوسیزده حرف گُر[1] ویازده حرف لگه .

سیزدهم بربه‌فتح بای موحدهٔ خفیفه ورا، یکصد ودوازده‌حرف‌گُر و دوازده حرف لگه .

چهاردهم سرسی به‌فتح سین مهمله وسکون‌را وسین‌مهملهٔ مکسور و یای معروف، یکصد و یازده حرف گُر وسیزده حرف‌لگه.

پانزدهم سروج به‌سین مهملهٔ مفتوح و رای مضموم و واومجهول و جیم تازی خفیفه ، یکصد و ده حرف‌گُر وچهارده حرف لگه .

شانزدهم سربه‌سین مهملهٔ مفتوح ورا، یکصدونه حرف‌گُر وپانزده حرف لگه .

هفدهم گج دهر به‌کاف عجمی و جیم تازی خفیفتین ، به فتح اول و سکون ثانی و دال ثقیلهٔ مفتوح و را ، یکصد وهشت حرف گُر و شانزده حرف لگه .

هژدهم کرنی به‌فتح کاف تازی خفیفه وسکون را ونون‌مکسور و یای معروف ، یکصد وهفت حرف‌گُر وهفده حرف‌لگه .

نوزدهم پارس به‌بای عجمی[2] خفیفهٔ ممدوده ورای مفتوحه وسین

۱ـ الف ندارد.　　۲ـ ب ندارد .

مهمله، یکصدوشش حرف گُر وهژده حرف لگه.

[۷۱ الف] بیستم کنك به‌کاف تازی خفیفه ونون مفتوحتین وایضاً کاف‌تازی خفیفه، یکصدوپنج حرف گُر و نوزده حرف لگه.

بیست و یکم من به‌میم مفتوح و نون ، یکصد وچهار حرف گُر و بیست حرف لگه.

بیست ودویم رجتم به‌فتح را وسکون‌جیم تازی‌خفیفه وتای‌فوقانی خفیفهٔ مفتوح ومیم ، یکصدوسه حرف‌گُر و بیست ویك‌حرف‌لگه.

بیست و سیوم‌بار به‌بای موحدهٔ خفیفهٔ ممدوده و را ، یکصد و دو حرف‌گُر وبیست و دوحرف لگه.

بیست وچهارم بن به‌فتح بای موحدهٔ خفیفه و نون ، یکصد و یك حرف‌گُر وبیست و سه‌حرف لگه.

بیست وپنجم کنج پل به‌فتح کاف تازی خفیفه و نون منونه وجیم تازی خفیفهٔ موقوف و بای عجمی خفیفهٔ مفتوح و لام ، یکصد حرف گُر و بیست و چهار حرف لگه.

بیست وششم کمود به‌کاف تازی خفیفهٔ مفتوح ومیم مضموم وواو مجهول و دال خفیفه ، نود ونه‌حرف‌گُر وبیست و پنج حرف‌لگه.

بیست و هفتم کوس به‌کاف تازی خفیفهٔ مضموم و واو مجهول و سین مهمله، نود وهشت حرف‌گُر وبیست وشش حرف‌لگه.

بیست و هشتم آل به الف ممدوده و لام ، نود و هفت حرف‌گُر و بیست وهفت حرف‌لگه.

بیست ونهم بال به‌بای‌موحدهٔ خفیفهٔ ممدوده ولام، نودوشش‌حرف گُر و بیست وهشت حرف لگه.

سیم ارنی به‌فتح همزه وسکون را ونون مکسور و یای معروف ،

نود وپنج حرف‌گُر وبیست ونه‌حرف لگه .

سی ویکم هیرمن به‌های مکسور و یای معروف و رای موقوف و میم مفتوح ونون، نود وچهار حرف‌گُر و سی‌حرف لگه .

سی ودویم نیل من به نون مکسور ویای معروف ولام موقوف و میم مفتوح ونون ، نود وسه حرف‌گُر وسی ویك حرف‌لگه .

سی وسیوم بدم به‌کسر بای موحدهٔ خفیفه و ضم دال خفیفهٔ مشدده ومیم[1] ، نود ودوحرف گُر وسی ودوحرف لگه .

سی وچهارم مکت من به‌ضم میم وسکون کاف تازی خفیفه و تای فوقانی خفیفهٔ موقوف و میم مفتوح و نون ، نود و یك حرف‌گُر وسی‌وسه حرف لگه .

سی وپنجم سار به‌سین مهملهٔ ممدوده و را ، نود حرف گُر وسی و چهار حرف‌لگه .

سی وششم دهار به‌دال ثقیلهٔ ممدوده و را ، هشتاد ونه حرف گُر و سی وپنج حرف‌لگه .

سی وهفتم‌سور به‌سین مهملهٔ مضموم وواو معروف [۷۱ ب] ورا، هشتاد وهشت حرف گُر وسی‌وشش حرف‌لگه .

سی و هشتم سس به‌سینین مهملتین ، به‌اول مفتوح ، هشتاد وهفت حرف گُر وسی وهفت حرف‌لگه .

سی ونهم تارا به‌تای فوقانی خفیفه ورای‌ممدودتین ، هشتاد وشش حرف‌گُر وسی[2] وهشت حرف لگه .

چهلم نده به‌نون مکسور و دال ثقیله ، هشتاد وپنج حرف‌گُر وسی و نه‌حرف لگه .

۱ــ ب ندارد : ومیم .　　۲ــ الف ندارد .

چهل و یکم ترنی به‌فتح تای فوقانی خفیفه[1] و سکون را و نون مکسور و یای معروف، هشتاد وچهار حرف‌گُر وچهل حرف‌لگه .

چهل و دویم بهین به فتح[2] بای موحدهٔ ثقیله و بای موحدهٔ خفیفهٔ مفتوح و نون، هشتاد و سه‌حرف گُر وچهل ویك حرف لگه .

چهل و سیوم بهجنگ به ضم بای موحدهٔ ثقیله و فتح جیم تازی خفیفه و نون منونه و کاف عجمی خفیفه ، هشتاد و دوحرف گُر وچهل ودو حرف لگه .

چهل وچهارم ناگ به‌نون ممدوده وکاف عجمی خفیفه، هشتا ویك حرف گُر وچهل وسه حرف لگه .

چهل وپنجم چا تك به‌جیم عجمی خفیفهٔ ممدوده و تای فوقانی و کاف تازی خفیفتین به‌اول مفتوح، هشتاد حرف‌گُر وچهل وچهار حرف‌لگه.

چهل وششم مئور به‌میم مفتوحه وهمزهٔ‌مضمومه ووا و معروف ورا، هفتاد ونه حرف‌گُر وچهل[3] وپنج حرف‌لگه .

چهل وهفتم کاگ به‌کاف تازی خفیفهٔ ممدوده وکاف عجمی خفیفه، هفتاد وهشت حرف‌گُر وچهل وشش‌حرف لگه .

چهل وهشتم سینه به‌سین مهملهٔ مکسور ویای معروف ونون مغنونه وهای موقوفه، هفتاد وهفت حرف[4] گر وچهل وهفت حرف لگه .

چهل ونهم ساردول به سین مهملهٔ ممدوده و رای موقوفه و دال خفیفهٔ مضموم و واو معروف و لام ، هفتاد وشش حرف گُر و چهل و هشت حرف لگه .

پنجاهم بهنگ به‌کسر بای موحدهٔ ثقیله و نون منونه وکاف عجمی

۱ـ الف وب ندارد . ۲ـ ب ندارد . ۳ـ ب ندارد : چهل ....لگه .

۴ـ الف ندارد .

خفیفه ، هفتاد و پنج حرف گُر وچهل و نه حرف لگه .

پنجاه ویکم بهاسل به‌بای موحدهٔ ثقیلهٔ ممدوده وسین مهملهٔ مفتوح ولام، هفتاد وچهارحرف گُر و پنجاه حرف لگه .

پنجاه و دویم کپوت به‌کاف تازی و بای[1] عجمی خفیفتین، به‌اول مفتوح و ثانی مضموم وواو مجهول وتای فوقانی خفیفه ، هفتاد وسه‌حرف گُر[2] وپنجاه ویك حرف لگه .

پنجاه وسیوم ترن به‌فتح تای فوقانی خفیفه وضم‌را ونون، هفتاد و دوحرف گُر وپنجاه و [۷۲ الف] دوحرف لگه .

پنجاه وچهارم تپن به‌تای فوقانی وبای عجمی خفیفتین مفتوحتین ونون، هفتاد ویك حرف گُر وپنجاه وسه حرف لگه .

پنجاه وپنجم تپ به‌تای فوقانی وبای عجمی خفیفتین به‌اول مفتوح[3]، هفتاد حرف گُر وپنجاه وچهار حرف لگه .

پنجاه وششم تاپن ایضاً به‌تای فوقانی وبای عجمی خفیفتین، به‌اول ممدوده وثانی مفتوحه ونون، شصت ونه‌حرف گُروپنجاه و پنج حرف لگه.

پنجاه وهفتم مریچ به میم مفتوح و رای مکسور و یای معروف و جیم عجمی خفیفه، شصت وهشت‌حرف[4] گُر وپنجاه وشش‌حرف لگه.

پنجاه و هشتم گند به فتح کاف عجمی خفیفه و نون منونه[5] و دال مثقله، شصت وهفت حرف گُر وپنجاه وهفت حرف لگه .

پنجاه ونهم مارتند به‌میم ممدوده و رای موقوفه وفتح تای فوقانی خفیفه و نون منونه و دال مثقله ، شصت و شش حرف گُر و پنجاه و هشت حرف لگه .

۱ـ الف ندارد : وبای. ۲ـ الف ندارد. ۳ـ الف ندارد : مفتوح.... خفیفتین به‌اول . ۴ـ الف ندارد . ۵ـ ب : مفنونه .

شصتم مندل به میم مفتوحه و نون منونه و دال مثقلهٔ مفتوح و لام، شصت و پنج حرف گُر و پنجاه و نه حرف لگه.

شصت و یکم ببهابری به کسری بای موحدهٔ خفیفه و بای موحدهٔ ثقیلهٔ ممدوده و فتح بای موحدهٔ خفیفه و رای مکسور و یای معروف، شصت و چهار حرف گُر و شصت حرف لگه.

شصت و دویم ادوتئی به‌ضم همزه و دال خفیفهٔ مضموم و واو مجهول و فتح تای فوقانی خفیفه و همزهٔ مکسور و یای معروف، شصت و سه حرف گُر[1] و شصت و یك حرف لگه.

شصت و سیرم سس دهر به‌سینین مهملتین، به‌فتح اول و سکون ثانی و دال ثقیلهٔ مفتوح و را، شصت و دو حرف گُر بود و ایضاً شصت و دو حرف لگه[2].

شصت و چهارم سدها دهر به‌سین مهملهٔ مضموم[3] و دال ثقیلهٔ ممدوده و باقی حروف و حرکت[4] مذکوره، شصت و یك حرف گُر و شصت و سه حرف لگه.

شصت و پنجم مدهر به‌میم مفتوح و دال ثقیلهٔ مضموم و را، شصت حرف گُر و شصت و چهار حرف لگه.

شصت و ششم مئوکه دهر به میم مفتوحه و همزهٔ مضمومه و واو معروف و کاف تازی[5] و دال ثقیلتین، به اول موقوف و ثانی مفتوح و را، پنجاه و نه حرف گُر و شصت و پنج حرف لگه.

شصت و هفتم جوتی کر به‌جیم تازی خفیفهٔ مضموم و واو مجهول و تای فوقانی خفیفهٔ مکسور و یای معروف و کاف تازی خفیفهٔ مفتوح و را،

۱ـ الف ندارد. ۲ـ الف ندارد. ۳ـ ب ندارد. ۴ـ ج: حرکات.

۵ـ ب: خفیفهٔ ثقیله و دال ثقیلهٔ مفتوح و را.

پنجاه وهشت حرف گُر وشصت وشش حرف لگه .

شصت و هشتم نسا کر به نون مکسور وسین مهملهٔ [۷۲ ب] ممدوده وباقی حروف و حرکت مذکوره، پنجاه وهفت حرف گُر وشصت و هفت حرف لگه .

شصت ونهم جوتی سر به جیم تازی خفیفهٔ مضموم وواو مجهول و تای فوقانی خفیفهٔ مکسور ویای معروف وسین مهملهٔ مضموم ورا ، پنجاه‌و شش حرف گُر وشصت وهشت حرف لگه .

هفتادم جوتسئی به جیم تازی حفیفهٔ مضموم و واو مجهول و تای فوقانی خفیفهٔ موقوف و سین مهملهٔ مفتوح و همزهٔ مکسور و یای معروف، پنجاه وپنج حرف گُر وشصت‌ونه حرف[1] لگه .

هفتاد و یکم انبر به‌همزهٔ مفتوحه و نون منونه و بای موحدهٔ خفیفهٔ مفتوح ورا، پنجاه وچهار حرف گُر وهفتاد حرف لگه .

هفتاد و دویم آکاس به الف و کاف تازی خفیفهٔ ممدودتین و سین مهمله ، پنجاه وسه حرف گُر[2] وهفتاد ویك حرف لگه .

هفتاد وسیوم دهب به‌دال ثقیلهٔ مضموم وبای موحدهٔ خفیفهٔ پنجاه و دو حرف گُر وهفتاد ودو حرف لگه .

هفتاد و چهارم ببده به بائین موحدتین خفیفتین مکسورتین و دال ثقیله ، پنجاه ویك حرف گُر و هفتاد وسه حرف لگه.

هفتاد و پنجم بمان به بای موحدهٔ خفیفهٔ مکسور و میم ممدوده و نون، پنجاه حرف گُر وهفتاد و چهار حرف لگه .

هفتاد وششم بهؤ به ضم‌بای موحدهٔ ثقیله و فتح همزه، چهل و نه حرف گُر و هفتاد وپنج حرف لگه .

۱ـ الف ندارد . ۲ـ الف ندارد .

هفتاد وهفتم ساگر به‌سین مهملهٔ ممدوده وفتح کاف عجمی خفیفه[1] ورا، چهل و هشت حرف گُر وهفتاد و شش حرف لگه .

هفتاد و هشتم ترنگ به تای فوقانی خفیفه و رای مفتوحتین و نون منونه وکاف عجمی خفیفه، چهل‌وهفت حرف‌گُر وهفتاد وهفت حرف لگه.

هفتاد ونهم توء به‌تای فوقانی خفیفهٔ مضموم وواو مجهول و همزهٔ مکسوره، چهل‌وشش حرف‌گُر و هفتاد وهشت حرف لگه.

هشتادم بار به بای موحدهٔ خفیفهٔ ممدوده و را، چهل و پنج حرف گُر وهفتاد ونه حرف لگه .

هشتاد ویکم بنده به‌فتح بای‌موحدهٔ خفیفهٔ ونون منونه و دال ثقیله، چهل وچهار حرف گُر وهشتاد حرف لگه .

هشتاد و دویم سوتئی به سین مهملهٔ مضموم و واو مجهول و تای فوقانی خفیفهٔ[2] مفتوح وهمزهٔ مکسوره ویای[3] معروف، چهل‌وسه حرف گُر و هشتاد ویك حرف لگه .

هشتاد وسیوم کجل به‌کاف[4] وجیم تازیین‌خفیفتین مفتوحتین وتشدید ثانی ولام ، چهل و دوحرف گُر وهشتاد و دو[5] حرف لگه .

هشتاد[۷۳ الف] وچهارم پوت به‌بای عجمی خفیفهٔ مضموم و واو مجهول وتای فوقانی خفیفه، چهل ویك حرف‌گُر وهشتاد وسه حرف لگه .

هشتاد وپنجم بیر به‌بای موحدهٔ خفیفهٔ مکسور و یای معروف ورا ، چهل حرف‌گُر وهشتاد وچهار حرف لگه.

هشتاد و ششم بیسر به‌بای موحدهٔ خفیفهٔ مکسور و یای مجهول و سین مهمله مفتوح ورا، سی و نه حرف‌گُر وهشتاد وپنج حرف لگه .

۱ـ الف نـدارد . ۲ـ الف نـدارد . ۳ـ الف ندارد .

۴ـ ب‌ندارد: بکاف . ۵ـ ب ندارد: و دو...هشتادو .

هشتاد وهفتم لبنگ به‌لام و بای موحدهٔ خفیفهٔ مفتوح و نون منونه وکاف عجمی خفیفه، سی وهشت حرف‌گُر وهشتاد وشش حرف لگه.

هشتاد وهشتم تل تلك به‌کسر تای فوقانی خفیفه و سکون لام‌وایضاً کسر تای فوقانی خفیفه ولام مفتوحه وکاف تازی خفیفه، سی و هفت حرف گُر وهشتاد و هفت حرف لگه.

هشتاد ونهم ترون به‌تای فوقانی خفیفه ورای مفتوحتین و سکون واو و نون، سی وشش حرف‌گُر وهشتاد وهشت حرف لگه.

نودم هار به‌های ممدوده ورا، سی وپنج حرف[1]گُر و هشتاد و نه حرف لگه.

نود ویکم کنگن به‌فتح کاف تازی خفیفه ونون منونه وکاف عجمی خفیفهٔ مفتوح ونون، سی وچهار حرف‌گُر ونود حرف لگه.

نود و دویم بلیا به فتح بای موحدهٔ خفیفه و لام مکسوره و یای تحتانی ممدوده ، سی وسه حرف‌گُر ونود ویك حرف لگه.

نودوسیوم کنکنی به‌کسر کاف تازی خفیفه ونون منونه وکاف‌تازی خفیفهٔ مفتوح ونون مکسوره ویای معروف، سی و دوحرف گُر و نود و دو حرف لگه.

نود وچهارم جدا و به‌فتح جیم تازی خفیفه و دال مثقلهٔ ممدوده و واو، سی ویك حرف‌گُر ونود و سه حرف لگه.

نود وپنجم جیت به جیم تازی خفیفهٔ مکسور ویای معروف و تای فوقانی خفیفهٔ سی حرف‌گُر ونود وچهار حرف لگه.

نود وششم نیؤر به‌نون مکسور ویای مجهول وهمزهٔ مضمومه‌ورا، بیست ونه حرف‌گُر ونود و پنج حرف لگه.

۱ــ الف ندارد.

نود وهفتم نبین به‌نون مفتوح و بای موحدهٔ خفیفهٔ مکسور و یای معروف و نون، بیست‌وهشت حرف‌گُر و نود وشش حرف لگه.

نود وهشتم بهید به‌بای موحدهٔ ثقیلهٔ مکسور ویای مجهول[1] و دال خفیفه، بیست وهفت حرف‌گُر و نود وهفت حرف لگه.

نودونهم کنچك به‌فتح [۷۳ ب] کاف تازی خفیفه و نون‌منونه وجیم عجمی وکاف‌تازی خفیفتین به‌ضم اول، بیست وشش حرف‌گر و نود وهشت حرف لگه.

صدم کسل به‌ضم‌کاف تازی خفیفه وفتح سین مهمله ولام، بیست و پنج حرف گُر ونود ونه حرف لگه.

صدویکم کچ به‌کاف تازی و جیم عجمی خفیفتین بـه ضم اول ، بیست وچهار حرف‌گُر ویکصد[2] حرف لگه.

صدودویم جاوك به‌جیم تازی خفیفهٔ ممدوده[3] و واو مفتوحه وکاف تازی خفیفه، بیست و سه حرف‌گُر ویکصد ویك حرف لگه.

صد وسیوم چهلیا به‌جیم عجمی ثقیله ولام مفتوحتین ویای تحتانی ممدوده، بیست و دوحرف گُر ویکصد و دوحرف لگه .

صدوچهارم تاجن به‌تای فوقانی‌وجیم تازی خفیفتین، به‌اول‌ممدوده وثانی مفتوح و نون، بیست ویك حرف‌گُر ویکصد وسه حرف لگه.

صد وپنجم کپچ به‌کاف تازی و بای عجمی خفیفتین مفتوحتین و جیم عجمی خفیفه، بیست حرف‌گُر و یکصد وچهارحرف لگه.

صد و ششم کند به‌فتح‌کاف تازی خفیفهٔ و نون منونه و دال مثقله ، نوزده‌حرف ‌گر ویکصد وپنج حرف لگه.

صد و هفتم پاکهر به‌بای عجمی خفیفهٔ ممدوده و فتح‌کاف تازی

۱– ب ندارد: مجهول ... هفت حرف لگه . ۲– الف ندارد: و یکصد ... بیست وسه‌حرف ‌گر. ۳– ب ندارد: ممدوده... تازی خفیفه .

ثقیله ورا، هژده حرف‌گُر ویکصد وشش حرف لگه.

صد وهشتم نکهنگ به‌نون مکسور و فتح کاف تـازی ثقیله و نون منونه وکاف عجمی خفیفه، هفده حرف‌گُر ویکصدوهفت حرف لگه.

صدونهم پهند به‌ضم بای عجمی ثقیله و نون منونه و دال خفیفه، شانزده حرف‌گُر ویکصدوهشت حرف لگه.

صدودهم سیل به سین مهملهٔ مکسور و یای[1] مجهول و لام، پانزده حرف‌گُر ویکصد ونه حرف لگه.

صدویازدهم هر به‌های مفتوحه ورا، چهارده حرف گُرویکصد وده حرف لگه.

صد و دوازدهم کنتل به ضم کاف تازی خفیفه و نون منونه و فتح تای فوقانی خفیفه ولام، سیزده حرف‌گُر ویکصد ویازده حرف لگه.

صد وسیزدهم کوند به ضم‌کاف تازی خفیفه و واو مفتوحه و نون منونه و دال مثقله، دوازده حرف‌گُر ویکصد و دوازده حرف لگه.

صدوچهاردهم دندبه‌فتح دال خفیفه ونون منونه و دال مثقله،یازده حرف‌گُر ویکصد وسیزده حرف لگه.

صدوپانزدهم بهلیا به فتح بای موحدهٔ ثقیله و لام مکسور و یـای تحتانی ممدوده، ده حرف‌گُر ویکصد وچهارده حرف لگه.

صدوشانزدهم رجگن به‌فتح را و جیم تازی وکاف عجمی خفیفتین [۷۴ الف] به‌سکون اول و ضم ثانی و نون، نه حرف‌گُر و یکصد و پانزده حرف لگه.

صدوهفدهم ستگن به‌فتح سین مهمله و تای فوقانی وکاف عجمی خفیفتین به‌سکون اول و ضم ثانی ونون، هشت حرف‌گُر ویکصد و شانزده

---

[1] ـ ب ندارد: ویای... لام.

حرف لگه .

صد وهژدهم دهرم به‌فتح دال ثقیله وسکون را ومیم، هفت حرف گُر ویکصد وهفده حرف لگه .

صدو نوزدهم کرم به‌فتح کاف تازی خفیفه و سکون را و میم ، شش حرف گُرویکصد وهژده حرف لگه.

صد[1] و بیستم پن به‌ضم بای عجمی خفیفه وتشدید نون و تخفیفه، پنج حرف گُر ویکصد ونوزده حرف لگه.

صد و بیست و یکم انگن به‌همزهٔ مفتوحه و نون منونه وفتح کاف عجمی خفیفه ونون، چهار حرف گُر ویکصدوبیست حرف لگه کما ذکرنا.

قسم دویـم[2]: در ذکر چهندهای برن پرستار.

که در زبان سهنس کرت مستعمل و متداول است و آن را در اصطلاح ایشان[3] اشلوك نامند، به‌فتح همزه وسکون شین معجمه ولام مضموم و واو مجهول وکاف تازی خفیفه ، وآن نظمی بود نثر مانند که ُتك یعنی[4] قافیه ندارد، مگر آنکه اتفاق افتد، وآنجمله هشت چهند است:

اول انشتپ چهند به‌فتح همزه وضم نون و سکون شین معجمه و تای فوقانی مثقلهٔ مفتوح[5] وبای عجمی خفیفه، وآن دراصطلاح اهل این فن چهندی یعنی اشلوکی بود دو ُتکی که درهر ُتك آن هشت حرف بود بلاقید لگه وگر، و درهیچ یکی از چهندهای ذیل قید لگه و گُر نباشد مگرآنکه درآخرتُك حرف گُر واجب بود.

دویم ردربجرچهند، به‌ضم‌را وفتح دال خفیفهٔ مشدده ورای متصله وبای موحده وجیم تازی خفیفتین، به‌فتح اول وتشدید ثانی ورای متصله،

۱– ج ندارد: صدو... نوزده حرف لگه. ۲– الف ندارد. ۳– ب ندارد. ۴– الف: یعنی که. ۵– ب ندارد .

وآن در اصطلاح اهل این فن چهندی بود در ُتکی که در هر ُتک آن یازده حرف بود.

سیوم تروتك چهند . به‌ضم تای فوقانی خفیفه و رای متصله وواو مجهول وتای فوقانی مثقلهٔ مفتوح وکاف تازی خفیفه، وآن دراصطلاح اهل این‌فن چهندی بود دو ُتکی که درهر ُتک آن دوازده[1] حرف بود[2].

چهارم سنت تلك چهند به‌فتح سین مهمله و نون منونه وتائین فوقانیین خفیفتین ، به‌تای اول موقوف یا مفتوح و ثانی مکسور ولام مفتوح و کاف تازی خفیفه، وآن دراصطلاح اهل این‌فن چهندی بود دو ُتکی که درهر ُتک آن چهارده حرف بود .

پنجم مالتی چهند به میم [۷۴ ب] ممدوده و لام موقوف و تای فوقانی‌خفیفهٔ مکسور و یای معروف، وآن دراصطلاح اهل این فن چهندی بود دو ُتکی که درهر ُتک آن پانزده حرف باشد .

ششم سکهرنی چهند به کسر سین مهمله و فتح کاف تازی ثقیلهٔ مشدده و رای متصله و نون[3] مکسور ویای معروف ، وآن دراصطلاح اهل این‌فن چهندی بود دو ُتکی که درهر ُتک آن هفده حرف‌بود.

هفتم ساردول چهند به سین مهملهٔ ممدوده و رای موقوفه و دال خفیفهٔ[4] مضموم وواو معروف ولام، وآن دراصطلاح اهل این‌فن چهندی‌بود دو ُتکی که دد هر ُتک آن نوزده‌حرف باشد.

هشتم سرگ دهار به‌ضم سین مهمله وسکون‌را وکاف عجمی‌خفیفهٔ موقوف و دال ثقیلهٔ ممدوده و را ، وآن دراصطلاح اهل‌این فن چهندی‌بود دو ُتکی که در[5] هر ُتک آن بیست ویك حرف بود.

۱ـ الف ندارد : دوازده‌حرف.... دوتکی که درهرتك آن . ۲ـ ج: باشد.

۳ـ ب می‌افزاید : منونه . ۴ـ الف ندارد . ۵ـ ب ندارد .

شعبهٔ‌سیوم:[1] در بیان اقسام چهندهایی که مخترع این نحیف‌اند . و اختراع چهندهای مذکوره نسبت بدانست که گاهی به‌گوش این نحیف نخورده ودر کتابی نیز به‌نظر نرسیده، واگر احیاناً چهندی ازین چهندها در کتابی مضبوط باشد پس تواردات تواند بود والا از جمله مخترعات ، و آنجمله چهارده چهند است بدین تفصیل واسامی‌جدیدالوضع :

اول موها چهند. ببایددانست که موها به‌میم مضموم وواو مجهول وهای ممدوده، چهندی بود[2] دو ُتکی جدیدالوضع به‌یك قافیه که درهر ُتك آن بیست وشش ماترا باشد وتمام بندآن پنجاه ودوماترا بود، به‌وجهی که میان هر ُتك یك بسرام یعنی وقف واقع شود و تمام تك به یك بسرام میانه به‌دوحصه متساوی‌گردد، هرحصه سیزده ماترائی به‌شرطی که چون آنرابنتت یعنی تقطیع کنند، درهرحصه ازحصه‌های چهارگانهٔ هردو ُتك سه‌گن حاصل شوند، گن‌اول شش‌ماترائی وگن‌دویم چهار ماترائی وگن‌سیوم سه‌ماترائی، وآن باید[3] نگن باشد یاتومر[4] یعنی گن[5] سیوم سه لگه باشد، یا[6] لگه و ُگر باشد[7] . به‌هرتقدیر باید که ماترای یازدهم حرف‌لگه باشد که واجب است ، و درهیچ‌جاجگن واقع نشود که بدیمن است، وآنچه‌سوای ترتیب وتقطیع مذکور بود معیوب وناقص است . و آن منقسم به‌بیست و پنج قسم است[8] اصل جمیع اقسام موها [۷۵ الف] آنست که درهر ُتك آن چهارده حرف و بیست وشش‌ماترا بود وازآنجمله درهرحصه ازدوحصهٔ ُتك ماترای یازدهم باید که حرف[9] لگه‌باشد. پس در ُتکی‌دوحرف لگه ودوازده حرف‌ ُگر بود، چنانکه در هردو ُتك بیست وهشت حرف ، چهار لگه وبیست وچهار ُگر و

۱ــ الف ندارد: شعبهٔ سیوم . ۲ــ الف وب‌ندارد. ۳ــ ج‌می‌افزاید : که . ۴ــ ج می‌افزاید : بود . ۵ــ ب ندارد : گن ..... باشد .
۶ــ الف وب ندارد . ۷ــ ب وج : بود. ۸ــ الف وب ندارد .
۹ــ ب ندارد.

پنجاه و دوماترا باشد به‌شرطی که درهرحصه ازدوحصهٔ هر ُتك حرف ششم که ماترای یازدهم بود ، لگه باشد چنانکه گذشت، و این قسم موها را مول نامند به میم مضموم و واو معروف ولام چنانکه[1] مصنف کتاب گفته :

جانا[2] چون بامیکشان می‌پیمایی جام می

باری ما را نیزده زان جامی ایام دی

وچون ماتراهای حروف لگه و گُریك ُتك راجداگانه‌نویسند و بنتت کنند چنین گن‌ها حاصل‌شوند : ءءء/ءء/اء/ءءء/ءء/اء .

و تقطیعش به‌طور عروض عربی چنین بود .

فع‌لن‌فع‌لن فاعلن‌فع‌لن‌فع‌لن‌فاعلن .

و چون ازجمله گُرهای بیست و چهارگانهٔ هردو ُتك یك حرف گُر بردارند و به‌جای آن دوحرف لگه بگذارند به‌اسم‌دیگری‌موسوم‌گردد تاآنکه هربیست و چهار حرف گُر که چهل و هشت ماترا است برداشته[3] شود ، و بجای آن چهل وهشت حرف لگه که نیز چهل‌وهشت ماتراست گذاشته‌آید، چنانکه درهردو ُتك هیچ حرف گُر نبود وپنجاه ودو حرف لگه باشد، واین قسم موها را نگن گویند به‌فتح نون و سکون کاف عجمی خفیفه و ایضاً نون ، چنانکه مصنف کتاب‌گفته[4] :

ازمی لعل لبت چه‌خوش، چشم خوشت سرمست‌شد

و زلب و نرگس دلکشت رفته دلم از دست خود

و تقطیعش به طور عروض عربی چنین بود :

مفتعلن متفاعلن[5] مفتعلن متفاعلن .

۱ـ الف ندارد . ۲ـ ج : جانان . ۳ـ الف‌ندارد : برداشته...هشت ماتراست . ۴ـ ج می‌افزاید: نظم . ۵ـ الف ندارد .

و اسامی اقسام بیست‌وپنج گانهٔ جدیدالوضع موها اینست :

اول‌مول[1] به‌حروف وحرکات مذکوره، بیست‌وچهارحرف گُر وچهار حرف لگه‌کما ذکرنا .

دویم کول به‌کاف تازی خفیفهٔ مضموم وواو معروف ولام، بیست‌و سه‌حرف گُر وشش‌حرف لگه .

سیوم سینا به‌فتح سین مهمله وسکون یای تحتانی ونون ممدوده ، بیست ودوحرف گُر وهشت حرف لگه .

چهارم پنج به‌ضم بای‌عجمی خفیفه ونون منونه وجیم تازی خفیفه، بیست و یك حرف گُر و ده‌حرف [۷۵ ب] لگه .

پنجم[2] بن به‌بای موحدهٔ خفیفهٔ مفتوح و نون ، بیست حرف گُر و دوازده حرف لگه .

ششم گهن به‌کاف عجمی ثقیلهٔ مفتوح و نون، نوزده حرف گُر و چهارده حرف‌لگه .

هفتم چند به‌فتح جیم عجمی خفیفه ونون منونه و دال خفیفه، هژده حرف گُر وشانزده حرف لگه .

هشتم مده به‌میم مفتوحه وتشدید دال ثقیله ، هفده‌حرف گُر وهژده حرف لگه .

نهم جوبن به‌جیم تازی خفیفهٔ مضموم و واو مجهول وبای موحدهٔ خفیفهٔ مفتوح ونون، شانزده حرف گُر [3] وبیست حرف لگه .

دهم مین به‌فتح میم وسکون یای تحتانی ونون، پانزده[4] حرف‌گُر وبیست و دوحرف لگه .

۱ــ الف ندارد . ۲ــ الف ندارد : پنجم . . . دوازده حرف لگه .
۳ــ الف : لگه. ۴ــ الف‌ندارد : پانزده حرف... چهارده حرف گُر .

یازدهم چین بهفتح جیم عجمی خفیفه وسکون یای تحتانی و نون، چهارده حرف گُر وبیست و چهار حرف لگه .

دوازدهم تیج بهتای فوقانی خفیفهٔ مکسور و یای مجهول و جیم تازی خفیفه ، سیزده حرف گُر وبیست وشش حرفلگه .

سیزدهم رب بهرای مفتوحه وبای موحدهٔ خفیفهٔ مکسور ، دوازده حرف گُر و بیست وهشت حرف لگه .

چهاردهم ادوت بههمزه و دال خفیفهٔ مضموم وواو مجهول و تای فوقانی خفیفه ، یازده حرف گُر وسی حرف لگه .

پانزدهم دسا بهفتح دال خفیفه وسین مهملهٔ ممدوده ، ده حرف گُر و سیودو حرف لگه .

شانزدهم نده بهنون مکسور ودال ثقیله ، نهحرف گُر وسی وچهار حرف لگه .

هفدهم سده بهسین مهملهٔ مکسور و دال ثقیله مشدده ، هشتحرف گُر وسیوشش حرف لگه .

هژدهم من به میم مضموم و نون ، هفت حرف گُر و سی و هشت حرف لگه .

نوزدهم رس به رای مفتوحه وسین مهمله، شش حرف گُر و چهل حرف لگه .

بیستم کامبان بهکافتازی خفیفهٔ ممدوده ومیم موقوفه وبایموحدهٔ خفیفهٔ[1] ممدوده ونون ، پنج حرفگُر وچهلودو حرف لگه .

بیست ویکم بید بهبای موحدهٔ خفیفهٔ مکسور ویای مجهول و دال خفیفه، چهار حرف گُر وچهل وچهار حرفلگه .

۱ــ ب : خفیفهٔ مکسور ممدوده .

بیست ودویم رام به‌رای ممدوده ومیم ، سه‌حرف گُر وچهل وشش حرف لگه .

بیست وسیوم نین به‌فتح نون وسکون یای تحتانی ونون، دوحرف گُر وچهل وهشت حرف‌لگه .

بیست وچهارم برنبه به‌کسر بای موحدهٔ خفیفه ورای متصله ونون منونه وبای موحدهٔ ثقیله ، یك‌حرف گُر وپنجاه‌حرف لگه .

بیست وپنجم نگن به‌حروف وحرکات مذکوره ، پنجاه ودوحرف لگه کما ذکرنا .

دویم پلتا چهند. بباید [۷۶ الف] دانست که پلتا به‌فتح بای‌عجمی خفیفه وسکون لام وتای فوقانی مثقلهٔ ممدوده، چهندی بود دو ُتکی جدید‌ـ الوضع که قافیهٔ آن دروسط ُتك افتد مثل سورتها، ودرهر ُتك آن نیز بیست و شش ماترا بود به وجهی که بعداز سیزده ماترا در وسط ُتك بسرام واقع شود ودر آنجاقافیه‌باشد چنانکه‌هر ُتك به‌یك بسرام به‌دوحصه گردد، به‌شرطی که مثل موها در هرحصه از دو حصهٔ هر ُتك ماترای یازدهم حرف لگـه باشد، و تمام بند آن پنجاه ودو ماترا بود ، چنانکه مصنف کتاب گفته[۱]:

می‌پیمایی جام می ، جانا ، چون با میکشان

زان جامی ایـام دی ، باری ما را نیزده

و تقطیعش بـه طور عروض عربی همان تقطیع موهـا بود ، چنانکه گذشت .

سیوم سوبها چهند . بباید‌دانست که سوبها به سین مهملهٔ مضموم و واو مجهول‌وبای‌موحدهٔ‌ثقیلهٔ ممدوده، چهندی‌بودچهار ُتکی جدیدالوضع که درهر ُتك آن یك[۲] یگن، و آن‌یك‌لگه ودو گُراست، ویك‌جگن ودر آخر

۱– ج می‌افزاید : نظم.   ۲– الف : یك ُتك .

ُتك یك حرف گُر بود، چنانکه در ُتمام تك هفت حرف ویازده‌ماترا باشد، وتمام بندآن بیست وهشت حرف وچهل وچهارماترا بود ، چنانکه مصنف کتاب گفته[1] :

بتا ، روی‌تو چومه سر موی تو سیه
گذاری به کوی ما نگاهی به سوی ما

وتقطیعش به‌طور عروض عربی درهر ُتکی یك‌بار مفاعیل ویك‌بار فاعلن بود برین مثال :

مفاعیل فاعلن .

چهارم ارده چند چهند . ببایددانست که ارده چند به‌فتح همزه و سکون را و دال ثقیلهٔ موقوف و فتح جیم عجمی خفیفه و نون منونه و دال خفیفه، چهندی بود چهار ُتکی جدیدالوضع که در هر ُتك آن یك سگن و یك تومر بود چنانکه درتمام ُتك پنج حرف وهفت ماتراباشد، وتمام‌بندآن بیست حرف و بیست وهشت[2] ماترا بود. چنانکه مصنف کتاب گفته[3]:

صنما بسیا به وفا بیا
به ادا بیا به خدا بیا

و تقطیعش به‌طور عروض عربی در هر ُتکی[4] یکبار متفاعلن بود .

پنجم سچهم چهند . بباید دانست که سچهم به ضم سین مهمله و فتح جیم عجمی ثقیلهٔ مشدده و میم ، چهندی بود چهار ُتکی جدیدالوضع که درهر ُتك‌آن یك تومر و سه‌سگن بود، چنانکه درتمام ُتك یازده حرف و پانزده ماترا باشد، و تمام بندآن چهل و چهار حرف [۷۶ ب] وشصت ماترا بود ، چنانکه مصنف کتاب گفته :[5]

۱ـ ج می‌افزاید: نظم . ۲ـ الف: بیست وهشت حرف وچهل وچهار ماترا.
۳ـ ج می‌افزاید: نظم . ۴ـ الف ندارد ۵ـ ج می‌افزاید : نظم .

بیا صنما ، بنشین دمکی　　زروی وفا بشنو غمکی

گهی تو بیا سوی ما به‌وفا　　دمی بنشین ، منمای جفا

وتقطیعش به‌طور عروض عربی درهر ُتکی چنین بود:

مفاعلتن فعلن فعلن .

ششم اندرا وتی چهند . ببایددانست که اندراوتی به‌همزهٔ مکسوره ونون منونه و دال خفیفه و رای متصلهٔ ممدوده و واو موقوفه و تای فوقانی خفیفهٔ مکسور و یای معروف ، چهندی بود چهار ُتکی جدیدالوضع که در هر ُتک آن یك سگن و یك رگن و در آخر تومر بود ، چنانکه درتمام ُتک هشت حرف و دوازده ماترا باشد وتمام بندآن سی ودوحرف وچهل وهشت ماترا بود ، چنانکه مصنف کتاب گفته[1] :

صنما ، روی تو چو مه　　شب گیسوی تـو سیه

تو چرا گه گهی به ره　　نکنی سوی مـا نگه

وتقطیعش به‌طور عروض عربی درهر ُتکی چنین بود:

فعلا تن مفاعلن .

هفتم پدماوتی چهند . ببایددانست که پدماوتی به‌بای عجمی ودال خفیفتین به‌فتح اول وسکون ثانی ومیم ممدوده وواو موقوفه وتای فوقانی خفیفهٔ مکسور و یای معروف ، چهندی بود چهار ُتکی جدیدالوضع که در هر ُتك آن یك سگن و یك بهگن و در آخر ُتك یك حرف گُر باشد چنانکه درتمام ُتك هفت حرف وده‌ماترا باشد،[2] وتمام بندآن بیست‌وهشت‌حرف‌و چهل ماترا باشد ، چنانکه مصنف کتاب گفته[3] :

صنما ، روی تو مه　　سر موی تو سیه

تو بسی بیخبری　　ز فغان سحـری

۱ــ ج می‌افزاید : نظم :　　۲ــ ج : بود .　　۳ــ ج می‌افزاید: نظم.

و تقطیعش به‌طور عروض عربی چنین بود :

فعلاتن فعلن .

هشتم رتنا ولی چهند . بباید دانست که رتنا ولی به‌فتح‌را وسکون تای فوقانی خفیفه ونون ممدوده وواو موقوفه ولام مکسور ویای معروف ، چهندی بود چهار تُکی جدیدالوضع که درهر تُك آن چهارسگن و در آخر یك حرف گُر بود چنانکه در تمام تُك سیزده حرف و هژده[1] ماترا باشد و تمام بند آن پنجاه و دو حرف و هفتاد و دو ماترا بود ، چنانکه مصنف کتاب گفته[2] :

صنما ، چه بلا همه جور و جفایی
ز غم تو حزینم تا که نیایی
دل ما به دغا بردی ز بر ما
همه جوروجفا[۷۷الف] کردی به‌سرما

وتقطیعش به‌طورعروض‌عربی درهر تُکی چهار بار فعلن بود ویك بار درآخر فع بود ، برین مثال :

فعلن فعلن فعلن فعلن فع .

نهم پهپا ولی چهند . بباید دانست که پهپا ولی به‌ضم بای عجمی خفیفه وسکون‌ها وبای عجمی خفیفهٔ ممدوده و واو موقوفه ولام مسکور و یای معروف، چهندی بودچهار تُکی جدیدالوضع که درهر تُك آن یك‌سگن ویك یگن وآن یك لگه و دوگُر است ، و در آخر یك رگن بود ، چنانکه درتمام تُك نه‌حرف وچهارده ماترا باشد[3] ، وتمام بندآن سی‌وشش حرف و پنجاه وشش ماترا بود، چنانکه مصنف کتاب گفته :[4]

۱ـ الف : هژ . ۲ـ ج می‌افزاید : نظم . ۳ـ ب : بـود .

۴ـ ج می‌افزاید : نظم .

صنما، بسی سیمین تنی | تو چرا بدینسان توسنی
به وصال تو آرام ما | بـه خیال تو انجام ما

وتقطیعش به‌طور عروض عربی درهر ُتکی یك بار متفاعلن ویك بار مستفعلن بود، برین[1] مثال:

متفاعلن مستفعلن

دهم چپلا چهند. بباید دانست که چپلا به جیم و بـای عجمیین خفیفتین مفتوحتین و لام ممدوده، چهندی بـود چهار ُتکی جدیدالوضع که درهر ُتك آن سه جگن و درآخر ُتك یك نگن بود، ونگن سه لگه‌باشد، چنانکه در تمام ُتك دوازده حرف وپانزده ماترا بود، وتمام بندآن چهل و هشت حرف وشصت‌ماترا باشد، چنانکه مصنف کتاب گفته[2]:

مرا به‌خیال تو شوق سفر | ترا نه به‌سوی غریب نظر
کنون به‌وفا بنمارخ خود | بیا، صنما، بشدآنچه شد

وتقطیعش به‌طور عروض عربی درهر ُتکی یکبار[3] مفاعلتن ودوبار فعلن بود برین‌مثال:

مفاعلتن فعلن فعلن.

یازدهم امرت بانی چهند. بایددانست که امرت بانی به‌کسرهمزه وسکون میم وفتح را وسکون تای فوقانی‌خفیفه وبای موحدهٔ خفیفهٔممدوده و نون مکسور و یای معروف، چهندی بود چهار ُتکی جدیدالوضع که درهر ُتك آن یك نگن یعنی سه لگه باشد[4]، و یك سگن بود[5]، چنانکه در تمام ُتك شش حرف و هفت ماترا باشد، و تمام بندآن بیست‌وچهار حرف

۱– ج: بدین. ۲– ج می‌افزاید: نظم. ۳– الف‌ندارد: یك‌بار... مثال. ۴– ب ندارد. ۵– ج ندارد.

وبیست وهشت ماترا بود ، چنانکه مصنف کتاب گفته:[۱]

دلم ز تو خون خوشم به جنون

دهم[۲] به تو دین ز یم بـه ازین

وتقطیعش به‌طور عروض عربی درهر ُتکی یکبار [۷۷ب] مفاعلتن بود.

دوازدهم سدها ترنگ چهند . ببایددانست که سدها ترنگ به‌سین مهملهٔ مضموم و دال ثقیلهٔ ممدوده و تای فوقانی خفیفه و رای مفتوحتین و نون منونه و کاف عجمی خفیفه ، چهندی بود چهار تکی جدیدالوضع که درهر ُتك آن یك بپ و یك سگن بود ، چنانکه در تمام ُتك[۳] هفت حرف و هشت ماترا بود[۴] و تمام بند آن بیست وهشت[۵] حرف وسی‌ودو ماترا[۶] بود ، چنانکه مصنف کتاب گفته[۷] :

دل من ز تو خون سر من به جنون

بدهم به تـو دین بـزیم بـه ازین

وتقطیعش به‌طور عروض عربی درهر ُتکی دو بار فعلن بود برین مثال: فعلن فعلن .

سیزدهم سبها بنود چهند. بباید دانست که سبها بنود به سین مهملهٔ مفتوح وبای موحدهٔ ثقیلهٔ ممدوده و کسر بای موحدهٔ خفیفه و نون مضموم وواو مجهول ودال خفیفه، چهندی بود چهار ُتکی جدیدالوضع که درهر ُتك آن سه بهگن ودر آخر ُتك یك حرف گُر بود، چنانکه درتمام ُتك ده‌حرف و چهارده ماترا باشد ، و تمام بند آن چهل حرف و پنجاه وشش ماترا بود . چنانکه مصنف کتاب گفته[۸] :

۱ـ ج می‌افزاید : نظم. ۲ـ ب : بدهم . ۳ـ ب ندارد، ج : تك آن .

۴ـ ب وج: باشد. ۵ـ الف وج ندارد. ۶ـ الف ندارد: ماترا بود چنانکه.

۷ـ ج می‌افزاید : نظم . ۸ـ ج می‌افزاید : نظم .

ماه منی ، بربـام برآ خنده کنان هرشام برآ
روبنما و تمام بـرآ چون گل بامی و جام برآ

و تقطیعش به‌طورعروض عربی چنین‌بود :

مفتعلن مفعول فعل[1]

چهاردهم منگلا چهند. ببایددانست که منگلا به میم مفتوحه ونون منونه و کاف عجمی خفیفهٔ مفتوح و لام ممدوده ، چهندی بود چهار تُکی جدیدالوضع که درهر تُك آن یك‌سگن ودوبهگن بود،[2] چنانکه درتمام تُك نه‌حرف ودوازده ماترا باشد وتمام بند آن سی‌وشش حرف وچهل وهشت ماترا بود چنانکه مصنف کتاب گفته[3]:

صنما ، روی تو مهوش دل ما با غم تو خوش
سر مـا خاك به راهت بـه تمنای نـگاهت

و تقطیعش به‌طور عروض عربی در هر تُکی دوبار فعلاتن بود ، برین مثال :

فعلاتن فعلاتن .

۱ـ الف: فعلی . ۲ـ الف ندارد . ۳ـ ج می‌افزاید : نظم .

باب دویم

در بیان علم[1] تُك یعنی علم[2] قوافی اهل‌هند.

پوشیده[3] نماند که چون کتابی مضبوط درین علم به نظر نیامده لهذا این نحیف بر کلیات و جزئیات[4] آن احاطه نموده و اصطلاحی چند نهاده ، این‌علم‌را مدون ساخت، وآن مشتمل است بردوفصل:

فصل‌اول : در تعریف تُك وذکر حروف آن،

وآن منشعب است به‌دوشعبه :

شعبهٔ‌اول : [۷۸ الف] در تعریف تُك .

بباید دانست که تُك به تای فوقانی و کاف تازی خفیفتین به اول مضموم، درلغت اهل‌هند قافیه راگویند ومصراع را نیز نامند، وآن‌به‌حسب

۱ـ ب ندارد . ۲ـ الف ندارد: علم . ۳ـ ب ندارد: پوشیده نماند که.

۴ـ ب ندارد .

معنی اول دراصطلاح ایشان‌عبارت‌است از یک‌حرف یا بیشتر که تکرار[۱] آن به‌معانی مختلفه دراواخر[۲] مصراعها واجب بود یا مستحسن، واجب آن بود که ُتک یعنی قافیه بی‌او صورت نبندد مثلا حرف نون در آخر لفظ َتن به‌تای فوقانی خفیفهٔ مفتوح ، و َمن به‌میم مفتوح که قافیه بی‌آن درست نیست ، و مستحسن آن بود که اگر رعایت آن کرده شود موجب مزید حسن کلام گردد والا خللی در قافیه راه[۳] نیابد مثلا در قافیهٔ سَدَن به سین مهمله و دال خفیفهٔ مفتوح ونون[۴] ، اگر رعایت دال مذکور بکنند، و مَدن به‌میم مفتوح قافیهٔ آن بندند موجب مزید حسن کلام گردد والا اگر[۵] بدون‌دال مسطوره تن به‌تای فوقانی خفیفهٔ مفتوح و امثال آن قافیهٔ آن بندند، نیز درست‌باشد و خللی در قافیه راه نیابد . و وجوب تکرار یا به جوهر حرف و ذات‌آن تواند بود یا به مات یعنی حرکت ، چنانکه[۶] بعد از این ذکر آن بیاید ان‌شاءالله تعالی .

و استحسان به دوقسم مذکور بود رعایت تکرار حرف خفیفه و ثقیله کردن مثلا درقافیهٔ گهن به‌کاف عجمی ثقیلهٔ مفتوح و نون اگر رعایت حرف ثقیله بکنند و دهن به‌دال ثقیلهٔ مفتوح قافیه آن بندند موجب[۷] مزید حسن کلام گردد ، والا اگر بدون رعایت حرف ثقیله تن به تای فوقانی خفیفهٔ مفتوح و امثال آن قافیه آن بندند ، نیز درست بود و خللی درقافیه[۸] راه‌نیابد .

و ازجمله ابجد اهل هند که حروف سی وپنجگانه باشند ، هژده

۱ـ ب : مذکور . ۲ـ ج : آخر . ۳ـ الف ندارد . ۴ـ الف ندارد : ونون... میم مفتوح. ۵ـ ب‌ندارد: اگر... مسطوره. ۶ـ ب‌ندارد: چنانکه... تعالی . ۷ـ ب ندارد: موجب... بندند . ۸ـ ب: او .

حرف خفیفه است و نه‌حرف ثقیله[۱] و دوحرف مثقله[۲]، و آن دو حرف نیز[۳] درین محل حکم خفیفه دارند، و چهار[۴] حرف اثقل، و آن حکم ثقیله دارند[۵] و دو[۶] حرف مغنونه، وازجمله هژده حرف خفیفهٔ مذکوره درمقدمهٔ کتاب اگرچه نه‌حرف مقید به‌خفیفه نیست اما دراین محل حکم خفیفه‌دارند و آن همزه ومیم ویای تحتانی و را ولام وواو وشین معجمه وسین مهمله وها است، وسه‌حرف ثقیله که نون کانه ومیم ولام باشد، اگرچه داخل ابجد مذکور نیستند اما مقید به ثقیله‌اند و حکم ثقیله دارند، چنانکه حروف سی‌وپنج گانهٔ ابجد مذکور درفصل اول از مقدمهٔ کتاب به‌تفصیل [۷۸ب] مسطور است.

شعبهٔ دویم: درذکر حروف ُتك و تفصیل آن.

بباید‌دانست که حروف[۷] ُتك یعنی قافیه جمله سی‌ودو است بدین‌تفصیل واسامی:

اول نیه به‌نون مکسور و یای مجهول و ها، وآن حرف لگه بود درآخر ُتك یعنی درآخر کلمهٔ آخر مصراع، وتکرار آن‌بعینه واجب بود و اختلاف‌آن به‌هیچ‌وجه جایز نیست مثل حرف‌نون درآخر لفظ َتن به‌تای فوقانی خفیفهٔ مفتوح، وَمن به‌میم مفتوح، و میم در آخر لفظ کام به‌کاف تازی خفیفهٔ ممدوده، وبام به‌بای موحدهٔ خفیفه ممدوده و امثال آن، و بیان حروف[۸] لگه وگر درفصل‌اول از باب اول گذشت، درمعرفت آن به‌آن‌باب رجوع نمایند.

۱– ج می‌افزاید: الانون ثقیله که درین‌محل حکم خفیفه دارد. ۲– الف و ج ندارد: و دو حرف مثقله. ۳– ب ندارد. ۴– ب: پنج. ۵– ب می‌افزاید: الانون اثقل که حکم خفیفه دارد. ۶– ب ندارد. ۷– الف: حرف. ۸– ب ندارد.

دویم روپ به رای مضموم و واو معروف و بای عجمی خفیفه، و آن حرف لگه بود متحرك ماقبل نیه، و تکرار آن بعینه چون[1] ماقبل آن حرف دیگر باشد، مستحسن بود و تکرار مات یعنی حرکت آن واجب، مثل دال خفیفه و فتحهٔ آن در لفظ سدن به سین مهملهٔ مفتوح و دال مذکور و نون مدن به‌میم مفتوح و باقی حروف وحرکات مذکوره وامثال آن .

سیوم انوپ به‌فتح همزه ونون مضموم وواو معروف وبای‌عجمی خفیفه، وآن حرف لگه بود ماقبل روپ و تکرار حرف مذکور بعینه، اگر ماقبل آن حرف دیگر باشد،[2] وتکرار[3] مات آن، مستحسن بود، مثل رای اول و سکون آن در لفظ سرور به‌فتح سین مهمله وسکون رای مذکوره و واو[4] مفتوحه و ایضاً را و لفظ[5] نرهر به‌فتح نون و سکون رای مذکوره و های مفتوحه وایضاً را، و مثل سین مهمله و فتحهٔ آن در لفظ سدن به‌سین مذکور و دال‌خفیفهٔ مفتوح ونون ومیم وفتحه‌اش درلفظ مرن به‌میم‌مذکوره و رای مفتوحه ونون . وچون روپ بعینه تکراریابد تکرارمات آن و اجب بود مثل سکون رای اول در لفظ سرور به حروف و حرکات مذکوره و ترور به‌فتح تای فوقانی خفیفه و باقی حروف و حرکات مذکوره، و مثل[6] فتحهٔ سین مهمله درلفظ سدن ومیم درلفظ مدن به‌حروف وحرکات مذکورهٔ وامثال آن .

چهارم بیندی بـه کسر بای موحدهٔ خفیفهٔ و یای مجهول و نـون

۱ــ ب ندارد : چون...باشد . ۲ــ ب : بود . ۳ــ الف ندارد.

۴ــ الف : های . ۵ــ الف‌ندارد: ولفظ... وایضاً را و. ب ندارد : و لفظ.... حرکات مذکوره . ۶ــ ب : مثل سین مهمله وفتحهٔ آن درسدن ومیم و فتحه‌اش در لفظ مدن .

مغنونه و دال خفیفهٔ مکسور و یای معروف ، و آن حرف لگه بود ماقبل انوپ ، و تکرار مات آن مستحسن بود چون[1] تنها انوپ تکراریابد ، مثل فتحهٔ سین مهمله در لفط سرور[2] و نون درلفظ نرهر[3] [۷۹ الف] به‌حروف و حرکات‌مذکوره، وامثال آن. و[4] چون روپ وانوپ هردو بعینه تکراریابند، تکرار[5] مات آن واجب بود مثل[6] سین مهمله و فتحهٔ آن در لفظ سرور و تای فوقانی خفیفه وفتحه[7] اش درلفظ ترور[8] وامثال آن.

پنجم سروپ به‌سین مهملهٔ مفتوح ورای مضموم و واو معروف و بای عجمی خفیفه ، وآن حرف[9] گُر بود ماقبل روپ ، وتکرار[10] آن بعینه چون ماقبل آن حرف دیگـر باشد ،[11] و مات آن مستحسن بود مثل نون ممدوده در لفظ کناگت به‌فتح کاف تازی خفیفه و نون ممدودهٔ[12] مذکوره و کاف عجمی و تای فوقانی خفیفتین به‌اول مفتوح ، و لفظ مناوت به میم مفتوح و نون ممدودهٔ[13] مذکوره و واو مفتوحه و تای[14] فوقانی خفیفه،[15]

۱ــ ب : چون انوپ بعینه تکرار . ۲ــ ب می‌افزاید : به فتح سین مهملهٔ مذکوره وسکون را وواو مفتوح وایضاً را . ۳ــ ب می‌افزاید : به فتح نون و سکون‌را وهای مفتوحه. ۴ــ ب می‌افزاید : واحسن بود. ۵ــ ب ندارد : تکرار... بود . ۶ــ ب: مثل فتحهٔ سین مهمله درلفظ سرور به حروف و حرکات مذکوره . ۷ــ ب‌ندارد : و فتحه‌اش . ۸ــ ب می‌افزاید : به فتح تای فوقانی مذکوره و باقی حروف و حرکات مذکوره . ۹ــ الف : حروف . ۱۰ــ ب ندارد : و تکرار آن بعینه . ۱۱ــ ب می‌افزاید: تکرار حروف‌مذکور بعینه . ۱۲ــ ب ندارد . ۱۳ــ ب ندارد . ۱۴ــ ب ندارد : وتای ...خفیفه . ۱۵ــ ب می‌افزاید: وامثال‌آن واحسن بود چون روب بعینه تکراریابد مثل نون مذکور در لفظ کناگت به‌حروف و حرکات مذکوره.و لفظ اناگت به همزهٔ مفتوحه وباقی حروف وحرکات مذکوره وامثال آن، واگر ماقبل آن حرف دیگرنباشد تکرار مات‌آن مستحسن‌بود فقط .

ومثل امتداد سین مهمله[1] در لفظ[2] ساگر به‌سین مذکورهٔ ممدوده[3] و کاف عجمی خفیفهٔ مفتوح ورا ، ونون[4] در لفظ ناهر به‌نون ممدوده[5] وهای مفتوحه ورا[6].
وچون روپ بعینه تکرار یابد تکرار[7] مات آن واجب بود و بعضی به‌همه حال واجب دانند، خواه روپ بعینه‌تکرار یابد خواه نه، چنانکه گذشت مثل کناگت به‌حروف وحرکات مذکوره واناگت به همزهٔ‌مفتوحه وباقی حروف وحرکات مذکوره ، ومثل[8] ساگر به‌حروف و حرکات مذکوره وناگر به‌نون ممدوده وباقی حروف وحرکاف مذکوره و امثال آن .

ششم تلك به‌تای فوقانی خفیفهٔ مکسور و لام مفتوح و کاف تازی خفیفه ، وآن حرف لگه بود ماقبل سروپ ، وتکرار مات آن مستحسن بود چون روپ بعینه تکرار یابد مثل فتحهٔ سین[9] در لفظ ستاور به سین مهملهٔ[10] مذکوره وتای‌فوقانی خفیفهٔ ممدوده وواو مفتوحه ورا، ومیم در لفظ مهاور به میم مذکوره[11] و هـای ممدوده و باقی حروف و حرکات مذکوره، و واجب[12] بود چون روپ و سروپ هردو بعینه تکرار یابند مثل فتحهٔ کاف تازی خفیفه‌در لفظ کناگت وهمزه در لفظ اناگت به‌حروف وحرکات‌مذکوره وامثال آن .

هفتم بند هن به‌فتح‌بای موحدهٔ خفیفه و نون منونه و فتح دال‌ثقیله و نون ، و آن حرف لگه‌بود ساکن ماقبل نیه ، وتکرار آن بعینه[۷۹ ب] و

۱ــ ب: سین مهملهٔ ممدوده . ۲ــ الف ندارد . ۳ــ ب ندارد .
۴ــ ب می‌افزاید : ممدوده . ۵ــ ب: مذکور. ۶ــ ب می‌افزاید : وامثال آن واحسن بود . ۷ــ ب ندارد : تکرار مات . . . اناگت به همزهٔ مفتوحه و باقی حروف وحرکات مذکوره. ۸ــ الف‌ندارد : ومثل ساگر...حرکات‌مذکوره.
ب: و مثل سین مهملهٔ مذکوره در لفظ ساگر و نون ممدوده در لفظ ناهر به‌حروف و حرکات مذکوره. ۹ــ ج می‌افزاید : مهمله. ۱۰ــ ب می‌افزاید: مفتوح.
۱۱ــ ب : مفتوح . ۱۲ــ ب: احسن .

سکون آن واجب بود مثل شین معجمه وسکون آن درلفظ اشت به‌فتح همزه وسکون شین معجمهٔ مذکوره[1] وتای فوقانی مثقله، وکشت به‌فتح کاف تازی خفیفه وباقی حروف وحرکات مذکوره، وامثال آن.

هشتم سین به‌سین مهملهٔ مکسور ویای معروف وایضاً سین مهمله، وآن حرف لگه بود ماقبل بندهن، و تکرار مات آن واجب بود مثل فتحهٔ همزه در لفظ اشت و کاف تازی خفیفه در لفظ کشت به حروف وحرکات مذکوره و امثال آن، وتکرار حرف مذکور بعینه مستحسن بود چون ماقبل آن حرف دیگر باشد مثل را درلفظ سرشت به‌فتح سین مهمله و کسر رای مذکوره و سکون شین معجمه و تای فوقانی مثقله، و دهرشت به‌فتح دال ثقیله وباقی حروف وحرکات[2] مذکوره و امثال آن.

نهم کیس به‌کاف تازی خفیفهٔ مکسور ویای مجهول و سین مهمله، وآن حرف لگه بود ماقبل سیس، وتکرار مات آن مستحسن بود، مثل فتحهٔ نون در لفظ نکشت به‌نون مفتوح مذکوره[3] و کاف تازی خفیفهٔ مکسور و سکون شین معجمه و تای فوقانی مثقله، و سین مهمله در لفظ سرشت به حروف[4] و حرکات مذکوره[5] و امثال آن، وواجب[6] بود چون سیس بعینه تکراریابد مثل فتحهٔ سین مهمله درلفظ سرشت ودال ثقیله در لفظ دهرشت به‌حروف وحرکات مذکوره و امثال آن.

دهم سیام به‌کسر سین مهملهٔ[7] ممدوده و یای مشمومه ومیم، وآن حرف گُر بود ماقبل نیه، و تکرارمات آن واجب بود، مثل مات کاف تازی خفیفهٔ ممدوده در لفظ کام به میم آخر، وبای موحدهٔ خفیفهٔ ممدوده درلفظ بام، و تکـرار آن بعینه مستحسن بود چـون ماقبل آن حرف دیگر باشد

۱ــ ب ندارد. ۲ــ الف ندارد. ۳ــ ب ندارد. ۴ــ الف: بحروکات مذکوره؟
۵ــ ج ندارد. ۶ــ ب: احسن. ۷ــ ب: مهمله با یای مشمومه.

مثل لام ممدوده در لفظ کلاپ به فتح کاف تازی خفیفه ولام مذکوره وبای عجمی خفیفه ، والاپ به‌فتح همزه و باقی حروف و حرکات مذکوره و امثال آن .

یازدهم سندر به‌ضم سین مهمله و نون منونه ودال خفیفهٔ مفتوح و را، و آن حرف لگه بود ماقبل سیام، وتکرار آن بعینه، اگر[1] ماقبل آن حرف دیگر باشد ، و مات آن مستحسن بود مثل رای اول و سکون[2] آن در لفظ تروار به فتح تای فوقانی [۸۰ الف] خفیفه و سکون رای مذکوره و واو[3] ممدوده ایضاً را و کرتار به فتح کاف تازی خفیفه وسکون رای مذکوره و تای فوقانی خفیفهٔ ممدوده ، و مثل فتحهٔ کاف تازی خفیفه در لفظ کلاپ به‌حروف وحرکات مذکوره ، وسین مهمله در لفظ سراپ به‌رای ممدوده و بای عجمی خفیفه، و[4] چون سیام بعینه‌تکرار یابد[5] مات[6] آن واجب بودمثل سکون[7] رای اول‌در لفظ تروار[8] به‌حروف وحرکات مذکوره، وپروار به‌فتح بای عجمی خفیفه وباقی حروف وحرکات مذکوره، و مثل فتحهٔ کاف‌تازی خفیفه در لفظ کلاپ و همزه در لفظ الاپ به حروف و حرکات مذکوره و امثال آن .

دوازدهم مکت به ضم میم و فتح کاف تازی خفیفه و تای فوقانی مثقله، و آن حرف لگه‌بود ماقبل سندر، وتکرارمات آن مستحسن بودچون سندر بعینه تکرار یابد مثل فتحهٔ تای فوقانی خفیفه در لفظ تروار ، و کاف تازی خفیفه درلفظ کرتار، وواجب[9] بودچون سندر وسیام هردو بعینه تکرار

۱ــ ب: چون . ۲ــ ب ندارد : سکون آن . ۳ــ الف ندارد : و واو... رای مذکوره . ۴ــ ب می افزاید : احسن بود . ۵ــ الف ندارد .
۶ــ ب ندارد: مات آن واجب بود . ۷ــ ب ندارد . ۸ــ الف: تلوار.
۹ــ ب : احسن .

یابند مثل فتحهٔ تای فوقانی خفیفه در لفظ تروار و بای عجمی خفیفه در لفظ پروار به‌حروف وحرکات مذکوره وامثال آن.

سیزدهم موهن به‌میم مضموم وواو مجهول وهای مفتوح و نون ، وآن حرف گَر بود ماقبل سیام ، و تکرار مات آن مستحسن بود مثل مات کاف‌تازی خفیفهٔ ممدوده در لفظ کاپال به کاف تازی مذکور و بای عجمی خفیفهٔ ممدوده ولام ، وبای عجمی خفیفهٔ ممدوده در لفظ پاتال به‌بای عجمی مذکور و تای فوقانی‌خفیفهٔ ممدوده[1] و لام ، وبای موحدهٔ ثقیلهٔ مضموم با واو مجهول در لفظ بهوپال به‌حروف وحرکات مذکوره و امثال آن .

چهاردهم مول به‌میم مضموم وواو معروف ولام ، و آن حرف گَر بود در آخر ُتك یعنی مصراع ، و اختلاف حرف مذکور بعینه[2] چون هردو لفظ ُتك یعنی‌قافیه بسیط‌باشند یعنی‌هردو لفظ یك حرفی باشند فقط، وتکرار مات یعنی‌حرکت واعراب آن به‌هرحال خواه[3] کلمهٔ ُتك یعنی‌قافیه‌بسیط‌باشد خواه مرکب ازحروف، واجب بود مثل مات وا به‌واو ممدوده ویا به‌یای تحتانی ممدوده و مو به‌میم مضموم وواو مجهول و تو به‌تای فوقانی خفیفهٔ مضموم با واومجهول، وپی به‌بای‌عجمی‌خفیفهٔ مکسور بایای معروف وتی[4] به‌تای‌فوقانی‌خفیفهٔ مکسور ویای معروف وامثال آن[5]. وچون هردولفظ ُتك یعنی [۸۰ ب] قافیه مرکب‌ازدوحرف و زیاده‌بر آن‌باشند [6] تکرار[7] آن بعینه واجب بود مثل مات تای‌فوقانی خفیفهٔ مکسور[8] با یای معروف در لفظ رتی

۱ـ ب می‌افزاید : واحسن بود ، بعینه تکرار یابد مثل مات کاف عجمی خفیفه در لفظ‌گوپال به‌کاف عجمی‌مذکور وبای عجمی خفیفهٔ ممدوده . ۲ـ ب می‌افزاید: واجب بود . ۳ـ ب‌ندارد : خواه‌کلمه... از حروف . ۴ـ الف ندارد : وتی . . . یای معروف . ۵ـ ب می‌افزاید : و تکرارآن بعینه واجب بود. ۶ـ ب می‌افزاید : و شاید که مستحسن بلکه احسن بود . ۷ـ ب ندارد : تکرار... بود . ۸ـ ب ندارد خفیفهٔ مکسور .

به‌رای مفتوح، و جتی به‌جیم تازی خفیفهٔ مفتوح، و بعضی[۱] اختلاف آن را در بعضی کلمات جایز داشته‌اند مثل آنکه کلمهٔ قافیه دریك مصراع مرکب از حروف بود و در مصراع دیگر بسیط باشد مثلا قافیهٔ رتی به حروف و حرکات مذکوره و پی به‌بای عجمی خفیفهٔ مکسور و یای معروف بندند، یا آنکه در آخر کلمهٔ قافیه یکی از حروف علت که الف و واو و یای تحتانی باشد، لاحق بود مثلا قافیهٔ تیا[۲] به‌تای فوقانی خفیفهٔ مکسور و یای تحتانی ممدوده، و پتا به‌بای عجمی و تای فوقانی خفیفتین به‌اول مکسور و ثانی ممدوده، بندند و غیر آن، اما نشاید که بی باعثی و ضرورتی چنین کنند.

پانزدهم[۳] درم به دال خفیفهٔ مضموم و رای متصله و میم، [۴]و آن حرف لگه بود متحرك ماقبل مُول، و تکرار آن بعینه مستحسن بود چون ماقبل آن حرف دیگر باشد مثل جیم تازی خفیفهٔ مفتوحه[۵] در لفظ سجنی به سین مهملهٔ مفتوح و جیم مذکور و نون مکسور و یای معروف، و رجنی به‌رای مفتوحه و باقی حروف و حرکات مذکوره و امثال آن، و تکرار مات آن واجب بود چون مُول بعینهٔ تکرار یابد مثل فتحهٔ جیم تازی خفیفه[۶] در مثال مذکور، و فتحهٔ را در لفظ رتی به‌تای فوقانی خفیفهٔ مکسور و یای معروف، و جیم تازی خفیفه در لفظ جتی به‌حروف و حرکات مذکوره و امثال آن.

شانزدهم دار به‌دال مثقلهٔ ممدوده و را، و آن حرف لگه بود ماقبل درم، و تکرار مات آن مستحسن بود چون[۷] درم مختلف گردد و مُول بعینه تکرار یابد مثل فتحهٔ سین مهمله در لفظ سجنی به‌حروف و حرکات مذکوره، و را در لفظ رونی به‌رای مذکوره و واو مفتوحه و باقی حروف و حرکات مذکوره، و واجب[۸] بود چون درم و مُول هردو بعینه تکرار یابند مثل فتحهٔ سین مهمله

۱ــ ب ندارد: و بعضی اختلاف . . . چنین کنند. ۲ــ الف ندارد.
۳ــ الف: پانز. ۴ــ الف ندارد. ۵ــ ب ندارد. ۶ــ ب ندارد.
۷ــ ب ندارد: چون ... یابد. ۸ــ ب: احسن.

درلفظ سجنی، ورا در لفظ رجنی به حروف وحرکات مذکوره وامثال آن.

هفدهم سمن به‌ضم سین مهمله وفتح میم ونون ، وآن حرف لگه بود ساکن یا موقوف ماقبل مُول، وتکرار آن بعینه ومات آن یعنی سکون یا وقف آن واجب[1] بود چون مُول بعینه تکرار یابد مثل را وسکون آن درلفظ تریا به‌کسر [۸۱ الف] تای فوقانی خفیفه و رای مذکوره و یای تحتانی[2] ممدوده، وپریا[3] به‌کسر بای عجمی خفیفه وباقی حروف و حرکات مذکوره وامثال آن، ومثل تای فوقانی خفیفه و وقف آن در لفظ ماترا به میم ممدوده وتای مذکوره ورای ممدوده، وجاترا[4] به جیم تازی خفیفهٔ ممدوده وباقی حروف وحرکات مذکوره و امثال آن.

هژدهم پتر به بای عجمی وتای فوقانی خفیفتین به‌فتح اول وتشدید ثانی ورای متصله، وآن حرف لگه بود ماقبل سمن، و تکرار مات آن[5] مستحسن بودچون مُول[6] بعینه تکرار یابد وسمن[7] مختلف گردد مثل کسرهٔ[8] تای فوقانی خفیفه درلفظ[9] تریا به‌حروف وحرکات مذکوره وبای[10] موحدهٔ خفیفه درلفظ بجیا به‌بای موحدهٔ مذکوره وسکون جیم تازی خفیفه و یای تحتانی ممدوده، یاآنکه سمن بعینه تکرار یابد و مُول مختلف گردد مثل کسرهٔ تای مذکوره در لفظ تریا، وکاف تازی خفیفه درلفظ کرپا به‌کاف تازی مذکوروسکون را وبای عجمی خفیفه ممدوده ، و واجب[11] بود چون سمن و مُول هردو بعینه تکرار یابند مثل کسره تای مذکوره درلفظ تریا[12] ، و بای عجمی خفیفه در لفظ پریا به حروف وحرکات مذکوره وامثال آن.

۱ــ ب: مستحسن. ۲ــ ب ندارد. ۳ــ الف: پریای. ۴ــ ج ندارد: وجاترا... ممدوده. ۵ــ ج ندارد. ۶ــ الف وج : سمن. ۷ــ الف وج: مُول. ۸ــ الف: کسرهره. ۹ــ الف ندارد: درلفظ تریا... کاف تازی خفیفه. ۱۰ــ ج ندارد: وبای موحده...درلفظ تریا. ۱۱ــ ب: احسن. ۱۲ــ ب ندارد: درلفظ تریا

نوزدهم گهن به‌فتح کاف عجمی ثقیله و نون ، و آن حرف گُر بود ماقبل سمن، و تکرار مات آن مستحسن بود چون یکی از سمن و مُول بعینه تکرار یابد مثل مات میم ممدوده در لفظ ماترا به‌میم مذکوره و تای فوقانی خفیفهٔ موقوفه و رای ممدوده، و بای موحدهٔ خفیفهٔ ممدوده در لفظ با ورا به‌بای مذکوره و واو موقوفه و ایضاً رای ممدوده، و مثل میم مذکوره در لفظ ماترا به حروف و حرکات مذکوره، وجیم[2] تازی خفیفهٔ ممدوده در لفظ جاتکا به جیم مذکوره و تای فوقانی خفیفهٔ موقوف و کاف تازی خفیفهٔ ممدوده .

و واجب[3] بود چون سمن و مُول هردو بعینه تکرار یابند مثل مات میم ممدوده در لفظ ماترا به حروف و حرکات مذکوره ، وجیم تازی خفیفهٔ ممدوده در لفظ جاترا به جیم مذکوره و باقی حروف و حرکات مذکوره و امثال آن[4] .

بیستم پهل به‌بای عجمی ثقیلهٔ مفتوح ولام، و آن حروف گُر بود ماقبل درم، و تکرار مات آن مستحسن بود چون[5] مُول بعینه تکرار یابد و درم مختلف گردد مثل مات سین مهملهٔ ممدوده در لفظ ساونی به‌سین مذکور و واو مفتوح یا موقوف و نون مکسور و یای معروف، و میم ممدوده در لفظ مالنی به میم مذکوره و لام [۸۱ ب] مفتوحه یا موقوفه و باقی حروف و حرکات مذکوره و واجب بود چون درم و مُول هردو بعینه تکرار یابند مثل مات کاف تازی خفیفهٔ ممدوده در لفظ کامنی به‌کاف مذکوره و میم و نون مکسورتین و یای معروف ، و دال خفیفهٔ ممدوده[6] در لفظ دامنی به‌حروف وحرکات مذکوره و امثال آن .

۱ـ الف ندارد. ۲ـ الف ندارد: وجیم... مذکوره. ۳ـ ب: احسن.
۴ـ ب ندارد: وامثال آن. ۵ـ ب ندارد: چون مُول. . مذکوره و واجب بود .
۶ـ ب: مذکوره.

بیست ویکم تمال به‌فتح تای فوقانی خفیفه ومیم ممدوده ولام، و آن حرف کُر بود ماقبل ُمول، وتکرار[1] آن بعینه[2] مستحسن بود چون ماقبل آن حرف دیگر باشد و ُمول بعینه تکرار یابد مثل‌های ممدوده درلفظ بهاری به‌کسر بای موحدهٔ خفیفه وهای مذکور ورای مکسور و یـای معروف، و تهاری به‌کسر تای فوقانی خفیفه وباقی حروف وحرکات مذکوره، وتکرار مات آن واجب بود مثل مات‌های ممدوده در مثال مذکوره و میم ممدوده درلفظ مالا به میم مذکوره ولام ممدوده، و بای مـوحدهٔ خفیفهٔ ممدوده در لفظ بالا به‌بای[3] موحده ولام مذکورتین و امثال آن.

بیست و دویم دل به‌دال خفیفهٔ مفتوح ولام[4]، وآن حرف لگه بود ماقبل تمال[5]. و تکرار مات آن مستحسن بود چون تمال[6] مختلف گـردد و ُمول بعینه تکرار یابد مثل کسرهٔ بای موحدهٔ خفیفه درلفظ بهاری به‌حروف وحرکات مذکوره، و نون درلفظ نِواری به نون مذکوره و واو ممدوده و باقی حروف و حرکات مذکوره و امثال آن، و واجب[7] بود چون تمال و ُمول هردو بعینه تکرار یابند مثل کسرهٔ بای مذکوره درلفظ بهاری و تـای فوقانی خفیفه درلفظ تهاری به حروف و حرکات مذکوره وامثال آن.

بیست وسیوم پهول به ضم بای عجمی ثقیله و واو معروف و لام، وآن حرف ُگر بود ماقبل تمال، و تکرار مات آن مستحسن بود چون تمـال مختلف گردد و ُمول بعینه تکرار یابد مثل فتحهٔ میم با نون منونه در لفظ منجاری به‌میم‌مذکور وجیم‌تازی‌خفیفهٔ ممدوده ورای مکسور ویای معروف، وبای‌موحدهٔ خفیفه با نون منونه درلفظ بنگاری به‌بای مذکور وکاف عجمی

۱ـ ب ندارد: تکرار... بود. ۲ـ ج ندارد. ۳ـ ب ندارد: ببای... مذکورتین. ۴ـ الف ندارد. ۵ـ الف: تمام. ۶ـ الف: تمام.

۷ـ ب: احسن.

خفیفهٔ ممدوده و باقی حروف و حرکات مذکوره و امثال آن، و واجب[۱] بود چون تمال و مُول هردو بعینه تکرار یابند مثل فتحهٔ میم با نون منونه در لفظ منجاری به حروف و حرکات مذکوره، و بای موحدهٔ خفیفهٔ مذکوره درلفظ بنجاری به‌بای مذکور وجیم تازی خفیفهٔ ممدوده و باقی حروف و حرکات مذکوره وامثال آن.

[۸۲ الف] بیست و چهارم سنده به فتح سین مهمله و نون منونه و دال ثقیله، و آن حرف لگه بود که به‌نیه پیوندد، و تکرار آن[۲] بعینه واجب بود مثل تای فوقانی خفیفه درآخر لفظ[۳] بولت به ضم بای موحدهٔ خفیفه و واو مجهول ولام مفتوح، و تولت به ضم تای فوقانی خفیفه وباقی حروف[۴] و حرکات مذکوره وامثال آن.

پوشیده نماندکه این حروف[۵] و چند حرف دیگر که بعد از این مذکور شوند عبارت ازحروفی‌است که جوهر کلمهٔ قافیه نباشند یعنی بیست و سه حرف که پیش از سنده مذکور شد، حروفی هستند که ازجمله اجزای کلمهٔ قافیه‌اند، و حرف سنده و چند[۶] حرف دیگر که بعد از وی مذکور شوند ازاجزای کلمهٔ قافیه نباشند یعنی کلمه‌که درآخر مصرع واقع شوند از اجزای آن[۷] نباشد بلکه بدان لاحق شوند.

بیست وپنجم بهم[۸] به‌ضم بای موحدهٔ ثقیله و میم، وآن حرف‌لگه بودکه به سنده پیوندد، و تکرار آن بعینه واجب بود مثل تای فوقانی‌خفیفه درآخرلفظ بولیت وتولیت به‌لام‌مکسورویای تحتانی مفتوح وباقی حروف وحرکات مذکوره وامثال آن.

بیست وششم مهی به میم مفتوح و های مکسور ویای معروف، و

۱ــ ب: احسن. ۲ــ الف ندارد. ۳ــ الف‌ندارد. ۴ــ ج‌ندارد.
۵ــ ج: حرف. ۶ــ ج ندارد. ۷ــ الف ندارد. ۸ــ الف ندارد.

آن حرف گُر بود که بهنیه پیوندد، و تکرار آن بعینه و مات آن واجب بود مثل یای تحتانی مکسور با یای مجهول در آخر لفظ بولیی وتولیی بهحروف وحرکات مذکوره، وامثال آن.

بیست وهفتم َدهرا بهفتح دال ثقیله ورای ممدوده، وآن حرف لگه بود که به ُمول پیوندد، وتکرار آن بعینه واجب بود مثل تای فوقانی خفیفه در آخر لفظ منات به میم مفتوحه ونون ممدوده، و بنات بهفتح بای موحدهٔ خفیفه و باقی حروف و حرکات مذکوره، وامثال آن.

بیست و هشتم پاتال بهبای عجمی وتای فوقانی خفیفتین ممدودتین و لام، و آن حرف لگه بود[1] که بهدهرا پیوندد، و تکـرار آن بعینه واجب بود مثل تای فوقانی خفیفه[2] در آخر لفظ مناوت به واو مفتوحه و بنـاوت به حروف و حرکات مذکوره وامثال آن.

بیست ونهم سیس به سینین مهملتین به سین[3] اول مکسور و یـای مجهول، وآن حرف لگه بود[4] که بهپا تال پیوندد، وتکرار آن بعینه واجب بود[5] مثل تای فوقانی خفیفه در آخر لفظ منائیت به همزهٔ [۸۲ ب] ملینه و یای تحتانی مفتوح، و بنائیت به حروف و حرکات مذکوره وامثال آن.

سیم[6] رج بهرای مفتوحه وجیم تازی خفیفه، وآن حرف گُر بود که بهدهرا پیوندد، وتکرار آن بعینه ومات آن واجب بود مثل یای تحتانی مکسور با یای مجهول در آخر لفظ منایی و بنایی بهحروف و حرکات مذکوره ، و امثال آن.

سی ویکم چهتا به کسر جیم عجمی ثقیله وتای فوقانی خفیفهٔ ممدوده وآن حرف گُر بود که به ُمول پیوندد، و تکرار آن بعینه و مـات آن واجب

۱ـ الف ندارد. ۲ـ ج ندارد. ۳ـ الف ندارد. ۴ـ الف ندارد.
۵ـ الف ندارد. ۶ـ الف : سیوم.

بود مثل یای تحتانی مضموم باواومجهول در آخر لفظ منابو و بنابو به‌حروف وحرکات مذکوره، وامثال آن.

سی و دویم کمته به‌کاف تازی خفیفه ومیم مفتوحتین وتای فوقانی اثقل،و آن حرف‌گر بود که به‌چهتا پیوندد، وتکرار آن بعینه ومات آن‌واجب بودمثل همزهٔ مکسور بایای معروف در آخر لفظ منایوئی وبنایوئی به‌حروف وحرکات مذکوره وامثال آن.

فصل دویم.

در بیان تُک مات و غیره ، و آن منشعب است به چهار شعبه :

شعبهٔ اول : در بیان تُک مات.

بباید دانست که تُک مات به‌تای فوقانی وکاف تازی خفیفتین به‌ضم اول وسکون ثانی ومیم ممدوده وتای فوقانی خفیفه به‌معنی حرکات وسکنات قافیه باشد، و آن جمله سی است بدین تفصیل و اسامی:

اول دت به دال وتای فوقانی خفیفتین، به‌اول مضموم، و آن مات روپ یعنی حرکت روپ بود[1] مثل فتحهٔ تای فوقانی خفیفه در لفظ تَـن و میم در لفظ مَن به حروف و حرکاتی که در فصل اول گذشت، وامثال آن.

دویم جوت به جیم تازی وتای فوقانـی خفیفتین به‌اول مضموم و واو مجهـول ، و آن مات انوپ بود مثل سکونْ رای اول در لفظ سرور و ترور، وفتحهٔ سین مهمله در لفظ سدن، ومیم در لفظ مدن وامثال آن.

سیوم روچن به رای مضموم و واو مجهول و جیم عجمی خفیفهٔ مفتوح ونون، و آن مات بیندی بود مثل فتحهٔ سین مهمله در لفظ سرور ، و تای فوقانی خفیفه[2] در لفظ ترور وامثال آن .

چهارم منوهر به‌میم مفتوح ونون مضموم و واو مجهول و هـای

۱ــ الف و ب ندارد. ۲ــ ج می‌افزاید: مفتوح.

مفتوحه‌ورای، و آن مات سروپ بود مثل امتداد نون در لفظ کناگت[۸۳الف] واناگت، و امتداد سین مهمله در لفظ ساگر و نون در لفظ ناگرو امثال آن.

پنجم کیر به‌کاف تازی خفیفهٔ مکسور ویای مجهول و سین مهملهٔ مفتوح ورا، وآن مات تلك بود مثل فتحهٔ همزه در لفظ اناگت، وکاف تازی خفیفه در لفظ کناگت وامثال آن.

ششم گن به‌کاف عجمی خفیفهٔ مضموم ونون، وآن مات بندهن بود مثل سکون شین معجمه در لفظ اشت وکشت وسرشت و دهرشت و نکشت وامثال آن.

هفتم پاگ به‌بای وکاف عجمیین خفیفتین به‌اول‌ممدوده، وآن مات سیس‌بود مثل فتحهٔ همزه در لفظ اشت، وکاف تازی خفیفه در لفظ[1] کشت و امثال آن.

هشتم نونیت به‌فتح نون وسکون واو ونون مکسور ویای معروف وتای فوقانی خفیفه، و آن مات کیس بود مثل فتحهٔ سین مهمله[2] در لفظ سرشت، ودال ثقیله در لفظ دهرشت وامثال آن.

نهم لنگر به لام مفتوحه ونون منونه وفتح کاف عجمی خفیفه ورا، وآن مات سیام بود مثل امتداد کاف تازی خفیفه در لفظ کام، و بای موحدهٔ خفیفه در لفظ بام وامثال آن.

دهم ناگر به‌نون ممدوده وکاف عجمی خفیفهٔ[3] مفتوح ورا، و آن مات سندر بود مثل فتحهٔ کاف تازی خفیفه در لفظ کلاپ، و همزه در لفظ[4] الاپ، وسکون رای اول در لفظ تروار وپروار وامثال آن.

یازدهم رتن به‌فتح را وسکون تای فوقانی خفیفه وقبل ایضاً بفتحه

۱– الف وب ندارد. ۲– ب ندارد. ۳– ج ندارد. ۴– ج ندارد.

ونون، وآن مات مکت بود مثل فتحهٔ تای فوقانی خفیفه[1] در لفظ تروار، وبای عجمی خفیفه در لفظ[2] پروار، وامثال آن.

دوازدهم من به میم مفتوح ونون، وآن مات موهن بود مثل ضمهٔ کاف عجمی خفیفه با واو مجهول در لفظ گوپال، وبای موحدهٔ ثقیله در لفظ بهوپال، وامثال آن.

سیزدهم کند به‌فتح کاف تازی خفیفه ونون منونه ودال خفیفه، وآن مات مُول بود مثل کسرهٔ تای فوقانی خفیفه با یای معروف در لفظ رتی وجتی و امثال آن.

چهاردهم جهایا به جیم تازی ثقیله ویای تحتانی ممدودتین، و آن مات درم بود مثل فتحهٔ را در لفظ رتی، و جیم تازی خفیفه در لفظ جتی وامثال [۸۳ ب] آن.

پانزدهم سچهم به ضم سین مهمله وفتح جیم عجمی ثقیلهٔ مشدده ومیم، وآن مات دار بود مثل فتحهٔ سین مهمله در لفظ سجنی، ورا در لفظ رجنی وامثال آن.

شانزدهم سگنده به ضم سین مهمله وفتح کاف عجمی خفیفه و نون منونه ودال ثقیله، وآن مات سمن بود مثل سکون را در لفظ تریا و پریا و امثال آن.

هفدهم امل به‌همزه ومیم مفتوحتین ولام، وآن مات پتر بود مثل کسرهٔ تای فوقانی خفیفه در لفظ تریا، وبای عجمی خفیفه در لفظ پریا و امثال آن.

هژدهم دامن به دال خفیفهٔ ممدوده ومیم مسکور ونون، وآن مات گهن بود مثل امتداد میم در لفظ ماترا، وجیم تازی خفیفه در لفظ جاترا و امثال آن.

۱ـ ج ندارد. ۲ـ الف وج ندارد.

نوزدهم مدهر به‌فتح میم وضم دال ثقیله ورا ، وآن مات پهل بود مثل امتداد کاف تازی خفیفه در لفظ کامنی ، و دال خفیفه در لفظ دامنی و امثال‌آن .

بیستم بپ به‌بای موحده و بای عجمی خفیفتین به اول مفتوح ، و آن مات تمال بود مثل امتداد میم درلفظ مالا ، و بای موحدهٔ خفیفه در لفظ بالا ، و امثال‌آن .

بیست ویکم کومل به‌کاف تازی خفیفهٔ مضموم و واو مجهول و میم مفتوح و لام ، و آن مات دل بود مثل کسرهٔ بای موحدهٔ خفیفه درلفظ بهاری وامثال آن .

بیست و دویم أل به همزهٔ مفتوحه ولام ، و آن مات پهول بودمثل فتحهٔ میم بانون منو نه درلفظ منجاری[1] ، وبای‌موحدهٔ خفیفه بانون مذکوره درلفظ بنجاری و امثال‌آن .

بیست وسیوم پریت به‌کسر بای عجمی خفیفه و رای متصله ویای معروف و تـای فوقانی خفیفه[2] ، و آن مات نیه بود چون سنده بـدو پیوندد ، و تکرار آن واجب بود مثل فتحهٔ و لام در لفظ بولت و تولت و امثال آن .

بیست‌وچهارم سم به‌سین مهملهٔ مفتوح ومیم ، وآن‌مات سنده بود چون بهم بدوپیوندد ، وتکرارآن واجب بود مثل‌فتحهٔ‌یای تحتانی در لفظ[3] بولیت و تولیت ، و امثال‌آن .

بیست و پنجم پت به‌بای عجمی و تای فوقانی خفیفتین بـه اول مفتوح ، و آن مات مهی بود[4] مثل حرکت[5] یای تحتانی مکسور با یای

۱ــ الف : منی‌ری . ۲ــ ب نـدارد . ۳ــ ب نـدارد .

۴ــ الف ندارد . ۵ــ ب ندارد .

مجهول در لفظ بولیی و[۸۴ الف] تولبی، و امثال آن .

بیست‌وششم گُر به‌کاف عجمی خفیفهٔ مکسور ورا، و آن مات دهرا بود چون پاتال بدوپیوندد ، وتکرار آن واجب بود مثل فتحهٔ واو در لفظ مناوت و بناوت وامثال آن .

بیست وهفتم ناگ به‌نون ممدوده وکاف عجمی خفیفه ، وآن مات پاتال بود چون سیس بدوپیوندد ، و تکرار آن واجب بود مثل فتحهٔ یای تحتانی در لفظ منائیت وبنائیت، و امثال آن .

بیست و هشتم پون به‌بای عجمی خفیفه و واو مفتوحتین و نون ، و آن مات رج بود مثل حرکت یای تحتانی مکسور بایای مجهول در لفظ منایی وبنایی وامثال آن.

بیست ونهم جل به‌جیم تازی خفیفهٔ مفتوح ولام ، و آن مات چهتا بود مثل حرکت[1] یای تحتانی مضموم با واو مجهول درلفظ منایو وبنایو و امثال آن .

سیم ساگر به‌سین مهملهٔ ممدوده وکاف عجمی خفیفهٔ مفتوح ورا ، و آن مات کمته بود مثل حرکت همزهٔ مکسور بایای معروف درآخر لفظ منایوئی وبنایوئی، وامثال آن.

شعبهٔ دویم دربیان ُتك جات. به‌تای فوقانی وکاف تازی خفیفتین به‌ضم اول و سکون ثانی وجیم تازی وتای فوقانی خفیفتین[2] به اول ممدوده یعنی القاب قافیه، وآن جمله هفت است :

اول جمل به‌جیم تازی خفیفه ومیم مفتوحتین ولام، وآن ُتکی یعنی قافیه‌ای بودکه دوحرف لگه متوالی باخودداشته باشد مثل تن ومن به‌حروف

۱– ب ندارد .   ۲– ج ندارد .

وحرکاتی که درفصل اول گذشت ، وامثال آن .

دویم پنج به‌ضم بای‌عجمی خفیفه ونون منونه وجیم تازی خفیفه ، وآن ُتکی بود که سه‌حرف لگه‌متوالی باخود داشته باشد مثل سدن و مدن و امثال آن .

سیوم مئی به میم مفتوحه[1] و همزهٔ مکسوره و یای معروف ، وآن ُتکی بود که چهار[2] حرف لگه متوالی باخودداشته‌باشد مثل سرور وترور و امثال آن ، وآنچه زیاده برین لگه باخودداشته باشدآن‌را نیز مئی‌نامند.

چهارم پر که به‌بای عجمی خفیفه و رای مضمومتین و کاف تازی ثقیله ، وآن ُتکی بود که یك‌حرف گُر باخودداشته باشد مثل واو و یای تو ومو وبی‌وتی وامثال آن .

پنجم [۸۴ ب] مندل به‌میم مفتوحه ونون منونه و فتح دال مثقله و ولام ، وآن ُتکی بود که دوحرف گُر متوالی باخود داشته باشد مثل مالا و بالا وامثال آن .

ششم جتها به‌فتح جیم تازی خفیفه وتای فوقانی ثقیلهٔ ممدوده، وآن ُتکی بود که سه‌حرف گُر متوالی باخودداشته باشد مثل منجاری و بنجاری و امثال آن ، و آنچه زیـاده بر آن گُر بـا خود داشته باشد آن را نیز جتها نامند .

هفتم سبها به‌سین مهملهٔ مفتوح و بای موحدهٔ ثقیلهٔ ممدوده، و آن ُتکی بود مرکب از لگه وگُر دو حرف وزیاده برآن مثل کام وبام ورتی و جتی وتروار وپروار وکامنی ودامنی و امثال آن .

شعبهٔ‌سیوم: دربیان ُتك دوکه یعنی عیب قافیه .

بباید دانست که دوکه به‌دال خفیفهٔ مضموم و واو مجهول و کاف

۱ـ الف: مفتو .   ۲ـ الف : چهارم حروف .

تازی ثقیله به‌معنی عیب باشد، وعیوب ُتك‌سه است:

اول هین به های مکسور ویای معروف ونون، وآن[1] عیبی بودکه حرف نیه وغیر[2] آن هر حرفی که تکرار آن بعینه واجب بود، مبدل شود به حرفی که با اوقریب‌المخرج باشد، وآن را شعرا دربعضی جاکه معنی غریب[3] بسته شود بنابرضرورت قافیه جایز داشته‌اند. اما ترك آن اولی است، وحروف تازی با عجمی وخفیفه با ثقیله وبای موحدهٔ خفیفه با بای عجمی خفیفه و دال خفیفه با تای فوقانی خفیفه قریب المخرج‌اند مثل جك به جیم وکاف تازیین خفیفتین، به‌اول مفتوح، ونگ[4] به‌نون مفتوح وکاف عجمی‌خفیفه، وتج[5] به‌تای فوقانی وجیم‌تازی خفیفتین به‌اول مفتوح، وراگ به‌رای ممدوده‌وکاف عجمی‌خفیفه، وباگه‌به‌بای موحدهٔ خفیفهٔ ممدوده وکاف عجمی ثقیله، وباد به‌بای موحده ودال خفیفتین به‌اول ممدوده، وبات به‌بای موحده وتای فوقانی خفیفتین به‌اول ممدوده، وامثال آن.

دویم چهین به جیم عجمی ثقیلهٔ مکسور ویای معروف ونون، و آن عیبی بودکه حرف ُتك یعنی حرف قافیه به‌یك معنی تکرار یابد، وآن را به عربی ایطاگویند، وآن بردوقسم است: پرچهن وپرکاس.

پرچهن به‌فتح بای عجمی خفیفه وسکون را وفتح جیم عجمی‌ثقیله وتشدید نون، آن بودکه تکرار پرظاهرنباشد وآنرا در[6] عربی ایطای خفی نامند مثل آنکه[7] جل به جیم تازی خفیفهٔ مفتوح و لام [۸۵ الف] و سجل به سین مهملهٔ مفتوح و باقی حروف وحرکات مذکوره وامثال[8] آن را با هم‌قافیه کنند، ومثل‌الف صفت مانندکبتا به‌کاف‌تازی وبای موحدهٔ خفیفتین

۱– ب ندارد: وآن. ۲– ب ندارد: وغیرآن... واجب بود. ۳– ج ندارد: معنی غریب. ۴– الف ندارد: ونگ... عجمی خفیفه، ج ندارد: ونگ... مفتوح. ۵– ب: وبج به‌بای موحده وجیم عجمی خفیفتین. ۶– ج: به. ۷– ب ندارد. ۸– ب ندارد: وامثال... کنند.

به‌فتح اول وسکون ثانی وتای فوقانی خفیفهٔ ممدوده، وسرتا بـه ضم سین مهمله و سکون را و تای فوقانی خفیفهٔ ممدوده ، ومثل الف ندا مانند راما به را ومیم ممدودتین، وکانها[1] به‌کاف تازی خفیفه ونون ثقیلهٔ ممدودتین و امثال آن[2]، وسوای آن ازین قبیل دیگر نیز تواند بود.

وپرکاس به‌فتح بای عجمی خفیفه و سکون را وکاف تازی خفیفهٔ ممدوده وسین مهمله،آن بودکه تکرار پرظاهر باشد وآن را به‌عربی‌ایطای جلی و قافیهٔ شایگان خوانند مثل‌آنکه[3] روپ ونت بـه رای مضموم و واو معروف و بای عجمی خفیفهٔ موقوف و فتح واو ونون منونه وتای فوقانـی خفیفه، وکام ونت به‌کاف تازی خفیفهٔ ممدوده و میم موقوفه وباقی حروف وحرکات مذکوره وامثال[4] آن را با هم قافیه‌کنند ، و مثل ترنائی بـه فتح تای[5] فوقانی خفیفه و سکون را ونون ممدوده و همزهٔ ملینه ویای معروف و بردهائی به‌کسر بای موحدهٔ خفیفه وسکون را و دال ثقیلهٔ ممدوده و بـاقی حروف و حرکات مذکوره، و مثل نون تأنیث مانند ترنگن به ضم تـای فوقانی خفیفه و فتح را ونون منونه وفتح‌کاف عجمی خفیفه، وهستن به‌فتح ها وسکون سین مهمله وفتح تای فوقانی خفیفه، ومثل[6] نون جمع چون‌کرن به‌کـاف تازی خفیفه ورای مفتوحتین، و پگن به با وکاف عجمیین خفیفتین مفتوحتین، و مثل نون مصدری چون بولن به‌بای مـوحدهٔ خفیفهٔ مضموم و واو مجهول و لام مفتوح، وهسن به‌ها و سین مهملهٔ مفتوح و امثـال‌آن ، و سوای‌آن ازین قبیل دیگر[7] نیزتواند بود.

سیوم نکشت به‌فتح نون وکسرکاف تـازی خفیفه و سکون شین[8]

۱ــ الف ندارد: وکانها... ممدودتین.　۲ــ الف ندارد.　۳ــ ب ندارد.
۴ــ ب ندارد: وامثال... کنند.　۵ــ الف ندارد.　۶ــ ب‌ندارد: ومثل...خفیفتین مفتوحتین.　۷ــ الف وب ندارد.　۸ــ ب ندارد.

معجمه و تای فوقانی مثقله، و آن اختلاف مات[1] یعنی حرکت دت و گن بود مثل من به فتح میم و نون، و پن به‌ضم بای عجمی خفیفه و ایضاً نون، و مثل اشت به‌فتح همزه و سکون شین معجمه و تای فوقانی مثقله، و گشت به ضم کاف عجمی خفیفه و باقی [۸۵ ب] حروف و حرکات مذکوره و امثال[2] آن را با هم قافیه کنند.

شعبهٔ چهارم: در بیان تُکانت وغیره، و آن متنوع است به چهار نوع :

نوع اول: در بیان تُکانت.

بباید دانست که تُکانت به‌تای فوقانی و کاف تازی خفیفتین به‌اول مضموم و ثانی ممدوده و نون مغنونه و تای فوقانی خفیفه، یك کلمه بود یا بیشتر که بعداز تُك یعنی قافیه به‌یك معنی تکرار یابد، و آن را به عربی ردیف گویند، و وقوع آن در شعر لازم نیست و آن را محض به جهت زینت کلام آورند، وچون در کلام واقع شود تکرار آن درهمه تُکها یعنی مصرعها واجب بود و اختلاف آن به‌هیچ وجه جایز نیست چنانکه درین دو تُك یعنی دومصرع لفظ بسته و وارسته تُك یعنی قافیه باشد و بعد از وی لفظ ایم تُکانت بود[3]:

زنار ز زلف[4] تو بسته‌ایم   از قید سبحه وارسته‌ایم

وچنانکه[5] درین دومصرع لفظ بام و شام تُك باشد و بعد از وی لفظ برآ تکانت بود .

ماه منی بربام برآ   خنده کنان هرشام برآ

نوع دویم: در بیان تُکاد.

۱ــ ب ندارد: مات یعنی حرکت.   ۲ــ الف ندارد.   ۳ــ ج می‌افزاید: نظم.   ۴ــ ب: زنار زلف تو.   ۵ــ ب ندارد: چنانکه... شام برآ.

به تای فوقانی و کاف تازی خفیفتین به اول مضموم و ثانی ممدوده و دال خفیفه، و آن یك کلمه بود یا بیشتر که پیش از تُك یعنی قافیه[۱] به یك معنی تکراریابد چنانکه تُکانت بعد از تُك، و آن را به عربی حاجب نامند، وتکرار آن مستحسن بود چنانکه درین بیت لفظ دالی[۲] و نالی[۳] تُك بود و لفظشده پیش از تُك تُکاد باشد و لفظ ای مه بعدازتُك تُکانت، واین بیت جامع هردومثال است[۴].

قدم از فراقت شده دالی ای مه　　　تنم از غمانت شده نالی ای مه

نوع سیوم. دربیان تُك مِشرك.

بباید دانست که مِشرك به کسر میم وسکون شین معجمه ورای مفتوحه وکاف تازی خفیفه، درلغت به معنی مرکب وآمیخته بود، و تُك مِشرك در اصطلاح جدید تُکی را نامند که در وی به ترکیب تصرف کرده شود[۵] مثلا قافیهٔ دیهری به معنی دهلیزخانه میهری بسته شود یعنی میه به میم مکسور ویای مجهول و های، لفظی است به معنی باران، وری به رای مکسور و یای معروف لفظی است دیگر که به معنی ندای مؤنث آید. [۸۶ الف] پس این هردولفظ را یکجا مرکب کرده میهری به منزلهٔ یك لفظ سازند و قافیهٔ دیهری بندند.

نوع چهارم : در بیان تُك کهند.

بباید دانست که کهند به فتح کاف تازی ثقیله و نون منونه ودال مثقله، درلغت به معنی لخت و پارچه بود، وتُك کهند دراصطلاح جدید تُکی بود که دروی به تحلیل تصرف کرده شود یعنی یك کلمه را بدوجزو کنند و جزوی را داخل تُك یعنی قافیه دارند و جزوی را داخل تُکانت یعنی ردیف. مثلا شعری که نیمه به نون مکسوره ویای مجهول وها، ومیه به میم مکسور وباقی

۱ــ ب ندارد: یعنی قافیه.　　۲ــ ب ندارد: دالی... ولفظ.　　۳ــ الف: تا.
۴ــ ج می‌افزاید: نظم.　　۵ــ ب: می‌شود.

حروف وحرکات مذکوره، ُتك یعنی قافیه داشته باشد، و ری به‌رای مکسور و یای معروف تُکانت یعنی ردیف آن بود . اگر لفظ دیهری راکه مفرد یك کلمه است به معنی دهلیز خانه به جای ُتك و ُنکانت آورند شاید، چنانکه دیهری که یك کلمه است آن را منحل کردیم بدوجزو: یکی دیه، دویم ری. جزو اول را که دیه باشد داخل تُك داشتیم ، و جزو دویم راکه ری باشد داخل تُکانت کردیم . و این هر دو قسم تُك یعنی تُك مشرك و تُك کهند اگرچه خالی از تصرفی[1] و تکلفی نیست اما متأخرین آنرا صنعت می‌شمارند، واین هردوقسم قافیه[2] را به‌عربی معمول[3] می گویند.

۱ــ ب: خالی تصرفی. ۲ــ ج می‌افزاید: مذکور. ۳ــ ب: قافیهٔ معمول.

باب سیوم

در علم النکار یعنی علم بدیع و بیان اهل هند[1].

و آن مشتمل است بر دو فصل:

فصل اول: در بیان فصاحت و بلاغت کلام و صنایع و بدایع شعری، و آن منشعب است به‌سه‌شعبه:

شعبهٔ اول: در بیان نورس یعنی رس‌های نهگانه.

و رس به‌رای مفتوحه و سین مهمله در لغت اهل هند به‌معنی مزه و لذت باشد، و در اصطلاح حالتی بود که بر[2] انسان طاری گردد، و آن جمله نه‌حالت قراریافته بدین تفصیل:

اول سنگار رس، و سنگار به‌کسر سین مهمله و نون منونه وکاف عجمی خفیفهٔ ممدوده و رای، در لغت اهل هند به‌معنی زینت و آرایش کردن بود و در اصطلاح عبارت از حالت عاشقی و معشوقی بود، و آن منقسم

۱ــ ب ندارد: اهل هند. ۲ــ الف ندارد.

میشود بردوحال :

اول سنجوگ ، دویم بیوگ .

سنجوگ به‌فتح سین مهمله ونون منونه وجیم تازی خفیفهٔ مضموم وواو مجهول وکاف عجمی خفیفه ، حالت وصال‌راگویند . وبیوگ‌به‌کسر بای موحدهٔ خفیفه ویای تحتانی مضموم وواو مجهول وکاف عجمی خفیفه، حالت فراق را [۸۶ ب] نامند . و سنگاررس درپیش اهل هند علمی است علیحده مدون پراسر[۱]، وآن بعدازین درباب چهارم مفصلا و مشروحاً بیان کرده شود انشاء الله تعالی .

دویم هاس رس به‌های ممدوده وسین مهمله، وآن عبارت‌ازحالت خنده ومزاح وخوش طبعی بود .

سیوم کرنارس به‌فتح کاف تازی خفیفه وسکون را ونون ممدوده، وآن عبارت از حالت رحم‌کردن برمصیبت و صعوبت‌کسی باشد.

چهارم بیررس به بای موحدهٔ خفیفهٔ مکسور و یای معروف وراء، وآن عبارت از حالت شجاعت وبهادری و سپاهیگری وخونریزی بود.

پنجم ردر رس به‌ضم را و تشدید دال خفیفه و رای متصله ، وآن عبارت از حالت خشم و غضب بود .

ششم بهی رس به‌فتح بای موحدهٔ ثقیله و سکون یای تحتانی ، و آن عبارت‌ازحالت خوف وترس باشد.

هفتم بی‌بهتس رس به بای موحدهٔ خفیفهٔ مکسور و یای معروف و فتح بای موحدهٔ ثقیله وسکون تای فوقانی خفیفه وسین‌مهمله، وآن عبارت از حالت‌کراهت و نفرت طبیعت بود از شیٔ مکروه و مغشی مثل ریم و خون وچیزی گندیده ومنتن وامثال‌آن .

۱ـ ب : هرسه .

هشتم سانت رس به‌سین مهملهٔ[1] ممدوده و نون مغنونه و تای فوقانی خفیفه ، و آن[2] عبارت از حالت اطمینان و تسکین و قرار و تمکین بود ظاهری و باطنی .

نهم ادبهت رس به‌فتح همزه و سکون دال خفیفه وضم بای موحدهٔ ثقیله و تای[3] فوقانی خفیفه ، و آن عبارت از حالت تعجب باشد[4] برامری عجیب و غریب .

پس چون در کلام و اشعار بیان رسی از رس‌های نه‌گانهٔ مذکوره یعنی بیان حالتی از حالات نه‌گانهٔ مذکوره باشد و با او رس دیگر نیامیزد یعنی صرف همان یك رس بسیط باشد و رس دیگر با او مرکب نگردد آن را استهائی بهاو گویند ، به‌فتح همزه و سکون سین مهمله و تای فوقانی ثقیلهٔ ممدوده و همزهٔ ملینه و یای معروف و بای موحدهٔ ثقیلهٔ ممدوده و واو موقوفه، و اگر با او رس دیگر مرکب گردد مثلاً بیان سنگار رس بوده باشد و با او هاس رس یا بیر رس و غیر آن مرکب گردد آن را سهکاری بهاو نامند ، به‌فتح سین مهمله و سکون‌ها و کاف تازی خفیفهٔ ممدوده و رای مکسور و یای معروف و باقی حروف و حرکات مذکوره .

شعبهٔ دویم: در بیان بنگ و اپمان ، و آن متنوع است به‌دو نوع:

نوع اول : در بیان بنگ .

[۸۷ الف] باید دانست که بنگ به‌کسر بای موحدهٔ خفیفه و نون منونه و کاف عجمی خفیفه ، دقت معنی و نزاکت و لطافت خیال و رنگینی مضمون و باریکی نکته و حسن ادا را گویند مثلاً نایکا در محل عتاب و خطاب و شکایت صحبت داشتن نایك با معشوقهٔ غیر از خود به‌طریق رمز و کنایه و

۱ــ الف ندارد . ۲ــ ب ندارد : و آن . ۳ــ ب ندارد : و تای .

۴ــ ج ندارد .

استفهام بانایك بگوید که این رنگ سرخی که در پیشانی ولب[1] تو می نماید یا این عکس دستار سرخ تست که در آئینه لوح پیشانی و پشت چشم تو نمودار گشته یا رنگ مهاور پای معشوقه وپیك پان لب اوست که به پیشانی و پشت چشم[2] تو رسیده ، واین خط سیاهی که برلب تومی نماید آیا این عکس سرمهٔ چشم من است که در[3] لب یاقوت رنگ آبدار تو پدیدار گشته یا نقش سرمهٔ چشم غیری است که برلب تومانده، واین معنی خالی ازدقتی ونزاکتی[4] نیست که علامات صحبت داشتن نایك با غیری[5] به این حسن اداگفته شود ، چه رنگ مهاور در پیشانی نایك بودن علامت آنست که نایك در محل نیاز وعذر تقصیر به تقصیری که ازو سرزده ومعشوقه بیدماغ گشته وبه ناز درآمده، به پای معشوقه افتاده و سربه پای او گذاشته ، بدین جهت رنگ مهاور پای معشوقه به پیشانی او رسیده وپیشانیش به رنگ مهاور سرخ ورنگین گردیده، ورنگ پیك پان در پشت چشم نایك بودن علامت آنست که معشوقه در محل اخلاق وغلبهٔ شوق بوسه برچشم نایك داده ونشان پیك پانِ لب او برپشت چشمش مانده ، و سیاهی سرمه برلب نایك بودن[6] علامت آنست که نایك درمحل شوق بوسه برچشم معشوق داده ونشان سرمهٔ چشم او برلبش مانده.

ومثلاً نایکا علامات صحبت داشتن نایك را بامعشوقهٔ[7] غیری ازخود از علامات مذکوره و غیره و از خمار شب بیداری و سرخی و مخموری چشم و پریشانی دستار وامثال آن در نایك مشاهده نموده، به زبان هیچ نگوید وآئینه به دست نایك بدهد تااو علامات مذکوره را درچهرهٔ اوضاع واحوال خود مشاهده نموده خجل و منفعل گردد .

۱ـ الف ندارد : ولب تو... لوح پیشانی و. ج ندارد : لب تو. ۲ـ الف و ج : چشم . ۳ـ ج : بر . ۴ـ ب ندارد : ونزاکتی. ۵ـ ب ندارد: باغیری . ۶ـ الف ندارد . ۷ـ الف : بمعشوقه .

نوع دویم : دربیان اُپمان .

بباید دانست که اُپمان به‌ضم همزه و سکون بای عجمی خفیفه و میم ممدوده و نون مغنونه، به‌معنی تشبیه بود، ومشبه[1] یعنی چیزی را که تشبیه کنند به‌چیزی ، اُپمیی گویند، به‌ضم همزه وسکون بای عجمی خفیفه و میم مکسور و یای مجهول وهمزهٔ مفتوحه وقیل یای تحتانی مفتوح، ودرمتعارف به‌واو موقوف استعمال کنند، ومشبه‌به را یعنی چیزی راکه بدو تشبیه کنند ، اُپمان نامند [۸۷ ب] به‌ضم همزه وسکون بای[2] عجمی خفیفه و میم ممدوده ونون مفتوحه، ودرمشبه و مشبه به‌علاقه شرط است یعنی باید که به وجهی از وجوه باهم مشابهت داشته باشند مثلاً روی معشوق صبیح را به ماه تشبیه کنند و موی او را به‌شب ، وبه‌عکس آن نشاید یعنی روی را به‌شب و موی را به ماه .

واُپمان یعنی تشبیه برشش قسم است :

اول مُکه[3] اُپمان به میم مضموم و کاف تازی ثقیله بالتخفیف و التشدید، وآن چنان بود که دروی لفظی از ادوات تشبیه مذکور باشدچون مثل[4] و مانند و امثال آن ، چنانکه بگویند : روی معشوق مثل ماه است . واگر بگویند روی معشوق ماه است ، بدون لفظ مثل[5] یا مانند و امثال آن از ادوات تشبیه ، اُپمان[6] نباشد ، و اگر لفظ مذکور مقدر بود یعنی ادات تشبیه ملفوظ و مذکور نباشد اما درمعنی دخلی داشته باشدآن را لپت اُپمان خوانند چنانکه ذکر آن بعدازاین بیاید انشاءالله تعالی .

دویم لُپت اُپمان به ضم لام و بای عجمی[7] و تای فوقانی خفیفتین

۱ــ ج : مشبه را . ۲ــ الف ندارد . ۳ــ الف ندارد .

۴ــ ب: لفظ مثل ۵ــ الف ندارد . ۶ــ الف: ملفوظ ومذکور نباشد .

۷ــ الف: عجمی خفیفه وتای فوقانی خفیفه .

به سکون اول ، و آن چنان بود که لفظی از ادوات تشبیه مثل مانـون و جانون، وجیسین وجیسو وسمان ونائین وامثال آن در آن مذکور نباشد امانه نسیاً منسیاً محذوف باشد بلکه معناً مقدر بود چنانکه گویند که قندلب یارسرخ رنگ است یعنی لب یار که مثل قند است سرخ رنگ است .

سیوم مالوأپمان به میم ممدوده ولام مفتوحه وواو ، وآن چنان بود که چون چیزی را به چیزی تشبیه کرده شود لوازم ولواحق مشبه را[1] به لوازم ولواحق مشبه به نیز تشبیه کرده شود . مثلاً قرص ماه را به باغ تشبیه کنند و تیرگی جرم[2] آن را به سواد اشجار تشبیه کنند و خطوط شعاعی آن را به شاخهای اشجار ، یا آنکه قرص ماه را به صحرای فصل بهار تشبیه کنند و تیرگی جرم آن را به وحوش صحرا مثل آهو و غیره تشبیه کنند و خطوط شعاعی آن را به شاخ‌های اشجار و امثال[3] آن .

چهارم سرنکهلا أپمان به کسر سین مهمله ورای متصله ونون منونه وکاف تازی ثقیلهٔ مفتوح ولام ممدوده ، وآن چنان بود که چیزی را به چیزی تشبیه کنند باز أپمان را أپمیو گردانند یعنی مشبه به را[4] به چیزی دیگر[5] تشبیه کنند و مشبه[6] گردانند، چنانکه گویند که ناف معشوق مثل گل[7] کنول است و گل کنول مثل روی اوست وروی او مثل ماه است وامثال آن.

پنجم اننی أپمان به فتح همزه و نـونین مفتوحتین و تشدید نون ثانی و سکون یای تحتانی ، وآن چنان بود که همان أپمیی أپمان باشد یعنی همان مشبه مشبه به بود مثلاً گویند که مثل زید [۸۸ الف] هم زید است یعنی زید نظیر وهمتا ندارد ، مثل خود همان خود است و امثال آن.

۱ــ ب ندارد : را . . . مشبه . ۲ــ ب ندارد . ۳ــ ب: مثل .

۴ــ ج : مشبه را . ۵ــ الف و ب نـدارد . ۶ــ ج : مشبه بـه .

۷ــ الف ندارد .

ششم اُپمیی اُپمان به‌حروف وحرکات مذکوره، وآن‌چنان‌بود[1] که اُپمیو یك اُپمان داشته باشد وبس . یعنی مشبه همان یك مشبه به‌داشته باشد فقط . چنانکـه گویند مثل زید عمرو است و بس و مثل[2] عمرو زیـد ، و امثال آن .

شعبهٔ‌سیوم: در بیان اقسام النکار ، وآن متنوع‌است به‌دونوع:

نوع اول : در بیان النکاری که مصطلح استادان قدیم اهل هند است .

بباید دانست که النکار به‌همزه و لام مفتوحتین ونون منونه وکاف تازی خفیفهٔ ممدوده ورا به‌معنی‌صنعت کلام وشعر بود، وآن اگرچه متعدد است امااز آنجمله آنچه مستحسن طبع‌سلیم وذهن مستقیم‌بود ایرادپذیرفت. و آنجمله هفده‌النکار است بدین تفصیل :

اول بترکتالنکار[3] به‌بای موحده و تای فوقانی خفیفتین به‌کسر اول و سکون ثانی و رای مکسوره و سکون کاف تازی خفیفه و تـای فوقانی خفیفهٔ ممدوده ، و دربعضی از نسخ بتریکا مرقوم است به‌بای موحده وتای فوقانی خفیفتین به‌کسر اول و سکون ثانی و رای مکسوره و یای مجهول و کاف تازی خفیفهٔ ممدوده ، و آن النکاری یعنی صنعتی بود که اُپمیو را براُپمان یعنی مشبه را بر مشبه‌به ترجیح نهند و مدح مشبه[4] و مذمت مشبه‌به کنند ، چنانکه گویند که ماه وگل‌کنول روز و شب در تغییر و تبدیل وکم وکاست‌اند و روی معشوق همیشه در ترقی و افزایش حسن و جمال است وامثال‌آن .

دویم برودها بهاس النکار به‌کسربای موحدهٔ‌خفیفه ورای مضموم

۱ــ الف نـدارد .　　۲ــ ب ندارد .　　۳ــ ج نـدارد .

۴ــ ج ندارد .

وواو مجهول ودال و بای موحدهٔ[1] ثقیلتین ممدودتین و سین مهمله ، و آن النکاری بود که عبارت کلام فی الحقیقة معنی درست داشته باشد و به حسب ظاهر نادرست نماید ، چنانکه گویند که نایکا مالای مروارید لال در گلوی خود دارد. درین عبارت لفظ لال برودها بهاس است چه لفظ لال به لامین، لام اول ممدوده دو معنی دارد: یکی به معنی نایك باشد، دویم به معنی لعل آمده که گوهری است مشهور، و نیز به معنی سرخ بود. پس عبارت مذکور به حسب معنی اول درست باشد یعنی نایکا مالای مروارید نایك را در گلو دارد، و به حسب معنی ثانی نادرست بود چه مالای مروارید لعل به هردو تقدیر معنی ندارد زیرا که مروارید نه گوهر لعل است و نه سرخ رنگ ، و آن برودها بهاس باشد .

یا چنین گویند که در عشق نـایکا سیام لال[2] زرد شده است. یعنی کانه [۸۸ب] یا مطلق نایك زرد شده است، زیرا که سیام لال مرکب[3] از دو لفظ عبارت از کانه است یا مطلق نایك هر که باشد، و الفاظ سیام و لال و زرد هر سه افادهٔ برودها بهاس کنند چه سیام به کسر سین مهملهٔ ممدوده با یای مشمومه ومیم بـه معنی سیاه[4] باشد، و لال[5] به لامین ، لام اول ممدوده به معنی سرخ بود و نیز[6] به معنی نایك آمده کما ذکرنا، وسیاهی و سرخی[7] را با زردی تباین تام است .

سیوم اشلیکها لنکار به فتح همزه وسکون شین معجمه ولام مکسور و یای مجهول و کاف تازی ثقیلهٔ ممدوده ، و آن النکاری بود که یـك لفظ افادهٔ معانی متعدده کند و همه معنی مفید مطلب باشند مثل لفظی کـه در چند

۱ـ ب ندارد . ۲ـ الف: لعل. ۳ـ ب ندارد: مرکب از دو لفظ.

۴ـ الف : سیام . ۵ـ ب: لام. ۶ـ ب ندارد: و نیز... آمده.

۷ـ الف: سرخ.

معنی مشترك باشد وهمه معنی درمطلب دخیل باشند مثلاً گویند[1] که از عین زید آب می‌رود. چه عین هم به‌معنی چشم باشد وهم به معنی چشمه ، و از هردو آب می‌رود .

چهارم جمکالنکار به‌فتح جیم‌تازی خفیفه وسکون میم و کاف تازی خفیفهٔ ممدوده، وآن النکاری بود که الفاظ وعبارت هرتُك درآن ُتك بعینه تکراریابد ودرهرجا معنی علیحده بخشد[2]، وآن را به‌عربی صنعت تجنیس تام‌گویند، چنانکه‌گویند زید عمرو را یکبار پیش‌خود بارداد، وچنانکه بار[3] درخت بار درخت است ، و چنانکه ازباغ برگرفتم و در[4] برگرفتم و امثال‌آن.

پنجم ات پریچها لنکار به‌ضم همزه وسکون تای فوقانی خفیفه و کسر بای‌عجمی‌خفیفه ورای متصله ویای مجهول وجیم‌عجمی ثقیلهٔ ممدوده، وآن بر دوگونه بود :

سکارن اُت پریچها واکارن اُت پریچها.

سکارن‌اُت پریچها به‌سین مهملهٔ مفتوح وکاف تازی خفیفهٔ ممدوده ورای مفتوحه و نون وباقی حروف و حرکات مذکوره ، النکاری بودکه شاعر توطئه[5] برپاکند وآن را به‌توجیه[6] برکرسی نشاند ، چنانکه‌گویندکه ماه ذره‌ای از حسن وجمال معشوق دزدیده وگریخته برآسمان رفته‌جاکرده است وازین است‌که اُو مثل دزدان شبها برمی‌آید و روزانه[7] نمی‌تواند برآمد، وامثال‌آن.

و اکارن اُت پریچها به همزهٔ مفتوحه[8] و کاف تازی خفیفهٔ ممدوده ورای مفتوحه ونون وباقی حروف و حرکات مذکوره ، النکاری بودکه

۱ـ الف وب: لفظی گویند. ۲ـ ب: باشد. ۳ـ الف: باردرخت‌است.
۴ـ ب ندارد: و دربرگرفتم . ۵ـ الف: طوطیه . ۶ـ الف: بتو .
۷ـ الف: روز را. ۸ـ الف وج: مضمومه.

شاعر چیزی ناممکن را ممکن نماید و آن را به‌عربی مبالغه و اغراق نامند، چنانکه‌گویند: ماه و آفتاب را یکجا درهم کوفته و خمیر کرده [۸۹ الف] روی معشوق ساخته‌اند[1]، و امثال آن.

ششم انکرمان النکار به‌فتح همزه وضم نون وفتح کاف تازی خفیفه وسکون را ومیم ممدوده ونون مغنونه، و آن النکاری بود[2] که شاعر در صدر کلام چند چیز را یکجا بیان کند و باز به ترتیب وصف هریك کند، و آن را به عربی لف و نشر مرتب خوانند، چنانکه‌گویند که برمها[3] و بشن و مهیس خلق کننده و پرورنده وهلاك کننده اند[4] و امثال آن.

هفتم سندیها لنکار به سین مهملهٔ مفتوح ونون منونه و دال خفیفهٔ مکسور ویای مجهول وهای ممدوده، و آن النکاری بود که شاعر در دوچیز تردد کند وسخن به شك وظن‌گوید، و آن را به‌عربی تجاهل عارف نامند. مثلاً‌گویند که این روی است یا ماه، و این زلف است[5] یا مار؟ و امثال آن.

هشتم سجهمان النکار به ضم سین مهمله و تشدید[6] جیم تازی ثقیلهٔ مفتوحه ومیم ممدوده ونون مغنونه، و آن النکاری بود که بدون لفظ وعبارت مطلب به‌ایماء واشارت اداکرده شود، چنانکه[7] عاشقی بردرمعشوقی برود ونهانی ازمردم به‌بهانهٔ جواب[8] خواستن از کسی فریاد کند وازمعشوق بپرسد که من کی بیایم؟ و معشوق در جواب او شخصی صبیح را برقع نیلگون برروانداخته بیرون فرستد تا عاشق اورا ببیند وجواب حاصل نماید، واین برقع نیلی برروی آن‌کس اشارت بدانست کـه وقتی که ماه فرو نشیند و غروب کند وشب تاریك‌گردد، خواهی آمد، وامثال آن.

۱ـ ج می‌افزاید: و لعل ویاقوت را درهم کوفته و به‌آبحیات خمیر کـرده لب او ساخته‌اند. ۲ـ ب ندارد. ۳ـ ب و ج: برنبها. ۴ـ الف ندارد.
۵ـ ب ندارد. ۶ـ ب: فتح جیم تازی ثقیلهٔ مشدده. ۷ـ ب: چنانچه.
۸ـ الف ندارد.

نهم انیا اپدیسالنکار بەفتح همزه وتشدید نون مکسورهٔ ممدوده با یای مشمومه وضم همزه وبای عجمی و دال خفیفتین، به سکون اول وکسر ثانی ویای مجهول وسین مهملهٔ ممدوده، وآن‌النکاری بودکه سخن باکسی بگویند واشارت بەدیگری کنند، چنانکه معشوقهٔ عاشق‌پرور دوست را دیده یاازآمدن اودرخانه خبریافته بەدوست اشارت کند وخطاب بەدیگری بگوید که آه، امروزچه کنم که پرتنهاام، شوهرم بەفلان کار رفته‌وخوشدامن[1] بەفلان کار ، وبستن‌گاو و گاومیش تنها برمن پرشاق است و دشوار ، و از تنهایی پرمی‌ترسم درشب تار، وامثال آن.

دهم ات سیوکت النکار بەفتح همزه وکسرتای فوقانی خفیفه[2] و سین مهملهٔ مفتوح ویای تحتانی مضموم و واو مجهول وکاف تازی و تای فوقانی خفیفتین بەاول مفتوح، وآن برچهارگونه بود:

اول نگرجا دهیوسان بەکسرنون وفتح‌کاف عجمی خفیفه وسکون را وجیم تازی خفیفهٔ ممدوده وکسردال ثقیله با یـای مشمومه [۸۹ ب] و سکون واو وسین مهملهٔ ممدوده ونون، وآن النکاری بودکه اُپمیودرضمن اُپمان باشد و همان اُپمان مذکور شود ومراد ازآن اُپمیو باشد ، چنانکه شاعرگویدکه ماه و مـار ویوز وآهو دل مرا برده‌اند یعنی روی معشوق و زلف او وکمر او و چشم اودل مرا برده است، چه مشبه بەمذکور شده و مراد ازآن مشبه است‌که روی وزلف وکمر وچشم باشد.

دویم پرکتسیا نتها بهان بەفتح بای عجمی خفیفه وسکون را وکاف تازی[3] و تای فوقانـی خفیفتین مفتوحتین و تشدید سین مهملهٔ مکسورهٔ[4] ممدوده با یای مشمومه و فتح نون و تای[5] فوقاقی و بای موحـدهٔ ثقیلتین

۱ـ خوشدامن: مادر زن. ۲ـ ب ندارد: خفیفه... فوقانی. ۳ـ الف ندارد. ۴ـ الف: مذکوره. ۵ـ ب: وتشدید تای فوقانی ثقیله وبای موحدهٔ ثقیلهٔ ممدوده و نون.

ممدودتین به‌اول مشدد و نون، و آن النکاری بود که وجود هیچ[1] یکی از أپمیو و اُپمان نماند و چیز دیگر شود، چنانکه گویند: زید آن زید نمانده است بلکه چیز دیگر شده است.

سیوم کارج بپرجی[2] به کاف تازی خفیفهٔ ممدوده و رای مفتوحه و سکون جیم تازی خفیفه و بای موحده و بای عجمی خفیفتین به کسر اول و تشدید ثانی و رای متصله و فتح جیم تازی خفیفه سکون یای تحتانی، و آن النکاری بود که مسبب پیش از سبب به وقوع آید چنانگه گویند که رسم اهل زمانه این است که گناه ناکرده می‌گیرند و مواخذه می‌نمایند[3]، و امثال آن.

چهارم جدیارته به‌فتح جیم تازی خفیفه و تشدید دال خفیفهٔ مکسورهٔ ممدوده بایای مشمومه و رای مفتوحه و تای فوقانی ثقیله، و آن النکاری بود که شاعر اُپمیو را بر اُپمان ترجیح نهد بدین طریق که فلان چیز وقتی[4] به‌فلان چیز رسد که فلان چیز داشته باشد، مثلا گویند که ماه وقتی به معشوق ما رسد که لبی چون یاقوت و دندانی چون مروارید و زلفی چون مار و چشمی چون آهو داشته باشد، و اگر بدین عبارت بگویند[5] که یاقوت[6] و مروارید وغیره باخود داشته باشد، احسن بود و موجب اجتماع دو صنعت گردد، و آن یکی صنعت نگرجا دهیوسان، و دیگر صنعت مذکوره باشد.

یازدهم ان پراس النکار به‌فتح همزه و ضم نون و فتح بای عجمی خفیفه و رای متصلهٔ ممدوده و سین مهمله و آن بر سه گونه بود:

اول ابرت ان پراس به‌فتح همزه و بای موحده خفیفهٔ مشدده و رای

۱ــ ج ندارد. ۲ــ در هر سه نسخه کارن کارج بپرجی ضبط شده است.

۳ــ الف: نمی‌نمایند. ۴ــ الف ندارد: وقتی به‌فلان چیز. ۵ــ الف و ج: بگوید. ۶ــ الف: یاقو.

متصله وتای فوقانی خفیفه ، و آن النکاری بود که درهر ُتك الفاظ آن[۱] باهم مقفی ومسجع واقع شوند ، وبه‌عربی آن را صنعت سجع خوانند اما فرق آنست که در عربی الفاظ هردومصرع [۹۰الف] بیت با هم مسجع می‌افتد و دراینجا در هر ُتك الفاظ همان تك‌ها هم مسجع می‌باشند، چنانکه‌گویند : دربازار تاتار خریدار دستار بسیار وبیشمار بود[۲]. و چنانکه : به‌شهرری ، در ماه دی ، بامعشوق ومی ، وآواز چنگ ونی، پی‌درپی عشرت کردیم، و امثال آن .

دویم چهیکا ان‌پراس به‌جیم عجمی ثقیلهٔ مکسور و یای مجهول و کاف تازی خفیفهٔ ممدوده ، و آن را اچهر سگائی نیزگویند به‌فتح همزه و جیم عجمی ثقیلهٔ مشدده وسکون‌را وسین مهملهٔ مفتوح وکاف عجمی‌خفیفهٔ ممدوده وهمزهٔ ملینه ویای‌معروف، وآن النکاری بودکه حروف اولی‌الفاظ ُتك‌ازیك جنس باشند، خواه درتمام ُتك‌چنین‌باشد، خواه درهردوسه‌لفظی از ُتك چنین بود، چنانکه درین[۳] بیت[۴] حرف دال درمصرع اول وحرف ز درمصرع ثانی :

چو دردانه دیدیم دندان دلبر　　　چو زنجیر دیدیم زلفش‌سراسر

سیوم لاتاان‌پراس به‌لام وتای‌فوقانی مثقلهٔ[۵] ممدودتین، وآن‌النکاری بودکه الفاظ وعبارتی کا در ُتك اول باشد همان الفاظ وعبارت در ُتك‌ثانی بعینه تکراریابد ومعنی علیحده بخشد، همه‌الفاظ وعبارت یا بعضی ازآن ، چنانکه شاعر گوید :

در شب هجران خیال روی او باغم بود

در شب هجران خیال روی او با غم بود

درمصرع‌اول کلمهٔ‌باغم به‌معنی باغِ من‌باشد ودرمصرع‌ثانی به‌معنی

۱ــ ب ندارد.　　۲ــ ب: است.　　۳ــ الف : در.　　۴ــ ب ندارد.

۵ــ ب : ثقیله .

مع غم باشد .

دوازدهم اچهر چتکاالنکار به‌فتح همزه وجیم عجمی ثقیلهٔ مشدده‌و سکون را و جیم عجمی وتای فوقانی خفیفتین به‌فتح اول و سکون ثانی و کاف تازی خفیفهٔ ممدوده ، وآن النکاری بود که درآخر تُک آخر یك کلمه جواب چند سئوال باشد که در تُک‌های سابقه رفته باشند ، وآن‌را به‌عربی صنعت سئوال وجواب گویند، چنانکه گویند که باعث روشنی زمین وزمان و موجب بصارت خلق جهان و سبب اجرای معاش انسان و محل جریان واسطهٔ حیات عالمیان چیست ؟ در جواب اینهمه اسولهٔ مذکوره یك کلمه بگویند که عین ، چه‌عین‌هم به‌معنی آفتاب باشد ، وهم به‌معنی چشم ، وهم به‌معنی زر، و هم به‌معنی چشمه . پس درین صورت یك کلمهٔ عین جواب هرچهارسئوال مذکور تواند شد .

سیزدهم سرب تو بهدرا النکار به‌فتح سین مهمله و سکون را وبای موحدهٔ خفیفهٔ موقوف وتای فوقانی خفیفهٔ مضموم و واو مجهول وفتح‌بای موحدهٔ ثقیله [۹۰ ب] و سکون دال خفیفه ورای ممدوده، وآن النکاری‌بود که‌چون حروف‌لفظی یاعبارتی‌را منقلب خوانند. همان‌لفظ وعبارت حاصل شود و همان معنی بخشد ، و به‌عربی آن را قلب مستوی خوانند ، اما این صنعت با قاعدهٔ عربی در حروف لگه مطابق افتد نه‌گُر ، زیرا که حرف‌گُر به‌اعتبار قاعدهٔ عربی مرکب‌از دوحرف باشد وبه‌قاعدهٔ هندی یك‌حرف‌بود، کمالایخفی .

درهندی مثل سس به‌سینین مهملتین به‌اول[1] مفتوح، ومرم به‌میم و رای مفتوحتین و ایضاً میم ، وکاکا به‌کافین تازیین خفیفتین ممدودتین ، و لادلا به لام ممدوده و دال[2] مثقلهٔ[3] موقوف و ایضاً لام ممدوده ، و ندان

۱ــ الف ندارد : باول... مفتوحتین .   ۲ــ الف : لام .   ۳ــ ب: ثقیله

به‌نون مکسور ودال خفیفهٔ ممدوده و ایضاً نون وامثال آن[1] ، و چنانکه این عبارت هندی :

سکس جیجی سکس . سرس[2] تیتی سرس[3] .

ودرعربی وفارسی مثل لفظ موم ونان وباب ومادام وامثال‌آن، و چنانکه این بیت :

شکر بترازوی وزارت برکش شوهمره بلبل بلب هرمهوش

و چنانکه این مصرع[4] :

امید آشنایان شادی ما .

چهاردهم بهرمان النکار به‌فتح بای موحدهٔ ثقیله و سکون را ومیم ممدوده ونون مغنونه ، وآن النکاری بود[5] که چیزی‌را به‌غلط[6] چیزی‌دیگر دانستن به‌ظن وگمان، چنانکه شاعری گوید که مرغ‌دل‌من خال معشوق را دانه‌پنداشت، ازآن‌ در دام زلف او افتاد. وچنانکه شاعری این مضمون در هندی بسته که زنبور سیاه منقار سرخِ توتا یعنی طوطی سبز را گل تیسو یعنی گل درخت پلاس پنداشت و به آرزوی استشمام و استلذاذ شیرهٔ آن رفت ودر دهانش خزید و توتا آن را میوهٔ‌جامون انگاشت و درحال[7] فرو بلعید ، وامثال آن .

پانزدهم سنکهاولوکن النکار به کسر سین مهمله و نون منونسه و کاف عجمی ثقیلهٔ ممدوده وواو موقوفه[8] ولام مضموم و واو مجهول وکاف تازی خفیفه ، [9] مفتوح‌ونون، وآن النکاری بودکه کلماتی که درنصف تُک[10] یعنی مصرع واقع شوند آن کلمات را در نصف[11] دیگر به‌حسب تقدیم و

۱ــ ج ندارد. ۲ــ ب ندارد. ۳ــ الف‌وب‌ندارد. ۴ــب:مصراع.

۵ــ الف‌ندارد. ۶ــالف:لفظ. ۷ــالف:درحالش. ۸ــ الف:موفه.

۹ــ الف می‌افزاید: ممدوده. ۱۰ــ ج ندارد : تك . . . . . درنصف .

۱۱ــ ب ندارد .

تأخیر به‌عکس اول آورند، و آن‌را به‌عربی صنعت عکس وطرد گویند چنانکه مصنف کتاب گفته:[۱]

ساقی باری می ده ما را، ما را می‌ده باری ساقی
زان باقی مارا جا می‌ده، ده جامی[۲] مارا زان باقی
جانان مویی‌داری پیچان، پیچان داری مویی‌جانان
[۹۱ الف] تابان چون مه رویی داری، داری رویی چون مه‌تابان[۳]

وشاید که این النکار در دو تُك اتفاق افتد، چنانکه مصنف کتاب گفته[۴]:

بیا بتا به جان ما، شبی به‌میهمان ما
شبی به میهمان ما، بیا بتا به جان ما
وفا کن و جفا مجو، به جان ما بلا مجو
به جان ما بلا مجو، وفا کن و جفا مجو

شانزدهم جات برنن النکار به جیم تازی و تای فوقانی خفیفتین به‌اول ممدوده وثانی موقوفه وفتح بای موحدهٔ خفیفه وسکون را و نونین، به‌نون‌اول مفتوح، و آن النکاری بود که سخن بی تکلف وتصرف و بی‌ساخته وپرداخته بلامبالغه واغراق بیان واقع باشد، چنانکه مصنف کتاب گفته[۵]:

کشیده سرمه به چشم و به‌زلف شانه زده
شراب خورده نگار آمد[۶] و به‌بزم نشست

هفدهم دیپنیا دوار النکار به دال خفیفهٔ مکسور و یای معروف و فتح بای عجمی خفیفه و کسر نون مشددهٔ ممدوده با یای مشمومه و ضم دال

۱– ج می‌افزاید: نظم. ۲– ب وج: جامی ده. ۳– ب: داری چون مه روی تابان. ۴– ج می‌افزاید: نظم. ۵– ج می‌افزاید: فرد. ۶–ب: آمد بیزم.

خفیفهٔ[1] ممدوده با واومشمومه ورا، وآن النکاری بود که قایل دراثنای کلام لفظی آورد که هم به‌عبارت ماقبل خود ربطی[2] داشته باشد وهم به عبارت مابعد خود مربوط بود، چنانکه درین[3] تك هندی لفظ لال[4]:

نین تهاری سیام لال‌ات راتی ماتی

چه لفظ لال[5] را اگر به‌عبارت ماقبل آن ربط دهند معنی چنان می‌شود که چشم‌های توای سیام لال یعنی[6] ای معشوق ات راتی ماتی یعنی بسیار سرخ ومستانه است، وسیام لال[7] مرکب از دولفظ سیام ولال و ایضاً سیام تنها بدون لفظ لال عبارت ازنایك یعنی معشوق باشد، و اگر لفظ مذکور را به‌عبارت مابعد خودش[8] ربط دهند معنی چنان می‌شود[9] که چشم‌های توای سیام یعنی ای معشوق لال‌ات یعنی بسیار سرخ ومستانه است. ومعنی[10] دیپنیا دُوار به حروف وحرکات مذکوره چراغ میان دروازه[11] است، چه[12] دیپ

۱ــ ب می‌افزاید:مکسور. ۲ــ ب: ربط. ۳ــ الف: در. ۴ــ ب: چنانکه لفظ لال درین تك. ۵ــ راتی . ۶ــ ب ندارد : یعنی... یعنی. ۷ــ الف: لام لال. ۸ــ ب:آن. ۹ــ نسخهٔ ب بعد ازین عبارت زیردارد:

که ای سیام چشمهای توبسیار لال یعنی سرخ ومستانه است، ولفظ ات که به‌معنی بسیار است نیز ازهمین قبیل تواند بود چه اگرلفظ مذکور را با عبارت ماقبل آن ربط دهند معنی چنان می‌شود که ای سیام چشمهای تولال ات یعنی بسیار سرخ و مستانه است، واگر به‌عبارت مابعدش ربط دهند معنی همانست که درابتدا مذکور شد که ای سیام چشمهای تو ات راتی ماتی یعنی بسیارسرخ ومستانه است.

نسخهٔ ج بجای «واگر به‌عبارت مابعدش ربط دهند الخ» مطلب ذیل دارد:

ولفظ راتی نیزازهمین قبیل تواند بود چه‌اگرلفظ مذکور را به‌عبارت ماقبلش ربط دهند معنی چنان می‌شود که ای سیام چشم تولال ات یعنی سرخ بسیار است ، و اگر به‌عبارت مابعدش ربط دهند معنی همانست که مذکور شد که ای سیام لال چشمهای توات راتی ماتی یعنی بسیار سرخ ومستانه است.

۱۰ــ الف ندارد. ۱۱ــ الف: دوازده . ۱۲ــ ب ندارد : چه دیپ... دروازه .

به معنی چراغ باشد ، ونیا بـه معنی عدل وتوسط بود ، و دوار دروازه[۱] ، یعنی[۲] چنانکه روشنی چراغ دروازه در دوجهت هم درخانه می‌باشد و هم دربیرون‌آن، آن چنان ربط این لفظ نیز[۳] در دوجهت است، هم به‌ماقبلش[۴] وهم به‌مابعد.

نوع دویم: دربیان‌النکارهایی که مخترع این‌نحیف‌اند، [۹۱ب] به‌مصطلحات جدید. واین اختراع نسبت بدانست که جایی در کتب هندیـه به‌نظر نیامده وگاهی به‌گوش نیزنرسیده، واگراحیاناً[۵] النکاری ازالنکارهای مذکوره درکتابی یابرزبانی‌باشد، پس آن ازجمله تواردات‌تواندبود، والا[۶] ازجمله مخترعات، وآنجمله چهار النکار است بدین تفصیل:

اول آدنت النکار به‌الف ممدوده وفتح دال خفیفه ونون منونـه و تای فوقانی خفیفه، وآن النکاری بود جدیدالوضع که لفظی که در ابتدای تُك اول یعنی مصراع اول واقع شود، درآخر تُك ثانی تکرار یابد ، و آن را به‌عربی ردالعجز علی‌الصدر گویند، چنانکه درین دوها مصنف کتاب گفته[۷] :

دان بچاوی نـرك سون داری بیکنته ان

کرن‌نرك مین کیون پری جو کرتوهی‌دان

و آن لفظ « دان » است که در ابتدای تُك اول و آخر تُك ثانی تکرار یافته .

دویم پلتاالنکار به‌فتح بای[۸] عجمی‌خفیفه وسکون لام وتای فوقانی مثقلهٔ ممدوده، وآن النکاری بود جدیدالوضوع که دولفظ دریك تُك یعنی مصرع پهلوی هم یا به‌فاصله واقع شوند که یکی قلب دیگری باشد[۹]، وآن

۱– ج می‌افزاید: را نامند ووجه تسمیه ظاهراست. ۲– الف‌ندارد: یعنی... دروازه. ۳– ب: هم بدو طرف. ۴– ب: ماقبل است. ۵– الف ندارد. ۶– الف ندارد. ۷– ج می‌افزاید: نظم. ۸– الف ندارد.
۹– ب: باشند .

بردوقسم است:

قسم اول: سرب پلتا به‌فتح سین مهمله وسکون را وبای موحدهٔ خفیفه وباقی حروف وحرکات مذکوره، وآن بردوگونه[1] بود:

سمات سرب پلتا ونمات سرب پلتا.

سمات سرب پلتا به‌سین مهملهٔ مفتوح ومیم ممدوده وتای فوقانی خفیفه وباقی حروف و حرکات مذکوره، آن بود که ازآن دولفظ که در یک تُک پهلوی هم یا به‌فاصله واقع شده باشند، اگر حروف لفظی را از آخر تا اول علی الترتیب بامات یعنی اعراب[2] قلب کنند، چنانکه مات هرحرفی با همان حرف باشد و به حرف دیگر منتقل نگردد، لفظ دیگر حاصل‌شود، وآن را به‌عربی قلب کل گویند، مثل جل وجگ[3] به‌جیم تازی وکاف عجمی خفیفتین به‌اول‌مفتوح، ولج وگج[4] بالفتح، وکرن به‌کاف تازی خفیفه ورای مفتوحتین‌ونون، ونرک به‌فتحتین، وتارابه‌تای فوقانی خفیفه ورای‌ممدودتین، وراتا، وتال به‌تای فوقانی خفیفهٔ[5] ممدوده ولام، ولتا بالفتح، و بالم به‌بای موحدهٔ خفیفهٔ ممدوده[6] ولام مفتوحه ومیم، وملبا بالفتح والسکون، و سوان به‌ضم سین مهمله و واوممدوده ونون، ونواس‌بالفتح. و[۹۲ الف] دوهائی که سابق درمثال آدنت النکار مذکورشد، برمثال این‌النکار نیزشامل‌است، وآن دولفظ کرن ونرک‌اندکه درابتدای تُک ثانی پهلوی هم قلب یکدیگر واقع شده.

اما این صنعت[7] با قاعدهٔ عربی در حروف لگه مطابق افتد، نه‌گُر، زیراکه حرف‌گُر به‌اعتبار قاعدهٔ عربی مرکب ازدوحرف باشد و به قاعدهٔ

۱ـ ج ندارد: گونه بود. ۲ـ ج: بااعراب. ۳ـ الف ندارد. ۴ـ الف ندارد. ۵ـ الف می‌افزاید: ورای. ۶ـ الف وب ندارد: ممدوده.
۷ـ ب می‌افزاید: درقلب کل.

هندی یك حرف بود، کمالایخفی.

ونمات سرب پلتا به‌نون مکسوره ومیم ممدوده وتای فوقانی‌خفیفه وباقی حروف و حرکات مذکوره، آن بود که ازآن دولفظ که در یك تُك پهلوی هم یا به‌فاصله واقع شده باشند، اگر حروف لفظی را ازآخرتا اول علی‌الترتیب بدون مات یعنی‌بدون‌اعراب قلب کنند چنانکه[1] مات ازحرفی[2] به‌حرفی دیگر منتقل گردد و به حسب تقدیم وتأخیر درمحل خود باشد، لفظ دیگرحاصل شود، مثل نت به‌نون مکسور وتای فوقانی خفیفه و تن بالکسر، وسدا به سین مهملهٔ مفتوح ودال خفیفهٔ ممدوده، ودسا بالفتح، وناك به‌نون ممدوده و کاف تازی خفیفه، وکان به‌اول ممدوده، ولوکا به‌اول[3] مضموم و واومعروف وکاف تازی خفیفهٔ ممدوده وکولا به‌اول مضموم و واومعروف ولام ممدوده وامثال‌آن. واین قسم پلتا منحصر درکلمات دوحرفی است، وچون درکلمات دوحرفی‌مات هردوحرف ازیك جنس‌بود، آن کلمه مشترك باشد میان سمات سرب پلتا ونمات سرب پلتا مثل تارا و را تا و امثال آن.

قسم دویم: برل پلتا به کسربای‌موحدهٔ خفیفه وفتح را وسکون لام وباقی حروف و حرکات مذکوره، وآن چنان بود که ازآن دولفظ که در[4] یك تُك پهلوی هم یا به‌فاصله واقع شده باشند، اگرحروف لفظی را بغیر ترتیب مقدم ومؤخرگردانند، لفظ دیگرحاصل شود، وآن را به عربی قلب بعض گویند، واین قسم پلتا منحصر درکلمات سه حرفی وزیاده برآنست، وآن نیز[5] بردوگونه بود:

سمات برل پلتا ونمات برل پلتا.

سمات برل پلتا به حروف و حرکات مذکوره، آن بودکه از آن

۱ـ الف ندارد. ۲ـ الف: حرف. ۳ـ ب: لام. ۴ـ الف ندارد. ۵ـ ب ندارد.

دو لفظ مذکور چون حروف لفظی را بغیر ترتیب با مات یعنی اعراب[1] قلب کنند چنانکه مات هرحرفی با همان حرف باشد و به حرف دیگر منتقل نگردد [۹۲ ب]، لفظ دیگرحاصل شود مثل کلس به کاف تازی خفیفه و لام مفتوحتین وسین مهمله ، وسکل به‌فتحتین، وپلك به‌بای عجمی خفیفه و لام مفتوحتین وکاف تازی خفیفه، ولپك به‌فتحتین ، وپرس به‌بای عجمی خفیفه ورای مفتوحتین وسین مهمله، وپسر به‌فتحتین، وچونر به‌جیم عجمی خفیفهٔ مضموم و واو معروف ونون[2] مفتوح ورا، وچورن، و باگر به‌بای موحدهٔ خفیفهٔ ممدوده وکاف عجمی خفیفهٔ مفتوح ورا، وگربا بالفتح والسکون ، ومانس به‌میم ممدوده ونون مضمومه وسین مهمله، وسمان بالفتح، وکاجر به‌کاف وجیم تازیین خفیفتین ، به‌اول ممدوده وثانی مفتوحه ورا، و جکار بالفتح، و بکری به‌بای موحده وکاف تازی خفیفتین به‌فتح اول و سکون ثانی ورای مکسور ویای معروف، وکبری بالفتح والسکون، وبگری به‌بای موحده وکاف عجمی خفیفتین مفتوحتین ورای مکسور و یای معروف، و گریب[3] بالفتح والکسر ویای معروف، ومنسا به‌فتح میم و سکون نون و سین مهملهٔ ممدوده، ومسان بالفتح، وامثال آن.

ونمات برل پلتا به حروف و حرکات مذکوره، آن بود که از آن دو لفظ مذکور چون حروف لفظی را بغیر ترتیب بدون مات یعنی بدون اعراب قلب کنند، چنانکه مات ازحرفی به حرفی دیگر منتقل گردد و به‌حسب تقدیم و تأخیر درمحل خود باشد، لفظ دیگرحاصل شود مثل[4] کُسل به ضم کاف تازی خفیفه وفتح سین مهمله ولام، و سُکل بالضم والفتح ، ولکت به‌ضم لام وفتح کاف تازی خفیفه وتای فوقانی مثقله، وکتل بالضم والفتح، وکامن به‌کاف تازی خفیفهٔ ممدوده ومیم مکسور و نون، ومانك، ومرال به‌میم

۱ـ ج: با اعراب. ۲ـ الف: نوح. ۳ـ ب ندارد: وگریب... معروف.
۴ـ ج ندارد

مفتوح ورای ممدوده ولام، وملار، ولرکی به‌فتح لام‌وسکون را و کاف‌تازی خفیفهٔ مکسور ویای معروف، ولکری بالفتح والسکون وامثال‌آن.

سیوم جدا والنکار[1] به‌فتح جیم تازی خفیفه ودال مثقلهٔ ممدوده و واو موقوفه، وآن النکاری بود که الفاظی که[2] در تُك اول واقع شوند، در تُك ثانی لفظ به‌لفظ قافیهٔ آن الفاظ آن الفاظ افتد، چنانکه درین[3] دو[4] تُك هندی مصنف کتاب[5] گفته[6]:

سبن[7] بچهادی باله لال ریـن بتا دی لاله بـال

چهارم گنتا النکار به‌فتح کاف عجمی خفیفه وسکون نون وتای‌فوقانی خفیفهٔ ممدوده، و آن النکاری بود که [۹۳ الف] کلام از ذکر عدد خالی نباشد یا آنکه قایل چند مقدمه را به‌طریق تعداد درسلك نظم کشد، چنانکه درین[8] دوها مصنف کتاب[9] گفته:

اپکه بره مون‌تن دهی، دوجین، دیت بهنگ
تیجین رین دراونی ، چوتهین کوی نه‌سنگ

و چنانکه گفته[10]

پنته کتهن، ات چهین من، نپت‌اند هیری رین
گانو دور انجان مـن کیسین پـاوی چین

فصل دویم: در بیان دو کهن.

بباید دانست که دو کهن به دال خفیفهٔ مضموم و واومعروف وکاف تازی ثقیلهٔ مفتوح ونون، به‌معنی عیب بود، وآن را به‌واو مجهول و بدون

۱ـ ب: جدا ولنکار. ۲ـ ب ندارد. ۳ـ ب ندارد: درین... هندی.
۴ـ الف ندارد. ۵ـ ب ندارد. ۶ـ ج می‌افزاید: نظم. ۷ـ ب وج: سیج. ۸ـ ب ندارد: درین دوها. ۹ـ ب ندارد. ۱۰ـ الف می‌افزاید: فصل اول.

نون نیز استعمال کنند و دو که‌گویند ، و دو کهن یعنی[1] عیب شعر و کلام به حسب قرارداد شعرای هند جمله بیست باشد بدین تفصیل و اسامی:

اول انده دو کهن به‌فتح همزه و نون منونه ودال ثقیله، و آن‌را اننی دهرم نیز گویند، به‌همزهٔ مفتوحه و نونین مفتوحتین وتشدید نون‌ثانی وسکون یای تحتانی وفتح دال ثقیله وسکون را ومیم، و آن دراصطلاح شعرای‌هند[2] دو کهنی یعنی عیبی بود که در شعر و کلام احوال واوصاف مشبه ومشبه به متباین بود یا آنکه غیرمصطلح واقع‌شود چنانکه پستان معشوقه‌را به‌گل کنول یعنی به‌گل شکفتهٔ کنول تشبیه کنند وشوخی چشم او را به‌شوخی بوزینه، و آن درتشبیه ووصفیت‌مشبه‌ومشبه‌به‌متباین وغیرمصطلح است، چه‌دراصطلاح ایشان پستان معشوقه را به غنچهٔ کنول تشبیه کنند به‌سبب مشابهت شکل مخروطی آن بدان ، نه‌به‌گل شکفتهٔ کنول ، و شوخی چشم اورا به‌شوخی غزاله نسبت کنند نه‌به‌شوخی بوزینه . یا آنکه گویند که معشوقه مثل برق ایستاده است چه برق ایستاده و عدیم‌الحرکت نمی‌باشد بلکه موصوف و منسوب به‌سرعت[3] حرکت است ، وامثال آن .

دویم اسلیل دو کهن به‌فتح همزه و سکون سین مهمله ولام مکسور ویای معروف وایضاً لام، و آن‌را بدهر نیز گویند به‌کسر بای موحدهٔ‌خفیفه و ضم دال ثقیله ورا ، و آن[4] دو کهنی بود که درشعر لفظ رکیك واقع شود، اگرچه به حسب معنی درست باشد اما خالی از رکاکت و کراهیت[5] طبع نبود ، و آن را به‌عربی صنعت مایشبه المدح والذم نامند ، و آن برسه‌گونه[6] بود :

اول امنگل اسلیل به‌همزه ومیم مفتوحتین و نون منونه وکاف‌عجمی

۱ــ الف : بمعنی . ۲ــ الف : شعر هند . ۳ــ ب ندارد .
۴ــ الف ندارد . ۵ــ ب : کراهت . ۶ــ ب ندارد .

خفیفهٔ مفتوح ولام، وآن دو کهنی بود که در شعر لفظی آید که [۹۳ ب] معنی لطیف را قبیح گرداند چنانکه شاعردرمدح ممدوح بگوید که ع :

روبه‌روی تو زنم تیغ به‌فرق دشمن .

چه این عبارت در مدح که « به‌روی توزنم تیغ » حالی از قباحتی نیست .

دویم جگپسا سلیل به‌جیم تازی وکاف عجمی خفیفتین، به‌ضم اول و سکون ثانی وفتح بای عجمی خفیفه و سین‌مهملهٔ ممدوده ، وآن دو کهنی بود که در کلام لفظی و عبارتی رکیك واقع شود که موجب کراهیت و نفرت طبیعت بود اگرچه به‌حسب‌معنی درست باشد، چنانکه درین‌مصرع:

گوزمن بردی و بردی[2] گوزمن

چه لفظ «گوزمن» خالی ازکراهیتی[3] نیست .

سیوم بریدها سلیل به‌کسربای موحدهٔ خفیفه[4] ورای متصله و یای معروف ودال اثقل ممدوده، وآن دو کهنی بود که درکلام لفظی و عبارتی رکیك واقع‌شود که موجب ننگ و عار وخجالت بود اگرچه به‌حسب‌معنی درست باشد ، چنانکه گویند کانه‌زانی بوده و پـاربتی زن مهادیو دختر کوه است .

وچنانکه درین ‌تك :

موسی تیرین کون[5] سی[6] جائی ریجهولال

درین ‌تك لفظ موسی موجب رکاکت وکراهیت است، چه‌موسی به میم مضموم و واو مجهول و سین مهملهٔ مکسور و یای معروف ، خاله را نامند .

۱ـ ج می‌افزاید : نظم . ۲ـ الف: بردی بردی . ۳ـ ب : کراهتی.

۴ـ ب ندارد . ۵ـ ب : کو . ۶ـ ب: بهی . ج : هی .

سیوم پنگ دوکهن به‌فتح بای عجمی خفیفه و نون منونه و کاف عجمی خفیفه ، وآن دوکهنی بودکه در وزن[1] شعر به‌حسب کمی و زیادتی حروف یااختلاف لگه وگر تفاوت واقع شود .

چهارم نگن دوکهن به‌نون وکاف عجمی‌خفیفهٔ مفتوح وایضاً نون، وآن را سرت کت دوکهن نیز گویند به‌ضم سین مهمله و سکون را وتای فوقانی خفیفهٔ موقوف وفتح‌کاف تازی خفیفه وضم تای فوقانی مثقله ، وآن دو[2] کهنی بودکه الفاظ وعبارت شعر ثقیل وغیرفصیح واقع‌شود ، چنانکه سخت و درشت به‌گوش‌خورد ، وآن[3] رابه‌تازی تنافرالحروف نامند. در هندی مثل سترپتر به‌سین مهمله وتای فوقانی مثقلهٔ مفتوح وسکون را و بای عجمی خفیفه وتای فوقانی مثقلهٔ مفتوح وایضاً را ، وکهت پت به‌کاف‌تازی ثقیلهٔ مفتوح و سکون تای فوقانی مثقله و بای عجمی خفیفهٔ مفتوح و ایضاً تای فوقانی مثقله و امثال‌آن، و درعربی مثل :

غدایرُها [4] مستشزراتٌ الی العلا

ومثل : تَـرکتُ الناقةَ لترعی الهعخع

لفظ مستشزرات و هعخع ثقیل وغیر فصیح[5] است .

پنجم مرنك دوکهن به‌کسر میم و سکون را و تای فوقانی و کاف تازی خفیفتین به‌فتح[6] اول ، وآن‌را ننرتهك نیزگویند، به‌نونین به‌کسر نون اول و فتح ثانی وسکون را و تای فوقانی ثقیلهٔ مفتوح وکاف تازی خفیفه، و آن دو کهنی بود که تمام شعر یا بعضی[7] ازآن [۹۴ الف] مهمل و بیمعنی باشد .

۱ـ ب : آن . ۲ـ الف ندارد . ۳ـ ب : و بعربی آنرا .
۴ـ ب و ج : غدایره . ۵ـ الف : صحیح . ۶ـ الف ندارد .
۷ـ الف ندارد : یا بعضی .

ششم هین‌رس دو کهن به‌های مکسور و یای معروف و نون موقوف و رای مفتوحه و سین مهمله ، و آن دو کهنی بود که جواب مطابق مقتضای حال نباشد و برخلاف آن بود، مثلا کسی به کسی از روی دوستی بگوید که مگر ازمیان من و تو طریقهٔ دوستی رفت ؟ او درجواب گوید که دوستی کی درمیان بود؟ چه‌این جواب مطابق مقتضای حال دوستی نباشد. یا کسی به‌کسی از راه سئوال و التجا بگوید که چیزی به‌من بده . اودرجواب گوید که مگر به‌من قرض داده‌ای ؟ واین جواب نیز مطابق مقتضای حال سایل و کریم نباشد، وامثال آن .

هفتم جت‌بهنگ دو کهن به‌جیم تازی و تای فوقانی خفیفتین به‌فتح اول وسکون‌ثانی وبای موحدهٔ‌ثقیلهٔ مفتوح و نون‌منونه و کاف عجمی‌خفیفه، وآن را چهند بهنگ نیزگویند به‌فتح جیم عجمی[1] ثقیله و نون منونه و دال خفیفه وباقی حروف وحرکات مذکوره، وآن‌دو کهنی بود که درمحل بسرام هرچهندی که باشد خصوصاً دوها، یعنی درمحل وقفی که‌میان ُتک باشد،[2] لفظی واقع‌شود که به‌حسب تقطیع وشمارماترا به‌دوجز و تحلیل یابد یعنی به‌دوجزو متجزی[3] شود ، وجزو اولش داخل نصف اول ُتک باشد و جزو ثانی داخل‌نصف ثانی ُتک‌بود، مثلا دوها که تمام ُتک‌آن بیست وچهارماترا است واین بیست وچهار ماترا به‌یک‌بسرام یعنی وقف که درمیان ُتک واقع شود، به‌دوحصه گردد، حصهٔ‌اولی‌سیزده ماترائی وحصهٔ ثانیه یازده‌ماترائی. پس در محل بسرام لفظی‌واقع شود که به‌حسب تقطیع و شمار ماترا به دوجزو[4] تحلیل یابد وجزو اولش داخل سیزده ماترا باشد وجزوثانی‌داخل یازده‌ماترا[5] ، چنانکه درین بیت مصنف :[6]

۱ــ ب ندارد. ۲ــ الف‌ندارد. ۳ــ ب ندارد . ۴ــ الف‌ندارد.

۵ــ ج می‌افزاید : بود. ۶ــ ج می‌افزاید : نظم .

ای بت سنگین‌دل، توداری عارض چو[1] ماه

بهر[2] خدا از روی یکسو کن زلف سیاه

در تُك اول‌ازدوهای مذکور لفظ «داری» درمحل بسرام واقع‌شده وبه حسب تقطیع و شمار ماترا به‌دو جزوگشته: جزو اولش که «دا» باشد، درسیزده ماترا محسوب‌گشته و جزو دیگرش که «ری» باشد در یازده ماترا محسوب‌گردیده، و در تُك ثانی از آن لفظ «یکسو» در محل بسرام واقع شده وآن نیز به‌دو جزو تحلیل یافته، جزو اولش که «یك» باشد در سیزده ماترا محسوب‌گردیده و جزو[3] ثانیش که «سو» باشد دریازده ماترا محسوب گردیده.

هشتم کاشتها رته دوکهن به‌کاف تازی خفیفهٔ ممدوده وشین معجمهٔ موقوف و تای فوقانی اثقل[4] ممدوده ورای موقوفه[5] و تای فوقانی ثقیله و آن را اپارته [۹۴ ب] نیزگویند به‌همزهٔ مفتوحه وبای عجمی‌خفیفهٔ ممدوده و ورای موقوفه و تای فوقانی ثقیله، وآن دوکهنی بود[6] که شعری مثل لغز یا معما در حل معنی مغلق و دقیق باشد و معنی‌آن زود فهمیده نشود مگر به‌فکروتلاش بسیار و چندان لطف نداشته باشد، وآن را در عربی[7] تعقید معنوی نامند، چنانکه این عبارت هندی که:

دده ست[8] بهکه بیری بهیو

واز این عبارت[9] معنی‌آن خواهند که خون دشمن شد واز آن خون حیض اراده کنند، چه دده به دال خفیفهٔ مفتوح و دال ثقیله دریا باشد، و ست به سین مهملهٔ مضموم و تای فوقانی خفیفه به معنی فرزند بود، وبهکه به‌بای موحده وکاف تازی ثقیلتین به‌اول‌مفتوح به‌معنی غذا وخوراك باشد،

۱ـ ب: چون. ۲ـ الف: بهره. ۳ـ الف ندارد: و جزو...گردیده.
۴ـ ب ندارد: اثقل ممدوده. ۵ـ الف: مـوقومه. ۶ـ الف ندارد.
۷ـ ب وج: بعربی. ۸ـ ب: است. ۹ـ الف ندارد.

وبیری به‌فتح بای موحدۀ خفیفه وسکون یای تحتانی ورای مکسور و یای معروف به‌معنی دشمن بود. پس معنی آن شد که غذای فرزند دریا دشمن شد. از فرزند وزائیدۀ دریا زلو خواسته وغذای آن خون‌است واز آن خون حیض اراده کرده. حاصل معنی آنست که نایکا[1] خود را آراسته و پیراسته برای صحبت ومباشرت می‌خواست پیش نایك برود که درین اثنا حیضش آمد. پس آن خونِ حیض با او دشمنی کرد که ازین کارش مانع آمد. پس اگرشاعر این معنی را به‌عبارتی مختصر ادا می کرد و به‌صریح می گفت که حیضش از این کارمانع آمد هرآئینه اینقدر تردد درکار[2] نمی‌شد، یا درپرده به‌رمزمی گفت که خونش از این کار مانع آمد، نیز اولی بود.

نهم بیرته دوکهن[3] به‌بای موحدۀ خفیفۀ مکسورویای مجهول ورای موقوف و تای فوقانی ثقیله، وآن دوکهنی بود که دومقدمه ضد همدیگر بگویند، چنانکه به‌کسی بگویند که همه دشمنان را بکش و جانداری را بیجان مکن. یاکسی به‌کسی بگوید که من غنی را چیزی بده و من سیر را چیزی بخوران، وامثال‌آن.

دهم کرم هین دوکهن به‌فتح کاف تازی ورای متصله و سکون میم وهای مکسوره ویای معروف ونون، وآن راکرم بهنگ نیزگویند به‌حروف وحرکات مذکوره و بای موحدۀ ثقیلۀ مفتوح ونون منونه[4] وکاف عجمی خفیفه، وآن دوکهنی بودکه درصدر کلام دوسه‌چیز را یکجا ذکر کنند. بعد ازآن وصف آنها بغیر ترتیب کنند به حسب تقدیم و تأخیر، یا مقابل آنها کلماتی آورده شود که نسبت به‌آنهاداشته باشد[5] بغیرترتیب، وآن را به‌عربی لف و نشر مشوش خوانند چنانکه‌گویند که[6] خلق کننده و پرورنده وکُشنده

۱ــ الف: ناکاه. ۲ــ ب ندارد: درکار. ۳ــ الف: بیرد وکهن.
۴ــ ب: مغنونه. ۵ــ ب وج: باشند. ۶ــ ج ندارد.

مهادیو و برنبها وبشن است ، چه به اعتقاد اهل هند [۹۵ الف] خلق کننده برنبها وپرورنده بشن و ُکشنده وهلاك کننده مهادیو است، وچنانکه‌گویند: روی وموی معشوق شام‌وصبح‌است وبهشت ودوزخ نتیجهٔ عصیان وطاعت است .

واگرچنین‌گویند که خلق کننده و پرورنده و هلاك کننده برمها و بشن ومهادیـو است و روی وموی[1] معشوق صبح و شام است و بهشت و دوزخ نتیجهٔ طاعت و عصیان است، انکرمان النکار باشد چنانکه در فصل اول ازین باب‌گذشت، وآن صنعت است ونزد[2] اهل عرب و عجم این هر- دوقسم که لف ونشرمرتب ومشوش باشد، صنعت است.

یازدهم کت برن دو کهن به‌فتح کاف تازی خفیفه وضم تای فوقانی مثقله و فتح بای موحدهٔ خفیفه[3] وسکون را ونون، وآن دوکهنی بودکه در شعرلفظی واقع شودکه نسبت به‌ممدوح یا معشوق قبیح ونامناسب بودمثلا درصفت شجاعت ممدوح‌گویندکه ممدوح سفاك وجرار وخونخوار است، وگویندکه معشوق شوخ و بیحیا است و امثال‌آن.

دوازدهم پن رکت دو کهن به‌ضم بای‌عجمی خفیفه و سکون نون وفتح راوکاف تازی و تای فوقانی خفیفتین به‌سکون اول، وآن بردوگونه بـود :

اول‌آنکه درچهند یعنی در شعر خصوصاً دریك ُتك[4] یعنی در یك مصرع لفظی به‌یك معنی دوجایاسه جا وزیاده برآن تکرار یابد ، و بعضی گویند تکرار دوجا معیوب نیست مگرآنکه سه‌جا و زیاده برآن باشد ، و اگر این تکراردرمحل ُتك یعنی قافیه باشد نشاید وبه‌هیچ وجه جایزنیست.

۱ــ ب ندارد: و موی. ۲ــ الف ندارد: نزد... صنعت است. ۳ــ ب ندارد. ۴ــ الف: یك تك اول.

وآن را در هندی به‌اصطلاح جدید چهین‌گویند، به‌حروف و حرکاتی که درباب دویم‌گذشت و به‌عربی ایطا وقافیهٔ شایگان خوانند.

دویم آنکه دولفظ به‌یك معنی تکراریابند، وآن را به‌عربی[1] بیان مکررگویند وصنعت شمارند، واین دوها جامع این هردوقسم است :

جاگت جاگت نس سکهی ارن بهئی درگ لال.

هرسون کرکی کیل کیون نین نواوت بال

یك لفظ «جاگت» به‌معنی بیداری درصدر کلام دوجا[2] تکراریافته، و لفظ ارن به‌همزهٔ مفتوحه ورای مضمومه ونون ولال[3] به‌لامین، به‌لام اول ممدوده هردوبه‌معنی سرخ به‌یك معنی آمده.

سیزدهم بیاهت دوکهن به‌کسربای موحدهٔ خفیفهٔ ممدوده با یای مشمومه وهای مفتوحه و تای فوقانی خفیفه[4]، وآن دوکهنی بود که دومقدمه بیان‌کنند به‌حیثیتی[5] که مقدمهٔ عمده و بعیدالوقوع را سهل‌گیرند[6] وقریب‌الوقوع شمارند و مقدمهٔ سهل و قریب‌الوقوع را عمده و بعیدالوقوع پندارند[7]، مثلابه معشوق بگویند: اگرباما حرفی [۹۵ ب] نمی‌زنی‌ونگاهی به ما[8] نمی‌کنی، باری درآغوش ما خود درآ و بوسه خود بده، وامثال آن.

چهاردهم اسبنده دوکهن به‌فتح همزه و سکون سین مهمله و بای موحدهٔ خفیفهٔ مفتوح ونون‌منونه ودال ثقیله، وآن دوکهنی بودکه معنی تك ثانی بامعنی تك اول یعنی معنی[9] مصرع ثانی با معنی مصرع اول یامبتدا باخبر رابطه[10] نداشته باشد، چنانکه شاعرگوید :

زلف مشکین او پریشان است در چمن ناله می‌کند بلبل

۱ـ ج می‌افزاید: دوهره. ۲ـ ج ندارد: جا. ۳ـ ب: لام. ۴ـ الف وب ندارد. ۵ـ ب: بوجهی. ۶ـ ب: پندارند. ۷ـ ب:گیرند.
۸ـ الف ندارد: به‌ما. ۹ـ ب ندارد. ۱۰ـ ج: ربط.

پانزدهم اپر چر دو کهن به‌فتح همزه و بای عجمی خفیفهٔ مشدده ورای متصله وجیم عجمی خفیفهٔ مضموم ورای، وآن دو کهنی بود که لفظ مغلق ونامسموع ونامعمول[1] در کلام و اشعار واقع شود، و به‌عربی آن را تعقید لفظی گویند. درهندی مثل کلئو به‌فتح کاف تازی خفیفه و سکون لام و همزهٔ مضمومه و واو معروف به‌معنی ماه، و درعربی مثل[1] نبراس به‌کسر نون و سکون بای موحده ورای ممدوده و سین مهمله به معنی چراغ و امثال آن.

شانزدهم ابهو تار ته دو کهن به‌همزهٔ مفتوحه و بای موحدهٔ ثقیلهٔ مضموم و واو معروف و تای فوقانی خفیفهٔ ممدوده ورای موقوفه و تای فوقانی ثقیله، وآن دو کهنی بود که شاعر امری عجیب وغریب راکه ناممکن و محال باشد[2] درشعر آرد، چنانکه‌گوید که پسر[3] زن عقیمه بیخ امربیل را به دست خود برید. چه پسر زن عقیمه بیخ امربیل امری است عجیب و غریب وناممکن ومحال، وامربیل به‌همزه[4] ومیم مفتوحتین وسکون راوبای موحدهٔ خفیفهٔ مکسوره ویای معروف ولام، بیلی است یعنی جلنگی است مشهور و معروف که به‌قدرت قادر مطلق خود به خود برشاخهای درختان بهم رسد ونمو کند وبه‌کثرت تمام برشاخهای درخت پیچد بدون آنکه در زمین بیخی داشته[5] باشد.

هفدهم دیس برود ه دو کهن به‌دال خفیفهٔ مکسور ویای مجهول و سین[6] مهملهٔ موقوف وکسر بای موحدهٔ خفیفه[7] ورای مضموم و واو مجهول ودال ثقیله، وآن دو کهنی بود که مکانی را وصف کنند[8] که‌آن مکان قابل و شایان‌آن وصف نباشد چنانکه بگویند: بهشت سوزنده است و دوزخ

۱ـ الف: نامعموم. ۲ـ الف ندارد. ۳ـ الف ندارد: پسر... بریدچه.
۴ـ ب ندارد: بهمزه... ولام. ۵ـ الف: نداشته. ۶ـ الف ندارد: وسین... ودال. ۷ـ ب ندارد. ۸ـ ج ندارد: کنند... آن وصف.

طراوت[1] بخش. یاآنکه‌گویند: در شهر ویرانی است و درصحرا آبادانی، وامثال‌آن[2]. هژدهم کال برووه دو کهن به‌کاف تازی خفیفهٔ ممدوده و لام موقوف وباقی حروف و حرکات مذکوره، و آن دو کهنی بود که زمانی را وصف کنند که‌آن زمان قابل ولایق‌آن وصف نباشد. مثلاگویند که شبانه آفتاب طلوع می کند و روزانه ماه روشن می‌گردد، یاگویند که در زمستان [۹۶ الف] هوا گرم می‌گردد و در تابستان سرد ، یاگویند که‌کویل در سرد رُت مست می‌شود و طاووس دربسنت رُت[3]، و امثال‌آن.

نوزدهم‌لوك برووه دو کهن به‌لام مضموم و واومجهول وکاف‌تازی خفیفهٔ موقوف و باقی حروف و حرکات مذکوره، و آن دو کهنی بود[4] که مردمی و قومی را وصف کنند که‌آن وصف درآنها موجود نباشد ویاکسی را[5] به‌امری منسوب‌گردانند که‌آن‌کس شایان‌آن نبود، چنانکه‌گویند: مردم ملك روم سیاه فام‌اند و مردم زنگبار صبیح و سفید پوست. یاآنکه‌گویند: سیتازن‌رام زانیه وبدکاره بود و راون متقی ومتدین وپرهیزکار، وامثال‌آن.

بیستم نیای اکم برووه دو کهن به‌کسرنون ممدوده با یای مشمومه ویای تحتانی موقوف وهمزه وکاف عجمی خفیفهٔ مفتوح ومیم باقی حروف وحرکات مذکوره،وآن دو کهنی بود که شاعرامری راگوید که خلاف‌شرع و رسم باشد. مثلاگوید که اول نمازمی گذارم، پس و ضومی سازم[6] یا گوید که اول خلال می کنم، پس طعام می‌خورم، وامثال‌آن.

۱ـ الف: طروت. ۲ـ الف ندارد. ۳ـ الف ندارد. ۴ـ الف ندارد. ۵ـ الف ندارد. ۶ـ ب: می کنم.

باب چهارم

درعلم سنگار رس یعنی علم[1] عاشقی ومعشوقی وبیان احوال عاشق و معشوق[2] .

وآن مشتمل است بردوفصل :

فصل اول : در تعریف[3] سنگار رس وبیان اقسام نایکا ولواحق آن .

وآن منشعب است به سه شعبه :

شعبه اول : در تعریف سنگاررس .

بباید دانست که رس به رای مفتوحه و سین مهمله در لغت اهل هند به معنی لذت ومزه بود، ودراصطلاح ایشان حالتی باشد ازحالات، وآنجمله به حسب قرارداد ایشان نُه حالت بود، وآن را نورس نامند ، وآن درباب سابق به تفصیل ایراد[4] پذیرفته بود، و سنگار به کسر سین مهمله ونون منونه وکاف عجمی خفیفۀ ممدوده ورا، درلغت[5] به معنی زینت و آرایش بود و[6]

۱– ج ندارد . ۲– الف ندارد . ۳– الف : تعرف .

۴– ج: ایرادیافته . ۵– ب ندارد : درلغت. ۶– ج: وآنرا در اصطلاح.

دراصطلاح ایشان عبارت‌ازحالتی است که درعشق ومحبت پیدا شود، وآن را دوحال بود :

یکی سنجوگ، دویم بیوگ .

سنجوگ به‌فتح‌سین مهمله ونون منونه وجیم‌تازی خفیفهٔ‌مضموم و واو مجهول وکاف عجمی خفیفه، به‌معنی وصال باشد، وبیوگ به‌کسر بای موحدهٔ خفیفه و یای تحتانی مضموم [۹۶ ب] وواو مجهول وکاف عجمی خفیفه، به‌معنی فراق بود . پس‌از جمله رس‌های نه‌گانهٔ مذکوره علمای‌هند علم سنگار رس راکه علم عاشقی و معشوقی وبیان احوال عاشق و معشوق است و[1] خالی‌از ذوقی وشوقی نیست، بر کلیات وجزئیات آن احاطه‌نموده مدون ساخته‌اند ، چنانکه بعدازاین بیان آن کرده‌شود ، ان‌شاءالله‌تعالی .

شعبهٔ‌دو یم: دربیان اقسام نایکا .

بباید‌دانست که نایکا به‌نون ممدوده وهمزهٔ ملینه وکاف تازی خفیفهٔ ممدوده، درلغت هندی عموماً به‌معنی زن وکدبانو باشد و خصوصاً زنی‌را نامند[2] که‌درطریقهٔ انوثیت وشیوهٔ دلربایی مهارت تمام داشته باشد ، ونایك بدون الف آخر علی هذاالقیاس عموماً مرد و شوهر وکدخدا را گویند و به‌معنی مهتر ورئیس نیز آمده وخصوصاً مردی‌را نامند که درشیوهٔ معشوق‌پرستی و شاهدبازی و فن مباشرت ومعاشرت مهارت‌تام داشته باشد . ودر طریقه [3] ورویهٔ اهل‌هند زن‌عاشقه است ومرد معشوق، ودراشعار ایشان‌تعشق و اظهار شوق ودرد وبیقراری وبیتابی ونیازمندی ازجانب زن‌است واظهار ناز وبی‌نیازی ازجانب مرد ، برخلاف طریقهٔ[4] عرب که مردعاشق‌است وزن معشوقه، ودراشعار ایشان‌تعشق[5] واظهار شوق ودرد ونیازمندی ازجانب‌مرد

۱ــ ب : که . ۲ــ ج : گویند . ۳ــ ب: طریق. ۴ــ ب‌ندارد.

۵ــ ب : عشق.

است و ناز و بی‌نیازی از جانب زن ، و در عجم برخلاف هردو فریق مرد عاشق مرد است ، چه در اشعار ایشان بیشتر وصف خط و زلف است و تعریف[1] پستان اصلا نیست. پس پوشیده نماند که نایکا برسه‌نوع است :

نوع اول: سکهیا به‌ضم سین مهمله و سکون کاف تازی خفیفه و یای تحتانی ممدوده ، وآن‌زنی‌بود که درعقد نکاح نایك یعنی شوهردرآمده وازغیر شوهر مجتنب بود ، و آن برسه‌قسم[2] است :

اول[3] مگدها به‌ضم میم و سکون کاف عجمی خفیفه و دال ثقیلهٔ ممدوده ، وآن زنی‌بود[4] که آثار جوانی دراو پیداشده باشد اماهنوز نادان بود وشرم وحیا برشوقش غالب باشد . وآن بردوگونه بود[5]:

اول اگیات جوبنا به‌فتح‌همزه وکسرکاف عجمی خفیفهٔ مشددهٔ ممدوده بایای مشمومه وتای فوقانی خفیفهٔ موقوف[6] وجیم تازی خفیفهٔ‌مضموم وواو مجهول و یای موحدهٔ خفیفهٔ مفتوح و نون ممدوده وآن زنی‌بود نادان که هنوز خبراز جوانی خود نداشته باشد .

دویم گیات جوبنا [۹۷ الف] بدون همزهٔ اول و باقی حروف و حرکات‌مذکوره، وآن زنی‌بودکه‌از نادانی برآمده وازجوانی خود خبردار شده باشد .

ومگدها تا شرم و حیا بروی بغایت مستولی بود واز معاشرت و مباشرت ترسان وگریزان‌باشدآن‌را نئودها نامند به‌فتح نون وهمزهٔ مضمومه وواو معروف ودال اثقل[7] ممدوده، وچون اندکی شرم از وی مرتفع گشته و خوف وترس مباشرت‌زایل شده باشد آن‌را بشربده نئودهاگویند[8] به‌کسر

۱ــ ب ندارد : وتعریف... نیست . ۲ــ ب گونه . ۳ــ ب: قسم‌اول.

۴ــ الف ندارد . ۵ــ ب: است. ۶ــ ج ندارد . ۷ــ ب: ثقیله .

۸ــ الف: گو .

بای موحدهٔ خفیفه وسکون شین معجمه وفتح‌را وسکون بای موحدهٔ خفیفه ودال ثقیله وباقی حروف و حرکات مذکوره .

قسم دویم از اقسام ثلثهٔ سکهیا مدهیا بود ، به فتح میم و کسر دال ثقیلهٔ مشددهٔ ممدوده بایای مشمومه ، وآن زنی بود[1] که درامور معاشرت و مباشرت متوسط باشد وشرم وحیا وشوق وخواهش مباشرت دروی[2] متساوی و برابر بود . در ظاهر شرم و حیا دامن‌گیر باشد ودرباطن شوق مباشرت گریبان‌گیر بود .

قسم سیوم از اقسام ثلثهٔ سکهیا پرگلبها بود، به‌فتح بای عجمی خفیفه و سکون‌را وفتح کاف عجمی خفیفه وسکون‌لام وبای موحدهٔ ثقیلهٔ ممدوده، و آن را پرودها نیز نامند ، به ضم بای عجمی خفیفه و رای متصله و واو مجهول و دال اثقل ممدوده ، و آن زنی بود که شوق و خواهش مباشرت برشرم وحیا غالب‌باشد وظاهراً وباطناً شایق صحبت ومباشرت بود.

و هریکی ازاقسام ثلثهٔ مذکوره بردوگونه بود : جیشتها و کنشتها.

جیشتها به‌فتح جیم تازی خفیفه وسکون یای تحتانی وشین معجمهٔ موقوف و تای فوقانی اثقل ممدوده ، آن بود که شوهرش بسیار بخواهد و دوست بدارد وپیش‌او بزرگ و معزز ومکرم باشد .

وکنشتها به‌فتح کاف تازی خفیفه وکسر نون وسکون شین معجمه وتای فوقانی اثقل ممدوده، آن بود[3] که نه‌چنین باشد .

نوع دویم از انواع ثلثهٔ نایکا پرکیا بود ، به‌فتح بای‌عجمی خفیفه وسکون‌را وکاف تازی خفیفهٔ مکسور ویای‌تحتانی ممدوده، وآن‌زنی باشد که با غیر شوهر عشقبازی نماید و طریق زنا و فسق و فجور سپارد ، و آن بردوگونه بود :

۱ـ الف ندارد .   ۲ـ ب ندارد : دروی .   ۳ـ الف ندارد .

گنکا و اودها .

گنکا به‌فتح[1] کاف عجمی خفیفه و کسر نون و کاف تازی خفیفهٔ ممدوده، و بعضی آن‌را به‌کافین تازیین خفیفتین به کاف اول مفتوح و نون مشددهٔ مکسور و به‌کاف ثانی ممدوده خوانند[2] ، و آن زنی بود فاسقه که هنوز درعقد نکاح کسی درنیامده باشد وباکره بود .

واودها به همزهٔ مضمومه و واو معروف ودال اثقل ممدوده، زنی بود[3] فاسقه‌که درعقد نکاح‌کسی درآمده باشد و [۹۷ ب] کامله بود .

و اقسام اودها اگرچه نا محصور است ، اما شش قسم از آن ایراد پذیرفته :

قسم‌اول: [4] : گپتا به کاف و بای عجمیین خفیفتین ، به‌ضم اول و سکون ثانی و تای فوقانی خفیفهٔ ممدوده ، وآن زنی بود فاسقه‌که شناعت وقباحت فسق و زنا را دانسته در اخفای آن جد وجهد تمام‌به‌کار[5] برد، وآن برسه‌گونه بود :

اول آنکه‌درصدد وصال‌یار باشد وجهدش در آن بود که‌فعل‌ناشایسته و عمل شنیع که از او به‌وقوع آید ، احدی بر آن[6] اطلاع نیابد[7] و آن‌را برتکه‌مان سرت‌گوپتا گویند ، به‌فتح بای موحدهٔ خفیفه و سکون را و کسر تای فوقانی خفیفه و تشدید کاف تازی ثقیله و میم ممدوده و نون موقوف وضم سین‌مهمله وسکون‌را وتای فوقانی خفیفهٔ موقوف وکاف عجمی خفیفهٔ مضموم و واو مجهول وبای عجمی خفیفهٔ مفتوح ونون ممدوده .

دویم آنکه اورا وصال یاردست داده باشد ودرسعی اخفای آن‌بود،

۱ـ ب ندارد : بفتح . . . و بعضی آنرا . ۲ـ ب ندارد : خوانند و.

۳ـ ج ندارد . ۴ـ الف ندارد: قسم‌اول. ب ندارد: اول. ۵ـ الف:بکام.

۶ـ ج ندارد : برآن . ۷ـ الف : یابد .

وآن را برت سرت‌گوپنا نامند، به‌کسر بای موحدهٔ خفیفه وسکون را وتای فوقانی خفیفهٔ موقوف و باقی حروف وحرکات مذکوره.

سیوم آنکه فعل شنیع ازوسرزده وعزم معاودت آن در استقبال داشته باشد و در اخفای گذشته وآینده اهتمام تمام نماید، وآن را برت برتکه مان سرت‌گوپنا خوانند، به‌حروف و حرکات مذکوره.

قسم دویم[1]: از اقسام ششگانهٔ اودها، بدگدها بود به‌بای موحده و دال خفیفتین به‌کسر اول وفتح ثانی و سکون کاف عجمی خفیفه و دال ثقیلهٔ ممدوده، وآن فاسقه‌ای[2] بود[3] که در تحصیل حاجت خود به‌زیرکی وهوشیاری تمام نهانی سعی نماید، وآن بردوگونه بود[4]:

اول باك بدگدها به‌بای موحده وکاف تازی خفیفتین، به‌اول ممدوده وثانی موقوف و باقی حروف و حرکات مذکوره، وآن فاسقه‌ای بودکه به‌عبارات دلاویز و حکایات کنایه‌آمیز ادای مدعای خود کند.

دویم کریابدگدها به‌کسر کاف تازی خفیفه ورای متصله ویای تحتانی ممدوده وباقی حروف وحرکات مذکوره، وآن فاسقه‌ای بودکه به‌لطایف اعمال و دقایق افعال مهم خود را سرانجام دهد.

قسم سیوم: لچهتا به‌فتح لام وکسر جیم عجمی ثقیلهٔ مشدده و تای فوقانی خفیفهٔ ممدوده وآن فاسقه‌ای بودکه به‌بدنامی نام برآورده و مشهورگشته از رسوایی باك نداشته باشد.

قسم چهارم: کلتا به‌ضم کاف تازی خفیفه وکسر لام و تای فوقانی مثقلهٔ ممدوده، وآن فاسقه‌ای بودکه آتش شهوتش به‌هیچ آبی[5] فرونشیند و به‌عدد محصور مردان قناعت نگزیند.

۱ـ ب: قسم دویم در اقسام پرکیا. ۲ـ ج ندارد. ۳ـ الف ندارد.
۴ـ ج: وآن دوگونه است. ۵ـ الف ندارد.

قسم پنجم: [۹۸ الف] انسیانا به‌فتح همزه و سکون نون و سین مهملهٔ مفتوح و یای تحتانی و نون ممدودتین، و آن فاسقه‌ای بود که در طلب وصال یارو تحصیل مراد خود سعی نماید و ازغـایت مستی شهوت و غلبهٔ شوق اخفای آن نتواند[۱] کرد، و آن برسه‌گونه بود:

اول آنکه متوقع وصال یار درمکانی بود معین کـه پیش از آن در آنجا ملاقی نشده باشد.

دویم آنکه متوقع وصال درجایی بود که پیش از آن هم درآنجا ملاقات کرده باشد.

سیوم آنکه متوقع وصال درجایی بود نامعین و نظر بریارگمارد تا کجا آرام گیرد که به‌آنجا[۲] خود را برساند.

قسم‌ششم: مدتا به ضم میم و کسردال فوقانـی خفیفهٔ ممدوده و آن فاسقه‌ای بود که از بدنامی و رسوایی اصلاباك نداشته[۳] درهوای یار همیشه خوشدل و شادکام باشد.

نوع سیوم:[۴] از انواع ثلثهٔ نایکا سامانیا بود، به سین مهمله و میم ممدودتین و تشدید[۵] نون مکسورهٔ ممدوده بایای مشمومه، و آن را سامان‌بنتا نیزگویند، به سین مهمله و میم ممدودتین و نون موقوف وفتح بای مـوحدهٔ خفیفه و کسر نون و تای فوقانی خفیفهٔ[۶] ممدوده، و آن فاحشه‌ای بود کـه به شوهری و یاری مخصوص نباشد و ازبرای تحصیل زر با هرکسی صحبت دارد مثل قحبه و لولی.

وهریکی از سکهیا و پرکیا و سامانیا برسه‌قسم است:

قسم اول: انسنبهوگ دکهتا به‌فتح همزه و سکون نون وسین مهملهٔ

۱ــ ب: نتوان کرد. ۲ــ ب: آنجا. ۳ــ ج می‌افزاید: باشد. ۴ــ ج: دوم. ۵ــ ب: وکسرنون مشدده با یای الخ. ۶ــ ب ندارد.

مفتوح ونون منونه و ضم بای موحدهٔ ثقیله و واو[1] مجهول و کاف عجمی خفیفهٔ موقوف وضم دال خفیفه و کسر کاف تازی ثقیله و تای فوقانـی خفیفهٔ ممدوده، و آن زنی بود که برمباشرت و معاشرت نایك با دیگری اطـلاع یافته آزرده خاطر و بیدل باشد.

قسم دویم: بکروکت گربتا به‌بای موحده و کاف تازی خفیفتین ، به‌فتح اول و سکون ثانی ورای[2] مضموم و واو مجهول و کاف تازی و تای فوقانی خفیفتین به‌کسر اول وسکون ثانی[3] وفتح کاف عجمی خفیفه وسکون را و بای موحده وتای فوقاتی خفیفتین به‌اول مشدد مفتوح وثانی ممدوده، وآن زنی بود که از روی غرور و تکبر سخن به‌کنایه‌گوید، وآن بردوگونه است[4]:

اول پریم گربتا به‌کسر بای عجمی خفیفه ورای متصله ویای‌مجهول ومیم موقوف و باقی حروف و حرکات مذکوره، و آن زنی بود که مغرور محبت و شیفتگی نایك باشد.

دویم روپ گربتا [۹۸ ب] به رای مضموم و واو معروف و بای عجمی خفیفهٔ موقوف و باقی حروف و حرکات مذکوره، وآن زنی بود که مغرور حسن و جمال خود باشد .

قسم سیوم: مان و تی به‌میم ممدوده ونون موقوف و واو مفتوح وتای فوقانی خفیفهٔ مکسورویای معروف، وآن زنی بود که به‌سبب‌تقصیری که از نایك نسبت بدوبه‌وقوع آمده باشد، اظهار ناز وآزردگی نمایـد، و مان به میم ممدوده ونون که عبارت از ناز است، چهارگونه بود:

اول لگه مان به‌لام مفتوحه و کاف عجمی ثقیله، وآن مـانی یعنی

۱ــ ب ندارد: و واو... تازی ثقیله. ۲ــ ب ندارد: ورای... سکون ثانی.
۳ــ الف ندارد. ۴ــ ج: بود.

نازی بود که به‌اندك عذری مندفع گردد و سببش مثل نگاه[1] کردن نایك بود به سوی غیری.

دویم[2] مدهم مان به‌فتح میم و دال ثقیلهٔ مشدده و ایضاً میم، و آن مانی بود که نسبت به اول قوی‌تر باشد وسببش مثل سخن‌گفتن نایك بود با غیری.

سیوم گُرمان به‌ضم کاف عجمی خفیفه ورا، وآن مانی[3] بودقوی‌تر وقایمتر که به‌عذر ومنت[4] بسیار مندفع گردد و سببش مثل مباشرت کردن و صحبت داشتن نایك بود[5] با غیری.

چهارم رسابهاس به‌رای مفتوحه و سین مهمله و بای موحدهٔ ثقیلهٔ ممدودتین و ایضاً سین مهمله[6]، وآن آزدگی بود که هرگز آشتی و اصلاح نپذیرد، وآن فی‌الحقیقه از قسم مان خارج است، چه مان عبارت از نازی است که خوشنما و شوق‌افزا باشد نه‌آنکه قطع محبت و اخلاص کند.

پس هریك از انواع ثلثهٔ نایکا با اقسام خودش منقسم می‌شود به‌هشت قسم:

قسم اول: سواد هین پتکا به‌ضم سین‌مهملهٔ ممدوده و واومشمومه ودال ثقیلهٔ مکسور ویای معروف و نون موقوف و بای عجمی وتای‌فوقانی خفیفتین به‌اول مفتوح و ثانی مکسور[7] وکاف تازی خفیفه ممدوده، وآن نایکائی بود که نایکش بسیار بخواهد و دوست دارد ودرغایت رضاجویی وفرمانبرداری او[8] باشد وهمیشه با اوبود، وزنی که بالعکس در رضاجویی وفرمانبرداری ودوستداری[9] نایك بود آن را پت برتاگویند به‌بای عجمی و تای فوقانی خفیفتین به‌فتح‌اول وسکون‌ثانی وقیل بکسره وفتح بای موحدهٔ

۱ـ الف: نکاح. ۲ـ الف: دو. ۳ـ الف: معانی. ۴ـ الف: بمنت. ۵ـ الف ندارد. ۶ـ الف ندارد: سین مهمله. ۷ـ الف ندارد. ۸ـ الف ندارد: اوباشد... فرمانبرداری. ۹ـ ب ندارد.

خفیفه وسکون را وتای فوقانی خفیفهٔ ممدوده، وبه جای بای موحدهٔ خفبفه واو نیز استعمال کنند و پت ورتاگویند، وآن ازاقسام هشتگانه خارج است.

دویم اتکنتهتا به ضم همزه و تای فوقانی وکاف تازی خفیفتین، به سکون اول و فتح ثانی و نون منونه وکسر تای فوقانی اثقل و تای فوقانی خفیفهٔ ممدوده[1]، وآن نایکائی بودکه [۹۹الف] حسب‌الوحدهٔ[2] نایك در محلی معهود در انتظار رسیدن نایك[3] باشد[4] و به سبب دیر رسیدن نایك در اندیشه باشد و قیاس‌های‌گوناگون کند، چنانکه‌گاه قیاس کند و با خود گوید که‌اینك نایك‌را دیر کشید. آیا در خانه اوراکاری روی دادیا درصحبت یاران ومصاحبان مشغول ماند یا او راآزاری شد یا ازشب تاریك ترسید و امثال آن.

سیوم باسك سجیا به‌بای موحدهٔ خفیفهٔ ممدوده و فتح سین مهمله و سکون کاف تازی خفیفه و سین[5] مهملهٔ مفتوح وکسر جیم تازی خفیفهٔ مشددهٔ ممدوده با یای مشمومه، و آن نایکائی بودکه حسب‌الوعدهٔ نایك به‌امید وصال خود را آراسته و پیراسته و به‌تهیهٔ لوازم عیش وعشرت از مسند وآرایش خانه وغیره مشغول بوده منتظر آمدن نایك باشد.

چهارم ابهسندتا به فتح همزه و سکون بای موحدهٔ ثقیله و سین مهملهٔ مفتوح و نون منونه و دال وتای فوقانی خفیفتین به‌اول مفتوح و قبل مکسور و ثانی ممدوده، وآن را کل هنترتا نیزگویند به فتح کاف تازی خفیفه و سکون لام وهای مفتوحه و نون منونه وفتح تای فوقانی خفیفه و سکون را و تای فوقانی خفیفهٔ[6] ممدوده، وها[7] را ممدوده نیز خوانند وکل هانترتاگویند، وآن نایکائی بودکه با نایك به‌ناز[8] وعتاب پیش‌آمده بعد از

۱ــ ب ندارد. ۲ــ ب: حسب وعده. ۳ــ الف ندارد. ۴ــ الف: باشند. ۵ــ ب: وسکون سین. ۶ــ ب ندارد. ۷ــ ب ندارد: و هارا... گویند. ۸ــ ب: باناز.

رفتنش ندامت کشد و تأسف کند که چنین چرا کردم.

پنجم کهندتا به‌فتح کاف تازی ثقیله و نون منونه ودال مثقلهٔ[1] مکسور و تای فوقانی خفیفهٔ ممدوده، وآن نایکائی بود که نایکش شب جای دیگر گذرانیده و با دیگری صحبت داشته، صبحی با علامات صحبت[2] دوشینه پیش او می‌آید واو بروی ناز و عتاب نماید، وآن برسه‌گونه بود:

اول دهیرا به دال ثقیلهٔ مکسور ویای معروف ورای ممدوده، وآن کهندتائی بود که چون علامات شب بیداری وصحبت داشتن نایك بادیگری[3] غیراز خود در نایك ملاحظه نماید، حلم و تحمل بکار برده به حسن ادا نایك را برکردهٔ خودش متنبه ساخته خجل و منفعل گرداند. مثلا نایکا آئینه پیش نایك بگذارد تا نایك علامات[4] شب بیداری وصحبت داشتن بادیگری مثل خواب آلودگی و سرخی چشم و پریشانی دستار یا سیاهی سرمه که از بوسه دادن برچشم معشوقه برلبش مانده باشد[5] یا سرخی پیك پان که ازبوسه دادن معشوقه برچشم نایك بردور چشمش مانده باشد و امثال آن، در خود ملاحظه نماید، و درین محل نایکا ضاحك یا متبسم [۹۹ ب] شود و نایك ازین ادا خجل ومنفعل گردد، وعلی هذا القیاس حسن اداهای دیگر.

دویم ادهیرا به‌فتح همزه و باقی حروف وحرکات مذکوره، و آن کهندتائی بود که چون علامات صحبت داشتن با دیگری در نایك مشاهده نماید به خشم وعتاب و درشت‌گویی وتند خویی پیش آید.

سیوم دهیرا ادهیرا به حروف و حرکات مذکوره، وآن کهندتائی بود که در خشم و حلم و درشتی ونرمی میانه باشد، به‌آزردگی و بیدماغی با نایك سخنهای گله آمیز گوید و شکایت دوستانه کند.

۱ـ ب: ثقیله. ۲ـ الف ندارد. ۳ـ الف: بدیگری. ۴ـ ج: علامت. ۵ـ الف ندارد.

ششم پروکهت پتکا به‌ضم بای عجمی خفیفه[1] ورای متصله و واو مجهول و فتح کاف تازی ثقیله و سکون تای فوقانی خفیفه و بای عجمی و تای فوقانی‌خفیفتین، به‌اول مفتوح وثانی‌مکسوروکاف تازی خفیفهٔ ممدوده، وبه‌جای لفظ پتکا پریسی نیزاستعمال کنند وپروکهت پریسی گویند، به‌کسر بای عجمی خفیفه ورای متصله و یای مجهول و سین مهملهٔ مکسور و یای معروف ، وآن نایکائی بودکه به‌بلای فراق نایك یابیم آن‌گرفتار باشد ، و آن برسه‌گونه بود[2]:

اول‌گمکهت پتکا به‌فتح[3] کاف عجمی خفیفه ومیم و تشدیدکـاف تازی ثقیلهٔ مکسور و سکون تای فوقانی خفیفه و باقی حروف و حـرکات مذکوره، وآن نایکائی بودکه نایکش ساعتی ازبرای سفراختیار نموده در تهیهٔ سفر باشد.

دویم‌گچهت پتکا به فتح‌کاف عجمی خفیفه و جیم عجمـی ثقیلهٔ[4] مشدده وسکون تای فوقانی خفیفه، وباقی حروف و حرکات مذکوره، وآن نایکائی بودکه نایکش درعین حالت وداع وتوجه سفرباشد.

سیوم‌گت پتکا به‌کاف عجمی و تای فوقانی خفیفتین به‌فتح[5] اول وسکون ثانی وباقی حروف وحرکات مذکوره، وآن نایکائی بودکه‌نایکش به‌سفر رفته و داغ فراق بردلش نهاده باشد.

وهم چنین اگرنایکش برای[6] مراجعت از سفر ساعتی اختیارکرده باشدآن را اگمکهت پتکاگویند ، به‌فتح همزه وباقی حروف و حرکـات مذکوره، و اگرنایکش در عین‌آمدن به‌خانه و ملاقات نمودن بـود آن را اگچهت پتکاگویند[7] به‌فتح همزه وباقی حروف وحرکات مذکوره، و اگـر

۱ـ ج ندارد. ۲ـ ج ندارد. ۳ـ ب: بکاف عجمی خفیفه ومیم‌مفتوحتین وکسرکاف تازی ثقیلهٔ مشدده. ۴ـ الف: خفیفه. ۵ـ ب: باول مفتوح و باقی. ۶ـ ب و ج: از برای. ۷ـ ج: نامند.

نایکش ازسفر باز آمده ودرحریم‌وصال جاگرفته باشد آن‌را اگت پتکاخوانند، به‌فتح همزه و باقی حروف و حرکات مذکوره.

هفتم بپرلبدها به‌بای موحده وبای عجمی خفیفتین، به‌اول مکسور وثانی مشددهٔ مفتوح ورای متصله وفتح لام وقیل بضم وسکون بای موحدهٔ خفیفه و دال ثقیلهٔ ممدوده ، وآن نایکائی بود که مکانی که[1] برای وصال موعود ومعهود باشد، درآنجا برود ونایك[2] را نیابد [۱۰۰ الف] و مأیوس ودل‌آزرده برگردد، وآن ازقسم پرکیا تواند بود.

هشتم ابهسارکا به‌فتح همزه وسکون بای موحدهٔ ثقیله وسین‌مهملهٔ ممدوده ورای[3] مکسوره وکاف تازی خفیفهٔ ممدوده ، و آن نایکائی بودکه ازغلبهٔ شهوت وجوش مستی با طلب[4] و بی‌طلب پیش نایك برود ، و آن نیز ازقسم پرکیا تواند بود، وآن برسه‌گونه بود:

اول کرشنا ابهسارکا به‌کاف تازی خفیفه ورای متصله وسکون شین معجمه ونون ممدوده، وآن را تمسر ابهسارکا نیزنامند به‌فتح تای فوقانی خفیفه وکسرمیم وسکون سین مهمله ورای ممدوده ، وآن ابهسارکائی بود که درشب تاریك پیش‌نایك برود.

دویم جوتسنا ابهسارکا به‌جیم تازی خفیفهٔ مضموم و واومجهول و فتح تای فوقانی خفیفه وسکون سین مهمله ونون ممدوده، وآن ابهسارکائی بودکه درشب ماهتاب بی‌حجاب پیش نایك برود.

سیوم دیوا ابهسارکا به دال خفیفهٔ مکسور و یای مجهول و واو ممدوده، وآن ابهسارکائی بودکه در روز روشن علانیه پیش نایك برود.

وهریك ازین نایکاهای هشتگانهٔ مذکوره بردوگونه بود:

۱ــ الف‌ندارد. ۲ــ الف: نایك نیابد. ۳ــ ج ندارد: ورای... ممدوده.
۴ــ الف وب: با مطلب .

اول آنکـه نایکا حالتی که دارد پوشیده و پنهان بود و هیچ کس براحوال اومطلع نباشد، وآن را پرچهن نامند، به‌فتح بای عجمی خفیفه و سکون را وجیم عجمی ثقیلهٔ مفتوح و تشدید نون.

دویم آنکه نایکا حالتی که دارد ظاهـر وآشکارا بود یعنی غیری براحوال او مثل سکهی و امثال‌آن مطلع باشد، وآن را پر کاس گـویند، به فتح بای عجمی خفیفه و سکون را وکاف تازی و قیل عجمی خفیفهٔ ممدوده وسین مهمله.

پس هریکی از انواع و اقسام مذکوره برسه‌گونه بود:

اول اتم به‌ضم همزه وکسر تای فوقانی خفیفهٔ مشدده ومیم، وآن نایکائی بود نیك محضرکه در غایت رضاجویی نایك باشد و هرچند ازو جور وجفا بیند ازمهر و وفا برنگردد.

دویم مدهم به‌فتح میم و دال ثقیلهٔ مشدده وایضاً میم، وآن‌نایکائی بودکه هرگونه سلوکی که نایك با اوکند او نیز همان طریقه با او مسلوك داشته وفا را به وفا و جفا را به جفا مقابل نماید.

سیوم ادهم به‌فتح همزه ودال ثقیله ومیم، وآن نایکائی بودکه هر-چند نایك[1] با او سلوك ونیکی کند او از بد سلوکی وبدی برنگردد.

و باز هریکی ازاقسام نایکاهای مذکوره منقسم می‌شود به‌سه‌قسم:

قسم اول: دب[2] به دال و بای موحدهٔ خفیفتین، به‌اول مکسور، و آن زنی بودکه نقصان و زوال وضعف و ذبول[3] در حسن وجمال وحواس و [۱۰۰ ب] قـوای جسمانی او راه نیابد، و این از قسم حـوران و آسمانیان بود.

دویم ادب به‌فتح همزه و باقی حروف و حرکات مذکوره، و آن

۱– ج ندارد. ۲– الف: دب ها. ۳– ب: ذبونی.

زنی بود که نه‌اینچنین باشد و آن از نوع آدمیان باشد[۱].

سیوم دب ادب به حروف و حرکات مذکوره ، و آن برزخ بـود میان[۲] این دومرتبه واز اختلاط و اجتماع دب با ادب پیداگـردد مثل سیتا دختر جنك به‌فتحتین ، زنِ رام چند. واین سه‌قسم در نایك یعنی مـرد نیز موجود است.

شعبهٔ سیوم: دربیان لواحق[۳] نایکا، وآن متنوع است به‌پنج‌نوع:

نوع اول: دربیان بهاو .

پوشیده نماندکه چون خواهش و رغبت صحبت نایك بردل‌نایکا غالب ومستولی‌گردد ، در آن وقت حالتی که ازچهرهٔ اوضاع و اطـوارش ظاهر وناشی شودآن را ساتوك بهاو خـوانند به سین مهملهٔ ممدوده و ضم تای فوقانی خفیفه وکسر واو وسکون[۴] کـاف تازی خفیفه و بای موحدهٔ ثقیلهٔ ممدوده و واو، وآن برهشت‌گونه بود:

اول سوید به ضم سین مهمله با واو مشمومه و سکون یای تحتانی ودال‌خفیفه، وآن حالتی بودکه ازغلبهٔ شوق صحبت نایك عرق برجبین نایکا پیداگردد .

دویم استنبه به‌فتح همزه و سکون سین[۵] مهمله و تای فوقانی‌خفیفهٔ مفتوح[۶] ونون منونه وبای موحدهٔ ثقیله، وآن حالتی بودکه نایکاازاستیلای عشق ومحبت و غلبهٔ شوق متحیروار بریك حالت بماند.

سیوم رومانچ به‌رای مضموم و واو مجهول ومیم ممدوده و نون منونه وجیم عجمی خفیفه، و آن حالتی بودکه از استیلای شهوت و غلبهٔ شوق صحبت نایك موی براندام‌نایکا[۷] بایستد وقشعریره واقع شود.

۱ـ ب و ج: بود. ۲ـ الف و ب: درمیان . ۳ـ الف و ب: لاحق.
۴ـ الف: سکون واو. ۵ـ الف ندارد. ۶ـ ج ندارد. ۷ـ ب ندارد .

چهارم سربهنگ به‌ضم سین مهمله و سکون را وفتح بای موحدهٔ ثقیله ونون‌منونه وکاف عجمی‌خفیفه، وآن حالتی بودکه ازغلبهٔ شوق صحبت نایك‌آواز نایکاگرفته شود و زبانش بسته‌گردد.

پنجم ارکنپ به‌ضم همزه و سکون را وفتح کاف تازی خفیفه و نون منونه وبای عجمی خفیفه، وآن را بی‌پته[1] نیز خوانند به بای موحدهٔ خفیفهٔ مکسور ویای معروف وفتح بای عجمی خفیفه وتای فوقانی ثقیله، و آن حالتی بودکه از استیلای شوق و غلبهٔ شهوت براندام نایکا لرزه افتد.

ششم بئی برن به‌فتح بای موحدهٔ خفیفه و همزهٔ مکسور و یای معروف وفتح بای موحدهٔ خفیفه و سکون را ونون، وآن حالتی بودکه از غلبهٔ شوق رنگ روی نایکا متغیرگردد.

هفتم انسر به‌فتح همزه ونون منونه و ضم سین مهملـه و را، و آن حالتی بودکه از استیلای [۱۰۱ الف] عشق وغلبهٔ شوق اشك از چشم نایکا فروریزد.

هشتم پرلی به‌فتح بای عجمی خفیفه وسکون را وفتح لام وسکون یای تحتانی، وآن حالتی بودکه از استیلای عشق وکمال بیخودی نایکا[2] سخن‌های پریشان ونامربوط‌گوید.

نوع دویم: دربیان حالاتی که نایکا را درسنجوگ پیدا شود.

باید دانست که سنجوگ به‌فتح سین مهمله و نون منونـه و جیم تـازی خفیفهٔ مضموم و واو مجهول وکاف عجمی خفیفه، به معنی وصال باشد، وحالاتی که در زمان وصال از نایکا به‌ظهور آید، آن را هاوگویند به های ممدوده و واو، و آن پانزده گونه بود:

اول کل کنچت‌هاو به کسر کاف تازی خفیفه و سکون لام و کاف

۱ـ الف: پته. ۲ـ ب ندارد.

تازی خفیفهٔ مکسور و نون منونه وجیم عجمی و تای فوقانی خفیفتین به کسر اول، و آن حالتی بود که نایکا[1] از دیدن نایک گاهی بگرید و بیقراری نماید وگاهی بلرزد و بخندد.

دویم ببهرم‌هاو به کسر بای موحدهٔ خفیفه و فتح بای موحدهٔ ثقیلهٔ مشدده ورای متصله و میم، وآن حالتی بود که نایکا ساعتی زیور بپوشد و خود را بیاراید وساعتی زیور فرودآرد وبیدماغی نماید.

سیوم[2] للت‌هاو به‌لامین، لام اول مفتوح وثانی مکسور وتای فوقانی خفیفه، وآن حالتی بود که نایکا زلف برروآویخته به‌نازبخرامد وتبسم کنان نگاه مستانه کند.

چهارم هیلاهاو به‌های مکسور ویای مجهول و لام ممدوده ، وآن حالتی بود که نایکا با نایك به‌لهو ولعب درآید وهم‌آغوشی نماید و شوق نایك بیفزاید .

پنجم لیلاهاو به‌لامین ، لام اول مکسور ویای معروف و لام ثانی ممدوده، وآن حالتی بود که نایکا درغیبت نایك با زنان مصاحبه در لهو و لعب و بازی و خنده باشد.

ششم بجهرت هاو به کسر بای موحدهٔ خفیفه و فتح جیم تازی ثقیلهٔ مشدده ورای متصله و تای فوقانی خفیفه ، و آن حالتی بود که از دیدن نایك شوق و خواهش نایکا بیفزاید و به‌کام دل با نایك در عیش و عشرت باشد .

هفتم کتمت‌هاو به[3] ضم کاف تازی خفیفه و فتح تای فوقانی مثقلهٔ مشدده و کسرمیم وتای فوقانی خفیفه، وآن حالتی بود که چون نایك نایکا را درآغوش کشد وپستان واندامش را بمالد و مساس کند نایکا در باطن

۱ــ ج ندارد. ۲ــ الف ندارد. ۳ــ الف: ضم.

محظوظ و متلذذ شود و در ظاهر به‌او امتناع نماید.

هشتم مدهاو به میم مفتوح و دال خفیفه، و آن حالتی بود[۱] که نایکا از جوش جوانی و شهوت به‌ناز بخرامد و نگاه عاشقانه کند.

نهم تپن‌هاو به‌تای فوقانی و بای عجمی خفیفتین مفتوحتین و نون، و آن حالتی بود که چون نایکا ساعتی از [۱۰۱ ب] نایک جدا ماند، بیقرار و بیتاب گردد[۲].

دهم مگده‌هاو به‌ضم میم و سکون کاف عجمی خفیفه و دال ثقیله، و آن حالتی بود که نایکا از غایت ناز اداهای طفلانه و گفتگوی طفلانه کند.

یازدهم موتایت‌هاو به‌فتح میم و سکون واو و تای فوقانی مثقلهٔ ممدوده و همزهٔ ملینه و تای فوقانی خفیفه، و آن حالتی بود که نایکا از شنیدن نام نایک و احوال او خمیازه کشد و کاهلی نماید.

دوازدهم بچهت‌هاو به‌بای موحدهٔ خفیفه و جیم عجمی ثقیله به‌اول مکسور و ثانی مشددهٔ مفتوح و تای فوقانی خفیفه، و آن حالتی بود[۳] که نایکا از نایک بیدماغ و آزرده شده ترک آرایش خود کند و زنان مصاحبه او را به منت بیارایند.

سیزدهم بلاس‌هاو به بای موحدهٔ خفیفهٔ مکسور و لام ممدوده و سین مهمله، و آن حالتی بود که نایکا نازان و خرامان و شادمان و تبسم کنان پیش نایک بیاید.

چهاردهم بچهیپ هاو به کسر بای موحدهٔ خفیفه و جیم عجمی ثقیلهٔ مشدده و یای مجهول و بای عجمی خفیفه، و آن حالتی بود که نایکا از جوش جوانی مستانه و لاابالیانه باشد چنانکه خبر از لباس و زیور نداشته باشد که بیجا شده یا برجای خود مانده.

۱ــ الف ندارد.　۲ــ الف: ماند.　۳ــ الف ندارد.

پانزدهم ببوك هاو به بائین موحدتین خفیفتین ، بـه اول مکسور و ثانی مشدد مضموم و واو مجهول وکاف تازی خفیفه ، و آن حـالتی بودکه نایکا از نایك آزرده باشد و نایك او را به منت و معـذرت زیور و لباس بپوشاند و بیاراید.

نوع سیوم: دربیان حالتی[1] که نایکا را در بیوگ پیدا شود.

بباید دانست که بیوگ به‌بای موحدهٔ خفیفه مکسور و یای تحتانی مضموم و واو مجهول و کـاف عجمی خفیفه، به‌معنی فراق باشد و آن را بپرلنبه نیزگویند به‌بای موحده و بای عجمی خفیفتین، به‌اول‌مکسور وثانی مشدد مفتوح ورای متصله‌وفتح‌لام ونون منونه وبای موحدهٔ ثقیله، ودرزمان فراق ده حالت ازنایکا به‌ظهور می‌آید :

اول ابهلاکه به‌فتح همزه وکسربای موحدهٔ ثقیله و لام ممدوده و کاف تازی ثقیله، وآن حالتی بودکه نایکا را درفراق شوق وآرزوی نایك به درجهٔ‌کمال باشد.

دویم‌چنتا به‌کسرجیم عجمی خفیفه ونون منونه وتای فوقانی خفیفهٔ ممدوده، وآن حالتی بودکه فکر وخیال نایك بردل نایکا مستولی باشد.

سیوم سمرن به ضم سین مهمله و سکون میم ورای مفتوحه و نون و قبل تای فوقانی خفیفه ، و آن حالتی بودکه نایکـا در ذکر و یاد نایك باشد

چهارم‌گن‌کیرتن به ضم‌کاف [۱۰۲ الف] عجمی خفیفه و سکون نون وکاف تازی خفیفهٔ مکسور ویای معروف ورای موقوف و تای فوقانی خفیفهٔ مفتوح و نون ، و آن حالتی بود که نایکا خوبیهای نایك را یاد کند .

۱ــ ج: حالاتی.

پنجم ادبیگ به‌ضم همزه وسکون دال خفیفه و بای موحدهٔ خفیفهٔ مکسور ویای مجهول و کاف عجمی خفیفه، وآن حالتی بود که نـایکا در فراق نایك بیتابی و بیقراری نماید و هیچ چیزی او را خوش نیاید.

ششم پرلاپ به فتح بای عجمی خفیفه و سکون را ولام ممدوده و بای عجمی خفیفه ، وآن حالتی بود که نایکا از غایت بیخودی سخنهای نامربوط و پریشان‌گوید .

هفتم انماد به ضم همزه وسکون نون ومیم ممدوده و دال خفیفه، و آن حالتی بود[1] که نایکا را در فراق نایك قلق واضطراب و شورش باطنی و حرارت قلبی روی دهد.

هشتم بیاده به‌کسر بای موحدهٔ خفیفهٔ ممدوده با یـای مشمومه و دال ثقیله، وآن حالتی بود که نایکا را در فراق نایك رنج وبیماری عارض گردد .

نهم جدتا به‌فتح جیم تازی خفیفه و سکون دال مثقله و تای فوقانی خفیفهٔ ممدوده، وآن حالتی بود که نایکارا درفراق نایك بیهوشی‌وبیخودی روی دهد.

دهم ندهن به‌کسر نون و فتح دال ثقیله و نون، وآن حالتی بود که نایکا درعشق و فراق نایك جان دهد وهلاك‌گردد[2].

نوع چهارم : دربیان درسن.

بباید دانست که درسن به فتح دال خفیفه وسکون را وسین مهملهٔ مفتوح ونون، در لغت به‌معنی دیدار بود، وآن دراصطلاح اهل این فـن برچهارگونه بود :

اول ساچهاد درسن به سین مهمله و جیم عجمی ثقیلهٔ ممدودتین

۱ــ الف ندارد. ۲ــ ج ندارد: وهلاك‌گردد.

و تشدید ثانی و دال خفیفه، و به‌جای دال تای فوقانی خفیفه[1] نیز استعمال کنند و ساچهات گویند، وآن دیدار حقیقی بود که به چشم سرمشاهده کنند وآشکارا ببینند.

دویم سرون درسن به فتح سین مهمله ورای متصله و واو مفتوحه ونون ، وآن دیدار سماعی بود یعنی چیزی که به شنیدن وصف آن تصور کرده شود.

سیوم سپن درسن به‌فتح سین مهمله و بای عجمی خفیفه و نون ، و آن دیداری بود که در خواب و واقعه دیده شود.

چهارم چتر درسن به‌جیم عجمی و تای فوقانی خفیفتین ، به اول مکسور و ثانی مشددهٔ مفتوح ورای متصله ، وآن دیداری بود که از دیدن تصویر اوحاصل شود.

نوع پنجم : دربیان دوتی .

[۱۰۲ب] بباید دانست که دوتی به‌دال خفیفهٔ مضموم و واومعروف وتای فوقانی خفیفهٔ مکسور ویای معروف، زن دلاله را گویند که میان نایك و نایکا پیغام‌گذاری کند وعقد محبت جانبین منعقدگرداند و نیز نایکا را بیاراید، وگاهی که نایکا برسر تقصیری از نایك آزرده و بیدماغ شده با او حرفی نباشد اورا به منت و معذرت ونصایح ومواعظ دوستانه هموارکرده پیش نایك ببرد و مواصلت دهد، وگاهی به دوستداری نایکا نایك را نیز به‌نصایح و مواعظ هموار کند، وزنی که به صفات مذکوره موصوف نباشد ومصاحبه و دوستدار وهواخواه نایکا یا نایك باشد فقط[2]، وگاهی نایکا یا نایك را به‌نصیحت[3] دوستانه نیز پیش[4] آمد وهموارگرداند، آن را سکهی

۱ـ الف ندارد. ۲ـ ج ندارد . ۳ـ ج: برنصیحت. ۴ـ ب: پیش وهموار.

گویند به سین مهملهٔ مفتوح و کاف تازی ثقیلهٔ مکسور و یای معروف، وهتو نیز نامند به‌های مکسور و تای فوقانی خفیفهٔ مضموم و واو معروف، و بهتو نیز خوانند ، به‌فتح بای موحدهٔ ثقیله و تای فوقانی مثقلهٔ مضموم و واو معروف .

فصل دویم: در بیان اقسام نایك .

بباید دانست که نایك به‌نون ممدوده و همزهٔ ملینه و کاف تازی خفیفه، عموماً به‌معنی مرد و شوهر و کدخدا باشد، و به‌معنی مهتر و رئیس نیز آمده، و خصوصاً مردی را گویند که در[1] شیوهٔ شاهد بازی و فن مباشرت و معاشرت مهارت تمام داشته باشد ، کما ذکرنا، واین به‌تقسیم[2] اول بر سه قسمت است:

قسم اول:[3] پت به‌بای عجمی و تای فوقانی خفیفتین، به‌اول مفتوح وثانی مشدد، وآن نایکی بود که کدخدا باشد و به‌نکاح صحیح شوهر بود، وآن برچهارگونه است:

اول انکول به‌فتح همزه و سکون نون و کاف تازی خفیفهٔ مضموم و واو معروف و لام ، وآن نایکی بود کـه همیشه به یك زن خود محظوظ باشد و در رضاجویی او کوشد و بدون زن خود به هیچ یکی ظاهراً و باطناً میل نکند .

دویم دچهن به‌فتح دال خفیفه و جیم عجمی ثقیلهٔ مشدده و نون، و آن نایکی بود که زنان متعدده و بسیار داشته باشد[4] و با همه کس به عدالت مباشرت نماید و گشاده دل و دست بود.

سیوم دهرشت به‌فتح دال ثقیله و کسررا و سکون شین معجمه و تای

۱ـ الف ندارد . ۲ـ ب: منقسم برسه قسم . ۳ـ الف ندارد .
۴ـ ج ندارد.

فوقانی مثقله، وآن نایکی بود که با غیرزن خود فسق نموده با زن خود به وقاحت و بیحیایی پیش آید ومعذرت نماید[۱].

چهارم سته به سین مهملهٔ مفتوح وتای فوقانی اثقل، وآن [۱۰۳الف] نایکی بود که به مکر وحیله وفن و فریب با زنان صحبت دارد، وآن بردو-گونه بود:

اول مانی به میم ممدوده و نون مکسورویای معروف، وآن نایکی بود سته که با نایکا به طرز ناز وخود بینی وغرور و تکبر پیش آید.

دویم چتر به جیم عجمی و تای فوقانی خفیفتین ، به اول مفتوح و به ثانی مضموم ورا، وآن نایکی بود سته که نیازمندی و دلجویی شعار خود ساخته نازبرداری نماید.

قسم دویم از[۲] اقسام ثلثهٔ نایك اپ پت بود به ضم همزه وبائین عجمیین خفیفتین مفتوحتین وتشدید تای فوقانی خفیفه وتخفیفه، وآن نایکی بودکه بر غیر زن خود عاشق گشته با اوصحبت دارد[۳]، وآن نیز مانند پت برچهارقسم است که مذکور شد.

قسم سیوم ازاقسام ثلثهٔ نایك بیسك بود، به فتح بای موحدهٔ خفیفه وسکون یای تحتانی و سین مهملهٔ مکسوره وکاف تازی خفیفه، وآن نایکی بودکه با قحبه و فاحشه صحبت دارد.

وچون هریك از اقسام ثلثهٔ[۴] مذکورهٔ نایك به بلای فراق نایکامبتلا گردد آن را پروکهت پت خوانند مثل پروکهت پتکاکه ذکر آن سابق گذشت، و نیزهریکی از اقسام ثلثهٔ مذکوره مثل نایکا برسه گونه بود[۵]:

اتم، مدهم، ادهم، چنانکه ذکر آن نیز در بیان اقسام نایکا سابق

۱ـ ب ندارد: و معذرت نماید. ۲ـ ب: در. ۳ـ الف: داشته.

۴ـ ب ندارد. ۵ـ ج: است.

ایراد پذیرفته.

باز نایك به‌تقسیم ثانی نیز منقسم می‌شود به‌سه‌قسم:

قسم اول: نرم سچو به‌فتح نون و سکون را و میم موقوف و سین مهملهٔ مفتوح و کسر جیم عجمی خفیفه وفتح واو، وآن‌را سهچاری نیزگویند به‌فتح سین مهمله و سکون ها و جیم عجمی خفیفهٔ ممدوده ورای مکسوره ویای معروف، وآن نایکی بود که همتش مصروف به‌لهوولعب باشد ومیان دوکس میانجیگری کند وقوادگی نماید، وآن برچهارگونه بود:

اول پیته مردبه‌بای عجمی‌خفیفهٔ مکسور ویای معروف وتای‌فوقانی اثقل موقوف و فتح میم وسکون را ودال خفیفه، وآن نایکی بود نرم‌سچو که چون نایکائی از نایکی آزرده و بیدماغ شود او به‌آب لطایف اعمال اقوال آتش غضب او را فرو نشاند.

دویم بت به‌کسر بای موحدهٔ خفیفه وتای فوقانی مثقله، وآن‌نایکی بود نرم سچو که در قواعد وقوانین مباشرت و انواع لذات صحبت ما هرو واقف بود و نایکا را به اقسام فنون مباشرت ومجامعت شیفته وفریفتهٔ خودگرداند.

سیوم چیتك به فتح جیم عجمی خفیفه وسکون یای تحتانی و تای فوقانی مثقلهٔ مفتوح و کاف تازی خفیفه، و آن نایکی بود نرم سچو که به‌لطایف اعمال واقوال قوادگی خود [۱۰۳ ب] وغیرخود نماید.

چهارم بدوکهك به‌بای موحده و دال خفیفتین، به‌اول مکسور و ثانی مضموم و واو معروف وکاف تازی ثقیلهٔ مفتوح وکاف تازی خفیفه، و آن نایکی بود نرم سچو که شرم و وقار یکسو نهاده میان مردم به مسخرگی و دلقکی[۱] مشهور باشد.

۱ــ الف: دلخوکی. ج: دلخکی.

قسم دویم از اقسام ثلثهٔ نایک به‌تقسیم ثانی انبهك بود به‌فتح همزه وسکون نون[1] و کسر بای موحدهٔ ثقیله و کاف عجمی خفیفه ، و آن نایکی بود که مثل زنان خود را بیاراید ومعطی گری نماید.

قسم سیوم از اقسام ثلثهٔ نایك به تقسیم ثانی نایکا بهاس بود به نون ممدوده و همزهٔ ملینه و کاف تازی خفیفه و بای موحدهٔ ثقیلهٔ ممدودتین و سین مهمله، و آن نایکی بود که هرمکروفریبی که نایکا به‌کاربرد او از بیخردی و بیهوشی بر آن مطلع نشود و از بی‌غیرتی و بی‌جهتی متعرض احوال او نگردد.

۱- الف ندارد.

باب پنجم

درعلم سنگیت یعنی علم موسیقی .

وآن مشتمل است برده‌فصل :

فصل‌اول : در تعریف علم سنگیت و بیان واضع آن و اختلاف مَت‌ها وذکر سپت ادهیای و ُسر و ُسرت ومورچهنا وغیره.

وآن منشعب است به ُنه‌شعبه:

شعبهٔاول : درتعریف سنگیت وبیان واضع‌آن واختلاف مَت‌ها یعنی مذاهب و ذکر سپت ادهیای .

وآن متنوع است به‌دونوع :

نوع اول : درتعریف سنگیت وبیان واضح آن و اختلاف مُت‌ها یعنی مذاهب .

بایددانست که سنگیت به فتح سین مهمله[1] و نون منونـه و کاف

۱ــ الف ندارد: مهمله ونون .

عجمی خفیفهٔ[1] مکسور و یای معروف و تای فوقانی خفیفه ، عموماً مجموع راگ و تال و نرت یعنی نغمه و اصول و رقص بود و خصوصاً به‌معنی نغمه باشد، واول واضح آن سمیشر است ، وسمیشر به‌سین مهملهٔ مضموم و میم مکسور و یای مجهول وشین معجمهٔ مضموم و را، نام مهادیو است که یکی از دیوتا های مشهور اهل هند است . وآنچه ازراگ وراگنی مطابق مذهب و قرارداد اوست آن را سمیشرمت گویند و سیومت نامند، چه سیو به‌کسر سین مهمله بایای‌مشمومه وسکون‌واو، نیز نام‌مهادیواست، ومت[۱۰۴الف] به‌میم مفتوحه وتای فوقانی خفیفه، به‌معنی عقل باشد .

بعداز آن بهرت نیز درآن تصرفی کرده و مذهبی علیحده اختیار نموده، و بهرت به‌فتح بای موحدهٔ ثقیله و سکون را وتای فوقانی خفیفه ، نیز نام یکی‌از دیوتاها است ، و آنچه مطابق مذهب و قرارداد اوست آنرا بهرت مت‌نامند . بعدازآن هنومان نیز تصرفی درآن کرده ومذهبی علیحده اختیار نموده ، و هنومان به‌های مفتوحه و نون مضموم و واو مجهول ومیم ممدوده و نون ، نیز نام[2] یکی از دیوتاها است و او را هنونت نیز نامند به‌فتح ها و سکون نون و واو مفتوحه و نون منونه و تای فوقانی خفیفه، و آنچه مطابق مذهب وقرارداد اوست آن را هنومان مت وهنونت مت‌نامند. بعدازآن کل ناته نیز درآن تصرفی کرده و مذهبی علیحده اختیار نموده ، و کل ناته به‌فتح کاف تازی خفیفه و کسر لام مشدده و نون ممدوده و تای فوقانی ثقیله، رکهی بوده ماهر درین‌فن، و رکه به‌رای مکسور وکاف‌تازی ثقیله درویش کامل را نامند ، و آنچه مطابق مذهب و قرارداد اوست‌آن‌را کل ناته مت خوانند . و دیگران نیز در آن تصرف کرده‌اند ، اما آنچه مشهور و معروف است این چهارمت است که ذکر کردیم، وآنچه ازجمله

۱ـ ب ندارد. ۲ـ ب ندارد.

مت‌های اربعهٔ مذکوره درین زمان معمول ومتد اول‌است هنومان مت است وما هرچهارمت مذکور رااز گرنته‌های معتبره‌مثل راگمارنو و سنگیت درپن و مان‌کتوهل وراگ‌درپن و سبهابنود و غیر آن استنباط و استخراج نموده ، به تقدیم هنومان مت درین کتاب مفصل بیان کنیم ان‌شاءالله‌تعالی .

نوع‌دویم: درذکر سپت ادهیای که اصول وارکان این‌علم‌اند.

بایددانست که اصول و ارکان علم سنگیت هفت‌اند و آن را در اصطلاح سپت ادهیای نامند، چه سپت به‌فتح سین مهلمه وبای‌عجمی وتای فوقانی خفیفتین به‌سکون اول ، به‌معنی هفت‌بود ، وادهیای به‌فتح همزه و کسر دال ثقیلهٔ مشدده بایای مشمومه ویای تحتانی و بدون یا، به‌معنی اصل و رکن وفن بود[1].

وسپت ادهیای بدین تفصیل‌است :

اول ُسرادهیای به‌سین مهملهٔ مضموم ورا، وآن فن ُسر وسرت و مورچهنا یعنی آهنگ ونغمه وآواز بود چنانکه ذکرآن بعداز این بیاید.

دویم راگ ادهیای [۱۰۴ ب] به‌رای ممدوده وکاف عجمی خفیفه، و آن فن راگ وراگنی وپتر یعنی مقام وشعبه وگوشه بود، چنانکه ذکرآن نیز بعدازین بیاید .

سیوم تال ادهیای به تای فوقانی خفیفهٔ ممدوده ولام ، وآن فن‌تال یعنی اصول وبحور بود چنانکه ذکرآن نیز بعدازین بیاید.

چهارم نرت ادهیای به‌کسر نون وسکون را وتای فوقانی خفیفه ، وآن فن نرت یعنی رقص واصول وکچول بود .

پنجم ارته ادهیای به‌فتح همزه وسکون را وتای‌فوقانی ثقلیه، وآن فن ارته یعنی معنی دانی و سخن فهمی بود .

۱- ج : باشد .

ششم بهاو[1] ادهیای به بای موحدهٔ ثقیلهٔ ممدوده و واو ، و آن فن بهاویعنی وانمودن بود باایما وادا وانداز ، لفظ به لفظ مطابق معنی آنچه هنگام رقص بسرایند و بخوانند .

هفتم است ادهیای به فتح همزه وسکون سین مهمله وتای فوقانی خفیفه، وآن فن نواختن ساز و نوابود .

و ما درین باب سه‌ادهیای اول[2]، ُسرادهیای و راگ ادهیای وتال ادهیای بیان کنیم ، ان‌شاالله تعالی .

شعبهٔدو یم: در بیان ُسر .

بباید دانست که ُسر به سین مهملهٔ مضموم و را ، به‌معنی آهنگ و نغمه بود، وآن به‌قول اغانی اهل هند هفت است بدین تفصیل :

اول کهدج به‌فتح کاف تازی ثقیله و سکون دال مثقله وجیم تازی خفیفه، و در متعارف به‌جای دال مثقله‌را استعمال کنند و کهرج گویند ، و آن را ُسر نیز نامند، به‌سین مهملهٔ مضموم ورا ، وآن ُسر اول یعنی آهنگ ونغمهٔ اول بود از ُسرهای هفتگانهٔ مذکوره .

دویم رکهبه به رای مفتوحه وکاف تازی وبای موحدهٔ ثقیلتین، به اول مفتوح .

سیوم گندهار به فتح کاف عجمی خفیفه و نون منونه و دال ثقلیهٔ ممدوده ورا .

چهارم مدهم به‌فتح میم ودال ثقیلهٔ مشدده وایضاً میم .

پنجم پنچم به‌فتح‌بای عجمی‌خفیفه ونون منونه وجیم عجمی‌خفیفهٔ مفتوح ومیم .

ششم دهیوت به‌فتح دال ثقیله و سکون یای تحتانی و واو مفتوحه

۱ــ الف : بهای. ۲ــ ب ندارد .

وتای فوقانی خفیفه و قبل تای فوقانی مثقله.

هفتم نکهاد به‌نون مکسور و کاف تازی ثقیلهٔ ممدوده و دال خفیفه.

و این سُرهای هفتگانهٔ مذکوره به ترتیب مذکور در آهنگ یکی از دیگری بلندتر باشد به تفاوتی معین، چنانکه کهدج از همه پست‌تر و رکهبه بلندتر از آن باشد[1]، وگندهار بلندتر از رکهبه بود[2] و علی[۱۰۵ الف] هذاالقیاس سایر سُرها، چنانکه نکهاد که[3] سُر هفتم است، از همه بلندتر باشد. و چون از جملهٔ سُرهای[4] هفتگانهٔ مذکوره حرف اول گرفته شود مثلاً از کهرج که سر اول است، وآن را سُر نیز نامند، به‌اعتبار نام ثانی سین مهمله‌گیرند، و این سین بدل از کاف تازی ثقیله که حرف اول کهرج است نیز تواند بود، واز رکهبه که سُر دویم است، راگیرند و علی هذا القیاس ازسایر سُرها به‌ترتیب مذکور حرف اول‌گیرند وترکیب کنند[5] مجموع «سرگم پدهنی» شود و این حروف هفتگانهٔ مرکبهٔ مذکوره را در اصطلاح اهل این فن سپتك نامند، به‌فتح سین مهمله و سکون بای عجمی خفیفه و تای فوقانی وکاف تازی خفیفتین به‌اول مفتوح، و حروف هفتگانهٔ مذکوره را در سُرهای هفتگانهٔ مسطوره به‌ترتیب استعمال کنند. یعنی اول سین مهمله راکه علامت کهرج سُر[6] اول‌است به‌هر آهنگی که خواسته باشند یعنی[7] به هر بلندی وپستی که خواسته باشند، بگیرند. بعد از آن حرف«ری» راکه علامت رکهبه سُر دویم‌است، به‌آهنگ بلندتر از آهنگ اول به‌تفاوتی معین بگیرند، یانی[8] که علامت نکهاد است، پست‌تر از آهنگ سُر به‌تفاوتی معین بگیرند، وعلی هذاالقیاس سایر حروف را به‌آهنگی بلندتر از آهنگ ماقبل خود به‌تفاوتهای معینه بگیرند تاآنکه به حرف نون رسندکه علامت نکهاد سُر هفتم است وآهنگ آن ازهمه آهنگ‌ها بلندتر بود، و نون مذکور

۱ـ ج ندارد: باشد... رکهبه. ۲ـ ب ندارد. ۳ـ الف وب ندارد: نکهادکه. ۴ـ ج: سر. ۵ـ ج ندارد. ۶ـ ب ندارد: سراول. ۷ـ ج ندارد: یعنی... باشند. ۸ـ ب ندارد: نی... بگیرند.

را به جهت مد صوت[1] نی به‌نون مکسور و‌یای معروف استعمال کنند ، و دیگر حروف را به‌فتحه استعمال کنند[2] فقط، و ترتیب حروف و آهنگی که بلند شوند به همان ترتیب اعاده کنند و فرودآیند تا آنکه باز به سین مهمله رسند، و این ترتیب بلند شدن و تا به ُسر نکهاد رسیدن را روهی نامند[3] به‌رای مضموم و واو مجهول و های مکسور و یای معروف، و باز علی‌الترتیب اعاده کردن و تا به ُسر کهرج رسیدن را اوروهی[4] نامند به فتح همـزه و سکون واو و باقی حروف و حرکات مذکوره.

شعبهٔ سیوم: دربیان مراتب و مقدار ُسرهای هفتگانه.

باید دانست که ُسر اول کهرج است و آن از همه سرها پست‌تر است ، و طرف مقابل آن نکهاد است کـه ُسر[5] هفتم است ، و آن از همه سرها بلندتر است. ومدهم که ُسرچهارم است دروسط این هردو[6] ُسراست. واز کهرج تا نکهاد و پنچم که ُسر پنچم است، دوثلث است طرف بلندی، و دهیوت که سرششم است دروسط [۱۰۵ ب] پنچم ونکهاد است.همچنین از نکهاد تاکهرج و گندهار که ُسرسیوم است. دوثلث طرف پستی و رکهبه که دویم است، در وسط گندهار و کهرج است. باز ازگندهار تانکهاد ُسر پنچم در وسط[7] است و از پنچم تاکهرج گندهار در وسط است . وما برای توضیح این مقدمه مثالی نمائیم تافهم آن برطالب آسان شود، مثلاً تارطنبور را از طرف[8] بالا نزدیك به سر آن درموضعی معین به‌انگشت زیر کنند وزخمه زنند.آهنگی به ظهور خواهد پیوست،آن ُسر[9] کهرج تواند بود و چون فروتر ازآن به‌تفاوتی معین به‌انگشت زیر کنند و زخمه زنندآهنگی بلندتر ازآهنگ ماقبل‌خود به‌وجود خواهدآمد،آن ُسر رکهبه تواندبود[10]،وعلی-

---

۱ـ ب: بصورت. ۲ـ الف ندارد: استعمال کنند. ۳ـ ب وج: گویند.
۴ـ الف: روهی. ۵ـ الف ندارد. ۶ـ ب ندارد. ۷ـ الف:اوسط.
۸ـ الف ندارد. ۹ـ ج ندارد. ۱۰ـ الف ندارد.

هذا القياس طرف کاسهٔ[1] طنبور هرچند فروتر آیند و بنوازند به تفاوت‌های معینه سُرهای هفتگانهٔ مذکوره به ظهور می آیند تا آنکه به سُرنکهاد رسند که سُرهفتم است ، برین مثال که نموده می‌شود .

شعبهٔ چهارم : دربیان‌گرام

بباید دانست که اهل فن از جملهٔ سُرهای هفتگانهٔ مذکوره سه سُر را اصل قرارداده‌اند: یکی‌ازهمه سُرها پست‌تر، دویم ازهمه سُرها بلندتر، سیوم متوسط‌دربلندی وپستی‌میانهٔ‌هردو، واین‌هرسه سُر را گرام‌نامند به‌کاف عجمی خفیفهٔ مکسور ورای ممدوده ومیم. آنکه ازهمه سرها پست‌تر است آن راکهرج گرام‌گویند، به‌حروف وحرکات مذکوره، وآنکه ازهمه سُرها بلندتر است آن را گندهاراگرام[2] نامند ، به رای ممدوده و باقی حروف و حرکات مذکوره ، وآنکه دربلندی وپستی متوسط ومیانهٔ این هردواست‌آن را مدهم‌گرام خوانند به حروف وحرکات مذکوره .

شعبهٔ پنجم : دربیان اُتپن سُرهای هفتگانه .

بباید دانست که اُتپن به ضم همزه و تای فوقانی وبای عجمی خفیفتین به سکون اول وفتح ثانی ونون ، به معنی مبداء ومنشاء بود، واهل این فن هرسُری را از سُرهای هفتگانهٔ مذکوره ازجایی‌استخراج واستنباط کرده‌اند وآن‌رامبداء ومنشاء‌آن قرارداده‌اند[3]، چنانکه سُرکهرج رااز آواز طاووس وسُر رکهبه را از آوازپپیها به‌بائین عجمیین خفیفتین به‌اول مفتوح وثانی‌مکسور وبای معروف وهای‌ممدوده، که طایری است معروف درهند، وسُرگندهار را از آواز قوچ یعنی‌گوسفند و سُر مدهم [۱۰۶الف] را از آواز کرونچ[4] یعنی کلنگ که طایری است معروف[5] ، و سرپنچم را از

۱ـ ب ندارد . ۲ـ الف : گندها را اگرام .ب:گندهارگرام . ۳ـ الف: قرارداده چنانچه . ۴ـ الف :کونج . ۵ـ ب : می‌افزاید : درهند .

آواز کوبل به‌کاف تازی خفیفهٔ مضموم و واومجهول ویای تحتانی مفتوح و لام که طایری است معروف در هند منسوب به خوش‌آوازی، و سُردهیوت را ازآواز اسب وُسونکهاد را ازآوازفیل استخراج واستنباط نموده‌اند.

شعبهٔ ششم : دربیان استهان‌گرام‌های سه‌گانه .

بباید دانست که استهان به فتح همزه و سکون سین مهمله و تای فوقانی ثقلیهٔ ممدوده و نون، به معنی محل وَمکان باشد ، واهل این فن برای هرگرامی از گرام های سه‌گانه مخرجی و محلی قرار داده‌اند ، و آن سه استهان باشد :

اول مندر به فتح میم ونون منونه ودال خفیفهٔ مفتوح ورا ، وآنرا گهت نیزگویند به فتح کاف عجمی ثقیله و تای فوقانی مثقله ، وآن مخرج کهرج‌گرام باشد و ازناف خیزد .

دویم مده به میم مفتوح ودال ثقیله ، وآن مخرج مدهم‌گرام باشد وازگلوخیزد .

سیوم تاربه فتح[1] تای فوقانی خفیفهٔ ممدوده ورا ، و آن مخرج گندهاراگرام باشد و از تارك سرخیزد.

شعبهٔ هفتم : دربیان سرت به ضم سین مهمله و سکون را وتای فوقانی خفیفه.

بباید دانست که اهل این فن در ذیل هر سُری از سُرهای هفتگانهٔ مذکوره چند سُرت قرارداده‌اند یعنی چند مراتب آهنگ مقرر کرده‌اند که باهر سُری آنها را نیز به‌عمل می‌آرند، مثلاً ازسُر کهرج تا سُر رکهبه‌تفاوتی وفاصله‌ای‌است درپستی وبلندی، چنانکه سابق درمثال طنبوره‌گذشت. پس در میان این فاصله چند مرتبهٔ دیگر ازآهنگ درپستی وبلندی قرارداده‌اند[2] وآنرا سُرت نامیده وبا هرسُری منسوب ساخته، وآنجمله بیست‌ودو است

۱– ج ندارد . ۲– ج ندارد .

بدین تفصیل و اسامی :

سُرت‌های کهرج چهار است :

اول تبرا بـه تای فوقانی و بای موحدهٔ خفیفتین ، به اول مفتوح وثانی مشدد مکسور[1] ورای متصلهٔ ممدوده .

دویم کمودتی به فتح کاف تازی خفیفه ومیم مضموم وواو مجهول ودال خفیفهٔ مفتوح وتای فوقانی خفیفهٔ مکسور وقیل نون مکسورویای معروف.

سیوم مندرکا به فتح میم و نون منونه و دال خفیفهٔ مفتوح ورای متصله وکاف تازی خفیفهٔ ممدوده .

چهارم چهندووتی به فتح جیم عجمی ثقیله و نون منونه ودال خفیفهٔ مضموم و واو مجهول و [۱۰۶ب] واو مفتوح وتای فوقانی خفیفهٔ مکسور ویای معروف.

سُرت های رکهبه سه است :

اول دیاوتی به دال خفیفهٔ مفتوح ویای تحتانی ممدوده وواومفتوحه وتای فوقانی خفیفهٔ مکسور[2] ویای معروف .

دویم رنجنی به فتح را و نون منونه و جیم تازی خفیفهٔ مفتوح[3] و نون مکسور ویای معروف .

سیوم رکتکا به فتح را وسکون کاف تازی خفیفه وقیل کاف عجمی خفیفه و تای فوقانی وکاف تازی خفیفتین ، به اول مکسوروثانی ممدوده .

سُرت‌های گندهار دو است :

اول سوی به سین مهمله وواو مکسورتین ویای معروف.

دویم کرودهی به ضم کاف تازی خفیفه ورای متصله و واو مجهول ودال ثقیلهٔ مکسور ویای معروف .

۱ــ الف و ج ندارد. ۲ــ ب ندارد. ۳ــ ب می‌افزاید : و واومفتوحه و تای فوقانی .

سُرت‌های مدهم چهار است :

اول بجرا به بای موحده وجیم تازی خفیفتین به فتح اول وتشدید ثانی ورای متصلهٔ ممدوده .

دویم پرسارنی به فتح بای عجمی خفیفه وسکون را[1] وسین مهملهٔ ممدوده رای موقوفه ونون مکسوررویای معروف .

سیوم پریتی به‌کسر بای عجمی خفیفه ورای متصله و یای معروف وتای[2] فوقانی خفیفهٔ مکسوررویای معروف .

چهارم مارجنی به میم ممدوده ورای موقوف و جیم تازی خفیفه و قبل[3] کاف عجمی خفیفهٔ مفتوح ونون مکسوررویای معروف.

سُرت‌های پنجم نیزچهار است :

اول چهتی به جیم عجمی ثقیله وتای فوقانی خفیفهٔ مکسورو یای معروف .

دویم رگتا به فتح را و سکون‌کاف عجمی خفیفه ؤ قبل کاف تازی خفیفه و تای فوقانی خفیفهٔ ممدوده .

سیوم سند یپنی به فتح سین مهمله ونون منونه ودال‌خفیفهٔ مکسور ویای معروف وبای عجمی خفیفهٔ موقوف ونون مکسور ویای معروف .

چهارم الاپنی بـه همزهٔ مفتوحه ولام ممدوده وبای عجمی خفیفهٔ موقوف ونون مکسوررویای معروف .

سُرت‌های دهیوت سه است:

اول مندتی به فتح میم ونون منونه و دال وتای فوقانی خفیفتین ، به اول مفتوح و ثانی مکسور و یای معروف .

۱ـ الف ندارد . ۲ـ الف ندارد: وتای .... معروف . ۳ـ ب ندارد وقبل ... خفیفه .

دویم روهنی به رای مضموم و واو مجهول وهای موقوف ونون مکسورویای معروف .

سیوم رمیا به فتح را وتشدید میم مکسورهٔ ممدوده‌با یای مشمومه: سُرت‌های نکها دو است :

اول اگرا به ضم همزه وتشدید کاف عجمی خفیفه و رای متصلهٔ ممدوده .

دوم چهو بهنکا به جیم عجمی ثقیلهٔ مضموم وواو مجهول وکسر بای موحدهٔ ثقیله [۱۰۷الف] سکون نون[۱] وکاف تازی خفیفهٔ ممدده[۲].

شعبهٔ هشتم : دربیان مورچهنا .

باید دانست که مورچهنا به میم مضموم و واو مجهول ورای موقوف[۳] و فتح جیم عجمی ثقیله و نون ممدوده، در اصطلاح اهل این فن عبارت از وقفی است که میان دو سُر واقع شود مثل یك سکون میان دوحرکت مختلف، مثلاً چون خواهندکه از سُر کهرج به سُر رکهبه یا از رکهبه به‌گندهاروغیر آن انتقال نمایند میان این دوحرکت مختلف وقفی وسکونی لازم است،آن سکون را مورچهنا نامند، وآن با هرگرامی ازگرام‌های سه‌گانه هفت مورچهنا قرار داده‌اند، وآن به‌اعتبار روهی و اوروهی تواند بود یعنی از پستی به‌بلندی رفتن، و سُرهایی که میان هردوگرام است ، عبور نمودن ومابین هردو سُر مختلف وقف کردن وباز[۴] همچنان ازبلندی به‌پستی اعاده کردن، چنانکه جمله بیست ویك می‌شود .

شعبهٔ نهم: دربیان راگ جات به‌رای ممدوده وکاف عجمی خفیفهٔ موقوف وجیم تازی وتای فوقانی خفیفتین، به‌اول ممدوده، یعنی ذات راگ

۱ــ الف ندارد . ۲ــ ب ندارد . ۳ــ ب: معروف . ۴ــ الف ندارد: وباز... کردن.

واقسام آن .

بباید دانست که جمله راگ وراگنی برسه قسم است :

قسم اول: اول سنپورن به‌فتح سین مهمله و نون منونه و بای عجمی خفیفهٔ مضموم و واو معروف ورای مفتوح ونون، وآن[1] راگ وراگنی بودمرکب از هر هفت سُر مذکور به‌هرترتیبی که باشد، به حسب تقدیم و تأخیر سُرها ازیکدیگر یعنی ترکیب سُرها نه به‌همان یك ترتیب است که در شعبهٔ دویم ذکر یافته وآن سرگم پده‌نی است، بلکه به‌ترتیب‌های مختلف آید[2].

قسم دویم: کهاد و به‌کاف تازی ثقیله ممدوده و فتح دال مثقله و سکون واو، و آن راگ وراگنی بود مرکب ازشش سُراز سُرهای هفتگانهٔ مذکوره از هر سُری که باشد وبه هرترتیبی که باشد، به‌حسب تقدیم وتأخیر سُرها از یکدیگر.

قسم سیوم: اودو بـه‌همزهٔ مضمومه[3] و واو مجهول و فتـح دال مثقله و سکون واو، وآن راگ وراگنی بود مرکب ازپنج سُر از سُرهای[4] هفتگانهٔ مذکوره ، از هر سُری که باشد و به‌هرترتیبی که باشد چنانکه بـالا گذشت.

باز به‌تقسیم ثانی جمله راگ وراگنی برسه قسم است:

قسم اول : سده به‌ضم سین مهمله وتشدید دال ثقیله، و آن راگ و راگنی بود بسیط که هیچ راگ و راگنی با او مرکب نباشد . و آن بر- دوگونه بود:

سُده و [۱۰۷ ب] مهاسُده.

سُده به‌حروف وحرکات مذکوره آن بودکه‌آن را با راگ‌وراگنی

۱ــ الف ندارد: وآن. ۲ــ ب: مختلفه‌اند. ۳ــ ب وج: مفتوحه.
۴ــ الف: سر.

دیگر به هیچ وجه تعلق نباشد نه به وجه تلون وتشبه و نه به وجه ترکیب و امتزاج. امابعضی ُسرهایش بکرت باشد، و بکرت به‌بای موحده وکاف‌تازی خفیفتین به‌کسر اول وفتح وتشدید ثانی ورای متصله وتای فوقانی خفیفه، آن راگویندکه بعضی از ُسرت‌های آن فوت شده باشد مثل تودی و غیر آن.

ومها ُسده به میم مفتوحه و های ممدوده و باقی حروف و حرکات مذکوره، آن بودکه باعدم تلون وترکیب[1] همه ُسرهایش ُسده باشد یعنی همه ُسرت‌های خود را به‌تمام وکمال داشته باشد مثل کانهرا[2] وسارنگ.

قسم دویم : سالنك به‌سین مهملهٔ ممده ولام مفتوحه و نون‌منونه وکاف تازی‌خفیفه، وآن‌راگ وراگنی بود بسیط‌که باعدم ترکیب وامتزاج تلون و تشبه داشته باشد یعنی رنگی[3] و سایه‌ای از راگ و راگنی دیگر با خود داشته باشد مثل ُسری راگ که رنگ گوری دارد وغیر آن.

قسم سیوم : [4] سنکیرن به‌فتح‌سین مهمله ونون منونه و کاف تازی خفیفهٔ مکسور و یای معروف و رای مفتوح و نون، و آن راگ و راگنی بود که از راگ وراگنی‌های دیگر مرکب باشد، وآن بردوگونه بود:

سنکیرن ومها سنکیرن.

سنکیرن آنست که از دو ُسده مرکب باشد مثل بهیرون که از تودی و کانهرا مرکب است و غیر آن.

و مهاسنکیرن آنست که از ُسده و سالنك یااز ُسده وسنکیرن یا از سالنك وسنکیرن یا از دوسالنك یاازدوسنکیرن یازیاده از دونغمات مختلفه مرکب باشد چنانکه ذکر آن بعدازین بیاید انشاءالله تعالی.

۱ـ ج می‌افزاید: مذکور. ۲ـ الف: کنهرا. ۳ـ الف‌ندارد: رنگی.

۴ـ الف : دویم.

و پوشیده نماند که ترکیب درین اقسام ثلثهٔ اخیره به‌حسب راگ وراگنی است و دراقسام ثلثهٔ سابقه به‌حسب ُسراست. امادرهمه راگ‌وراگنی ترکیب ُسرها از ُسرهای هفتگانه به ترتیبی است خاص، به‌حسب تقدیم و تأخیر ُسرها ازهمدیگر ، چنانکه بعداز این مذکورشود .

واز ترکیب وترتیب خاص مرادآنست که درخواندن‌نغمهٔ هرراگ و راگنی ُسرها به‌هرترکیب و ترتیبی که قراریافته ، باید که بهمان ترکیب و ترتیب به‌حسب تقدیم وتأخیر ُسرهااز همدیگر به‌عمل آیدتاآن‌راگ وراگنی صورت بندد ، وسبب اختلاف وامتیاز صورت هرراگ وراگنی ازهمدیگر همین ترکیب و[۱۰۸ الف] ترتیب خاص است، چنانکه بعضی سنپورن‌بود وبعضی کهاد و بعضی اودو ، و اما درترتیب ُسرها اختلاف است مثلا در سنپورن ترتیب بعضی[۱] سرگم پده‌نی[۲] است و ترتیب بعضی پده‌نی سرگم ، و علی‌هذا القیاس در دو قسم دیگر از کهادو و اودو در ترکیب و ترتیب هرراگ وراگنی به‌تقدیم و تأخیر ُسرها ازهمدیگر اختلاف است ، چنانکه بعداوین مفصل[۳] گفته‌شود .

سؤال . اگر گویند که هرگاه اختلاف و امتیاز راگ و راگنی از همدیگر به‌سبب اختلاف ترکیب و ترتیب ُسرها است[۴] به‌حسب کمی و بیشی وتقدیم وتأخیر ازهمدیگر، واکثر راگ و راگنی‌است که درترکیب و ترتیب ُسرها باهم متفق‌اند اما درصورت مختلف ، مثلا مالکوس وسری راگ‌که هردوسنپورن‌اند و ترتیب ُسرهای هردوراگ سرگم پده‌نی است و صورت هردوراگ مختلف است . این‌معنی خلاف‌قیاس است .

جواب[۵] آنست که‌اگرچه ترکیب وترتیب ُسرهای هردوراگ باهم

۱ـ الف ندارد . ۲ـ الف: پدهن . ۳ـ ب : به تفصیل .

۴ـ ب ندارد: است... ترتیب ُسرها. ۵ـ ب: همانا جواب.

یکی است اما تفاوت واختلاف در سُرت‌های سُرها است، به‌حسب کمی و بیشی و تقدیم و تأخیر، چنانکه یکی سُرت‌های[1] خود به‌تمام[2] و کمال دارد، دیگری نه، بلکه بعضی[3] سُرت‌های سُرهای او فوت شد یا آنکه[4] ترتیب سُرت‌های سُرهای یکی[5] به قسمی است و ترتیب سُرت‌های سُرهای دیگری به‌قسمی دیگر[6] مخالف[7] آن، یا آنکه در یکی از سُرت های سُر کهرج ناقص افتاده و در دیگری سُرت‌های سُرر کهبه یا غیر آن ناقص گشته، و برین قیاس[8].

فصل دویم: در بیان اقسام گاین یعنی خواننده و هنر و عیب آن و ذکر بعضی لواحق بدان، منشعب به‌شش شعبه:

شعبهٔ اول: در بیان اقسام گاین یعنی خواننده.

ببایددانست که گاین به‌کاف عجمی خفیفهٔ ممدوده و همزهٔ ملینه و نون، خوانندهٔ نغمه‌را نامند، و آن پنج قسم است:

اول سچهیاکار به کسر سین مهمله وجیم عجمی ثقیلهٔ مشددهٔ ممدوده[9] بایای مشمومه و کاف تازی خفیفهٔ ممدوده و را، و آن گاینی بود که اقسام طُرق نغمه از استاد آموخته باشد و دیگران را نیز تواند آموخت وازخود در آن تصرف تواند کرد.

دویم انکار به‌همزهٔ مفتوحه و نون مضمومه و کاف تازی خفیفهٔ ممدوده ورا، و آن گاینی بود که به‌طریقی که از استاد آموخته باشد به‌همان طریق بسراید و دیگران را نیز به‌همان طریق تعلیم کند و به‌همه‌جهت تابع طریق استاد باشد وازخود هیچ [۱۰۸ ب] تصرف نتواند کرد.

۱ـ ج می‌افزاید: سرهای. ۲ـ الف: خودتمام. ۳ـ ب: بعضی از سُرهای.
۴ـ ب می‌افزاید: دریکی بعضی ازسرت‌های کهرج فوت شده، در دیگری بعضی از سرتهای سرر کهبه یاغیر آن فوت گشته. ۵ـ ب می‌افزاید: بحسب تقدیم و تأخیر.
۶ـ الف: قسم دیگر. ۷ـ ب ندارد: مخالف . . . . ناقص گشته.
۸ـ ب می‌افزاید: تفاوت واختلات سُرتهای سُرها. ۹ـ ب ندارد.

سیوم رسك به‌فتح را وسین مهمله وکاف‌تازی خفیفه ، وآن گاینی بود که در وقت سرودگفتن در حظ آن فرو رود و بسیار محظوظ و متلذذ گردد و دیگران‌را نیز محظوظ‌گرداند .

چهارم رنچك به فتح را و نون منوته و جیم عجمی و کاف تازی خفیفتین به‌اول مفتوح، وآن‌گاینی بودکه‌از[1] سرود خواندن او سامع[2] بسیار محظوظ شود و اوازلذت سرودخواندن[3] غافل بود.

پنجم بهاوك به‌بای موحدهٔ ثقیلهٔ ممدوده و واو مفتوحه وکاف‌تازی خفیفه، وآن‌گاینی بودکه اقسام نغمات را به وجه‌احسن، چنانکه باید وشاید بخواند و سامعان را به‌غایت محظوظ و خوش وقت‌گرداند .

وهریکی از اقسام خمسهٔ مذکوره منقسم می‌شود به‌سه‌قسم :

اول ایکل به‌همزهٔ مکسوره‌ویای مجهول وکاف‌تازی خفیفهٔ مفتوح ولام، وآن‌گاینی بودکه قادر برآن باشد که تنها تواند خواند وبدون‌اعانت و امداد دیگران نغمه را صورت تواند داد ، وآن را ازجمله خواننده‌ها اتم گویند ، به ضم همزه و تشدید تـای فوقانی خفیفهٔ مکسور و میم ، یعنی اول واعلی .

دویم جمل به‌جیم تازی خفیفه و میم مفتوحتین ولام ، وآن گاینی بودکه به‌مدد یك‌خوانندهٔ دیگر تواند خواند[4] و نغمه را صورت تواند داد، و آن را مدهم خوانند به فتح میم و دال ثقیلهٔ مشدده و ایضاً میم ، یعنی متوسط ومیانه .

سیوم برند به کسربای موحدهٔ خفیفه و فتح را ونون منونه ودال خفیفه ، وآن گاینی بود که به مدد دوکس و زیاده برآن تواند خواند و

۱ـ ب نـدارد . ۲ـ ج نـدارد . ۳ـ ج : خـود .

۴ـ ب : سرود.

نغمه‌را صورت تواندداد ، و آن را ادهم نامند ، به فتح همزه و دال ثقیله[۱] ومیم، یعنی ادنی وفروتر، وآن‌را نکشت نیز نامند ، به‌فتح نون وکسر کاف کاف‌تازی خفیفه و سکون شین معجمه و تای فوقانی مثقله .

و درین اقسام مذکوره مرد و زن مساوی است الاآنکه اگر زن با اوصاف مذکوره جوان و صاحب حسن و جمال باشد ، احسن تواند بود .

شعبهٔ دویم: دربیان هنرگاین یعنی خوانندهٔ نغمه ،

وآن متنوع است به‌دونوع :

نوع اول : در بیان هنرگاین به‌حسب حسن صوت[۲] و لحن ، و آنجمله چهارده است :

اول مرشت به کسر میم ورای متصله و سکون شین معجمه و تای فوقانی مثقله ، و آن گاینی بود که خوش لحن باشد و از سرود خواندن[۳] سامعان را محظوظ ومتلذذ سازد و درهرسه استهان [۱۰۹ الف] یعنی گهت و مده وتار نلغزد .

دویم مدهر به‌فتح میم و ضم دال ثقیله ورا ، و آن گاینی بود که آواز شیرین ودلچسپ داشته باشد ودرتاراستهان مستقیم بود .

سیوم جهپال به‌فتح جیم تازی ثقیله و بای عجمی خفیفهٔ ممدوده و لام، وآن گاینی بودکه آوازش‌میانه و چرب وترو باقوت‌باشد ودرخواندن گلو ونفس راکشیده ومجتمع‌ساخته به‌قدرت‌تمام‌بخواند،چنانکه درخواندن او صدمه نیفتد وگلومتألم نشود .

چهارم ترستهان به‌کسر تای فوقانی خفیفه وفتح را و سکون سین مهمله وتای فوقانی ثقیلهٔ ممدوده ونون، وآن‌گاینی بود که درهرسه‌استهان

۱ـ ب ندارد . ۲ـ الف و ب: صورت . ۳ـ ب : خود .

دلچسب و دلربا باشد .

پنجم سکهابه به‌ضم سین مهمله و قیل بکسره و کاف تازی ثقیلهٔ ممدوده و بای موحدهٔ ثقیله ، وآن گاینی بود که دل را از آواز او آرام و لذت وحلاوت حاصل‌شود .

ششم کومل به‌کاف‌تازی خفیفهٔ مضموم و واو مجهول ومیم مفتوح ولام ، و آن گاینی بود که آوازش بسیار نرم و نازك وباریك وخوش‌آیند باشد .

هفتم شراوك به‌فتح شین معجمه ورای متصلهٔ‌ممدوده وواو مفتوحه وکاف تازی خفیفه، وآن‌گاینی بود که آوازش بغایت بلند و دوررس باشد.

هشتم کرن به‌فتح کاف تازی خفیفه و سکون را ونون، وآن گاینی بود که آواز حزین داشته باشد که ناخنی به‌دل زند و ازشنیدن آن رقت حاصل شود .

نهم‌گهن به‌فتح کاف عجمی ثقیله ونون ، وآن گاینی بود که آواز لك وقوی ودور رس داشته باشد و دلیرانه بخواند .

دهم‌سنگده به سین مهمله ونون مکسورتین وقیل به‌فتح‌اول وکسر ثانی ، وسکون کاف عجمی خفیفه و دال ثقیله، وآن گاینی بود که آوازش چرب و سیرآهنگ باشد وازدور شنیده شود .

یازدهم گاد به‌کاف عجمی خفیفهٔ ممدوده و دال مثقله ، وآن‌گاینی بود که آوازش بقدرت وقوت باشد .

دوازدهم سلچهن به‌ضم سین مهمله و فتح لام و جیم عجمی ثقیلهٔ مشدده ونون ، وآن‌گاینی بود که درخواندن سلسلهٔ اتصال آن انقطاع نیابد وبهم پیوسته باشد .

سیزدهم پرجر به‌فتح بای عجمی خفیفه و سکون را و جیم تازی

خفیفهٔ مفتوح و را ، و آن گاینی بود که آوازش لك[1] و صاف باشد مثل آواز کویل .

چهاردهم رگت جگت به کسر را وسکون کاف عجمی خفیفه[۱۰۹ب] و تای فوقانی خفیفهٔ موقوف وضم جیم تازی خفیفه و کاف عجمی و تای فوقانی خفیفتین ، به سکون اول ، و آن گاینی بود که سرود و آوازش دلچسب و به لذت باشد .

نوع دویم: در بیان[2] هنر گاین به حسب کسب کمال بدون حسن صوت ولحن، و آنجمله شانزده است :

اول آنکه گاین باید که در خواندن نغمه الفاظ را چنان جداجدا و منقح ادا نماید که گویا کبیسری است که فصیح ومعنی ریز می خواند ومعنی آن بی تکلف وتأمل فهمیده شود .

دویم آنکه اصناف راگ ها را به اسامی وصفات آن بداند وچنانکه باید و شاید تواند خواند .

سیوم آنکه اصناف تال ها[3] یعنی اصول را باسمائها وصفاتها بداند و ادا نماید .

چهارم آنکه هرسه گره راکه سم واتیت واناگت باشد بداند وتواند به عمل آورد . و ذکر هرسه گره بعدازین در فصل تال یعنی اصول بیاید ان شاءالله تعالی .

پنجم آنکه به هوشیاری و آرمیدگی وتمکین تمام بخواند .

ششم آنکه درالاپ که به تازی آن را نشید نامند، کامل باشد .

هفتم آنکه دلیرانه بخواند .

۱ـ ب : مثل لك .   ۲ـ ب ندارد : دربیان هنرگاین .   ۳ـ الف وب: تالها را یعنی اصول.

هشتم آنکـه میان نغمه جابه‌جا قطع نفس نکند و سلسهٔ نغمه بهم پیوسته باشد .

نهم آنکه طریق خواندن نغمه‌را از استادکامل اخذکرده باشد .

دهم آنکه ورزش و استعمال خواندن نغمه به‌کمال رسانیده باشد.

یازدهم آنکه تصانیف استادان قدیم را بسیار بخاطرداشته باشد و مطابق ضابطه بخواند .

دوازدهم آنکه اقسام پرده در پردهٔ دیگر و امتزاج نغمه در نغمهٔ دیگر خوب بداند .

سیزدهم آنکه رنچکتائی که عبارت‌ازخوش آیندگی‌نغمه واستلذاذ سامع ازشنیدن اوست، داشته باشد ودرسرائیدن‌نغمه چست‌وچابك باشد و چستی او درنغمه خوش‌آینده بود و به‌مجرد سرائیدن اوراگ صورت‌بندد، و بایدکه دروقت خواندن نغمه بشاش وشکفته‌رو باشد .

چهاردهم آنکه معنی فهم باشد و از علم لغت و مصطلحات باخبر بود، و بسیار خوش‌طبع وظریف وطباع باشد.

پانزدهم آنکه مصنف بود و طبیعت وقدرت تصنیف داشته باشد و دربانی و دهات‌که عبارت ازلفظ وصوت است ، کامل‌باشد، چه‌بانی به‌بای موحدهٔ خفیفهٔ ممدوده و نون مکسور و یای معروف به معنی الفاظ وعبارت بود ، ودهات به‌دال ثقیلهٔ ممدوده وتای فوقانی خفیفه به‌معنی صوت ونغمه باشد، وبایدکه ازعلم[1] عروض وقوافی و[۱۱۰ الف]فصاحت وبلاغت‌نیکو واقف باشد، وازعلوم متداوله باخبر بود، وعلم مجلس‌را خوب داشته‌باشد، و موزون و بدیهه‌گوی بود، وبالطبع شایق و عاشق نغمه و سرود بود، واز ساز و رقص نیك واقف باشد .

---

۱ ــ ب ندارد : از علم.... باخبر بود .

شانزدهم آنکه ازعیوب گاین که بعدازین مذکور شود خالی باشد، واگر خواننده زن بود باید که به‌اوصاف مذکوره جوان وصاحب حسن و جمال باشد .

شعبهٔ‌سیوم: در بیان عیب گاین .

و آن متنوع است به دو نوع :

نوع اول : در بیان عیب گاین به‌حسب زشتی‌صوت و لحن، و آن هفت‌گونه بود :

اول روچهت به رای مضموم و واو معروف و فتح جیم عجمی ثقیله و تای فوقانی خفیفه ، و آن گاینی بود که آوازش بغایت خشك و خراشنده باشد .

دویم استهت به فتح همزه و سکون سین مهمله و تای فوقانی ثقیلهٔ مفتوح و تای فوقانی خفیفه ، و آن گاینی بود که آوازش منتشر و پریشان باشد .

سیوم نسار به‌نون مکسور وسین مهملهٔ‌ممدوده ورا، و آن‌گاینی‌بود که آوازش سست و افسرده باشد .

چهارم کاگولی به کاف تازی خفیفهٔ[1] ممدوده و کاف عجمی خفیفهٔ مضموم و واو مجهول و لام مکسور و یای معروف ، و آن را کاگی نیز گویند، به‌کاف‌تازی خفیفهٔ ممدوده وکاف‌عجمی‌خفیفهٔ[2] مکسورویای‌معروف، و آن گاینی بود که‌آوازش مثل زاغ‌سخت‌به‌گوش خورد و کریه[3] باشد .

پنجم کیت به‌کاف تازی خفیفهٔ مکسور ویای مجهول وتای فوقانی خفیفه، وآن‌گاینی بود که از زبونی صوت و آواز در[4] هیچ‌محلی‌ازمحلهای سه‌گانه که مندر ومده وتار باشد ، نتواند رسید و از کیفیات حسنه اصلا بهره

۱ــ الف‌ندارد. ۲ــ الف ندارد. ۳ــ الف: کر. ۴ــ الف‌ندارد.

نداشته باشد .

ششم کرش به‌ضم کاف‌تازی خفیفه وسکون را وشین معجمه، وآن گاینی بود که آوازش بی‌مغز وباریك باشد .

هفتم بهگن به‌فتح بای موحدهٔ ثقیله و کاف‌عجمی خفیفه ونون، و آن گاینی بود که آوازش مثل خر و شتر درشت و کریه باشد .

نوع دویم: دربیان عیب گاین به‌حسب بی کمالی وبی‌هنری، وآن بیست و پنج است[1] :

اول سندشت به فتح سین مهمله و نون منونه وکسر دال خفیفه و سکون شین معجمه[2] و تای فوقانی مثقله، و آن گاینی بود که دندانهای زیر و بالا باهم چسبانیده بخواند .

دویم ادهشت به‌ضم همزه و کسر دال ثقیلهٔ مشدده [۱۱۰ ب] و سکون شین معجمه و تای فوقانی مثقله ، و آن‌گاینی بود که در وقت‌گرفتن تیپ یعنی اوج رنچکتائی نداشته باشد. یعنی[3] نارساباشد[4] ولذت وحلاوت نداشته باشد .

سیوم بهیت به کسر بای موحدهٔ ثقیله و یای معروف وتای فوقانی خفیفه ، وآن‌گاینی بود که در خواندن نغمه دلیرنباشد وترسان بخواند .

چهارم سنکت به فتح سین مهمله و نون منونه و کاف تازی خفیفهٔ مفتوح و تای فوقانی مثقله و قیل خفیفه ، و آن گاینی بود که به سرعت و اضطراب بسراید .

پنجم کنپت به فتح کاف تازی خفیفه و نون منونه و بای عجمی و تای فوقانی خفیفتین به‌اول مفتوح ، وآن‌گاینی بود که جنبان ولرزان بخواند

۱ــ ب: باشد. ۲ــ الف ندارد. ۳ــ الف ندارد: یعنی.... نداشته باشد.

۴ــ ج : بود .

و آواز و سُرها را نیز بلرزاند .

ششم کرالی به‌کاف‌تازی خفیفهٔ مفتوح ورای ممدوده ولام‌مکسور و یای معروف ، و آن گاینی بود که وقت سرود خواندن دهان را باز کند چنانکه تمام دندانها وحلق نمودار گردد .

هفتم کپل به‌کاف[1] تازی و بای عجمی خفیفتین به‌اول مفتوح وثانی مکسور ولام ، وآن گاینی بود که سرت‌های سُرهارا کم و بیش به‌عمل آرد و به‌اندازهٔ آن نسراید[2] .

هشتم کاگی به‌کاف‌تازی خفیفهٔ ممدوده وکاف عجمی خفیفهٔ مکسور ویای معروف ، وآن گاینی بود که مثل زاغ به‌فغان[3] وفریادبخواند .

نهم بتال به‌بای موحده وتای فوقانی خفیفتین به‌اول مکسور وثانی ممدوده ولام ، وآن‌گاینی بود که به‌اندازهٔ تال یعنی اصول نسراید[4] .

دهم کربه به‌کاف تازی خفیفه ورای مفتوحتین وبای موحدهٔ‌ثقیله، و آن گاینی بود که در وقت خواندن نغمه مثل شترگردن بلند و دراز کرده بخواند .

یازدهم ادهر به‌فتح همزه ودال ثقیله ورا وقیل ومیم ، وآن گاینی بود که صوت وآواز او درپهنی یعنی کنپت به‌فریاد ُبز مشابهت داشته باشد و بی‌مزه بود .

دوازدهم جنبك به‌فتح جیم تازی خفیفه و نون منونه وبای موحده وکاف تازی خفیفتین به‌اول مضموم، وآن گاینی بود که وقت سرودخواندن رگهای گردن وپیشانی او ظاهر شود .

سیزدهم تنبکی به‌ضم تای‌فوقانی خفیفه و نون منونه وبای موحده

۱ـ الف ندارد . ۲ـ الف: بسراید . ۳ـ ج : فریاد و فغان .

۴ـ الف : بسراید .

و کاف تازی خفیفتین ، به اول مفتوح و ثانی مکسور و یای معروف ، و آن گاینی بود که وقت سرودخواندن گلو و رخسارهٔ او مثل کـدو منتفخ و پربادگردد وبلند شود .

چهاردهم بکری به‌بای موحده وکاف تازی خفیفتین ، اول مفتوح و ثانی مشدد و رای متصلهٔ مکسور و یای معروف [۱۱۱ الف] و آن گاینی بود که وقت سرودخواندن‌گردن را باشانه‌چسبانیده کج کرده بخواند.

پانزدهم پرساری به‌فتح بای‌عجمی خفیفه وسکون را وسین مهملهٔ[۱] ممدوده ورای مکسوره ویای‌معروف، وآن‌گاینی بودکه وقت‌سرودخواندن اعضای او مسترخی ومنتشرگردد و دستهارا دراز کرده بخواند .

شانزدهم نمیلك به‌نون ومیم مکسورتین ویای معروف ولام مفتوح وکاف‌تازی خفیفه ، وآن گاینی بود که وقت سرود خواندن چشم بپوشد .

هفدهم برس به کسر بای موحدهٔ خفیفه و فتح را و سین مهمله ، و آن گاینی بود که درسرودخواندن او رنچکتائی یعنی لذت و حلاوت نباشد .

هژدهم اپسر به فتح همزه و سکون بای عجمی خفیفه و ضم سین مهمله و را ، وآن گاینی بودکه درسرودخواندن سُر را حفظ نتواندکرد ، و سُرکم وکاست‌گردد ونغمه صورت نبندد .

نوزدهم ابگت به‌فتح همزه وکسر بای موحدهٔ‌خفیفهٔ مشدده وکاف عجمی و تای فوقانی خفیفتین، به‌سکون اول ، وآن گاینی بودکه نغمه را چنان درهم برهم بخواندکه الفاظ آن هیچ مفهوم‌نگردد وازگلوی اوآواز چنان برآیدکه گویا گریه درگلو گره شده است .

بیستم‌استهان بهرشت به‌فتح همزه وسکون سین‌مهمله وتای‌فوقانی

۱ــ الف ندارد .

ثقیلهٔ ممدوده و نون موقوفه و کسر بای موحدهٔ ثقیله و رای متصله و سکون[۱] شین معجمه و تای فوقانی مثقله و آن گاینی بود که در هر سه استهان سُر نتواند کرد.

بیست و یکم انودهان به‌فتح همزه و نون مضموم و واو معروف و قیل مجهول و دال ثقیلهٔ[۲] ممدوده و نون، و آن‌گاینی بود که از قواعـد و قوانین نغمه با خبر نباشد.

بیست و دویم سیت کاری به‌سین مهملهٔ مکسور و یای معروف و تای فوقانی خفیفهٔ موقوف و کاف تازی خفیفهٔ ممدوده ورای مکسور و یای معروف، و آن‌گاینی بود که نفس را جا به‌جا قطع کند و دندان را به‌دندان بچسباند و نفس را به‌بالا[۳] کشد، چنانکه از آن آوازی ظاهر شود، و ایـن عمل را مکرر می کرده باشد.

بیست و سیوم مِشرَك به‌کسر میم و سکـون شین معجمه ورای مفتوحه و کاف تازی خفیفه، و آن‌گاینی بود که راگ‌های سده و سالنك و وسنکیرن [۱۱۱ ب] را درهم بخواند.

بیست و چهارم سان ناسك به سین مهملهٔ ممدوده و نـونین، نون اول مضموم و ثانی ممدوده و سین مهملهٔ مکسور و کاف تازی خفیفه، و آن گاینی بود که آواز نغمهٔ او از بینی و دماغ برخیزد و به‌غنه خواند.

بیست و پنجم کرکس به‌فتح کاف تازی خفیفه و سکون را و ایضاً کاف تازی خفیفهٔ مفتوح و سین مهمله، و آن‌گاینی بود که نغمه را بسیـار به درشتی و ناهمواری بخواند و در خواندن او هیچ نرمی و همواری و ملایمت نباشد.

شعبهٔ چهارم: در بیان برند.

۱ـ الف: سکو. ۲ـ الف: مثقله. ۳ـ ج: نفس را بالا.

بباید دانست که برند به‌کسر بای موحدۀ خفیفه و رای متصله و نون منونه و دال خفیفه، مجموعۀ خواننده و نوازنده را نامند، و آن بنا برقرارداد اهل این فن سه‌گونه بود:

اول أتم برند به حروف و حرکات مذکوره ، و آن مجموعه‌ای بود که چهار سرایندۀ استاد کامل و هشت سرایندۀ اوسط از مردان[1] و دوازده زن[2] خوش حنجره والحان و چهار نوازندۀ بانسری یعنی نی‌وچهار سازندۀ مردنگ جمع شوند[3].

دویم مدهم برند به حروف و حرکات مذکوره، و آن مجموعه‌ای بود که نصف سراینده‌ها و نوازنده‌ها و سازنده‌های أتم برند جمع شوند.

سیوم ادهم‌برند و آن را نکشت‌برند نیز نامند به‌حروف وحرکات مذکوره، و آن مجموعه‌ای بود که نصف سراینده و نوازنده وسازندۀ مدهم برند جمع شوند .

وبرند زنان خوش‌آواز نیز برین سه‌قسم است:

أتم آنکه[4] دوزن سرایندۀ استاد وچهار زن میانه ودونوازندۀبانسری و دوسازندۀ مردنگ جمع شوند.

مدهم[5] آنست که یک‌زن سرایندۀ استاد وچهارزن میانه و دونوازندۀ بانسری و دوسازندۀ مردنگ جمع شوند.

ادهم که آنرا نکشت نیزگویند، آنست که کمترازین باشد.

وآنچه از أتم برند زیاده باشدآن راکولاهل نـامند ، به‌فتح‌کاف تازی‌خفیفه وسکون واو ولام ممدوده‌وهای مفتوحه وایضاً لام، یعنی شور و غوغا، و دربرند نمودن فواید بسیار است .

۱ــ ب: مردوزن. ۲ــ الف ندارد. ۳ــ الف ندارد. ۴ــ ب:آن بودکه. ۵ــ الف ندارد: مدهم... جمع شوند.

شعبهٔ پنجم: در بیان اقسام مصنف و تصانیف و بعضی لواحق بدان، و آن متنوع است بدو نوع:

نوع اول: در بیان اقسام مصنف.

بباید دانست که در اصطلاح الفاظ و عبارت را بانی نامند، به‌بای موحدهٔ خفیفهٔ ممدوده و نون مکسوره[1] و یای معروف، و آن را مات نیز نامند به‌میم ممدوده و تای فوقانی خفیفه، و صوت [۱۱۲ الف] و نغمه را دهات گویند به‌دال ثقیلهٔ ممدوده و تای فوقانی خفیفه، کماذکرنا. پس کسی که بانی و دهات مذکورین را خوب می‌دانسته باشد آن را باکی‌اکارک گویند به‌بای موحده و کاف تازی خفیفتین به‌اول ممدوده و ثانی مکسور و یای معروف و الف و کاف تازی خفیفهٔ ممدودتین و رای مفتوحه و کاف‌تازی خفیفه، و آن سه گونه بود:

اول آنکه بانی و دهات که عبارت از لفظ و صوت است هردو را به‌وجه احسن بداند، و شروط[2] دانستن بانی[3] آنست که ازعلم بیاکرن به‌فتح بای موحدهٔ خفیفه و یای تحتانی ممدوده و فتح کاف تازی خفیفه و سکون را و نون، یعنی علم نحو و صرف اهل هند، وعلم اچهر به‌فتح همزه و جیم عجمی ثقیلهٔ مشدده ورا، یعنی علم لغت[4] و علم پنگل به‌کسر بـای عجمی خفیفه و نون منونه و کاف عجمی خفیفهٔ مفتوح ولام یعنی علم عروض و قوافی که اوزان اشعار و قافیهٔ آن از آن[5] معلوم شود، وعلم النکار به همزه و لام مفتوحتین و نون منونه و کاف تازی خفیفهٔ ممدوده ورا، یعنی معانی و بدیع و بیان، وشاستر به‌شین معجمهٔ ممدوده و سین مهملهٔ موقوف و فتح تـای فوقانی خفیفه ورای متصله یعنی علم حکمت، و کلا به‌فتح کاف تازی‌خفیفه

۱ـ الف ندارد. ۲ـ ب: شرط. ۳ـ ب ندارد. ۴ـ الف ندارد.
۵ـ ب ندارد: از آن.

ولام ممدوده یعنی ماهیت حروف مفرده و مرکبه نیکو واقف باشد، وطباع و بدیهه‌گو بود، و تصانیف استادان قدیم یاد داشته باشد. و شروط دانستن دهات یعنی صوت و نغمه آنست که درسرود و ساز ورقص وتال یعنی اصول کامل باشد، و درتان وراگ یعنی آهنگ و نغمه اختراعات تازه تواند کرد، وامتزاج پرده در پرده واقسام الاپ به‌فتح همزه ولام ممدوده و بای‌عجمی خفیفه یعنی نشید نیك بداند، و باکی‌اکارکی که بدین صفات مذکوره موصوف باشدآن را أتم دانند یعنی اول واعلی شناسند.

دویم آنکه در بانی یعنی الفاظ وعبارت ناقص‌بود وتصنیفش زبون باشد اما در دهات یعنی صوت و نغمه کامل بود، واین چنین باکی‌اکارکی را مدهم‌گویند یعنی میانه.

سیوم آنکه برعکس قسم دویم در دهات ناقص بود و درمات‌یعنی عبارت و الفاظ کامل باشد،اما تصنیف خوب نتواند کرد [۱۱۲ب] ومضامین تازه و رنگین نتواند بست، وآن را ادهم خوانند یعنی ادنی و زبون.

نوع دویم: در بیان اقسام تصانیف و ذکر بعضی لواحق بدان، وآن منقسم است به سه قسم:

قسم اول: در بیان اقسام تصانیف که در سرود و نغمه خوانند به حسب استعمال و قرارداد قدمای اغانی.

بباید دانست که قدمای اغانی را تصانیف بوده غیرمنظوم امامقفی یعنی قافیه‌دار، مثل فقرات نثر که در نغمات می‌خوانده‌اند، و آن چندگونه است وماآن را برسبیل اختصار واجمال ذکر کنیم:

اول گیت به کاف عجمی خفیفهٔ مکسور و یای معروف و تای فوقانی خفیفه، وآن تصنیفی بود مشتمل برچند کهند یعنی ُتك چه‌درمحاورهٔ قدمای اغانی ُتك را درنثر یعنی فقره راکهند نامند به‌فتح کاف تازی ثقیله و

نون منونه و دال مثقله، و پدنیز گویند به‌بـای عجمی و دال خفیفتین به‌اول مفتوح، و چرن نیز نامند به‌فتح جیم عجمی خفیفه وسکون را ونون، ولفظ ایا به‌فتح همزه و تشدید یای تحتانی ممدوده دوسه‌کرت و همچنین لفظ تیا به‌فتح تای فوقانی خفیفه و تشدید یای تحتانی ممدوده دوسه‌کرت[1] به مـد صوت در وی اکثرجا تکرار یابد.

دویم من به‌فتح میم ونون ثقیله[2]، وآن تصنیفی بود مشتمل برچند کهند که لفظ من به حروف وحرکات مذکوره اکثرجا در وی تکرار یابد.

سیوم چند به‌کسرجیم[3] عجمی خفیفه وقیل بفتح[4]، و نون منونه و دال خفیفه، وآن تصنیفی بود مشتمل برچند کهند که لفظ چند[5] اکثرجا در وی تکرار یابد.

چهارم دهرو به‌فتح دال ثقیله ورای مضموم و واو معروف، و آن نیز تصنیفی بود مشتمل برچند کهند.

پنجم دهوآ به ضم دال ثقیله و واو معـروف و الف ممدوده، و آن نیز تصنیفی بود مشتمل برچند کهند.

ششم ماتها به‌میم و تای فوقانی اثقل ممدودتین، وآن نیز تصنیفی بود مشتمل برچند کهند.

هفتم پربنده به‌فتح بای عجمی خفیفه وسکون را وبای موحدۀخفیفۀ مفتوح ونون منونه ودال ثقیله، وآن‌نیز تصنیفی بود مشتمل برچند کهند.

این چند قسم تصنیف که مذکور شد در استعمال قدمای اغانی و متوسطین آنها[6] بوده[7] و اکثر در زبان پراکرت می‌باشد، و پراکرت[8] به

۱– ب: بار. ۲– ب: اثقل. ۳– الف ندارد. ۴– ب ندارد: وقیل بفتح. ۵– ب می‌افزاید: بحروف وحرکات مذکوره. ۶– ب ندارد. ۷– ب می‌افزاید: باشد. ۸– ب ندارد.

فتح بای عجمی خفیفه و رای ممدوده و کسر کاف تازی خفیفه وسکون را و تای فوقانی خفیفه ، زبان[1] اهل پاتال است یعنی [۱۱۳الف] اهل تحت‌الثری و زیر زمین ، ومرکب است ازسهنس کرت که زبان اهل عالم علوی است، و بهاکها که زبان اهل عالم سفلی است ، و آن را ناگ بانی گویند یعنی زبان ماران .

قسم دویم : در بیان اقسام تصانیف به حسب استعمال و قرارداد متأخرین اغانی .

وآن نیز برچندگونه است :

اول دهرپد به‌ضم دال‌ثقیله وسکون را و بای‌عجمی ودال خفیفتین، به‌اول مفتوح ، و آن تصنیفی بود نامنظوم مقفی مشتمل برچهار تُك یعنی فقره وهر تُك آن مسمی به‌اسمی بودچنانکه تُك اول‌را استهل‌نامند، به‌فتح همزه وسکون سین مهمله و فتح تای فوقانی ثقیله ولام، وآن‌را پیدابنده‌نیز گویند به بای عجمی[2] خفیفهٔ مکسور و یای معروف و دال مثقلهٔ ممدوده و فتح بای موحدهٔ خفیفه ونون منونه ودال ثقیله[3]، و تُك دویم را انتراگویند به‌فتح همزه ونون منونه وتای فوقانی خفیفهٔ موقوف و رای ممدوده، و دو تُك اخیر را بهوگ نامند به‌بای موحدهٔ ثقیلهٔ مضموم و واو مجهول وکاف عجمی خفیفه و در متعارف ابهوگ گویند به زیادتی همزهٔ مفتوحه در اول کلمه، و بعضی ابهوگ به زیادتی همزه تُك سیوم را دانند و بهوگ بدون همزه تُك چهارم را گویند ، وآن بیشتر دربهاکها مستعمل است ، و گویند واضع آن راجامان گوالیاری است، والله اعلم .

ودهرپدی که درآن الفاظ اصول مردنگ که سازی است مشهور، بسته شود ، آن را تیوت گویند به‌تای فوقانی خفیفهٔ مکسور و یای مجهول

۱ــ ب ندارد . ۲ــ الف ندارد . ۳ــ الف : مثقله.

و واو مفتوح و تای فوقانی مثقله ، و بعداز تای فوقانی خفیفه و ماقبل یای مجهول، رای متصله نیز استعمال کنند و تریوت گویند.

والفاظ اصول مردنگ لفظی است چند بیمعنی[1] مثل دمکت به کسر دال خفیفه وسکون میم وفتح کاف تازی خفیفه وتای فوقاقی مثقله، و کت لگ به کسر کاف تازی خفیفه و سکون تای فوقانی مثقله و لام مفتوحه و کاف عجمی خفیفه ، و تهنگا به ضم تای فوقانی ثقیله و نون منونه وکاف عجمی خفیفهٔ ممدوده ، و امثال آن که غرض از آن محض وزن و صوت است نه معنی، ودهرپدی که در آن اسامی گلها مثل چنپا وچمیلی وغیرهما[۱۱۳ب] بسته شود یعنی سوای معنی نام گل افادهٔ معنی دیگر نیز کنند ،آن را پهول بنده گویند به بای عجمی ثقیلهٔ مضموم و واو معروف و لام موقوف و فتح بای موحدهٔ خفیفه و نون منونه و دال ثقیله، و دو دهرپد که دریک تال واقع شوند به حیثیتی که اگر دو کس آن دو دهرپد را بخوانند ایقاعات و نقرات هردو خواننده چنان متفق افتد که گویا یك دهرپد است که هر دو کس می خوانند واصلا در اصول و انداز و ایقاعات و نقرات هردو خواننده اختلاف ظاهر نشود ، آن را جگل بنده نامند به جیم تازی و کاف عجمی خفیفتین ، به ضم اول وفتح ثانی و سکون لام و بای موحدهٔ خفیفهٔ مفتوح و نون منونه و دال ثقیله .

ودهرپدی که در آن نام اقسام راگ ها و راگنی ها مذکور باشد و بر[2] نام هرراگی وراگنی سر همان راگ و راگنی برآید آن را راگ ساگر نامند ، به رای ممدوده و کاف عجمی خفیفهٔ موقوف وسین مهملهٔ ممدوده و کاف عجمی خفیفهٔ مفتوح ورا .

دویم بشن پد به کسر بای موحدهٔ خفیفه وسکون شین معجمه ونون

۱ـ الف : چندین معنی . ۲ـ الف : بزم .

موقوف و بای عجمی و دال خفیفتن به اول مفتوح ، و آن تصنیفی بود منظوم نثر مانند ، مشتمل بر چند پد نامعین ، و در آن بیشتر ذکر کانه که دیوتائی است مشهور ، و گوپی یعنی زنان مصاحبه اوست ، و واضع آن سورداس است و آن شاعری بوده نابینا که سخنهای محققانه گفته .

سیوم خیال به‌خای معجمهٔ مکسور و یای تحتانی ممدوده ولام، و آن لفظ عربی است و اهل هند به‌جای خای معجمه کاف تازی ثقیله استعمال کنند و کهیال[1] گویند ، و آن تصنیفی بود مشتمل بر دو تُك ، و واضع آن سلطان حسین شرقی پادشاه جونپور است ، علیه‌الرحمه ، و آن بیشتر در زبان خیرآبادی است ، و آنچه در زبان پنجابی بود آن را تپا نامند به فتح تای فوقانی مثقله و تشدید بای عجمی خفیفهٔ ممدوده ، و اگر یك تُك داشته باشد آن را چتکلا نامند به‌ضم جیم‌عجمی خفیفه وسکون‌تای فوقانی مثقله و کاف تازی خفیفهٔ مضموم و لام ممدوده ، و قسمی است از تصنیف دو تُکی به زبان پوربی که آن را پروی گویند به فتح بای موحدهٔ خفیفه و سکون را و واو مفتوح و سکون [۱۱۴ الف] یای تحتانی.

چهارم قول و ترانه ، و در متعارف اهل هند آن را تلانا گویند به کسر تای فوقانی خفیفه وتشدید لام ممدوده وتخفیفه ، ونون ممدوده، و آن ابیات عربیه وفارسیه باشد ، ودرسربندآن لفظی چندتکرار کنند بی‌معنی که غرض از آن محض صوت و آهنگ است با اصول[2] نه‌معنی ، مثل یللی و یللا ویللم و تانا وتندرنا ودانی و تادانی و امثال آن . و اصول وآهنگ و اندازآن یا خود مشتق از گیت است که سابق ایراد پذیرفته ، و واضع آن امیر خسرو دهلوی است ، قدس‌الله سره‌العزیز .

پنجم جکری به‌جیم وکاف تازیین خفیفتین ، به‌فتح اول و سکون

۱ــ ب ندارد : کهیال گویند . ۲ــ الف : باصول .

ثانی ورای مکسور ویای معروف ، ومعرب آن ذکری است، به‌ذال معجمهٔ مکسور ، و آن تصنیفی بود غیر منظوم ، مشتمل برچند پیری یعنی فقره ، چه در بعضی از تصانیف ُتك را پیری نامند ، به فتح بای عجمی خفیفه و سکون یای تحتانی ورای مکسور ویای معروف، وآن بیشتر برزبان مسلمین اهل[1] گجرات بود ، متضمن برکلمات و معانی حقایق و معارف، و گویند واضع آن قاضی محمود است ، علیه‌الرحمه والله‌اعلم .

ششم کدکا به‌فتح کاف تازی خفیفه وسکون دال مثقله وکاف تازی خفیفهٔ ممدوده[2] ، و آن تصنیفی بود مشتمل برچند کدی یعنی فقره ، چه درین تصنیف ُتك راکدی نامند ، به کاف تازی خفیفهٔ مفتوح[3] و دال مثقلهٔ مکسور و یای معروف ، و آن به‌زبان راجپوتی وامثال آن درمدح ممدوح ووصف شجاعت و کارزار وجوانمردی باشد، وآنچه دربهاکها یعنی زبان اهل برج که متهرا و نواحی اوست ، وگوالیار وچنوار و امثال آن درمدح ممدوح باشد آن را سادداگویند به‌سین مهملهٔ ممدوده ودال خفیفهٔ موقوف و دال مثقلهٔ ممدوده، ودرهردواسم مذکور به‌جای دال مثقله رانیز استعمال کنند وکرکا وسادرا گویند.

هفتم بگد به بای موحده و کاف عجمی خفیفتین مفتوحتین و دال خفیفه ، و آن تصنیفی بود مشتمل برکدی‌های متعدده ، هم به‌زبان راجپوتی و امثال آن ازقبیل بحرطویل ، متضمن مدح ممدوح دروصف شجاعت و کارزار و امثال آن .

هشتم باد به بای موحدهٔ خفیفه [۱۱۴ ب] ممدوده و دال مثقله ، و به‌جای دال مثقله را نیز استعمال کنند ، وآن تصنیفی‌بود مشتمل برکدی‌های متعدده به زبان چارنی و امثال آن درمدح ممدوح ، و چارن به‌جیم عجمی

۱ـ ب وج می‌افزاید : ملك . ۲ـ الف ندارد . ۳ـ الف: ممدوده .

خفیفهٔ ممدوده و رای مفتوحه و نون ، نام[1] قومی است از[2] قبیل قوم جات و بنجاره .

قسم‌سیوم : دربیان حروف‌وگن‌هایی که درابتدای تصانیف بدیمن و نحس‌اند، واستادان آن را مبارک[3] ومیمون ندانسته[4] از آن‌منع کرده‌اند و ذکر بعضی ضوابط .

بایددانست که هشت حرف[5] مفرده و چهارگن است که درصدر کلام نحس است وهشت حرف مفرده اینست :

اول‌ها. دویم جیم‌تازی ثقیله. سیوم‌کاف عجمی ثقیله. چهارم‌نون. پنجم دال ثقیله . ششم را . هفتم کاف تازی ثقیله . هشتم بای موحدهٔ ثقیله. و مجموع آن هجه کهن دهرکهبه باشد .

وچهارگن منحوسه اینست :

اول جگن ، و آن طرفین حرف لگه باشد ومیان یك‌حرف گُربود مثل ملین وامثال آن .

دویم سگن، و آن اول[6] دوحرف لگه وآخریك‌حرف گُر بودمثل للتا و امثال آن[7] .

سیوم رگن، وآن طرفین حرف‌گُر ومیانه یك حرف‌لگه‌بود ، مثل موهنی وامثال‌آن .

چهارم تگن ، و آن اول دو حرف گُر و آخر یك حرف لگه بود مثل پاتال و امثال آن .

وچون از سرهرگنی حرفی‌گیرند مجموع آن جسرت‌باشد ، وآن

۱ــ ب ندارد . ۲ــ الف و ج ندارد : از... بنجاره . ۳ــ ب: میمون و مبارك . ۴ــ ب و ج می‌افزاید : انـد . ۵ــ الف : حـروف . ۶ــ ب ندارد . ۷ــ الف ندارد .

سابق در باب اول به‌تفصیل ایراد پذیرفته.

و بباید دانست که در[1] بهاکهاکه زبان اهل برج وغیره باشد، بنابر ضرورت قافیه از هرزبانی که باشد ازعربی وفارسی و غیرآن، توان آورد و قافیه توان بست، هیچ باك ندارد، و دربعضی جامیان[2] کلام بدون قافیه لفظ عربی و فارسی وغیرآن نیز جایز داشته‌اند، وچندان عیب نشمرده.

شعبهٔ ششم: در بیان اسامی و تعداد اغانی،

وآن متنوع است به دونوع:

نوع اول: دربیان اسامی قدمای اغانی که واضع وبانی این علم‌اند وآنها[3] دیوتا بوده‌اند یعنی آسمانیان وصاحب قدرت و کمال بوده‌اند. بدین تفصیل و اسامی:

اول سمیشر به ضم سین مهمله و میم مکسوره و یای مجهول و شین معجمهٔ مضموم ورا، وآنچه به‌حسب قرارداد اوست آن را سمیشرمت نامند.

دویم بهرت به‌فتح بای موحدهٔ ثقیله و سکون را و تای فوقانی خفیفه، وآنچه به حسب قرارداد اوست آن را بهرت مت گویند.

سیوم هنومان به‌های مفتوحه و نون مضموم و واو مجهول و میم ممدوده و نون، وآن را هنونت نیز نامند به‌فتح ها وسکون [۱۱۵ الف] نون و واو مفتوحه و نون منونه[4] و تای فوقانی[5] خفیفه، وآنچه به‌حسب قرارداد اوست آن را هنومان مت خوانند.

واین سه کس که ذکر یافت، درین فن صاحب مت یعنی صاحب

۱ــ ب ندارد: دربهاکیا... باشد. ۲ــ ب ندارد: میان کلام. ۳ــ ب: آن. ۴ــ الف ندارد. ۵ــ ب ندارد.

مذهب و مجتهد بوده‌اند[۱] و دیگران نیز اجتهاد و تصرف و تصانیف کرده‌اند.

چهارم پاربتی به‌بای عجمی خفیفهٔ ممدوده و رای موقوفه و بای موحده و تای فوقانی خفیفتین به‌اول مفتوح و ثانی مسکور و یای معروف، وآن زن[۲] شیو[۳] یعنی مهادیو بوده[۴].

پنجم سرستی به‌ضم سین مهمله و فتح را و سکون سین مهمله و تای فوقانی خفیفهٔ مکسور و یای معروف، وآن نیز زنی بوده.

ششم درگا به‌ضم دال خفیفه و سکون را و کاف عجمی خفیفهٔ ممدوده، وآن نیز زنی بوده.

هفتم وای به‌واو ممدوده و یای تحتانی مضموم.

هشتم سیس به سینین مهملتین به‌اول مکسور و یای مجهول.

نهم نارد به‌نون ممدوده و رای مفتوحه و دال خفیفه.

دهم کل ناته به‌فتح کاف تازی خفیفه و کسر لام مشدده و نون ممدوده و تای فوقانی ثقیله، وآن رکه بوده به‌رای مکسور و کاف تازی ثقیله و او[۵] نیز صاحب مت بوده یعنی[۶] صاحب مذهب و مجتهد درین فن بوده.

یازدهم تنبر به ضم تای فوقانی خفیفه و نون منونه و بای موحدهٔ خفیفهٔ مفتوح و را.

دوازدهم کشپ به فتح کاف تازی خفیفه و شین معجمهٔ مشدده و بای عجمی خفیفه.

سیزدهم ساردول به سین مهملهٔ ممدوده و رای موقوفه و دال خفیفهٔ مضموم و واو معروف و لام.

چهاردهم کوهل به‌فتح کاف تازی خفیفه و سکون واو و های مفتوحه

۱ــ ج ندارد. ۲ــ الف ندارد. ۳ــ الف: سیو. ۴ــ ب می‌افزاید: است. ۵ــ ب ندارد: واو نیز... بوده. ۶ــ الف: بعضی مذهب.

و لام.

پانزدهم اسوتر به فتح همزه وسین مهملهٔ مشدده و واو مفتوحه و فتح تای فوقانی خفیفه ورا.

شانزدهم هاها بههائین ممدودتین.

هفدهم هوهو به هائین مضمومتین و واوین معروفین[۱].

هژدهم راون به رای ممدوده و واو مفتوحه و نون.

نوزدهم دشا بهدال خفیفهٔ مکسور وشین معجمهٔ ممدوده.

بیستم ارجن بهفتح همزه وسکون را وضم جیمتازی خفیفه ونون.

نوع دویم : دربیان اسامی متأخرین اغانی ، وآن منقسم است به دوقسم :

قسم اول : دربیان اسامی نایکان .

بباید دانست که در اصطلاح اهل این فن مغنیی که صاحب علم و عمل باشد و درسنگیت یعنی نغمه وساز ورقص مهارت تمام داشته باشد و خواندنگیت ومن و چند و امثالآن وظیفهٔ او بوده، و [۱۱۵ ب] دیگران را نیز تعلیم تواندکرد، آن را نایك گویند بهنون ممدوده وهمزهٔ ملینه وکاف تازی خفیفه ، و مغنیی که بدون علم عمل داشته باشد فقط ، آن بردوگونه است[۲]:

اول آنکه راگهای مارگ به میم ممدوده ورای مفتوحه و کاف عجمی خفیفه یعنی راگهای قدیم و دیسی بـه دال خفیفهٔ مکسور و یای مجهول و سین مهملهٔ مکسور ویای معروف یعنی راگهای جدید هردوقسم میدانسته باشد، آن را گندهرپ گویند بهفتح کاف عجمی خفیفه ونون منونه وفتح دال ثقیله و رای متصله وبای عجمی خفیفه. و اگر محض راگهای

۱ــ ب: معروفتین. ۲ــ ب: بود.

دیسی داند ومارگ نداند، آن را گن کارگویند، به‌ضم کاف عجمی خفیفه و سکون[1] نون وکاف تازی خفیفهٔ ممدوده ورا، وگنی نیزگویند[2] به‌ضم کاف عجمی خفیفه و نون مکسور ویای معروف.

وگندهرپ وگن کاراگردرخواندن دهرپدوتیوت وامثال آن مهارت داردآن راکلاونت‌گویند به‌فتح کاف تازی خفیفه ولام ممدوده و واومفتوحه ونون منونه وتای فوقانی خفیفه، واگر درخواندن قول و ترانـه و خیال و امثال آن مهـارت داردآن را قوال نامند، واگر درخواندن کدکا وامثال آن مهارت داردآن را دها دهی خوانند به‌دالین اثقلین به‌اول ممدوده و ثـانی مکسور ویای معروف، وکسی که علم سنگیت دارد فقط وعمل نداشته باشد او را پندت‌گویند به‌فتح بای عجمی خفیفه ونون ودال مثقلهٔ مکسور و تای فوقانی خفیفه.

واسامی نایکانی که مشهور و معروف‌اند، اینست:

اول‌گوپال به‌ضم کاف عجمی خفیفه و واو مجهول و بای عجمی خفیفهٔ ممدوده ولام، واو در عهد سلطان علاءالدین پادشاه دهلی بوده.

دویم امیر خسرو دهلوی[3] قدس‌الله تعالی سره‌العزیز. اگرچه شأن ایشان ارفع ازینست که اسم مبارك ایشان در ذیل این‌گروه شمرده شود[4] اما چون ذات شریف ایشان جامع‌الکمالات بوده و درین علم مهارت تمام داشتند، لهذا نام ایشان نیز ایرادپذیرفته[5]. وایشان ازمریدان خاص‌سلطان[6]ـ المشایخ شیخ نظام‌الدین قدس‌الله تعالی[7] سره‌العزیز بوده‌اند، وگویند چون نایك‌گوپال ازدیار دکن به‌هندآمد و پیش سلطان علاءالدین نغمه خواند و درعلم سنگیت وگیت برهمه اغانی‌هند تفوق جست، سلطان خواست که در

۱ـ الف ندارد: وسکون ... عجمی خفیفه. ۲ـ ج: نامند. ۳ـ ب: دهلی. ۴ـ ب: شمرده‌اند. ۵ـ ج: یافته. ۶ـ ب: شیخ‌المشایخ. ۷ـ ب ندارد.

دیار هند کسی پیدا شود که درین علم با نایك مقابله ومناظره[1] نماید، وآخر سلطان در وقت خواندن نایك [۱۱۶ الف] امیرخسرو را قدس سره، درزیر تخت خود پنهانی نشاند تا نایك برآن مطلع نگـردد. امیرچون اصول و اندازگیت وسنگیت را ازنایك شنید به‌جودت ذهن خود ازآن قول وترانه را[2] استنباط واستخراج نمود و روز دیگر به‌کمال رنگینی ودلنشینی پیش نایك خواند، ونایك ازین متعب‌گشت ومتحیر بماند.

سیوم بیجو به فتح بای موحدهٔ خفیفه و سکون یای تحتانی وجیم تازی خفیفهٔ مضموم و واو معروف.

چهارم بهنو به‌فتح بای مـوحدهٔ ثقیله و ضم نون مشدده و واو معروف.

پنجم پاندوی به‌بای عجمی خفیفهٔ ممدوده و نـون مغنونه و دال مثقلهٔ موقوف وفتح واو و سکون یای تحتانی.

ششم بکسو به‌بای موحده وکاف تازی خفیفتین، به‌فتح اول وسکون‌ثانی وسین مهملهٔ مضموم و واو معروف.

هفتم لوهنگ به‌لام مضموم و واو مجهول وهای مفتوحه و نـون منونه وکاف عجمی خفیفه.

و این چهار نایك که بعد[3] ازاین مذکور شوند همعصر راجامان گوالیاری بوده‌اند که او نیز درین علم مهارت تمام داشت.

هشتم چرجو به‌فتح جیم عجمی خفیفه و سکون را و جیم تـازی خفیفهٔ مضموم و واو معروف.

نهم بهگوان به‌فتح بای موحدهٔ ثقیله و سکون کاف عجمی خفیفه

۱ـ ب ندارد. ۲ـ الف: ترانه واستنباط. ۳ـ ب ندارد: که بعد... شوند.

و واو ممدوده و نون.

دهم دهو ندهی به‌دال ثقیلهٔ مضموم و واو مجهول و نون مغنونه[1] و دال ثقیلهٔ مکسور و یای معروف.

یازدهم دالو به‌دال مثقلهٔ ممدوده و لام مضموم و واو معروف، و این چهار نایك از جمله متأخرین‌اند.

قسم دویم: دراسامی گندهرپ وگن‌کار که آن راگنی نیزگویند.

اگرچه اسامی گندهرپ وگنی زیاده بر آنست که تعداد کرده شود، اما آنچه در عهد عرش آشیانی[2] جلال‌الدین محمد اکبر پادشاه بوده‌اند و مشهور و معروف‌اند، به‌طریق ایجاز ایراد می‌یابد، بدین تفصیل واسامی:

اول میان تان سین کوبرها را، و اوسابق در پیش راجارام بوده و به‌استدعای اکبر پادشاه به‌اعزاز و اکرام تمام پیش پادشاه آمده، و منظور نظر شیخ محمد غوث گوالیاری است علیه‌الرحمه، و قبولیت عامه داشت وهم در روضهٔ متبرکهٔ شیخ مذکور مدفون است.

دویم سبحان خان نوهار. گویند او در مدینهٔ مکرمه در روضهٔ منورهٔ حضرت رسالت [۱۱۶ ب] پناهی صلی‌الله علیه و سلم دهرپدی در نعت آن سرورانبیا خوانده[3] ومورد الطاف نبوی گشته و هم در مدینهٔ منوره مدفون است.

سیوم سرگبان خان فتحپوری.

چهارم چاندخان.

پنجم سورج خان، واین هردوبرادر بوده‌اند و در تصانیف خود هردو رب سس تخلص خود می کرده‌اند، چه رب به رای مفتوحه وبای

۱ــ ب: منونه. ۲ــ ج: عرش آستانی. ۳ــ ب می‌افزاید: بود.

موحدهٔ خفیفهٔ[1] مکسور به معنی آفتاب بود، وسس به سینین مهملتین به‌اول مفتوح، به معنی ماه باشد.

ششم تان ترنگ خان خلف میان تان سین.

هفتم مدن رای.

هشتم رام داس موندیه[2].

نهم باج بهادر.

دهم میان چندو.

یازدهم میان داوٗد.

دوازدهم ملااسحاق.

سیزدهم شیخ خضر.

چهاردهم شیخ بنجو[3].

پانزدهم حسن‌خان پتنی.

شاتزدهم صورت سین.

هفدهم لالا دیبی، و این هردونیز برادر بوده‌اند.

هژدهم میرزا عاقل. و ایـن سه کس فی‌الجمله علمی نیز داشته‌اند والله اعلم.

فصل سیوم: در بیان راگ وراگنی و پُتروبهارجا وفصل و وقت و لباس و پیرایه و وضع هریك از راگ وراگنی به حسب هنومان مت.

و آن منشعب است به‌چهارشعبه.

شعبه اول: در تعریف راگ وراگنی و پُتروبهارجا وذکر بعضی امور ضروریه:

و آن متنوع است به‌دونوع:

۱ـ ب ندارد. ۲ـ الف: مونینه. ۳ـ ب: پنجو.

نوع اول: در تعریف راگ و راگنی و پُتر و بهارجا.

بباید دانست که راگ به‌رای ممدوده وکاف عجمی خفیفه، به‌معنی مقام باشد، وآن به حسب قرارداد اغانی هند شش راگ است و هریکی از آنها پنج راگنی وهشت پُتردارد. ودر بعضی مت برای هرراگی شش‌راگنی وهشت پُتر[1] وبرای هر پُتری یك بهارجا قراریافته. راگ‌ها به‌منزلهٔ مردانند وراگنی‌ها به منزلهٔ زنان ایشان و پُترها به‌بای عجمی و تای فوقانی خفیفتین به ضم اول وفتح و[2] تشدید ثانی ورای متصله به منزلهٔ پسران و بهارجاها[3] به‌بای موحدهٔ ثقیلهٔ ممدوده ورای موقوفه وجیم تازی خفیفهٔ ممدوده، به‌منزلهٔ زنان پسران باشند.

نوع دویم: در ذکر بعضی امور ضروریه،

وآن منقسم است به دوقسم:

قسم‌اول: دربیان گریه.

بباید‌دانست که جمله راگ وراگنی برسه‌گونه است:

اودو وکهادو وسنپورن، چنانکه سابق درشعبهٔ نهم ازفصل اول ازین باب ایراد پذیرفته. اودو به‌حروف وحرکات مذکوره‌آن‌بودکه‌مرکب از پنج سُر باشد از سُرهای[4] هفتگانهٔ مذکوره، از هر سُری که باشد و به هرترتیبی که [۱۱۷ الف] بود، و کهاد و آن بود که مرکب از شش سُر باشد ایضاً ازهرسُری‌که باشد وبه‌هرترتیبی که بود، وسنپورن[5] آن بود که مرکب از هرهفت سُر باشد وبه‌هرترتیبی‌که بود، کماذکرنا و چنانکه بعدازاین مذکور شود انشاءالله تعالی.

پس از جمله سُرهای مرکبهٔ هرراگ وراگنی یك سُررا گریه‌نامند

۱ــ الف ندارد. ۲ــ الف ندارد: فتح و. ۳ــ ب: بهارجا.

۴ــ ب: سرهفتگانه. ۵ــ الف ندارد: وسنپورن... بود.

به کسر کاف عجمی خفیفه و رای متصله و یای مجهول و بدون یا و ها[1]، و آن سُری بود که ابتدا از آن کنند و بعد از سیر کردن بر جمیع سُرها بر آن سُر قرار گیرند. و آن سُر[2] به منزلهٔ خانهٔ آن راگ است، چه گریه به حروف و حرکات مذکوره به معنی خانه باشد.

قسم دویم: در بیان کهت رُت.

بباید دانست که اهل هند سال دوازده ماه را شش فصل قرار داده اند هر دو ماهی یك فصل، و آن را کهت رُت گویند، چه کهت به کاف تازی ثقیلهٔ مفتوح و تای فوقانی مثقله به معنی شش باشد، و رُت به رای مضموم و قیل مکسور و تای فوقانی خفیفه، به معنی فصل بود. پس برهمین قیاس استادان این علم شش راگ قرار داده اند تا هر راگی با راگنی ها و پُترها و بهارجاهای خودش در یك فصل[3] خوانده شود، و ترتیب و اسامی فصول ششگانهٔ مذکور اینست:

اول بسنت رُت به فتح بای موحدهٔ خفیفه و سین مهمله و نون منونه و تای فوقانی خفیفه، و آن را مده رُت نیز گویند، به میم مفتوحه و دال ثقلیه، و آن دو ماه چیت و بیساکه باشد، و در فارسی اسفندارند ماه و فروردین ماه[4] بود، و آن فصل بهار اهل هند است.

دویم گریکهم رُت به کسر کاف عجمی خفیفه و رای متصله و یای معروف و کاف تازی ثقیلهٔ مفتوح و میم، و آن دو ماه جیته و اساده باشد، و در فارسی اردیبهشت ماه و خرداد ماه بود، و آن فصل تابستان ایشان است.

سیوم برکها رُت به فتح بای موحدهٔ خفیفه و سکون را و کاف تازی

۱ـ ب: های موقوفه. ۲ـ الف ندارد. ۳ـ الف: فصلی.

۴ـ ب: ماه فروردین.

ثقیلهٔ ممدوده، وآن دوماه ساون وبهادون باشد و درفارسی تیرماه و امرداد ماه بود، وآن فصل برشکال ایشان است.

چهارم سردُرت به‌سین مهمله ورای مفتوحتین و دال خفیفه، وآن دوماه کوار وکاتك باشد، ودرفارسی شهریور ماه ومهرماه بود، وآن فصلی بود برزخ میان فصل برشگال وفصل زمستان.

پنجم هیم ُرت به‌های مکسورویای مجهول ومیم، وآن دوماه اگهن وپوس [۱۱۷ب] باشد، ودرفارسی آبان ماه وآذرماه بود، وآن فصل زمستان ایشان است.

ششم سسرُرت به سینین مهملتین مکسورتین ورا، وقیل به‌فتح سین مهملهٔ ثانی، وآن دوماه ِ ماه و پهاگن باشد، و درفارسی دیماه و بهمن ماه بود[۱]، وآن فصل خزان ایشان است، ونام ماههای هندیه به جهت[۲] شهرت ضبط حروف و حرکات مستغنی است.

شعبهٔ دویم: دربیان راگ‌های ششگانه به‌حسب هنومان مت.

وآن متنوع است به شش نوع:

نوع اول: دربیان بهیرون راگ.

به‌فتح بای موحدهٔ ثقیله وسکون یای تحتانی ورای مضموم و واو مجهول ونون مغنونه، وآن راگی است که از دهان مهادیو برآمده و جات آن اودو[۳] باشد یعنی مرکب ازپنج ُسر بود از ُسرهای هفتگانه، و چون از َسر هر ُسری از ُسرهای پنج گانهٔ آن حرفی گیرند ترتیب[۴] آن دهن سگم باشد، و ُسر ِ دهیوت گریه اوست، و آن را در سردُرت به وقت صبح خوانند. وصورتش درراگ‌مالا به‌صورت مهادیو نویسند یعنی مثل سنیاسی‌های

۱– ج ندارد. ۲– ب: بحسب. ۳– الف: اودهو. ۴– الف: ترکیب.

صاحب حسن ، خاکستر بر روی مالیده و جتا در سر داشته و ازجتا رود گنگ روان‌گشته ، و در دست کنگن یعنی دست برنجن پوشیده، و هلالی در پیشانی وچشم سیوم میان دو ابروداشته، وماری در برو دوش او پیچیده، وقشقه در پیشانی کشیده، وچرم فیل بردوش انداخته یا فرش کرده و بر آن نشسته باشد، ومند مال که آن را رند مال نیز نامند، درگلوی او بود، و مند مال به میم مضموم و نون منونه و دال مثقله و میم ممدوده و لام، و ایضاً رند مال به رای مضمومه و باقی حروف و حرکات مذکوره مالائی یعنی حمایلی[1] ومرسله بوده ازکله‌های سر[2] آدمی به‌عدد هشت کله که همیشه در گردن مهادیو[3] بوده، وترسولی[4] یعنی نیزهٔ سه شاخه در دست داشته یا در برابر او برزمین زده، وگاو سواری او[5] به‌جانبی بسته نویسند .

نوع دویم: در بیان مالکوس راگ.

به میم ممدوده و لام موقوفه و فتح کاف تازی خفیفه و سکون واو و سین مهمله، وآن راگی است که ازگلوی هریعنی مهادیو یاکانه برآمده، چه هر به‌های ورای مفتوحتین مهادیو را نامند، و به‌کسر راکانه راگویند. و جات آن سنپورن بود و ترکیب و ترتیب سُرهای هفتگانهٔ آن سرگم پدهن [۱۱۸ الف] باشد، و سُرِ کهرج گریه اوست، وآن را درسسرت در اواخر شب خوانند، وصورتش در راگ مالا مردی بود سرخ و سفید و نیلی‌لباس و زورآور، پرهراس، چهری یعنی چوب دستی در دست واز شراب‌غرور جوانی مست، وبا زنان به‌لهو لعب پرداخته واز سردشمنان با مرواریدهای کلان مالائی درگردن انداخته .

نوع سیوم: دربیان هندول راگ.

۱ـ ب: حمایل. ۲ـ ب ندارد. ۳ـ ب: مهادیوی. ۴ـ ب: ترسول. ۵ـ ج ندارد.

به های مکسور و نون منونه و دال مثقلهٔ مضموم و واو مجهول و لام، وآن راگی است که از تن برنبها[1] برآمده و بعضی گویند که[2] از ناف او برآمده، و جات آن اودو بود و ترکیب و ترتیب[3] سُرهای پنجگانهٔ آن سگم پن باشد، و سُر کهرج گریه اوست وآن را دربسنت رُت در اوایل روز خوانند، وصورتش در راگ مالا مردی بود خرد سال، صاحب جمال زرد فام، خوش اندام، در هندولا یعنی مهد زرین نشسته، و زنان صاحب حسن خوش ادا با ساز و نوا سرود خوانان[4] مهد جنبانی او می کنند آهسته آهسته، واو با ایشان با کمال عیش و طرب[5]، مشغول به لهو ولعب.

نوع چهارم : دربیان دیپك راگ.

به دال خفیفهٔ مکسور و یای معروف و بای عجمی و کاف تازی خفیفتین به اول مفتوح ، وآن راگی است که ازچشم آفتاب برآمده و جات آن[6] سنپورن بود، و ترکیب و ترتیب سُرهای هفتگانهٔ آن سرگم پدهن باشد، و سُر کهرج گریه اوست، وآن را درگریکهم رُت در اواسط[7] روز خوانند ، و صورتش در راگ مالا مردی بود سرخرنگ ، گلگون لباس ومالای مروارید کلان درگردن انداخته و برفیل مست سوارگشته و زنان بسیار همراه داشته، و بعضی گویند از شرم چراغ راکشته وخانه را تاریك ساخته با زن درمباشرت[8] بود:

نوع پنجم : در بیان سری راگ.

به کسر سین مهمله ورای متصله ویای معروف، وآن راگی است که ازناف زمین بهم رسیده، وجات آن سنپورن بود وترکیب و ترتیب سُرهای هفتگانهٔ

۱ـ ب: برمها. ۲ـ الف ندارد. ۳ـ ب ندارد. ۴ـ الف : جوانان. ۵ـ ب: عشرت. ۶ـ ب: او. ۷ـ الف: اوسط.

۸ـ الف: مباشر ومعاشر. ج: معاشرت ومباشرت .

آن سرگم پدهن باشد، و سُر کهرج[1] گریه اوست، وآن را در هیم رُت در اواخر روز خوانند، و صورتش در راگ مالا مردی بود وجیه و صبیح وسفیدپوش، و بعضی گویند سرخ پوش که از بلور ویاقوت مالا[2] در گردن انداخته وگل کنول در دست داشته و برتخت منقش نشسته، و مغنیان در پیش [۱۱۸ ب] او نغمه می‌خوانند.

نوع ششم : در بیان میگه راگ.

به میم مکسور و یای مجهول وکاف عجمی[3] ثقیله ، وآن راگی است که ازسر برنبها برآمده ونیزگویند از آسمان پیدا شده ، و جات آن[4] اودو بود، و ترکیب وترتیب سُرهای پنجگانهٔ آن دهن سرگ باشد[5]، و سُر دهیوت گریه اوست، وآن را در برکهارُت در اواخر شب خوانند، و صورتش در راگ مالامردی بود وجیه، سیاه فام که موهای سررا دستاروار یکجاکرده برسربسته، وشمشیری نیزآهیخته در دست او بود.

شعبهٔ سیوم: در بیان راگنی‌ها ،

و آن نیز متنوع است به شش‌نوع :

نوع اول : در بیان راگنی های بهیرون راگ.

وآن پنج است:

اول بهیروی به فتح بای موحدهٔ ثقیله و سکون یای تحتانی ورای موقوف و واو مکسور ویای معروف ، جات آن سنپورن بود[6] و ترکیب و ترتیب سُرهای هفتگانهٔ او مپ دهن سرگ باشد، و سُر مدهم گریه اوست ، وآن را در سردرُت وقت صبح خوانند. صورتش در راگ مالا زنی بود خُرد سال[7] ، صاحب جمال وخوش چشم و روی و درازموی و زرد فام

۱ـ الف: سرج. ۲ـ الف: ماله. ۳ـ الف ندارد. ۴ـ ب: او. ۵ـ ب: نامند. ۶ـ ب ندارد. ۷ـ ب : خرد سالی.

و نازك اندام که انگیای سرخ وساری سفید پوشیده وهارگلِ چنپه درگردن انداخته ، و بر قلهٔکوه که در آنجا گل کنول شگفته است پرستش لنگ مهادیو می کند، و منجیره نوازان سرود میخواند .

دویم بیراری به فتح بای موحدهٔخفیفه وسکون یای تحتانی وبدون یا ورائین، رای اول ممدوده وثانی مکسوره ویای معروف در[1] سهنس کرت بهجای رای ثانی ، تای فوقانی مثقله استعمال کنند و بیراتی گویند . جات آن سنپورن بود وترکیب وترتیب سُرهای هفتگانهٔآن سرگم پدهنی باشد، وسُر کهرج گریه اوست، وآنرا درسرد رُت اواخر روز خوانند.صورتش درراگ مالا زنی بود خوشروی ، مشکینموی که کنگن یعنی دست برنجن در دست داشته وگل کلپ برچه یعنی درخت طوبی در گوش گذاشته ، به لباس سفید بانایك دربازی وهمآغوشی بود ، وبعضی گویند چونری یعنی قطاس در دست مگس رانی نایك می کند .

سیوم مدهماده بهفتحمیم وسکون[2] دال ثقیله ومیمممدوده وایضاًدال ثقیله، جات آن سنپورن بود[3] و ترکیب و ترتیب سُرهای هفتگانهٔ آن مپ دهنسرگ باشد، وسُرمدهم گریهاوست. وآنرادرسرُدرت وقت[۱۱۹الف] صبح خوانند ـ صورتش در راگمالا زنیبود جمیله و خوشچشم وطلائی رنگ و زرد لباس که کهور زعفرانکرده یعنی قشقه های زعفران در بدن کشیده بانایك در بوس وکنار باشد.

چهارم سند هوی بهکسر سین مهمله ونون منونه ودال ثقیلهٔ مفتوح و واو مکسور ویای معروف ، جات آن سنپورن بود[4] و ترکیب و ترتیب سُرهای هفتگانهٔ آن سرگم پدهنباشد وسُر کهرج گریه اوست ، وآنرا در سرد رُت اواخر روز خوانند. صورتشدر راگ مالازنیبود صاحبجمال،

۱ــ الف : و آنرا در . ۲ــ ب ندارد . ۳ــ ج ندارد .
۴ــ ج ندارد .

سرخ لباس که ترسول یعنی نیزهٔ سه‌شاخه در دست داشته و گُلِ دوپهریه در گوش گذاشته، و پراز خشم وغضب در ذکر ویاد وانتظار نایك نشسته، و شب و روز مالا یعنی تسبیح در دست پرستش‌مهادیو می کند.

پنجم بنگال به‌فتح بای موحدهٔ خفیفه و نون منونه و کاف عجمی خفیفهٔ ممدوده و لام، جات آن سنپورن بود و ترکیب و ترتیب سُرهای هفتگانهٔ آن سرگم پدهن باشد وُسر کهرج گریه اوست، وآن را در سرد- رُت در اواخر روز خوانند. صورتش در راگ مالازنی بود[1] صاحب جمال[2]، به وضع جوگنی[3] ها که خاکستر در روماليده و جتا درسر داشته و آن را یکجا جمع کرده کلاله بسته، و در دست چپ ترسول یعنی نیزهٔ سه شاخه و در دست راست گل کنول دارد، وساری زعفرانی دربر پوشیده وکهور صندل یعنی قشقه‌های صندل دربدن وقشقهٔ مشك در پیشانی کشیده.

نوع دویم: دربیان راگنی‌های مالکوس‌راگ.

وآن نیز[4] پنج است:

اول تودی به‌تای فوقانی مثقلهٔ مضموم و واو مجهول و دال مثقلهٔ مکسور وبای معروف، جات آن سنپورن بود و ترکیب و ترتیب سُرهای هفتگانهٔ آن سرگم پدهن باشدوُسر کهرج گریه اوست، وآن را درسسر رُت بعد ازیك پهرروز خوانند. صورتش در راگ مالازنی بود نازنین، سفید پوست که‌انگیای بنفش وساری سفیدپوشیده وکهور کافور وزعفران[5] دربدن کشیده وبین نوازان در صحرا ایستاده، وآهوان از شوق و لذت استماع ساز ونوایش[6] مست ومدهوش درپیش‌او گردن نهاده.

دویم گوری به‌فتح کاف عجمی خفیفه وسکون واو ورای مکسور

۱ـ الف ندارد. ۲ـ ب: حسن. ۳ـ ب: جوگی.
۴ـ پ ندارد. ۵ـ ب ندارد. ۶ـ ج نوازش.

ویای معروف ، [۱۹۹ ب] جات آن[۱] اودو بود و ترکیب وترتیب ُسرهای پنج گانهٔ آن سگم دهن باشد وُسر کهرج گریه اوست، وآن را درسسرُرت در اواخر روز خوانند . صورتش در راگ مالا زنی بود نوخاسته[۲]، سبزفام وخوش آواز نازك اندام، سفیدپوش وگوشواره درگوش وموزانبه[۳] یعنی شکوفهٔ انبه برگوش گذاشته واز مستی شراب آوازش باریك گشته نغمه[۴] مستانه می‌خواند بلکه خواندن نمی‌تواند .

سیوم گنکری به‌ضم کاف عجمی خفیفه وسکون نون وکاف تازی خفیفهٔ مفتوح و رای مکسور ویای معروف ، و در متعارف به‌جای، را ، لام استعمال کنند وگنکلی گویند. جات آن اودو بود وترکیب و ترتیب ُسرهای پنجگانهٔ آن نس گمپ باشد وُسر نکهاد گریه اوست ، وآن را درسسرُرت وقت صبح خوانند . صورتش درراگ مالازنی بود درفراق نایك زار ونزار و ضعیف و نحیف گشته و گریه کنان و موی سر پریشان، ازغم واندوه[۵] و درد باآه[۶] سرد سردرپیش انداخته زیر درخت کدم نشسته .

چهارم کهنبهاوتی به‌فتح کاف تازی ثقیله ونون منونه[۷] وبای موحدهٔ ثقیلهٔ ممدوده و واو مفتوح و تای فوقانی خفیفهٔ مکسور و یای معروف ، جات آن کهادو بود ونرکیب وترتیب ُسرهای ششگانهٔ آن دهن سرگم باشد و سردهیوت گریه اوست ، وآنرا در سسر ُرت بعداز دوپهر شب خوانند. صورتش در راگ مالازنی بود صاحب‌حسن، عشرت دوست، خوش لحن[۸] که شب و روز در راگ و رنگ وسرود و رقص محظوظ و مشغول باشد، وانگیای سبز وساری سرخ پوشیده وبه‌زیور تمام آراسته وپیراسته قشقه در پیشانی کشیده .

۱ـ ب: او. ۲ـ الف: خواسته. ۳ـ الف: موازنبه. ۴ـ ب وج: نغمه را. ۵ـ ب ندارد . ۶ـ الف : بآه . ۷ـ هرسه نسخه اضافه می‌کند : وبای موحدهٔ ثقیله و نون منونه . ۸ـ ب می‌افزاید: سفیدپوست .

پنجم ککبه به‌کافین تازیین خفیفتین به‌اول مضموم و ثانی مفتوح و بای موحدهٔ ثقیله ، جات آن سنپورن بود و ترکیب و ترتیب سُرهای هفتگانهٔ آن دهن سر گمپ باشد وسردهیوت گریه اوست ؛ و آن را درسسر رُت در اواخر شب خوانند. وصورتش در راگ مالازنی بود صاحب حسن، آگنده گوشت ، خوش چشم که بانایك صحبت داشته و مباشرت کرده و علامات صحبت دوشینه‌ازچهرهٔ اوضاعش پدیدار گشته‌چنانکه انگیای جابه‌جاتر کیده و هار گل چنپه گسیخته و گلها ازهم ریخته ، و چشمها از خمار شب‌بیداری سرخ گشته و به‌شگفتگی و بشاشت تمام نشسته .

نوع سیوم : دربیان [۱۲۰ الف] راگنی‌های هندول راگ.

و آن نیز پنج است :

اول رام‌کری به‌رای ممدوده و میم موقوف و کاف تازی خفیفهٔ مفتوح[۱] و رای مکسور[۲] و یای معروف ، و در متعارف به جای رای ثانی لام‌استعمال کنند و رام کلی گویند ، جات آن اودو بود و ترکیب وترتیب سُرهای پنجگانهٔ آن[۳] سگم پن‌باشد و سُر کهرج گریه اوست ، و آن را در بسنت رُت وقت صبح خوانند . صورتش در راگ مالازنی بود صاحب حسن‌طلائی‌رنگ، نیلی‌لباس، به‌زیور آراسته و پیراسته وقشقهٔ‌مشك‌در پیشانی کشیده و در انتظار نایك نشسته، و نایك درعذر شب بودن خود جای‌دیگر به‌پای او افتاده و او به‌ناز و اعتراض‌متوجه او نگشته.

دویم دیساکه به دال خفیفهٔ مکسور و یای مجهول و سین مهملهٔ ممدوده و کاف تازی ثقیله و در سهنس کرت به‌شین معجمه استعمال کنند . جات آن کهادو بود وترکیب و ترتیب سُرهای ششگانهٔ آن گم‌پده‌نس باشد و سُرگندهارگریه اوست ، و آن را دربسنت رُت در اوایل روز خوانند .

۱– ب: مکسور . ۲– ب : مفتوح . ۳– ج ندارد .

صورتش درراگ مالا اگرچه به‌حسب کتاب زنی بود صاحب جمال ، ماهرو، خشمگین و جنگجو ، مویها بربدن ایستاده و تیغ کشیده و مثل پهلوانان خاك بربازوها و بروسینه[1] مالیده و به‌زیردستی‌دشمنان و مخالفان خود را به‌بازی بازی زیر کرده و در بغل کشیده ، و نایك را همیشه باخودداشته و جای دیگر رفتن نگذاشته . اما صورتش را درراگ مالا[2] به شکل پهلوانان نویسند باهم کشتی گیرنده و ورزشهای پهلوانان کننده مثل شناکردن وسنگ برداشتن و به ستون[3] که آن را به‌هندی[4] مل کهنبه گویند ، در آویختن و امثال آن .

سیوم للت به‌لامین به‌اول مفتوح وثانی‌مکسوروتای فوقانی خفیفه ، جات آن اودوبود و ترکیب و ترتیب سُرهای پنجگانهٔ آن دهن‌سگم باشد[5] و سُردهیوت گریه‌است، وآن را دربسنت رُت‌وقت‌صبح‌خوانند، وصورتش در راگ‌مالا زنی بود صبیح، سیمین‌تن، نازك‌بدن وخوش‌چشم وباریك کمر، آراسته وپیراسته به‌صد زیور و لباس سرخ پیرایهٔ خودساخته وهارِ گل در گردن انداخته .

چهارم براور به کسر بای موحدهٔ خفیفه ورای ممدوده[6] و واو مفتوح و را ، و بعداز را[7] یای معروف نیز استعمال کنند وبراوری گویند ، و در متعارف به‌جای‌هردورا لام‌استعمال کنند و بلاول و بلاولی‌گویند. جات آن سنپورن‌بود[8] وترکیب وترتیب سُرهای هفتگانهٔ آن دهن‌سرگمپ[۱۲۰ ب] باشد وسُردهیوت گریه اوست، وآنرا دربسنت رُت دراوایل روزخوانند. صورتش درراگ‌مالا زنی بود سیاه‌فام، نازك‌اندام، بالباس گلگون ، هرهفت

۱ـ الف : برسینه . ب و ج : بروبـرسینه . ۲ـ الف : راگ مالاهـا .

۳ـ الف: بستودن . ۴ـ ب: هندوی. ۵ـ ب‌ندارد. ۶ـ ب:ممدوده مفتوح واو. ۷ـ الف: رای معروف. ۸ـ الف‌ندارد.

کرده ونگار بسته در وعده‌گاه وصال منتظر نایك نشسته .

پنجم پت منجری به فتح بای عجمی خفیفه و سکون تای فوقانی مثقله ومیم مفتوحه ونون منونه و فتح جیم تازی خفیفه ورای مکسور ویای معروف . جات آن سنپورن بود و ترکیب و ترتیب سُرهـای هفتگانهٔ آن پدهن سرگم باشد و سُر پنچم گریـه اوست ، و آن را دربسنت رُت در نصف‌شب خوانند ، و صورتش درراگ‌مالا زنی بود بیوگنی یعنی فراق‌زده که‌درفراق‌نایك بیقرار وبیتاب[1] دربیتالاحزان‌نشسته باتنهایی ساخته وهارِ گل درگردن انداخته ، حرارت‌جان[2] و تنش به‌جایی رسیده که هارگل دربرش پژمرده و خشك گردیده .

نوع چهارم: دربیان راگنی‌های دیپك‌راگ .

وآن نیز پنج است :

اول دیسی به‌دال خفیفهٔ مکسور ویای مجهول وسین مهملهٔ‌مکسور ویای معروف ، جات آن کهادو بود وترکیب[3] وترتیب سُرهای‌ششگانهٔ آن رگم ده نس باشد وسُر[4] رکهبه‌گریه اوست ، وآن را درگریکهم[5] رُت در[6] دویم پهرروز خوانند ، و صورتش در راگ مالا زنی بود صاحب حسن ، صبیح ، سبز پوش ، به‌زیـور آراسته و پیراسته و از جوش جوانی و غلبهٔ شهوت درخوابگاه نایك‌آمده وصحبت داشته ومباشرت خواسته .

دویم کامود به‌کاف‌تازی خفیفهٔ ممدوده ومیم‌مضموم و واو مجهول و دال خفیفه، جات‌آن سنپورن بود و ترکیب و ترتیب سُرهای هفتگانهٔ آن دهن سرگمپ باشد وسُردهیوت‌گریه اوست ، وآن را درگریکهم رُت در دویم پهرروز خوانند . صورتش در راگ مالا زنی‌بود خوش اندام زردفام

۱ــ ب می‌افزاید : بیخود و خواب گشته و تنها . ۲ــ الف نـدارد .
۳ــ الف : کیب . ۴ــ الف نـدارد . ۵ــ الف : یـکهم .
۶ــ الف و ج ندارد.

که انگیای سفید و ساری سرخ پوشیده وازحرارت، آتش‌شهوت و جوانی جوشیده وخایف وترسان وگریان ودل‌خسته درصحرا منتظر نایك نشسته.

سیوم نت به‌نون مفتوح وتای فوقانی مثقله، جات آن سنپورن بود وترکیب وترتیب ُسرهای هفتگانهٔ آن سن‌دهپ مگرباشد و ُسر کهرج گریه اوست، وآن‌را درگریکهم ُرت دراواخر روزخوانند، وصورتش درراگ مالا زنی بود سرخ رنگ[1]، نوخاسته و به‌زیور آراسته، بـراسب سوار، لباس مردان پوشیده ودرجنگاه شمشیر آهیخته دردست بادشمنان کوشیده.

چهارم کیدارا[2] به کاف تازی خفیفهٔ مکسور و یای مجهول و دال خفیفه و رای ممدودتین، [۱۲۱ الف] جـات آن او دو[3] بود و ترکیب و ترتیب ُسرهای پنجگانهٔ آن نس‌گمپ باشد و ُسرنکهاد گریه اوست، وآن را درگریکهم[4] ُرت درنصف‌شب‌خوانند. صورتش درراگ مالاجوگیی‌بود جتا درسر[5] ولباس جوگیانه یعنی سرخ نیمرنگ دربر و ماری در جتای او پیچیده و ازجتارودگنگا روان گردیده و نصف‌ماه در پیشانی، و در تصور مهادیو نشسته و چشمها بربسته.

پنجم کانهرا به‌کاف‌تازی خفیفهٔ ممدوده و نون ثقیلهٔ مفتوح و رای ممدوده، و آن را در سهنسکرت کرناتی گویند به‌فتح کاف تازی خفیفه و سکون‌را و نون ممدوده و تای فوقانی[6] مثقلهٔ مکسور و یای معروف، جات آن سنپورن بود و ترکیب و ترتیب ُسرهای هفتگانهٔ آن نسرگم‌پده‌باشد و ُسرنکهادگریه اوست، و آن را درگریکهم ُرت دوپهر اول‌شب خوانند. صورتش درراگ‌مالا مردی بود صبیح، سفید پوش،[7] کهور کافور کرده و

۱ــ ب : سرخ‌فام. ۲ــ ب : کیدار. ۳ــ الف : او دهو.

۴ــ الف : یکهم. ۵ــ ب می‌افزاید : داشته. ۶ــ ب ندارد.

۷ــ الف وج : سفید.

شمشیری آهیخته در دست راست داشته و دندان فیلی بر کنده در دست چپ گذاشته، و باد فروشی دربرابر او ایستاده زبان به‌مدح وثنای او گشاده.

نوع پنجم: در بیان راگنی‌های سری راگ.

وآن نیز پنج است:

اول مالسری به میم ممدوده ولام موقوفه وسین مهمله ورای متصلهٔ مکسور ویای معروف، جات آن سنپورن بود و ترکیب و ترتیب سُرهای هفتگانهٔ آن سرگرم پدهن باشد و سُهر کهرج گریه اوست، وآنرا درهیم رُت در دویم پهر روز خوانند، و صورتش در راگ مالا زنی بود سرخ فام، گل اندام، لباس زد پوشیده و در سیر وتماشا از نایك جداگشته با زنان مصاحبه خنده کنان زیر درخت انبه نشسته.

دویم ماروا به‌میم ممدوده ورای موقوفه و واو ممدوده، جات آن کهادو بود و ترکیب وترتیب سُرهای ششگانهٔ آن سپ گم دهن باشد و سُر کهرج گریه‌اوست، وآنرا درهیم رُت دراواخرروز خوانند، وصورتش در راگ‌مالا زنی بود پیرایهٔ زرین لباس خود ساخته وهارِ گل درگردن انداخته، و در وعده‌گاه وصال منتظر نایك نشسته، ودر برروی[1] اغیار بسته.

سیوم دهناسری به‌فتح دال ثقیله ونون ممدوده وسین مهمله ورای متصلهٔ مکسوره ویای معروف، جات آن کهادو بود و ترکیب و ترتیب سُر-های ششگانهٔ آن سپ دهن رگ باشد. و سر کهرج گریه اوست، وآن را در هیم رُت در دویم پهرروز خوانند، و صورتش در راگ مالا زنی بود بیوگنی [۱۲۱ ب] یعنی فراق زده[2]، لباس سرخ در برکرده واز درد فراق ضعیف ونحیف گشته وتنها گریه کنان زیر درخت مولسری نشسته.

چهارم بسنت به‌فتح بای موحدهٔ خفیفه وسین مهمله ونون منونه و

۱– الف: بروی. ۲– ب: فراق برده.

تای فوقانی خفیفه، جات آن سنپورن بود و ترکیب و ترتیب سُرهای هفتگانهٔ آن سرگم پدهن باشد و سُر کهرج گریه اوست، و آن را در[1] هیم رُت در نصف روز خوانند ودر روزهای بسنت[2] رُت نیز خوانند، وصورتش در راگ مالا مردی بود[3] وجیه، صبیح، و بعضی گویند سبزفام، ملیح، لباس سرخ در بر وتاج پر[4] طاووس برسر، مورانبه[5] یعنی شکوفهٔ انبه در دست، وازشراب[6] شهوت وجوانی مست، هارگل در گردن انداخته و درصحن باغ و گلستان بازنان رقاص خوشخوان به‌عیش وعشرت وراگ ورنگ پرداخته، دردست چپ بیرهٔ پان دارد ودر[7] لهو ولعب وخنده وبازی با زنان، وبوق می‌نوازد وبه‌نغمه خوانی و رقص می‌پردازد، و در راگ مالاها[8] اکثر به جای تصویر این راگنی صورت کانه با صفات مذکوره می‌نویسند.

پنجم اساوری به فتح همزه و سین مهملهٔ ممدوده و واو مفتوحه ورای مکسوره ویای معروف، جات آن اودو بود وترکیب وترتیب سُرهای پنجگانهٔ آن دهن سمپ باشد و سُر دهیوت گریه اوست، و آن را درهیم رُت در دویم پهر روز خوانند، و صورتش در راگ مالا زنی بود سیاه فام، نازك اندام، ساری سفید پوشیده و کهور کافور در بدن کشیده ومارهای کلان بردست و پایش پیچیده وموبها را برسرجوره بسته، و میان آب برقلهٔ کوهی در صحرا نشسته، و در بعضی راگ مالاها آن را به صفات مذکوره از برگ درختان ته بندی برمیان بسته برهنه می‌نویسند.

نوع ششم: دربیان راگنی‌های میگه راگ.

وآن نیز پنج است:

اول تنك به‌فتح تای فوقانی مثقله ونون منونه وکاف تازی خفیفه،

۱ــ ب ندارد: درهیم ... خوانند.
۲ــ ب: بسنت رُت درنصف روز.
۳ــ ب ندارد.
۴ــ الف ندارد.
۵ــ ب ندارد.
۶ــ ب: شراب و شهوت جوانی.
۷ــ الف ندارد.
۸ــ الف: راگ مالا.

جات آن سنپورن بود و ترکیب و ترتیب سُرهای هفتگانهٔ آن[1] سرگم پدهن باشدو سُر کهرج گریه اوست، و آن را در برکهاُرت در نصف شب خوانند. و صورتش در راگ مالا زنی بود بیوگنی یعنی فراق زده که برای اطفای حرارت فراق از برگ‌گل کنول بستر نهاده و بر آن بیتاب و بیقرار افتاده.

دویم ملار به‌میم مفتوحه و لام ممدوده و را، جات [۱۲۲ الف] آن اودو بود و ترکیب و ترتیب سُرهای پنجگانهٔ آن دهن رگم باشد و سُر دهیوت گریه‌اوست. و آن‌را در برکهاُرت در نصف شب خوانند، وصورتش در راگ مالا زنی بود جوان، صبیحه، از درد فراق نایك زرد و ضعیف گشته وازگلهای یاسمن[2] همه زیور بسته، وگریان و بریان سازبین نوازان در یاد نایك به‌کنج فراق[3] نشسته.

سیوم گوجری به ضم کاف عجمی خفیفه و واو معروف و جیم تازی خفیفهٔ موقوف و رای مکسور و یای معروف، جات آن سنپورن بود و ترکیب و ترتیب سُرهای هفتگانهٔ آن رگم پده نس[4] باشد و سُر کهبه‌گریه اوست، و آن را در برکهاُرت در پهر اول روز خوانند. وصورتش در راگ مالا زنی بود جمیله، جوان، باریك میان، خوش‌الحان، نغمه خوان، انگیای زرد و ساری سرخ در بر و هرهفت کرده آراسته و پیراسته به‌صد زیور.

چهارم بهوپالی به بای موحدهٔ ثقیلهٔ مضموم و واو مجهول و بای عجمی خفیفهٔ ممدوده ولام مکسور و یای معروف، جات آن سنپورن بود، و ترکیب وترتیب سُرهای هفتگانهٔ آن سگم دهن پر باشدو سُر کهرج گریه‌اوست، وآن را در برکهاُرت[5] در پهر اول شب خوانند، و صورتش در راگ مالا زنی بود صبیحه، صاحب حسن، ساری سفیدپوشیده و کهور زعفران دربدن

۱ــ ب ندارد. ۲ــ ب: یاسمین. ۳ــ ب ندارد. ۴ــ ب: سرگم پدهن. ۵ــ الف وج ندارد: در برکهاُرت.

کشیده هارگل درگردن انداخته وبه عیش وعشرت پرداخته و به‌زیور تمام آراسته ونگار بسته با نایك دست درگردن یکجا نشسته.

پنجم دیسکار به دال خفیفهٔ مکسور[1] و یای مجهول و سین مهملهٔ موقوف وکاف تازی خفیفهٔ ممدوده ورا، جات‌آن سنپورن بود و ترکیب وترتیب ُسرهای هفتگانهٔ‌آن سرگم پدهن باشد[2] و ُسرکهرج‌گریه اوست، وآن را دربرکها ُرت در اواخر شب خوانند، و صورتش در راگ مالازنی بود صبیحه ، صاحب جمال، عنبرین خال، بادام چشم، نارپستان ، سیمین بدن، پسته دهان، مالای مروارید درگردن انداخته وازکهور صندل آرایش بدن ساخته، به‌زیور آراسته ونگاربسته، بانایك بازی کنان به‌صد نازوکرشمه یکجا نشسته.

شعبهٔ چهارم: در بیان پترها یعنی پسران راگ‌های ششگانه ، وآن نیز متنوع است به شش نوع :

نوع اول: در بیان پترهای بهیرون راگ،

وآن هشت است:

[۱۲۲ ب] اول هرکه به‌فتح ها ورا وکاف تازی ثقیله.

دویم تلك به‌کسرتای فوقانی خفیفه و فتح لام وکاف تازی خفیفه .

سیوم پوریا به‌ضم بای عجمی خفیفه و واو[3] معروف ورای‌موقوف ویای تحتانی ممدوده.

چهارم ما دهو به‌میم ممدوده و دال ثقیلهٔ مضموم و واو مجهول.

پنجم سوهو به سین مهملهٔ مضموم و واو معروف وهای مضموم و واو مجهول.

ششم بلنیه به فتح بای موحدهٔ خفیفه وسکون لام ونون مکسور و یای مجهول وها[4].

۱ـ ب ندارد. ۲ـ ب ندارد . ۳ـ الف: وای. ۴ـ ب: های موقوف .

هفتم مده به‌فتح میم و دال ثقیله.

هشتم پنچم به‌فتح بای عجمی خفیفه و نون منونه و جیم عجمی خفیفهٔ مفتوح و میم.

نوع دویم: در بیان پترهای مالکوس راگ.

و آن نیز هشت است:

اول مارو به میم ممدوده و رای مضموم و واو معروف.

دویم میواد به‌میم مکسور و یای مجهول[1] و واو ممدوده و دال[2] مثقله.

سیوم[3] بدهنس به‌فتح بای موحدهٔ خفیفه و سکون دال مثقله و های مفتوحه و نون منونه و سین مهمله.

چهارم پربل به‌فتح بای عجمی خفیفه و سکون را و بای موحدهٔ خفیفهٔ مفتوح و لام.

پنجم چند رك به‌فتح جیم عجمی خفیفه و نون منونه و دال خفیفهٔ مفتوح و رای متصله[4] و کاف تازی خفیفه.

ششم نند به‌نونین، نون اول مفتوح و ثانی منونه و دال خفیفه.

هفتم بهنور به‌فتح بای موحدهٔ ثقیلهٔ[5] مغنونه و واو مفتوحه و را.

هشتم کهوکهر به کافین تازیین ثقیلتین، کاف اول مضموم و واو مجهول و کاف ثانی مفتوح و را، و بعضی به‌جای آن مشتانگ نویسند به کسر میم و سکون شین معجمه و تای فوقانی مثقلهٔ ممدوده و نون مغنونه و کاف عجمی خفیفه، و بعضی به‌جای آن بدهنس نویسند.

نوع سیوم: در بیان پترهای هندول راگ:

و آن نیز[6] هشت است:

۱ـ الف ندارد. ۲ـ الف: دا. ۳ـ الف ندارد: سیوم... مثقله.

۴ـ ب: مهمله. ۵ـ ج می‌افزاید: و نون. ۶ـ ب ندارد.

اول چندربنب به‌فتح جیم عجمی خفیفه و نون منونه و دال[1] خفیفهٔ مفتوح و رای متصله و کسر بای موحدهٔ خفیفه و نون منونه و ایضاً بای موحدهٔ خفیفه.

دویم منگل به‌فتح میم[2] و نون منونه و کاف عجمی خفیفهٔ مفتوح[3] و لام.

سیوم سوبها به سین مهملهٔ مضموم و واو مجهول و بای موحدهٔ ثقیلهٔ ممدوده.

چهارم[4] آنند به‌الف ممدوده و نونین، نون اول مفتوح و ثانی منونه و دال خفیفه.

پنجم[5] بنود به‌کسر بای موحدهٔ خفیفه و نون مضموم و واومجهول و دال خفیفه.

ششم پردهن به فتح بای عجمی خفیفه و سکون را و دال ثقیلهٔ مفتوح و نون.

هفتم گورا به‌فتح عجمی خفیفه و سکون واو ورای ممدوده.

هشتم ببهاس به‌کسر بای موحدهٔ خفیفه و بای موحدهٔ [۱۲۳ الف] ثقیلهٔ ممدوده و سین مهمله، و آن را بها سکر نیزگویند، بدون بای موحدهٔ اول و باقی[6] حروف و حرکات مذکوره وکاف تازی خفیفهٔ مفتوح ورا.

نوع چهارم: در بیان پترهای دیپك راگ.

وآن نیز هشت است.

اول کنتل به‌ضم کاف تازی خفیفه و نون منونه و تای فوقانی خفیفهٔ مفتوح ولام.

۱– ب ندارد: ودال... منونه. ۲– ب: میم مفتوح. ۳– ب ندارد.
۴– الف: چهار. ۵– الف ندارد. ۶– الف و ج ندارد.

دویم کمل به‌کاف تازی خفیفه و میم مفتوحتین ولام ، و به جـای میم واو نیز استعمال می کنند و کول گویند.

سیوم کلنگ به فتح کاف تازی خفیفه و کسرلام و نون منونه و کاف عجمی خفیفه و در آخـر به‌جای کاف عجمی دال خفیفه ورای متصله نیز استعمال کنند و کلندر گویند .

چهارم چنپك به‌فتح جیم عجمی خفیفه ونون منونه و بای عجمی وکاف تازی خفیفتین، به‌اول مفتوح.

پنجم کسنبه به ضم کاف تازی خفیفه و سین مهمله و نون منونه و بای موحدهٔ ثقیله، و به جای نون و بای موحدهٔ ثقیله میم نیز استعمال کنند وکسم گویند.

ششم رام به‌رای ممدوده ومیم .

هفتم لهل به‌فتح لام وکسرها و ایضاً لام.

هشتم همال به های مکسور ومیم ممدوده ولام.

نوع پنجم: در بیان پترهای سری راگ .

وآن نیز هشت است.

اول سندهو بـه‌کسر سین مهمله و نون منونه و دال ثقیلهٔ مضموم و واو مجهول.

دویم مالو به‌میم ممدوده ولام مضموم و واو مجهول .

سیوم گوند به فتح کاف عجمی خفیفه و سکون واو و نون مغنونه و دال مثقله، وبعضی به جای آن کلیان نویسند ، به‌فتح کاف تـازی خفیفه و کسرلام مشددهٔ ممدوده با یای مشمومه ونون، و بعضی همیر نویسند، به‌های مفتوح ومیم مکسور ویای معروف ورا.

چهارم گن ساگر به ضم کاف عجمی خفیفه و سکون و نون و سین

مهملهٔ ممدوده وکاف عجمی خفیفهٔ مفتوح ورا.

پنجم کنبه به ضم کاف تازی خفیفه و نون منونه و بای موحدهٔ ثقیله.

ششم گنبهیر به‌فتح کاف عجمی خفیفه ونون منونه و بای موحدهٔ ثقیلهٔ مکسور ویای معروف و را.

هفتم سنکر به‌فتح سین مهمله و نون منونه وکاف تازی خفیفهٔ مفتوح ورا، و بعضی به جای آن اگد نویسند، به‌فتح همزه وکاف عجمی خفیفه ودال مثقله و درین اسم به جای دال مثقله تای فوقانی مثقله نیز استعمال کنند واگت گویند.

هشتم بهاگرا به کسر بای موحدهٔ خفیفه وهای ممدوده وکاف عجمی خفیفهٔ موقوف ورای ممدوده، و بعضی به جای آن[1] بگد نویسند، به بای موحده [۱۲۳ ب] وکاف عجمی خفیفتین، به‌اول مکسور وثانی مفتوح و دال مثقله، و درین اسم به جای کاف[2] عجمی خفیفه کاف تازی خفیفه و به جای دال مثقله تای فوقانی مثقله نیز استعمال کنند وبکت گویند.

نوع ششم: در بیان پترهای میگه راگ.

وآن نیز هشت است:

اول جالندهر به‌جیم تازی خفیفهٔ ممدوده ولام مفتوحه ونون منونه و دال ثقیلهٔ مفتوح ورا.

دویم سارنگ به سین مهملهٔ ممدوده ورای مفتوحه ونون منونه و کاف عجمی خفیفه.

سیوم نت‌نارain به‌نون‌مفتوح وسکون تای‌فوقانی‌مثقله ونون ورای ممدودتین وهمزهٔ ملینه ونون.

۱ــ ج: آن را. ۲ــ ب ندارد: کاف... و بجای.

چهارم سنکرابهرن به‌فتح سین‌مهمله و نون منونه و کاف تازی‌خفیفهٔ مفتوح و رای ممدوده و فتح‌بای موحدهٔ ثقیله وسکون‌را و نون .

پنجم کلیان به‌فتح کاف‌تازی خفیفه و کسر لام مشددهٔ ممدوده بایای مشمومه و نون .

ششم گج دهر به‌کاف عجمی و جیم تازی خفیفتین ، به فتح اول و سکون ثانی وفتح دال ثقیله و را .

هفتم گندهار به‌فتح کاف عجمی خفیفه و نـون منونه و دال ثقیلهٔ ممدوده و را .

هشتم سهانا به‌سین مهملهٔ مفتوح وها و نون ممدودتین .

فصل چهارم: دربیان راگ وراگنی وپتر به‌حسب کل ناته‌مت .

وکل‌ناته به‌فتح کاف تازی‌خفیفه و کسرلام مشدده و نون ممدوده وتای‌فوقانی ثقیله ، رکهی بوده مجتهد درین‌علم، وآن منشعب است به‌سه‌شعبه :

شعبهٔ اول : دربیان راگ‌ها .

ببایددانست که راگ‌ها به‌حسب کل ناته‌مت نیز شش است ، اما هرراگی شش راگنی‌دارد ، و اسامی راگهای مذکوره اینست:

اول سری راگ به‌حروف وحرکاتی که درهنومان‌مت مذکور شد.

دویم بسنت راگ به‌فتح‌بای موحدهٔ‌خفیفه وسین مهمله و نون منونه وتای فوقانی خفیفه .

سیوم پنچم راگ به‌فتح‌بای عجمی خفیفه و نون‌منونه وجیم عجمی خفیفهٔ مفتوح و میم .

چهارم بهیرون راگ ایضاً به‌حروف و حرکات مذکوره.

پنجم میگه راگ ایضاً به‌حروف وحرکات مذکوره .

ششم نت‌ناراین به‌نون مفتوح و سکون تای فوقانی مثقله ونون و

رای ممدودتین[1] و همزهٔ ملینه و نون .

پس از جمله راگ‌های مذکوره سه‌راگ که سری راگ و بهیرون و میگه باشد، مطابق هنومان مت است که سابق مذکور شد، وسه‌راگ دیگر که بسنت وپنچم ونت ناراین [۱۲۴ الف] باشد ، بسنت درآن‌مت ازجمله راگنی‌ها است وپنچم ونت‌ناراین ازجمله پترها.

شعبهٔ دویم: در بیان راگنی‌های راگ‌های شش‌گانهٔ مذکوره .

وآن متنوع است به شش‌نوع :

نوع اول : دربیان راگنی‌های سری راگ .

وآن شش است :

اول‌گوری به‌فتح کاف عجمی خفیفه و سکون واو ورای مکسور ویای معروف .

دویم‌کولاهل به‌فتح کاف تازی خفیفه و سکون واو و لام ممدوده وهای مفتوحه و لام .

سیوم دهول به‌فتح دال ثقیله وسکون واو ولام .

چهارم ردرانی به‌ضم‌را وفتح‌دال‌خفیفهٔ مشدده ورای متصلهٔ‌ممدوده ونون مکسور ویای معروف .

پنجم مالکوس به‌میم‌ممدوده ولام‌موقوف وکاف‌تازی خفیفهٔ مفتوح و سکون واو وسین مهمله .

ششم دیوگندهار به‌دال‌خفیفهٔ مکسور ویای مجهول و واو موقوف و فتح کاف‌عجمی خفیفه ونون منونه ودال[2] ثقیلهٔ ممدوده ورا.

نوع‌دویم: دربیان راگنی‌های بسنت‌راگ .

وآن نیز شش است :

اول اندولی به همزهٔ مفتوحه و نون منونه و دال خفیفهٔ مضموم و واو مجهول ولام مکسور ویای معروف ، وآن‌را بعضی‌اندهیالی نیزگویند

۱ــ ب : ممدوده . ۲ــ الف ندارد : ودال....را .

به‌فتح همزه و نون منونه و دال ثقیلهٔ موقوفه و یای تحتانی ممدوده ولام[1] مکسور و یای معروف .

دویم گمکی به فتح کاف عجمی خفیفه و سکون میم و کاف‌تازی خفیفهٔ مکسور و یای معروف .

سیوم پت منجری به‌فتح بای عجمی خفیفه و سکون تای فوقانی مثقله و میم مفتوحه و نون منونه وجیم تازی خفیفهٔ موقوف ورای مکسور ویای معروف .

چهارم گودکری به‌فتح کاف عجمی خفیفه وسکون واو ودال‌مثقلهٔ موقوف و کاف عجمی ورای مکسورتین، وقیل کاف تازی خفیفهٔ مفتوح و رای مکسور ویای‌معروف .

پنجم دهامکی به‌دال ثقیلهٔ ممدوده ومیم موقوفه وکاف تازی‌خفیفهٔ مکسور ویای معروف .

ششم دیوساکه به‌کسر دال خفیفه با یای مشمومه و سکون واو و سین مهملهٔ ممدوده وکاف‌تازی [۱۲۴ ب] ثقیله .

نوع‌سیوم: دربیان راگنی های پنچم راگ.

وآن نیز شش است :

اول تربینی به‌کسر تای فوقانی خفیفه و رای متصله وبای موحدهٔ خفیفهٔ مفتوح وقیل مکسور ویای مجهول[2] ونون مکسور ویای معروف ، و آن‌را درمتعارف به‌جای‌بای موحده واو مفتوحه خوانند وبدون یای[3]معروف آخر استعمال نمایند و ترون گویند .

دویم استنبه تیرتها به فتح همزه و سکون سین مهمله و فتح تای فوقانی خفیفه ونون منونه وبای موحدهٔ ثقیلهٔ موقوف[4] و تای فوقانی خفیفهٔ مکسور ویای معروف ورای موقوف و تای فوقانی ثقیلهٔ ممدوده .

۱ـ الف: لا . ۲ـ الف: مجهو . ۳ـ الف‌ندارد. ۴ـ ب‌ندارد.

سیوم آبهیری به الف ممدوده و بای موحدهٔ ثقیلهٔ مکسور و یای معروف و رای مکسور وایضاً یای معروف .

چهارم ککبه به‌کافین تازیین خفیفتین، به‌اول مضموم وثانی مفتوح[۱] وبای موحدهٔ ثقیله .

پنجم براری به‌بای موحدهٔ خفیفهٔ مفتوح ورائین، به‌رای اول ممدوده و به‌ثانی مکسور ویای معروف .

ششم ساویری به‌سین مهملهٔ ممدوده و واو مکسور و یای معروف ورای مکسور وایضاً یای معروف .

نوع چهارم: در بیان راگنی‌های بهیرون راگ.

وآن نیز شش است :

اول بهیروی به‌فتح بای موحدهٔ ثقیله و سکون یای تحتانی و رای موقوفه و واو مکسور و یای معروف .

دویم گوجری به‌کاف عجمی خفیفهٔ مضموم وواومعروف وجیم تازی خفیفهٔ موقوف و رای مکسور و یای معروف .

سیوم بهاکها به‌بای موحده و کاف تازی ثقیلتین ممدودتین .

چهارم بلاولی به بای موحدهٔ خفیفهٔ مکسور و لام ممدوده و واو مفتوح و لام مکسور و یای معروف .

پنجم کرناتی به‌فتح کاف تازی خفیفه و سکون را ونون ممدوده و تای فوقانی مثقلهٔ مکسور و یای معروف ، و همانا که در متعارف آن را کانهرا گویند .

ششم رگت‌هنسا به‌فتح را وکاف عجمی وتای فوقانی خفیفتین ، به سکون اول وثانی موقوف وفتح ها ونون منونه و سین مهملهٔ ممدوده .

نوع پنجم: در بیان راگنی‌های میگه‌راگ .

وآن نیز شش است :

۱ــ ب می‌افزاید : و بالعکس .

اول بنگالی به‌فتح بای موحدهٔ خفیفه و نون منونه و [۱۲۵ الف] کاف عجمی خفیفهٔ ممدوده و لام مکسور و یای معروف.

دویم مدهرا به‌فتح میم وضم دال ثقیله و رای ممدوده.

سیوم کامود به‌کاف تازی خفیفهٔ ممدوده و میم مضموم و واو مجهول و دال خفیفه.

چهارم دهناسری به‌فتح دال ثقیله و نون ممدوده و کسر سین مهمله و رای متصله و یای معروف.

پنجم دیو تیرتها به‌دال خفیفهٔ مکسور و یای مجهول و واو موقوف و تای فوقانی خفیفهٔ مکسور و یای معروف و رای موقوف و تای فوقانی ثقیلهٔ ممدوده.

ششم دیوالی به‌دال خفیفهٔ مکسور و یای مجهول و واو ممدوده و لام مکسور و یای معروف.

نوع ششم: در بیان راگنی‌های نت‌نارain راگ.

وآن نیز شش است:

اول تروتکی به کسر تای فوقانی خفیفه و رای مضموم و واو مجهول و تای فوقانی مثقلهٔ موقوف و کاف تازی خفیفهٔ مکسور و یای معروف.

دویم تلگی به کسر تای فوقانی خفیفه و فتح لام و کاف عجمی خفیفهٔ مکسور و یای معروف، و بعضی آن را تیلنگی گویند به‌تای فوقانی خفیفهٔ مکسور و یای مجهول و لام مفتوح و نون منونه و کاف عجمی خفیفهٔ مکسور و یای معروف.

سیوم پوربی به‌بای عجمی خفیفهٔ مضموم و واو معروف و رای موقوف و بای موحدهٔ خفیفهٔ مکسور و یای معروف.

چهارم راما به‌را و میم ممدودتین.

پنجم گندهاری به‌فتح کاف عجمی خفیفه و نون منونه و دال ثقیلهٔ ممدوده و رای مکسور و یای معروف .

ششم سنده ملاری به کسر سین مهمله و نون منونه و دال ثقیلهٔ مضموم ومیم مفتوح ولام ممدوده ورای مکسور ویای معروف ، و بدون‌یا.

شعبهٔ‌سیوم: در بیان پترهای راگ‌های ششگانهٔ مذکوره.

بباید‌دانست که درین مت‌پترهای راگ‌های ششگانه‌نیز همان‌است که سابق درهنوهان مت‌مرقوم گشته به‌اندك اختلافی ، چنانکه صاحب این مت درین‌سه راگ که سری راگ وبهیرون ومیگه[1] باشد وبه‌اتفاق هردومت راگ‌اند، درپترهای سری‌راگ به‌جای گوند وسنکر[2] وبهاگراسه[3] پترکلیان واگده وبگده نوشته ، و هماناکه بگده عبارت ازبهاگرا باشد، و درپترهای بهیرون به‌جای تلك وپوریا وپنچم وسوهوچهارپتردیوساکه‌وللت ومالکوس و بلاول نوشته ، و هماناکه بلاول مراد ازسوهو باشد ، و درپترهای میگه به‌جای نت‌نارابن و سنکرابهرن و [۱۲۵ ب] کلیان سه پترکیدارا و مارو وجلبهرت[4] نوشته ، ودرسه‌راگ دیگر که اختلاف است پترهای هندول را درپترهای بسنت نوشته و به‌جای ببهاس هندول را ازجمله پترها نگاشته، و پترهای دیپك را بعینه درپترهای پنچم نوشته ، و پترهای مالکوس را در پترهای نت نارابن نوشته ، و به‌جای مارو وبدهنس دوپتردیپك ومشتانگ[5] نگاشته . این بود اختلاف پترها درین‌مت وهنومان مت، والله‌اعلم .

فصل پنجم: در بیان راگ و راگنی وپتر به حسب سمیشر مت .

وسمیشر به‌ضم سین‌مهمله ومیم‌مکسور ویای‌مجهول وشین معجمهٔ مضموم ورا، نام مهادیو است واو مجتهد اول است درین‌علم .

۱ــ ب می‌افزاید : راگ. ۲ــ الف : سنکرا. ۳ــ ب‌ندارد : سه‌پتر .

۴ــ ج : جلهرت . ۵ــ ب : مشتنگ .

وآن منشعب است به چهار شعبه :

شعبهٔ اول: دربیان راگ‌ها .

بباید دانست که درین مت نیز راگ‌های شش‌گانه همان است که سابق در کل‌ناته مت ایراد پذیرفته وآن سری راگ وبسنت وپنچم وبهیرون ومیگه و نت نارایناست به‌حروف وحرکاتی که در مت سابق مذکورشد ، پس‌ازین جمله سه‌راگ که سری راگ وبهیرون ومیگه باشد مطابق هنومان مت وکل ناته مت هردومت است ، و سه راگ دیگر که بسنت و پنچم و نت نارایناین باشد مطابق کل‌ناته‌فقط ، ونیز هرراگی شش‌راگنی‌دارد .

شعبهٔ دویم: دربیان راگنی‌های راگهای ششگانهٔ مذکوره .

وآن ایضاً[1] متنوع است به شش نوع .

نوع اول: دربیان راگنی‌های سری راگ .

اول مالوی به‌میم ممدوده ولام‌موقوفه‌وواو مکسور ویای معروف، وآن را درمتعارف مالواگویند به‌واو ممدوده ، وبه‌جای لام را نیز استعمال کنند و مارواگویند .

دویم تربینی به کسر تای فوقای خفیفه و رای متصله وبای موحدهٔ خفیفهٔ مفتوح ونون مکسور ویای معروف، وآنرا درمتعارف ترون‌گویند .

سیوم‌گوری به‌فتح کاف عجمی خفیفه وسکون واو ورای مکسور ویای معروف .

چهارم کیدارا به‌کاف‌تازی‌خفیفهٔ مکسور[2] ویای مجهول ودال‌خفیفه و رای ممدودتین .

پنجم مده ماده به‌فتح میم وسکون دال ثقیله ومیم ممدوده و ایضاً دال ثقیله .

۱ــ ب ندارد . ۲ــ ب ندارد .

ششم پهادکا به‌فتح بای عجمی خفیفه و های ممدوده و دال مثقلهٔ مکسور و کاف تازی خفیفهٔ ممدوده ، و در بعضی از نسخ پاهندکا نویسند ، به‌بای عجمی خفیفهٔ ممدوده وفتح‌ها و نون منونه ودال مثقلهٔ مکسور وکاف تازی خفیفهٔ ممدوده ، و آن را در متعارف پهادی گویند [۱۲۶ الف] به فتح[1] بای عجمی خفیفه و های ممدوده و دال مثقلهٔ مکسور و یای معروف، وبه‌جای دال مثقله ، را نیز استعمال نمایند[2] وپهاری[3] خوانند .

نوع‌دویم: در بیان راگنی‌های بسنت راگ .

اول دیسی به‌دال‌خفیفهٔ مکسور ویای مجهول وسین مهملهٔ‌مکسور[4] ویای معروف .

دویم دیوگری به‌دال خفیفهٔ مکسور و یای مجهول و واو موقوف وکسر کاف عجمی خفیفه ورای متصله ویای معروف .

سیوم بیراتی به‌فتح بای موحدهٔ خفیفه وسکون یای تحتانی ورای ممدوده وتای فوقانی‌مثقلهٔ مکسور ویای معروف، وآن‌را درمتعارف به‌جای تای فوقانی مثقله، را استعمال کنند و بیراری گویند ، و درین‌صورت بدون یای تحتانی نیز اطلاق نمایند و براری‌گویند .

چهارم تودکا به‌تای فوقانی مثقلهٔ مضموم و واو مجهول ودال‌مثقلهٔ مکسور و کاف تازی خفیفهٔ ممدوده وآن را درمتعارف بدون کاف مذکور استعمال‌کنند و تودی گویند به‌یای معروف آخر .

پنجم‌للتا به‌لامین، به‌لام اول مفتوح وبه‌ثانی مکسور و تای‌فوقانی خفیفهٔ ممدوده .

ششم هندولی به‌بای مکسوره ونون منونه ودال مثقلهٔ‌مضموم وواو

۱ـ ب ندارد: بفتح...یای معروف . ۲ـ ب: کنند . ۳ـ ب‌ندارد: و پهاری خوانند . ۴ـ الف ندارد .

مجهول ولام مکسور ویای معروف، وآن‌را متعارف بدون‌یای آخر استعمال کنند وهندول گویند .

نوع سیوم: دربیان راگنی‌های بهیرون راگ .

اول بهیروی به‌فتح بای موحدهٔ ثقیله و سکون یای تحتانی و رای موقوف و واو مکسور ویای معروف .

دویم گنجری[1] به‌ضم کاف عجمی خفیفه و نون منونه و جیم تازی خفیفهٔ مفتوح[2] ورای مکسور ویای معروف ، وآن‌را درمتعارف به‌جای‌نون منونه و واو معروف استعمال کنند وگوجری گویند .

سویم ریوا به‌رای مکسور ویای مجهول و واو ممدوده .

چهارم گنکری به‌ضم کاف عجمی خفیفه وسکون نون وکاف‌تازی خفیفهٔ مفتوح ورای مکسور ویای معروف ، وآن را درمتعارف به‌جای‌رالام استعمال کنند وگنکلی گویند .

پنجم بنگالی به‌فتح بای موحدهٔ خفیفه و نون منونه و کاف‌عجمی خفیفهٔ ممدوده و لام مکسور ویای معروف ، و آن را بدون یای آخر نیز[3] استعمال کنند و بنگال گویند .

ششم بهلی به‌ضم بای موحدهٔ خفیفه وسکون‌ها ، وقیل به‌فتح‌الاول وضم‌الثانی، ولام مکسور ویای معروف.

نوع‌چهارم: دربیان راگنی های پنچم راگ .

[۱۲۶ ب] اول بیهاس به کسر بای موحدهٔ خفیفه[4] و بای موحدهٔ ثقیلهٔ ممدوده و سین مهمله .

دویم بهوپالی به بای موحدهٔ ثقیله مضموم و واو مجهول و بای

۱ـ الف : دو کنجر . ۲ـ الف نـدارد . ۳ـ ب نـدارد.

۴ـ الف ندارد: خفیفه و بای موحده .

عجمی خفیفهٔ ممدوده ولام مکسور وَیای معروف .

سیوم کرناتی به‌فتح کاف تازی خفیفه و سکون را و نون ممدوده وتای فوقانی مثقلهٔ مکسورویای معروف، وآن را درمتعارف کانهراگویند.

چهارم بدهنسکا به‌فتح بای موحدهٔ[1] خفیفه وسکون دال مثقله وهای مفتوحه ونون منونه وسین مهملهٔ مکسور و کاف تازی خفیفهٔ ممدوده ، و درمتعارف بدون کاف ممدودهٔ آخر استعمال کند وبدهنس گویند.

پنجم مالسری به‌میم ممدوده و لام‌موقوفه و کسر سین‌مهمله ورای متصله ویای معروف .

ششم پت منجری به‌فتح بای عجمی‌خفیفه وسکون تای فوقانی‌مثقله ومیم مفتوحه و نون منونه و جیم تازی خفیفهٔ مفتوح و رای مکسور و یای معروف .

نوع پنجم: دربیان راگنی‌های میگه راگ .

اول ملار به‌میم مفتوحه ولام ممدوده و را .

دویم سورته به‌سین‌مهملهٔ مضموم و واو مجهول و رای مفتوحه و تای فوقای اثقل .

سیوم ساویری به‌سین مهملهٔ ممدوده و واو مکسور ویای معروف و رای مکسور وایضاً یای معروف ، و دربعضی از نسخ به‌جای سین مهملهٔ ممدوده وکاف تازی خفیفهٔ ممدوده[2] مرقوم است .

چهارم کوسکی به‌فتح کاف تازی خفیفه وسکون واو وسین مهمله و کاف[3] تازی خفیفهٔ مکسور و یای معروف ، وآن را درمتعارف مالکوس گویند ، به میم ممدوده ولام موقوفه و فتح کاف تازی خفیفه و سکون واو وسین مهمله .

۱ــ ج ندارد . ۲ــ ب : مشدده . ۳ــ ب: وکسر کاف تازی‌خفیفه.

پنجم گندهاری به‌فتح کاف عجمی خفیفه و نون منونه و دال ثقیلهٔ ممدوده ورای مکسور و یای معروف، وآن را درمتعارف بدون یای آخر استعمال کنند وگندهار گویند.

ششم هرسنگار به‌فتح ها وسکون را و کسر سین مهمله ونون‌منونه وکاف عجمی خفیفهٔ ممدوده ورا.

نوع ششم: دربیان راگنی‌های نت ناراین راگ.

اول کامود به‌کاف تازی خفیفهٔ ممدوده ومیم مضموم و واو مجهول و دال خفیفه.

دویم کلیان به‌فتح کاف تازی خفیفه و کسر لام مشددهٔ ممدوده[1] بایای مشمومه ونون.

سیوم آبهیری بـه الف ممدوده وبای موحدهٔ ثقیلهٔ مکسور و یـای معروف ورای مکسور و ایضاً یای معروف.

[۱۲۷ الف] چهارم نـاتکی به نون ممدوده و تای فوقانـی مثقلهٔ موقوف وکاف تازی خفیفهٔ مکسور ویای معروف.

پنجم سارنگ به سین مهملهٔ ممدوده ورای مفتوحه ونون منونه و کاف عجمی خفیفه.

ششم نت همیر به‌فتح نون وسکون تای فوقانی مثقله وهای‌مفتوحه ومیم مکسور ویای معروف ورا.

شعبهٔ سیوم: دربیان پتر[2] های راگهای ششگانهٔ مذکوره.

بباید دانست که در این مت نیز پترهای راگ‌های شش‌گانه همان است که در دو مت سابق‌گذشت به‌اندك اختلافی، چنانکه بدهنس و کلیان وسارنگ که به حسب هردومت سابق ازجمله پترهااند، و ببهاس که به‌حسب

۱ـ ب ندارد. ۲ـ الف ندارد: پترهای... مت نیز.

مت اول پتر است فقط، دربن مت از جمله راگنی‌ها نوشته و به جای آنها دیگر پترها نگاشته، والله اعلم.

شعبهٔ چهارم: دربیان ُرت یعنی فصل و وقت خواندن هر راگ وراگنی.

وآن[1] متنوع است به دو نوع:

نوع[2] اول: دربیان ُرت یعنی فصل و موسم خواندن هر راگ وراگنی.

بباید دانست که فصل و اوقات خواندن هرراگ وراگنی آنچه[3] به حسب هنومان‌مت بود، سابق هریکی در محل خود ایراد پذیرفته و آنچه به حسب دومت اخیر است دربن محل ایراد می‌یابد. و پوشیده‌نماند که سری راگ را باراگنی های او در سسر ُرت خوانند، وآن دوماه ماه و پهاگن باشد، وبسنت راگ را باراگنی‌های او در بسنت ُرت خوانند، وآن دوماه چیت و بیساکه[4] باشد، و پنچم راگ را[5] باراگنی‌های اودرسرد ُوت خوانند، وآن دوماه کوار و کاتك باشد، و بهیرون راگ را[6] با راگنی‌های او در[7] گریکهم ُرت خوانند ، وآن دوماه جیته[8] واساده باشد ، و میگه راگ را باراگنی‌های او در برکها رُت خوانند وآن دوماه ساون وبهادون باشد، ونت نارابن راگ[9] را باراگنی‌های اودرهیم ُرت خوانند وآن‌دوماه اگهن و پوس باشد.

نوع دویم: دربیان اوقات هرراگ وراگنی به‌طریق اجمال.

بدان که بهوپالی[10] و بهیروی و دیوساکه ومده ماده و بلاول و

۱ــ ب ندارد. ۲ــ ج ندارد. ۳ــ ب: زآنچه. ۴ــ الف: بیساك.
۵ــ ب ندارد. ۶ــ ب ندارد. ۷ــ الف ندارد: درگریکهم ... راگنی‌های او. ۸ــ ب: میگه. ۹ــ ب ندارد: راگ را. ۱۰ ب: بهوپال.

ملار وبنگالی وسیام وگوجری و دهنا سری ومالسری ومیگه واگ و پنچم
ودیسکارو بهیرون وللت و بسنت این همه را وقت صبح خوانند. وکوسک
وساویری وپت منجری و ریوا وگنکری ورام کری و سورتهی این همه در
اول پهر روزخوانند، وبراری وتودی وکامود وکرائی وگندها ری وناگ-
شبد و دیسی و سنکرا بهرن این همه در دویم پهر روز خوانند . و سری-
راگ و مالوا وگوری و ترون ونت و[۱۲۷ ب] کلیان وننل وکیدار وکر-
ناتی وآبهیری و بدهنس وپهاری[۱] وهرنه نات از سیوم پهر روز تا نصف
شب خوانند، وسوای این فصول و اوقات مذکوره هرگاه[۲] شوق خواننده
غالب باشد یا هروقت که آقا حکم کند و بفرماید هرراگ وراگنی که باشد،
همه وقت جایز داشته‌اند که نغمه همه[۳] وقت خوش آینده و آرام بخش
است .

فصل ششم: دربیان‌راگ‌وراگنی وپتروبهارجا به‌حسب‌بهرت‌مت.
وبهرت به فتح بای موحدۀ ثقیله وسکون را و تای فوقانی خفیفه،
نام دیوتائی[۴] است ، و بعضی‌گویند نام رکهی است مجتهد درین علم.
و آن منشعب است به سه شعبه :

شعبۀ اول: در بیان راگ‌ها به حسب بهرت مت.
بباید دانست که راگ‌ها به حسب بهرت مت[۵] مطابق هنومان مت
است وآن شش راگ است:
اول بهیرون.
دویم مالکوس.
سویم هندول.

۱ـ الف: پاهاری. ۲ـ ب: هرگاه که . ۳ـ ب ندارد: همه وقت.
۴ـ ب ندارد: دیوتائی... نام. ۵ـ الف ندارد .

چهارم دیپك.

پنجم سری راگ.

ششم میگه به حروف و حرکاتی که در هنومان مت مذکور شد. و هرراگی پنج راگنی وهشت پتر یعنی پسر دارد، و بازهرپتری یك بهارجا یعنی زن دارد، چه‌بهارجا به‌بای موحدهٔ ثقیلهٔ ممدوده ورای موقوفه و جیم تازی خفیفهٔ ممدوده به معنی زن باشد، چنانکه بعد ازین به‌تفصیل مذکور شود، انشاءالله تعالی.

شعبهٔ دویم: در بیان راگنی‌های راگ‌های ششگانهٔ مذکوره. وآن متنوع است به شش نوع:

نوع اول: در بیان راگنی‌های بهیرون راگ. وآن پنج است:

اول مده ماده‌وی به‌فتح میم و سکون دال ثقیله ومیم[1] ممـدوده و دال ثقیلهٔ مفتوح و واو مکسور ویای معروف، وآن را بدون واو ویای‌آخر نیز خرانند ومده ماده‌گویند.

دویم للتا به‌لامین لام اول مفتوح و ثانی مکسور و تای فوقانـی خفیفهٔ ممدوده.

سیوم براری به‌فتح بای موحدهٔ خفیفه ورائین، به‌رای اول ممدوده وثانی مکسور ویای معروف.

چهارم بهیروی به‌فتح بای موحدهٔ ثقیله وسکون یای تحتانی ورای موقوف و واو مکسور ویای معروف.

پنجم بهلی به‌ضم بای موحدهٔ خفیفه و سکون‌ها، و قیل بفتح‌الاول

۱ــ ب ندارد: ومیم... ثقیله.

و ضم الثانی ، و لام مکسور و یای معروف ، و آن را بدون یای آخر نیز خوانند.

نوع دویم: در بیان راگنی‌های مالکوس راگ.

و آن نیز پنج است :

اول گوری به‌فتح کاف عجمی خفیفه و سکون واو و رای مکسور و یای معروف.

دوم دیاددهی به‌دال خفیفهٔ [۱۲۸ الف] مفتوح و یای تحتانی ممدوده وایضاً دال خفیفهٔ مفتوح و دال ثقیلهٔ مکسور و یای معروف ، و بعضی به‌جای لفظ ددهی ، وتی استعمال کنند ، به‌واو مفتوح و تای فوقانی خفیفهٔ مکسور و یای معروف ودیاوتی گویند .

سیوم تودی به‌تای فوقانی مثقلهٔ مضموم و واو مجهول و دال مثقلهٔ مکسور و یای معروف.

چهارم کهنباوتی به‌فتح کاف تازی ثقیله و نون منونه وبای موحدهٔ ثقیلهٔ ممدوده و واو موقوف وتای فوقانی خفیفهٔ مکسور و یای معروف.

پنجم ککب به کافین تازیین خفیفتین، به‌کاف اول مضموم[1] و به‌ثانی مفتوح و بای موحدهٔ خفیفه.

نوع سیوم: در بیان راگنی‌های هندول راگ.

و آن نیز پنج است :

اول رام کلی به‌رای ممدوده و میم موقوف وکاف تازی خفیفهٔ مفتوح ولام مکسور ویای معروف.

دویم مالاوتی به میم ولام ممدودتین و واو موقوف و تای فوقانی خفیفهٔ مکسور و یای معروف .

۱ــ ب: مفتوح و بثانی مضموم و بالعکس وبای الخ .

سیوم اساوری به همزهٔ مفتوحه وقیل الف وسین مهملهٔ ممدودتین و واو موقوف و رای مکسور ویای معروف.

چهارم[1] دیواری به‌دال خفیفهٔ مکسور ویای مجهول و واو ممدوده ورا ویای معروف .

پنجم گنکلی به ضم کاف عجمی خفیفه و سکون نون وکاف تازی خفیفهٔ مفتوح ولام مکسور ویای معروف.

نوع چهارم : در بیان راگنی‌های دیپك راگ.

وآن نیز پنج است :

اول کیدارا به‌کاف تازی خفیفهٔ مکسور ویای مجهول و دال خفیفه و رای ممدودتین.

دویم گونرا به‌فتح کاف عجمی خفیفه و سکون واو و نون مغنونه[2] ورای ممدوده .

سیوم گوند به‌فتح کاف عجمی خفیفه و سکون واو ونون مغنونه و دال مثقله.

چهارم گوجری به‌کاف عجمی خفیفهٔ مضموم و واو معروف وجیم تازی خفیفهٔ موقوف ورای مکسور ویای معروف .

پنجم ردراونی به‌ضم را و تشدید دال خفیفه ورای متصلهٔ ممدوده و واو موقوف یا مفتوح[3] و نون مکسور و یای معروف، وآن را بدون واو نیز خوانند وردرانی گویند .

نوع پنجم: در بیان راگنی‌های سری راگ.

وآن نیز پنج است:

۱ــ الف ندارد: چهارم... معروف . ۲ــ الف ندارد: و نون مغنونه.

۳ــ ب ندارد: یا مفتوح.

اول سند هوی به‌کسر سین مهمله و نون منونه ودال ثقیلهٔ و واو مکسور ویای معروف.

دویم[1] کافی به‌کاف تـازی خفیفهٔ ممدوده و فای مکسور و یـای معروف، و معلوم نیست[2] که اصل نامش در هندی[3] چیست زیرا[4] که حرف فادر هندی‌نیست مگر آنکه به‌جای فابای عجمی ثقیله خوانند وکاپهی‌گویند، واصل[5] کاپهی باشد وکافی به‌فا معرب او بود.

سیوم تهمری به‌ضم تای فوقانی اثقل وسکون میم [۱۲۸ ب] ورای مکسور ویای معروف، وآن را در ملك پورب بسیارخوانند.

چهارم بچترا به‌بای موحده و جیم عجمی خفیفتین به اول مکسور وثانی مفتوح و تای فوقانی خفیفهٔ مشدده ورای متصلهٔ ممدوده.

پنجم سرهتهی به‌کسر سین مهمله و سکون[6] رای و های مفتوحه وتای فوقانی اثقل و قیل مثقلهٔ مکسور ویای معروف.

نوع ششم: دربیان راگنی‌های میگه راگ.

وآن نیز پنج است:

اول ملار به میم مفتوح ولام ممدوده ورا.

دویم سارنگ به‌سین مهملهٔ ممدوده ورای مفتوحه و نون منونه و کاف عجمی خفیفه.

سیوم دیسی به‌دال خفیفهٔ مکسور ویای مجهول وسین مهملهٔ‌مکسور ویای معروف.

چهـارم رت بلبه به‌فتح را و سکون تای فوقانی خفیفهٔ و بـای موحدهٔ خفیفه ولام مشدده و بای موحدهٔ ثقیله.

۱ـ الف ندارد: دویم... یای معروف. ۲ـ ب ندارد. ۳ـ الف: هندوی.
۴ـ الف: زایر: ۵ـ ب ندارد: واصل... بود. ۶ـ الف ندارد:

پنجم کاویری به کاف تازی خفیفهٔ ممدوده و واومکسور و یای معروف وراى مکسور وایضاً یای معروف.

شعبهٔ سیوم : دربیان پترهای راگ‌های ششگانهٔ مذکوره و ذکر بهارجاهای آنها .

وآن نیز متنوع است به‌شش نوع:

نوع اول: در بیان پترهای بهیرون راگ و ذکر بهارجاهای آنها.

وآن نیز[1] منقسم است به‌دوقسم :

قسم اول: دربیان پترهای بهیرون راگ.

وآن هشت است:

اول دیوساکه به‌کسر دال خفیفه با واو[2] مشمومه و سکـون واو و سین مهملهٔ ممدوده وکاف تازی ثقیله.

دویم للت به‌لامین لام اول مفتوح و ثانی مکسور و تای فوقانـی خفیفه .

سیوم هرکه به‌ها ورای مفتوحتین وکاف تازی ثقیله.

چهارم مادهو به‌میم ممدوده و دال ثقیلهٔ مضموم و واو مجهول.

پنجم بلاول به‌بای موحدهٔ خفیفهٔ مکسور ولام ممدوده وواومفتوح ولام ثانی.

ششم بنگال به‌فتح بای[3] موحدهٔ خفیفه ونون منونه[4] وکاف عجمی خفیفهٔ ممدوده ولام.

هفتم ببهاس به‌کسر بای موحدهٔ خفیفه وبای[5] موحدهٔ ثقیلهٔ ممدوده و سین مهمله.

۱ــ ب و ج ندارد. ۲ــ الف: و او. ج: و یای. ۳ــ الف ندارد.
۴ــ ب : مغنونه. ۵ــ ب ندارد: و بای موحدهٔ ثقیله.

هشتم پنچم به‌بای عجمی خفیفهٔ[1] مفتوح و نون منونه و فتح جیم عجمی خفیفه ومیم.

قسم دویم: در بیان بهارجاهای هشتگانهٔ پترهای مذکوره.

اول سوها به‌سین مهملهٔ مضموم و واو معروف وهای ممدوده.

دویم بلاولی به‌کسر بای موحدهٔ خفیفه ولام ممدوده و واوموقوفه و لام مکسور و یای معروف.

سیوم سورتهی به‌سین مهملهٔ مضموم و واومجهول ورای موقوف وتای فوقانی اثقل مکسور و یای معروف.

چهارم کنبهاری به‌ضم کاف تازی خفیفه ونون منونه وبای موحدهٔ ثقیلهٔ ممدوده ورای مکسور ویای معروف.

پنجم انداهی به‌فتح همزه و نون منونه و دال خفیفهٔ ممدوده [۱۲۹ الف] وهای مکسور ویای معروف.

ششم بهل گوجری به فتح بای موحدهٔ خفیفه و ضم‌ها و سکون لام و کاف عجمی خفیفهٔ مضموم و واو معروف وجیم تازی خفیفهٔ موقوف ورای مکسور ویای معروف.

هفتم پت منجری به‌فتح بای عجمی خفیفه و سکون تای فوقانی مثقله و میم مفتوحه و نون منونه و جیم تازی خفیفهٔ موقوف ورای مکسور و یای معروف.

هشتم میروی به میم مکسور ویای مجهول ورای موقوف و واو مکسور و یای معروف.

نوع دویم: در بیان پترهای مالکوس راگ و بهارجاهای آنها. وآن نیز منقسم است به‌دوقسم:

۱ـ ب ندارد.

قسم اول : در بیان پترهای هشتگانهٔ مالکوس راگ.

اول گندها را به فتح کاف عجمی خفیفه و نون منونه و دال ثقیلهٔ ممدوده و را.

دویم سده به ضم سین مهمله و تشدید دال ثقیله.

سیوم مکر به میم مفتوح وقیل مضموم وفتح کاف تازی خفیفه ورا.

چهارم تریچهن[1] به کسر تای فوقانی خفیفه ورای متصله ویای معروف و جیم عجمی ثقیلهٔ مفتوح و نون.

پنجم سهانا به سین مهملهٔ مفتوح وها و نون ممدودتین.

ششم سکت بلبه بـه سین مهملهٔ مفتوح و کاف تازی وتای فوقانی خفیفتین، به فتح اول و سکون ثانی و فتح بای موحدهٔ خفیفه و لام مشدده وبای موحدهٔ ثقیله.

هفتم مالی گورا به میم ممدوده ولام مکسور ویای معروف وفتح کاف عجمی خفیفه و سکون واو ورای ممدوده.

هشتم کامود به کاف تازی خفیفهٔ ممدوده ومیم مضمومه وواو مجهول و دال خفیفه.

قسم دویم : دربیان[2] بهارجاهای هشتگانهٔ پترهای مذکوره.

اول دهناسری به دال ثقیلهٔ مفتوح و نـون ممدوده و سین مهملهٔ مکسور[3] ورای متصله [4] ویای معروف.

دویم مالسری به میم ممدوده ولام موقوف وباقی حروف وحرکات مذکوره.

سیوم جیت سری به فتح جیم تازی خفیفه و سکون یای تحتانی و تای[5] فوقانی خفیفهٔ موقوف وباقی حروف وحرکات مذکوره.

۱- ب : بچهن. ۲- الف : بیا. ۳- الف وج ندارد.

۴- ج می‌افزاید : مکسور. ۵- ب ندارد : وتای ... مذکوره.

چهارم سگهرائی به ضم سین مهمله و سکون کاف عجمی ثقیله و رای ممدوده و همزهٔ ملینه و یای معروف.

پنجم درگا به‌ضم‌دال‌خفیفه وسکون‌را وکاف عجمی‌خفیفهٔ ممدوده.

ششم گندهاری به فتح کاف عجمی خفیفه و نون منونه و دال ثقیلهٔ ممدوده ورای مکسور ویای معروف .

هفتم بهیم پلاسی به بای موحدهٔ ثقیلهٔ مکسور و یای معروف و میم موقوف و بای عجمی خفیفهٔ مفتوح و [۱۲۹ ب] لام ممدوده و سین مهملهٔ مکسور ویای معروف .

هشتم کامودی به‌کاف‌تازی خفیفهٔ ممدوده ومیم مضموم وواو مجهول ودال خفیفهٔ مکسور ویای معروف.

نوع سیوم: در بیان پترهای هشتگانهٔ هندول راگ و ذکر بهار-جاهای آنها .

وآن نیزمنقسم است به دوقسم است :

قسم اول : دربیان پترهای هشتگانهٔ هندول راگ .

اول بسنت به فتح بای موحدهٔ خفیفه و سین مهمله و نون منونه و تای فوقانی خفیفه.

دویم مالوا به میم ممدوده ولام موقوفه وواو ممدوده .

سیوم مارو به میم ممدوده ورای مضموم وواو معروف.

چهارم کسل به ضم‌کاف تازی خفیفه وفتح[1] سین مهمله ولام .

پنجم بکهاربند به فتح بای موحدهٔ خفیفه وکاف تازی ثقیلهٔ ممدوده ورای موقوفه و بای موحدهٔ خفیفهٔ مفتوح ونون منونه ودال خفیفه ، و در متعارف بکهار استعمال کنند فقط ، بدون جزو ثانی که بند باشد .

۱ــ ب ندارد.

ششم لنك دهن به لام مفتوح ونون منونه وکاف تازی خفیفهٔ موقوف ودال خفیفه وهای مفتوحتین ونون .

هفتم ناگ دهن به نون ممدوده وکاف عجمی خفیفهٔ موقوف ودال ثقیلهٔ مضموم ونون .

هشتم دهول به فتح دال ثقیله وسکون وواو و لام .

قسم دویم : دربیان بهارجاهای هشتگانهٔ پترهای مذکوره .

اول لیلاوتی به لامین ، لام اول مکسور و یای معروف و لام ثانی ممدوده و واو موقوف وتای فوقانی خفیفهٔ مکسوروپای معروف .

دویم کیروی به فتح کاف تازی خفیفه و سکون یای تحتانی و رای موقوفه وواو مکسور ویای معروف .

سیوم چیتی به فتح جیم عجمی خفیفه وسکون یای تحتانی و تای فوقانی خفیفهٔ مکسوروپای معروف .

چهارم پوربی به بای عجمی خفیفهٔ مضموم و واو معروف و رای موقوف وبای موحدهٔ خفیفهٔ مکسور ویای معروف[1] .

پنجم پاراوتی به بای عجمی خفیفه ورای ممدودتین و واو موقوف و تای فوقانی خفیفهٔ مکسور ویای معروف .

ششم ترون به تای فوقانی خفیفهٔ مکسور و رای متصله و واو مفتوح و نون .

هفتم دیوگری به دال خفیفهٔ مکسور و یای مجهول و واو موقوف وکسر کاف عجمی خفیفه ورای متصله ویای معروف .

هشتم سرستی به ضم سین مهمله وسکون را وسین مهملهٔ مفتوح و تای فوقانی خفیفهٔ مکسور و یای معروف .

۱- ب ندارد .

نوع چهارم: در بیان پترهای دیپك راگ وذکر بهارجاهای آنها.
وآن نیز منقسم است به‌دوقسم:

قسم اول: در [۱۳۰ الف] بیان پترهای هشتگانهٔ دیپك راگ.

اول کسم به‌ضم کاف تازی‌خفیفه وسین مهمله ومیم.

دویم تنك به‌فتح[1] تای فوقانی مثقله ونون منونه وکاف‌تازی‌خفیفه.

سیوم نت‌نارابن به‌فتح نون وسکون تای فوقانی مثقله ونون ورای ممدودتین وهمزهٔ ملینه و نون.

چهارم بهاگرا به‌بای موحدهٔ خفیفهٔ مکسور و های ممدوده و کاف عجمی خفیفهٔ موقوف ورای ممدوده.

پنجم پهرودست به کسر بای عجمی ثقیله، و قیل بفتحه، و رای مضموم و واو مجهول و فتح دال خفیفه و سکون سین مهمله وتای فوقانی خفیفه.

ششم رهس منگلا به رای و های مفتوحتین و سکون سین مهمله و میم مفتوحه و نون منونه و کاف عجمی خفیفهٔ مفتوح و لام ممدوده، و بعضی به‌جای ها بای موحدهٔ ثقیله استعمال کنند وربهس منگلاگویند.

هفتم منگلاشتك به میم مفتوحه و نون منونه و کاف عجمی خفیفهٔ مفتوح ولام ممدوده و شین معجمهٔ موقوف و فتح تای فوقانی مثقله وکاف تازی خفیفه.

هشتم ادانو به همزهٔ مفتوحه و دال مثقلهٔ[2] ممدوده و نون مضموم و واو مجهول، ودرمتعارف به‌جای واو الف استعمال کنند و اداناگویند.

قسم دویم: در بیان بهار جاهای هشتگانهٔ پترهای مذکوره.

اول منگل‌گوجری به فتح میم و نون منونه وکاف عجمی خفیفهٔ

۱ـ ب: بتای فوقانی مفتوح. ۲ـ الف ندارد.

مفتوح وسکون لام وکاف عجمی خفیفهٔ مضموم و واو معروف و جیم تازی خفیفهٔ موقوف ورای مکسور و یای معروف.

دویم جیجا ونتی به‌فتح جیم تازی خفیفه و سکون یای تحتانی و جیم تازی خفیفهٔ ممدوده و واو مفتوحه و نون منونه و تای فوقانی خفیفهٔ مکسور ویای معروف.

سیوم مال گوجری به میم ممدوده و لام موقوف و کاف عجمی خفیفهٔ مضموم و واو معروف و جیم تازی خفیفهٔ موقوف و رای مکسور و یای معروف.

چهارم بهوپالی به‌بای موحدهٔ ثقیلهٔ مضموم و واو مجهول و بای عجمی خفیفهٔ ممدوده ولام مکسور ویای معروف.

پنجم منوهر به میم مفتوح و نون مضموم و واو مجهول و های مفتوح و را.

ششم اهیری به‌همزهٔ مفتوحه وهای مکسور و یای معروف و رای مکسور وایضاً یای معروف.

هفتم ایمن به همزهٔ مکسور و یای مجهول و میم مفتوح، و قبل مکسور، ونون.

هشتم همیر به‌های مفتوح ومیم مکسور ویای معروف ورا.

[۱۳۰ ب] نوع پنجم: در بیان پترهای هشتگانهٔ سری راگ و ذکرد بهار جاهای آنها.

و آن نیز منقسم است به‌دوقسم:

قسم‌اول: دربیان پترهای هشتگانهٔ سری راگ.

اول سری‌رون به کسر سین مهمله ورای متصله ویای معروف و را و واو مفتوحتین و نون.

دویم کولاهل به‌فتح کاف تازی خفیفه وسکون واو ولام ممدوده و

های مفتوحه و لام .

سیوم ساونت به سین مهملهٔ ممدوده و واو مفتوحه و نون منونه و تای فوقانی خفیفه .

چهارم سنکرون به‌فتح سین مهمله و نون منونه و کاف تازی خفیفهٔ مفتوح و سکون را و واو مفتوحه و نون ، و بدون واو و نون آخر نیز استعمال کنند[1] .

پنجم راکیسر[2] به‌رای ممدوده و کاف تازی خفیفهٔ مکسور و یای مجهول وسین مهملهٔ مفتوح ورا .

ششم کهت راگ به‌فتح کاف تازی ثقیله وسکون تای فوقانی مثقله ورای ممدوده و کاف عجمی خفیفه .

هفتم بدهنس به‌فتح بای موحدهٔ خفیفه و سکون دال مثقله و های مفتوحه و نون منونه وسین مهمله .

هشتم دیسکار به دال خفیفهٔ مکسور و یای مجهول و سین مهملهٔ موقوف وکاف‌تازی خفیفهٔ ممدوده و را .

قسم دویم: در ذکر بهارجاهای هشتگانهٔ پترهای مذکوره.

اول بجیا به‌بای موحده و جیم تازی خفیفتین مکسورتین و ثانی مشددهٔ ممدوده بایای مشمومه .

دویم دهیان‌جئی به کسر دال ثقیلهٔ ممدرده بایای مشمومه و نون موقوفه و جیم تازی خفیفهٔ مفتوح و همزهٔ مکسوره ویای معروف.

سیوم کنبه به‌ضم کاف‌تازی خفیفه ونون منونه وبای موحدهٔ ثقیله.

چهارم سوهنی به‌ضم سین مهمله و واو مجهول و های موقوف و نون مکسور ویای معروف .

۱ــ ب می‌افزاید : وسنکر نیز نامند . ۲ــ الف : راکیسری .

پنجم سرد به سین مهمله و رای مفتوحتین ودال خفیفه.

ششم کهیم به‌کاف تازی ثقیلهٔ مکسور و یای مجهول ومیم .

هفتم سسریکها به‌سینین مهملتین ، به‌فتح اول و سکون ثانی ، و رای مکسور ویای مجهول وکاف‌تازی ثقیلهٔ ممدوده .

هشتم سرستی به‌ضم سین مهمله و سکون[1] را وسین مهملهٔ مفتوح وتای فوقانی خفیفهٔ مکسور ویای[2] معروف .

نوع ششم: در بیان پترهای هشتگانهٔ میگه راگ و ذکر بهارجاهای آنها .

وآن نیز منقسم است بدو قسم :

قسم‌اول: در بیان پترهای هشتگانهٔ میگه راگ .

اول کلایر بـه کاف تازی خفیفهٔ مفتوح و لام ممدوده و همزهٔ ملینه و را .

دویم باگیسری به‌بای موحدهٔ خفیفهٔ ممدوده و کاف عجمی خفیفهٔ مکسور ویای مجهول و سین مهملهٔ موقوف [۱۳۱ الف] و رای مکسور و یای معرف .

سیوم سهانا به‌سین مهملهٔ مفتوح وها ونون ممدودتین .

چهارم پوریا به بای عجمی خفیفهٔ مضموم و واو معروف و رای موقوف ویای تحتانی ممدوده .

پنجم کانهرا به کاف تازی خفیفهٔ ممدوده و نون ثقیلهٔ مفتوح و رای ممدوده .

ششم[3] تلك به کسر تای فوقانی خفیفه و لام مفتوحه و کاف تازی خفیفه .

هفتم استنبه به فتح همزه و سکون سین مهمله و فتح تای فوقانی

۱ـ ج : رای مفتوح . ۲ـ الف ندارد . ۳ـ الف ندارد .

خفیفیه و نون منونه و بای موحدهٔ ثقیله .

هشتم سنکرابهرن به‌فتح سین مهمله و نون منونه وفتح کاف تازی خفیفه و رای ممدوده وفتح بای موحدهٔ ثقیله ورا و نون .

قسم دویم : درذکر بهارجاها های هشتگانهٔ پترهای مذکور .

اول کرنانت به‌فتح کاف تازی خفیفه و سکون را و نونین، نون‌اول ممدوده وثانی مفتوحه وقیل مغنونه، و تای فوقانی مثقله.

دویم کادوی به‌کاف تازی خفیفهٔ ممدوده ودال خفیفهٔ موقوفه وواو مکسور ویای معروف .

سیوم کدم‌نات به‌کاف تازی ودال خفیفتین مفتوحتین و سکون میم و نون ممدوده وتای فوقانی مثقله .

چهارم پهاری به‌فتح بای‌عجمی خفیفه وهای‌ممدوده ورای‌مکسور و یای معروف .

پنجم مانجه به‌میم ممدوده و نون مغنونه وجیم‌تازی ثقیله .

ششم پرج به‌فتح بای عجمی خفیفه[1] وسکون‌را وجیم تازی خفیفه.

هفتم نت منجری به نون مفتوح و سکون تای فوقانی مثقله و میم مفتوحه ونون‌منونه وجیم تازی خفیفهٔ[2] مفتوح ورای مکسور ویای معروف.

هشتم سده‌نات به‌ضم سین مهمله و سکون دال ثقیله و نون ممدوده و تای فوقانی مثقله .

پوشیده نماندکه راگها وراگنی‌ها وپترها وبهارجاها که درهرچهار مت مذکورشد، بعضی‌را ازآن به‌اسامی مختلفه نیز ذکر کنند مثلا درگرنته یعنی کتاب نامی است و در متعارف نامی است دیگر غیرآن، یا[3] در زبان وملکی نامی است و در زبان دیگر و ملك دیگرنامی است دیگر غیر آن،

۱ـ ج ندارد . ۲ـ ب ندارد . ۳ـ الف‌ندارد : یا درزبان...غیرآن.

مثلا در گـرنته کرناتی نویسند و در متعارف آن را کانهرا گویند ، و برین قیاس .

فصل هفتم: در بیان ترکیب راگ و راگنی و پترهای مـذکوره به‌حسب راگ و راگنی ، نه بـه حسب سرهای هفتگانه بـه طریق ایجاز و اجمال .

بباید دانست که جمله راگ و راگنی برسه قسم است :

سده و سالنگ و سنکیرن :

سده آنست که بسیط [۱۳۱ ب] باشد یعنی هیچ راگی دیگر با آن[۱] مرکب نباشد ، و سالنك آنست که اگرچه مرکب از راگ دیگر نباشد اما رنگی از راگ دیگر داشته باشد ، و سنکیرن آنست که از دوراگ یا زیاده بر آن مرکب باشد ، چنانکه درفصل اول ازین باب به‌تفصیل ایراد پذیرفته. وبعضی از اهل این فن راگ‌ها را سده دانند و راگنی‌ها وپترها راسنکیرن شناسند ، و آنچه متأخرین بسته‌اند والحال و بعد ازین نیز هرکه به جودت طبع خود چند راگ را یکجا کرده ببندد آنرا سالنك‌خوانند . و بعضی راگ‌ها را نیز سنکیرن‌دانند[۲] الامالکوس ودیپك را ، خصوصاً دیپك راکه هیچ کس مرکب نگفته ، و بعضی آن هردورا نیز سنکیرن دانند . و بعضی کانهرا وسارنگ وگوجری ونت وملارو تودی وگوری این‌هفت‌مقام‌را سده دانند و دیسکار و ببهاس و للت وریوا وبلاول و میگه وسورته و دهنا۔ سری وگورا وسری راگ ودیپك وکافی وکیدارا این سیزده مقام‌را سالنگ شناسند و باقی همه راگنی‌ها و پترها را سنکیرن دانند . و ترکیب راگ و راگنی‌های[۳] سنکیرن به‌طریق اختلاط وامتزاج باشد مثل[۴] اختلاط وامتزاج

۱ـ الف: بآن . ۲ـ ج: حوانند . ۳ـ الف‌ندارد: راگ وراگنی‌های.

۴ـ ب ندارد : مثل .... امتزاج .

رنگهای مختلف با هم که ازشدت اختلاط ازهم متمیز نشوند بلکه رنگ دیگر بهم رسد، مثل آهك و زرد چوب[1] که از اختلاط هردو، رنگ دیگر بهم رسد، و سوای این ترکیب ترکیبی است دیگر به‌طریق حلول ودخول، چنانکه در راگ[2] راگی دیگر داخل نمایند، خواه تمام تُك در راگ مدخول باشد خواه نصف تُك، خواه یك کلمه مثلاً در دهناسری پوریا داخل نمایند.

پس درین ترکیب قاعده آنست که در نام بردن اصل راگ[3] را مؤخر ذکر باید کرد، وراگی که درآن داخل شده، آن را مقدم مذکور باید کرد، مثل پوریا با دهناسری، و بعضی برآنند که هنگام سرائیدن راگی که درابتدا خوانده شود آن را مقدم ذکر باید کرد، خواه آن راگ اصل باشد خواه فرع، مثلا چون در سیام رام کلی داخل کرده شود[4] و هنگام سرائیدن سیام اول خوانده شود آن را سیام رام‌گویند، و اگر اول رام کلی خوانده شود به‌عکس آن‌را سیام‌گویند، وبعضی برآنند که هرراگی که وقت‌خواندن اول ظاهر شود واگرچه در نصف تُك باشد، آن را همان راگ بایدگفت. وتفصیل راگ وراگنی‌های [۱۳۲ الف] سنکیرن اینست:

چون باگیسری و پوریا و مده ماده را یکجا ضم کرده خوانندآن راسده نات‌گویند. و چون کانهرابانات ضم شودآن راکنهرنات نامند[5]. و چون کیدارا بانات‌مرکب‌گرددآن‌را کیدارانات خوانند[6]. وچون[7] اهیری‌بانات مرکب‌گردد آن را اهیرنات‌گویند. وچون همیربانات ضم شودآن‌را همیرنات خوانند. و چون کامود را بانات مرکب کنند آن را کامودنات

۱- الف: زرچوب. ۲- الف ندارد. ۳- ب ندارد. ۴- ج ندارد. ۵- ج : خوانند. ۶- ج:گویند. ۷- ب ندارد: و چون اهیری... خوانند وچون.

نامند . وچون سارنگ بانات ضم شود آن را سارنگ نات گویند. و چون ملار بانات مرکب شود آن را ملار نات خوانند. و چون کلیان را با نات ضم کنند آن راکلیان نات نامند . وچون ککب و بلاول و پور بی کیدارا مرکب شود آن را دچهن نت[1] گویند. و چون سنکرا بهرن و مده ماده و لنك دهن و بلاول مرکب گردد، آن را نت ناراین خوانند . و چون دهنا- سری و دهول وکانهرا واهیری وکیدارا و سده و مده ماده یکجا شوند، آن راکدم نات گویند. و بعضی به جای دهنا سری باگیسری و به جای اهیری- نات آرند وگویند این را بلدیو خوانده.

وچون کنبهاری وپوریا وتودی‌را با هم ضم کنند آن‌را راج نراین- نت گویند. و چون گوند و بلاول مرکب گردد کامود شود. و چون سده با کامود مرکب شود آن را سده‌کامود خوانند. و چون ایمن باکامودضم گردد و آن راکلیان‌کامود[2] نامند . و بعضی آن راکلیان بنود نامند به‌کسر بای موحدهٔ خفیفه و نون مضموم و واو مجهول و دال خفیفه . و چون کیدارا باکامود مرکب گردد ،آن را ساونت کامود خوانند[3] به‌سین مهملهٔ ممدوده و واو مفتوحه و نون منونه و تای[4] فوقانی خفیفه، و بعضی گویند چون کیدارا با سده وکامود مرکب گرد، ساونت کامود شود. و بعضی گویند[5] چون‌ساونت باکامود ضم شود، ساونت کامودگردد. و چون کهت راگ باکامود مرکب گردد آن را تلك‌کامود خوانند به‌کسر تای فوقانی خفیفه و فتح لام و کاف تازی خفیفه[6]. و چون دهنا سری باکانهرا[7] مرکب گردد آن را با گیسری گویند. و چون پهرو دست باکانهرا ضم شود آن را سهانا خوانند. و چون ملار باکانهرا ترکیب یابد آن‌را داناگویند. وچون دهولسری وتنك ومنگلا-

۱ـ ج: چهن نت. ۲ـ ب:کامود کلیان. ۳ـ ب: گویند. ۴ـ الف: تا. ۵ـ ب ندارد: و بعضی گویند. ۶ـ ب ندارد. ۷ـ الف:کانهر.

شتک[1] را باکانهرا ترکیب کنند آن را پوریا [۱۳۲ ب] خوانند. وچون تنک وکامود وگوند یکجاشود، آن راسده کلیان نامند. به‌ضم سین مهمله وتشدید دال ثقیله. و چون کیدارا وایمن باسده کلیان مرکب گردد آن را همیر نامند وگویند این راگوری ناته خوانده[2].

وچون کیدارا وبلاول باسده کلیان مرکب گردد آن‌را ایمن‌خوانند. وچون کیدارا با همیر یکجا شود آن راکهیم کلیان نامند به‌کسر کاف تازی ثقیله و یای مجهول و میم . و بعضی گـویند کهیم کلیان از ترکیب کانهرا و سرستی و سده کلیان شود. و چون جیت سری و سده کلیان یکجا شوند آن را جیت کلیان گویند[3]. وچون تودی و اساوری و ماوو یکجا مرکب شوند آن را دهناسری گویند. وچون سنکرا بهرن وکیدارا و مده ماده و سرستی با هم مرکب شوند[4] آن را مالسری نامند. وچون دهول و براری و دیسکار یکجا مرکب شوند آن‌را جیت سری خوانند. و چون بلاولی با جیت سری مرکب گردد، آن را دهولسری گویند. وچون براری واساوری و تـودی و سیام و بهلی وگندهار یکجا مرکب شوند آن راکهت راگ نامند. و بعضی به‌جای بهلی بهل[5] گوجری آرند، وبعضی به‌جای سیام[6] گوجری آرند وبهلی را بـه حال خود دارند ، و وجه تسمیهٔ کهت راگ[7] ظاهر است چـه کهت به‌کاف[8] تازی ثقیلهٔ مفتوح و تای فوقانی مثقله به معنی شش بـاشد ، و این راگ مرکب از شش راگ است.

سورا شتک به‌فتح سین مهمله و سکون واو ورای ممدوده و شین معجمهٔ موقوف و تای فوقانی مثقلهٔ مفتوح وکاف تازی خفیفه، مرکب از گندهار وگوجری و بنگال و پنچم و بهیروی باشد .گوند کلی مرکب از

۱ـ ب: منگل اشتک. ۲ـ الف: خوانند. ۲ـ ب: نامند. ۴ـ ب: گردد. ۵ـ ب: بهلی. ۶ـ ج: سیام سیام. ۷ـ الف ندارد: راگ... کهت. ۸ـ ب ندارد: بکاف... مثقله.

گوجری و اساوری باشد و گویند این‌را گور که ناته خوانده. کنبهاری مرکب از سوراشتك و دهناسری باشد و گـویند آن راگنیس خـوانده . مده ماده مرکب از ملار و سده‌کلیان و مالسری باشد. سرستی مرکب از نت‌نارایِن و سنکرابهرن و سده باشد. بدهنس مرکب از ماروا و ردرانـی و چیتی و درگا و دهنا سری باشد. لنك دهن مرکب از پهاری و کیدارا باشد و گویند این را هنونت خوانده. سکت بلبه مرکب از گنکری[1] ورامکری و گندهارو گوجری و سیام و پوربی باشد سنکرا بهرن مرکب از کیداز و بـلاول باشد و گویند این رامهادیو خوانده. گندهار مرکب از سندهولا و اساوری وگوری و دیوگری و بهیرون باشد. پهرو دست مرکب از پوربی‌و سیام و گوری باشد وگویند این را امیرخسرو علیه‌الرحمه [۱۳۳ الف] خوانده و معرب‌آن فرودست باشد یا پهرودست مُهندِ اوست.

پت منجری مرکب از مارو و دهول و دهنا سری وکنبهاری‌باشد. دیوساکه مرکب از سنکرابهرن و سده وملار وکانهرا باشد. بلاولی‌مرکب از بلاول وگورسارنگ باشد[2] و بعضی به‌جای‌گورسارنگ سارنگ‌گـویند. کامودی مرکب از سوراشتك[3] وگوری باشد و بعضی مرکب از سگهرائی و سورتهی‌گویند. کهت نگ به فتح‌کاف تازی ثقیله و سکون تای فوقانـی مثقله و نون مفتوحه و کاف عجمی خفیفه، مرکب از مارو و دهول و جیت‌ـ سری و کیدارا باشد. پاراوتی مرکب از دیوگری وگوند وگوری و پوربی باشد. بهیم پلاسی مرکب از دهناسری و سده و پوربی باشد . رنبها و تی به‌فتح[4] را و نون منونه و بای موحدهٔ ثقیلهٔ ممدوده و واو موقوفه[5] و تـای فوقانی خفیفهٔ مکسور ویای معروف، مرکب ازمالسری و سده وملار باشد.

۱ـ الف: گنکر. ۲ـ الف ندارد. ۳ـ الف: سراشتك: ۴ـب: ضم. ۵ـ ب: ممدوده.

گندهاری مرکب از کهت راگ و اساوری و دیسی باشد. بـراری مرکب از دیسکار و تودی وترون باشد. بهاگرا مرکب از کیدارا و ماروو سرستی باشد. لیلاوتی مرکب از دیسکار وجیت سری وللت باشد. منوهر مـرکب از مارواو ترون وگوری باشد و بعضی گویند مرکب از مارواو ترون و پهاری باشد، وآن را منوهرگوری نامند.

تنک مرکب ازسری راگ وکانهرا و بهیرون باشد. ناگ دهن مرکب از ملار و کیدارا وسوهو باشد. آبهیری مرکب از کلیان و دیسکار وگوجری وسیام باشد[۱]، و بعضی آن را اهیری خوانند[۲] وگویند این راکانه خـوانده. رهس منگل و رهس منگلا مرکب از سنکرا بهرن و ادانا و سورتهی باشد وآنرا ربهس منگل و ربهس منگلا نیز گویند[۳]. راج هنس مرکب ازمالوا و سری راگ و منوهر باشد وگویند این را بهرت پیش نارد خوانده.

سری سموده به کسر سین مهمله و رای متصله و یـای معروف و سین مهملهٔ مفتوح ومیم مضموم و واومجهول ودال ثقیله، مرکب ازمالسری و سده و سری راگ و بهیم پلاسی و تنک باشد. دیسی مرکب از تودی و کهت راگ باشد. آنسی[۴] به همزهٔ مفتوحه و نون منونه وسین‌مهملهٔ مکسور ویای معروف، مرکب از دهولسری وگوند باشد. دیوگری مرکب از پور-بی و سارنگ و سده باشد[۵] و گویند این را دیوتاها خوانده‌اند. کولاهـل مرکب ازبهاگرا و کلیان وکانهرا باشد وگویند این‌را بهرت خوانده. سری-رون مرکب از سری راگ و[۱۳۳ ب] مالسری وسنکرا بهرن باشد. ککبه مرکب ازبلاول و پوربی وکیدارا و دیوگری و مادهو بـاشد. دیـواری مرکب از کنبهاری ومالسری و سرستی باشد. گوجری مرکب از للتا و را-

---

۱ـ الف ندارد. ۲ـ ب: گویند. ۳ـ الف ندارد. ۴ـ درهرسه نسخه: هنسی. ۵ـ الف ندارد.

مکری باشد. منگل گوجری مرکب‌از رام‌کلی‌وسیام وگندهار ومنگلاشتك باشد و بعضی به‌جای منگلاشتك پهلی‌گویند.

مال‌گوجری مرکب از رام‌کلی و سیام وگندهار وگوجری باشد. بچترا مرکب‌از سری رون وچیتی وگوری و براری باشد. ترون مرکب از دیسکار و گوری و پوربی باشد و بعضی به‌جای پوربی‌للت گویند و بعضی بیهاس گویند. کلائی به‌کاف تازی خفیفهٔ[1] مضموم و لام ممدوده و همزهٔ ملینه ویای معروف، مرکب‌ازنت‌ناراین وادانا وبلاول باشد وبعضی‌مرکب از بلاول و کانهرا گویند، وآن را درمتعاوف کرائی و سگهرائی گویند. سری راگ مرکب‌از بدهنس وتنك وگوری باشد. کیدارا مرکب از ککبه و پوربی وبلاول باشد. هندول مرکب از لیلاوتی و للت و پنچم و پوریا وبهیرون باشد. میگه راگ مرکب‌از کلیان وکامود وساونت وبسنت‌باشد. بسنت مرکب از دیوگری ونت وملار وسارنگ و بلاول باشد. بهیرون مرکب‌از هندول و سده وکانهرا وپوریا باشد. سنکرون مرکب‌از سورته و لنك دهن وبلاول باشد.

بهل‌گوجری مرکب[2] از دیسکار و بنگال و رامکری و گوجری باشد. بهیروی مرکب‌از براری‌وللت وسده وسارنگ وپنچم وبلاول‌باشد، و بعضی مرکب از سده و سیام وبهیرون گویند. بهلی مرکب‌از رامکری[3] و گوجری و دیسکار وبنگال وپنچم باشد و بعضی به‌جای بنگال تنك‌آرند. للت مرکب از دیسی و بیهاس و پنچم باشد و بعضی مرکب[4] ازدیوساکه و بنگال ودهول و بیهاس گویند. هرکه مرکب از دیوساکه و لیلاوتی و سارنگ و سده و ملار وگوند باشد. مادهو مرکب از سده وملار وبلاول

۱ــ ب‌می‌افزاید: مفتوح وقبل. ۲ــ الف‌ندارد. ج‌ندارد: مرکب... گوجری.
۳ــ الف: رامکری باشد ودیسکار. ۴ــ الف ندارد.

ونت ناراین باشد . بلاول مرکب از کلیان و کیدارا باشد. بنگال مرکب از دهناسری ومارو وگوری وللت باشد و بعضی[۱] مرکب از براری وگوند و گوجری گویند . ببهاس مرکب از بلاول و گوجری و اساوری باشد . پنچم مرکب از للت[۲] و بسنت باشد و بعضی مرکب از گندهار و منوهر و هندول گویند .

سوهو مرکب از مالسری و بلاول و ببهاس باشد و بعضی به‌جای ببهاس سده گویند وبعضی باگیسری گویند . سورته مرکب از [۱۳۴ الف] گوجری و پنچم و بهیروی و گندهار و بنگال باشد . گوری مرکب از جیجاونتی و اساوری و گوجری و سورته باشد و بعضی مرکب از سوهوو کانهرا گویند . مالکوس مرکب از کلایر وکیروی و بکهار و بدهنس و سده نات وتنك باشد[۳] وبعضی مرکب از هندول وبسنت وجیجاونتی وپنچم وکهت راگ و ملرو وسارنگ و ساوتی دانند[۴] . تودی مرکب از اساوری ودهناسری و کهت‌راگ باشد وبعضی مرکب‌ازللت ودهناسری[۵] ودهولسری گویند .

کنبهاوتی مرکب از مالسری و ملار باشد . ترپچهن مرکب از بجیا وبدهنس ودیسی باشد . مالی گورا مرکب از گوری وسورته باشد . درگامرکب از مالسری ولیلاوتی وگوری وسارنگ باشد. مالاوتی مرکب‌از پنچم وکامود و سده ونت و همیر باشد . مالوا مرکب از گوری وپرچ و ببهاس باشد. مارومرکب‌از گوری وپرچ وسورته باشد . بکهار مرکب از پهرودست و منجهن باشد . کیروی[۶] مرکب از سارنگ و سوها وگوجری

۱ــ ب ندارد : و بعضی . . . گویند . ۲ــ ب : از مالسری و للت .

۳ــ ب:گویند . ۴ــ ب: گویند . ۵ــ الف می‌افزاید : وکهت راگ‌باشد و بعضی مرکب ازللت ودهناسری . ۶ــ الف : بیروی .

وگوری باشد . چیتی مرکب ازساونت وللت وپوریا باشد. پوربی مرکب از مالوا وگوری باشد وبعضی مرکب[1] ازگوری‌وگوند و دیوگری[2]گویند. ردرانی مرکب‌از للتا ولیلاوتی وچیتی وپنچم‌باشد . دیپک‌مرکب‌از کیدارا وکامود وسده نت وباکیسری باشد. گوندمرکب‌از دهناسری وملاروبلاول باشد. منگلا شتك مرکب از جیت سری وکانهرا وکیدارا و کلیان باشد و بعضی سیام را برآن نیز افزایند . جیجاونتی مرکب از سورته ودهولسری وبلاولی باشد وبعضی[3] گویند مرکب از گوری و بهاگرا[4] ونت باشد .

بهوپالی مرکب از گوند وکلیان باشد و بعضی مرکب از بلاول وکلیان گویند . کافی مرکب‌از سنکرابهرن وگوری باشد ، تهمری مرکب از سنکرابهرن وماروباشد . سرستی مرکب‌از مالوا وایمن وسورته باشد. ساونت مرکب‌از سارنگ وملارباشدوبعضی مرکب‌از کیدارا وکامودگویند وبعضی کانهرا برآن بیفزایند . راکیسر مرکب‌ازبهیرون وگوری وکیدارا ودیوگری‌و گندهار وسندهورا ودهنا سری وکانهرا واساوری باشد . بجیا مرکب از تودی وکنبهاری وپوریا باشد . دهیان جئی مرکب‌از تودی و ببهاس وسهانا باشد . کنبه مرکب [۱۳۴ ب] ازدهناسری و سرستی باشد . سرد مرکب‌از بهیرون وسوها وسده باشد . کهیم مرکب‌ازکانهرا وسرستی وکلیان باشد. سسریکها مرکب از للت و پنچم و تلك وسارنگ و سوهو باشد . ملار مرکب از سارنگ و سورته و بلاول باشد و بعضی مرکب از نت وسارنگ ومیگه راگ‌گویند. سارنگ مرکب از دیوگری و ملار ونت باشد و بعضی مرکب از مارو وملار دانند . رت بلبه مرکب از نت و سارنگ[5] وبهیرون وللت و پنچم باشد. گورامرکب ازگوری ونت وترون

۱ـ ج ندارد . ۲ـ ج : دیگری. ۳ـ ب ندارد : و بعضی... باشد.

۴ـ الف : بهاگر . ۵ـ الف : سانگ.

باشد. کلایر مرکب از بلاول و کانهرا و نت وملار باشد.

استنبه مرکب از مالسری و سده و ملار باشد. دیسکار مرکب از سرستی و پرچ وسورته باشد. کرمان نت مرکب از پنچم وللت و بیهاس و گوجری باشد. کادوی[1] مرکب از مارو وبهاگراونت باشد. پهاری مرکب از ماروو سنکرابهرن باشد. مانجه مرکب از سارنگ وسورته و بلاول وملار باشد. پرچ مرکب از دهناسری و مارو وگندهار باشد و بعضی مرکب از مارو وتودی[2] واساوری گویند. نات منجری مرکب ازمالسری ونت باشد. گنکلی مرکب از دیسی وتودی وللت واساوری و دیسکار وگوجری باشد. تربینی مرکب از[3] نت ناراین و جیت سری و سنکرا بهرن باشد. پریوی مرکب از دیوگری[4] و پوربی وگوری وگوند باشد.

کنتها به فتح کاف تازی خفیفه و نون منونه و تای فوقانی اثقل ممدوده، مرکب از مارو وکیدارا و جیت سری و سری راگ باشد. مده‌متهن مادهوی به‌فتح میم و سکون دال ثقیله و ایضاً فتح میم وتای فوقانی ثقیله و سکون نون[5] ومیم ممدوده و دال ثقیلهٔ موقوف و واو مکسور ویای معروف، مرکب از نت ناراین و ملار و سده و همیر ومده ماده باشد و گویند این راکانه خوانده. کرم پنچم مرکب از للت و بسنت و هندول و دیسکار باشد. سپورتی مرکب از بدهنس سندهوی باشد وگویند این را رت‌زن کام خوانده. سند هوی مرکب از اساوری واهیری باشد و آن را سندهورا نیز نامند.

مروا به‌فتح میم وسکون را و واو ممدوده مرکب از [۱۳۵الف] للت ودیوساکه وکانهرا وسری راگ باشد. کلاپربین به‌فتح کاف تازی خفیفه و لام ممدوده و فتح بای عجمی خفیفه و سکون را و بای موحدهٔ خفیفهٔ

۱– ج: کاویری. ۲– الف: تودری. ۳– ب می‌افزاید: دیوگری و پوربی.
۴– ج: دیگری. ۵– الف ندارد.

مکسور ویای معروف ونون، مرکب از کوکلت وکانهرا و سوها باشد و گویند این را نارد بسته[۱].

دیپاوتی به دال خفیفهٔ مکسور ویای معروف و بای عجمی خفیفهٔ ممدوده و واو موقوف وتای فوقانی خفیفهٔ مکسور ویای معروف، مرکب از دیپك و سرستی باشد. انوپ روپ مرکب از دهنا سری و تودی باشد. چیتی‌گوری مرکب از للت وگوری باشد. گور[۲] سارنگ مرکب از گورا وسارنگ باشد و بعضی مرکب ازگوری وسارنگ دانند. کاپرگوری به‌کاف تازی خفیفهٔ ممدوده وبای عجمی خفیفهٔ مفتوح ورا، مرکب ازچیتی وکنبها وتی و جیت سری و اهیری و تنك و براری باشد، والله اعلم.

فصل هشتم: دربیان راگهایی که متأخرین وضع کرده‌اند مثل امیر خسرو دهلوی علیه‌الرحمه و غیره.

وآن منشعب است به دوشعبه:

شعبهٔ اول: در بیان راگ‌هایی که امیرخسرو علیه‌الرحمه وضع[۳] کرده[۴].

بباید دانست که امیرخسرو علیه‌الرحمه دوازده مقام وضع کرده و اختراع نموده وهریکی را نامی علیحده‌گذاشته بدین تفصیل:

اول محیر به‌ضم میم و سکون حای مهمله و یای تحتانی مفتوح ورا، و قیل به فتح حای مهمله و یای تحتانی مشدده، وآن مرکب از غارا و مقامی از مقامات فارسی[۵] باشد و بعضی گویند مرکب[۶] از تودی و عراق باشد.

دویم سازگیری[۷] به سین مهملهٔ ممدوده[۸] و زای معجمهٔ موقوف و

۱ـ ب می‌افزاید: واین هردوراگ کم بگوش رسیده. ۲ـ ج ندارد: گور... باشد. ۳ـ الف ندارد: وضع کرده... علیه‌الرحمه. ۴ـ ب: کرده‌اند. ۵ـ ب ندارد. ۶ـ ب ندارد. ۷ـ الف: سازگیر. ۸ـ الف ندارد.

کاف عجمی مکسور و یای معروف و رای مکسور و ایضاً یای معروف و بدون آن، و آن مرکب[۱] از پوربی وگورا وگنکلی ومقامی از مقامات فارسی باشد، و بعضی به‌جای پوربی بیهاس گویند.

سیوم یمن به یای تحتانی و میم مفتوحتین و نون، وآن مرکب از هندول و مقامی از مقامات فارسی باشد، و بعضی مرکب از ایمن و مقامی از[۲] مقامات فارسی دانند.

چهارم عشاق به ضم عین مهمله و تشدید شین معجمهٔ ممدوده[۳] و قاف، وآن مرکب از سارنگ وبسنت ومقامی ازمقامات فارسی[۴] باشد.

پنجم موافق به میم مضموم و واو و فای مکسوره و قاف ، و آن مرکب از تودی ومالسری[۵] و دوگاه و حسینی باشد ، وآن را [۱۳۵ ب] دیوالی نیز نامند.

ششم غنم به‌غین معجمه ونون مفتوحتین و میم، وآن را درپوربی فی‌الجمله تصرفی[۶] کرده و تغییری داده.

هفتم زیلف به‌زای معجمهٔ مکسور ویای معروف ولام مفتوح وفا، وآن درکهت راگ فی‌الجمله تصرفی کرده و تغییری داده.

هشتم فرغن[۷] به‌فتح فا و سکون را وغین معجمهٔ مفتوح و نون، و آن مرکب ازگنکلی وگورا باشد.

نهم سرپرده به سین ورای مهملتین ، به‌فتح اول و قیل به ضمه و سکون ثانی و بای عجمی مفتوح به رای مهمله زده و دال مهمله ، و آن مرکب ازگورسارنگ[۸] و مقامی از مقامات فارسی باشد، و بعضی مرکب ازگوند وبلاول و پوریا و مقامی از مقامات فارسی دانند.

۱– ب ندارد. ۲– الف ندارد: مقامی از . ۳– الف و ب ندارد.
۴– الف ندارد. ۵– الف: مالسر. ۶– ب: نصرفی وتغییری داده.
۷– الف: فرغنه. ۸– الف: سانگ.

دهم با خریز به‌بای موحدهٔ ممدوده[۱] وخای معجمهٔ موقوف ورای مهملهٔ مکسور و یای مجهول وزای معجمه ، و آن مرکب از دیسکار و مقامی از مقامات فارسی باشد[۲].

یازدهم فرودست به‌فای مفتوح ورای مضموم و واومجهول ودال و سین مهملتین، به‌فتح اول و سکون ثانی وتای فوقانی، وآن مرکب از کانهرا وگوری و پوربی و سیام و مقامی از مقامات فارسی باشد.

دوازدهم صنم به صاد مهمله و نون مفتوحتین ومیم، وآن مرکب ازکلیان و مقامی از مقامات فارسی باشد[۳]، و بعضی به‌جای‌آن نیریزگویند وآن را مرکب از پت منجری و مقامی از مقامات فارسی دانند.

شعبهٔ دویم: در بیان راگ‌هایی که سلطان حسین شرقی پادشاه جونپور رحمة‌الله علیه و غیره استادان بسته‌اند.

وآن متنوع است به‌دونوع:

نوع اول: در بیان راگ‌هایی که سلطان حسین[۴] شرقی رحمة‌الله علیه[۵] بسته.

بباید دانست که سلطان حسین شرقی رحمة‌الله علیه هفده راگ بسته، دوازده قسم سیام وچهار قسم تودی ویك قسم اساوری. دوازده سیام بدین تفصیل :

اول‌گور سیام.

دویم ملار سیام.

سیوم بهوپال سیام.

چهارم کنهرسیام.

۱ـ الف وج ندارد. ۲ـ الف ندارد. ۳ـ الف ندارد. ۴ـ ج ندارد. ۵ـ الف: رح.

پنجم سوهو سیام.

ششم پوربی‌سیام.

هفتم سیام رام.

هشتم میگه سیام.

نهم بسنت سیام.

دهم براری سیام.

یازدهم کرائی سیام.

دوازدهم گوند سیام.

غرض که درسیام هرراگی که داخل کرده اورا بدان‌نام‌ملقب ساخته.

وچهار تودی بدین تفصیل:

اول جونپوری تودی.

دویم راماتودی.

سیوم رسولی تودی.

چهارم بهلیمی تودی.

در جونپوری تودی مالسری و موافق آمیخته، و در راماتودی رام کلی‌ومالسری داخل کرده [۱۳۶ الف] ودر رسولی تودی ملتانی ودهناسری ضم کرده، و در بهلیمی تودی نیز راگی داخل کرده. و این تودی راکم می‌خوانند. و دراساوری جونپوری[۱] تودی ضم نموده[۲]، این[۳] را جونپوری اساوری نام کرده.

نوع دویم: دربیان راگ‌هایی که مخدوم بهاءالدین زکریا ملتانی قدس سره وغیره[۴] اختراع نموده.

از آن جمله مخدوم قدس سره در دهناسری تودی و مالسری را

۱ــ ب ندارد. ۲ــ ج: کرده. ۳ــ ج: آن. ۴ــ ب ندارد.

ضم نموده ملتانی دهناسری نام کرده. و نیز استادی و نایکی در دهناسری پوریا را[1] داخل کرده[2] پوریا دهناسری نام‌گذاشته. و نایك بکسو در تودی دیسکار را داخل نموده، بهادری نام کرده به‌نام سلطان بهادرگجراتی. دیگر درکانهرا سیام وکنبهابجی داخل کرده به‌نایکی کانهرا مشهور ساخته، وهم‌چنین در کلیان[3] تصرفی کرده به‌نایکی کلیان اشتهار داده. و میان تان سین درکانهرا ملار و کلیان ضم نموده درباری‌کانهرا نام کرده، چون بعد ازرسیدن به حضورعرش آشیانی[4] این اختراع کرده، آن را بدین اسم موسوم‌ساخته. دیگر در اساوری دیو گندهار ضم نموده آن را[5] جوگیا اساوری نام‌کرده[6]، وعلی هذاالقیاس از استادان سلف هریکی تصرفی کرده[7] و نامی گذاشته، والحال نیز به مهارت علمی وجودت ذهنی هرکه خواهد چنین تصرفات تواند کرد.

فصل نهم: در بیان مقامات فارسی و شعبه و گوشه و آوازه، وآن منشعب است به شش شعبه:

شعبهٔ اول: در بیان مقامات فارسی[8].

بباید دانست که مقام در اصطلاح اغانی عجم به منزلهٔ راگ باشد وآن به حسب قراردادآنها دوازده است بدین اسامی و تفصیل:

اول رهاوی.

دویم حسینی.

سیوم راست.

چهارم حجاز.

پنجم بزرگ.

۱ـ ب ندارد. ۲ـ ب: نموده. ۳ـ الف ندارد: درکلیان. ۴ـ ج: آستانی. ۵ـ ب ندارد: آن را. ۶ـ الف ندارد. ۷ـ الف: کردی.
۸ـ ب ندارد.

ششم کوچك.

هفتم عراق.

هشتم اصفهان و آن[1] را اصفهانك نیز گویند.

نهم نوا.

دهم عشاق.

یازدهم زنگوله.

دوازدهم بوسلیك.

شعبهٔ دویم: در بیان شعبه‌های مقامات دوازده‌گانهٔ مذکوره.

بباید دانست که هرمقامی دوشعبه دارد و آن به منزلهٔ راگنی باشد. و شعبهٔ اول ازپستی مقام مذکور می‌خیزد و شعبهٔ دویم[2] از بلندی آن، و هرشعبه مرکب ازنغمات باشد بدین اسامی و تفصیل:

شعبه‌های مقام رهاوی:

اول نوروز عرب و آن مرکب از [۱۳۶ ب] شش نغمه باشد و از پستی مقام مذکور خیزد.

دویم نوروز عجم و آن نیز مرکب از شش نغمه باشد و از بلندی مقام مذکور خیزد. باقی شعبه‌ها[3] هم برین قیاس ازپستی و بلندی[4] مقامهای خود خیزند[5].

شعبه‌های مقام حسینی:

اول دوگاه و آن مرکب از دو نغمه باشد.

دویم محیر به‌تشدید الیاءالتحتانیه[6] و آن مرکب از هشت نغمه باشد و بعضی[7] مرکب از نه نغمه‌گویند.

۱– ب ندارد: و آن را اصفها. ۲– ب: دویم شعبه. ۳–ب ندارد.
۴– ب: بلندی و پستی. ۵– ج: خیزد. ۶– الف: تحتانیه. ۷– ج ندارد: و بعضی گویند.

شعبه‌های[1] مقام راست :

اول مبرقع و آن مرکب از هشت نغمه باشد و بعضی مرکب از نه نغمه گویند.

دویم پنجگاه و آن مرکب از پنج نغمه باشد.

شعبه‌های مقام حجاز :

اول سه‌گاه و آن مرکب از سه نغمه باشد .

دویم حصار و آن مرکب[2] از هشت نغمه باشد.

شعبه‌های مقام بزرگ:

اول همایون و آن مرکب ازچهار نغمه باشد.

دویم نهفت و آن مرکب ازهشت نغمه باشد و بعضی مرکب از ده نغمه گویند.

شعبه‌های مقام کوچك :

اول رکب و آن مرکب از سه نغمه باشد.

دویم بیاتی و آن مرکب ازپنج نغمه باشد.

شعبه‌های مقام عراق:

اول مخالف و آن را روی عراق نیزگویند و آن مرکب از پنج نغمه باشد .

دویم[3] مغلوب و آن[4] مرکب از هشت نغمه باشد.

شعبه‌های مقام اصفهان[5]:

اول نیریز و آن مرکب ازپنج نغمه باشد.

دویم نشاپورك و آن مرکب از شش نغمه باشد.

۱ـ الف ندارد: شعبه‌های... نغمه باشد. ۲ـ ب ندارد . ۳ـ الف: دویم باشد دویم. ۴ـ الف:آن را. ۵ـ ج: اصفهان .

شعبه‌های مقام نوا:

اول نوروز خارا و آن مرکب از پنج نغمه باشد.

دویم ماهورا و آن مرکب از شش نغمه باشد.

شعبه‌های مقام عشاق:

اول زابل و آن مرکب از سه نغمه باشد.

دویم اوج و آن مرکب از هشت نغمه باشد و بعضی مرکب از ده[1] نغمه‌گویند.

شعبه‌های مقام زنگوله:

اول چارگاه و آن مرکب از چهار نغمه باشد.

دویم غزال و آن مرکب از پنج نغمه باشد.

شعبه‌های مقام بوسلیك:

اول عشیران و آن مرکب از ده نغمه باشد.

دویم صبا و آن مرکب از پنج نغمه باشد.

شعبهٔ سیوم: در بیان شش‌آوازه، بدین اسامی و تفصیل:

اول سلمك و آن از پستی اصفهان و بلندی زنگوله خیزد و از یازده نغمه حاصل شود.

دویم گردانیه و آن از پستی عشاق و بلندی راست خیزد و از نه‌نغمه حاصل شود.

سیوم[2] نوروز[3] و آن از پستی بوسلیك و بلندی حسینی خیزد و از[4] چهار نغمه حاصل شود.

چهارم گوشت به‌ضم اول و فتح ثانی، و آن از پستی حجاز و بلندی

۱ــ ب: دو. ۲ــ الف ندارد: سیوم... چهارنغمه حاصل شود. ۳ــ ج: نورد. ۴ــ ب ندارد: وازچهار نغمه... شود.

نوا خیزد واز نغمه حاصل شود.

پنجم ماده وآن ازپستی کوچك وبلندی عراق خیزد وازپنج نغمه حاصل شود[1].

ششم [۱۳۷ الف] شهناز وآن ازپستی بزرگ وبلندی رهاوی‌خیزد واز شش نغمه حاصل شود.

شعبهٔ چهارم: دربیان‌گوشه‌ها.

بباید دانست که‌گوشه جمله چهل وهشت است: ازآنجمله آنچه برین نحیف به‌تحقیق پیوسته[2] درینجا ثبت نموده وآنچه مشکوك فیه بود، آن را ترك داده. ان شاء الله تعالی از استادی تحقیق نموده نوشته[3] خواهد شد، بدین تفصیل:

اول بهار نشاط. دویم غریب. سیوم سواره[4]. چهارم غمزدا. پنجم بیات ترك. ششم سرفراز. هفتم بسته نگار. هشتم بیات‌گردانیه. نهم نهاوندك. دهم‌صفا. یازدهم‌دلبر. دوازدهم‌اوج کمال. سیزدهم‌نگار. چهاردهم وصال. پانزدهم شهری. شانزدهم عشیران. هفدهم غزال. هژدهم طرب انگیز. نوزدهم بحرکمال. بیستم اصلی. بیست ویکم اعتدال، بیست‌ودویم گلستان. بیست و سویم نیریزکبیر. بیست وچهارم حیران. بیست وپنجم جمالی. بیست‌وششم روح‌افزا. بیست‌وهفتم‌حیرت. بیست وهشتم معتدله. بیست ونهم معنوی. سیم. پهلوی.

شعبهٔ پنجم: دربیان‌آمیزش مقامات فارسی و راگ‌های هندوی، بدین تفصیل:

رکب وغزال‌آهنگ‌کهت راگ دارد.

بیات آهنگ دهناسری دارد.

۱ــ ب: باهم. ۲ــ ج: رسیده. ۳ــ الف می‌افزاید: تحقیق.

۴ــ ب: سوار.

حسینی و دوگاه و نوروز عجم آهنگ کافی دارند.

نوا و نشاپورك و نهاوندك آهنگ سارنگ دارند.

سه‌گاه وچهارگاه و مایه[1] و بسته نگار و زنگوله و مغلوب آهنگ تودی دارند.

زابل و مخالف آهنگ پوربی دارند.

نیریز صغیر و کبیر[2] آهنگ ایمن دارد.

عشاق وعراق واوج آهنگ گنکلی دارند.

شعبهٔ ششم: دربیان اصول و بحور مختلفه که به هندی آن را تال گویند.

بباید دانست که به حسب قرارداد اغانی عجم هفده اصول است وآن را بحر و دایره نیزگویند:

اول بحر مخمس. دویم بحر ترك ضرب[3] وآن را ترکی ضرب نیزگویند. سیوم بحر دویك. چهارم بحردور. پنجم بحرثقیل. ششم بحر خفیف. هفتم بحر چهارضرب[4]. هشتم بحر درافشان. نهم بحر ماتین. دهم بحر ضرب‌الفتح. یازدهم بحر فاخته. دوازدهم بحر چنبر، سیزدهم بحرنیم ثقیل، چهاردهم بحراذفر ، پانزدهم بحرارصد. شانزدهم بحررمل . هفدهم بحر هزج.

فصل دهم: دربیان تال ادهیای یعنی علم اصول و بحور هندی[5].

وآن مشتمل است بردوشعبه:

شعبهٔ اول: در تعریف تال و بیان بعضی امور ضروریه و لواحق بدان، وآن متنوع است به چهار نوع :

۱ـ ج: ماویه. ۲ـ الف ندارد. ۳ـ الف: ضرك. ۴ـ ب وج: چارضرب. ۵ـ ب ندارد.

نوع اول: [۱۳۷ ب] در تعریف تال.

باید دانست که تال به تـای فوقانی خفیفهٔ ممدوده ولام ، در لغت اهل هند اصول و بحور[1] راگویند، وآن اصل نغمه و ساز و رقص است و آن[2] وزنی است که نغمه و ساز و رقص بدون آن صورت نبندد . و گویند اصل تال ازمهادیو وپاربتی زنش خاسته بدین قسم که اول مهادیو رقصیده، و رقص اورا[3] تاندگویند به‌تای فوقانی خفیفهٔ ممدوده و نون مغنونه ودال[4] مثقله، وآن رقصی[5] بود بس به‌چستی و چالاکی و تندی. بعد ازآن پاربتی زنش رقصیده و رقص او را لاس‌گویند به‌لام ممدوده و سین مهمله، و آن رقصی بود بس بملایمت و همواری و آرامیدگی. پس چون از سرتانـد تای فوقانی خفیفهٔ ممدوده[6] گرفتند وازسرلاس لام، صورت تال[7] بهم‌رسید، و آن مرکب بود از مـاتراهای ، چنانکه بعد ازین ذکر کـرده شود ، ان شاءالله تعالی.

نوع دویم: در بیان ماتراهای تال که آن[8] را در اصطلاح اهـل این فن کلانامند، به‌کاف تازی خفیفهٔ مفتوح ولام ممدوده.

باید دانست که تال بعضی بسیط است و بعضی مرکب از لگه و گُر و پلت و درت وله برام و درت برام و اندرت. و ماتراهای مـذکوره را در وزن دواعتبار است: یکی امتداد واقتصار به حسب تلفظ حروف ، و آن در علم پنگل و اوزان چهندها معتبر است، وگاه در تال نیزبدان‌حاجت افتد چنانکه دراگهت بزبان نیزگویند. و در پنگل و اوزان چهند لگه وگُر معمول است فقط، چنانکه درباب اول گذشت.

دیگر امتداد و اقتصار زمان سکون مابین قرعتین به‌حسب ایقاعات

۱ــ الف: بحر. ۲ــ الف وج ندارد. ۳ــ ب ندارد. ۴ــ الف: دل. ۵ــ ب: رقص. ۶ــ ب ندارد. ۷ــ ج ندارد. ۸ــ ب : اهل این فن آنرا در اصطلاح کلاالخ.

و نقرات ِ تال یعنی اصول و بحور، و در تال همه ماتراهای مذکوره معمول است چنانکه حرف لگه را یك ماترا حساب کنند یعنی مقدار تلفظ آن را در یك درجه اعتبار نمایند، چه لگه به لام مفتوحه و کاف عجمی ثقیله در لغت ایشان به معنی ُخرد باشد، و آن به حسب کتابت عربیه حرفی بود مفرد که به یك حرکت خوانده شود، خواه فتحه، خواه ضمه، خواه کسره، و به اعتبار نواختن تال چنان بود که مقدار زمان سکون مابین قـرعتین یعنی دوضرب لگه مثل مقدار زمان سکون مابین دوحرکت نبض آدم صحیح البدن باشد، ویا آنکه مقدار مذکور آن قدر باشد که در آن قدر مدت پنج حرف ك[1]، که، گ، گه، ن مفتوح بی امتداد و اماله متصل گفته شود، و رقم آن به شکل الف عربی نویسند بدین شکل ا. (الف)

و حرف گُر را دو [۱۳۸ الف] ماترا حساب کنند یعنی مقدار تلفظ آن را در دو درجه اعتبار نمایند، چه گر به کاف عجمی خفیفهٔ مضموم ورا، در لغت ایشان[2] به معنی کلان باشد، و آن به حسب کتابت عربیه[3] حرفی بود که به آن[4] حرف الف یا واو یا ها یا یای تحتانی لاحق باشد یا در آخر آن نون منونه بود یعنی حرفی که به تنوین و غنه[5] خوانده شود مثل نونی که در کلمهٔ سنگ ورنگ است، و به اعتبار نواختن تال قرعات ِ گُرها متفاوت واقع شوند یعنی زمان سکون مابین[6] قرعتین طویل باشد مثل نبض متفاوت که زمان سکون مابین دوحرکت آن بیشتر بود، و رقم آن به شکـل همزهٔ عربیه نویسند بدین شکل ء.

وپلت را سه ماترا حساب کنند یعنی مقدار تلفظ آن[7] را درسه درجه اعتبار نمایند، چه پلت به بای عجمی خفیفهٔ مضموم و لام مکسور و تـای

۱ـ الف ندارد. ۲ـ الف و ب ندارد. ۳ـ ب: عربی. ۴ـ ج: با آن. ۵ـ ب: تنوین یاغنه. ۶ـ ب ندارد. ۷ـ ج ندارد.

فوقانی خفیفه به معنی بسیار دراز و کلان باشد، و درمقابل آن حرفی نباشد مگر آنکه حرف گُر به مد صوت تلفظ کرده شود، چه امتداد صوت به منزلهٔ ماترای سیوم است، و به‌اعتبار نواختن تال قرعاتِ پلت‌ها بسیار متفـاوت باشند یعنی زمان سکون مابین قرعتین اطول بود ورقم آن به شکل رقم گُر نویسند و برسر آن خطی محرف ازچپا به‌راستا سرازیر وصل کنند، بدین شکل ء.

و درت به‌ضم دال خفیفه ورای متصله و تای فوقانی خفیفه، نیم ماترا باشد و در مقابل آن حرف بنجن یعنی حرف موقوف بود، و به اعتبار نواختن تال قرعات دُرت ها بسیار متواتر افتد یعنی زمان سکون مـابین قرعتین اقصر بود، و رقم آن به شکل صفر نویسند بدین شکل ٥.

و برام به‌بای موحدهٔ خفیفهٔ مکسور ورای ممدوده و میم، ماترائی بود که در مقابل آن هیچ حرفی نباشد و به‌اعتبار نواختن تال در برام محل وقوع ضرب نباشد و تال آن به‌هوا رفته است، و علامت آن مستقل برأسه نبود، مگر آنکه با ماترای دیگرمرکب گردد،و آن ازجمله ماتراهای مذکوره با لگه وگُر[۴] و دُرت مرکب گردد و با هر که مرکب گردد، مرتبهٔ ماترای آن را ده پانزده بیفزاید. پس اگر بـا لگه مرکب گردد برسر رقم لگـه خطی محرف ازچپا به‌راستا سرازیر وصل کنند، چنانکه درشکل پلت برسر[۱۳۸ب] رقم گُر گذشت، بدین شکل آ.

یاآنکه رقمی شبیه به مد عربی که هردوطرف آن نقطه واری مایل به زیر باشد[۵] برسررقم مذکور نویسند، بدین شکل آ . وآن را لگه برام‌یا له برام[۶] به‌های مضموم خوانند و یك ونیم ماترا حساب کنند. واگر بادرت

۱ـ ب: تنوین یا غنه. ۲ـ ب ندارد. ۳ـ ج ندارد. ۴ـ ب ندارد. ۵ـ ب: بود. ۶ـ الف ندارد.

مرکب گردد برسر رقم دُرت خطی محرف چنانکه سابق درله برام گذشت، نویسند بدین شکل ەَ، وآنرا دُرت برام گویند وسه‌ربع ماترا حساب کنند.

واندرت[1] به فتح همزه وسکون نون وضم دال خفیفه و سکون را وتای فوقانی خفیفه ، ربع ماترا بود ودرمقابل آن غنه باشد مثلا غنهٔ حرفی که باآن ارده چند باشد یعنی غنهٔ حرف‌لگه که خود بنفسه مغنونه باشد یا بعد ازحرف گُرنون مغنونه بود مثلا کنول وچاند وامثال آن . پس غنه‌ای که باکاف تازی خفیفهٔ کنول و بعدازجیم عجمی خفیفهٔ ممدودهٔ چانداست ، در مقابل اندرت بود. وعلامت آن برسررقم دُرت نقطه‌گذارند بدین شکل[2] ەَ.

پس تال مرکب باشد ازین اجزای مذکوره چنانکه بعد از این مفصل بیان کرده شود، ان شاءالله تعالی .

نوع سیوم : دربیان تال کرم به تای فوقانی خفیفهٔ ممدوده ولام موقوفه وفتح کاف تازی خفیفه وسکون را ومیم، یعنی اسباب تال وآن چند چیز است :

اول لی به فتح لام وسکون یای تحتانی ، وآن مقدارزمان سکون باشد مابین قرعتین ازماتراهای لگه وگُروغیره ، وآن باید که درهمه جا به یك اندازه باشد وزاید وناقص نگردد[3] . واگرلگه باشد به‌اندازهٔ لگه واگر گُرباشد به اندازهٔ گُروغیر آن باید که همه‌جا به‌اندازه ویکسان باشد. وجایی که تال قرارگیرد آن راگره نامند به فتح کاف عجمی خفیفه ورای متصله‌وها، ومان نیزگویند به میم ممدوده ونون.

وگره که مان باشد، برچهارگونه است :

سم ، بسم ، اتیت ، اناگت .

۱ـ ج می‌افزاید : برام. ۲ـ الف ندارد : بدین‌شکل ۳ـ : نباشد.

سم به‌سین مهملهٔ مفتوح ومیم، آن بود که در نغمه ضرب تال مان[1] و تلفظ لفظی که برآن مان واقع است و در رقص ضرب تال مان ازمنجیره و صدای مردنگ یا آنچه قائم مقام اینها باشد و حرکت و ضرب دست و پای رقاص[2] به‌یکدفعه مطابق و متفق واقع[3] شود، لا بلکه در همه جا وهمه حال تال با نغمه و حرکت دست [۱۳۹ الف] و پای رقاص[4] باتال واصول ساز و نوا مطابق و موافق افتد.

وبسم به کسر بای موحدهٔ خفیفه وباقی حروف وحرکات مذکوره آنست که این[5] چیزها که مذکور شد مختلف و پیش و پس واقع شوند ، وآن معیوب است، نشاید که چنین واقع شود .

واتیت به همزهٔ مفتوحه وتای فوقانی خفیفهٔ مکسور ویای معروف وایضاً تای خفیفه آنست که در نغمه تلفظ لفظی[6] که برآن مان واقع است اول واقع شود وایقاع ضرب تال مان بعد ازآن شود .

واناگت به همزهٔ مفتوحه ونون ممدوده وکاف عجمی وتای‌فوقانی خفیفتین به‌اول مفتوح، به‌عکس آن بود یعنی ضرب تال مان‌اول واقع شود و تلفظ لفظی که برآن مان واقع است بعد از وی بود.

و بعضی‌گویند اتیت آن باشد که تان یعنی نغمه با تال چنان نادر و غریب افتد که باز آن قسم نیاید ، واناگت آن بود که نغمه با ساز و نوا به‌اقسام و انواع مختلفه واقع شود وهمه نادر و خوب باشد. وازجایی که تال را شروع نمایند و ابتداکنند آن را اچار گویند به‌ضم همزه و تشدید جیم عجمی خفیفهٔ ممدوده ورا، واز اچار تاگره یعنی مان مجموع رابرن نامند به‌فتح بای عجمی خفیفه و سکون را ونون .

۱ــ ج: تال ومان. ۲ــ ب: و رقص . ۳ــ ب: افتد. ۴ــ ب: راقص. ۵ــ ب: اینچنین. ۶ــ الف: تلفظ و لفظی.

دویم اگهت به ضم همزه و فتح کاف عجمی ثقیله و تای فوقانی مثقله، و آن لفظی بود چند بیمعنی و آهنگ با اصول و وزن که گوینده ها در حالت رقص آن الفاظ را به آواز بلند گویند و مردنگی نیز درمردنگ همان الفاظ به همان وزن و اصول بنوازد و رقصنده[1] نیز برهمان اصول برقصد، که بنای رقص براصول همان الفاظ است، و اصل[2] آن الفاظ پنج حرف است که الفاظ مذکوره متفرع اند برآن و مرکب اند ازآن، و آن حروف اینست :

اول تَ یعنی تای فوقانی خفیفهٔ مفتوحه.

دویم دِی به دال خفیفهٔ مکسور ویای معروف.

سیوم تهُو به تای فوقانی ثقیلهٔ مضموم و واو مجهول.

چهارم نا به نون ممدوده.

پنجم تِی به تای مثقلهٔ مکسور و یای مجهول .

مثلا تتتهی به تائین فوقانیین[3] خفیفتین مفتوحتین و فتح تای فوقانی ثقیله و سکون تای تحتانی، مرکب است از [۱۳۹ ب] دولگه و یك گُر، و اگر گُر را که تهی باشد، به مد صوت گویند پلت گردد ، و تمام بند آن چهار ماترا بود. واگر گُر را پلت اعتبار کنند ، پنج ماترا باشد.

و تاتا تهی به تائین فوقانیین[4] ممدودتین و فتح تای فوقانی ثقیله[5] وسکون یای تحتانی، مرکب است ازسه گُر، و تمام بند آن شش ماترا بود وامثال آن .

سیوم جت به جیم تازی و تای فوقانی خفیفتین به اول مفتوح ، و آن سوق و رویهٔ تال باشد درچستی[6] و سستی و غیر آن .

۱ــ ب: رقاص . ۲ــ ب: اصول. ۳ــ ج: فوقانیتین. ۴ــ ج: فوقانیتین. ۵ــ الف: مثقله. ۶ــ الف: پستی.

نوع چهارم: در بیان بعضی مصطلحات نرت‌ادهیای و ذکر اقسام ساز و نوا تقریباً جهت ازدیاد فایده تااین کتاب ازذکرآن نیزخالی نباشد.

و آن منقسم است به‌دوقسم :

قسم اول : دربیان بعضی مصطلحات نرت‌ادهیای .

ببایددانست که نرت به‌کسر نون وسکون را وتای فوقانی خفیفه ، به‌معنی رقص بود، وآن برچندگونه است :[۱]

اول تاند به‌تای فوقانی خفیفهٔ ممدوده و نون مغنونه و دال مثقله، وآن رقصی است بس به‌چستی وچالاکی وتندی، وآن‌را مهادیو رقصیده.

دویم لاس به‌لام ممدوده و سین مهمله ، و آن رقصی است بس‌به نرمی و همواری و آرمیدگی ، و آن را پاربتی زن مهادیو رقصیده کما ذکرنا هما[۲] .

سیوم چین به‌جیم عجمی خفیفهٔ مکسور ویای معروف ونون، وآن رقصی است پرخم وچم وحرکات خوش‌آینده، وگویند آن‌را کانه‌رقصیده. آورده‌اند که روزی کانه با طفلان گوی بازی می‌کرد ، ناگاه گوی او در رود جمنان[۳] افتاد. کانه درپی‌گوی[۴] خودرا درآب‌انداخت وراست به‌پاتال یعنی اسفل‌السافلین وتحت‌الثری، رفت و برسر کالی که ماری است پادشاه ماران وهزار کفچه داشت ، قرارگرفت . چون کالی مذکور بروی ضربها انداخت او بهرضربی ازکفچه‌ای به‌کفچهٔ دیگر به‌کمال چستی و چالاکی می‌جست وضربهای اورا رد می‌کرد تاآنکه‌بروی غالب‌آمد ورسنی‌دربینی اوانداخته وبروی سوار شده ازآنجا بیرون آمد . گویند این رقص را از[۵] آنجا استنباط واستخراج کرده‌اند . والله‌اعلم .

۱ــ الف نـدارد .　۲ــ ب : کما ذکرنـا .　۳ــ ب : جمنا .

۴ــ ب: باگوی .　۵ــ ج ندارد .

چهارم سدهنگ به ضم سین مهمله و فتح دال ثقیله و نون منونه و کاف عجمی خفیفه ، و آن رقصی بود درغـایت هموارى و آرمیدگی و خوش‌ادایی .

واصول و کچول وادا و اندازهایی که درحالت رقص[1] کنند ، آن را انگ نامند به‌همزهٔ مفتوحه و[۱۴۰ الف] نون‌منونه وکاف عجمی‌خفیفه، وانگ‌های رقص بسیار است ، و ازآنجمله یکی ارمتی است به‌ضم‌همزه و سکون را ومیم مفتوحه وهمزهٔ مکسور ویای معروف ، وآن انگی بود که از زمین برجهند و در هوا محرف شده مان[2] تمام کنند . بعد ازآن برزمین فرودآیند ، و آن ازهمه انگ‌ها[3] مشکل‌تر است .

دویم سلپ به‌ضم سین مهمله وفتح لام وبای عجمی خفیفه ، و آن روشی بود بس به‌ملایمت وادا و انداز وخوش آیندگی .

سیوم ارپ به‌ضم همزه و سکون را و بای عجمی خفیفه ، و ترپ به‌کسر تای فوقانی خفیفه و سکون را وبای عجمی خفیفه ، این هردوانگ ازقبیل‌هم‌اند وآن محرف ومورب شدن باشد درجستن وآمدن ورفتن .

چهارم سدمدرا به‌ضم‌سین مهمله و سکون دال خفیفه و ضم میم و دال خفیفهٔ مشدده ورای متصلهٔ ممدوده، و آن هماناکه انگی است درکمال خوبی و خوش آیندگی و خوش ادایی یاگرفتن[4] واداکردن هرانگی بود به‌کمال خوبی و خوش‌ادایی بی‌زیادت و نقصان کما هوحقه وچنانکه باید و شاید .

پنجم لاگ به‌لام ممدوده وکاف عجمی خفیفه وآن‌از انگی‌برآمدن به‌انگ دیگر پیوستن بود به‌ادا و خوش آیندگی .

۱ــ الف ندارد . ۲ــ ب : مان را . ۳ــ ب : از انگهاهم .

۴ــ الف‌ندارد : یاگرفتن..... خوش ادایی .

ششم دات به‌دال و تای‌فوقانی مثقلتین، به‌اول ممدوده و آن گرفتن انگ و اداکردن آن بود به‌تندی وچالاکی .

هفتم دهلانگ به کسر دال ثقیله و لام ممدوده و نون مغنونه و کاف عجمی خفیفه، و آن انگی بود که از زمین برجهند و بازبرزمین آمده به‌خوش‌ادایی مان‌را تمام کنند .

دیگر پوشیده نماند که مکان رقص‌را رنگ بهم گویند ، به‌فتح‌را و نون منونه[1] و کاف عجمی خفیفهٔ موقوف و ضم بای موحدهٔ ثقیله ومیم ، و چون دراوایل رقص رقاص آمده در رنگ بهم بنشینند و پرده در پیش روی او کشند آن پرده را جمنکا گویند به جیم تازی خفیفه و میم مفتوحتین و سکون نون و کاف تازی خفیفه[2] ممدوده ، و چون پرده از پیش‌روی رقاص برگیرند و رقاص میان رنگ بهم[3] بردوپا نشسته و قدری گل درهردو دست گرفته مدح وثنای دیوتاهای بدون نغمه وآهنگ بگوید وگلها را دررنگ‌بهم پراکنده ساخته به‌ادای خوشنما به‌رقص درآید ، آن‌مدح و ثناخواندن را استت گویند، به‌فتح همزه[4] وسکون سین‌مهمله‌وتائین‌فوقانیین[5] خفیفتین، به‌اول مضموم [۱۴۰ ب] وآن‌گلهارا دررنگ‌بهم[6] پراکنده‌ساختن و به‌رقص درآمدن را پهپ انجری نامند به بای عجمی خفیفه و هـای مضمومتین و سکون[7] بای عجمی خفیفه و فتح همزه[8] ونون منونه[9] وضم جیم‌تازی خفیفه ورای مکسور و یای معروف ، وچون رقاص در ابتدای رقص[10] به‌نواختن مردنگ و تال و گفتن[11] اگهت بدون نغمه و آهنگ برقصد و اقسام انگ‌ها بگیرد آن‌را پلمرو گویند به‌کسر بای عجمی خفیفه وفتح لام وسکون میم

۱ـ ب : مغنونه . ۲ـ ب ندارد . ۳ـ ب : ایستاده و قدری الخ.

۴ـ الف‌ندارد. ۵ـ ج: فوقانیتین . ۶ـ الف‌ندارد. ۷ـ ب:ایضا.

۸ـ الف‌ندارد. ۹ـ ب : مغنونه . ۱۰ـ ب : که بجای رقص .

۱۱ـ ب ندارد .

و رای مضموم و واو معروف ، و چون رقاص و خواننده و مردنگی و تال دهاری چهار کس جمع شوند آن سنگیت باشد ، به‌فتح سین مهمله و نون منونه[1] و کاف عجمی خفیفهٔ مکسور و یای معروف و تای فوقانی خفیفه .

قسم دویم: در بیان اجناس ساز و نوا .

ببایذ[2] دانست که اجناس ساز و نوا چهار است:

اول تت به‌تائین فوقانیین خفیفتین به‌اول مفتوح ، و آن‌جنس سازی است که تار داشته باشد مثل رباب و طنبور و قانون و امثال آن .

دویم بتت به‌کسر بای موحدهٔ خفیفه و تائین فوقانیین خفیفتین ، به‌اول مفتوح ، و آن‌جنس سازی است که تار نداشته باشد بلکه مجلد بود[3] یعنی سرش‌را به‌چرم گرفته باشند مثل مردنگ و دهل و دایره و امثال آن.

سیوم گهن به‌فتح کاف‌عجمی ثقیله[4] و نون، و آن جنس‌سازی‌است که دو ساز را باهم[5] زنند و بنوازند مثل منجیره و سنج یعنی جهانجه و گهنتا و امثال آن .

چهارم سکهر به‌کسر سین مهمله و فتح کاف‌تازی ثقیله و را، و آن جنس‌سازی است که آن‌را به‌دهان نوازند مثل نی و سرنای و امثال‌آن .

شعبهٔ دویم: در بیان اقسام‌تال و اسامی و تفصیل آن .

ببایذ[6] دانست که‌اقسام تال بسیار است. اگر جمله‌را بیان کنم به‌طول انجامد. پس‌چند تال که معمول و متداول‌اند به‌طریق ایجاز واختصار آورده شد ، و آنجمله نود و دو ست‌بدین تفصیل و اسامی :

اول کو کلا تال به‌کاف‌تازی‌خفیفهٔ مضموم و واو مجهول و کاف‌تازی خفیفهٔ مکسور و لام ممدوده ، و آن تالی یعنی اصولی بود مرکب از دو

۱ـ ب : مغنونه . ۲ـ ب : باید . ۳ـ ب : باشد . ۴ـ الف و ب : خفیفه . ۵ـ ب و ج : بهم . ۶ـ ب : باید .

لگه و یك گُر و یك لگه و یك پلت ، و تمام بند آن هشت ماترا باشد بدین شکل ء ا ء ا ا .

دویم راج بدیا [۱۴۱ الف] دهرتال به رای ممدوده و جیم تازی خفیفهٔ موقوف و بای موحده ودال خفیفتین ، به اول مکسور وثانی مشددهٔ مکسورهٔ ممدوده بایای مشمومه و دال ثقیلهٔ مفتوح و را ، و آن تالی بود مرکب از دو لگه و یك گُر ودو درت، و تمام بند آن پنج ماترا باشدبدین شکل ٥ ٥ ٥ ء ا ا .

سیوم جی‌مهك تال به فتح جیم تازی خفیفه و سکون یای تحتانی و میم و های مفتوحتین و کاف تازی خفیفه ، و آن تالی بود مرکب از دو لگه و یك گُر بازدولگه و یك گُر ، و تمام بند آن هشت ماترا باشد ، بدین شکل ء ا ا ء ا ا .

چهارم تلکامودتال به کسر تای فوقانی خفیفه و سکون لام و کاف تازی خفیفهٔ ممدوده و میم مضموم و واو مجهول و دال خفیفه ، وآن تالی بـود مرکب از دو لگه و چهار درت ، و تمام بند آن چهار مـاترا باشد بدین شکل ٥ ٥ ٥ ٥ ا ا .

پنجم بجیا نندتال به کسر بای موحدهٔ خفیفه و جیم تازی خفیفهٔ مشددهٔ ممدوده بایای مشمومه ونونین، نون اول مفتوح وثانی منونه و دال خفیفه ، وآن تالی بودمرکب‌از دولگه وسه‌گُر، وتمام بندآن هشت‌ماترابود بدین‌شکل ء ء ء ا ا .

ششم کریداتال به‌کسر کاف تازی خفیفه ورای‌متصله ویای معروف و دال مثقلهٔ ممدوده ، و آن تالی بود بسیط که‌یك درت برام دارد ، وتمام بندآن سه‌ربع ماترا باشد بدین‌شکل ٥َ .

هفتم جی‌سری‌تال به فتح جیم تازی خفیفه و سکون یای تحتانی و

کسر سین مهمله و رای متصله و یای معروف ، و آن تالی بود مرکب ازیك گُر و یك لگه ، بازیك گُر و یك لگه و یك گُر دیگر در آخر ، و تمام بند آن هشت ماترا باشد، بدین شکل ء ا ء ا ء .

هشتم مکرندتال به فتح میم و سکون کاف تازی خفیفه و رای مفتوحه و نون منونه[1] و دال خفیفه، و آن تالی بود مرکب از دو درت و سه لگه ، و تمام بند آن چهار ماترا بود بدین شکل ا ا ا ه ه .

نهم کیرت تال به کاف تازی خفیفهٔ مکسور و یای معروف و رای مفتوحه و تای فوقانی خفیفه ، و آن تالی بود مرکب ازیك لگه و یك پلت و یك گُر بازیك لگه و یك [۱۴۱ ب] پلت ، و تمام بند آن ده ماترا باشد ، بدین شکل ء ا ء ا ء ا .

دهم سری کیرت تال به کسر سین مهمله و رای متصله و یای معروف و باقی حروف و حرکات مذکوره، و آن تالی بود مرکب از دو گُر و دو لگه، و تمام بند آن شش ماترا باشد[2] بدین شکل ا ا ء ء .

یازدهم بدرمالی تال به بای موحده و دال خفیفتین بـه فتح اول و تشدید ثانی و رای متصله و میم ممدوده و لام مکسور و یای معروف ، و آن تالی بود مرکب از یك گُر و چهار درت و بازیك گُر، و تمام بند آن شش ماترا باشد بدین شکل ء ه ه ه ه ء .

دوازدهم سم تال به سین مهملهٔ مفتوح و میم، و آن تالی بود مرکب از یك لگه و یك درت و یك درت برام ، و تمام بند آن دو ماترا و ربع ماترا باشد بدین شکل[3] ه ه ا .

سیزدهم نندن تال به نونین ، نون اول مفتوحه و ثانی منونه[4] و دال

۱ـ ب : مغنونه . ۲ـ ب می افزاید : و در متعارف آنرا اراچوتالا گویند.

۳ـ ج ندارد : بدین شکل . ۴ـ ب : مغنونه .

خفیفهٔ مفتوح و نون ، وآن تالی بود مرکب از یك لگه و دو درت و یك پلت، و تمام بندآن پنج ماترا باشد بدین شکل ءَ ٥ ٥ ا.

چهاردهم متهکا تال به‌فتح میم و سکون تای فوقانی اثقـل و کاف تازی خفیفهٔ ممدوده، وآن تالی بود مرکب ازیك گر ویك درت ویك پلت، و تمام بندآن پنج ماترا ونصف ماترا باشد بدین شکل ءَ ٥ ء.

پانزدهم با متهکا تال، به‌بای موحدهٔ خفیفهٔ ممدوده وباقی حروف وحرکات مذکوره، وآن تالی بود مرکب از دولگه ویك درت ویك‌درت برام، و تمام بندآن سه ماترا و ربع ماترا باشد بدین شکل ٥َ ٥ ا ا.

شانزدهم دبپك دهرتال به‌دال خفیفهٔ مکسور ویای معروف وبـای عجمی وکاف تازی خفیفتین، به‌اول مفتوح و سکون ثانی وفتح دال ثقیله ورا، وآن تالی بود مرکب از دو درت ودولگه ودوگُر، وتمام بندآن هفت ماترا باشد بدین شکل ء ء ا ا ٥ ٥.

هفدهم ادیچهن تال به ضم همزه و فتح دال خفیفه و سکون یـای تحتانی و فتح جیم عجمی ثقیله و نون، و آن تالی بود مرکب از دولگه ویك گُر، و تمام بندآن چهارماترا باشد[1] بدین شکل ء ا ا.

هژدهم دهینکی تال به‌فتح دال ثقیله و سکون یای تحتانی و نـون موقوف وکاف تازی خفیفهٔ مکسور ویای معروف [۱۴۲ الف] و آن تـالی بود مرکب ازیك گُر ویك لگه، بازیك گُر، و تمام بندآن پنج ماترا بـاشد[2] بدین شکل ء ا ء.

نوزدهم بکهم تال به‌بای موحدهٔ خفیفهٔ مکسور وکاف تازی ثقیلهٔ مفتوح و میم، وآن تالی بود مرکب از سه درت ویك درت برام، باز سه‌

۱ـ ب می‌افزاید: و درمتعارف آن را متوسط تنالاگویند. ۲ـ ب می‌افزاید: و درمتعارف آن را چهتالاگویند.

درت و یك درت برام ، و تمام بند آن چهار ماترا و نصف ماترا باشد بدین شکل هَ ههه هَ ههه .

بیستم مل تال به میم مفتوح و لام، و آن تالی بود مرکب از چهار لگه و یك درت برام و یك درت، و تمام بند آن پنج ماترا و ربع ماترا باشد بدین شکل ه هَ ااا ا.

بیست و یکم پورن کنگال تال به بای عجمی خفیفهٔ مضموم و واو معروف و رای مفتوح و سکون نون و کافین تازیین خفیفتین، به[1] کاف اول مفتوح و نون منونه[2] و به کاف ثانی ممدوده و لام، و آن تالی بود مرکب از چهار درت و یك گُر و یك لگه ، و تمام بند آن پنج ماترا باشد بدین شکل اءهههه.

بیست و دویم کهند کنکال تال به فتح کاف تازی ثقیله و نون منونه[3] و دال مثقلهٔ موقوف و باقی حروف و حرکات مذکوره ، و آن تالی بود مرکب از دو درت و دو گُر ، و تمام بند آن نیز[4] پنج ماترا باشد بدین شکل ءء هه.

بیست و سیوم سم کنکال تال به فتح سین مهمله و سکون میم و باقی حروف و حرکات مذکوره، و آن تالی بود مرکب از دو گُر و یك لگه و تمام بند آن نیز[5] پنج ماترا باشد بدین شکل ا ءء .

بیست و چهارم بکهم کنکال تال به بای موحدهٔ خفیفهٔ مکسور و کاف تازی ثقیلهٔ مفتوح و سکون میم و باقی حروف و حرکات مذکوره، و آن تالی بود مرکب از یك لگه و دو گُر، و تمام بند آن نیز پنج ماترا باشد بدین شکل ءء ا.

۱ـ ب: کاف اول. ۲ـ ب: مغنونه و کاف . ۳ـ ب: مغنونـه .
۴ـ ب ندارد. ۵ـ ج ندارد.

بیست و پنجم ایدوان تال به همزهٔ مکسوره ویای مجهول و قیل معروف و دال خفیفهٔ موقوف و واو ممدوده و نون، وآن تالی بود مرکب از یك درت ویك لگه و دو درت ویك[1] لگه، وتمام بندآن سه ماترا ونصف ماترا باشد بدین شکل ا ٥٥ ا ٥.

بیست و ششم چتر تال به‌جیم عجمی و تای فوقانی خفیفتین، به‌کسراول و تشدید و فتح[2] ثانی ورای متصله، وآن تالی بود بسیط که‌یك اندرت دارد، و تمام بندآن ربع ماترا باشد بدین شکل ٥.

بیست وهفتم [۱۴۲ ب] جهنپه تال به‌فتح جیم تازی ثقیله و نون منونه[3] و بای عجمی ثقیله، وآن تالی بود[4] مرکب از یك‌گُر و سه درت و تمام بندآن سه ماترا ونصف ماترا باشد[5] بدین شکل ٥٥٥ ء.

بیست وهشتم ابهنگ تال به‌فتح همزه و بای موحدهٔ ثقیله و نون منونه[6] وکاف عجمی خفیفه، وآن تالی بود مرکب از یك لگه و یك پلت، وتمام بندآن چهار ماترا باشد بدین شکل ءَ ا.

بیست و نهم بسنت تال به‌فتح بای موحدهٔ خفیفه و سین مهمله و نون منونه[7] وتای فوقانی خفیفه، وآن تالی بود مرکب از سه‌لگه و سه‌گُر، وتمام بندآن نه ماترا باشد بدین شکل ء ء ء ا ا ا.

سیم پرتاپ سیکهر تال به‌فتح بای عجمی خفیفه ورای متصله و تای فوقانی خفیفهٔ ممدوده و بای عجمی خفیفهٔ موقوف[8] و سین مهملهٔ مکسور ویای مجهول وکاف تازی ثقیلهٔ مفتوح ورا، وآن تالی بود مرکب از یك پلت و یك درت برام، وتمام بندآن چهار ماترا[9] وربع

۱ـ ب بازیك. ۲ـ ب: فتح و تشدید. ۳ـ ب: مغنونه. ۴ـ ج ندارد. ۵ـ ب می‌افزاید: و در متعارف چوتالا و برند می‌گویند وسندناچوتالا نیز می‌گویند. ۶ـ ب: مغنونه. ۷ـ ب: مغنونه. ۸ـ ب ندارد. ۹ـ ب می‌افزاید: باشد.

ماترا باشد[1] بدین شکل ہ ہ ء .

سی و یکم جی جهنپال تال به فتح جیم تازی خفیفه و سکون یای تحتانی وفتح جیم تازی ثقیله و نون منونه[2] و بای عجمی خفیفهٔ ممدوده ولام[3] و آن تالی بود مرکب از یك گُر و دو درت و یك درت برام، وتمام بند آن سه ماترا و سه ربع ماترا بود[4] بدین شکل ہہ ء .

سی و دویم چتر مکه تال به جیم عجمی و تای فوقانی خفیفتین ، به‌اول مفتوح و ثانی مضموم و سکون را ومیم مضموم و کاف تازی ثقیله ، و آن تالی بود مرکب از یك لگه و یك گُر ویك لگه وَیك پلت، وتمام بند آن هفت ماترا باشد بدین شکل ء ا ا .

سی و سیوم مدن تال به میم و دال خفیفهٔ مفتوح و نون، وآن تالی بود مرکب از دو درت و یك گُر، وتمام بند آن سه‌ماترا بدین شکل ء ہہ .

سی وچهارم رت تال به‌رای مفتوحه و تای فوقانـی خفیفه ، و آن تالی بود مرکب از یك لگه و یك گُر ، وتمام بند آن نیز[5] سه ماتـرا باشد بدین شکل ء ا.

سی وپنجم پاربتی لوچن تال به‌بای عجمی خفیفهٔ ممدوده و رای موقوفه و بای موحده و تای فوقانی خفیفتین، به‌اول مفتوح و ثانی مکسور ویای معروف ولام مضموم و واو مجهول و جیم عجمـی خفیفهٔ مفتوح و [۱۴۳ الف] نون، وآن تالی بود مرکب از سه‌گُر ویك لگه ویك پلت ودو گُر و سه درت، و تمام بند آن پانزده ماترا ونصف ماترا باشد بدیـن شکل ہہہ ءءء ا ءءء.

سی و ششم لیلا تال به‌لامین، لام اول مکسور ویای معروف و لام

۱ـ ب ندارد. ۲ـ ب: مغنونه. ۳ـ الف وب وج ندارد. ۴ـب: باشد. ۵ـ الف ندارد.

ثانی ممدوده، و آن تالی بود مرکب از یك درت و یك لگه و یك پلت، و تمام بندآن چهار ماترا و نصف ماترا باشد بدین شکل ءا ه .

سی و هفتم کرن تال به فتح کاف تازی و سکـون را و نون، و آن تالی بود مرکب ازچهاردرت، و تمام بندآن دوماترا باشد بدین‌شکل هههه.

سی وهشتم للت تال به‌لامین، لام اول مفتوح و ثانی مکسوروتای فوقانی‌خفیفه، وآن تالی بود مرکب از دو درت ویك لگه و یك گُر، وتمام بندآن چهارماترا باشد بدین شکل ءا هه .

سی و نهم راج نراین تال به رای ممدوده و جیم تـازی خفیفهٔ موقوف ونون مفتوح و رای ممدوده ویای تحتانی مفتوح ونون، وآن‌تالی بود مرکب از دو درت ویك لگه ویك‌گُر، بازیك لگه ویك‌گُر، و تمام بند آن هفت ماترا باشد بدین شکل ءاءاهه .

چهلم لچهمی ایس تال به فتح لام و سکـون جیم عجمی ثقیله و میم مکسور و یای معروف وهمزهٔ مکسور و یای معروف و سین مهمله، و آن تالی بود مرکب از یك درت و یك درت برام و یك لگه و یك پلت ، وتمام بندآن پنج ماترا و ربع ماترا باشد بدین شکل ءاهٓه .

چهل و یکم للت پریا تال به‌لامین، لام اول مفتوح و ثانی مکسور و سکون تای فوقانی خفیفه و بـای عجمی خفیفهٔ مکسور و رای متصله و یای تحتانی ممدوده، وآن تالی بود مرکب از دولگه ویك گُر و یك لگـه ویك‌گُر، وتمام بندآن هفت ماترا باشد بدین شکل ءاءاا .

چهل و دویم سری نند تال به‌کسر سین مهمله ورای متصله و یای معروف و نونین، نون اول مفتوح و ثانی منونه[1] و دال خفیفه، و آن تالی بود مرکب از یك‌گُر و دولگه ویك پلت، وتمام بندآن نیز[2] هفت مـاترا

۱ــ ب: مغنونه . ۲ــ ب ندارد .

باشد بدین شکل ءاا.

چهل و سیوم چنك تال به‌جیم عجمی خفیفه و قبل جیم تازی خفیفه و نون مفتوحتین و کاف تازی خفیفه، و آن تالی بود مرکب از چهار لگه و دوگُر و دولگه، و تمام بند آن ده ماترا باشد بدین شکل ااءاااا.

چهل و چهارم [۱۴۳ ب] پردهن تال به فتح بای عجمی خفیفه و سکون را و دال ثقیلهٔ مفتوح و نون، و آن تالی بود مرکب از دو درت و یك پلت، و تمام بند آن چهار ماترا باشد بدین شکل ء٥٥.

چهل و پنجم راگ پردهن تال به‌رای ممدوده و کاف عجمی خفیفهٔ موقوف و باقی حروف و حرکات مذکوره[۱]، و آن تالی بود مرکب از یك درت و یك درت برام، بازیك درت و یك پلت، و تمام بند آن چهار ماترا[۲] و سه ربع ماترا باشد[۳] بدین شکل ء٥٥َ٥.

چهل و ششم کهت تال به‌کاف تازی ثقیلهٔ مفتوح و تای فوقانی مثقله، و آن تالی بود مرکب از شش درت، و تمام بند آن سه ماترا باشد بدین شکل ٥٥٥٥٥٥.

چهل و هفتم انترکریدا تال به‌همزهٔ مفتوحه و نون منونه[۴] و فتح تای فوقانی خفیفه و سکون را و کسر کاف تازی خفیفه و رای متصله و یای معروف و دال مثقلهٔ ممدوده، و آن تالی بود مرکب از دو درت و یك درت برام، و تمام بند آن یك ماترا و سه ربع ماترا باشد بدین شکل ٥٥َ٥.

چهل و هشتم بلوکت تال به‌بای موحدهٔ خفیفهٔ مکسور و لام مضموم و واو مجهول و کاف تازی و تای فوقانی خفیفتین، به‌اول مفتوح، و آن تالی بود مرکب از یك گُر و دودرت، و تمام بند آن سه ماترا باشد بدین شکل ٥٥ء.

۱ــ الف ندارد. ۲ــ ب می‌افزاید: باشد. ۳ــ ب ندارد. ۴ــ ب: مغنونه.

چهل و نهم گَج تال به‌کاف عجمی وجیم تازی خفیفتین ، به اول مفتوح، وآن تالی بود مرکب از دولگه و یك لگه برام، وتمام بندآن سه‌ماترا ونصف ماترا باشد بدین شکل آ ا ا.

پنجاهم برن جت تال به بای موحدهٔ خفیفه و رای مفتوحتین و سکون نون وجیم تازی وتای فوقانی خفیفتین به‌اول مفتوح، وآن تالی بود مرکب ازدولگه و دودرت، وتمام بندآن سه ماترا باشد بدین شکل ٥٥ اا.

پنجاه و یکم هنس تال به های مفتوحه ونون منونه[1] وسین مهمله، و آن تالی بود مرکب از دوله برام ، و تمام بند آن نیز سه ماترا باشد بدین شکل آ آ.

پنجاه و دویم کرناتال به‌فتح کاف تازی خفیفه و سکون را و نون ممدوده، وآن تالی بود بسیط که یك گُر دارد، وتمام بند آن دوماترا باشد بدین شکل ء .

پنجاه و سیوم سارس تال به سین مهملهٔ ممدوده ورای مفتوحه و ایضاً سین مهمله، وآن تالی بود مرکب ازیك لگه وسه درت و[۱۴۴الف] دولگه، وتمام بندآن چهارماترا ونصف ماترا باشد بدین شکل ا ا ٥٥٥ ا ا .

پنجاه وچهارم چند تال به‌فتح جیم عجمی خفیفه و نون منونه[2] و دال[3] مثقله وقیل خفیفه، وآن تالی بود مرکب از دو درت و دولگه، وتمام بندآن سه ماترا باشد بدین شکل ا ا ٥٥ .

پنجاه وپنجم چندر کلاتال به‌فتح جیم عجمی خفیفه و نون منونه[4] و دال خفیفهٔ موقوف ورای متصله وکاف تازی خفیفهٔ مفتوح ولام ممدوده ، وآن تالی بود مرکب از سه‌گُر و سه پلت، و تمام بندآن پانزده ماتراباشد

۱ــ ب: مغنونه. ۲ــ ب: مغنونه . ۳ــ ب ندارد: ودال... خفیفه.

۴ــ ب: مغنونه.

بدین شکل ءءءءءء .

پنجاه وششم امی تال به همزهٔ مفتوحه ومیم مکسورویای معروف، وآن تالی بود[1] مرکب از یك گُر ویك لگه وسه پلت و دولگه و سه درت، وتمام بندآن پانزده ماترا ونصف ماترا باشد بدین شکل ه ه ه ١ ١ ءءءءء .

پنجاه وهفتم سکهند تال به کسر سین مهمله و فتح کاف تازی ثقیله و نون منونه[2] و دال مثقله، و آن تالی بود مرکب از یك گُر و یك لگه، باز[3] یك گُر و دو درت و دو گـر ، و تمام بند آن ده ماترا باشد بدین شکل ء ه ه ء ا ء .

پنجاه و هشتم ادرتالی تال بهضم همزه و فتح دال خفیفه و سکون را وتای فوقانی خفیفهٔ ممدوده و لام مکسور و یای معروف، وآن تالی بود مرکب از دو لگه و دو درت، باز دو لگه، و تمام بند آن پنج ماترا باشد بدین شکل ا ا ه ه ا ا .

پنجاه ونهم موهناتال بهمیم مضموم و واو مجهول وهای موقوف[4] و نون[5] ممدوده، و آن تالی بود مرکب از دو لگه و دودرت، بازدولگه و یك گُر، وتمام بندآن هفت ماترا باشدبدین شکل ء ا ا ه ه ا ا .

شصتم دندتال به دال مثقله و قیل[6] خفیفهٔ مفتوح و نون منونه[7] و ایضاً دال مثقله، وآن تالی بود مرکب از دولگه وسه گُر ویك لگه ویك پلت، وتمام بندآن دوازده ماترا باشد بدین شکل ءَ ا ء ء ء ا ا .

شصت ویکم کمندتال بهضم میم و فتح کاف تازی خفیفه و نون منونه[8] و دال خفیفه، وآن تالی بود مرکب ازیك لگه وچهار درت ویك گُر،

۱ــ الف ندارد . ۲ــ ب : مغنونه . ۳ــ ب ندارد : بازیك گر. ۴ــ ب : معروف . ۵ــ ب ندارد : ونون... بدین شکل . ۶ــ ب ندارد: و قیل خفیفه . ۷ــ ب : مغنونه . ۸ــ ب : مغنونه .

وتمام بند آن پنج ماترا باشد بدین شکل ء ۰۰۰۰ ۱ .

شصت ودویم کوبدتال به کاف تازی خفیفهٔ مضموم و واو مجهول و بای موحده و دال خفیفتین به اول مکسور ، و آن تالی بود[۱] مرکب از دولگه [۱۴۴ ب] و دودرت و یك گُر ویك پلت ، وتمام بند آن هشت ماترا باشد بدین شکل ءَ ء ۰۰ ۱۱ .

شصت وسیوم کل دهین تال به فتح کاف تازی خفیفه و سکون لام و دال ثقیلهٔ مکسور و یای معروف و نون ، و آن تالی بود مرکب از دولگه و یك گُر و یك لگه و یك پلت ، و تمام بند آن نیز[۲] هشت ماترا باشد بدین شکل ءَ ا ء ۱ ۱ .

شصت وچهارم گوری تال به فتح کاف عجمی خفیفه وسکون واو و رای مکسور و یای معروف ، وآن تالی بود مرکب از پنج لگه ، و تمام بند آن پنج ماترا باشد بدین شکل ۱۱۱۱۱ .

شصت وپنجم راج نرگانگ تال به رای ممدوده وجیم تازی خفیفهٔ موقوف وکسر میم وسکون را وکاف عجمی خفیفهٔ ممدوده و نون مغنونه وایضاً کاف عجمی خفیفه، وآن تالی بود مرکب از دو درت و یك گُر ویك لگه، وتمام بند آن چهار ماترا باشد بدین شکل ا ء ۰۰ .

شصت و ششم راج مارتند تال به رای ممدوده و جیم تازی خفیفهٔ موقوف ومیم ممدوده ورای موقوفه و فتح تای فوقانی خفیفه و نون منونه[۳] ودال مثقله، وآن تالی بود مرکب از یك گُر ویك لگه ویك درت، وتمام بند آن سه ماترا ونصف ماترا باشد بدین شکل ۰ ا ء .

شصت وهفتم نسنك تال به نون مکسور وسین مهملهٔ مفتوح و نون منونه[۴] و کاف تازی خفیفه ، وآن تالی بود مرکب از یك لگه ویك گُر ویك

۱ــ الف ندارد. ۲ــ ب ندارد. ۳ــ ب: مغنونه. ۴ــ ب: مغنونه.

پلت ودوگر ویك لگه ویك گُرا[1]، وتمام بندآن سیزده ماترا باشد بدین شکل ءاءءءَ ءا.

شصت وهشتم سارنگ دیو تال به سین مهملهٔ ممدوده ورای مفتوحه و نون منونه[2] وکاف عجمی خفیفهٔ موقوف[3] ودال خفیفهٔ مکسور و یای مجهول و واو موقوف[4]، و آن تالی بود مرکب از دو درت و یك لگه و یك پلت و دوگُرویك لگه، وتمام بندآن ده ماترا باشد بدین شکل اءءءَ ٥٥ا.

شصت ونهم ایك تالی تال[5] به همزهٔ مکسوره ویای مجهول وکاف تازی خفیفهٔ موقوف وتای فوقانی خفیفهٔ ممدوده ولام مکسورویای معروف، وآن تالی بود بسیط که یك درت دارد ، و تمام بندآن نصف ماترا باشد بدین شکل ٥ .

هفتادم گندك تال به‌فتح کاف عجمی خفیفه و نون منونه[6] ودال مثقلهٔ مفتوح وکاف تازی خفیفه، وآن تالی بود بسیط که [۱۴۵ الف] یك درت‌برام دارد، وتمام بندآن سه‌ربع ماترا باشد بدین شکل ٥َ .

هفتاد ویکم مته برت تال به میم مفتوح و سکون تای فوقانی ثقیله[7] وفتح بای موحدهٔ خفیفه و سکون را وتای فوقانی خفیفه، و آن تالی بود بسیط که یك پلت دارد وتمام بندآن سه ماترا باشد بدین شکل ءَ .

هفتاد و دویم نسنك لیل تال به نون مکسور وسین مهملهٔ مفتوح و نون منونه[8] وکاف تازی خفیفهٔ موقوف ولام مکسور ویای معروف و ایضاً لام، وآن تالی بود مرکب ازدو پلت و دوگُر ویك لگه، و تمام بندآن یازده ماترا باشد بدین شکل اءءاَ .

هفتاد و سیوم برنبه تال به‌کسر بای موحدهٔ خفیفه ورای متصله و

۱ـ الف ندارد: و یك گر. ۲ـ ب: مغنونه. ۳ـ الف و ج ندارد .
۴ـ الف وج ندارد. ۵ـ ب: بود. ۶ـ ب: مغنونه. ۷ـ الف وب: مثقله. ۸ـ ب: مغنونه.

نون منونه[1] وبای موحدهٔ ثقیله، وآن تالی بودمرکب ازیك لگه ویك درت، باز یك لگه ودو درت، بازیك لگه و سه درت، باز درآخر یك لگه، وتمام بندآن هفت ماترا باشد بدین شکل ۱۰۱۰۰۱۰۰۰۱ .

هفتاد و چهارم چترتال به جیم عجمی و تای فوقانی خفیفتین ، به اول مفتوح و ثانی مضموم ورا، وآن تالی بود مرکب از سه درت و یك لگه، و تمام بند آن دوماترا ونصف ماترا باشد، بدین شکل ۱۰۰۰ .

هفتاد و پنجم لبدها تال بهضم لام وسکون بای موحدهٔ خفیفه ودال ثقیلهٔ ممدوده، وآن تالی بود مرکب از یك لگه ویك درت برام، و تمام بندآن یك ماترا وسه ربع ماترا باشد بدین شکل ٥َ ۱ .

هفتاد وششم روپك تال بهرای مضموم و واو معروف وبای عجمی وکاف تازی حفیفتین، بهاول مفتوح، وآن تالی بود مرکب ازیك لگه ویك درت ویك درت برام، وتمام بندآن دوماتراوربع ماترا باشدبدینشکل٥٥َ۱.

هفتاد وهفتم[2] اشت تال به همزهٔ مکسوره و قیل مفتوحه و سکون شین معجمه وتای فوقانی مثقله، وآن تالی بود[3] مرکب از دو درت، و تمام بندآن یك ماترا باشد بدین شکل ٥٥ .

هفتاد وهشتم سنکه تال بهفتح سین مهمله ونون منونه[4] وکاف تازی ثقیله ، و آن تالی بود مرکب از یك لگه و یك درت، و تمام بند آن یك ماترا و نصف ماترا باشد بدین شکل ٥ ۱ .

هفتاد و نهم پرت تال بهفتح بای عجمی خفیفه [۱۴۵ ب] وسکون را وتای فوقانی خفیفه ، وآن تالی بود مرکب از یك لگه و دو درت ، و تمام بندآن دوماترا باشد بدین شکل ۱۰۰ .

۱ــ ب : مغنونه . ۲ــ الف : هشتم. ۲ــ الف ندارد. ۴ــ ب: مغنونه .

هشتادم سنج تال به‌فتح سین مهمله و قیل بضمه، و نون منونه[1] و جیم تازی خفیفه، و آن تالی بود مرکب از یك درت و سه لگه، و تمام‌بند آن سه ماترا و نصف ماترا باشد بدین شکل ۱۱۱ه .

هشتاد ویکم سم مکهتر تال به‌فتح سین مهمله و سکون میم ومیم مضموم وسکون‌کاف تازی ثقیله وتای فوقانی خفیفهٔ مفتوح ورا، وآن تالی بود مرکب از دولگه ویك درت برام، بازیك درت، وتمام بندآن سه‌ماترا و ربع ماترا باشد بدین شکل ه ه ً ۱۱ .

هشتاد و دویم اشت تالکاتال[2] به‌فتح همزه و سکون شین معجمه وتای فوقانی مثقلهٔ موقوف و تای فوقانـی خفیفهٔ ممدوده و لام مکسوره و کاف تازی خفیفهٔ ممدوده، وآن تالی بود مرکب از یك درت ویك لگه، و تمام بندآن یك ماترا و نصف ماترا باشد بدین شکل ۱ه .

هشتاد و سیوم‌گوند تال به‌فتح‌کاف عجمی حفیفه و سکون واو و نون مغنونه و دال مثقله، وآن تالی بود مرکب از دولگه و دو درت و یـك لگه ویك‌گُر، وتمام بندآن شش ماترا باشد بدین شکل ء ۱ ه ه ۱۱ .

هشتاد و چهارم اننگ تال به همزه و نون مفتوحتین و نون منونه[3] وکاف عجمی خفیفه، وآن تالی بود مرکب ازیك لگه ویك پلت و دولگه ویك‌گُر، و تمام بندآن هشت ماترا باشد بدین شکل ء ۱۱ ءً ۱ .

هشتاد و پنجم ابهنند تال به فتح همزه و کسر بای مـوحدهٔ ثقیله و نونین، نون اول مفتوح و ثانی منونه[4] و دال خفیفه، وآن تالی بود مرکب از دولگه و دو درت و یك‌گُر ، و تمام بند آن پنج ماترا باشد بدین شکل ء ه ه ۱۱ .

۱ــ ب: مغنونه. ۲ــ الف وب ندارد . ۳ــ ب: مغنونه . ۴ــ ب: مغنونه .

هشتاد و ششم رای هیکوتال به‌رای ممدوده و همزهٔ ملینه وفتح‌ها وسکون یای تحتانی وکاف تازی خفیفهٔ مضموم و واو مجهول، وآن تالی بود مرکب از یك‌گُر و یك لگه، بازیك‌گُر و دو درت، و تمام بند آن شش ماترا باشد بدین شکل ٥٥ ا ء.

هشتادوهفتم کاروگی‌تال به‌کاف تازی خفیفهٔ ممدوده ورای مضمومه و واو مجهول وکاف عجمی خفیفهٔ مکسور ویای معروف ، و آن تالی بود مرکب از سه‌درت ویك درت برام، وتمام بندآن دوماترا وربع ماتراباشد، بدین شکل [۱۴۶ الف] ٥َ ٥ ٥ ٥ .

هشتاد وهشتم برن مهکه تال[۱] به‌فتح بای موحدهٔ خفیفه و سکون را ونون موقوف و میم وهای مفتوحتین وکاف تازی[۲] ثقیله و قیل خفیفه، وآن تالی بود مرکب ازدو درت ویك لگه، و باز دو درت، وتمام بندآن‌سه‌ماترا باشد، بدبن شکل ٥ ٥ ا ٥ ٥ .

هشتاد ونهم نایندی تال به‌نون ممدوده و همزهٔ ملینه و نـون منونه[۳] و دال خفیفهٔ مکسور و یای معروف ، وآن تالی بود مرکب از دولگه و دو درت، باز دولگه و دوگُر، و تمام بندآن نه ماتراباشد بدین شکل ء ء اا٥٥اا.

نودم دوانل تال به دال خفیفهٔ مفتوح و واو ممدوده و نون مفتوح ولام، وآن تالی بود مرکب از یك له برام ویك لگه، وتمام بندآن دوماترا ونصف ماترا باشد بدین شکل ا آ .

نود ویکم بهگن تال به‌فتح بای موحدهٔ ثقیله وکاف عجمی خفیفه و نون، وآن تالی بود مرکب از دولگه و چهار درت و سه له برام، و تمام بندآن هشت ماترا ونصف ماترا باشد بدین شکل آ آ آ ٥ ٥ ٥ ٥ ا ا .

نود و دویم سرستی ابهرن تال به‌ضم سین مهمله وسکون را وسین

۱ـ الف ندارد. ۲ـ الف و ب ندارد. ۳ـ ب: مغنونه.

مهملهٔ مضموم و تای فوقانی خفیفهٔ مکسور و یای معروف وهمزهٔ مفتوحه و سکون بای موحدهٔ ثقیله ورای مفتوحه ونون، وآن تالی بود مرکب از دو گر و دولگه و دو درت، و تمام بند آن هفت ماترا باشد بدین‌شکل ٥٥ااء.

تعلیقات و فهرست ها

همراه با

لغات و مصطلحات هندی و سانسکریت

تعلیقات

ص۱۳، سطر۶.

بنا برداستانهای هندی چون پانینی دستورنویس معروف سانسکریت می‌خواست که دستورسانسکریت را مدون سازد ونمی‌دانست که ترتیب الفبا را ازکجا و چگونه آغاز کند، مهادیو یا شنکراسازی که در دست داشت بصدا درآورد وپانینی صداهای گوناگون سازشنکررا بترتیب زیرضبط نمود، این صداها امروزه الفبای سانسکریت را تشکیل می‌دهد:

A I U
RI LRI
E O
AI AU
HA YA VA RA
LA
ÑA MA ṄA ṆA NA
JHA BHA
GHA ḌHA DHA
JA BA GA ḌA DA
KHA PHA CHA ṬHA THA CA ṬA TA
KA PA
ŚA SHA SA
HA

(رك : SIDDHĀNTA KAUMUDI BY BHATTOJI DIXIT)

ص۵۴، سطر ۱۶.

ماضی مطلق ازمصدر «آنا» به معنی آمدن.

	مذکر	مؤنث
اول شخص مفرد	MAIN̐ ĀYĀ	MAIN̐ ĀĪ
دوم شخص مفرد	TŪ ĀYĀ	TŪ ĀĪ
سوم شخص مفرد	VUH ĀYĀ	VUH ĀĪ
اول شخص جمع	HAM ĀE	HAM ĀĪN̐
دوم شخص جمع	TUM ĀE	TUM ĀĪN̐
سوم شخص جمع	VE ĀE	VE ĀĪN̐

صرف فعل متعدی از نظرمفعول:

باید تذکرداد که در هندی معاصر پس از فاعل ماضی متعدی علامت «نی» (با یای مجهول) می‌افزایند. حال اگر مفعول انسان باشد بازهم علامت «کو» (با واو مجهول) پس از مفعول اضافه می کنند مثلاً

MAIN̐ NE MAHMUD KO MĀRĀ.

(من محمود را زدم). چنین فعل با تغییرشخص فاعل یا تذکیر و تأنیث مفعول هیچگونه تغییری پیدا نمی کند. مثلاً

HAM NE SAKĪNAH KO MĀRĀ.

(ما سکینه را زدیم). اما اگرمفعول بیجان یا حیوان باشد، برای مفعول مذکر فعل «ما را» بکار می برند. مثلاً

MAIN̐ NE ŚER MĀRĀ.

(من شیررا زدم) ، و اگر مؤنث باشد فعل «ماری» بکار می برند مثلاً

MAIN̐ NE BILLĪ MĀRĪ.

(من گربه‌را زدم).

ص۵۵، سطر ۱۵.

فعل حال ازمصدر «کرنا» به‌معنی کردن.

	مذکر	مؤنث
اول شخص مفرد	MAIṄ KARTĀ HŪṄ.	MAIṄ KARTĪ HUN .
دوم شخص مفرد	TŪ KARTĀ HAI.	TŪ KARTĪ HAI.
سوم شخص مفرد	VUH KARTĀ HAI.	VUH KARTĪ HAI.
اول شخص جمع	HAM KARTE HAIṄ.	HAM KARTĪ HAIṄ
دوم شخص جمع	TUM KARTE HO.	TUM KARTĪ HO.
سوم شخص جمع	VE KARTE HAIṄ.	VE KARTĪ HAIṄ.

ص۵۶، سطر۹.

فعل آینده از مصدر «کرنا» به معنی کردن.

	مذکر	مؤنث
اول شخص مفرد	MAIṄ KARŪṄGĀ.	MAIṄ KARŪṄGI.
دوم شخص مفرد	TŪ KAREGĀ.	TŪ KAREGĪ.
سوم شخص مفرد	VUH KAREGĀ.	VUH KAREGĪ.
اول شخص جمع	HAM KAREṄGE.	HAM KAREṄGĪ.
دوم شخص جمع	TUM KAROGE.	TUM KAROGI.
سوم شخص جمع	VE KAREṄGE.	VE KAREṄGI.

ص۵۸، سطر ۱۰.

درهندی معاصر علامت مفعول «کو» برای انسان است.

پس جملهٔ مذکور مؤلف چنین می‌شود:

RĀM NE RĀVAN KO HANĀ (MĀRĀ).

(رك به‌تعلیقات در ذیل صرف فعل متعدی ازنظر مفعول)

ص۵۹، سطر۳.

مؤلف فاعل واسم‌فاعل هردو را اشتباه‌کرده است. زیرا درذیل سواد-
هین وی از اسم فاعل مثال می‌زند نه‌از فاعل.

از فاعل پراد هین یا غیرمستقل منظور مؤلف مثلاً چنانست

جمشید به سیامك گفت: این کار را مکن.

فاعل «مکن» در واقع سیامك است اما چون جمشید بوی دستور داده است جمشید بعنوان فاعل پرادهین یا فاعل غیر مستقل محسوب می‌شود.

ص۵۹، سطر۹.

امرحاضر از مصدر «کرنا» به‌معنی کردن (مشترك برای مذکر ومؤنث).

	مفرد	جمع
دوم شخص	TŪ KAR.	TUM KARO.

ص۵۹، سطر۱۶.

امر غایب یا فعل مضارع وجه التزامی (مشترك برای مذکر ومؤنث)

	مفرد	جمع
اول شخص	MAIN̊ KARŪN̊.	HAM KAREN̊.
سوم شخص	VUH KARE.	VE KAREN̆.

ص۶۰، سطر۳

نهی حاضر ازمصدر «کرنا» به معنی کردن (مشترك برای مذکرومؤنث)

	مفرد	جمع
دوم شخص	TŪ NAKAR.	TUM NAKARO.

نهی غایب یا فعل مضارع وجه التزامی (مشترك برای مذکر ومؤنث)

	مفرد	جمع
اول شخص	MAIN NAKARŪN̊.	HAM NAKAREN̊.
سوم شخص	VUH NAKARE.	VE NAKAREN̆.

ص۶۲، سطر۱۲.

درهندی جدید علامت جمع سه است: ON̊ , EN̊ , YĀN̊ .

چون اسم (مذکر یا مؤنث) دنبالهٔ حرف اضافه یا علامت فاعل NE یا علامت مفعول KO داشته باشد، جمع آن با اضافهٔ ON̊ می‌سازند مثلاً:

MARDOṈ NE KAHĀ. (آقایان گفتند.)

MAIṈ NE AURATOṈ KO DEKHĀ. (خانمها را دیدم.)

اگر اسم مذکر درحالت فاعلی و بدون دنبالهٔ حرف اضافه یا علامت فاعل ومفعول باشد، جمع آن با اسم مفرد فرقی ندارد مثلاً

MARD ĀE (آقایان آمدند.)

MARD ĀYĀ (مرد آمد.)

چون اسم مؤنث بدون دنبالهٔ حرف اضافه یا علامت فاعل یا علامت مفعول بکار می‌برند، جمع آن با اضافهٔ EṈ درست می‌کنند، مثلاً

LAṚKIYĀṈ ACCHĪ HAIṈ. (دختران خوب‌اند)

اما چون اسم مؤنث به‌یای معروف منتهی شود ودرحالت فاعلی یا بدون دنبالهٔ حرف اضافه باشد جمع آن با اضافهٔ YĀṈ می‌سازند، مثلاً

LAṚKIYĀṈ ĀIṈ. (دخترها آمدند)

ص۶۳، سطر۵.

در هندی جدید ضمیر یا صفت اشاره عبارت است از:

VUH = آن

YEH = این

US = آن (برای مفرد)

UN = آن (برای جمع)

IS = این (برای مفرد)

IN = این (برای جمع)

دو واژهٔ اولی هنگامی بکار برده می‌شود که بعد از آن هیچ‌گونه حرف اضافه یا علامت فاعل ومفعول نباشد. مثلاً

VUH MARD ĀYĀ. = آن مرد آمد.

YEH LAṚKĪ GAĪ. = این دختر رفت.

اماچهارضمیر(صفت) اشارهٔ آخری درصورتی بکاربرده‌می‌شود که حرف اضافه یا علامت مفعول وفاعل دنبالهٔ آن باشد.

آن مرد گفت. = US MARD NE KAHĀ.

این زن دید. = IS AURAT NE DEKHĀ.

آن پسرها را بزنید. = UN LAṚKOṄ KO MĀRO.

این دختران گفتند. = IN LAṚKIYOṄ NE KAHĀ.

ص۶۴، سطر ۱۱.

در هندی جدید علامت اضافه عبارت است از «کا» و «کی». «کا» برای مذکر و «کی» برای مؤنث.

باید یادآور شد که درهندی، برخلاف فارسی، مضاف‌الیه را اول و مضاف را بعداً می‌آرند. پس استعمال «کا» و «کی» مبتنی بر تذکیر و تأنیث مضاف است نه مضاف‌الیه. مثلاً

اسب رام. = RĀM KĀ GHOṚĀ.

بز رام. = RĀM KĪ BAKRĪ.

حذف علامت اضافت بهیچ وجه جایز نیست.

ص۸۶، س۴.

طبق مصطلحات عروض عربی "گـر" همان سبب خفیف است یعنی یك متحرك ویك ساکن. (المعجم ص۳۲)

ص۹۰، سطر ۱۹.

مبدأ دوم را می‌توان وتد مجموع یا مقرون نامید که عبارت است از دو متحرك ویك ساکن.

مبدأ سوم مساوی است با دو سبب خفیف یعنی یك متحرك ویك ساکن، بازهم یك متحرك ویك ساکن.

ص۹۱، سطر ۱.

مبدأ چهارم مساوی است با یك وتد مقرون و یك سبب خفیف یعنی دو متحرك ویك ساکن و بازهم یك متحرك ویك ساکن.

ص۹۳، سطر۱۲.

لازم بتذکر است که چون مؤلف شکل افاعیل عروضی را طبق رسم الخط هندی ازچپ به‌راست ضبط نموده است ، ما هم همانطور نقل نموده‌ایم ، والا ازنظر رسم الخط فارسی این همه اشکال باید درست عکس آنچه که ضبط شده است، نگاشته شود.

ص۱۰۴، سطر۱۵–۱۹.

مگن مساوی است با سه سبب خفیف چون مفعولن.

بهگن مساوی است با یك سبب خفیف و یك سبب ثقیل چون فاعلِ یـا مف َتع ِ.

ص۱۰۵، سطر۱.

یگن مساوی است با یك وتد مقرون و یك سبب خفیف چون فعولن.

ص۱۰۶، س۱–۱۰.

جگن مساوی‌است با فعولُ (متحرك‌الاخر) یا مفاع ِ.

رگن مساوی است با یك سبب خفیف و یك وتد مقرون یا یك وتدمفروق و یك سبب خفیف چون فاعلن.

سگن مساوی‌است با فاصلهٔ صغری چون متفا یا َفعِلَن.

تگن مساوی‌است با یك سبب خفیف و یك وتد مفروق. چون مس تفع ِ یا مفعولُ (متحرك‌الآخر).

ص۱۰۷، سطر۴.

مگن =	ه	ه	ه
یگن =	ه	ه	ا
رگن =	ه	ا	ه
سگن =	ه	ا	ا
تگن =	ا	ه	ه

جگن =	ا	ء	ا
بهگن =	ا	ا	ء
نگن =	ا	ا	ا

ص۱۴۸، سطر۱۴.

جانا	چوبا	خردمی	می‌پی	مابی	جام
رندا	رازا	جام‌می	باری	می‌ده	گام
فع‌لن	فع‌لن	فاعلن	فع‌لن	فع‌لن	فاع

اینک طبق هجای بلند و کوتاه بیت فوق تقطیع می‌شود.

تعداد ماتراها —— —— —— + —— —— +⌣ ——

۶ ۲ ۳

یا واحد وزن —— —— —— + —— —— + ⌣ = ۲۲واحد.

۶ ۴ ۱

ص۱۴۹، سطر۸.

لعل‌لبت	می‌سرختر	چشم خشت	بدمست
ازلب نرگس دلکشت		رفته دلم	از دست
مفتعلن	متفاعلن	مفتعلن	فع‌لان

ص۱۵۲، سطر ۴.

گیسویت	شب تار	رویت ما	هی‌چارده
مفعولن	فعلان	مفعولن	مستفعلن
زلف‌کجت	زنار	طره‌تو	کافر نشان
مفتعلن	فعلان	مفتعلن	مس‌تف‌علان

ص۱۵۳—۱۵۴.

زلف‌درا	زت دام	دانه‌اش	خال سیا	هت
نرگس تو	بیمار	نوش‌لبع	لی ت مسی	حا
مفتعلن	مفعول	فاعلن	مفتعلن	فع

خطّي عن	ری شامُ	کوکبش	روی چُ ما	هت
رخسارت	گلزارُ	قامتت	سروِ دلا	را
مفعولن	مفعول	فاعلن	مفتعلن	فع

اینجا باید توضیح دادکه طبق تقطیع فارسی مصراع دوم و چهارم با مصراع اول و سوم اختلاف دارد و جزو اول آن بجای هموزن بودن با مفتعلن هم‌وزن مفعولن هست. اما از نظر تقطیع هندی چنین اشکالی پیش نمی‌آید زیرا هردو افاعیل شامل شش ماترا یا واحد وزن می‌باشد. ازاینجا معلوم می‌شودکه ابیات مورد نظر را نمی‌توان دقیقاً با معیارهای عروضی فارسی که مؤلف ضبط نموده است، سنجید.

ص۱۵۵، س۰۱

رویت	ماهی	چارده	گیسو	یت شب	تار
طُرّی	تو کا	فرخشا	زلفی	کجت زُن	نار
فع‌لن	فع‌لن	فاعلن	فع‌لن	فع‌لن	فاع

زلفت‌کجت	زُنّار	خالِ مُش	کینِ تُ هِنْ	دو
غمزهٔ شو	خت سِحرُ	چشمِ مخ	مورتُ جا	دو
مفتعلن	مفعول	فاعلن	مفتعلن	فع

جزوپنجم مصراع دوم هموزن فعولن است یا آنکه‌آنرا «زلف کج زنار» بخوانیم. ترکیب طرهٔ تو نیز باید «طُرّتو» (بدون ها) خوانده شود.

بیت سومی قطعهٔ مذکور «روزم‌گشت سیاه الخ» را با هیچ کدام از اوزان فوق نمی‌توان سنجید. اما تقطیع هندی این بیت چنین می‌شود:

روزم	گشت	سیاه	چند	آیم	در	کویت
— —	‿ —	‿ — ‿	— ‿	— —	—	— —

شبی	برا	بربام	ای مه	چارده	رویت
‿ —	‿ —	— — ‿	— ‿ ‿	— ‿ —	— —

ملاحظه می‌شود که ازنظر تعداد واحد وزن یا ماترا هردومصراع بیت فوق مساوی است یعنی همانند دوبیت سابق ۲۴واحد وزن دارد. زیرا همچنانکه قبلاً معروض شد هجای بلند مساوی دوواحد محسوب می‌گردد.

ص۱۵۵، س۱۶.

روبی‌چُ	ماه بن	مابنا	تا شب ما	گردد سحر
آئینه	طلعتا	صبحدم	زاه بید	لاکن حذر
مفعول	فاعلن	فاعلن	مفتعلن	مستفعلن

جزو چهارم مصراع دوم بـا سنجش مـؤلف مطابقت ندارد و هم‌وزن فاعلات است. اما مفتعلن و فاعلات هردو دارای شش واحد وزن یـا ماترا می‌باشد.

ص۱۵۶، س۶.

بـرای تقطیع «زلف درازت دام و دانه‌اش خال سیاهت» نگاه کنید در ذیل تعلیقات ص ۱۵۳-۱۵۴.

ص۱۵۶، س۱۸.

می پیما	یی جام	جانا چو	ها خرمی
باری می	ده‌کام	ما را ها	آن بیغمی
می‌گویی	با ناز	جا بازی	ـدی عاشقا
ما جامی	بازیم	جاکوای	جان جها
مفعولن	فع‌لان	مفعولن	مستفعلن

ص۱۵۷، س۱.

هاای‌جا	نا	بامابسی	بیباکی	ها می کنی
بازی سا	صی	دی لاغری	چالاکی	ها می کنی
مفعولن	فع	مستفعلن	مفعولن	مستفعلن

ص۱۵۷، س۱۴.

خط سبزش　خضرست　دهن‌سر　چشمهٔ عش　رت

نگهی دل　کشش سح　رزل سر　رشتهٔ حس　رت

متفاعل　مفعول　فعولن　مفتعلن　فع

رکن دوم مصراع دوم هموزن فعولن است اما مفعول و فعولن هردو دارای پنج ماترا یا واحد وزن است.

لعلش ب　عشودل　کش‌بود　مژه بردل　نشترزند

چشمش به　غمز سر　خش شود　سحر چ میبی　اذفرزند

مفعول　فاعلن　فاعلن　متفاعلن　مستفعلن.

رکن چهارم که مؤلف آنرا متفاعلن ضبط نموده است در هیچ مصراع درست نمی‌افتد. درمصراع اول آن هموزن مفاعیلن یا فعلاتن ودرمصراع ثانی هموزن مفاعلتن است که هردو هفت ماترا یا واحد وزن دارد.

بیت دومی بدینگونه تقطیع می‌شود:

قَدَش　سرو　سرسبز　رخُ　بدذدش　خرمن　گُل

— —　⌣ —　⌣ — —　⌣ ⌣　— ⌣ ⌣　— ⌣ ⌣　—

چشم　غَمز　زن　مست　دل　گزك　لعل　لبش　مُل

— ⌣　— ⌣　—　— ⌣　—　⌣ —　— ⌣　⌣ —　—

ص۱۶۹، س۱

بیابتا　بجان‌ما　شبی‌بمی　همان‌ما　یکی‌غمی　نهان‌ما　بگوش‌جا　شنودمی

بیی‌بحا　لزارما　بجان‌بی　قرارما　بسینهٔ　فکار ما　زروی‌ما　بچی‌نمی

وفاکنو　جفامجو　بجان ما　بلامجو　بیاپیی　خدامجو　بیی‌بقا　متی‌خمی

یکی‌بگو　چکاریی　پیادیی　سواربی　تاجکی　هزاربی　کجائیو　کیی همی

مفاعلن　مفاعلن　مفاعلن　مفاعلن　مفاعلن　مفاعلن　مفاعلن　مفاعلن

ص۱۷۰، س۱۶

برای تقطیع بیت بیا بتا خدای را شبی به میهمان ما نگاه کنید به‌تعلیقات

ص۱۷۲، س۹.

ص۱۷۰، س۹

نارا آچهند هم‌وزن بحر رجز مخبون است.

ص۱۷۱، س۱۷

آکدی	دروی او	زدیدخو	فشاد
واکدی	دموی او	زبوی چی	بماد
آکدی	دعین او	زحورعی	برید
واکدی	دتیغ او	بخاکۀ خو	طپید
فاعلن	مفاعلن	مفاعلن	فعول

ص۱۷۲، س۹

بیا بتا	بجان ما
شبی بمی	همان ما
وفا کنو	جفا مجو
بجان ما	بلا مجو
مفاعلن	مفاعلن

ص۱۷۲، س۲۰

ای نگا	ر حورزاد
وی بتی	پری نهاد
جورچن	دبی گناه
آه زا	دلی تۀ آه
فاعلن	مفاعلان

نوش لبا	نت مایَ	ۀ جانم	خال سیا	هت نافَ	ۀ وعنبر
چین جبی	نت موج	ۀ کوثر	طرر وخط	طت سنب	ۀ ل کافر
بی رخِ خو	بت زار	نزارم	بهر خدا	بنما ر	خِ مهوش
خوارۀ خرا	بم بات	بۀ تابم	جام شرا	بم ده بۀ	تِ میکش
مفتعلن	مفعول	فعولن	مفتعلن	مفعول	فعولن

طبق شرح مؤلف ترتیب هجاهای این وزن درهندی بشرح زیر است:
– ⏑ ⏑ × ۸ = ۳۲ ماترا یا واحد وزن.

ص۱۷۴، س۳

خال سیا	هت عنب	ر خالص	روی ُچ ما	هت کوک	ب تابان
چین جبی	نت موج	ء کوثر	طرر وخط	طت سنب	لُ ریحان
نوش لبا	نت عیس	یِ جانم	خاك قدو	مت کحل	صفاهان
خطط غبا	رت آی	ۀ رحمت	نور عذا	رت سور	ۀ رحمان
مفتعلن	مفعول	فعولن	مفتعلن	مفعول	فعولان

ص۱۷۷، س۶

ای ُشدَ جا	ن خراب	براهت	پی سپر
وی ُشدَ بی	رخ خوب	تُ روزم	تیرَ تر
قامت تو	شمشاد	دهانت	غنچ وش
روت ُت چو	گل ساع	دُ ساقت	صافُ خش
مفتعلن	فعلات	فعولن	فاعلن

باید تذکر داد که در دومصراع اخیر عین فعلات ساکن است. ترتیب هجاهای این وزن درهندی بدین گونه است:

– ⏑ ⏑ + – ⏑ ⏑ + – ⏑ ⏑ + – ⏑ ⏑ + – ⏑ ⏑ +

⏑ = ۲۱ واحد.

ص۱۷۷، س۱۷

خال سیا	هت نافَ	وُ عنبر
تنگ دها	نت حقق	ۀ شك کر
نوش لبا	نت عیس	یِ جانم
قدد بلن	دت جانُ	روانم
مفتعلن	مفعول	فعولن

ترتیب هجاهای این وزن چنانکه مؤلف ضبط نموده است بقرار ذیـل است :

–⏑⏑+–⏑⏑+–⏑⏑+–⏑⏑=۱۶ ماترا (واحد).

ص۱۷۸، س۱

ترتیب هجاهای سیهن جهند طبق گفتهٔ مؤلف بشرح زیر است:

–⏑⏑+–⏑⏑+–⏑⏑+–– = ۱۶ واحد.

ص۱۷۸، س۱۷

ای زغمت	مه نوشُ	َدلاغر
وی زلبت	شد خودِ	لِ ساغر
خوی تُ سر	کش خال	تُ عنبر
کاکل زل	ِف تُ سنب	لُ چنبر
مفتعلن	فعلات	فعولن

چنانکه مؤلف شرح داده است ترتیب هجاهای این بحر بشرح زیر است:

–⏑⏑+⏑⏑⏑⏑+–⏑⏑+–⏑⏑=۱۶ واحد.

بارخ از	َهمَ زیبا	یی
باقداز	َهمَ بالا	یی
مفعولن	فعلاتن	فع
مویت	َهمَ کس را	دامی
رویت	َهمَ کس را	کامی
فع لن	فعلاتن	فع لن

ص۱۷۹، س۱۷

نوش لبا	نت جام
موی سیا	هت شام
تنگ دها	نت هیچ
کاکل تو	َهمَ پیچ
مفتعلن	فع لان (فعلان)

ترتیب هجاهای بلند و کوتاه این بحر چنانکه مؤلف ضبط نموده است بشرح زیر است:

—◡◡+—◡◡+—◡— = ۱۱ واحد.

ص۱۸۰، س۷

موی تُ دا می

خط طِ تُ شا می

روت بها ری

خوت شرا ری

مفتعلن فع

چنانکه مؤلف شرح داده است ترتیب هجاهای این وزن بدینگونه است:

—◡◡+——— = ۸واحد.

ص۱۸۰، س۱۵

روی تُ خش

موی تُ کش

بوی تُ گل

خوی تُ مل

مفتعلن

ترتیب هجاهای این وزن چنانکه مؤلف گفته است بشرح زیراست:

—◡◡+◡◡ = ۶واحد.

ص۱۸۱، س۱۶

ای شُدَ از جاروی ترا مه مشتری

بر رخِ تو دیوانَ گشت حو رُوپری

جام وصا لی بخش بمخمو رانِ خد

مفتعلن مفعول فعولن فاعلن

رکن سوم مصراع دوم هموزن فاعلن است ونه فعولن. اما هردو دارای پنج واحد است.

پر ِ هاها	جو	جورمکن	زی بیش	بمیخوا	ران ُخد
فعلاتن	فع	مفتعلن	مفعول	فعولن	فاعلن

ص۱۸۲، س۱۲

روی خشت	موی خشت	عنبر ُ مه	چارده
نوش لبت	عیسی دل	کاکل مش	کی سیه
خال زنخ	گوی مشك	کاکل کج	صولجا
سیب ذقن	تنگ دهن	ساد َ و ُخش	ای جوا
مفتعلن	مفتعلن	مفتعلن	فاعلن

رکن سوم مصراع اول هنگامی با مفتعلن تطابق می کند کـه مه بدون اضافت خوانده شود. رکن دوم مصراع سوم هموزن فاعلات است.

ترتیب هجاهای این وزن طبق شرح مؤلف بقرار زیر است:

‒ ◡ ◡ + ◡ ◡ ‒ + ◡ ◡ ◡ + ◡ ‒ ◡ ‒ + ◡ ◡ ◡ +

‒ ◡ = ۲۳واحد.

ای رخ ِ تو	روشن چو	ماه
وی سرزل	فت چوشب	ساه
مفتعلن	مفعولن	فاع

دو مصراع دیگر قطعهٔ فوق یك هجای بلندکم دارد و بدینگونه تقطیع میشود.

موی	میانت	هیچی	نه
◡ ‒	‒ ‒	‒ ‒	◡

کاکل	تو	جز	پیچی	نه
◡ ◡ ‒	‒	‒	‒ ‒	◡

ص۱۸۳ ، س۱۴

ای‌جا	نارو	بی‌دا	ری‌چو	مه‌گی	سودا	ری چو	شامی
دندا	نی‌چو	دانی	لولو	مویی	پیچا	نی‌چو	دامی
تاکی	ما را	داری	زی‌سا	خارو	زارو	مهجو	ری جا
ما را	شادا	کی‌می	خاهی	تو با	شی‌مه	شاد و	خندا
فع‌لن	فع‌لن	فع‌لن	فع‌لن	فع‌لن	فع‌لن	فع‌لن	فع‌لن

ص۱۸۴، س۹

ای‌جا	روبی	داری	تابا
موبی	چوزن	جیری	پیچا
گیسو	یی‌دا	ری‌چو	ماری
دندا	نی‌چو	دانی	ناری
فع‌لن	فع‌لن	فع‌لن	فع‌لن

(رك به‌المعجم ص۱۸۰)

ص۱۸۴، س۱۹

جانا	چولو	لودن	دادا	ری
مه‌آ	سارو	بی‌نا	بادا	ری
گیسو	داری	پیچا	چودا	می
واعی	نی‌دا	ری‌چو	بادا	می
فع‌لن	فع‌لن	فع‌لن	فع‌لن	فع

ص۱۸۵، س۱۰

جانا	رندا	راجا	می
مهجو	رارا	پیغا	می
میخا	رارا	جامی	ده
ناکا	مارا	کامی	ده
فع‌لن	فع‌لن	فع‌لن	فع

ص۱۸۵، س۱۹

رنگی	رویا
شیری	گویا
بیبا	کی‌تو
چالا	کی‌تو
فع‌لن	فع‌لن

ماهی تابا نی
شاهی خوبا نی
جانی جانا نی
لولو دندا نی
فع‌لن فع‌لن فع

ص۱۸۶، س۱۸

جانا داری سرما
روزی آبی برما
جانی مارا بردی
خونی مارا خردی
فع‌لن فع‌لن فعلن (فع‌لن)

(رك به‌المعجم ص۱۸۱)

ص۱۸۷، س۹

ای جا داری دُرخ چُ مه
پیچا داری دُزلف سه
فع‌لن فع‌لن مفاعلن

خالی داری طرفَ برو
پیچی داری عجب بهو
فع‌لن فع‌لن مفتعلن

رکن سوم مصراع دوم هموزن مفاعلن می‌باشد.

ترتیب هجاهای این بند مطابق گفتهٔ مؤلف بشرح زیر است:

— — + — — + ⌣ ⌣ ⌣ ⌣ + — = ۱۲ واحد یاماترا.

ص۱۸۸، س۶

موی‌تو عنبری روی‌تو یاسمی خوی‌تو آتشی ای پری‌رو
قامتی توسهی روی‌تو نوگلی دام‌تو سنبلی ای سمن بو

خط طتو	عنبری	خال‌تو	نافئی	روی صح	رای چی ای جفاجو
قدد‌تو	آفتی	کاکلی	تو بلا	ساعدی	توصفا ای بلاجو
فاعلن	فاعلن	فاعلن	فاعلن	فاعلن	فاعلن فاعلاتن (فاعلن فع)

ترتیب هجاهای بلند و کوتاه در وزن فوق کاملاً مطابق هندی‌است زیرا رگن عبارتست از ترکیب یك هجای بلند و یك هجای کوتاه و بازیك هجای بلند.

ص۱۸۸، س۱۹.

روی تو	با صفا	موی تو	عنبری
قامتی	تو بلا	خوی تو	آتشی
خال تو	نافه‌ای	خط ط تو	عنبری
قدد تو	آفتی	موی تو	چنبری
فاعلن	فاعلن	فاعلن	فاعلن

(رك به‌المعجم ص۱۸۰)

ص۱۸۹، س۹.

روی تو	ماه ما
کوی تو	راه ما
موی تو	عنبری
روی تو	یاسمی
فاعلن	فاعلن

این بحررا می‌توان بحر متدارك مربع سالم نامید.

ص۱۸۹، س۲۰

ساقیا	گهی بما	زروی شو	ق جامکی
باقی	شراب ده	برندنی	ك نامکی
ماخرا	بـِ روی تو	اسیردا	م موی تو

عاشقی نگاهِ تو کباب تن دخوی تو
فاعلن مفاعلن مفاعلن مفاعلن

ص۱۹۰، س۱۹.

ساقیا شرابکی
زاشرا بِ نابکی
تابکی تغافلی
چند زی تعللی
فاعلن مفاعلن

ترتیب هجاهای بلند وکوتاه در بحر فارسی کاملاً مطابق وزن هندی است .

ص۱۹۱، س۱۹

مشک ترت گیسو
چشم ُخشت آهو
لعل لبت صهبا
سبز خطت مینا
مفتعلن فع لن

ترتیب هجاهای وزن هندی طبق شرح مؤلف بقرار زیر است .
⏑ ⏑ ⏑ + ⏑ ⏑ ⏑ + – – = ۱۰ واحد یا ماترا.

ص۱۹۳، س۱.

قدت جان ما جان مابدا
لبت آب حیوان مابدا
رخت دینُ آئین مابگو
خطت رهز نی دینِ مابگو
مفاعیل مفعول فاعلن

ترتیب هجاهای وزن هندی بنا به گفته مؤلف بدینگونه است:

⌣⌣+–⌣–+–⌣–+⌣–=۱۶ واحد وزن.

ص۱۹۳، س۱۴

منم آ ک جدا شُدَ بی سَرُ پا شُدَ کو ی بکو ی زجو رشما
نقرا رُتوا نم‌ما د بجا نم‌رو بنما زبرا ی خدا
بررو ی تُ چو گل‌مو ی تُ سن بل خط ط تُ آ فت خا ل بلا
زغمی تَ حزی نم‌بی دِلُ دی نم لا لَ رخا منما ی جفا
فعلن فعلن فعلن فعلن فعلن فعلن فعلن فعلن

ص۱۹۴، س۱۸.

منم آ ک جدا شُدَ بی سَرُ پا شُدَ با رخ چو پر کا هی
نقرا رُتوا نم ما دبجا نم‌رو بنما پس‌ما هی
بررو یِ تُ کو کب‌کا کل تو شب خط ط سیا هِ تُشا می
دل‌ما شُدَصی دِ تُ خا لِ تُ دا نَ وُ مو ی درا زِ تُدا می
فعلن فعلن فعلن فعلن فعلن فعلن فعلن فغ

ص۱۹۵، س۱۲.

دل ما زغمی تُ بسی شُدَ خو
ب دما غ برا مَدَ شر رِجنو
مکنِ ی هِم جو رُجفا صنما
بِ اسی رِکمن دِفرا قِ بلا
فعلن فعلن فعلن فعلن

این بحر را متدارك مثمن مخبون خوانند. (المعجم ص۱۸۰)

صنما بخدا
نکنی تُ جفا

بنشی	دمکی
بشنو	غمکی
فعلن	فعلن

ص۱۹۶، س۱۳.

صنما رخی	تُ چُ ماه رو	شن موی تو	چُ شبی سیه
چُ ربودای	دل عاشقا	نکنی چرا	ُسی ِ ما نگه
َهم َ عاشقا	ز فراق تو	ُشد َ خوفشا	َزدُ دید َ ها
تُ ترحمی	نکنی‌گهی	صنما بجو	َرکشید َ ها
متفاعلن	متفاعلن	متفاعلن	متفاعلن

ترتیب هجاهای وزن هندی مطابق با وزن فارسی است.

ص۱۹۷، س۹.

صنما قدی	تُ صنوبرو	رخ تو چُ ما	ه ِ منیر
دهن ولبا	ن ِ تُ َشکری	سرکاکلی	تُ عبیر
َهم َ عاشقا	ب فراق تو	ُشد َ ناتوا	ُن نزار
بنماگهی	رخ ماه سا	بربازما	شب تار
متفاعلن	متفاعلن	متفاعلن	فعلات

ص۱۹۸، س ۵.

رخ تو چُ ماه	ِه چهارده
دل تو چُ سن	گ ِ سیاه، وه
کمرودها	ن ِ تُ هیچ نی
سرموی تو	جز پیچ نی
متفاعلن	متفاعلن

رکن دوم مصراع چهارم هموزن مستفعلن است. اما متفاعلن و مستفعلن هردو دارای هفت ماترا است.

ترتیب هجاهای کوتاه و بلند بحر فوق کاملاً مطابق وزن هندی است.

ص۱۹۸، سطر۱۹.

رخ تو چُ ما	هِ صیام
سر کاکلی	تُ چُ شام
کمرودها	نِ تُ هیچ
سرموی تو	َهمَ پیچ
متفاعلن	فعلان

ص۱۹۹، س۱۰

دل بی‌رخت	خوفشابو	َدهرشام
سربی درت	بودَ شوری	َدسرسام
برکنج لب	خالِ ساقی	سیه فام
افکند اف	یونُ َمیِ نا	ب درجام
مستفعلن	فاعلاتن	فعولان

باید توجه داشت که کلمهٔ ساقی ومی در رکن سوم مصراعهای سوم و چهارم در تقطیع بدون کسرهٔ اضافت خوانده شده است.

ترتیب هجاهای وزن هندی همچنانکه مؤلف ضبط نموده است بشرح زیر است:

⌣⌣ – + ⌣⌣⌣ + – ⌣ – – + ⌣⌣ – + ⌣ – – ⌣ = ۲۰ واحد

ص۲۰۰، س۳

بتارا	خدا دا	َدرنگی	وبویی
ب دیوا	نگادا	َدهابی	وهویی
ب مویی	سیه دا	َدپیچی	وتابی
ب شوری	َدگادا	َدجانی	خرابی
فعولن	فعولن	فعولن	فعولن

ترتیب هجاهای بحر فارسی مطابق وزن هندی است زیرا یگن مساوی یك هجای کوتاه ودوهجای بلند یا هموزن فعولن است.

ص۲۰۰، س۱۷

بسی بی وفایی
بدیسا چرایی
زشوقی مَ حیرا
کجابی تُ ای جا
فعولن فعولن

چ جابرخی خش‌خو ب تُ دادم روی مپو ش تُ ای بت‌مهوش
فراق تُ جا نم‌سو خته و ومن با دل‌خو َشدُ جو رجفاکش
چ ُگیس وکا کل‌تو دلُ دینم دادَ بیا دیکی بنوازم
خمارت دا رم زا ُر نزارم بی‌رخ تو درسو زُ گدازم
مفاعلتن فعلن فعلاتن مفتعلن فعلن فعلاتن

ترتیب هجاهای وزن هندی طبق شرح مؤلف بقرار زیر است:

⌣ — ⌣ + ⌣ — ⌣ — ⌣ + ⌣ — ⌣ — ⌣ + ⌣ — ⌣ — ⌣
+ ⌣ — ⌣ + ⌣ — ⌣ — ⌣ + ⌣ — ⌣ — ⌣ + ⌣ = ۳۳ واحدیاماترا.

ص۲۰۱، س۱۹.

ترانَ بسو ی غری ب نگاه
مرا زفرا قِ تُ حا ل تباه
خیال وصال ل تُ عی ش مدام
بلای فرا ق تُ طی ش تمام
مفاعلتن فعلن فعلات

ترتیب هجاهای وزن فارسی کاملاً با بحرهندی مطابقت دارد.

ص۲۰۲، س۱۱.

عذارتو َهمَ نور
نهادتو همَ حور

دهان تو	‌َهم‌َ تنگ
کمان تو	‌َهم‌َ جنگ
مفاعلن	فعلات

ترتیب هجاهای وزن فارسی مطابق با هندی است.

ص۲۰۳، س۱۱.

بی‌روی تو	روزماشا	م‌ِ تاریك
بی مویت‌َ ی	جا چ‌ُ موبی	م باریك
بی‌کاکلی	تو بسودا	فزودیم
امان‌َ زا	نافه بویی	شنیدیم
مستفعلن	فاعلاتن	مفاعیل

بی‌روی	توروز	ما شام	تاریك
بی موی	‌َنی° جاچ‌ُ	موئیم	باریك
بی‌کاك	لی توب	سوداف	زودیم
‌َامان‌َ	زاناف	بویی ش	نیدیم
مفعول	مفعول	مفعول	مفعول

ترتیب هجاهای وزن فارسی مطابق هندی است.

ص۲۰۴، س۲.

جاناکجا	بی ت‌ُ
زیسا چرا	بی ت‌ُ
بامابکی	نی ت‌ُ
چوای چنی	نی ت‌ُ
مستفعلن	فاع
جاناك	جایی ت‌ُ
زیساچ	رابی ت‌ُ

با ماب کینی تُ

چوای چ نینی تُ

مفعولن مفعولن

ترتیب هجاهای وزن فارسی با وزن هندی مطابقت دارد.

ص۲۰۵، س۳.

در پی عش ق تُ گشتم رسوا

وزغم هج رتُ مردم صنما

مفتعلن فعلاتن فعلن(فع لن)

بیت دومی با معیار سنجش فوق تطابق نمی کند وهجاهای بلند وکوتاه آن بدینگونه است:

گفتم	یك یك	من	غم	دل را
— —	— —	—	⏑ ⏑	— —

بر	دل	غمکش	لطف	بفرما
—	⏑ ⏑	— —	— ⏑	⏑ — —

هردومصراع شانزده ماترا یا واحد دارد.

ص۲۰۵، س۱۳ .

منم برخ زردی

زغم پُرز دردی

مفاعلن فع لن

بیت دومی قطعهٔ فوق را می توان چنین تقطیع کرد:

در	ز	صدف	بنما
—	⏑	⏑ —	⏑ ⏑ —

دل	ز	کفم	بربا
—	⏑	⏑ —	⏑ ⏑ —

هردومصراع ده ماترا یا واحد وزن دارد.

ص۲۰۶، س۵

چشم تُ آ هو

مشک ُدگی سو

مفتعلن فع

بیت دومی با وزن فوق نمی‌سازد و آنرا می‌توان چنین تقطیع کرد:

مژه‌ات خاری

⏑⏑ — — —

رخت بهاری

⏑ — ⏑ — —

هردومصراع دارای هشت ماترا یا واحد وزن می‌باشد.

ص۲۰۶، س ۱۷.

دَ لمز تُ شاد — ہمَ وقت باد

متفاعلان — متفاعلان

لبت َهمَ نوش — ُخشت َبرُ دوش

مفاعلتان — مفاعلتان

ص۲۰۷، س ۱۳.

رخ توچو	ماهی‌رو	یم‌کاهی	ای ُگلِ گل	شنِ خوبی	ها
فعلاتن	مفعولن	مفعولن	مفتعلن	فعلاتن	فع

تقطیع سه مصراع دیگر بدون هیچ ضابطه باارکانی که مؤلف ضبط نموده است داده می‌شود.

روزم بی	توشب رو	یت کوکب	ای مه خر	َمنِ خوبی	ها
مفعولن	مفعولن	مفعولن	مفتعلن	فعلاتن	فع

بس زا رنزا رم طو فاہا رم از سرہر مژای ماہم
فع‌لن فعلن فع‌لن فع‌لن فع‌لن فعلن فعلن فع‌لن
یك خند ۂ کنی گل مکن ت غافل برخ زر دی چو کاہم
مفعول فعولن فعول فع‌لن مفتعلن فع‌لن فع‌لن
هرمصراع سی ودوماترا یا واحد وزن دارد.

ص۲۰۹، س۱۷

چشم ت‌ آ ۂ ی چی نِ وخالت نافه‌اش
زلف ت سن بل زا ِروچی رخ ماهوش
موی میا نت هی چ ِ و دهنت هیچ تر
کا کل مش کی پی چ ِ و زلفت پیچ‌تر
مفتعلن فع‌لن فعلاتن فاعلن

برای تطبیق اجزای مصراع با ارکان فوق باید رخ را بدون اضافت و دهنت را باهای ساکن بخوانیم.

ص۲۱۰، س۱۱

زنار ز زلف ت‌ بس تَ ایم
مفعول مفاعلتن فعول

سه مصراع اخیر با وزن فوق وفق نمی‌دهد وآنرا می‌توان از نظر هجا بدین گونه تقطیع کرد. باید تذکر داد که هرمصراع شانزده ماترا یا واحد وزن دارد:

از قید سبحه وارسته‌ایم
— ◡ — ◡ — ◡ — — ◡ — — ◡

محراب ز ابرویت کنیم
— — ◡ ◡ — — — ◡ — ◡

تا سجده پیش رویت کنیم
— ◡ — ◡ — — — ◡ — ◡

ص۲۱۱، س۲

ای بکمر   بربر   زدَ داما

مفتعلن   فع‌لن   فعلاتن

سه‌نیمه بیت دیگر با وزن فوق مطابقت ندارد. وازنظر هجاها بدینگونه تقطیع میشود :

کجا   روی   تو   چنین   شتابان

— — ⏑   — ⏑   —   — ⏑   — ⏑

مگر   قصد   قتل   کسی   داری

— —   — ⏑   ⏑ —   ⏑ —   — ⏑

مکن   بعاشق   ناهمواری

— — — —   — — ⏑   — ⏑

ص۲۱۱، س۱۳

ای رخ خو   بِ تْ کو   کب رو   شن

مفتعلن   فعلن   فعلن   فع

اگرچه مؤلف توضیح نداده اما سه مصراع دیگر قطعه با وزنی که اوضبط نموده است نمی‌سازد وآنرا ازنظرهجاها می‌توان چنین تقطیع کرد: هرمصراع شانزده ماترا یا واحد وزن دارد:

می‌روی   کجا   برزده   دامن

— —   ⏑ ⏑ —   — ⏑   — ⏑ —

آری   قصد   قتل   ما   هستت

— —   —   ⏑ —   ⏑ —   — —

کبس   بسته   ترکانی   مستت

— —   — — —   ⏑ —   ⏑ —

ص۲۱۲، س۱۳

ساقی   رندا   راجا   می‌ده   ناکا   مانی   راکا   می‌ده

می‌خوا   رارا   پیغا   می‌ده   گه‌گا   هی‌رح   می‌با   ری.

فع‌لن   فع‌لن   فع‌لن   فع‌لن   فع‌لن   فع‌لن   فع‌لن   فع‌لن

فع‌لن   فع‌لن   فع‌لن   فع‌لن   فع‌لن   فع‌لن   فع‌لن   فع.

عینی داری چوبا دامی گیسو بی دا ری چو شامی
مویی پیچا نی‌چو دامی دندا نی دا نی‌نا ری.
تاکی خونی ما می ریزی بهری کینی مامی خیزی بیدا
دیها می‌ان گیزی رحمی ناکی آزا ری.
جانا پیچا مویی داری مانن دی مه رویی داری خالی
چوهن دویی داری گیسو یی‌چو ٔزنا ری.

ص۲۹۹، س۴

جانا چو با میکشا می پی مایی جام می
باری مارا نیزده زاجا می ای یام دی
فع‌لن فع‌لن فاعلن فع‌لن فع‌لن فاعلن

ص۲۲۹، س۱۷

از می لع ل لبت چ خش چشم خشت سرمست شد
وزلبٔ نر گس دلکشت رفتَ دلم ازدست خود
مفتعلن متفاعلن مفتعلن متفاعلن

در تقطیع هردو مصراع تای متفاعلن دومی ساکن خوانده می‌شود وگویا
رکن اخیر هموزن مستفعلن است.

ص۲۳۳، س۴

بتا روی تو چٔ مه
سری موی تو سیه
گذاری ب کوی ما
نگاهی ب سوی ما
مفاعیل فاعلن
ترتیب هجاهای این بحرمطابق با هندی است.

۲۲۴، س۱

بیا صنما	بنشی	دمکی
زروی وفا	بشنو	غمکی
گهی تُ بیا	سُ ی ما	بوفا
دمی بنشی	منما	ی جفا
مفاعلتن	فعلن	فعلن

ص۲۲۴، س۱۱

صنما رو	ی تو چُ مه
شب‌گیسو	ی تو سیه
تُ چراگه	گهی بره
نکنی سو	ی ما نگه
فعلاتن	مفاعلن

ص۲۲۴، س۲۱

صنما رو	ی تُ مه
سرمویی	تُ سیه
تُ بسی بی	خبری
زفغانی	سحری
فعلاتن	فعلن

صنما	چ بلا	َهم َ جو	ُرجفا	یی
زغمی	تُ حزی	نم تا	ك نیا	بی
دل ما	بدغا	بردی	زبری	ما
َهم َ جو ُرجفا		کردی	بسری	ما
فعلن	فعلن	فعلن	فعلن	فع

رکن سوم وچهارم را باید هموزن فع‌لن خواند.

ص۲۳۶، س۱

صنما بسی	سیمی تنی
ت ُ چرا بدی	ساتوستی
بوصال تو	آرام ما
بخیال تو	انجام ما
متفاعلن	مستفعلن

ص۲۳۶، س۱۱

مرا بخیا	ل ت ُ شو	ق سفر
تران َ بسو	ی عری	ب نظر
کنو بوفا	بنما	رخ ُ خد
بیا صنما	بشدا	نج شد
مفاعلتن	فعلن	فعلن

ترتیب هجاهای بحر هندی بشرح زیر است:

⌣—⌣+⌣—⌣—⌣+⌣—⌣⌣⌣ = ۱۵ واحد یا ماترا.

ص۳۷۰

ترتیب هجاهای امرت بانی چهند بقرار زیر است:

⌣⌣⌣+⌣⌣—

درحالیکه ترتیب هجاهای کوتاه و بلند درمفاعلتن چنین است:

⌣—⌣⌣—

دل من	زت خو
سرمن	بجنو
بدهم	بت ُ دی
بزیم	ِبه َ زی
فعلن	فعلن

ترتیب هجاها دربحر هندی بشرح زیراست:

⌣⌣⌣⌣+⌣⌣— = ۸ واحد یا ماترا

ص۲۳۸، س۱

ماه منی	بربام	برا
خندهٔ کنا	هرشام	برا
رو بنما	وتمام	برا
چوگل با	مي جام	برا
مفتعلن	مفعول	فعل

رکن دوم مصراع سوم وچهارم هموزن فعلات است اما مفعول وفعلات هردو دارای پنج ماترا یا واحد وزن میباشد.

ص ۲۳۸، س۱۰

صفا رو	ی تو مهوش
دل ما با	غم تو خش
سرماخا	ك براهت
بتمنا	ی نگاهت
فعلاتن	فعلاتن

ترتیب هجاهای بحر هندی بدینگونه است :

‿‿ — + ‿‿ — + ‿‿ ‿‿ = ۱۲ واحد یاماترا.

ص۲۴۱، س ۱۳

نیه را به عربی وفارسی حرف روی‌گویند. شمس قیس می‌گوید : بدانك حرف آخربن کلمهٔ قافیت چون از نفس کلمه باشد آنـرا روی خوانند چنانك: شعر

زهی بقاء تو دوران چرخ را مفخر

چون حرف راه در کلمهٔ مفخر اصلی است روی این شعر راه است و چنانك

ای نرگس پر خمارتو مست

چون تاه از اصل کلمهٔ مست است روی این شعر تاه است. (المعجم ص۲۰۴) (نگاه کنید درذیل تعلیقات مول)

حرف روپ تقریباً همتای حرف دخیل است با این اختلاف کـه قبل از حرف دخیل همواره الف تأسیس می آید اما در سانسکـریت و هندی چنین التزامی ضرورت ندارد. پس میم قمروثمروهای ماهر وباهر هردو درهندی روپ نامیده می‌شود اما بنابر مصطلحات عربی وفارسی فقط های ماهرو با هر دخیل محسوب می‌شود. (رك به المعجم ص ۲۶۳)

ص۲۴۳، س۷

سروپ درفارسی وعربی همتایی ندارد اما دربرخی ازموارد شامل الف تأسیس وحرف ماقبل آن می‌باشد. مثلا کلمهٔ ساگر (به‌معنی دریا) یا ناهر (بهـ معنی شیر) دارای الف تأسیس است اما دراصطلاح هندی هجای بلندسا و نا سروپ نامیده می‌شود، ونه تنها الف آن. الف تأسیس الفی است که بحرفی متحرك پیش ازروی باشد چنانکه الف آهن ولاذن. (رك به‌المعجم ص ۲۶۱)

ص۲۴۴، س۱۶

بند هن درمصطلحات عربی و فارسی قـید نامیده می‌شود. قید حرفـی ساکن است که بی‌فاصله قبل ازروی در آید. حروفی که درزبان فارسی قیدقرار می‌گیرد، ده‌است که ازترکیب آنها (سه شب فرخ نغز) حاصل می‌شود. بنا بـه گفتهٔ شمس قیس واو مفتوح ماقبل چون قوس وفردوس ویای مفتوح ماقبل‌چون قیس واو پس نیزقید نامیده می‌شود. اما درهندی وسانسکریت چنین واو ویـا قید نیست بلکه همراه با حرف ماقبل آن سیام خوانده می‌شودکه بعداً ذکر آن می آید. (رك به‌المعجم ص ۲۵۶)

ص۲۴۵، س۱۸

سیام عبارت است‌ازهجای بلندی چون‌کا وکو (کاف مضموم‌باواومعروف یا مجهول) وکو (کاف مفتوح) وکی (کاف مکسور با یای معروف یامجهول) وکی (کاف مفتوح) که بلافاصله قبل ازنیه یا روی درآید. درین صورت سیام برابرمـی‌شود با حـرف ردف بعلاوه حرف ماقبل آن. مثلا درکلمهٔ‌کام یا بام صرفاً الف حرف ردف نامیده می‌شود. اما در مصطلـحات هندی کا وبـا سیام

خوانده می‌شود. نکتهٔ دیگر آنست که واو مفتوح‌ماقبل و یا مفتوح ماقبل بنا بگفتهٔ شمس قیس(المعجم ص ۲۵۶) حرف قید است و نه حرف ردف. اما در هندی واو مفتوح ماقبل و یای مفتوح ماقبل نیز شامل حرف سیام می‌باشد.

ص۲۴۷، س۹

مول هجای بلندی است که درآخرقافیه درآید. مثلا دا درخدا و فا در وفا و بی‌درنبی ومی درکمی‌مول‌نامیده می‌شود. اما طبق‌مصطلحات عربی‌وفارسی الف خدا ووفا و‌یای نبی وکمی حرف روی است. پس مول مجموعه‌ایست ازحرف صدادار که درآخرقافیه درآید بعلاوه حرف ما قبل آن.

ص۲۴۹، س۳

مثالهایی که مؤلف درذیل سمن آورده است ازنظر تلفظ امروزی درست نیست زیرا درهردوکلمه پریا وتریا رای مکسور است البته حرف اول هر دو کلمه ساکن است. اما مثال دوکلمهٔ دیگریعنی ماترا وجاترا درست است.

ص۲۵۲،س۶

همتای سنده درمصطلحات عربی وفارسی حرف وصل است و آن حرفی است که روی بوی پیوندد. درفارسی حروف‌مخصوصی هست که بعنوان حرف وصل بکارمی‌رود و‌آن الف وذال وکاف وها ویاوحروف اضافت وحروف جمع وحروف مصدر وحروف تصغیر و حروف رابطه می‌باشد. (المعجم ص ۲۶۳) (نگاه‌کنید به ذیل تعلیقات مهمی).

ص۲۵۲، س۱۷

بهم معادل است با حرف خروج درمصطلحات عربی و فارسی. شمس قیس گوید: حرف خروج آنست کی حرف وصل بذو پیوندد و‌آن را از بهر آن خروج خواندندکی شاعر از حرف وصل بواسطهٔ آن تجاوز تواند کرد وبیرون تواندگذشت. (المعجم ص ۳۶۶-۳۶۷) چون شین دیدش. مهی بعبارت دیگرمجموعه‌ایست ازحرف سنده (یاحرف وصل) بعلاوه

حرف صداداری کـه بعد از آن بیاید. مثلا در بیت زیر کـه شمس قیس در مثال حرف وصل آورده است.

ای از بنفشه ساخته برگل مثالها

بـر آفتاب کرده ز عنبر هـلالـها

ها که به مثال وهلال پیوست شده است، مهی نامیده می‌شود.
(رك به المعجم ص ۲۶۵)

ص۲۵۴، س۶

ما در ذیل سعی نموده‌ایم که بوسیلهٔ جدولی محل مخصوص هرحـرف قافیه را نشان دهیم. خط هلالی (‿) عبارت است از هجای کوتاه و خط مستقیم (ــــــ) علامت هجای بزرگ وخط بریده (ـ ـ) نشانـهٔ حـرف ساکن است.

جدول حروف قافیه

حروف قبل ازروی

بیندی	انوپ	روپ	نسیه
تلك	سروپ	روپ	نسیه
کبس	سبس	بند هن	نسبه
مکت	سندر	سیام	نسیه
	موهن	سیام	نسیه
	دار	درم	مول
	پتر	سمن	مول
	گهن	سمن	مول
	پهل	درم	مول
	دل	تمال	مول
	پهول	تمال	مول
			نیه
			نیه
			مول
			مول
			مول

حروف بعد ازروی

سنده	بهم	
مهی		
دهرا	پاتال	سیس
دهرا	رج	
چهتا	کمته	

ص۲۵۴، س۱۳

د ت مساوی است با اشباع وتوجیه درعربی وفارسی. با این اختلاف که قبل از اشباع همواره الف تأسیس مـی‌باشد چون کسرهٔ ق در کلمهٔ عاقل

ـ اما در توجیه لازم نیست قبل از دخیل حرفی باشد مانند کسرهٔ د در کلمهٔ دل .
(رجوع شود به المعجم ص۲۶۸ و ۲۷۰)

ص۲۵۴، س۲۲

درمثالی که مؤلف آورده است منوهر مساوی است بارس (به فتح اول و تشدید دوم) یعنی حرکت قبل از الف تأسیس مانند فتحهٔ ع قبل از الف در کلمهٔ عاقل، اما همچنانکه قبلاً تذکر داده شد سروپ عبارت است از هجای بلند ولذا حرکت آن ممکن است ضمه یا فتحه قبل از واو و کسره یا فتحه قبل از یا باشد. (رك به المعجم ص۲۶۸)

ص۲۵۵، س۹

پاگ مساوی است با حذو یعنی حرکت ماقبل قید، چون فتحهٔ ر در کلمهٔ رزم و فتحهٔ ب در کلمهٔ بزم. شمس قیس می‌گوید: و حرکت ماقبل قید هم حذو باشد (المعجم ص۳۶۹)

لنگر یعنی حرکت سیام را نیز درعربی وفارسی حذو خوانند. شمس‌ـ قیس می‌گوید: حذوحرکت ماقبل ردف است وهمچنانکه هیچ یك از حروف ردف نشایدکی متبدل‌شود حرکات ماقبل آن نیز نشایدکه متبدل شود ـ (المعجم ص۲۶۹) مانند فتحهٔ م درمار وضمهٔ میم درمور و کسرهٔ میم درمیر .

ص۲۵۷، س۱۷

همتای سم در مصطلحات عربی وفارسی نفاذ است یعنی حرکت حرف وصل چون بخروج پیوندد مانند فتحهٔ میم درکلمات سپارمت ودارمت . (رك به المعجم ص۲۷۱)

ص۲۸۵، س۲۰

قافیهٔ جمل تقریباً مساوی است با قافیهٔ متواتر یا سبب خفیف. اما درقافیهٔ متواتر ممکن است که حرف آخری صدادار باشد چون لا وما اما درقافیهٔ جمل همواره هردوحرف بی‌صدا است. (رك به المعجم ص۲۷۴)

قافیهٔ پنج معادل است با قافیهٔ متدارك یا وتد مقرون چون خرد وزنـد . (المعجم ص۲۷۴)

قافیهٔ مثنی را می‌توان در عربی وفارسی متراکب یا فاصلهٔ صغری (چون شکندوفگند) یا متکاوس وفاصلهٔ کبری (چون بزنمش وشکنمش) نامید. (المعجم ص۲۷۳)

ص۲۵۹، س۱۸

قافیهٔ سبها تقریباً مساوی است با قافیهٔ مترادف چون مار وکار یا دشت وگشت . (المعجم ص۲۷۵)

ص۲۶۰، س۲

عیب هین همانست که در عربی وفارسی آن را اکفاء گویند چنانکه چپ را با طرب قافیه کنند. شمس قیس می گوید: «اکفاء اختلاف حرف روی است وتبدیل آن بحرفی کی درمخرج بذان نزدیك باشد چنانك گفته‌اند :

روبجا آر اندرین کار احتیاط   زانك جز برتوند ارم اعتماد

وجمع کرده میان طا و دال کی در زبان بیشتر عوام بهم نزدیك‌اند ..... واما اگراین اختلاف میان دوحرف متباعدالمخرج افتد چنانك میان نون وجیم یا میان باء ودال ومانندآن، آنرا درعیوب نشمارند وآن نظم را شعرنگویند.» (المعجم ۲۸۴)

ص۲۶۰، س۱۷

ایطای خفی آنست کی بعضی از حـروف زواید.... در قصیدهٔ مکرر گرداند بروجهی که میان هردوفرقی توان نهاد چنانك آب وگلاب وسازگار و کامکار وشاخ سار وکوهسار وآبدار وپایدار واز آن خفی‌تر چنانك رنجور و مزدور ودانا وگویا و مرزبان وپاسبان. (المعجم ص۲۸۷-۲۸۸)

ص۲۶۱، س۶

ایطای جلی وقافیهٔ شایگان: باید متذکر شدکه برخی از علمای ایـن

فن بین ایطاء جلی‌وقافیهٔ شایگان فرقی نهاده‌اند وهمچنانکه شمس قیس آورده است: بیشتر ایشان قافیهٔ شایگان آنرا گویند کی الف ونون جمع درآن مستعمل باشد. (المعجم ص ۲۸۹)

ص۲۶۱، س۲۰

نکشت همانست که به‌عربی وفارسی آنرا اقواء‌گویند چنانکه پر به‌ضم اول را با تر بفتح اول قافیه کنند. مانند:

ازغصهٔ هجران تـودل پردارم پیوسته از آن دیده بخون تر دارم

(المعجم ص۲۸۳)

ص۲۶۳، س۳.

حاجب بنزدیك فحول شعراء کلمه‌ی باشدکی پیش ازقافیت متکررشوذ چنانك مسعود سعد درحق سلطان ملك فرزند سلطان مسعودگفته است:

سلطان ملکست در دل سلطان نـور هرروز بروی او کند سلطان سور

هرگز نرود برو بـرسلطان زور چشم بذ خلق از و و ازسلطان دور

کلمهٔ سلطان کی پیش ازقافیت در هربیت مکرر می‌شوذ آن را حـاجب خوانند. (المعجم ص۲۵۹)

ص۲۶۴، س۱۰

تُنك مشرك را می‌توان تجنیس مرکب نـامید با این شرط که کلمات متجانس قافیه واقع شود چنانکه دربیت معروف حافظ:

صلاح کار کجا و من خراب کجا ببین تفاوت ره‌ازکجاست تابکجا

یا «چنانك شاعر گفته است :

سرو بالائـی که دارذ برسر سرو آفتاب

آفت دلهاست وندر دیدگان زان آفت آب

(المعجم ص ۳۴۰)

ص۲۶۹، س۱۳

همتای مکه اپمان درمصطلحات فارسی تشبیه صریح است. (رك به المعجم ص۳۴۶)

ص۲۶۹، س۲۰

لپت اپمان در مصطلحات فارسی تشبیه کنایت است. (رك به المعجم ص۳۵۱)

ص۲۷۰، س۱۲

سرنکهلا اپمان RASANOPAMĀ نیز خوانده می‌شود.

ص۲۷۱، س۱

اپمیی اپمان شبیه به‌تشبیه معکوس است. بنا بر گفتهٔ شمس قیس تشبیه معکوس آنست که چیزی بچیزی تشبیه کند بعد ازآن مشبه به را بوجهی با ول تشبیه کنند چنانك گفته است:

ز سم ستوران و گرد سپاه — زمین ماه روی وزمین روی ماه

روی زمین را ازنشان نعل ستوران بماه تشبیه کرده است، با ز روی ماه ازکثرت غبار بزمین تشبیه کرده. (المعجم ص۳۵۲)

ص۲۷۱، س۱۲

بترکتا النکار را می‌توان التشبیه المرجوع عنه نامید. مؤلف ترجمان البلاغه درشرح آن می‌گوید: واین چنان بودکه شاعر از تشبیه کرده باز ایستد وبازگرداند و چیزی ثابت کرده را نفی گرداند بقلب برسبیل مبالغت، چنانکه روی را بماه قیاس کند ورخ را بلاله وآنگه بازگوید ماه راکسوف است و لاله نپاید.

فرخ گوید:

بقدگویی سروست در میان قباء — بروی گویی ماهست برنهاده کلاه

چو ماه بود وچوسرو ونه ماه بود ونه سرو

کمـر نبندد سرو و کله نـدارد ماه

(ترجمان البلاغه، چاپ تهران ۱۳۳۹، ص۳۴)

شمس قیس رازی این نوع تشبیه را تشبیه تفضیل نامیده است و سپس توضیح می‌دهد که این نوع صناعت را باید جمع وتفریق خواند، اما مثال تشبیه تفضیل ابیات زیرانوری است:

خواستم گفتن کی دست و طبع او ابراست وکان

عقـل گفت این مدح باشد نیز بـا من هم پلاس

دست او را ابر چون خوانی و آنجـا صاعقه

طبع او راکان چرا گویـی و آنجا احتباس

(المعجم ص۳۵۴-۳۵۵)

ص۲۷۳، س۱۳

سکارن ات پریچها همانند حسن تعلیل درمصطلحات فارسی است یعنی شاعر یا نویسنده برای واقعه‌ای علتی بیان کندکه علت واقعی آن نباشد بلکـه علتی ذوقی وشاعرانه وتخیلی باشد. مانند این بیت منوچهری:

نرگس همه رکوع کند در میان باغ زیراکه کرد فاخته بر سرو مؤذنـی

(ترجمان البلاغه ص۶۲)

ص۲۷۵، س۱۲

نگرجادهیوسان همان استعارهٔ مطلقه یامصرحه‌است یعنی‌هرگاه مستعارمنه یا مشبه‌به را ذکر کنند وازآن مستعارله ویا مشبه را اراده کنند به شرط آنکه هیچ یك از مناسبات مستعار منه ومستعارله همراه نباشد.

ص۲۷۶، س۱۰

جدیارته را در عربی وفارسی تشبیه مشروط می‌گویند «چون شاعرچیزی را بچیزی تشبیه کند بشرط وگوید ار چنـان بودی چنین بودی و مانند وی.» مانند :

اگر ماهی سخن گوید تو آن ماه سخن گویی

وگـر سروی قبا دارد تـو آن سرو قبا داری

(ترجمان البلاغه ص۳۵، المعجم۳۵۲)

ص۲۷۷، س۲

سجع که بیشتر به‌نثر مربوط است «آنست که کلمات آخر قرینه‌هادروزن یا حرف روی یا هردوموافق باشند...»سجع برسه قسم‌است: متوازی،مطرف، متوازن .

سجع متوازی: آنست که کلمات دروزن و حرف روی هردو مطابق باشند مانندکار، بار، ودست، شست، وخامه، نامه....

سجع مطرف: آنست که الفاظ درحرف روی یکی ودروزن مختلف‌باشند مانندکار، شکار و دست، شکست وشانه، نشانه...

سجع متوازن : آنست که کلمات قرینه در وزن متفق و درحرف روی ـ مختلف باشند مانندکام،کار ونهال، بهار و نامه، ناله.

(صناعات ادبی تألیف استاد جلال‌الدین همائی ص۵۷-۵۸)

منظور مؤلف تحفة‌الهند از سجع دراینجا سجع متوازی وسجع مطرف است .

ص۲۷۷، س۸

چهیکا ان پراس را باید از قبیل لزوم مالایلزم پنداشت. مؤلف ترجمان البلاغه آن را اعنات خوانده است ومی‌گوید معنی وی‌آن بودکه شاعر و دبیر تکلفی‌کنند اندر نظم و نثرچیزی راکـه بروی نبود. چنانك حرفی را نگـاه دارند اندر قوافی. (ترجمان البلاغه ص۲۶)

مثالهایی که مؤلف ضبط نموده است صرفاً مربوط به‌تکرار حرف یـا حروفی درقافیه است. اما ممکن است‌که شاعر ازقید سجع وقافیه پا فراترنهد وکلمه یا حرفی را در هربیت یا جمله التزام‌کند. در ادبیات فارسی مثالهـای وافر داریم‌که قصیده سرایی ملتزم شده است‌که کلمه یاکلماتی را در هر بیت تکرار‌کند.

همچنین ممکن است که شاعر ملتزم کلماتی شود که با یك حرف شروع می‌شود مثلاً دل، دلبر، دولت، درم وغیره. در ادبیات انگلیسی این صناعت را ALLITERATION می‌خوانند. (رك به‌المعجم ص۳۸۴، صناعات ادبی، ص۱۰۶، ۱۴۵).

ص۲۷۷، س۱۶

لاتاان پراس را درمصطلحات بدیع‌فارسی صناعت‌الترصیع مع‌التجنیس خوانده‌اند. مؤلف ترجمان البلاغه در استشهاد این صناعت بیت زیر راآورده است:

بیمارم وکارزار و تو درمانی ‌ ‌ ‌ بیم آرم وکارزار و تو درمانی

(ترجمان البلاغه ص۱۲)

ص۲۷۹، س ۳

سکس جیجی سکس= SAKAS Jījī SAKAS

ترجمه: بترس خواهر بترس.

سرس تیتی سرس= SARAS Tītī SARAS

ترجمه: با مزه، تند با مزه.

ص۲۸۰، س۱

مؤلف ترجمان البلاغه در تعریف عکس می‌نویسد: پارسی عکس باز گردش بود، چون الفاظ وکلمات بیت بازگردانند ولفظ آخررا الفظ اول گردانند آن را عکس خوانند. وبود که این عمل اندر همه بیت بود و بود که اندر همه مصراع باشد.

واین عمل چون اندر بیت بود کامل خوانندش وچون اندر مصراع بود آنگاه مخرج خوانند یعنی که ناتمام، و نکوتر آن کامل باشد.

وعکس کامل ومخرج بردوقسم است: یك قسم رامتهادی خوانند و این آن بودکه معنی الفاظ برنگردد بباز گردش، ودیگر را مجری خوانند و این آن بودکه معنی دیگر گردد. وآن بیت‌های کامل مجری چنانك عنصری گوید:

اگــرچه باشد تنها همه جهان بـا اوست
وگرچه با او باشد همه جهان تنها است

حامدی گوید:

تن نه همی باشد آگه زجان جان نه‌همی باشد آگه ز تن

واما عکس کامل متهادی این است که شاعر گوید:

بـار بردارم وزایدر بروم بروم زایـدر وبردارم بـار

واما عکس مخرج متهادی این است که عنصری گوید:

بـوسه ندهد مـارا ، مارا ندهد بوسه
غمگین دل مـا دارد، دارد دل ما غمگین
(ترجمان البلاغه ص۶۴)

ص۲۸۱ ، س۴

NAIN TIHĀRE SYĀM LĀL ATI RĀTī MĀTī
نین تهاری سیام لال ات راتی ماتی

ص۲۸۲، س۱۳

رد العجزعلی (الی) الصدر چندین نوع دارد. صناعتی که مؤلف اینجا بیان میکند ردالعجز علی‌الصدرحقیقی است و آن آنست که لفظی که دراول بیت وجملهٔ نثرآمده است همان را بعینه یا کلمهٔ شبیه متجانس آنرا درآخـر بیت و جملهٔ نثرباز آرند. (صناعات ادبی، ص۹۵)

دان بچاوی نرك سون الخ

DĀN BACĀVE NARAK SON ḌĀRī BAI KUNṬHĀN
KARAN NARAK ME KEON PARE JO KARATU HAI DĀN,

ترجمه: جودوسخا ازآتش دوزخ بازدارد وبه‌بهشت می‌رساند. دستهایی که جودوسخا کند چرا به‌آتش دوزخ بسوزد .

ص۲۸۶، س۳

جداوالنکار را به‌عربی وفارسی ترصیع گویند. مؤلف المعجم آیت زیـر قرآن را بعنوان مثال ترصیع آورده است:

إِنَّ الابرار لَفی نعیم وإِنَّ الفُجّار لَفی جَحیم.

یا این ابیات رشید وطواط :

ای منور بتو نجوم جلال	وی مقرر بتو رسوم کمال
بوستانیست صدرتو زنعیم	آسمانیست قدر تو زجلال
خدمت تو معول دولت	حضرت تو مقبل اقبال
درکرامت ترا نبوده نظیر	درشهامت ترا نبوده همال
تیره پیش فضائل تو نجوم	خیره پیش شمایل تو شمال
شرك را از تو منهدم ارکان	ملك را از تو منهدم احوال
همچو اسکندری بیمن لقا	همچو پیغمبری بحسن خصال
بخشش تو برون شده زبیان	کوشش تو فزون شده زمقال
بزمگاه تو منبع لذات	رزمگاه تو مجمع اهوال
نه ملك را زطاعت تو ملام	نه فلك را زخدمت تو ملال

(المعجم ص ۳۳۶)

ص۲۸۶، س۷

سین بجهادی الخ

Sain bujhā de bālc lāl
Rain bitā de lāla bāl.

ترجمه : معشوق نوخاسته چیستان ومعما می گوید و بدینگونه شب را به‌پایان می‌رساند.

گنتا النکار نزدیك به سیاقه الاعداد است . شمس قیس دروصف آن میگوید : وآن چنان باشدکی شاعرچند چیز ازاسماء مفرده برشمارد و آنگه جمله را یا یك یك را وصف کند چنانکه زینتی گوید :

اسب وگهر و تیغ بذ و گیرد قیمت — تخت وسپه وتاج ازو یابد مقدار

وآنچه ادیب صابر گفته است : شعر

بمن نمود رخ وچشم وزلف آن دلبر — یکی عقیق ودوم نرگس وسوم عنبر...

هم صیاقةالاعداد است وهم تکریر وهم تقسیم . (المعجم ص ۳۸۷)

اهکه بره الخ

Aik barah mon tan dahī, dujen dahat buhang,
Tīje rain daraonī, chothien koi na sang.

ترجمه: اول آنکه تنم در آتش فراق می‌سوزد ودوم آنکه صدای کویل آتش اضطراب مرا دامن میزند.

سوم آنکه شب مهیب وهولناك است و چهارم آنکه من تنها وبی رقیبم.

پنته کتهن الخ

Panth kaṭhin atochhīn tan, nipaṭ andherī rain,
Gāon dūr anjān men, kaise pāon chain.

ترجمه : راه دشوار است و تن نحیف وناتوان ، شب بسیار ظلمانی و تاریك است.

منزل دوراست ومحیط بیگانه، بگو چطور آرام باشم.

ص۲۸۷، س۳

انده دو کهن را می‌توان تشبیه بعید نامید .

ص۲۸۷، س۱۵

اسلیل دو کهن شبیه تأکیدالمدح بمایشبه‌الذم می‌باشد.

(رك به ترجمان‌البلاغه ص ۵۲، المعجم ۳۸۱)

ص۲۸۹، س۱۴

همخع که شکل دیگرش خمخع وعهخع نیز ضبط نموده‌اند، به‌معنی‌اشتر خاراست. (صناعات ادبی ص۴۱)

ص۲۸۹، س۱۶

درمورد مرنك دو کهن قطعهٔ شعری از شیخ عبدالاحد وحدت سر هندی (م-۱۱۲۶ ه) که درهندوستان دردوران اورنگزیب عالمگیر زندگی می کرد، نقل می‌شود. هیچکدام ازابیات این قطعه با معنی نیست :

چشمهٔ پشم شام و بوم طلا　　　قینقاع دو خواجه ، تخم صبا

غنچهٔ جلترنگ، شیرین باف — فتنه‌درخواب،هردوجنس‌معاف

تکمهٔ نخل بند اصطرلاب — بال پروین انتخاب رباب

بانگ‌گلفام نازنین رهگیر — شب نشینان غورهٔ زنجیر

نیست یك لفظ زین میان مهمل

بخـدای کریـم عزوجـل

(تاریخ ادبیات فارسی درهند دردورهٔ اورنگزیب تألیف این نگارنده ص۳۴۷).

ص۲۹۱، س۱۷

دده‌ست الخ

DADHI SUTA BHAKH BAIRī BHAYO.

ص۲۹۲، س۱۰

بیرته دوکهن‌را درعلم بدیع فارسی باید مناقضه وتناقض نامید. شمس‌ـ قیس‌گوید : مناقضه وتناقض درشعر وسایرکلام آنست‌که معنی دوم منـاقض و منافی معنی اول باشد. (المعجم ص ۲۸۹)

ص۲۹۳، س۱۵

پن رکت دوکهن :

اگر کلمه‌ای با همان معنی درنیمه بیت تکـرار یابد شمس قیس آنـرا تکریرمی‌خواند مثلا ابیات زیرعسجدی

باران قطره قطره همی بارم ابروار

هر روز خیره خیره ازین چشم سیل‌بار

زان قطره قطره قطرهٔ باران شده خجل

زان خیره خیره‌خیره دل و جان من فکار

(المعجم ص ۳۴۲)

ص۲۹۴، س۵

جاگت جاگت الخ

JĀGAT JĀGAT NIS SAKHĪ ARUN BHAĪ DRGA LĀL,
HAR SON KARKE KHEL KEOṆ NAIN NIVAVAT BAL.

ترجمه : چشمانش ازشب بیداری‌های پیاپی سرخ گردیده است حالا پس ازآن همه بازیها چرا چهرهٔ خود را بازلف پوشانیده است؟

ص۲۹۴، س۱۶

اسبنده دوکهن شبیه تنافربه معنی است. مؤلف ترجمان‌البلاغه در شرح آن می‌گوید : چنانکه حروف سهل بود وخوش ولیکن بیت از بیت دوربود بمعنی یا مصراع ازمصراع . چنانکه‌گفته‌اند ـ اندر تهنیت خانهٔ زرین ـ ملك محمود را ، شاعرگوید :

خانهٔ زرین پادشاه جهانست   در سخن یك خدای را چه گمانست
قارون‌گویند گنج داشت نهانی   شاه بلند اختر است وسخت کمانست.

هرمصراعی بتن خویش وزن و معنی دارد ولیکن مصراع پیشین با مصراع پسین پیوند ندارد، بهیچ معنی. (ترجمان البلاغه ص۹۳)

س ۲۹۵، س۱

اپرچرد وکهن راآنطورکه مؤلف شرح کرده است باید غرابت کلمه نامید و نه‌تعقید لفظی، یعنی شاعر یا نویسنده واژه‌ای بکار بردکه غریب و بیگانه و دور از ذهن ونامأنوس باشد. غرابت کلمه یکی از علل سهگانه است که‌کلمه را از فصاحت می‌اندازد.

واما تعقید لفظی مربوط به‌کلام است ونه به‌کلمه. وآن چنان است‌که بعلت مقدم ومؤخر بودن‌کلمات یا حذف الفاظ ونظایر آن معنی‌کلام پیچیده و فهم‌آن مشکل باشد. (رك به‌صناعات ادبی ص۳۷، ۴۳)

ص۳۲۳ ، س۹

بهرت که درقرن‌اول میلادی زندگی‌می‌کرد مؤلف کتابی بنام NĀṬYA ŚĀSTRA درفن نمایشنامه وصنایع وبدایع وغیره می‌باشد.

ص۳۵۱ ، س۲۰

راجامان یامان سینگ RĀJĀ MĀN SINGH (۱۴۸۶–۱۵۱۸ م) حکمفرمای گوالیار واقع در ایالت مدهیه پرادش MADHYA PRADESH معاصر سلطان حسین شرقی پادشاه جونپور بود ویک بار او را برخلاف بهلول لودی پادشاه دهلی پناه داده بود. مان سینگ یکی از بزرگترین هواخواهان هنرهای زیبا بود. وی خود در موسیقی کلاسیکی مهارتی تمام داشت و اغلب موسیقدانان آن دوره‌را در دربار خویش گردآورده بود. می گویند که‌این استادان موسیقی به ایمای راجا کتابی بنام مان کوتوهل . MĀNA KUTŪHALA درموسیقی‌هندی تألیف کردند که میرزافقیرالله سیف‌خان درحدود ۱۰۷۶ هجری درعهد اورنگزیب عالمگیر ترجمهٔ فارسی آنرا تهیه کرد. میرزا فقیرالله درمقدمهٔ کتاب‌خویش می نویسد که وقتی که‌اومی‌خواست یکی ازکتب اساسی موسیقی‌را به فارسی برگرداند، دوکتاب توجه او را جلب نمود: یکی راگ ساگر بود که درعهد اکبر پادشاه‌گورکانی (۱۵۵۶–۱۶۰۵ میلادی) بوسیلهٔ نان‌سین و دیگران تألیف شده بود ودیگری‌همین کتاب‌مان کوتوهل‌بود. فقیرالله برای ترجمه کتاب دومی را انتخاب کرد زیرا به نظر اوکتاب راگ ساگر – آنقدر که می بایست مستندنبود. وی می‌افزاید که موسیقی دانان دورهٔ اکبری بیشترعطایی بودند یعنی اطلاع آنان دربارهٔ موسیقی بیشتر عملی بود تا نظری. در حالیکه موسیقی‌دانان دربار راجامان سینگ به معنی واقعی دانشمند بودند.

(ادبیات فارسی‌هند در دورهٔ اورنگزیب ص۴۵۴ ببعد، کمبریج هیستری آو اینديا ج۳/ص۲۲۸، ۲۵۵ وغیره).

ص۳۵۳ ، س۴

سورداس SŪRDĀS درمیان متقدمین شعرای هندی زبان دارای‌مقامی خاص است. عشق وی با کریشنا خدای هندوان از شور و حـال مخصوصی برخوردار‌است. چنانکه می‌دانیم کریشنا با چندین هزار زن ودختر قبیلهٔ یـادو YĀDAVA که‌گوپی GOPĪ خوانده می‌شدند عشق می‌ورزید وهنگامی کـه

وی با لحن دلسوز خاص خود نی می‌نواخت این همه زنان زیبا پروانه‌وار گرد او می‌آمدند. اغلب علمای هندو عشق کریشنا وگوپیها را نوعی عشق عرفانی تعبیر می‌کنند وبا شوق وهیجان ازآن یاد می‌نمایند. یکی ازدلباختگان کریشنا شاعرما سورداس است.

(تاریخ ادبیات هندی تألیف رام چند شوکلا ص۱۵۴)

سلطان حسین شرقی (۸۶۲-۸۸۴ هجری) آخرین فرمانروای سلسلهٔ سلاطین شرقی است که مرکز حکومت آنان درجونپور واقع درنزدیکی بنارس درایالت اوترپرادش UTTAR PRADESH بود. این سلسله که بوسیلهٔ غلام سیاهپوستی بنام ملك سرور درسال ۷۹۶ هجری تأسیس شده بود چندی بعد به شکل یکی از بزرگترین مراکز فرهنگ ایرانی در هند درآمد و جونپورلقب شیرازهند یافت. قلمرو شرقی جونپورشامل بخش شرقی ایالت اوترپرادش وبخش غربی ایالت بیهار ومنطقه شمالی ایالت مدهیه پرادش بوده است وگاهگاهی نفوذ آن تا بنگال و اریسا ORISSĀ گسترش می‌یافت.

هنگامی که حسین تخت جونپور را بدست آورد بهلول لودی پادشاه دهلی بود. حسین چندین بار با بهلول جنگ کرد اما با وجود برتری نظامی با شکست مواجه شد. وآخرکار درسال ۸۸۴ هجری بعدازشکست شدیدی مجبور شد طرف بنگال فرارکند وآنجا درپناه پادشاهان بنگال زندگی کرد و در سال ۹۰۶ ه درگذشت. (کمبریج هیستری آواینڈیا ج ۳/ص ۲۵۴)

ص۳۵۳، س۹

زبان خیرابادی یعنی لهجهٔ هندی که ازجونپورتا خیرآباد درزمان سلطان حسین شرقی دایج بوده است. خیرآباد بخشی ازشهرستان سیتاپورواقع در ایالت اوترپرادش UTTAR PRADESH است.

زبان پوربی: زبانی که درپورب PŪRVA یا منطقهٔ شرقی هند رواج داشته است. کلمهٔ پورب تا حدی ابهام دارد ولی معمولا ازآن قسمت شرقی ایالت اوترپرادش وبهاروبنگال اراده می‌کنند.

ص۳۵۴، س۱۰

مراد از زبان راجپوتی زبان راجپوتها RĀJPŪT است که در ایالت راجستان تمرکز دارند.

گوالیار GWALIOR شهری در ایالت مدهیه پرادش که در جنوب آگرا و دهلی واقع است. رك: راجامان گوالیاری.

ص۳۵۹، س۲۰

سلطان علاءالدین، دومین پادشاه سلسلهٔ خلجیان دهلی که بعد از به قتل رساندن عموی خود جلال الدین فیروزشاه خلجی سرسلسلهٔ این دودمان در سال ۶۹۵ هجری بپادشاهی رسید، یکی از پرشورترین حکمفرمایان دهلی و هندوستان محسوب می‌شود. در اوایل حکمرانی وی غارتگران مغول سه بار به هند تهاجم بردند اما ارتش جنگ آزمودهٔ علاءالدین هر بار مغولها را عقب راند و بسیاری از آنها را اسیر کرد.

علاءالدین مرزهای اقلیم خویش را وسیع‌تر کرد. گجرات که تا آن زمان مستقل بود بوسیلهٔ ارتش او تسخیر و جزو قلمرو خلجی شد. همچنین راجستان و مالوا و قسمتی از جنوب هندوستان تحت پرچم دهلی در آمد.

علاءالدین برای جلوگیری از هر گونه خطر قیام و شورش به اعمال بسیار وحشیانه متوسل می‌شد و اگر کسی ضد دولت قیام می کرد به زن و فرزندان او نیز رحم نمی‌کرد. او قوانینی باجرا در آورده بود که مردم بستوه آمده بودند. مثلا خانواده‌های اعیان حق نداشتند با یکدیگر ازدواج کنند و امثال آن.

علاءالدین بیست سال پادشاهی کرد و در سال ۷۱۵ هجری درگذشت.

برای شرح احوال وی رجوع شود به تاریخ فیروزشاهی تألیف ضیاء‌الدین برنی، چاپ کلکته ۱۸۶۲ میلادی، منتخب التواریخ تألیف عبدالقادر بدایونی، کلکته، ۱۸۶۸ میلادی. (کمبریج هیستری آو اینديا ج ۳/ص۹۸ ببعد).

ص۳۶۰، س۲

امیرخسرو: تولد در پتیالی PATIĀLĪ واقع در ایالت اوتر پرادش

درسال ۶۵۱ هجری. وفات ۱۸ شوال ۷۲۵ هجری. مدفن : پائین مقبرهٔ شیخ نظام‌الدین اولیا دردهلی. (برای شرح حال اورجوع کنید به شعرالعجم تألیف استاد فقید شبلی نعمانی ج اول).

شیخ نظام‌الدین بدایونی که بنابر عظمت معنوی وی مردم هند او را اولیا ومحبوب‌المشایخ خطاب می‌کنند چهارمین عارف بزرگ شبه قارهٔ هند و پاکستان است که سه فرد دیگرعبارتند ازشیخ معین‌الدین چشتی (م — ۵۳۷ هجری) وشیخ قطب‌الدین بختیارکاکی (م— ۶۳۶ ه) و شیخ فریدالدین گنج شکر(م—۶۶۴ه). مقبرهٔ شیخ معین‌الدین دراجمیر وشیخ کاکی دردهلی وآرامگاه شیخ فریدالدین دراجودهن (واقع درپاکستان) است. شیخ‌نظام‌الدین ازحضر شیخ فریدالدین گنج شکر ارشاد وهدایت یافت و باید گفت که پس از شیخ نظام‌الدین هیچ عارفی درشبه قارهٔ هندوپاکستان بدان پایه ازمحبوبیت در میان مردم نرسید. مقبرهٔ وی دردهلی زیارتگاه خلایق است وچه مسلم و چه غیرمسلم روی نیازبه درگاه اومی آورند وازوفیض می‌جویند.

شیخ نظام‌الدین آنقدربه امیر خسروعلاقه‌مند بودکه می‌گفت: اگربرای بخاك سپردن دوجسد دریك قبرمانع شرعی وجود نداشت وصیت می‌کردم که من وخسرو در یك قبر بخاك سپرده شوند.

شیخ نظام‌الدین شش ماه قبل ازخسرودرتاریخ هژدهم ربیع‌الآخر ۷۲۵ هجری جهان فانی را وداع‌گفت ودردهلی بخاك سپرده شد.

(خزینةالاصفیاء تألیف غلام سرور، کانپور، ۱۳۲۰ هجری، ص۳۲۸).

ص۳۶۱، س۸

جلال‌الدین اکبرگورکانی پنجمین پادشاه‌گورکانی هند(۹۶۳—۱۰۱۴ هجری = ۱۵۵۶—۱۶۰۵ میلادی)

تان سین که نام اصلی او ترلو چن‌داس TRILOCAN DĀS است پسرمکرند پاندی MAKARAND PĀNDE بود. آورده‌اند که پدر او را فرزند نمی‌شد. ولذا اونیاز به درگاه شیخ محمد غوث‌گوالیاری برد. دراثر دعای شیخ تان سین بدنیا آمد وچون بزرگ شد وبرماوقع اطلاع حاصل نمود

برحضرت شیخ ارادتی یافت. تان‌سین تحصیلات مقدماتی را نزد شیخ بانجام رسانید. وچون مرشدوی جناب شیخ محمد غوث به‌گجرات مسافرت کرد تان سین درمعیت او بود. درآنجا مورد لطف سلطان محمود پادشاه گجرات قرارگرفت. شاه مقامی دردربار باو عطا کرد که البته مورد قبول تان سین واقع نشد. پس ازآن او به‌گوالیارمراجعت کرد وسپس به دهلی وبنگال مسافرت نمود. سرانجام به دربار راجارام چندر پیوست . دوتن ازدرباریان رام چندر که به دربارا کبرشاه مهاجرت کرده‌بودند اکبررا ازوجود موسیقیدانی بزرگ چون تان‌سین دردستگاه رام چندرمطلع ساختند. اکبرشاه ازتان سین دعوت کرد واو به درباروی ملحق شد. تان سین آخرین سالهای عمرخودرا دردستگاه اکبر بسر برد وبرطبق آنچه ابوالفضل درکتاب اکبرنامه نوشته است اودرسال سی و چهارمین سنهٔ جلوس اکبردرگذشت .

تان سین بلاشك بزرگترین ومعروفترین مسیقیدان هند است. بدین خاطر وبه‌سبب احترام عظیمی که درشأن اوقایل می‌شدند هرگز کسی اورا بنام نمی‌خواند بلکه به‌لفظ میان خطاب می کرد که معنی آقا وصاحب می‌دهد. مقبرهٔ او درگوالیار زیارتگاه بزرگ عاشقان موسیقی است.

(مجلهٔ آج کل ـ دهلی ـ اوت ۱۹۵۶ میلادی، مقالهٔ قاضی معراج دهولپوری تحت عنوان تان سین ص۸۷)

ص۳۶۱، س۱۲

شیخ محمد غوث‌گوالیاری .

شیخ محمد غوث‌گوالیاری که اسم اصلی او خطیرالدین است یکی از بزرگترین عرفای شطاریهٔ هند بود . وی ازاحفاد شیخ فریدالدین عطاراست و ازکودکی در حضورعارف دیگر این سلسله حاجی حمید حضورگوالیاری تربیت و ارشاد یافت وسالها در جنگلهای نزدیك بنارس به ریاضت‌های شاقه پرداخت. سپس شیخ محمد غوث به‌گوالیارمنتقل شدودرآنجا خانقاهی‌تأسیس کرد وبه ارشاد وهدایت اشتغال ورزید. چون بابر به‌گوالیار لشکر کشی نمود،

مریدان شیخ به کمك ارتش وی شتافتند ودرنتیجه قلعهٔ‌گوالیار بدست گورکانیها افتاد . طبیعی است کـه بعد ازاین واقعه شیخ محمد غوث مورد احترام خاصی ازطرف بابر وپسرش همایون قرارگرفت. اما چون همایون شاه ازهند فرار کرد وشیرشاه سوری تخت دهلی را تصرف نمود وی درپی آزار شیخ بر آمد. شیخ گوالیار را ترك گفت ومدتی درگجرات ونواحی آن بسر برد.

دردوران اکبرشاه گورکانی شیخ محمد غوث دوباره سعی کرد کـه آب رفته را به جوی بازآرد اما به علت سخن‌چینیهای اطرافیان اکبرشاه موفق نشد. شیخ به سن هشتاد سالگی درسال ۹۷۰ هجری وفات یافت ودرقلعهٔ گوالیار بخاك سپرده شد.

شیخ آثارزیررا تألیف نمودکه برخی ازآنها امروزه نیزدردست است.

۱) رسالهٔ معراجیه. ۲) جواهرخمسه.

۳) کلید مخازن. ۴) کنزالوحده .

۵) ضمایروبصایر. ۶) بحرالحیوة .کتاب آخری ترجمهٔ کتابی سانسکریت بنام امرت کند AMRTAKUNDA است .

(رودکوثر تألیف شیخ محمد اکرام، لاهور، ۱۹۷۰ م، ص۳۷).

سبحان‌خان وبرادرش بچترخان BICITRA KHAN هردوازخوانندگان دربار اکبرشاه بودند. (آئین اکبری، ترجمهٔ انگلیسی، ص ۶۸۱)

ص۳۶۱، س۱۸

سرگیان خان که بلاخمن اورا SRIGYĀN خوانده است ازخوانندگان دربار اکبر بود. (آئین اکبری، ترجمهٔ انگلیسی، ص ۶۸۱)

چاندخان وسورج خان هردو ازاهالی گوالیاربودندکه تـان سین را در حین خواندن همراهی می کردند، بدین نحوکه چاندخان درشب و سورج‌خان درروزباتان سین درخواندن هم آوازی می‌نمودند. (مجلهٔ آج کل، اوت ۱۹۵۶ میلادی، مقالهٔ دانشمند محترم آقای امتیازعلی عرشی تحت عنوان: چندموسیقی دان معروف هند ص۱۰۱) .

تان ترنگ خان : یکی ازسه پسر تان‌سین بوده که نام‌دوتن دیگر بلاس‌خان وصورت سین بود که هرسه خوانندگانی ماهروبزرگ بودند . (آج کـ‌ل، مقالهٔ فوق‌الذکر وآئین اکبری، ترجمهٔ انگلیسی، ص۶۸۱) .

باج بهادر یا بازبهادر پادشاه مالوا درمرکز هندکه داستان عشق وی با روپ‌متی بسیار معروف است، بـه موسیقی وهنرهای زیبا علاقهٔ شدید داشت . وی درسال ۹۶۳ هجری بعد ازدرگذشت پدرخود شجاعت خان تخت‌مالوا را بدست آورد . ودرسال ۹۶۹ هـجری پس ازشکست درمقـابل افسران اکبر-گورکانی پادشاهی را ازدست دادوپس ازچندسال دربدری به دربار اکبر پیوست وازاکبرشاه منصب دوهزاری یافت. بازبهادر قبل ازسال۱۰۰۱هجری درگذشته است .

بازبهادرو معشوقه‌اش روپ متی هردودراوجین UJJAIN مدفون‌اند .

(آئین اکبری، ترجمهٔ انگلیسی، ص ۴۷۳ و ۶۸۱ ، کمبریج هیستری آو اهندیا ج ۳/ص۳۷۱) .

میان داؤد وملااسحق هردو ازخوانندگان دربار اکبرشاه بودند .

(آئین اکبری ، ترجمهٔ انگلیسی، ص ۶۸۱)

ص۴۶۲، س۱۵

میرزا عاقل پسر باقرخان وشاگردتان سین بود ودرعلم موسیقی به‌درجهٔ کمال رسیده‌بود. (مجلهٔ آج کل، مقالهٔ فوق‌الذکر) .

ص۴۶۴، س۶

تقویم هندی مانند تـقویم اسلامی قمری است. اما ریاضی‌دانـان هندی پس از هرسه سال تقویم خود را با تقویم خورشیدی تطبیق می کنند و بااضافهٔ چند روز اختلاف سال قمری و شمسی را ازبین مـی‌برند . شاید بهمین علت مؤلف تحفة‌الهند هنگام تطبیق ماهـهای هندی با ایرانی چیت را با اسفند ماه تطبیق کرده است. ممکن است گاهی چیت ماه با آخر اسفندماه وفق دهـد والا چیت مصادف با فروردین است. ماههای دیگررا نیزهمین طور بایدحساب کرد.

ص۴۲۴، ۲۰

مخدوم بهاءالدین زکریا ملتانی.

شیخ بهاءالدین زکریا مرشد شاعر معروف عراقی در شبه قارهٔ هند وپاکستان مؤسس سلسلهٔ سهروردیه محسوب می‌شود.

وی درسال ۵۶۸ هجری درشهر مولتان(واقع درایالت پنجاب پاکستان) متولد شد وبرای تحصیل معنوی وفراگرفتن مراتب سیروسلوک به‌خارج ازکشور مسافرت کرد ودرخراسان وبخارا ومدینه ازمحضر علمای بزرگ وعرفای باکمال استفاده واسترشاد جست وسپس دربغداد به حضورشیخ‌الشیوخ شهاب الدین سهروردی باریافت. گفته می‌شودکه شیخ سهروردی پس از هفده روزخرقهٔ خلافت را به بهاءالدین زکریا اعطا فرمود واورا دستورداد که به شهرمولتان بازگردد وبه‌ترویج واشاعهٔ دین اسلام وارشاد وهدایت مردم بپردازد. بهاءالدین زکریا به مولتان برگشت و به هدایت خلق خدا اشتغال ورزید، امرا و و حکمفرمایان معاصر برای شیخ احترام خاصی قایل بودند وبراثرهمین روابط شیخ بهاءالدین زکریا ثروت هنگفتی بدست آورده بود.

شیوع اسلام وعرفان درپاکستان را باید معلول مساعی شیخ بهاءالدین زکریا دانست.

شیخ بهاء الدین ذکریا در سال ۶۶۱ هجری دعوت حق را اجابت کرد و در مولتان بخاک سپرده شد. مقبرهٔ وی یکی از بزرگترین زیارتگاه‌های مردم آن دیار است. (برای احوال شیخ بهاءالدین زکریا رجوع شود به آب کوثر تألف شیخ محمد اکرام لاهور: (چاپ هشتم) ۱۹۷۱ میلادی، ص ۲۵۵)

ص۴۲۵، س۳

سلطان بهادرگجراتی:

سلطان بهادرگجراتی بزرگترین پادشاه مسلمان‌گجرات است. وی بعلت نارضایتی ازپدرخویش مظفرشاه دوم‌گجرات را ترک‌گفت وبه ابراهیم لودی پادشاه دهلی پناه برد. اما درهمان موقع بابربه ابراهیم حمله کرد و اورا مقتول

ساخت. ازقضا درهمان هنگام مظفردوم درگذشت و بهادر پس‌ازجنگ بادوبرادر خود سکندر ولطیف وهزیمت آن دوتاج وتخت‌گجرات‌را بدست‌آورد.

بهادرقدرتمندترین پادشاه عصرخود محسوب می‌شدوفرمانروایان‌معاصر اودرهند مرکزی وجنوبی باوباج می‌دادند.

بابرفرصتی نیافت که‌گجرات را تسخیرکند واگـرچه پسروی همایون‌ـ گورکانی بهادررا شکست داد لیکن اونیزموفق به تسخیرواقعی گـجرات‌نشد. بهادردرزدوخوردی با پرتغالیهاکه دربندر دیو (DIU) واقع برساحل غربی گجرات روی داد، دردریا غرق شد.

سلطان بهـادرگجراتی از۹۳۲ تا ۹۴۳ هجـری پادشاه‌گجرات بـود. (کمبریج هیستری آواینديا ج۳/ ص ۳۲۱)

BORROWER'S NO.	ISSUE DATE	BORROWER'S NO.	ISSUE DATE

9622522401

لغات هندی و سانسکریت

الف

ابرت ان پراس	VRITTA ANUPRÀSA
	سجع. ۲۷۶
ابگت	AVYAKTA
	نوعی خوانندهٔ بد. ۳۴۵
ابهسار	ABHISÀRA
	فسق، بدکاری. ۷۷
ابهسارکا	ABHISÀRIKÀ
	فاسقه، زن بدکار. ۷۷، ۳۰۹
ابهسندتا	ABHISANDHITÀ
	نوعی نایکا یا زن. ۳۰۶
ابهلاکه	ABHILÀSÀ
	شوق بیحد نایکا برای وصال نایک ویا معشوق خویش. ۳۱۵
ابهنگ‌تال	ABHAṄGA TÀLA
	نوعی تال یا واحدآهنگ موسیقی. ۴۴۵

اجمیر AJMER

نام شهری درایالت راجستان RAJASTHAN (هند). ۶۹

اجمیری AJMERÌ

منسوب به‌اجمیر. ۶۹

اجنگ AJAṄGA

نوعی چهپی (رك بهمین ماده). ۱۶۱

اجی AJAYA

نوعی چهپی (رك بهمین ماده). ۱۵۶، ۱۵۸

اچار UCCÀRA

محل آغازتال یاآهنگ موسیقی. ۴۳۵

اچل ACALA

یکی از اسامی هجای کوتاه یا لگه LACHU . ۸۸

اچهر AKSHARA

حرف، واژه، کلمه لغت. ۲۹، ۳۴۸

اچهر چتکا النکار AKSṚA CAKṚA ALAMKÀRA

نوعی صناعت ادبی. ۲۸۷

اچهرسگائی AKSHARA SAGÀÌ

رك: چهیکا ان پراس. ۲۷۷

ادانا ADÀNÀ

= ادانو. ۴۰۶، ۴۱۳، ۴۱۶، ۴۱۷

ادانو ADÀNO

یکی ازپتر یاگوشه‌های دیپك راگ (مکتب بهرت). ۴۰۶

ادب ADIVYA

نوعی زن یانایکا. ۳۱۰، ۳۱۱

ادهیای **ADHYÀYA**

اصل، رکن، فن، باب، بخش. ۳۲۴، ۳۲۵

ادهیرا **ADHÌRÀ**

زن خشمگین و غیرمتحمل. ۳۰۷

ادیچهین تال **UDAYAKSHAṆA TÀLA**

نوعی تال یا واحد آهنگ موسیقی. ۴۴۳

آر **ÀR**

پسوند فاعلی. ۷۴

ار **ARI**

دشمن، نسبت منفی میان سگن و تگن در عروض. رك: سگن وتگن. ۱۰۸-۱۱۰

ار **ARI**

نوعی چهپی (رك بهمین ماده). ۱۶۲

اُر **URA**

سینه. ۶۸

ارپ **URPA**

نوعی ادا و انداز رقاص. ۴۳۸

ارته **ARTHA**

معنی، مفهوم. ۳۲۴

ارته ادهیای **ARTHA ADHYÀYA**

بخشی ازعلم موسیقی که درآن از معنی‌دانی و سخن فهمی بحث می‌شود. ۳۲۴

ارجن **ARJUNA**

نام یکی از واضعین موسیقی. ۳۵۸

ارده چند **ARDHA CAND (ARDHA CANDRA)**

نیمهٔ ماه، هلال، صورت نون که بالای خط کلمه برای نون غنه می‌نویسند. ۳۹-۴۶، ۴۳۴

آساده ÀSHÀḌHA

چهارمین ماه سال هندی مصادف باتیر.

۳۶۴، ۳۹۵

آساوری ASÀVARÌ (ÀSÀVARÌ)

یکی ازشعبه‌های سری راگ (رك بهمین‌ماده).

۳۷۷، ۴۱۴--۴۱۶، ۴۱۸، ۴۱۹، ۴۲۳--۴۲۵

اساوری ASÀVARÌ (ÀSÀVARÌ)

یکی از شعبه‌های هندول راگ (طبق مکتب بهرت). ۳۹۹ ، ۴۲۰

اسبنده دوکهن ASAMBADDHA DOṢA

عدم رابطه بین قسمت‌های مختلف بیت. ۲۹۴

است ادهیای ASTRA ADHYÀYA

فن نواختن سازهای موسیقی که معمولاً آن‌را VÀDYÀDHYÀYA می گویند. ۳۲۵

استت STUTI

دعا ونیایش (رقاص) درحضورخدایان. ۴۳۹

استری لنگ STRÌLIṄGA

مؤنث. ۶۰، ۶۱

استنبه STAMBHA

نوعی بهاو (رك بهمین ماده). ۳۱۱

استنبه STAMBHA

یکی ازپتریا گوشه‌های میگه‌راگ (مکتب بهرت).

۴۰۹، ۴۲۰

استنبه تیرتها STAMBHA TÌRTHÀ

یکی از شعبه‌های پنجم راگ (مکتب کل نات).

۳۸۶

اشلوك
ŚLOKA
نظم نثرمانند، کلام موزون وبی‌قافیه. ۲۲۶

اشلیکها لنکار
ŚLESHA ALAMKÀRA
نوعی صناعت ادبی. ۲۷۲

آك
ÀK
پسوند فاعلی. ۷۴

اکار
AKÀRA
همزه، اشکال گوناگون همزه درهندی. ۱۳،۲۶

اکارن ات پریچها
AKÀRANA UTPREKSHÀ
اغراق ، مبالغه. ۲۷۳

آکاس
ÀKÀŚA
نوعی دندك نباها (رك بهمین ماده). ۲۲۱

آس کا بانی
ÀKÀŚAVÀNÌ
صدای‌آسمانی، زبان اهل آسمان،
سانسکریت. ۵۱

اکتهاچهند
UKITTHA CHANDA
نوعی وزن عروضی. ۱۲۶، ۲۰۲

اگت
AGATA
=سنکر. ۳۸۳

اگت پتکا
ÀGATA PATIKÀ
نوعی زن یا نایکا. ۳۰۹

اگچهت‌پتکا
ÀGACCHATA PATIKÀ
نوعی زن یا نایکا. ۳۰۸

اگد
AGADA
=سنکر. ۳۸۳

اگده
AGADHA
یکی ازپتر یاگوشه‌های شری راگ
(مکتب کل نات). ۳۸۹

الال ULLÀLA

رك: الالا چهند. ۱۵۵

الالاچهند ULLÀLÀ CHANDA

نوعی وزن عروضی. ۱۴۳، ۱۵۵-۱۵۸

النكار ALAṂKÀRA

علم بدیع و بیان هند. ۵، ۲۶۵، ۲۷۱-۲۸۳، ۲۸۶، ۳۴۸

امر AMARA

رك. نگن. ۱۰۵

امر بیل AMAR BELA

نوعی گیاه‌که بالای درخت می‌روید و ریشه‌اش با خاك زمین هیچ رابطه ندارد. ۲۹۵

امرت AMRITA

آب‌حیات. ۷۹

امرت بانی چهند AMRITVÀNÌ CHANDA

نوعی وزن عروضی. ۲۳۶

امل AMALA

اعراب پتر (رك بهمین ماده). ۲۵۶

امنگل اسلیل AMANGALA ASLÌLA

نوعی تأکید المدح بمایشبه‌الذم. ۲۸۷

امی‌تال AMIYA TÀLA

نوعی تال یاواحد آهنگ موسیقی. ۴۵۰

ان AN

پیشوند نفی. ۷۱

ان IN

ضمیر یا صفت اشاره برای نزدیك. (جمع). ۶۳

ان UN

ضمیر یاصفت اشاره برای دور (جمع). ۶۳

اندهی ANDÀHÌ
یکی از فروع بهیرون راگ (مکتب بهرت). ۴۰۲

اند چهند INDRA CHANDA
رك: سنه بهار. ۱۷۳

اندرانی INDRÀNÌ
رك: مگن. ۱۰۵

اندر اوتی چهند INDRÀVATÌ CHANDA
نوعی وزن عروضی. ۲۳۴

اندرت ANUDRUTA
واحد $\frac{۱}{۴}$ هجایی. ۴۳۱، ۴۳۴، ۴۴۵

اند ولی ANDOLÌ
یکی ازشعبه‌های بسنت راگ (مکتب کل نات). ۳۸۵

انده دوکهن ANDHA DOKHAN (DOSHA)
تشبیهی که درآن وجه شبه غریب وبعید باشد. ۲۸۷

اندهیالی ANDHIYÀLI
=اند ولی. ۳۸۵

انرس ANARASA
بیمزه، بیذوق، بیمزگی، عدم ذوق. ۷۱

انس AMSA (ṃ)
پسوند. ۸۳

انسر ANSUR (AŚRU)
نوعی بهاو (رك بهمین ماده). ۳۱۲

انسنبهوگ دکهتا ANASAMBHOGA DUKHITÀ (ṃ)
نوعی زن. ۳۰۳

ان ناسک ANUNÀSIKA

نون غنه، آنچه به‌دماغ گفته شود، صدای منخرینی. ۳۷

آنند ÀNANDA

رك: تگن. ۱۰۶

آنند ÀNANDA

یکی ازپتر یا گوشه‌های هندول راگ (رك بهمین ماده). ۳۸۱

اَننگ تال ANAṄGA TÀLA

نوعی تال یا واحدآهنگ موسیقی. ۴۵۴

اَننگ سیکهر چهند ANAṄGA ŚEKHAR CHANDA

نوعی دندکا چهند(رك بهمین ماده). ۱۶۸-۱۷۰

اَننی اپمان ANANYA UPAMÀ

نوعی تشبیه. ۲۷۰

اَننی دهرم ANANYA DHARMA

رك: انده دوکهن. ۲۸۷

انوپ ANÙPA

حرف متحرك قبل‌از روپ یادخیل مثلاً ق درقمر و ن در نظر. ۲۴۲، ۲۴۳، ۲۵۴

انوپ روپ ANÙPARÙPA

یکی از راگ یا مقامهای مرکب موسیقی. ۴۲۱

انودهان ANAVADHÀNA

نوعی خوانندهٔ بد. ۳۴۶

انیا اپدیسا لنکار ANYOPADEŚA ALAMKÀRA

نوعی صناعت ادبی. ۲۷۵

آو ÀO (ÀV)

پسوند مصدری. ۷۶

او — Ù

پسوند فاعلی. ۷۴

اواس — UVÀSA

بیگانه، نسبت‌میان جگن و رگن درعروض.
رك: جگن ورگن. ۱۰۹، ۱۲۰

آوت — ÀVAT

پسوند. ۷۳

آوت — ÀVAṬ

پسوند صفت. ۷۶

اوت — AUṬ

پسوند. ۸۱

اوت — ÙṬ

پسوند تصغیر. ۷۹

اوتی — AUTÌ

پسوند. ۸۳

اودو — OḌAVA

مقامهای موسیقی یاراگ که مرکب ازپنج آهنگ باشد. ۳۲۳،۳۳۵، ۳۶۳، ۳۶۵، ۳۶۷،۳۶۸، ۳۷۱-۳۷۳، ۳۷۵، ۳۷۷، ۳۷۸.

اودها — ÙḌHÀ

نوعی فاسقه. ۳۰۱، ۳۰۲

اوروهی — AVAROHÌ

برگشتن ازآهنگ هفتم به‌آهنگ اول هنگام آوازخواندن‌که صدا تدریجاً پست می‌شود.
رك: روهی. ۳۲۷، ۳۳۲

اول OL

پسوند صفت. ۷۷

اونا AUNÀ

پسوند تصغیر. ۷۸

آونان ÀVNÀ

آمدن. رک: آونون. ۷۵

آونون ÀVNO

آمدن، آمد. ۷۵

اوهان OHÀN

پسوند صفت. ۷۷

اه AHI

نام یکی از افاعیل عروضی که اول یك هجای کوتاه و سپس دو هجای بلند داشته باشد. ۱۰۱

اه AHI

نام یکی از افاعیل عروضی دارای یك هجای بلند وسه هجای کوتاه به‌ترتیب. ۱۰۲

اه AHI

نام یکی از افاعیل عروضی که اول وآخر یك هجای کوتاه و در وسط دوهجای بلند داشته باشد. ۱۰۳

اهیر AHIVARA

نوعی دوها (رک: بهمین ماده). ۱۵۱

آهند ÀHAND

پسوند. ۸۲

اَهو AHO

حرف ندا. ۷۰

ایک تالی تال EKTÀLI TÀLA

نوعی تال یا واحدآهنگ موسیقی. ۴۵۲

ایکل EKALA

نوعی خواننده. ۳۳۷

ایل ÌL

پسوند صفت. ۷۶

ایمن AIMAN

یکی ازفروع (بهارجا) دیپک راگ (بهرت).
۴۰۷، ۴۱۳، ۴۱۴، ۴۱۹، ۴۲۲، ۴۳۰

آیو ÀYO

آمد، آمدی، آمدم (مذکر). ۵۴، ۵۷

آیون ÀYOṈ

پسوند صفت. ۷۷

ای‌هو E HO

حرف ندا. ۷۰

آئی ÀYE

آمدند، آمدید، آمدیم (مذکر). ۵۵

آئی ÁÌ

آمد، آمدی، آمدم (مؤنث). ۵۵

آئی ÀÌ

پسوند مصدری. ۷۵

آئین ÀYÌṈ

آمدند، آمدید، آمدیم (مؤنث). ۵۵

«ب»

ببهاس VIBHÁSA
نام یکی ازشعبه‌های پنجم راگ (مکتب سمیشور). ۳۹۲

ببهاس VIBHÁSA
نام یکی از پتر یاگوشه‌های بهیرون راگ (مکتب بهرت). ۴۰۱، ۴۲۰

ببهرم‌هاو VIBHRAMA HÁVA
نوعی‌هاو (رك بهمین ماده). ۳۱۳

بپ BAPPA
اعراب تمال (رك بهمین ماده). ۲۵۷

بپ VIPRA
نام یکی از افاعیل عروضی شامل چهارهجای کوتاه. ۱۰۱، ۱۷۸، ۱۸۷، ۲۰۴ - ۲۰۷، ۲۳۷

بپ گن VIPRA GAṆA
رك: بپ VIPRA. ۱۵۲، ۱۵۳

بپرلبدها VIPRALABDHÁ
نوعی زن. ۳۰۹

بپرلنبه VIPRALAMBHA
جدایی، فراق. ۳۱۵

بتال VITÁLA
نوعی خوانندهٔ بد. ۲۴۴

بتاؤ BATÁÙ̥
مسافر، راهگر. ۷۴.

بتت VITANT
آلت بی‌سیم موسیقی. ۴۴۰

بچهت‌هاو VIKSHATA HÁVA

نوعی هاو (رك بهمین ماده). ۳۱۴

بچهیپ‌هاو VIKSHEPA HÁVA

نوعی‌هاو (رك بهمین ماده). ۳۱۴

بدانکر BAḌAAṄKURA

شکل واو معروف که زیر حرف هندی می‌نویسند.

رك: له‌انکر. ۴۳، ۴۴.

بدر مالی‌تال BHADRAMÁLÌ TÁLA

نوعی تال یا واحدآهنگ موسیقی. ۴۴۲

بدگدها VIDAGDHÁ

نوعی فاسقه. ۳۰۲

بدم VIDYUMHA

نوعی دندك نباها (رك بهمین ماده). ۲۱۷

بدوکهك VIDÙSHAKA

مسخره، دلقك. ۳۲۰

بده BUDDHA

نوعی چهپی (رك بهمین ماده). ۱۶۲

بدهر BUDDHARA

رك: اسلیل دوکهن. ۲۸۷

بدهنس BAḌAHAṂSA

یکی از پتر یا گوشه‌های مالکوس راگ (رك بهمین ماده). ۳۸۰، ۳۸۹، ۳۹۴، ۳۹۶، ۴۱۵، ۴۱۷، ۴۱۸

بدهنس BAḌAHAṂSA

= کهوکر. ۳۸۰

بسنت راگ — VASANTA RÁGA

یکی از راگهای شش گانه موسیقی هندی طبق مکتب کل نات وسیمشور. ۳۸۴، ۳۸۵، ۳۸۹، ۳۹۰، ۳۹۵

بسنت‌رت — VASANTA RITU

فصل بهار. ۲۹۶، ۳۶۴، ۳۶۷، ۳۷۲-۳۷۴، ۳۷۷، ۳۹۵

بسنت سیام — VASANTA SYÁMU

یکی از راگ یا مقامهای موسیقی مخترع سلطان حسین شرقی. ۴۲۴

بسها — VASUHÁ

نام یکی از افاعیل عروضی که اول و آخردو هجای کوتاه و در وسط یك هجای بلند داشته باشد. ۱۰۰

بشر بده نئودها — VISRABDHA NAVODHÁ

نوعی زن یا نایکا. ۲۹۹

بشن — VISHNU

رب، پروردگار. ۲۷۴، ۲۹۳

بشن پد — VISHNU PADA

نوعی تصنیف هندی. ۳۵۲

بکت — BIKATA

= بهاگرا. ۳۸۳

بکرت — VIKRITA

فوت شدن بعضی از مراتب آهنگ دریك مقام موسیقی یاراگ. ۳۳۴

بکروکت گربتا — VAKROKITI GARVITÁ

نوعی زن. ۳۰۴

بل BALA

نام یکی از افاعیل عروضی که اول یك هجای بلند وسپس دوهجای کوتاه داشته باشد. ۱۰۰

بل BALA

نوعی دوها (رك بهمین ماده). ۱۵۰

بلاس هاو VILÀSA HÀVA

نوعی هاو (رك بهمین ماده). ۳۱۴

بلاول BILÀVAL

= براور. ۳۷۳

بلاول BILÀVAL

یکی ازپتر یاگوشه‌های بهیرون‌راگ (مکتب کل نات وبهرت). ۳۸۹، ۳۹۵، ۴۰۱، ۴۱۱، ۴۱۳-۴۲۰، ۴۲۲

بلاولی BILÀVALÌ (VELÁVALÌ)

براور. ۳۷۳، ۴۱۴

بلاولی BILÀVALÌ (VELÀVALÌ)

یکی ازشعبه‌های بهیرون راگ (کل نات و بهرت). ۳۸۷، ۴۰۲، ۴۱۵، ۴۱۹

بلدیو BALADEVA

نام برادرکریشنا. ۴۱۳

بلریا چهند VALLARÌ CHANDA

نوعی وزن عروضی. ۱۴۳، ۱۷۲

بلنیه BALANEH(?)

یکی ازپتر یاگوشه‌های بهیرون راگ (رك بهمین ماده). ۳۷۹

بلوکت تال VILOKITA TÀLA

نوعی تال یاواحدآهنگ موسیقی. ۴۴۸

بنگالی BAṄGÁLÌ

یکی از شعبه‌های بهیرون راگ (مکتب سمیشور). ۳۹۲

بن‌لال BIN LÀL

بی‌معشوق. رك: لال بن. ۸۲

بنود VINODA

یکی ازپتر یا گوشه‌های هندول راگ (رك بهمین ماده). ۳۸۱

بو BO

پسوند مصدری. ۷۴

بولبو BOLBO

سخن گفتن، گفت‌وگو. ۷۵

بولت BOLAT

می گوید. ۲۵۲، ۲۵۷

بولن BOLAN

گفتار، گفت‌وگو. ۲۶۱

بولیت BOLIYAT

= بولت. ۲۵۲، ۲۵۷

بولیی BOLIYE

حرف بزنید، بگویید. ۲۵۳

بوند BÚṄD

قطره. ۷، ۱۲، ۱۴۲

بهاب‌رس BHÀVARASA

نام یکی از افاعیل عروضی شامل سه‌هجای کوتاه. ۹۸

بهاگرا
BIHÁGARÁ
یکی از پتر یاگوشه‌های سری راگ (رك بهمین ماده). ۳۸۳، ۳۸۹، ۴۱۶، ۴۱۹

بهاگرا
BIHÁGARÁ
یکی از پتر یا گوشه‌های دیپك راگ (مکتب بهرت). ۴۰۶، ۴۲۰

بهامر
BHÁMAR
نوعی دوها (رك بهمین ماده). ۱۴۹

بهاو
BHÁVA
فعل حال یا آیندهٔ مثبت. ۵۸

بهاو
BHÀVA
اظهار احساسات عاشقانه ازطرف زن بوسیلهٔ رمز و ادا وکنایه وعشوه و نازو غیرآن. ۳۱۱، ۳۲۵

بهاو ادهیای
BHÀVA ADHYÁYA
بخشی ازعلم موسیقی و رقص‌که درآن از از طرق اظهار احساسات بوسیلهٔ رقاص بحث می‌شود. ۳۲۵

بهاوك
BHÀVAKA
نوعی‌خواننده. ۳۳۷

به‌بچن
BAHU VACANA
جمع، جمع درمقابل مفرد. ۶۲

بهبن
BHAVANA
نوعی دندك نباها (رك بهمین ماده). ۲۱۸

بهروتی BHARÙṬÌ

پشتارهٔ کوچك (مؤنث). ۷۹

بهسل BHASAL

نوعی چهپی (رك بهمین ماده). ۱۶۱

بهکه BHAKH (BHAKSHA)

غذا، خوراك. ۲۹۱

بهگن BHAGAṆA

نام یکی از افاعیل عروضی که به ترتیب یك هجای بلند ودو هجای کوتاه داشته باشد. ۱۰۴، ۱۰۵، ۱۰۷، ۱۰۹، ۱۷۳، ۱۷۶، ۱۸۰، ۱۸۲، ۱۸۳، ۱۹۶، ۱۹۹، ۲۰۷، ۲۳۴، ۲۳۷، ۲۳۸

بهگن BHAGNA

نوعی خوانندهٔ بد. ۳۴۳

بهگن تال BHAGAṆA TÁLA

نوعی تال یا واحد آهنگ موسیقی. ۴۵۵

بهگوا BHAGVÀ

سرخی نیمرنگ ـ رنگ نارنجی. ۷۷

بهگوان BHAGAVÁN

نام یکی از استادان موسیقی. ۳۶۰

بهگوهان BHAGOHÁN

سرخ نیمرنگ، نارنجی (مذکر). ۷۷

بهگوهین BHAGOHÌN

سرخ نیمرگ، نارنجی (مؤنث). ۷۸

BHAN̊VARA بهنور

یکی از پتریا گوشه‌های مـالکوس راگ (رك بهمین ماده) . ۳۸۰

BHAU (BHAYA) بهو

خوف ، ترس . ۷۱

BHÙ بهو

زمین ، ملك . ۶۷ ، ۷۲

BHÙVA (BHÙJA) بهو

نام یکی از افاعیل عروضی شامل دو هجای کوتاه و یك هجای بلند . ۹۹

BHUVA بهؤ

نوعی دندك نباها (رك بهمین ماده) . ۲۲۱

BHUPATI بهوبی

نام یکی از افاعیل عروضی که اول و آخر دوهجای کوتـاه و در وسط یك هجای بلند داشته باشد . ۱۰۰

BHÙPA بهوپ

خداوند زمین ، پادشاه. ۶۷

BHÙPÁLA بهوپال

صاحب زمین ، پادشاه ، زمیندار ، ملاك. رك :بهو ۷۱ ، ۲۴۷ ، ۲۵۶

BHÙPÁLA ŚYÁMA بهوپال سیام

یکی‌ازراگ یامقامهای موسیقی‌مخترع سلطان حسین شرقی ۰ ۴۲۳

BHAIROṄ (BHAIRAVA) RÁGA — بهیرون راگ

یکی از راگ یامقامهای شش‌گانهٔ موسیقی هندی .
۳۶۵، ۳۶۸، ۳۷۹، ۳۸۴، ۳۸۵ ، ۳۸۷ ، ۳۹۲،
۳۹۵ ، ۳۹۷ ، ۴۰۱ -

BHAIRAVÌ — بهیروی

یکی از شعبه‌های بهیرون راگ (رك بهمین ماده).
۳۶۸ ، ۳۸۷ ، ۳۹۲ ، ۳۹۵ ، ۳۹۷ ، ۴۱۴ ،
۴۱۸

BHÌMA PALÁŚÌ — بهیم پلاسی

یکی‌از فروع مالکوش راگ(مکتب بهرت). ۴۰۴،
۴۱۵ ، ۴۱۶

VAIVARNYA — بئی‌برن

نوعی بهاو (رك بهمین ماده). ۳۱۲

VYÁDHI — بیاده

مریض شدن نایکا در فراق نایک . ۳۱٦

BYÀR (BYÀRI) — بیار

باد ، هوا . ٦۱

VYÁKARAṆA — بیاکرن

علم صرف و نحو ، دستور زبان . ۳۲ ، ۳۴۸

VYAHATI DOSHA — بیاهت دوکهن

یکی از نقایص ادبی . ۲۹۴

VÌBHATSA RASA — بی‌بهتس‌رس

حالت تنفر وکراهت . ۲٦٦

VEPATHU — بی‌پته

رك : ارکنپ . ۳۱۲

بیرج VÌRYA

تخم ، منی ، نطفه. ۴۷

بیررس VÌRA RASA

حالت شجاعت و بهادری و تهور . ۲۶۶ ،

۲۶۷

بیره BÌḌÀ

برگ‌پان (رك بهمین ماده) که با چند ادویه

لوله می‌کنند و می‌خورند . هنگام جویدن

آن‌آب قرمز تولید می‌شود که آنراپیک PÌK

می‌گویند . ۳۷۷

بیری BAIRÌ

دشمن . ۲۹۲

بیساکه BAISÁKH (VAÌŚÀKHA)

دومین ماه سال هندی مصادف با اردیبهشت

۳۶۴ ، ۳۹۵

بیسر BESAR (VÌSVARA)

نوعی دندك نباها (رك بهمین ماده). ۲۲۲

بیسك VYAVAŚÀYIKA

مردی‌که با فاحشه‌ها رابطه داشته باشد .

۳۱۹

بیل BELA

گیاه بالا رونده ، جلنگ . ۲۹۵

بین BÌN (VÌṆA)

نوعی آلت موسیقی هندی . ۳۷۰ ، ۳۷۸

پاتال‌بانی PÀTÀVÀNÌ

زبان عالم سفلی ، زبان‌زیرزمینیان . ۵۱

پاداکلک‌چهند PÀDÀKULAKA CHANDA

نوعی وزن عروضی . ۱۴۶ ، ۲۱۱

پاراوتی PARÀVATÌ (PÀRAVATÌ)

یکی ازفروع (بهارجا) هندول راگ (مکتب بهرت) . ۴۰۵ ، ۴۱۵

پاربتی PÀRVATÌ

زن شیواکه از واضعین موسیقی محسوب می‌شود . ۲۸۸ ، ۳۵۷ ، ۴۳۱ ، ۴۳۷

پاربتی لوچن تال PÀRVATÌ LOCANA TÀLA

نوعی تال یا واحد آهنگ موسیقی . ۴۴۶

پارس PÀRAS

نوعی دندك نباها (رك بهمین ماده). ۲۱۵

پاکهر PÀKHARA

نوعی دندك نباها (رك بهمین ماده). ۲۲۴

پاگ PÀKA

حرکت سیس SÌSA (رك بهمین ماده) . ۲۵۵

پال PÀLA

پسوند . ۷۱

پان PÀNA

نام یکی از افاعیل عروضی شامل دوهجای کوتاه و یک‌هجای بلند . ۹۹

پان PÀN

نوعی برگ‌سبز که‌همراه‌باچندادویه‌جویده وخورده می‌شود . آن راتنبول و تابنول نیز می‌گویند. رك: بیره و پیك . ۲۶۸، ۳۵۷ ، ۳۷۷

پاندوی PÀN̊ḌAVÌYA

نام یکی از استادان موسیقی . ۳۶۰

پاوك PÀVAKA

آتش ، خورشید ، خدای آتش ، مصفی . ۲۷

پاهرا PÀHARÁ

پاسبانی ، نگهبانی ، رك : پهرا . ۶۹

پاهرو PÀHARÙ

پاسبان ، نگهبان، پاسدار. ۶۸

پاهندکا

= پهادکا . ۳۹۱

پائك PÁYIKA

نام یکی از افاعیل عروضی‌که دارای پنج هجای‌کوتاه باشد . ۱۰۲

پایکا چهند PÁYIKA CHANDA

نوعی وزن عروضی . ۱۴۴ ، ۱۸۷

پبن PAVANA

نام یکی از افاعیل عروضی شامل یك هجای کوتاه و یك‌هجای بلند . ۹۷

پپیها PAPÌHÁ

نوعی فاختهٔ هندی که صدای پرسوز دارد.

۳۲۸

پت PAT (=PATI)

پسوند . ۷۲

پت PAṬ

پسوند مصدری . ۷۵

پت PATTA

نام یکی از افاعیل عروضی شامل یك هجای کوتاه ویك هجای بلند. ۹۷

پت PATJ

اعراب مهی (رك بهمین ماده). ۲۵۷

پت PATI

شوهر ، کدخدا . ۳۱۸ ، ۳۱۹

پت برتا PATJVRATÀ

زنی که فرمانبردار شوهر باشد . ۳۰۵

پت‌ورتا PATIVRATÀ

رك : پت‌برتا . ۳۰۶

پتا PITÀ

پدر. ۲۴۸

رك : برن‌پتاکا . ۱۳۰ - ۱۳۲ ، ۱۳۴

پتر PUTRA

پسر ، گوشهٔ موسیقی که بعنوان پسر راگ یا مقام تلقی می‌شود . ۹ ، ۴۶ ، ۱۴۲ ،

پدبرت
PADA VRITTA
کلام ، مجموعهٔ کلمات ، جمله . ۶۴

پدماوتی چهند
PADMÀVATÌ CHANDA
نوعی وزن عروضی . ۲۳۴

پدهری چهند
PADHARÌ CHANDA
نوعی وزن عروضی . ۱۴۶ ، ۲۱۰

پر
PAR
بر ، علی ، حرف اضافه . ۵۳

پرادهین
PARÀDHÌNA
فاعلی را گویند که برای کردن کاری به‌دیگری
دستور دهد ، خواه به امر و خواه به نهی.
۵۹

پراسر
PARÀŠARA
نام یکی از حکمای هندی . ۲۶۶

پراکرت
PRÀKRIT
زبان استانها ، زبان محلی ، غیرسانسکریت
۲۷ ، ۴۷ ، ۵۱ ، ۵۲ ، ۳۵۰

پربل
PRABALA
یکی از پتر یا گوشه‌های مالکوس راگ
(رك بهمین ماده) . ۳۸۰

پربنده
PRABANDHA
نوعی تصنیف . ۳۵۰

پرت‌تال
PRATI TÁLA
نوعی تال یا واحد آهنگ موسیقی. ۴۵۳

پرك PARIGHA

نام یکی از افاعیل عروضی که اول یك‌هجای کوتاه و سپس دوهجای بلند داشته باشد.

۱۰۱

پرکاس PRAKĀŚA

نوعی عیب قافیه، ایطای جلی. ۲۶۱

پرکاس PRAKĀŚA

زنی که از عشقبازی او دیگران اطلاع داشته باشند. ۳۱۰

پرکتسیانتهابهان PRAKṚTASYÀNTHÀ BHÀN (BHÀVA)

نوعی صناعت ادبی. ۲۷۵

پرکه PURUṢA

قافیهٔ بسیط دارای یك هجای بلند. ۲۵۹

پرکیا PARAKÌYÀ

نوعی فاسقه. ۳۰۰، ۳۰۳، ۳۰۹

پرگلبها PRAGALBHÀ

نوعی زن. ۳۰۰

پرلاپ PRALÁPA

سخن‌های نامربوط گفتن نایکا در فراق نایك.

۳۱۶

پرلنگ PULLIṄGA

مذکر. ۶۰، ۶۱

پرلی PRALAYA

نوعی بهاو (رك بهمین ماده). ۳۱۲

پریم گربتا PREMA GARVITÁ

نوعی‌زن . ۳۰۴

پریوی PAREVÌ

نام‌یکی از راگ‌یامقام‌های مرکب موسیقی .

۴۲۰

پسر PASAR

درازکشیدن، لم دادن . ۲۸۵

پگ PAGA

پا ، قدم. ۶۲

پگن PAGAN

رك :پگ. ۶۲ ، ۲۶۱

پلاس PALÁSA

نوعی‌درخت‌که به لاتین آن را

BUTEA FRONDOSA گویند. ۲۷۹

پلت PLUTA

واحد سه‌هجایی، مصوتهٔ‌کشیده‌که‌مساوی‌سه

هجای‌کوتاه باشد. ۴۳۱،۳۵ — ۴۳۳ ،

۴۳۶ ، ۴۴۱ — ۴۵۲ ، ۴۵۴ .

پلتا = پلتاالنکار ۲۸۴

پلتاالنکار PALAṬÀ ALAṂKÀRA

صناعت ادبی مقلوب ، قلب ۲۸۲

پلتاچهند PALAṬÀ CHANDA

نوعی وزن عروضی . ۲۳۲

پلك PALAK

پلك چشم. ۲۸۵

پند PIṆḌA

قطعهٔ شعر ، قطعهٔ کامل شعر . ۱۴۱

پندت PAṆḌIT

کسی که دربارهٔ موسیقی فقط علم نظری داشته باشد . ۳۵۹

پن رکت دوکهن PUNARUKTI DOSHA

یکی از نقایص کلام . ۲۹۳

پنکابانی چهند PAṆAKÀ VÁṆÌ CHANDA

نوعی وزن عروضی . ۱۴۴ ، ۱۷۸

پنگ دوکهن PAṄGU DOṢHA

نوعی عیب شعر . ۲۸۹

پنگل PINGALA

علم عروض ، بی‌دست وپا ، مار ، نام ریشی RSI که واضع علم عروض بوده است .

۵ ، ۳۵ ، ۸۴ ، ۸۵ ، ۱۴۳ ، ۳۴۸ ، ۴۳۱

پوت PÙTA

پسر . ۶۴

پوت PÙTA

نوعی دندك نباها (رك بهمین ماده) . ۲۲۲

پورب PÙRAB (PÙRVA)

مشرق ، شرق ، بخش شرقی هند . ۴۰۰

پوربی PÙRVÌ

یکی از شعبه‌های نت‌ناراین راگ (مکتب کل‌نات) . ۳۸۸ ، ۴۱۳ ، ۴۱۵ - ۴۱۷ ، ۴۱۹ ، ۴۲۲ ، ۴۲۳ ، ۴۳۰

پون PAVANA

اعراب رج . رك بهمين ماده . ۲۵۸

پونگم چهند PAVAṄGAMA CHANDA

نوعی وزن عروضی . ۱۴۶ ، ۲۰۹

پهادکا PAHÁḌIKÁ

یکی از شعبه‌های شری راگ (مکتب سمیشور) . ۳۹۱

پهادی PAHÀḌÌ

= پهادکا . ۳۹۱

پهاری PAHÀṚÌ

= پهادکا . ۳۹۱ ، ۳۹۶

پهاری PAHÁRÌ

یکی از فروع (بهارجا) میگه راگ (مکتب بهرت) . ۴۱۰ ، ۴۱۵ ، ۴۱۶ ، ۴۲۰

پهاری چهند PAHÀRÌ CHANDA

نوعی وزن عروضی . ۱۴۶ ، ۲۰۴

پهاگن PHÁLGUNA

آخرین ماه سال هندی مصادف با اسفند .

۳۶۵ ، ۳۹۵

پهپ انجری PUṢPÀNJALI

نثار گل به خدایان با دو دست . ۴۳۹

پهپاولی چهند PUSHPAVALICHANDA

نوعی وزن عروضی . ۲۳۵

PHUNDA پهند

نوعی دندك نباها (رك بهمین ماده) . ۲۲۵

PHÚLA پهول

هجای بلند قبل از تمال (رك بهمین ماده).

۲۵۱ ، ۲۵۷

PHÙL BANDHA پهول‌بنده

نوعی‌دهرپد (رك‌بهمین ماده) که درآن اسامی گلها ذکر شود . ۳۵۲

PÌ (PRIYA) پی

معشوق ، معشوقه . ۲۴۷

PÌṬHA MARDA پیته‌مرد

نوعی مرد . ۳۲۰

PINḌÌBÀNDHA پیدا بنده

رك : استهل . ۳۵۱

PAIRÀK پیراك

شناکننده ، شناگر . ۷۴

PAIRÌ پیری

فقرهٔ تصنیف غیر منظوم . ۳۵۴

PÌK پیك

آب قرمزی‌که از جویدن پان (رك بهمین ماده) در دهن جمع می‌شود . رك : بیره ۲۶۸ ، ۳۰۷

PAINDÀ (PAINDHÀ) پیندا

راه ، جاده . ۷ ، ۱۲

ت

تارا **TÁRÁ**

ستاره . ۲۸۳ ، ۲۸۴

تاکند **TÀKUNḌ**

نوعی چهپی . (رك بهمین ماده) . ۱۶۱

تال **TÀLA**

یکی از اسامی هجای بلند یاگورو . ۸۹

تال **TÁLA**

نام یکی از افاعیل عروضی شامل یك هجای بلند و یك هجای کوتاه . ۹۸

تال **TÁLA**

اصول و بحور موسیقی اهل هند . وزن آهنگهای رقص ، کف زدن . ۳۵ ، ۲۸۳ ، ۳۲۳ ، ۳۲۴ ، ۳۴۴ ، ۳۴۹ ، ۳۵۲ ، ۴۳۰ ، ۴۳۲ ، ۴۳۴ – ۴۳۶ ، ۴۳۹ – ۴۵۶

تال ادهیای **TÁLA ADHYÀYA**

فن اصول و بحور موسیقی ورقص . ۳۲۴ ، ۳۲۵ ، ۴۳۰

تال دهاری **TÀLADHÁRÌ**

کسی که هنگام رقص تال یاکف می‌زند و حرکات رقاص را هماهنگ می‌سازد . ۴۴۰

تال کرم **TÀLA KARMA**

اسباب تال یا اصول و بحور موسیقی . ۴۳۴

تالنك **TÁLṄKA (TÁṬANKA)**

هجای بلند . ۸۹

تپن‌هاو TAPANA HÁVA

نوعی هاو (رك بهمین ماده). ۳۱۴

تت TANTU

آلت سیم‌دار موسیقی . ۴۴۰

تج TAJ

قربانی کردن ، ترك گفتن . ۲۶۰

تربهنگی TRIBHANGÌ

رك : یگن . ۱۰۵

تربینی TRIVEṆÌ

یکی‌ازشعبه‌های پنجم‌راگ (مکتب کل‌نات).

۳۸۶ ، ۴۲۰

تربینی TRIVEṆÌ

یکی از شعبه‌های شری راگ (مکتب سمیشور.) ۳۹۰

ترپ TIRPA

= ارپ - ۴۳۸

ترستهان TRISTHÁNA

نوعی خوانندهٔ خوب . ۳۳۸

ترسول TRIŚÚLA

نیزهٔ سه‌شاخهٔ ← خدای‌شیوا . ۳۶۶ ، ۳۷۰

ترکال TRIKÀLA

ازمنهٔ سه گانهٔ گذشته ، حال و آینده . ۵۴

ترکل TARKAL

نوعی دوها (رك بهدین ماد،). ۱۵۰

ترونکی TROṬAKÌ

یکی از شعبه‌های نت‌ناراین راگ (مکتب کل‌نات) . ۳۸۸

ترور TARAVARA

درخت خوب و تناور . ۲۴۲ ، ۲۴۳ ، ۲۵۴ ، ۲۵۹

ترون TARUṆA

نوعی دندك نباها (رك بهمین ماده) . ۲۲۳

ترون TRIVAṆA

= تربینی . ۳۸۶ ، ۳۹۰ ، ۳۹۶

ترون TRIVAṆA

یکی ازفروع (بهارجا) هندول راگ (مکتب بهرت) . ۴۰۵ ، ۴۱۶ ، ۴۱۷ ، ۴۱۹

تریا TRIYÁ

زن . ۲۴۹ ، ۲۵۶

تریچهن TRÌKSHAṆA

یکی از پتریاگوشه‌های مالکوش راگ (مکتب بهرت) . ۴۰۳ ، ۴۱۸

تریوت TREVAṬA

رك : تیوت . ۳۵۲

تس‌ماس TIS MAS

نام یکی از افاعیل عروضی شامل دوهجای کوتاه . ۹۷

تک‌مشرك TUK (MIŚRAK)

قافیهٔ مرکب . ۲۶۲ ، ۲۶۴

تکسال TAKSÀL

جای سکه زدن و عیار گرفتن زر و نقره ، دارالضرب . ۸۲

تگن TAGANA

نام یکی از افاعیل عروضی که اول دوهجای بلند وسپس یك هجای کوتاه داشته باشد .

۱۰۵ -- ۱۰۹ ، ۲۰۳ ، ۲۰۴ ، ۳۵۵

تلانا TILLÁNÁ

مهندترانه ، قول ، نوعی تصنیف . ۳۵۳

تل تلك TILATILAKA

نوعی دندك نباها (رك بهمین ماده) . ۲۲۳

تلك TILAKA

هجای کوتاه قبل از سروپ (رك بهمین ماده) . ۲۴۴، ۲۵۵

تلك TILAKA

یکی ازپتر یاگوشه‌های بهیرون راگ (رك بهمین ماده) . ۳۷۹ ، ۳۸۹ ، ۴۱۹

تلك TILAKA

یکی از پتر یاگوشه‌های میگه راگ (مکتب بهرت) . ۴۰۹

تلکامود تال TILAKÀMODA TÀLA

نوعی تال یا واحد آهنگ موسیقی . ۴۴۱

تنک TAṆKA

یکی از شعبه‌های میگه راگ (رك بهمین ماده) . ۳۷۷ ، ۴۱۳ ، ۴۱۴، ۴۱۶ - ۴۱۸

تنک TAṆKA

یکی ازپتریاگوشه‌های دیپك‌راگ (مکتب بهرت) . ۴۰۶ ، ۴۲۱

تنگاچهند TUṄGÁ CHANDA

نوعی وزن عروضی. ۱۴۵ ، ۱۹۱

تو TO

پس ، بعداً . ۲۴۷ ، ۲۵۹

توء TOÌ

نوعی دندك نباها (رك بهمین ماده) . ۲۲۲

توپ TOP

کلاه . ۹

توتا TOTÀ

طوطی سبز ، ۲۷۹

توتک چهند TOṬAK C HANDA

نوعی وزن عروضی ، ۱۴۵ ، ۱۹۵

تودکا TOḌIKÁ

یکی از شعبه‌های بسنت راگ (مکتب سمیشور) . ۳۹۱

تودی TOḌÍ (TOṚÍ)

یکی‌ازشعبه‌های مالکوس‌راگ (رك‌بهمین ماده) . ۳۳۴ ، ۳۷۰ ، ۳۹۶ ، ۳۹۸ ، ۴۱۱ ، ۴۱۳ ، ۴۱۴ ، ۴۱۶ ، ۴۱۸ -- ۴۲۵ ، ۴۳۰

تهمری THUMARÍ

یکی‌از شعبه‌های شری راگ (مکتب بهرت)
۴۱۹ ، ۴۰۰

تهن THANA

نام یکی از افاعیل عروضی که اول و آخر
دوهجای کوتاه و دروسط یك‌هجای بلندداشته
باشد . ۱۰۰

تی TÍ (TIYÁ)

زن ، همسر. ۲۴۷ ، ۲۵۹

تیا TIYÁ

زن ، همسر . ۲۴۸

تیپ ṬÍP

بلندی صدا ، اوج صدا . ۳۴۳

تیج TEJA

نوعی موها چهند (رك بهمین ماده) . ۲۳۱

تیسو (گل) ṬESU

گل درخت پلاس (رك بهمین ماده) .
۲۷۹

تیلنگی TELAṄGÍ

= تلگی . ۳۸۸

تیوت TREVAṬA

نوعی دهرپد (رك بهمین ماده) . ۳۵۱ ،
۳۵۹

ج

جامون JÁMUN

نوعی درخت و میوهٔ آن‌که شبیه گیلاس است.لاتین: EUGENIA JAMBOLANA

۲۷۹

جان JÑÁNA

دانا ، دانایی . ۶۵

جانون JÁNU مثل‌اینکه، مانندآنکه ، گوئی‌که . ۲۷۰

جاوك JÁVAKA

نوعی دندك نباها (رك بهمین ماده) .

۲۲۴

جت YATI

سوق و امتداد تال یا آهنگ موسیقی .

۴۳۶

جت بهنگ دوکهن YATI BHAṄGA DOṢA

نوعی نقص ادبی . ۲۹۰

جتا JAṬÁ

گیسوهای باهم چسبیده ویك لخت‌گشته .

۸۰ ، ۳۶۶ ، ۳۷۰ ، ۳۷۵

جتادهاری JAṬÁDHÀRÍ

دارندهٔ جتا یعنی مویهای با هم چسبیده و یك لخت شده . ۸۰

جته JIṬṬH (JYEṢṬA?)

یکی از اسامی هجای بلند یاگورو . ۸۰

جتها JATTHÀ

قافیه‌ای که سه یا بیشتر هجای بلند داشته باشد . ۲۵۹

جگت پت — JAGAT PATI

پادشاه ، شاهنشاه . ۷۲

جکل بنده — YUGALA BANDHA

نوعی دهر پد (رك بهمین ماده) . ۳۵۲

جگن — JAGAṆA

نام یکی از افاعیل عروضی که اول و آخر آن دو هجای کوتاه و در وسط یك هجای بلند باشد . ۱۰۵ - ۱۰۹ ، ۱۴۸ ، ۱۵۲ ، ۱۵۳ ، ۱۶۸ ، ۱۶۹ ، ۱۸۲ ، ۱۸۹ ، ۱۹۰ ، ۱۹۶ ، ۱۹۸ ، ۱۹۹ ، ۲۰۱ ، ۲۰۲ ، ۲۰۶ ، ۲۱۰ ، ۲۲۸ ، ۲۳۳ ، ۲۳۶ ، ۳۵۵

جل — JALA

آب . ۵۳ ، ۶۱ ، ۶۵ ، ۸۳ ، ۲۶۰ ، ۲۸۳

جل — JALA

حرکت چهتا (رك بهمین ماده) . ۲۵۸

جلبهرت — JALABHARATA

یکی از پتریا گوشه‌های میگه راگ (مکتب کل‌نات) . ۳۸۹

جلچر — JALACARA

ابر وباران ، حیوان آبی . ۸۳

جل مئی — JALAMAYĪ

رودبار ، دریابار . ۸۳

جهولنا JHÙLANÁ

رك : تانی چهند . ۱۸۷

جیت JÍTA

نوعی دندك نباها (رك بهمین ماده) .

۲۲۳

جیت سری JAITAŚRÍ

یکی از فروع مالکوش راگ (مکتب بهرت) . ۴۰۳ ، ۴۱۴ – ۴۱۶ ،

۴۱۹ – ۴۲۱

جیت کلیان JETAKALYÁṆA

یکی از راگ یا مقامهای مرکب موسیقی.

۴۱۴

جیته JYEṢṬHA

سومین ماه سال هندی مصادف با خرداد.

۳۶۴ ، ۳۹۵

جیجا ونتی JAYAJAYAVANTÍ

یکی ازفروع (بهارجا) دیپك راگ (مکتب بهرت) . ۴۰۷ ، ۴۱۸ ، ۴۱۹

جی جهنپاتال JAYAJHAMPÁ TÁLA

نوعی تال یا واحد آهنگ موسیقی .

۴۴۶

جی‌سری تال JAYAŚRÍ TÁLA

نوعی تال یا واحد آهنگ موسیقی .

۴۴۱

چاند CÀND (CANDRA)

ماه ، قمر . ۷ ، ۱۲ ، ۱۴۲ ، ۴۳۴

چاندخان CHÁND KHÀN

نام یکی از استادان موسیقی . ۳۶۱

چاو CÀV

نام یکی از افاعیل عروضی که اول سه هجای کوتاه و سپس یك هجای بلند داشته باشد . ۱۰۲

چپلاچهند CAPALÀ CHANDA

نوعی وزن عروضی . ۲۳۶

چتر CATURA

نوعی شوهر . ۳۱۹

چترتال CITRA TÀLA

نوعی تال یا واحد آهنگ موسیقی . ۴۴۵

چترتال CATURR TÀLA

نوعی تال یا واحد آهنگ موسیقی . ۴۵۳

چتر درسن CITRA DARŚANA

دیدار چیزی بوسیلهٔ تصویر آن . ۳۱۷

چترمکه‌تال CATURMUKHA TÀLA

نوعی تال یا واحد آهنگ موسیقی . ۴۴۶

چتکلا CUTKULÁ

نوعی خیال یا تصنیف . ۳۵۳

چر CAR

پسوند . ۸۲

چنپا(چنپه) CHAMPÁ

نوعی گل هندی . لاتین :
. MICHELIA CHAMPACA
۳۵۲ ، ۳۶۹، ۳۷۲

چنپک CAMPAKA

یکی از پتر یا گوشه‌های دیپک راگ (رك
بهمین ماده) . ۳۸۲

چنتا CINTÀ

نگرانی نایکا در فراق نایك . ۳۱۵

چنچلا چهند CAÑCALÁ CHANDA

نوعی وزن عروضی ۱۴۵ ، ۱۹۰

چند CAND (CANDRA)

نام یکی از افاعیل عروضی که به‌ترتیب
دوهجای کوتاه و یك‌هجای بلند و بازدوهجای
کوتاه داشته باشد . ۱۰۳

چند CAND (CANDRA)

نوعی موها چهند (رك بهمین ماده) .
۲۳۰

چند CINDA

نوعی تصنیف . ۳۵۰ ، ۳۵۸

چندانا چهند CANDÀNÀ CHANDA

نوعی وزن عروضی . ۱۴۵ ، ۱۸۸ ، ۱۸۹

چندتال CANDA TÀLA

نوعی تال یا واحد آهنگ موسیقی . ۴۴۹

چندر بنب CANDRA BIMBA

یکی از پتر یا گوشه‌های هندول راگ (رك
بهمین ماده) . ۳۸۱

چونر CÙNAR

قماشی که بانوع مخصوص رنگ می‌کنند
و زنها بعنوان ساری یا چادر بکار میبرند

= چنری CUNRÍ . ۲۸۵

چونر CHAṄVAR (CHAMARA)

مگس پران ، مگس ران . ۳۶۹

چهال CHÀL

پوست ، پوست درخت . ۹

چهپی = چهپی چهند — ۱۱۰

چهپی چهند CHAPPAYA CHANDA

نوعی وزن عروضی . ۱۴۳ ، ۱۵۵ -
۱۵۸ ، ۱۶۵ ، ۱۶۶

چهتا CHITÀ

هجای بلند پس ازمول (رك بهمین ماده) .
۲۵۳ ، ۲۵۴ ، ۲۵۸

چهتی KSHITI

یکی از مراتب آهنگ پنجم یا
PAÑCAMA . ۳۳۱

چهری CHARÌ

چوبدستی ، عصا . ۳۶۶

چهلیا CHALAIYÀ

نوعی دندك نباها (رك بهمین ماده) .
۲۲۴

چیتی CAITÌ

یکی ازفروع هندول راگ (مکتب بهرت).

۴۰۵ ، ۴۱۵ ، ۴۱۷ ، ۴۱۹ ، ۴۲۱

چیتی گوری CAITÌ GAURÌ

یکی از راگ یا مقام‌های مرکب موسیقی.

۴۲۱

چین CAINA

نوعی موها چهند (رك بهمین ماده) .

۲۳۱

چین CÌNA

نوعی رقص . ۴۳۷

د

دأبر DIVYAVARA

نام یکی از افاعیل عروضی شامل چهار هجای کوتاه . ۱۰۱

دات DẠ̀Ṭ

نوعی ادا و انداز رقاص . ۴۳۹

دار DẠ́RA

هجای کوتاه ماقبل درم (رك بهمین ماده) .

۲۴۸ ، ۲۵۶

دالو DẠ̀LÚ

نام یکی از استادان موسیقی . ۳۶۱

دچهن نت — DAKSHIṆA NAṬA

یکی از راگ یا مقام‌های مرکب موسیقی .
۴۱۳

دده — DADHI

دریا . ۲۹۱

در — ḌAR

ترس ، خوف . ۹

درباری کانهرا — DARBÁRÌ KÁNHARÁ

یکی از راگ یا مقام‌های مرکب موسیقی.
۴۲۵

درت — DRUTA

واحد نیم هجایی . ۴۳۱ ، ۴۳۳ ، ۴۳۴ ،
۴۴۱ – ۴۵۶

درت برام — DRUTA VIRÀMA

واحد $\frac{۳}{۴}$ هجایی . ۴۳۱ ، ۴۳۴ ، ۴۴۱ –
۴۴۸ ، ۴۵۲ – ۴۵۵

درسن — DARŚANA

دیدار ، مشاهده . ۳۱۶

درگا — DURGÀ

نام دیگر پاربتی (رك بهمین ماده) . ۳۵۷

درگا — DURGÀ

یکی از فروع مالکوش راگ (مکتب
بهرت) . ۴۰۴ ، ۴۱۵ ، ۴۱۸

دند DAṆḌA

نام یکی از افاعیل عروضی شامل دو هجای کوتاه و یک هجای بلند . ۹۹

دند DAṆḌA

نوعی دندك نباها (رك بهمین ماده) . ۲۲۵

دند تال DAṆḌA TÁLA

نوعی تال یا واحد آهنگ موسیقی . ۴۵۰

دندك نباها DAṆḌAKA NIBÁHÁ

نوعی وزن عروضی که در آن عدهٔ حروف و نه عدهٔ هجاها معتبر است . ۱۴۶ ، ۲۱۲

دندکاچهند DAṆḌAKA CHANDA

نوعی وزن عروضی . ۱۴۳ ، ۱۶۷ ، ۱۶۸

دنکر DINAKARA

آفتاب ، خورشید . ۸۰

دوار DVÀRA (DUÀR)

در،دروازه،درب. ۱۰ ، ۲۸ ، ۱۴۱ ، ۲۸۲

دوانل تال DÀVÀNALA TÀLA

نوعی تال یا واحد آهنگ موسیقی . ۴۵۵

دوپهریه DOPAHARIYÁ

نوعی گل که هنگام ظهر (دوپهر) می شکفد. ۳۷۰

دوپهر DOPAHAR – ظهر – ۳۷۱

دهال DḌHÀLA

سپر . ۷۳

دهامکی DHÀMAKÌ

یکی از شعبه‌های بسنت راگ (مکتب کل‌نات) . ۳۸۶

دهب DHUBBA

نوعی دندک نباها (رك بهمین ماده) . ۲۲۱

دهبل DHAVALA

نوعی چهپی (رك بهمین ماده) . ۱۶۲

دهتایون ḌHIṬÀYOṄ

وقاحت ، بیشرمی ، گستاخی . ۷۷

دهتونا ḌHUṬAUNÀ

پسر کوچك و خرد . رك : دهوتا . ۷۸

دهر DHAR

پسوند . ۷۹

دهرا DHARÀ

زمین . ۷۹

دهرا DHARÀ

هجای کوتاه پس از مول (رك بهمین ماده). ۲۵۳ ، ۲۵۸

دهرادهر DHARÀDHARA

نگاه دارندهٔ زمین ، کنایه ازکوه . ۷۹

دهرادهر DHARÀDHARA

نوعی دندك نباها (رك بهمین ماده) . ۲۱۴

دهلانگ DHILÀṄGA

نوعی انداز و ادای رقاص . ۴۳۹

دهلیت ḌHALAIT

صاحب سپر . ۷۳

دهن DHANA

مال و متاع ، ثروت ، دارایی . ۹ ، ۲۴۰

دهن DHUNA

یکی از اسامی هجای بلند یا گورو . ۸۹

دهناسری DHANÀŚRÌ

یکی از شعبه‌های سری راگ (رك بهمین ماده) . ۳۷۶ ، ۳۹۶ ، ۴۱۱ - ۴۱۵ ، ۴۱۸ ، ۴۱۹ ، ۴۲۳ ، ۴۲۵ ، ۴۲۹

دهناسری DHANĀŚRĪ

یکی از شعبهٔهای میگه راگ (مکتب کل‌نات) . ۳۸۸

دهناسری DHANĀŚRĪ

یکی از فروع یا بهارجای مالکوش راگ (مکتب بهرت) . ۴۰۳ ، ۴۲۰ ، ۴۲۱

دهو DHRUVA

نام یکی از افاعیل عروضی که اول یك هجای کوتاه و سپس یك‌هجای بلند و باز سه هجای کوتاه داشته باشد . ۱۰۳

دهو DHUVA (DHRUVA)

نوعی چهپی (رك بهمین ماده). ۱۳۶

دهیان جئی DHYĀNA JAYĪ

یکی از فروع (بهارجا) شری راگ (مکتب بهرت) . ۴۰۸ ، ۴۱۹

دهیرا DHĪRĀ

زن حلیم و متحمل . ۳۰۷

دهیرا ادهیرا DHĪRĀ ADHĪRĀ

زنی‌که بین حلم و خشم میانه‌رو باشد . ۳۰۷

دهینکی تال DHAINKĪ TALĀ

نوعی تال یا واحد آهنگ موسیقی . ۴۴۳

دهیوت DHAIVATA

ششمین آهنگ از آهنگ‌های سبعهٔ هندی.
۳۲۵ ، ۳۲۷ ، ۳۲۹ ، ۳۳۱ ، ۳۶۵ ،
۳۶۸ ، ۳۷۱ - ۳۷۴ ، ۳۷۷ ، ۳۷۸

دیاددهی DAYĀDADHI (DAYĀVATĪ)

یکی از شعبه‌های مالکوش راگ (مکتب بهرت) . ۳۹۸

دیاوتی DAYÀVATÌ

یکی از مراتب آهنگ دوم یا RISHABHA ۳۴۰

دیاوتی DAYÁVATÌ

= دیاددهی . ۳۹۸

دیپ DÍPA

چراغ . ۲۸۱

دیسکار DESAKÀRA

یکی از شعبه‌های میگه راگ (رك بهمین ماده). ۳۷۹، ۳۹۶، ۴۱۱، ۴۱۴، ۴۱۶، ۴۱۷، ۴۲۳، ۴۲۵

دیسکار DESAKÀRA

یکی از پتریاگوشه‌های شری راگ (مکتب بهرت). ۴۰۸، ۴۲۰

دیسی DESÌ

(مقام یاراگهای) جدید. ۳۵۸، ۳۵۹

دیسی DEŚÍ

یکی از شعبه‌های دیپك راگ (رك بهمین ماده). ۳۷۴، ۳۹۶، ۴۱۶-۴۱۸

دیسی DEŚÍ

یکی از شعبه‌های بسنت راگ (مکتب سمیشور). ۳۹۱

دیسی DEŚÍ

یکی ازشعبه‌های میگه‌راگ (مکتب بهرت). ۴۰۰، ۴۲۰

دیو DEVA

موجود آسمانی، رب‌النوع. رك: دیوی. ۶۱، ۶۹

دیوا DEVÀ

دهنده ، معطی. ۶۶

DEVASÁKHA (DEŚÁKHYA) — دیوساکه

یکی از شعبه‌های بسنت راگ (مکتب کل‌نات) . ۳۸۶ ، ۳۹۵ ، ۴۱۵ ، ۴۱۷

DEVASÀKHA (DEŚÀKHYA) — دیوساکه

یکی از پتر یا گوشه‌های بهیرون راگ (مکتب کل‌نات و بهرت) . ۳۸۹ ، ۴۰۱ ، ۴۲۰

DEVAGIRI — دیو گری

یکی از شعبه‌های بسنت راگ (مکتب سمیشور) . ۳۹۱ ، ۴۱۵ - ۴۱۷ ، ۴۱۹

DEVAGIRI — دیو گری

یکی از فروع یا بهارجاهای هندول راگ (مکتب بهرت) . ۴۰۵ ، ۴۲۰

DEVA GÁNDHÀRA — دیو گندهار

یکی از شعبه‌های شری راگ (مکتب کل‌نات) . ۳۸۵ ، ۴۲۵

DEVÌ — دیوی

زن ، ربةالنوع ، الهه . رك : دیو . ۶۱ ، ۶۹

DEHARÌ — دیهری

دهلیزخانه ، آستانه . ۲۶۳ ، ۲۶۴

ر

رای سویا

رك : انگ سیکهر . ۱۶۸

رای هیکوتال RÀI HAIKU TÀLA

نوعی تال یا واحد آهنگ موسیقی . ۴۵۵

رب RAVI

یکی از اسامی هجای کوتاه یالگه . ۸۸

رب RAVI

نوعی موها چهند (رك بهمین ماده) . ۲۳۱

رب RAVI

آفتاب ، خورشید . ۳۶۱

ربهس منگل RABHASA MAṄGAL A

= رهس منگلا . ۴۱۶

ربهس منگلا RABHASA MAṄGALÀ

= رهس منگلا

رت RUT (RITU)

فصل . ۳۶۴ ، ۳۹۵

رت RATI

همسر کامدیو KÀMADEVA خدای عشق و محبت . رك : رتی . ۴۲۰

رت بلبه RATI VALLABHA

یکی ازشعبه‌های میگه‌راگ (مکتب بهرت). ۴۰۰ ، ۴۱۹

رت تال RATI TÀLA

نوعی تال یا واحد آهنگ موسیقی . ۴۴۶

ردررس RAUDRA RASA

حالت خشم و غضب . ۲۶۶

ردرانی RUDRÁṆÌ

زن ردر ، زن دیو . ۶۱

ردرانی RUDRÀṆÌ

یکی‌ازشعبه‌های شری‌راگ (مکتب کل‌نات).

۳۸۵ ، ۴۱۵ ، ۴۱۹

ردرانی = ردراونی ۳۹۹

ردراونی RUDRÀVANÌ (RUDRAṆÌ)

یکی‌از شعبه‌های دیپک‌راگ (مکتب بهرت).

۳۹۹

رس RASA

یکی از اسامی هجای‌کوتاه یا لگه . ۸۸

رس RASA

نوعی موها چهند (رك بهمین ماده) .

۲۳۱

رس RASA

مزه، لذت ، حالتی‌که برانسان طاری گردد.

۷۱ ، ۲۶۵ ، ۲۶۷ ، ۲۹۷ ، ۲۹۸

رس‌باس RASA BÁS

نام یکی از افاعیل عروضی شامل یك هجای کوتاه و یك‌هجای بلند . ۹۸

رس هنکر RASA HANKAR

نوعی چهپی(رك : بهمین ماده) . ۱۵۹

رگت جگت RAKTIYUKTA

نوعی خوانندهٔ خوب . ۳۴۰

رگت‌هنسا RAKTAHAṂSA

یکی از شعبه‌های بهیرون راگ (مکتب کل‌نات) . ۳۸۷

رگن RAGAṆA

نام یکی از افاعیل عروضی که اول و آخر آن دوهجای بلند و در وسط یك هجای کوتاه داشته باشد . ۱۰۵ - ۱۰۹ ، ۱۶۸، ۱۶۹ ، ۱۸۱، ۱۸۲ ، ۱۸۷ - ۱۹۲ ، ۱۹۶ ، ۱۹۹ ، ۲۳۴، ۲۳۵ ، ۳۵۵

رما RAMA

رك : رس‌باس . ۹۸

رمیا RAMYA

یکی از مراتب آهنگ ششم‌یا DHAIVATA . ۳۳۲

رنبها وتی RAṂBHAVATÌ

یکی از راگ یا مقامهای مرکب موسیقی ۴۱۵

رنجن RAÑJANA

نوعی چهپی (رك : بهمین ماده) . ۱۶۳

رنجنی RAÑJANÌ

یکی از مراتب آهنگ دوم‌یا RISHABHA . ۳۳۰

روپ RÚPA

حسن ، جمال ، زیبایی . ۷۱

روپ گربتا RÙPA GARVITÁ

زنی که مغرور حسن و جمال خود باشد .
۳۰۴

روپ ونت RÚPAVANTA

صاحب حسن و جمال . ۷۱ ، ۲۶۱

روپ ونتا RÚPAVANTÁ

صاحب جمال ، حسین (مذکر) . ۷۱

روپ ونتی RÙPVANTÍ

حسینه ، زن زیبا . ۷۱

روپک‌تال RÚPAKA TALA

نوعی تال یا واحد آهنگ موسیقی . ۴۵۳

روچن ROCANA

اعراب بیندی (رك بهمین ماده) . ۲۵۴

روچهت RÚKSHA (RÙKSHAT)

نوعی خوانندهٔ بد. ۳۴۲

روکهچر RÚKHCAR

میمون ، آهو . ۸۲

رولاچهند ROLA CHANDA

رك : بتهو آ ــ ۱۵۲ ، ۱۵۳ ، ۱۵۵ ــ
۱۵۸

رومانچ ROMAÑCA

نوعی بهاو (رك بهمین ماده) . ۳۱۱

سارنگ SARANGA
یکی‌از شعبه‌های میگه راگ (مکتب بهرت).
۴۰۰، ۴۱۹ - ۴۲۱

سارنگ چهند SARAṄGA CHANDA
نوعی وزن عروضی . ۱۴۶ ، ۲۰۳

سارنگ دیوتال SARAṄGADEVA TALA
نوعی تال یا واحد آهنگ موسیقی . ۴۵۲

سارنگ نات SARAṄGA NAṬA
یکی از راگ یا مقامهای مرکب موسیقی .
۴۱۳

ساری SARI
نوعی لباس زنان هندی . ۳۷۰ ، ۳۷۱ ،
۳۷۵، ۳۷۷ ، ۳۷۸

ساگر SAGARA
نوعی دندك نباها(رك بهمین‌ماده). ۲۲۲

ساگر SAGARA
دریا . ۲۴۴ ، ۲۵۵

ساگر SAGARA
اعراب کمته (رك بهمین ماده) . ۲۵۸

سالا SALA (ŚALA)
پسوند ظرف . ۸۲

سالئر SALICARA
نام یکی از افاعیل عروضی دارای شش هجای
کوتاه . ۱۰۴

سالنک SALANKA (SALAṄGA) [SCHAYALAGA]
مقام موسیقی یا راگ که رنگی از مقام دیگر
داشته باشد . ۳۳۴ ، ۳۴۶ ، ۴۱۱

ساونت کامود SAMANTA KAMODA

یکی از راگ یامقامهای مرکب موسیقی .

۴۱۳

ساونی SAVANI

شب بدر ماه ساون یا ŚRAVAṆA .

محصول خریف . ۲۵۰

ساویری SAVERI

یکی از شعبه‌های پنجم راگ (مکتب

کل‌نات) . ۳۸۷ ، ۳۹۶

ساویری SAVERÌ

یکی از شعبه‌های میگه راگ که آنراکاویری

نیز گویند . (مکتب سمیشور) ۳۹۳

سباس SUBAS

بوی خوش . ۶۶

سبها SABHA

قافیهٔ مرکب از یک‌هجای کوتاه و یک‌هجای

بلند . ۲۵۹

سبهابنود SABHA VINODA

نام کتابی در موسیقی هندی . ۳۲۴

سبهابنود چهند SABHA VINODA CHANDA

نوعی وزن عروضی . ۲۳۷

سپ SAPPA

نوعی دوها (رک بهمین ماده) . ۱۴۹ ،

۱۵۱

سرپنج SARPAÑCA (PANCASARA)

نام یکی ازافاعیل عروضی شامل چهار هجای کوتاه . ۱۰۱

سرت ŚRUTI

مرتبهٔ آهنگ ، مراتب آهنگ در پستی و بلندی . ۳۲۲ ، ۳۲۴ ، ۳۲۹ -- ۳۳۲ ، ۳۳۴ ، ۳۳۶ ، ۳۴۴

سرتا SURATÀ

یاد ، خیال ، فکر . ۲۶۱

سرت‌کت دوکهن ŚRUTIKATU DOSHA

رك : نگن‌دوکهن . ۲۸۹

سرد ŚARAD

یکی از فروع (بهارجا) شری‌راگ (مکتب بهرت). ۴۰۹، ۴۱۹

سردرت ŚARAD RITU

چهارمین فصل سال هندی . ۲۹۶ ، ۳۶۵ ، ۳۶۸-- ۳۷۰ ، ۳۹۵

سرس SARAS

نوعی چهپی (رك بهمین ماده) . ۱۶۲

سرستی SARASVATÌ

الههٔ موسیقی و هنرهای زیبا . ۳۵۷

سرستی SARASVATÌ

نام یکی از فروع (بهارجا) هندول راگ .
نام‌یکی ازفروع شری‌راگ (مکتب بهرت).

سروج **SAROJA**

نوعی دندك نباها (رك بهمین ماده) .

۲۱۵

سرور **SARVAR (SAROVARA)**

استخر ، حوض . ۲۴۲ ، ۲۴۳ ، ۲۵۴ ،

۲۵۹

سرون درسن **ŚRAVAṆA DARŚANA**

دیدار سماعی، تصور چیزی‌با شنیدن توصیف

آن . ۳۱۷

سره **SURAHA**

نوعی چهپی (رك بهمین ماده) . ۱۶۱

سرهتهی (سرهتی) **SORAṬHÌ**

یکی ازشعبه‌های شری‌راگ (مکتب بهرت)-

۴۰۰

سری‌راگ **ŚRÌ RÁGA**

یکی از راگ یامقامهای ششگانهٔ موسیقی

هندی . ۳۳۴ ، ۳۳۵ ، ۳۶۷ ، ۳۷۶ ،

۳۸۲ ، ۳۸۴ ، ۳۸۵ ، ۳۸۹ ، ۳۹۰ ،

۳۹۶ ، ۳۹۷ ، ۳۹۹ ، ۴۰۷ ، ۴۱۱ ،

۴۱۶ ، ۴۱۷ ، ۴۲۰

سری رون **ŚRÌRAMAṆA**

یکی از پتر یاگوشه‌های شری راگ (مکتب

بهرت) . ۴۰۷، ۴۱۶ ، ۴۱۷

سسرت
ŚIŚIRA RITU
فصل خزان هند. ۳۶۵، ۳۶۶، ۳۷۰ -
۳۷۲، ۳۹۵

سسریکها
ŚAŚIREKHÀ
یکی از فروع (بهارجا) شری راگ (مکتب
بهرت). ۴۰۹، ۴۱۹

سک
ŚAKRA
نام یکی از افاعیل عروضی که به ترتیب یک
هجای بلند ودوهجای کوتاه وباز یک‌هجای بلند
داشته باشد. ۱۰۳

سکارن‌ات پریچها
SAKÁRAṆA UTPREKSHÀ
حسن تعلیل. ۲۷۳

سکت بلبه
ŚAKTI VALLABHA
یکی‌ازپتر یاگوشه‌های مالکوش‌راگ (مکتب
بهرت). ۴۰۳، ۴۱۵

سکل
SAKAL
کلیه، همه، سراسر. ۲۸۵

سکل
SUKAL (ŚUKLA)
سفید. ۲۸۵

سکهابه
SUKHÁVAH
نوعی خوانندهٔ خوب. ۳۳۹

سکهدایک
SUKHADÁYAKA
آرام دهنده، راحت بخش. ۸۰

سکهر
SIKHARA
سازی که با دهن نواخته می‌شود. ۴۴۰

سلچهن ŚLAKSHAṆA

نوعی خوانندهٔ خوب . ۳۳۹

سم SAMA

اعراب سنده چون بهم بدوپیوندد (رك به هردوماده) . ۲۵۷

سم SAMA

تطابق کامل آهنگ موسیقی باحرکات رقاص ونغمه. ۳۴۰ ، ۴۳۴ ، ۴۳۵

سمات‌سرب‌پلتا SAMÁT VIRALA PALAṬÁ

نوعی صناعت مقلوب بعض . ۲۸۴

سمات‌سرب پلتا SAMÁT SARVA PALAṬÁ

صناعت قلب کل ، مقلوب کل . ۲۸۳ ، ۲۸۴

سمان SAMÁN

اصوات اساسی . ۳۳ -- ۳۵

سمان SAMÁN - مثل ، مانند ، چون.

۲۷۰ ، ۲۸۵

سم بنده SAMBANḌHA

ترکیب اضافی . ۶۴

سم بهاو SAMA BHÁVA

فعل ماضی مثبت . ۵۷

سم تال SAMA TÁLA

نوعی تال یا واحد آهنگ موسیقی . ۴۴۲

سمجهوتی SAMAJHAUTÌ

اندازه و مقدار فهم . ۸۳

سمد SAMUDA

نام یکی ازافاعیل عروضی شامل یک‌هجای
بلند و یک هجای کوتاه. ۹۸

سمر SAMARA

نوعی چهپی (رک بهمین ماده). ۱۶۱

سمرن SMARAṆA

یاد وذکر نایکا ازنایک‌درفراق او. ۳۱۵

سمکر SOMAKARA

نوعی دندك نباها (رك بهمین ماده) . ۲۱۴

سم کنکال تال SAMA KAṄKÁLA TÁLA

نوعی تال یا واحد آهنگ موسیقی. ۴۴۴

سم‌مکهترتال SAMMUKHATARA TÁLA

نوعی تال یا واحد آهنگ موسیقی . ۴۵۴

سمن SUMANA

حرف ساکن، قبل از مول (رك بهیمن ماده).
۲۴۹ ، ۲۵۰، ۲۵۶

سموهاچهند SAMMOHÁ CHANDA

نوعی وزن عروضی . ۱۴۴ ، ۱۸۶

سمیشر SOMEŚVARA

شیوا ، مهادیو ،واضع‌موسیقی . ۳۲۳ ،
۳۵۶ ، ۳۸۹

سمیشرمت SOMEŚVARA MATA

مکتب مهادیو یاشیوا در علم موسیقی.

۳۲۳، ۳۵۶، ۳۸۹

سنبهوچهند ŚAMBHÚ CHANDA

نوعی وزن عروضی. ۱۴۵، ۱۹۳

سنپادن SAMPÁDANA

اسم. ۵۳

سنپورن SAMPÚṚNA

مقامهای موسیقی یا راگ که مرکب ازهمه هفت آهنگ باشد. ۳۳۳، ۳۳۵، ۳۶۳، ۳۶۶ - ۳۷۰، ۳۷۲ - ۳۷۹

سنت‌تلک‌چهند SANTA TILAKA CHANDA

نوعی وزن عروضی حروفی. ۱۴۷، ۲۲۷

سنج‌تال SAÑJÁ TÁLA

نوعی تال یا واحد آهنگ موسیقی. ۴۵۴

سنجتی‌چهند SAMYUKTI CHANDA

نوعی وزن عروضی. ۱۴۵، ۱۹۷، ۱۹۸

سنجوگ SAṂYOGA

حالت وصال، وصال با معشوق. ۲۶۶، ۲۹۸، ۳۱۲

سندر SÙNDARA

هجای کوتاه قبل از سیام (رک بهمین ماده). ۲۴۶، ۲۵۵

سندشت SAṂDASHṬA

نوعی خوانندهٔ بد. ۳۴۳

سنده SANDHA

هجای کوتاه پس از نیه یاروی، حرف وصل.

۲۵۲ ، ۲۵۷

سنده ملاری SINDHUMALÁRÍ

یکی از شعبه‌های نت‌ناراین راگ (مکتب کل‌نات) . ۳۸۹

سندهچهر SANDHYAKSHARA

صدای ترکیبی ، مصوتهٔ مرکب . ۳۴

سندهو SINDHO

یکی از پتر یا گوشه‌های سری راگ (رك بهمین ماده) . ۳۸۲

سندهورا SAINDHORÁ

= سندهوری . ۴۱۹ ، ۴۲۰

سندهولا SAINDHOLÁ

یکی از راگ یا مقام‌های مرکب موسیقی .

۴۱۵

سندهوی SINDHAVÌ (SAINDHAVÌ)

یکی از شعبه‌های بهیرون راگ (رك بهمین ماده) . ۳۶۹

سندهوی SINDHAVÌ (SAINDHAVÍ)

یکی ازشعبه‌های شری‌راگ (مکتب بهرت).

۴۰۰ ، ۴۲۰

سندیپنی SAṂDÌPINÍ

یکی ازمراتب آهنگ‌پنجم‌یا PAÑCAMA .

۳۳۱

سندیهالنکار SANDEHA ALAṂKÁRA

تجاهل عارف. ۲۷۴

سنکت ŚANKITA

نوعی خوانندهٔ بد . ۳۴۳

سنکر SAṂKARA

یکی از پتریا گوشه‌های شری راگ (رك بهمین ماده) . ۳۸۳، ۳۸۹

سنکرابهرن SAṂKARÁBHARAṆA

یکی از پتر یا گوشه‌های میگه راگ (رك بهمین ماده) . ۳۸۴ ، ۳۸۹ ، ۳۹۶ ، ۴۱۰ ، ۴۱۳ - ۴۱۶ ، ۴۱۹ ، ۴۲۰

سنکرون SANKARMAṆA

یکی از پتر یا گوشه‌های شری‌رگ (مکتب بهرت) . ۴۰۸ ، ۴۱۷

سنکه SAṂKHA

یکی از اسامی هجای کوتاه یا لگه . ۸۸

سنکه SAṂKHA

نوعی چهپی (رك بهمین ماده) . ۱۵۷ ، ۱۶۵

سنکها ولوکن‌النکار SIṂHÁVALOKANA ALAṂKÀRA

نوعی صناعت ادبی، صناعت عکس و طرد . ۲۷۹

سنکه‌تال ŚANKHA TÀLA

نوعی تال یا واحد آهنگ موسیقی . ۴۵۳

سنه بهار چهند SIṂHA VIHÀRA CHANDA

نوعی وزن عروضی. ۱۴۴، ۱۷۳، ۱۷۴، ۱۷۶

سنیاسی SAṂYÁSÌ

تارك دنیا، مرتاض. ۳۶۵

سوادهین SVÁDHÌNA

مستقل، فاعل، اسم فاعل. ۵۸، ۵۹

سوادهین پتکا SVÁDHÌNA PATIKÁ

نوعی زن. ۳۰۵

سوان SVÁNA

سگ. ۲۸۳

سوبها ŚOBHÁ

یکی از پتریا گوشه‌های هندول راگ (رك بهمین ماده). ۳۸۱

سوبهاچهند ŚOBHÀ CHANDA

نوعی وزن عروضی. ۲۳۲

سوتئی ŚOTAI

نوعی دندك نباها (رك بهمین ماده). ۲۲۲

سور SÙRA

نام یکی از افاعیل عروضی که اول و آخر دوهجای بلند و در وسط یك هجای کوتاه داشته باشد. ۱۰۲

سورداس
SÚR DÁS

نام یکی از شعرای معروف هندی . ۳۵۳

سول‌دهر
ŚÚLADHARA

نوعی دندک نباها (رك بهمین ماده) .

۲۱۴

سوها
SÙHÀ

یکی‌از فروع بهیرون‌راگ (مکتب بهرت).

۴۰۲ ، ۴۱۸ ، ۴۱۹ ، ۴۲۱

سوهنی
SOHANÍ

یکی ازفروع (بهارجا) شری‌راگ (مکتب بهرت) . ۴۰۸

سوهو
SÙHO (SÚHÁ)

یکی ازپتر یاگوشه‌های بهیرون راگ (رك بهمین ماده). ۳۷۹، ۳۸۹ ، ۴۱۶، ۴۱۸، ۴۱۹

سوهوسیام
SÚHO SYÀMA

یکی از راگ یامقامهای موسیقی مخترع سلطان حسین شرقی . ۴۲۴

سوی
SIVÌ

یکی از مراتب آهنگ سوم یاگندهار .

۳۳۰

سوید
SVEDA

عرق ، عرق بدن . ۱۰ ، ۲۸ ،

سیام
ŚYÀMA
نام یکی از شعبه‌های موسیقی . ۳۹۶ ،
۴۱۲ ، ۴۱۴ - ۴۱۷ ، ۴۱۱ ، ۴۲۳ -
۴۲۵

سیام‌رام
ŚYÁMA RÁMA
یکی از راگ یامقام‌های مرکب موسیقی.
۴۱۲

سیام رام
ŚYÁMA RÁMA
یکی از راگ یامقام‌های مخترع سلطان
حسین شرقی . ۴۲۴

سیام‌لال
SYÀMA LÀLA - یکی از
القاب کریشنا ، معشوق - ۲۸۱

سیامتا
SYÁMATÀ
سیاهی . ۷۶

سیامتائی
SYÁMATÀÌ
سیاهی . ۷۶

سیتا
SÍTÁ
نام زن ، نام همسر رام چندر قهرمان حماسهٔ
راماین . ۶۰ ، ۲۹۶ ، ۳۱۱

سیت کاری
SÚTKÁRÍ
نوعی خوانندهٔ بد . ۳۴۶

سیچان
SÌCÁN
نوعی دوها . (رك بهمین ماده) . ۱۴۹

سینه
SIMHA
نوعی دندك نباها (رك بهمین ماده) .
۲۱۸

سیو
SÌVA
شیوا ، مهادیو ، واضع موسیقی . رك :
سمیشر . ۳۲۳

سیو
SEV
خدمت . رك: سیوا. ۶۸

سیوا
SEVÁ
خدمت. ۶۸

سیورتی
ŚIVARATI
یکی از راگ یامقامهای مرکب موسیقی .
۴۲۰

سیوك
SEVAKA
خادم ، خدمتکار . ۶۸

سیومت
SIVA MATA
رك : سمیشرمت . ۳۲۳

سیهر
SEKHARA
نام یکی ازافاعیل عروضی شامل چهارهجای
کوتاه . ۱۰۱

سیهر
SEKHARA
نام یکی از افاعیل عروضی که اول دو هجای
کوتاه وسپس یك‌هجای بلند وباز هم‌یك‌هجای
کوتاه داشته باشد. ۱۰۲

ش

ك

کاب
KÁVYA

شعر ، شاعری . ۷۳

کابیسر
KAVÌŚVARA

شاعر، ملك الشعراء . ۷۳

کاپال
KÁPÀLA

کلهٔ سر. ۲۴۷

کاپر گو ی
KÀPARAGAURÌ

یکی از راگ یا مقام‌های مرکب موسیقی .

۴۲۱

کاپهی
KÁPHÌ

= کافی . ۴۰۰

کاتك
KÀTIK (KÁRTIKA)

هشتمین ماه‌سال هندی مصادف باآبانماه .

۳۶۵ ، ۳۹۵

کاجر
KÁJAR (KÁJAL)

دودهٔ چرغ که بعنوان سرمه بکار برده‌می‌شود

= کاجل . ۲۸۵

کاجی
KÁJÌ

کارکننده. ۵۹

کاچه
KÁCH

عورت، کش ران. ۸۱

کادوی
KÁDAVÌ

یکی از فروع (بهارجا) میگه راگ (مکتب

بهرت) . ۴۱۰ ، ۴۲۰

کال‌برووده دوکهن KÁLA VIRODHA DOSHA

یکی ازنقایص ادبی. ۲۹۶

کاله KÁLH (=KAL)

دیروز . ۱۰، ۲۹

کالی KÁLIYA

نام پادشاه ماران — ۴۳۷

کام KÁMA

خدای عشق ومحبت . ۲۴۱، ۲۴۵،

۲۵۵، ۲۵۹، ۴۲۰

کامپان KÁMABÁṆA

نوعی موها چهند (رك بهمین ماده) .

۲۳۱

کامن KÁMIN

زن = کامنی. ۳۸۵

کامنی KÁMINÌ

زن . ۲۵۰، ۲۵۷، ۲۵۹

کامود KÁMODA

یکی‌از شعبه‌های دیپک‌راگ(رك بهمین‌ماده).

۳۷۴، ۳۹۶، ۴۱۲، ۴۱۴، ۴۱۷—

۴۱۹

کامود KÁMODA

یکی از شعبه‌های میگه راگ (مکتب

کل‌نات) . ۳۸۸

کیچ KAPACCHA

نوعی دندك نباها (رك بهمین ماده).

۲۲۴

کپل VIKALA

نوعی خوانندهٔ بد. ۳۴۴

کپوت KAPÙT (KUPUTRA)

پسر ناقابل و نالایق . ۶۶

کپوت KAPOT

نوعی دندك نباها (رك بهمین ماده) .

۲۱۹

کت برن‌دو کهن KAṬUVARṆA DOSHA

استعمال کلمات نامناسب برای توصیف کسی.

۲۹۳

کتل KUṬAL (KUṬILA)

کج ، معوج ، خمیده ، وارون ، چپ .

۲۸۵

کتمت‌هاو KUṬṬAMITA HÁVA

نوعی‌هاو (رك بهمین‌ماده) . ۳۱۳

کجروتی KAJARAUṬÌ

سرمه‌دان . ۸۱

کجل KAJJALA

نوعی دندك نباها (رك بهمین ماده) .

۲۲۲

کرپان	KRIPÁNA
	نام یکی ازافاعیل عروضی که شامل‌دو هجای کوتاه ویک‌هجای بلند. ۹۹
کرت	KRIT
	مفعول ، مفعول بهٔ . ۵۴ ، ۵۸
کرتا	KARTÁ
	فاعل . ۵۳ ، ۵۸
کرتا	KARTÀ
	پسوند فاعلی . ۸۰
کرتار	KARTÀR
	خالق، آفریننده . ۲۴۶
کرتال	KARTÁLA
	نام یکی از افاعیل عروضی شامل‌یك هجای بلند و یك‌هجای کوتاه . ۹۸
کرتب	KARTAB
	فعل . ۵۳ ، ۵۴
کرت‌هو	KARAT HO
	می کنید. ۵۶
کرت‌هون	KARAT HÚṄ
	می کنم. ۵۵
کرت‌هی	KARAT HAI
	می کند. می کنی. ۵۵ ، ۵۸
کرت‌هین	KARAT HAIN
	میکنند، میکنیم. ۵۵

کرن KARAṆA
گوش . ۲۸۳

کرن KARUṆA
نوعی خوانندهٔ خوب . ۳۳۹

کرن‌تال KARAṆA TÁLA
نوعی تال یا واحد آهنگ موسیقی .
۴۴۷

کرناتال KARUṆA TÁLA
نوعی تال یا واحد آهنگ موسیقی .
۴۴۹

کرنارس KARUṆA RASA
حالت‌رحم وترحم برکسی . ۲۶۶

کرنانت KARUṆÁ NAṬI
یکی ازفروع (بهارجا) میگه راگ (مکتب بهرت) . ۴۱۰ ، ۴۲۰

کرناتی HARNÀṬÌ
یکی از شعبه‌های دیپک‌راگ . رك : کانهرا .
۳۷۵ ، ۳۹۶، ۴۱۱

کرناتی KARNÁṬÌ
یکی از شعبه‌های بهیرون راگ که آنرا کانهرا نیز گویند . (مکتب کل‌نات) .
۳۸۷

کرناتی KARNÁṬÍ
یکی از شعبه‌های پنجم راگ (مکتب سمیشور) . ۳۹۳

کسم
KUSUMA
نوعی چهپی (رك : بهمین‌ماده) . ۱۶۵

کسم
KUSUMA
یکی‌ازپتر یا گوشه‌های دیپک‌راگ = کسنبه.
۳۸۲

کسن
KISUN (KRISHNA)
نوعی‌چهپی (رك‌بهمین‌ماده) . ۱۶۳

کسنبه
KUSUMBHA
یکی‌ازپتریا گوشه‌های دیپک‌راگ (رك‌بهمین ماده). ۳۸۲ ، ۴۰۶

کسنوت
KISNAUṬ
ابزارکشاورزی. ۸۱

کسوتی
KASAUṬĪ
چیزی‌که بدان عیار زر ونقره‌گیرند، محك.
۸۱

کشپ
KAŚYAPA
نام‌یکی از واضعین موسیقی . ۳۵۷

کشت
KASHṬA
رنج ، آزار . ۲۴۵ ، ۲۵۵

ککب
= ککبه . ۳۹۸ ، ۴۱۳

ککبه
KAKUBHA
یکی از شعبه‌های مالکوش‌راگ (رك بهمین ماده) . ۳۷۲ ، ۴۱۶ ، ۴۱۷

کلائی
KULÁÍ
یکی ازراگ یامقام‌های مرکب موسیقی.
۴۱۷

کلاویر
KALÁVARA
یکی ازپتریاگوشه‌های میگه راگ (مکتب بهرت). ۴۰۹، ۴۱۸، ۴۲۰

کلپ برچه
KALPA VRIKSHA
درخت طوبی. ۳۶۹

کلتا
KULAṬÀ
نوعی فاسقه. ۶۲، ۳۰۲

کلتان
KULAṬÀ
= کلتا – ۶۲

کل دهین تال
KALADHVANI TÀLA
نوعی تال یا واحد آهنگ موسیقی.
۴۵۱

کلس
KALSA
نوعی دندك نباها (رك بهمین ماده). ۲۱۵

کلس
KALAS
سبوچه، سبو. ۲۸۵

کل کنچت هاو
KILAKIÑCITA HÀVA
نوعی هاو (رك بهمین ماده). ۳۱۴

کل ناته
KALLINÀTHA
یکی از واضعین موسیقی. ۳۲۳، ۳۵۷، ۳۸۴

کلیان
KALYÀṆA
یکی‌از پتریا گوشه‌های میگه راگ (رك بهمین ماده) . ۳۸۴، ۳۸۹، ۳۹۴

کلیان
KALYÁṆA
یکی‌از شعبه‌های نت‌نارain (مکتب‌سمیشور). ۳۹۴

کلیان
KALYÀṆA
نام یکی از استادان بزرگ موسیقی .

کلیان بنود
KALYÁṆA VINODA
= کلیان کامود . ۴۱۳

کلیان کامود
KALYÁṆA KÁMODA
یکی‌از راگ یامقامهای مرکب موسیقی. ۴۱۳

کلیان‌نات
KALYÁṆA NÁṬA
یکی ازراگ یامقام‌های مرکب موسیقی. ۴۱۳

کمته
KAMAṬHA
هجای‌بلند پس‌از چهتا (رك بهمین ماده) . ۲۵۴ ، ۲۵۸

کمل
KAMALA
نام یکی ازافاعیل عروضی شامل دوهجای کوتاه ویك هجای بلند. ۹۹

کمل
KAMALA
نام یکی از افاعیل عروضی که به ترتیب یك هجای بلند ویك هجای‌کوتاه و باز هم یك هجای بلند و یك هجای‌کوتاه داشته باشد . ۱۰۳

کنبه
KUMBHA
نوعی چهپی (رك بهمین ماده) . ۱۶۰ ، ۱۶۵

کنبه
KIMBHA
نوعی چهپی (رك بهمین ماده) . ۱۶۳

کنبه
KUMBHA
یکی ازپتر یا گوشه‌های شری‌راگ (رك بهمین ماده). ۳۸۳ ، ۴۱۹

کنبه
KUMBHA
یکی ازفروع (بهارجا) شری‌راگ (مکتب بهرت). ۴۰۸

کنبهابجی
KUMBHÀVATÌ
نام یکی از مقام یا شعبه‌های موسیقی . ۴۲۵

کنبهاری
KUMBHÀRÌ
یکی ازفروع بهیرون راگ (مکتب بهرت). ۴۰۲ ، ۴۱۳ ، ۴۱۵ ، ۴۱۶ ، ۴۱۹

کنپت
KAMPITA
نوعی خوانندهٔبد. ۳۴۳

کنپت
KAMPAT
لرزش صدا مانند صدای بز . ۳۴۳ ، ۳۴۴

کنتل
KUNTALA
نوعی دندك نباها (رك بهمین ماده) . ۲۲۵

کنتل KUNTALA

یکی از پتریا گوشه‌های دیپك راگ (رك بهمین ماده) . ۳۸۱

کنتها KAṆṬHÀ

یکی از راگ یامقام‌های مرکب موسیقی .

۴۲۰

کنج‌پل KUÑJAPHALA

نوعی دندك نباها (رك بهمین ماده) .

۲۱۶

کنجر KUÑJARA

نام یکی از افاعیل عروضی که اول یك هجای کوتاه و سپس دو هجای بلند داشته باشد . ۱۰۱

کنجر KUÑJARA

نوعی چهپی (رك بهمین ماده). ۱۶۰

کنچك KUNCUKA

نوعی دندك نباها (رك بهمین ماده) .

۲۲۴

کند KAṆDA

نوعی دندك نباها (رك بهمین ماده) .

۲۲۴

کند KANDHA (SKANDHA)

حرکت مول (رك بهمین ماده). ۲۵۶

کندل
KUṆḌALA
حلقه، گوشواره. ۶۲

کندل
KUṆḌALA
یکی از اسامی هجای بلند یا گورو . ۸۹

کندلیاچهند
KUṆḌALIYÀ CHANDA
نوعی وزن عروضی . ۱۴۳، ۱۵۴

کنشتها
KANISHṬHÀ
نوعی‌زن . ۳۰۰

کنك
KANAKA
نوعی دندك نباها (رك بهمین ماده) . ۲۱۶

کنکن
KAṄKAṆA
نوعی دندك نباها (رك بهمین ماده) . ۲۱۵

کنکنی
KAṄKANÌ
نوعی دندك نباها (رك بهمین ماده) . ۲۲۳

کنگن
KINKINI
یکی از اسامی هجای بلند یا گورو . ۸۹

کنگن
KAṄGANA
نوعی دندك نباها (رك بهمین ماده) . ۲۲۳

کنگن
KAṄGAN
دست برنجن ، النگو . ۳۶۶ ، ۳۶۹

کوبدتال
KOVIDA TÀLA
نوعی تال یا واحد آهنگ موسیقی . ۴۵۱

کوس
KOSA
نوعی دندك نباها (رك بهمین ماده) .
۲۱۶

کوسك
KAUSAKA
= کوسکی . ۳۹۶

کوسکی
KAUŚIKÍ
یکی از شعبه‌های میگه راگ (مکتب سمیشور) . ۳۹۳

کوك
KOKA
علم آداب و روشهای نزدیکی با زن، نام حکیمی که واضع این علم بوده است . ۵

کوکل
KOKILA
نوعی چهپی (رك بهمین ماده). ۱۶۰

کوکلاتال
KOKILÁ TÁLA
نوعی تال یا واحد آهنگ موسیقی . ۴۴۰

کوکلت
KOKILATA
نام یکی از مقام یا شعبه‌های موسیقی .
۴۲۱

کول
KÚLA
نوعی موها چهند (رك بهمین ماده) . ۲۳۰

کول
KAN̊VAL
یکی‌ازپتر یاگوشه‌های دیپك راگ = کمل.
۳۸۲

راگ یا مقامهای موسیقی که مرکب از شش آهنگ باشد. ۳۳۳، ۳۳۵، ۳۶۳، ۳۷۱، ۳۷۲، ۳۷۴، ۳۷۶

کهار KHÁR (KSHÁRA)

شوره. ۹

کهاری‌چهند KHÁRÍ CHANDA

نوعی وزن عروضی ۱۴۵، ۱۹۱

کهت SHAṬ

شش. ۳۶۴، ۴۱۴

کهت‌تال KHAṬ (SHAṬ) TÀTA

نوعی تال یا واحدآهنگ موسیقی. ۴۴۸

کهت راگ SHAṬ RÁGA

یکی‌از پتریاگوشه‌های شری‌راگ (مکتب بهرت). ۴۰۸، ۴۱۳، ۴۱۴، ۴۱۶، ۴۱۸، ۴۲۲، ۴۲۹

کهت‌رت SHAḌ RITU

شش‌فصل سال. ۳۶۴

کهت‌نگ KHAṬA NAGA

یکی از راگ یا مقام‌های مرکب موسیقی. ۴۱۵

کهدج SHAḌJA

نخستین آهنگ از آهنگهای هفتگانهٔ هندی. ۳۲۵، ۳۲۶

کیروی KAIRAVÌ

یکی ازفروع هندول راگ (مکتب بهرت).

۴۰۵ ، ۴۱۸

کیس KEŚA

هجای کوتاه ماقبل سیس (رك بهمین ماده).

۲۴۵ ، ۲۵۵

کیسر KESAR

زعفران، اعراب تلك (رك بهمین ماده) .

۲۵۵

کیؤر KEUR (KEÌRO)

یکی از اسامی هجای بلند یا گورو . ۸۸

کیول KEVALA

محض، خالص ، حرف مفرد . ۳۹

گ

گابهرن GAJABHARAṆA

نام یکی از افاعیل عروضی شامل دوهجای کوتاه ویك هجای بلند. ۹۹

گاد GANḌA

نام یکی از افاعیل عروضی که اول یك هجای بلند و سپس دو هجای کوتاه داشته باشد .

۱۰۰

گریکهم‌رت GRÌSHMA RITU

فصل تابستان هند . ۳۶۴ ، ۳۶۷ ، ۳۷۴، ۳۷۵ ، ۳۹۵

گریه GRIHA

سُر یا آهنگی که برای مقام‌یا شعبهٔ موسیقی آغاز و انجام قرار بگیرد . ۳۶۳ - ۳۷۹

گشت KUSHṬA

برص، جذام . ۲۶۲

گگریا GAGARIYÀ

سبوچه . رك : گاگر . ۷۸

گمکهت‌پتکا GAMÀKHYA PATIKÀ

نوعی‌زن . ۳۰۸

گمکی GAMAKÍ

یکی از شعبه‌های بسنت راگ (مکتب کل‌نات) . ۳۸۶

گَن GAṆA

شکلی بود مفرد یا مرکب از هجاهای بلند یاکوتاه یاهم بلند وهم‌کوتاه، افاعیل‌عروضی سانسکریت . ۹۰، ۹۱ ، ۹۳ - ۹۶ ، ۱۰۴، ۱۰۵ ، ۱۰۷ - ۱۱۱ ، ۱۱۵ ، ۱۱۷ ، ۱۲۲ ، ۱۲۴ ، ۱۲۸ ، ۱۳۰ ، ۱۳۱ ، ۱۳۷ ، ۱۴۷ ، ۱۴۸ ، ۱۵۲ ، ۱۵۳ ، ۱۵۷ ، ۱۶۹ - ۱۷۲ ، ۱۷۶ ، ۱۷۸ ،

گندهار
GÀNDHÀRA
سومین آهنگ از آهنگ‌های هفت‌گانهٔ هندی. ۳۲۵، ۳۲۷، ۳۲۸، ۳۳۰، ۳۳۲، ۳۷۲، ۴۱۴، ۴۱۵، ۴۱۷-۴۱۹

گندهار
GÁNDHÀRA
یکی از پتر یا گوشه‌های میگه راگ (رك بهمین‌ماده). ۳۸۴

گندهار
GÀNDHÁRA
یکی از شعبه‌های میگه راگ (مکتب سمیشور) = گندهاری. ۳۹۴

گندهار
GÀNDHÀRA
یکی از پتر یا گوشه‌های مالکوش راگ (مکتب بهرت). ۴۰۳، ۴۲۰

گندهاراگرام
GÁNDHÀRAGRÀMA
آهنگهای بلند. ۳۲۸،۳۲۹

گندهاری
GÁNDHÁRÌ
یکی از شعبه‌های نت‌ناراین راگ (مکتب کل‌نات). ۳۸۹، ۳۹۶، ۴۱۶

گندهاری
GÁNDHÀRÍ
یکی از شعبه‌های میگه‌راگ (مکتب سمیشور). ۳۹۴

گندهاری
GÀNDHÁRÍ
یکی از فروع مالکوش راگ (مکتب بهرت). ۴۰۴

گنلکی GUṆAKALÍ

= گنکری . ۳۷۱ ، ۳۹۲

گنکلی GUṆAKALI

یکی ازشعبه‌های هندول راگ(مکتب بهرت).

۳۹۹ ، ۴۲۰، ۴۲۲، ۴۳۰

گن کیرتن GUṆAKÍRTANA

یاد کردن نایکا ازخوبیهای نایك درفراق او.

۳۱۵

گنگ GAṄGÀ

= گنگا . ۸ ، ۱۲

گنگا GAṄGÀ

رودخانهٔ معروف هند که ازکوه هیمالیا سرچشمه میگیرد و درخلیج بنگال سرازیر می‌شود. ۵۲ ، ۳۷۵

گنگاترنگ‌چهند GAṄGÀ TARAṄGA CHANDA

نوعی وزن عروضی . ۱۴۶ ، ۲۰۰

گنگادهر GAṄGÀ DHARA

نوعی دندك نباها (رك بهمین ماده) .

۲۱۴

گنی GUṆÍ

رك :گن کار . ۳۵۹ ، ۳۶۱

گنیس GAṆEŚA

رك : جگن . ۱۰۶

گهر GHAR

خانه ، منزل . ۹

گهرتاچهند GHRITÁ CHANDA

نوعی وزن عروضی . ۱۴۶ ، ۲۰۸

گهن GHANA

نوعی چهپی (رك بهمین ماده) . ۱۶۳

گهن GHANA

نوعی موها چهند . (رك بهمین ماده) .

۲۳۰

گهن GHANA

ابر . ۲۴۰

گهن GHANA

هجای بلند قبل از سمن (رك بهمین‌ماده) .

۲۵۰ ، ۲۵۶

گهن GHANA

نوعی خوانندهٔ خوب . ۳۳۹

گهن GHANA

سازهای فلزی مانند سنج وغیره . ۴۴۰

گهنتا GHANṬÀ

زنگ ، درا . ۴۴۰

گهندی GUNḌÍ (GHUNḌÌ)

علامت کسره‌که قبل از حروف هندی یا

علامت‌ یای معروف‌که بعداز حروف‌هندی

نوشته شود. ۴۱، ۴۲

ل

لال LÀL

معشوق، سرخ، لعل . ۸۲ ، ۲۷۲ ، ۲۸۱،
۲۹۴

لالادیبی LÀLÁ DEBÌ

نام یکی از موسیقی‌دانان هندی . ۳۶۲

لال‌بن LÁL BIN

بی‌معشوق، بدون معشوق . ۸۲

لال‌بنان LÀL BINÁ

رك : لال‌بن . ۸۲

لبدها تال LUBDHÁ TÀLA

نوعی تال یا واحد آهنگ موسیقی . ۴۵۳

لبنگ LAVAṄGA

نوعی دندك نباها (رك بهمین ماده) .
۲۲۳

لپت‌اپمان LUPTA UPAMÁ

نوعی تشبیه که ادات تشبیه در آن محذوف
ومقدر باشد . ۲۶۹

لپک LAPAK

پریدن، ربودن، قاپیدن، تعقیب نمودن .
۲۸۵

لتا LATÀ

گیاه بالارونده . ۲۸۳

لج LAJA

شرم وحیا . رك : لاج . ۶۶ ، ۲۸۳

لگه
LAGHU

خرد، کوچك. هجای کوتاه . ۳۵، ۸۴ - ۸۷، ۹۰ - ۱۰۹، ۱۱۱ - ۱۲۷، ۱۲۹ - ۱۳۱، ۱۴۲، ۱۴۷ - ۱۵۳، ۱۵۶ - ۱۶۵، ۱۶۸ - ۱۷۲، ۱۷۷، ۱۸۰ - ۱۸۲، ۱۹۰ - ۱۹۲، ۱۹۶، ۱۹۹ - ۲۰۱، ۲۰۳ - ۲۰۵، ۲۰۸، ۲۲۸ - ۲۳۲، ۲۳۵، ۲۳۹، ۲۴۱ - ۲۴۶، ۲۴۸، ۲۴۹، ۲۵۱ - ۲۵۳، ۲۵۸، ۲۵۹، ۲۷۸، ۲۸۳، ۲۸۹، ۳۵۵، ۴۳۱ - ۴۳۴، ۴۳۶، ۴۴۱ - ۴۵۶

لگه‌مان
LAGHU MÀNA

نوعی‌ناز و عتاب . ۳۰۴

للت
LALITA

یکی ازشعبه‌های هندول راگ (رك بهمین ماده) . ۳۷۳، ۳۹۶، ۴۱۱، ۴۱۶ - ۴۱۹

للت
LALITA

یکی ازپتر یاگوشه‌های بهیرون‌راگ (مکتب کل‌نات و بهرت) . ۳۸۹، ۴۰۱، ۴۲۰، ۴۲۱

للت‌پریا تال
LALITA PRIYÁ TÁLA

نوعی تال یا واحد آهنگ موسیقی . ۴۴۷

لوك بروده دو كهن LOKA VIRODHA DOSHA

یکی از نقایص ادبی . ۲۹۶

لوهنگ LOHAṄGA

نام یکی از موسیقی دانان هندی . ۳۶۰

له LAGHU

یکی از اسامی هجای کوتاه یا لگه . ۸۸

له‌انکر LAGHU AṄKURA

شکل ضمه که در زیر حرف هندی نوشته

می‌شود . رك: بدانکر . ۴۲، ۴۳

له‌برام (لگه برام) LAGHU VIRÁMA

واحد یك و نیم هجایی . ۴۳۱ ، ۴۳۳ ،

۴۳۴ ، ۴۴۹، ۴۵۵

لهل LAHILA

یکی از پتر یا گوشه‌های دیپك راگ (رك

بهمین ماده) . ۳۸۲

لی LAYA

مقدار زمان سکون مابین قرعتین . ۴۳۴

لیلاتال LÌLÁ TÁLA

نوعی تال یا واجد آهنگ موسیقی . ۴۴۶

لیلاوتی LÌLÁVATÌ

یکی‌از فروع هندول راگ (مکتب بهرت)

۴۰۵، ۴۱۶ - ۴۱۹

لیلاهاو LÌLÁ HÁVA

نوعی هاو (رك بهمین ماده) . ۳۱۳

م

مالواپمان MÁLOPAMÁ

نوعی تشبیه . ۲۷۰

مالوی MÁLAVÌ

یکی از راگنی یا شعبه‌های شری راگ
(مکتب سمیشور) . ۳۹۰

مالی گورار MÀLÌ GAURÁ

یکی از پتیر یا گوشه‌های مالکوش راگ
(مکتب بهرت)۴۰۳ ، ۴۱۸

مان MÁNA

ناز ، غرور . ۳۰۴ ، ۳۰۵

مان MÁNA

= گره . ۴۳۴ ، ۴۳۵ ، ۴۳۸ ، ۴۳۹

مان MÁNA

نوعی چهپی (رك بهمین ماده) . ۱۶۰

مانجه MÁNJHA

یکی ازفروع (بهارجا) میگه‌راگ (مکتب
بهرت) . ۴۱۰ ، ۴۲۰

مانده MAYANDHA

نام یکی از افاعیل عروضی که اول یك
هجای کوتاه و سپس یك هجای بلند داشته
باشد . ۱۰۱

مانس MÁNASA

یکی از اسامی هجای بلند یاگورو ۸۹ ، ۲۸۵

مانك MÁṆIKA

لعل ، گوهر . ۲۸۵

متهاس MITHÁS

شیرینی ، حلاوت . ۷۶

مته‌برت‌تال MANTHAVRITTA TÁLA

نوعی تال یا واحد آهنگ موسیقی . ۴۵۲

متهکاتال MANTHIKÁ TÁLA

نوعی تال یا واحد آهنگ موسیقی . ۴۴۳

مجهولا MAJHOLÁ

مردی موصوف به‌صفت میانگی ، میانه، متوسط . ۷۷

مجهولو MAJHOLO

رك : مجهولا . ۷۷

مجهولی MAJHOLÌ

زنی موصوف به صفت میانگی . رك : مجهولا . ۷۷

مچه MACCHA (MATSYA)

ماهی کلان. ۹

مچه MACCHA

نوعی دوها (رك بهمین ماده) . ۱۵۰

مچه MACCHA

نوعی چهپی (رك بهمین ماده) . ۱۶۰ ،

مچهلاهند MACHLÁHAND

رایحهٔ کریهه مانند بوی ماهی . ۸۲

مدتا MUDITÁ

نوعی فاسقه . ۳۰۳

مده ماده MADHAMÁDHA

یکی از شعبه‌های بهیرون راگ (رک بهمین ماده).

۳۶۹، ۳۹۵، ۳۹۷، ۴۱۲ - ۴۱۵، ۴۲۰

مده ماده MADHAMÁDHA

ازیکی شعبه‌های شری راگ (مکتب سمیشور)

۳۹۰

مده مادهوی MADHU MÁDHAVÌ

یکی ازشعبه‌های بهیرون راگ (مکتب بهرت).

۳۹۷

مده مالتی MADHUMÁLATÌ

رک : سنجتی چهند . ۱۹۷

مده‌متهن مادهوی MADHU MADANA MÁDHAVÍ

یکی از راگ یا مقامهای مرکب موسیقی.

۴۲۰

ماهاو MADA HÁVA

نوعی هاو (رک : بهمین ماده) . ۳۱۴

مدهر MADHURA

نوعی دندك نباها (رك بهمین ماده) .

۲۲۰

مدهر MADHURA

اعراب پهل (رك بهمین ماده) . ۲۵۷

مدهر MADHURA

نوعی خوانندهٔ خوب. ۳۳۸

مرت	MARUT
	نوعی چهپی (رك بهمین ماده) . ۱۶۲
مرتك دوكهن	MRITAKA DOSHA
	یکی از نقایص‌کلام . ۲۸۹
مردنگ	MRIDAṄGA
	نوعی آلت‌موسیقی هندی. ۱۶۷ ، ۱۷۴، ۳۴۷، ۳۵۱ ، ۳۵۲، ۴۳۵ ، ۴۳۶ ، ۴۳۹، ۴۴۰
مردنگی	MRIDAṄGÍ
	نوازندهٔ مردنگ ، نوعی ساز هندی . ۴۳۶، ۴۴۰
مرشت	MRISHṬA
	نوعی خوانندهٔ خوب . ۳۳۸
مرگ	MRIGA
	آهو، غزال . ۹، ۴۶، ۶۰، ۱۴۲
مرگا	MRIGÁ
	آهوی‌نر . ۶۰، ۶۶
مرم	MARMA
	نقطهٔ حساس جسم ، نقطهٔ حیاتی بدن . ۲۷۸
مرن	MARAN
	مرگ ، اشکال، زحمت ، بلا ، مصیبت . ۲۴۲
مروا	MÁRAVÁ
	یکی از راگ یا مقامهای مرکب . ۴۲۰

مکرندتال MAKARANDA TÀLA

نوعی تال یا واحد آهنگ موسیقی . ۴۴۲

مکل MAKALA

نوعی دوها (رك بهمین ماده) . ۱۵۰

مکل MAKALA

نوعی چهپی (رك بهمین ماده) . ۱۵۹

مکندتال MUKUNDA TÁLA

نوعی تال یا واحد آهنگ موسیقی. ۴۵۰

مکه MUKHA

دهان . ۹

مکه آپمان MUKHYA UPAMÀ

نوعی تشبیه که درآن ادات تشبیه مذکور باشد . ۲۶۹

مگدها MUGDHÁ

نوعی زن . ۲۹۹

مگده‌هاو MUGDHA HÁVA

نوعی هاو (رك بهمین ماده) . ۳۱۴

مگ‌مده MEGHAMADA

نوعی دندك نباها (رك بهمین ماده) . ۲۵۱

مگن MAGAṆA

نام یکی ازافاعیل عروضی دارای سه هجای بلند . ۱۰۴، ۱۰۵، ۱۰۷--۱۰۹

ملتانی دهناسری MULTÁNÍ DHNÀŚRÌ

یکی از راگ یامقامهای موسیقی مخترع بهاءالدین زکریا ملتانی. ۴۲۵

ملکاچهند MALLIKÀ CHANDA

نوعی دندکا چهند (رك بهمین ماده) . ۱۶۹

مل کهنبه MALA KHAMBHA

ستون، ستونی که درگود زورخانه نصب می کنند و پهلوانان با آن تمرین کشتی می کنند . ۳۷۳

ملنسار MILANSÀR

خوش مشرب ، خوش برخورد . متواضع . ۷۷

ملین MALÌNA

چرك، کثیف . ۳۵۵

من MANA

نوعی دندك نباها (رك بهمین ماده) . ۲۱۶

من MANA

خاطر ، قلب ، فکر . ۲۴۰ ، ۲۴۱ ، ۲۵۴ ، ۲۵۸ ، ۲۶۲

من MANA

حرکت موهن (رك بهمین ماده) . ۲۵۶

مُنِ MUNI

نوعی موها چهند (رك بهمین ماده) . ۲۳۱

منجیرا (مجیرا) MANJÌRÁ

نوعی آلت‌موسیقی هندی شبیه سنج. ۳۶۹، ۴۳۵، ۴۴۰

مندتی MANDANTÍ

یکی‌ازمراتب آهنگ‌ششم‌یا DHAIVATA ۳۳۱

مندر MANDRA

مخرج‌آهنگ‌های پست و زیرین -- ۳۲۹، ۳۴۲

مندرکا MAWDIKÁ (MANDRA)

یکی ازمراتب آهنگ اول یا SHAḌJA ۳۳۰

مندل MAṆḌALA

نوعی دندك نباها (رك بهمین ماده) . ۲۲۰

مندل MAṆḌALA

قافیهٔ‌مرکب از دوهجای بلند . ۲۵۹

مندمال MUṆḌAMÀLA

گردنبندی که ازکله‌های سر درست شده باشد . ۳۶۶

مندوك MAṆḌUKA

نوعی‌دوها (رك‌بهمین‌ماده) . ۱۴۹

منسا MANASÁ

خواهش ، آرزو ، امیال. ۲۸۵

NÁYIKÁ نایکا

زن ، کدبانو، معشوقه، مطربه. ۲۶۷، ۲۶۸

۲۷۲ ، ۲۹۲ ، ۲۹۷-- ۳۰۰، ۳۰۳، ۳۰۵--

۳۱۷ ، ۳۱۹ -- ۳۲۱

NÀYAKÁBHÁSA نایکابهاس

نوعی مرد . ۳۲۱

NÁYAKÌ KÁNHARÁ نایکی کانهرا

یکی از راگ یامقام‌های مرکب موسیقی.

۴۲۵

NÁYAKÌ KALYÁṆA نایکی کلیان

یکی از راگ یامقامهای مرکب موسیقی .

۴۲۵

NÀNDÍ TÀLA نایندی تال

نوعی تال یا واحد آهنگ موسیقی . ۴۵۵

NAÀYO نایو

نیامد ، نیامدی ، نیامدم (مذکر). رك :

آیو . ۵۸

NAVÌNA نبین

نوعی دندك نباها (رك بهمین ماده) .

۲۲۴

NAPUṂSAKALIṄGA نپنسك لنگ

خنثی، اسمی که نه‌مذکر باشد و نه‌مؤنث .

۶۲

نچهترپت NAKSHATRA PATI

پادشاه ستارگان، ماه. ۷۲

ندان NIDÁN

علت اولیه، شکل‌اولیه، جوهر، علت مرض.

۲۷۸

نده NIDHI

نوعی دندك نباها (رك بهمین ماده) .

۲۱۷

نده NIDHI

نوعی موها چهند (رك بهمین ماده) . ۲۳۱

ندهن NIDHANA

جان‌سپردن نایکا درفراق نایك. ۳۱۶

نر NIR

پیشوند نفی. ۷۱

نر NARA

مرد، مذکر. ۷۳

نر NARA

نوعی دوها (رك‌بهمین ماده) . ۱۵۰

نر NARA

نوعی چهپی (رك بهمین ماده). ۱۶۴

نربهو NIRBHAYA

بی‌خوف، ناترس. ۷۱

نرپت NARAPATI

پادشاه، سرور، رئیس‌مردم. ۷۲

نس‌پت NISÀ PATI

رئیس‌شب، ماه. ۷۲

نسچر NIŚICARA

جن، دیو، شب گرد، دزد، راهزن. ۸۳

نسنک تال NIHSAṄKA TÁLA

نوعی تال یا واحد آهنگ موسیقی.
۴۵۱

نسنگ‌لیل‌تال NIHSAṄKALÍLA TÀLA

نوعی تال یا واحد آهنگ موسیقی.
۴۵۲

نشته NASHTHA (NASHṬA)

پوشیده، قایم. ۱۱۰، ۱۱۱

نکشت NAKISHṬA (NAGESHṬA)

سرور کوهها. ۲۴۵، ۲۵۵

نکشت NAKISHṬA (AKLIṢṬA)

یکی از عیوب قافیه. ۲۶۱

نکشت NIKRISHṬA

پست‌ترین نوع خواننده. ۳۳۸، ۳۴۷

نکشت برند NIKRISHṬA VRINDA

رك: ادهم برند. ۳۴۷

نکهاد NISHÀDA

هفتمین آهنگ از آهنگهای شعبهٔ هندی.
۳۲۶-۳۲۹، ۳۳۲، ۳۷۱، ۳۷۵

نمیلك **NIMÍLAKA**

نوعی خوانندهٔ بد . ۳۴۵

نند **NANDA**

نام یکی ازافاعیل عروضی شامل یك هجای
هجای بلند ویك‌هجای کوتاه . ۹۸

نند **NANDA**

یکی از پتریاگوشه‌های مالکوس راگ (رك
بهمین‌ماده) . ۳۸۰، ۳۹۶

نندن‌تال **NANDANA TÁLA**

نوعی تال یا واحد آهنگ موسیقی .

ننرتهك **NIRARTHAKA**

رك: مرتك‌دوکهن . ۲۸۹

نواری **NIVÁRÌ**

نوعی‌یاسمن، نام‌رسم‌الخطی که در نیپال‌رایج
بوده است . ۲۵۱

نواس **NAVÀSA**

فرزنددختر، نوه . ۲۸۳

نورس **NAVARASA**

رس‌های نه‌گانه ،کیفیات نهگانهٔ انسانی
چون عشق و خوف و شجاعت و غیر آن
۲۶۵ ، ۲۹۷

نورنگ **NAVARAŇGA**

نوعی چهپی (رك بهمین ماده) . ۱۶۴

نیند NÌṄD

خواب. ۷، ۱۲، ۱۴۲

نیور NEUR (NÚPURA)

یکی از اسامی هجای بلند یا گورو . ۸۸

نیؤر NEVARA

نوعی دندک نباها (رك بهمین ماده) .

۲۲۳

نیه NEHA

هجای کوتاه در آخر قافیه، روی. ۲۴۱ ،

۲۴۲، ۲۴۴، ۲۴۵، ۲۵۲، ۲۵۳، ۲۵۷،۲۶۰، ۲۶۳

و

وا VÁ

ضمیراشارهٔ مفرد، آن. ۶۳، ۶۹، ۲۴۷

وا VÁ

پسوند تصغیر. ۷۸

وار VÀR

پسوند فاعلی. ۷۴

واه VÁHI

اورا (ضمیر مفعولی سوم شخص مفرد) .

۶۹

هاو HÁVA

اظهاراحساسات عاشقانه ازطرف‌زن درحالت وصال . ۳۱۲

هاها HÀHÁ

نام یکی از واضعین موسیقی . ۳۵۸

هتو HITÚ

رك: سکهی. ۳۱۸

هته HATTHA

نام‌یکی ازافاعیل عروضی شامل دوهجای کوتاه ویک‌هجای بلند. ۹۹

هر HARA

پسوند. ۸۰

هر HARA

نام یکی از افاعیل عروضی شامل‌دو هجای کوتاه . ۹۷

هر HARA

نام یکی ازافاعیل عروضی دارای سه هجای بلند . ۱۰۲

هر HARI

نوعی چهپی، (رك بهمین ماده) . ۱۵۹

هر HARA

نوعی چهپی (رك بهمین ماده) . ۱۵۹

هر HARA

نوعی دندك نباها (رك بهمین ماده) . ۲۲۵

همال
HIMÀLA
یکی از پتر یا گوشه‌های دیپک راگ (رك بهمین‌ماده) . ۳۸۲

همکر
HIMAKARA
نوعی دندك‌نباها (رك بهمین ماده). ۲۱۵

همیر
HAMMÌRA
یکی ازگوشه‌های سری‌راگ = گوند . ۳۸۲، ۴۱۲، ۴۱۴

همیر
HAMMÌRA
یکی از فروع (بهارجا) دیپك راگ (مکتب بهرت). ۴۰۷، ۴۱۸، ۴۲۰

همیرنات
HAMMÌRA NÀṬA
یکی‌ازراگ‌یا مقام‌های‌مرکب موسیقی. ۴۱۲

هندول
HIṆḌOLA
=هندولی . ۳۹۲

هندول‌راگ
HINDOLA RÁGA
یکی از راگ یامقام‌های ششگانهٔ موسیقی هندی . ۳۶۶ ، ۳۷۲ ، ۳۸۰ ، ۳۸۹ ، ۳۹۶، ۳۹۸، ۴۰۴، ۴۱۷، ۴۱۸، ۴۲۰، ۴۲۲

هندولا
HIṆḌOLÁ
مهد؛ گهواره . ۳۶۷

هندولی
HIṆḌOLÌ
یکی از شعبه‌های بسنت راگ (مکتب سمیشور) . ۳۹۱

هنساچهند
HAMṢÀ CHANDA
نوعی وزن‌عروضی. ۱۴۴، ۱۸۰

مصطلحات فارسی و عربی

فهرست زبانها

اسامی کسان

فهرست اماکن

اوزان هندی با افاعیل عروضی فارسی

که در تحفة‌الهند آمده است

۱) فع‌لن فع‌لن فاعلن فع‌لن فع‌لن فاع
۲) مفتعلن متفاعلن مفتعلن فع‌لان
۳) مفعولن فعلان مفعولن مستفعلن
۴) مفتعلن فعلان مفتعلن مس‌تف‌علان
۵) مفتعلن مفعول فاعلن مفتعلن فع
۶) مفعول فاعلن فاعلن مفتعلن مستفعلن
۷) مفعولن فع‌لان مفعولن مستفعلن
۸) مفعولن فع مستفعلن مفعولن مستفعلن
۹) متفاعل مفعول فعولن مفتعلن فع
۱۰) مفعول فاعلن فاعلن متفاعلن مستفعلن

(رکن چهارم ممکن است مفاعلین یا مفاعلتن باشد)

۱۱) مفاعلن مفاعلن مفاعلن مفاعلن مفاعلن مفاعلن مفاعلن
مفاعلن

۱۲) فاعلن مفاعلن مفاعلن مفاعلن مفاعلن مفاعلن مفاعلن مفاعلن

۱۳) مفاعلن مفاعلن مفاعلن مفاعلن مفاعلن مفاعلن مفاعلن فعول

۱۴) مفاعلن مفاعلن مفاعلن مفاعلن

۱۵) فاعلن مفاعلن مفاعلن مفاعلن

۱۶) فاعلن مفاعلن مفاعلن فعول

۱۷) مفاعلن مفاعلن

۱۸) فاعلن مفاعلان

۱۹) مفتعلن مفعول فعولن مفتعلن مفعول فعولن

۲۰) مفتعلن مفعول فعولن مفتعلن مفعول فعولان

۲۱) مفتعلن مفعول فعول مفتعلن مفعول فعل

۲۱) مفتعلن فعلات فعولن فاعلن

۲۲) مفتعلن مفعول فعولن

۲۳) مفتعلن فعلات (فع‌لات) فعولن

۲۴) مفعولن فعلاتن فع

۲۵) فع‌لن فعلاتن فع

۲۶) مفتعلن فع‌لان (فعلان)

۲۷) مفتعلن فع

۲۸) مفتعلن

۲۹) مفتعلن مفعول فعولن فاعلن

۳۰) فعلاتن فع مفتعلن مفعول فعولن فاعلن

۳۱) مفتعلن مفتعلن مفتعلن فاعلن

۳۲) مفتعلن مفعولن فاع

۳۳) فع‌لن فع‌لن فع‌لن فع‌لن فع‌لن فع‌لن فع‌لن فع‌لن

۳۴) فع‌لن فع‌لن فع‌لن فع‌لن

۳۵) فع‌لن فع‌لن فع‌لن فع‌لن فع

۳۶) فع‌لن فع‌لن فع‌لن فع

۳۷) فع‌لن فع‌لن

۳۸) فع‌لن فع‌لن فع

۳۹) فع‌لن فع‌لن فع‌لن (فعلن)

۴۰) فع‌لن فع‌لن مفاعلن

۴۱) فع‌لن فع‌لن مفتعلن

۴۲) فاعلن فاعلن فاعلن فاعلن فاعلن فاعلاتن

۴۳) فاعلن فاعلن فاعلن فاعلن فاعلن فاعلن فع

۴۴) فاعلن فاعلن فاعلن فاعلن

۴۵) فاعلن فاعلن

۴۶) فاعلن مفاعلن مفاعلن مفاعلن

۴۷) مفاعلن مفاعلن مفاعلن مفاعلن

۴۸) فاعلن مفاعلن

۴۹) فاعلاتن

۵۰) مفتعلن فع‌لن

۵۱) فعولن

۵۲) فعلتن

۵۳) مفاعیل مفعول فاعلن

۵۴) فعلن فعلن فعلن فعلن فعلن فعلن فعلن فعلن

۵۵) فعلن فعلن فعلن فعلن فعلن فعلن فعلن فعلن فع

۵۶) فعلن فعلن فعلن فعلن فعلن فعلن فعلن فع

۵۷) فعلن فعلن فعلن فعلن

۵۸) فعلن فعلن

۵۹) متفاعلن متفاعلن متفاعلن متفاعلن

۶۰) مستفعلن مستفعلن مستفعلن مستفعلن
۶۱) متفاعلن متفاعلن متفاعلن فعلات
۶۲) متفاعلن متفاعلن
۶۳) مستفعلن مستفعلن
۶۴) متفاعلن فعلان
۶۵) مستفعلن فاعلاتن فعولان
۶۶) فعولن فعولن فعولن فعولن
۶۷) فعولن فعولن
۶۸) مفاعلتن فعلن فعلاتن مفتعلن فعلن فعلاتن
۶۹) مفاعلتن فعلن فعلات
۷۰) مفاعلن فعلات
۷۱) مفاعلن
۷۲) مستفعلن فاعلاتن مفاعیل
۷۳) مفعول مفعول مفعول مفعول
۷۴) مستفعلن فاع
۷۵ مفعول مفعول
۷۶) مستفعلن فع
۷۷) مفتعلن فعلاتن فعلن (فع‌لن)
۷۸) مفاعلن فعلن (فع‌لن)
۷۹) مفتعلن فع
۸۰) مفاعلتان
۸۱) متفاعلان
۸۲) مفعول فعولن مفعولن فع مفتعلن فعلاتان
۸۳) فعلاتن مفعولن مفعولن مفتعلن فعلاتن فع
۸۴) مفعول فعولن مفعولن فع مفتعلن فعلاتان
۸۵) فعلاتن مفعولن مفعولن مفتعلن فعلاتن

۸۶) مفتعلن فعلن فعلاتن فاعلن
۸۷) مفعول مفاعلتن فعول
۸۸) مفتعلن فعلن فعلاتن
۸۹) مفتعلن فعلن فعلن فع
۹۰) فع‌لن فع‌لن فع‌لن فع‌لن فع‌لن فع‌لن فع‌لن فع‌لن
فع‌لن فع‌لن فع‌لن فع‌لن فع‌لن فع‌لن فع‌لن فع
۹۱) فعلن فعلن فعلن فحلن فاعلتن فع مفاعلن فع
۹۲) فع‌لن فع‌لن فاعلن فع‌لن فع‌لن فاعلن
۹۳) مفتعلن متفاعلن مفتعلن متفاعلن (مستفعلن)
۹۴) مفاعیل فاعلن
۹۵) متفاعلن
۹۶) مفاعلتن فعلن فعلن
۹۷) فعلاتن مفاعلن
۹۸) فعلاتن فعلن
۹۹) فعلن فعلن فعلن فعلن فع
۱۰۰) متفاعلن مستفعلن
۱۰۱) مفاعلتن فعلن فعلن
۱۰۲) مفاعلتن
۱۰۳) فعلن فعلن
۱۰۴) مفتعلن مفعول فعل
۱۰۵) فعلاتن فعلاتن

فهرست منابع و مآخذ

۱ - منابع فارسی و اردو:

آب کوثر تالیف دکتر شیخ محمداکرام ، لاهور، ۱۹۷۱ میلادی ، چاپ‌هشتم (اردو) .

آج کل (مجلهٔ ماهیانهٔ اردو) شمارهٔ مخصوص ، دهلی ، اوت ۱۹۵۶ میلادی .

آئین اکبری تالیف ابوالفضل ، ترجمهٔ انگلیسی ازبلاخمن ، دهلی ، ۱۹۶۵ میلادی .

پرشین - سانسکریت گرامر (دستور سانسکریت بفارسی) مؤلفه دکتر سی .کنهن راجه، دهلی‌نو.

ترجمان‌البلاغه ، تصنیف محمدبن‌عمرالرادویانی ، تهران ، ۱۳۳۹ خورشیدی .

خزینة‌الاصفیاء ، تالیف غلام سرور لاهوری ، جلد اول ، مطبع نول کشور، کانپور .

خلاصة‌العیش عالمشاهی تالیف روشن الدوله رستم جنگ ظفر خان (خطی) .

رود کوثر تالیف دکتر شیخ محمداکرام، لاهور، ۱۹۷۰ میلادی، چاپ پنجم، (اردو) .

سر اکبر ، ترجمهٔ او پانیشاد از شاهزاده محمد داراشکوه ، تصحیح و تحشیه دکتر تاراچند و آقای سیدمحمدرضا جلالی نائینی ، تهران ، ۱۳۴۰ شمسی .

شعر العجم، تالیف علامه‌شبلی نعمانی، ج ۱ ، چاپ اعظم گر.

صناعات ادبی، تالیف استاد جلال‌الدین همائی،تهران، چاپ علی اکبر علمی .

فارسی ادب بعهد اورنگزیب (ادبیات‌فارسی درهنددر دورهٔ اورنگزیب) تالیف دکتر نورالحسن انصاری، دهلی، ۱۹۶۹ میلادی (اردو) .

فرهنگ اصطلاحات کشاورزی ، تالیف ابوالحسن گونیلی ، انتشارات دانشگاه تهران ، ۱۳۴۷ شمسی .

فرهنگ گیاهی، تالیف حسین‌علی بهرامی، جلد اول ، تهران ۱۳۲۹ شمسی .

قواعد کلیهٔ بهاکها (بخشی از مقدمهٔ تحفة‌الهند) تصنیف میرزاخان ابن فخرالدین محمد، به‌تصحیح م . ضیاءالدین، کلکته، ۱۹۳۵ میلادی .

قواعد کلیهٔ بهاکها ، مصنفه، میرزاخان ابن فخرالدین محمد، ترجمه سیدمسعود حسن رضوی ادیب، لکنهو ، ۱۹۶۸ میلادی، (اردو) .

مرآة‌العالم، تالیف بختاورخان (خطی) .

المعجم فی معاییر الاشعار العجم تالیف شمس‌الدین محمدبن قیس‌الرازی، تصحیح استاد مدرس رضوی، تهران، کتابفروشی تهران .

مقالات شبلی (شبلی نعمانی) ، جلد دوم ، چاپ اعظم گر ، ۱۹۶۴ میلادی .

وزن شعر فارسی تالیف دکتر پرویز ناتل خانلری ، تهران ، بهمن ۱۳۳۷ خورشیدی .

۲ - منابع هندی و سانسکریت و انگلیسی :

Bháratiya Árya Bháshá Aur Hindí by Sunitikumár Chatterjí, Delhi, 1957 (Hindi).

Brihat Hindí Śabdakośa by Kalika Prasad and others, Benaras.

The Cambridge History of India, Vol. III. ed. Lt. Col. Sir Wolseley Haig, Delhi, 1958.

Vol. IV ed. Sir Richard Burn, Delhi, 1957.

Catalogues

Abdul Muqtadir,

Catalogue of the Persian and Arabic Manuscripts in the Oriental Library at Bankipore by Maulvi Abdul Muqtadir, Calcutta, 1908-1933.

Ethe, H.

Catalogue of the Persian, Turkish, Hindustani and Pushtu Manuscripts in the Bodlien Library by Hermann Ethe, Parts I, II, Oxford, 1889-1930.

Ethe, H.

Catalogue of the Persian Manuscripts in the Library of the India Office by Hermann Ethe, Vols, I, II. Oxford, 1903-37.

Rieu, C.

Catalogue of the Persian Manuscripts in the British

Museum by Cherles Rieu, Ph. D. Vol. I, III, London, 1879-83.

Ross, E. D.

A Catalogue of two Collections of Arabic and Persian MSS, in the India Office Library by E. Denison Ross and E. G. Browne, London, 1902.

A Dictionary of Urdu, Classical Hindi and English by John T. Platts, Oxford, 1968.

A Grammar of the Braj Bhákha by Mirza Khan, Tr. by M. Ziauddin, Calcutta, March, 1935.

Hindí Sáhitya Ká Itihás by Ram Chend Shukla, Beneras.

Nátya Śástra of Bharata, Gaekwad Oriental Series, Series, Baroda.

Persian-English Dictionary by F. Steingass, London, 1957.

A Sanskrit-English Dictionary by Sir Monier Monier-Williams, Oxford, 1951.

Siddhánta Kaumudi by Bhattoji Dixit.